

حَقِيقَةُ الْإِسْلَامِ  
وَأَمَامَةِ الْأُئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

مَجْدِشَةُ الْغَدِيرِ  
تَأَلَّفَتْ

الْأَمَامُ الْمُجْتَمِعُ الْهَامِدُ السَّيِّدُ الْكَامِلُ الْحَسَنِ الْكَتْمُونِي

تَحْقِيقُ

عَلَامَةُ رِضَا مَوْلَانَا الْبُرْهَانِي

منشورات  
مدرسة الامام المهدي  
قم المقدسة  
رقم ١٢

# عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ

في إمامة الأئمة الأظهر

ج ٥

حديث مدينة العلم

قسم السند

تأليف

آية الله ميرزا محمد حفيد حسين موسوي

نيسابوري هندی

١٣٠٦ - ١٢٤٦

بمناسبت یکصدمین سال وفات مولف

قال رسول الله صلى الله عليه وآله

في  
علي أمير المؤمنين عليه السلام:

« أنا مدينة العلم وعلي بابها  
فمن أراد المدينة فليأتها من بابها »



اسم کتاب : « حقائق الانوار فی اثبات امامة الائمة الاطهار »

بخش « مدينة العلم - بحث سند »

مؤلف : المجتهد المجاهد الكبير، نايبة الدهر، آية الله ميرسيد «حامد حسين»

موسوی نیشابوری، هندی، ۱۲۴۶ - ۱۳۰۶ هـ - ق

نفقة الطبع : بنایب حضرت آية الله آقای حاج سيد مصطفى مهدوی اصفهانی

فهرست : حجة الاسلام آقای حاج شيخ مهدی فقيه ایمانی اصفهانی

اهتمام و اخراج : مدرسة الامام المهدي (ع) - قم المقدسة

تاریخ الطبع : ۱۴۰۶ هـ - ق - چاپ أمير - قم

حقوق الطبع : محفوظه لمدرسة الامام المهدي (ع)

تلفظ : ۲۲۰۶۰



## « رحم الله من احب امرأه » امام صادق (ع)

بحار الانوار: ۱۰/۳۰۲ ح ۱۱

باتوجه به اهمیت و ارزش کتاب شریف و بی نظیر «عقبات الانوار» در جهت امام شناسی و اثبات امامت ائمه اطهار و پاسخگویی از شبهات مخالفان اهل بیت و بانگاهی بتجلیل و تقدیر از این اثر گرانبهادر ، و مؤلف بزرگوار در مراکز بزرگ علمی مثل نجف و قم و از شخصیت های طراز اول علماء اسلام مانند آیه الله العظمی مجدد مرحوم « میرزا محمد حسن شیرازی ، و آیه الله العظمی زعیم الشیعه مرحوم آقای حاج آقا حسین بروجردی قدس سرهما » .

و بانظری به نیاز شدید جامعه روحانیت و محققین بزرگ شیعه و پژوهشگران معارف اسلامی به ویژه مسئله « امامت الهی در تداوم رسالت آسمانی » به دوره چنین مجموعه نفیس که « حقا بشهادت دیگران » این کتاب بزرگ از عالیتین ارزش علمی و معنوی و ابتکار و سندیت در بحث و تحقیق را در موضوع خود برخوردار است .

و بمناسبت حلول یکصدمین سال ارتحال « ۱۳۰۶ » مؤلف گرانقدر ، بزرگ مجاهد و مدافع از حریم ولایت اهل بیت « آیه الله العظمی میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی » .



و بمناسبت ایام رحلت و شهادت و دینه رسول رب العالمین « و زوجه امیر  
المؤمنین علیها السلام ، أم الائمة المعصومین ، فاطمة الزهراء سلام الله علیها » .  
که سزاوار تسلیت با اهداء اثر جدید علمی بمحضر مبارک حضرت بقیة الله  
الاعظم « مهدی آل محمد » صلوات الله علیهم اجمعین است .  
و با بذل توجه و اهتمام حضرت آية الله آقای « حاج سید مصطفی مهدوی »  
اصفہانی دامت برکاته .

اقدام به چاپ مجدد « عبقات الانوار » بخش « حدیث طبر » ج ۴ و « بخش  
حدیث مدینه العلم » ج ۵ در دو مجلد گردید .  
والحمد لله باطبع جلد ۳ : « حدیث ولایت » و جلد ۶ « حدیث تشبیه » و جلد ۸  
« حدیث نور » در همین مؤسسه .

و با چاپ « حدیث ثقلین » و « حدیث منزلت » توسط نشر مخطوطات اصفهان .  
و با طبع « حدیث غدیر » در حوزه علمیه قم مقدسه  
چاپ جدید « عبقات الانوار » بخش مطبوعات آن پایان پذیرفت .  
بامید آنکه باتوفیقات و تأییدات الهی همه دست اندرکاران این خدمت علمی  
و ولایتی مشمول دعای خیر « امام صادق علیه السلام » باشند .

و با آرزوی آنکه جامعه روحانیت با پیکار بیشتر بسوی طبع بخش مخطوطات  
از « کتاب عبقات الانوار » و سایر آثار علمی از تمام کتابخانه های جهان بمنظور احیاء  
تراث اهل بیت و حقوقهم علیهم السلام گامی فراتر بعنوانه تعالی بردارند .

## اهداء :

الى ساحة قدسك ورفيع جنابك « يا رسول الرحمة » ونبى الانسانية و  
 منقذ الامة من براثن الجهل والفساد ، يا أمين الله على وحيه ورسالاته ، وهزائم أمره  
 معدن الوحي والتنزيل ، ومبين التفسير والتأويل ، يا من صدحت بالأمر وبلغت بالسرى  
 والجهر قول الله تعالى : ﴿ يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما  
 بلغت رسالته والله يعصمك من الناس ﴾ فأنفدت بلاغك المبين فحيتت بقوله عز اسمه  
 ﴿ اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً ﴾ .

الى عتبتك السامية وسدتك الرفيعة « يا أمير المؤمنين » أخو الرسول  
 ووليته وناصره و وزيره وقاضي دينه ومستودع علمه وموضع سره و باب حكمته  
 والناطق بحجته الداعي إلى شريعته وخليفته في أمته من بعده ومفرج الكرب عن  
 وجهه قاصم الكفرة ومرغم الفجرة أبو الأئمة و خليل النبوة والمخصوص بالاخوة  
 أمين الله في أرضه وسفيره في خلقه وحجته على عباده يعسوب الدين والایمان ومفسر  
 القرآن وكلمة الرحمان وميزان الأعمال .

الى عظيم مقامك ورفيع شأنك و سمو مرتبتك أيتها الحوراء الانسية ،  
 الرضیة المرضیة الصدیقة الطاهرة الزکیة « فاطمة الزهراء » بنت أشرف الأنبياء  
 وزوج سيد الأوصياء و أمّ الأئمة المعصومين الامناء الأتقياء ، صلوات الله و أفضل  
 تحيئاته وتسليماته عليك وعلى أهلك وبنيك والسرى المستودع فيك .

الى جلاله شأنكم ورفيع مقامكم وعظم درجتكم عند الله يا أولياء الله يا أئمة  
 الهدى « وأعلام التقى ومصابيح الدجى و ورثة الأنبياء ، وصفوة الأصفياء وشموس

الأتقياء و بدور الخلقاء و عباد الرحمن وشركاء القرآن ومناهج الإيمان ومعادن الحقائق وشفعاء الخلائق وأمناء الله في أرضه وحجته على عباده ، مفاتيح الرحمة ومقاليد المغفرة وسحائب الرضوان ومصاييح الجنان وحملة الفرقان وخزنة علم الله وحفظة سره ومهابط وحيه ، الدعاة الى الله والأدلاء على مرضاته ، يامن عصمكم الله من الزلالي وآمنكم من الفتن وطهركم من الدنس وأذهب عنكم الرجس وطهركم تطهيراً .

الى رفيع مقامك وعظم شأنك و جلالة قدرك « يا امام العصر » وناموس الدهر ، يابن النبي المصطفى وابن علي المرتضى و ابن الأئمة المعصومين الأتقياء النجباء النقباء الأكرمين الهداة المهديين الخيرة المهديين الغطارفة الأنجبيين الأطائب المطهرين الخضرمة المتجيبين القماقمة الأكرمين ، يامعز الأولياء ومذل الأعداء ، يا من سترت عن الأعين بأمر الله وتظهر سريعاً عاجلاً بإذن الله فتميت البدع وتحيي السنن وترفع كلمة الحق وهي كلمة الله التي هي العليا وتسحق كلمة الباطل التي هي السفلى و تنشر لواء النصر على العالم كله فيملاً الله بك الأرض عدلاً و قسطاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً .

اللهم يا رب أقم به الحق و أدحض به الباطل و أدل به أوليائك و أدل به أعدائك بحفك وبحقهم ما طلعت شمس وما أضاء قمر .

سأدتي وموالي هذه الموسوعة القيمة النادرة الثمينة جداً (عبقات الانوار) هي نفحة رائعة ممتعة من نفعاتكم العطرة دبجتها يد حفيدكم و وارث علومكم والمدافع عن حريمكم، حجة الحق والآية المطلق نابغة الفضل والافضال ورافع راية العلم والكمال ، اعجوبة البحث والتنقيب واسطورة التحقيق والتدقيق المجاهد في سبيل الله وفي ولائكم عمره الشريف حق جهاده، وذلك بقلمه الشريف ولسانه اللطيف الطريف الامام الفقيه المحدث المحقق المدقق المتبوع المولى «السيد حامد حسين» الموسوي النسابوري الهندي رفع الله به راية الاسلام الخفاقة آمين ، آمين .



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار :

چهارده قرن پیش در ادامه خط رسالت انبیاء ابلاغ رسالت جهانی و ابدی حضرت ختمی مرتبت ﷺ از مکه معظمه با دعوت همسر و نزدیکان آغاز گردید و سرعت آن پیام الهی - رسالت قرآن - منتشر و در گوش کفرپیشگان حتی امپراطوری روم و ایران طنین انداز شد و شیفتگان حقیقت را چون سلمان فارسی سلمان محمدی گردانید ، با طلوع و تابش نور اسلام و پیشرفت شکفت انگیز در ابعاد مختلف معنوی ، اجتماعی در دنیای آن روز ، وحشتی عجیب در دل مستکبران بوجود آمد ، تا این که منافقان کفر باطن هم مسلمان نما گردیدند .

اسفا ! این وحدت و تشکل اسلامی که محصول « ۲۳ » سال رسالت خاتم النبیین ﷺ بود با ارتحال آنحضرت بجهان ابد ، وبا بروز نفاق و اختلاف عظیم در موضوع جانشین پیامبر ﷺ که در حقیقت تداوم بخش خط رسالت و نگهدارنده اسلام راستین است ، بفرقه و شکست گرائید .

افسوس که باطل اختلاف زنگ خطر نواخته شد و دسته ای را که گزینش امام را بانتخاب مردم میدانند « سنی » نامیدند و شیعه را بالقب مرگبار رافضی « تارک سنت » بد نام نمودند ، در صورتیکه شیعیان فقط منتخب خدا و رسول ﷺ را امام می شناسند و پذیرش و آراء مردمی را شرط نمی دانند .

شیعه پس از رحلت رسول خدا در خط امامت اثنا عشریه راه پیامبر ﷺ را پیموده و تا مرز يك پنجم جمعیت امروز مسلمانان جهان رسیده است .

نا گفته روشن است اگر این اختلاف بزرگ بنیادی در میان مسلمانان جهان نمی بود مانعی برای نفوذ تعالیم عالیه یگانه وحی آسمانی موجود در دست بشر یعنی قرآن نبود ، و حتماً اگر پیروان مذاهب و مکاتب دیگر جهان آشنائی به حقایق

قرآن و اسلام راستین با رهبریهای صحیح پیدا می نمودند امروز نسبت آمار مسلمانان در مقایسه با افراد بشر (پنج میلیاردی) بسیار بالاتر از رقم يك چهارم بود .  
اجمالاً شیعه و سنی را بشناسیم :

شیعه معتقد است امامت « رهبری واقعی » همانند رسالت انبیاء عهد و منصبی است الهی و امام از طرف خدای آگاه به بندگان لایق و رسول او ﷺ که بنص قرآن سخنانش صادر از وحی الهی است ، منصوب گردیده ، تا پیروان با اعتصاب بقرآن و رهبری های صحیح بحق رستگار باشند و بخطا و اشتباه ، که از مختصات بشر عادی است ، گرفتار نشوند .

بعبارت دیگر « امامت » در جانشینی انبیاء همان امامت است که در خود انبیاء وجود دارد و خداوند در باره آنها میفرماید : « جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا »  
= آنان را امامانی قرار دادیم که فقط به امر ما هدایت می نمایند .

و شیعه معتقد است عنوان « اولی الامر »<sup>(۱)</sup> با ویژگی در کلمه « اولی » بمعنای صاحبان فرمان (فرماندهان) در آیه « أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولی الأمر منكم » کسانی هستند که با گزینش و جعل خداوند « اولی الامر » می شوند . چنانچه در قرآن کریم نسبت ارسال رسولان و جعل امامت آنانرا در تمام موارد به خود داده است<sup>(۲)</sup> .

۱) کلمه « اولی الامر منکم » در آیه شریفه در ردیف اطاعت الله و اطاعت رسول الله بمعنای « صاحبان امر » یا فرماندهان است ، نه بمعنای فرمان دهنده ای که در آیه فراموشی بالمعروف والنهون عن المنکر از صفات مؤمنین می باشد ، و آنان به اذن خدا طبق شرائط ، امر بمعروف می نمایند ، بلکه « اولی الامر » بمعنای صاحبان امر است و هرگز بندگان صالح خدا بر خدا سبقت نمی گیرند و بدون عهد الهی خود را صاحب امر نمی دانند « أله الخلق والامر » .

علاقه متدان برای تحقیق بیشتر بکتاب « معجم المفهرس لالفاظ القرآن » و اژه های « اولوا الالباب ، اولوا النهی ، اولوا العزم من الرسل و . . . » مراجعه فرمایند .

۲) نمونه ای از آیات قرآن : « هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق . هو الذی =

نا گفته معلوم است که فقط در مورد حضرت موسی و هارون که هر دو رسولان  
 خدایند چنین میگوید: ﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ «اخْلُفْنِي» فِي قَوْمِي وَاصْلِحْ  
 وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ که نسبت جعل خلافت را به موسی داده، و در بازگشت  
 موسی از سفر هنگامیکه قومش را سامری پرست یافت عتاب نمود «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي»  
 و هارون در پاسخ حضرت موسی عذر خود را چنین بیان کرد: ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي  
 وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾.

و در حدیث منزلت «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لاني بعدی»  
 باین معنی اشارت و دلالت دارد.

شیعه میگوید: در آیات قرآن «ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى»  
 و «ما آتاكم الرسول فخذوه» و «من يطع الرسول فقد أطاع الله» رسول الله  
 ﷺ مطاع، و کلام او حجت، و سند الهی است.

بنابر این در احادیث در کتابهای سنی و شیعی که جمعا از مرز تواتر قطعی گذشته،  
 آمده است که خاتم النبیین در بازگشت از حج در سرزمین غدیر خم، و در آن روز  
 تاریخی بزرگ و فراموش ناشدنی، و با دعوت قبلی از مسلمانان بعنوان سال  
 «حجة الوداع» فرمان و تهدید خداوند در آیه «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ  
 لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» علی بن ابی طالب عليه السلام را بالای دست گرفت و با کلمه  
 «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» او را معرفی و بخلافت منصوب نمود، و بعلاوه از  
 مردم هم بیعت گرفت.

== بحث فی الامین رسولاً منهم . یا ایها النبی انا ارسلناک . یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک  
 من ربک . یا داود انا جعلناک خلیفة فاحکم بین الناس . انی جاعلک للناس اماماً . و ارسلنا  
 رسلاً بالبینات و انزلنا معهم الکتاب . و جعلناهم ائمة یمهدون بامرنا . و لقد آتینا موسی  
 الکتاب و جعلنا معه اخاه هرون وزیراً.

(۱) حدیث غدیر را در کتاب حقاقت الانوار و کتاب الفدیر تألیف «علامه امینی»  
 و المراجعات ملاحظه نمائید.



و در هنگام بازگشت به مدینه منوره حدیث ثقلین : « انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ین تمسکم بهما لن تفلتوا أبداً ، هما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض » را بیان فرمود .

و همچنان احادیث « الائمة من بعدی اثنا عشر کلهم من قریش » را خبر داد ، و بطور کلی شیعه میگوید ، طبق مدارک موجود در کتابهای سنی و شیعی : احادیث بسیار زیاد که نمونه آن در کتاب عبقات الانوار ، بحار الانوار ، احقاق الحق ، موجود است ، در تفسیر قرآن و تعیین جانشین ، خلیفه الرسول نقش اساسی و مهم دارد .  
و لذا شیعیان کوشش دارند در کتابخانههای بزرگ ، در بلاد شیعه تمام کتابهای روایتی اهل تسنن را فراهم و خطی و چاپی آنرا در اختیار دانشمندان قرار دهند .

### اهل تسنن چه میگویند :

۱ - قرآن تصریح بخلافت بلا فصل علی بن ابی طالب (علیه السلام) ننموده است ، و اگر چه آیاتی دلالت بر فضیلتش ، بر حسب شأن نزول در اخبار و احادیث بسیار در کتابهای سنی و شیعی دارد و لکن ملازمت با خلافت و جانشینی او را ندارد .  
۲ - اخبار و احادیث که در شأن و فضیلت آنحضرت وارد گردیده از نظر سند و دلالت در حدیث که یقین آور باشد نیست .

بلی سنی معتقد است در سقیفه در بسته با آراء چند نفری که مسئولیت الهی و خصوصی در تشکیل آن جلسه را نداشته اند و با سلیقه شخصی خلیفه الرسول را برگزیدند ، خلافت که منصب الهی است در شان آراء مردم تنزل و اهلام نمودند .  
« طبعاً » شیعه و سنی با این اختلاف اساسی و عقیدتی در تمام قرن ها ، شهرها بجنگ داخلی محکوم بوده تا قرن سیزدهم رسید .

---

(۱) حدیث « ثقلین » را به کتاب عبقات الانوار و با برسانه حدیث ثقلین نشریه دار التقریب بین المذاهب الاسلامی - قاهره « مراجعه فرمائید .

«تحفه اثنا عشریه» باعث شورش و تألیف کتاب «عبقات الانوار» شد:

یکی از علماء اهل تسنن بنام مولوی عبد العزیز دهلوی، هندی، عمری (که نسبش به عمر بن الخطاب میرسد) در اوائل سده سیزدهم در هندوستان کتابی را بنام «تحفه اثنا عشریه» در رد امامیه و «منهج شیعه اثنا عشریه» بزبان فارسی نوشت. (آیا محروک این نویسنده چه موضوع و چه کسی بوده؟ خدا می داند).

در این کتاب با اینکه متعهد بود، در بیان عقائد شیعه بدور از هر عصبیت حقائق را بنویسد و قوانین ادب و مناظره را رعایت نماید، تا توانسته با همان دشمنی باطنی و با نادیده گرفتن دلائل و شواهد قطعی بودن مفاد احادیث، آنها را ضعیف جلوه داده و با افتراء و تهمت کتاب خویش را رنگین نمود، و ابتداءً بانام مستعار منتشر کرد و بهر حال سر و صدائی همراه با جنجال سیاسی برآه انداخت.

با انتشار این کتاب فتنه انگیز و اختلاف ساز بین شیعه و سنی در پیرامون امامت که تداوم بخش رسالت است غوغائی عجیب بر پا شد.

در این هنگام مرزبانان بیدار و آگاه، و دور اندیش که مسئولیت پاسداری از حرزها و حدود اسلام را دارند، پیاف شدند، و بطور ضربتی و فوری بیش از ده کتاب در رد «تحفه اثنا عشریه» نوشتند و با انتشار آنها، بملت اسلام آگاهی بخشیدند، و تاحدی آتش فتنه را خاموش گردانیدند.

### باز در این هنگام !!

آن یگانه مجاهد نستوه، عالم بی نظیر در بحث «امام شناسی»

آن قهرمان، یکه تاز میدان مناظره بین علماء بزرگت شیعه و سنی

آن بزرگت متبع و مطلع بر احادیث فریقین در «امامت»

آن نابغه دهر، مجدد حیات بخش نوین شیعه:

«سید حامد حسین نیشابوری هندی اعلی الله مقامه الشریف»

قیام نمود و با تألیف کتاب اعجازگر «عبقات الانوار فی امامة الأئمة الأطهار»

و با فاش کردن راز کتاب « تحفه اثنا عشریه » که در ۱۲ حدیث نبوی از نظر سند و بادلالت انتقاد کرده بود بخوبی دشمنیهای باطنی و عصبیت‌های ریشه دار «عبدالعزیز دهلوی همری» را با آل‌علی علیه السلام آشکار، و او را رسوا گردانید، که تاجه اندازه و چه گونه حقائق اسلام و تاریخ تلخ گذشته را ندانسته و یا بحساب نیاورده، و از جمع بندی نوشته‌ها و اعترافات تاریخی دانشمندان از اهل تسنن عاجز، و با چشم پوشی نموده است.

لذا با انتشار کتاب عبقات الانوار روح تازه ای بکالبد تشیع دمید، و حیات علمی تازه‌ای در زمینه اسلام (شیعه) شناسی بخشید.

این تألیف ارزنده و کتابهای عظیم دیگر<sup>(۱)</sup> از متأخرین با جمع بندی تمام تألیفات و تحقیقات علماء ۱۴ قرن محیط را آماده نمود، و چشم جهانیان و متفکرین آینده را بسوی دنیای تاریخ و در بسته دوران گذشته باز کرد.

و بدین سبب در این عصر (علم و نور و نشر گامپوئتری) انسانهای آزاد و بدور از عصبیت، در تاریخ گذشته قضاوت نموده و با شگفتی خواهند پرسید:

(۱) نگاهی به چند تألیف و کتاب بزرگ دیگر:

- ۱- المراجعات: سلسله مناظرات تاریخی و بی نظیر، تألیف: مجاهد بزرگ آیه الله العظمی سید عبدالحسن شرف الدین باشیخ الاسلام و استاد دانشگاه الازهر شیخ سلیم
  - ۲- کتاب «الفدیر» - ۱ مجلد تبیضه یک عمر تحقیق علامه شیخ عبدالحسن امینی.
  - ۳- أعيان الشيعة: با معرفی نوابغ و شخصیت‌های بزرگ علمی شیعه تألیف آیه الله سید محمد جلال عاملی قدس سره الشریف.
  - ۴- کتاب نقباء البشر، و کتاب «الذریعة الی تصانیف الشيعة» تألیف: اسوه تتبع و تحقیق شیخ آقا بزرگ تهرانی قدس سره الشریف.
  - ۵- أصل الشيعة وأصولها: تألیف علامه کبیر آیه الله العظمی کاشف الغطاء.
  - ۶- احقاق الحق تألیف بزرگ و ارزنده شهید محقق قاضی نور الله شاهری.
- با جمع بندی کتابها و تألیفات ارزنده در سیزده قرن و سبیل آنها قرن ۱۳-۱۴، قضاوت و داوری با خوانندگان عزیز است.



آیا پیروان آیات قرآن از قبیل «خذوا ما آتاکم الرسول» / «أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم» و احادیث از قبیل :

حدیث «غدير»، و حدیث « منزلت » که مقایسه مقام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نسبت به حضرت رسالتآب با مقام هارون و خلائش از حضرت موسی (علیه السلام) است .  
و حدیث « ثقلین » که عترت و ائمه طاهرین را بعد از رسول خدا عدل قرآن و تمسك به هردو را وسیله هدایت و رهائی از گمراهی شناسانده است .

در هر حال سؤال میشود آیا پیروان آیات قرآن و احادیث نبوی نامشان «رافضی» است ؟ ! و آیا نامگذاری « شیعه » بر پیروان ائمه اثنا عشر بدعت است ؟ !  
در صورتیکه قرآن درباره پیروی ابراهیم خلیل الرحمن از نوح (علیه السلام) میفرماید :  
« و ان من شیعه لابراهم » .

از ثمرات و برکات این تحول عظیم :

۱- دارالتقريب بين المعارف الاسلاميه (در قاهره) باشجاعت در نشر رساله « حدیث ثقلین » تألیف و جمع آوری شده توسط یکی از علماء حوزه علمیه قم ، اشراف نموده که آن حدیث در کتابهای اهل تسنن موجود و پراکنده است و بدین وسیله شیعه را بخوبی معرفی و می شناساند .

۲- پیوستن عالم بزرگ حجة الاسلام علامه انطاکی « قاضی حلب » بعالم تشیع ، او که بهتر از اسرار درون مذهب اهل تسنن و ماهیت «عبدالعزیز دهلوی» - عمری» و رفیقانش : ابن تیمیّه ، و ابن حجرها ، باخبر است با مطالعه کتاب المراجعات عبقات الانوار ، و با مشاهده اثرات عمیق آنها مستبصر و شیعه شد و می نویسد چرا شیعه شدم ، و این مذهب را برگزیدم ؟ و با تقدیر و تجلیل از کتابهایی چون عبقات الانوار و المراجعات برادران اهل تسنن را به ترک عصبیت و به مطالعه این کتابها و پیروی از ائمه اثنا عشر و مذهب « اهل بیت » که آنان مورد تنصیب رسول الله اند تحریر و نصیحت می نماید .

۳ - فتوای معروف و تاریخی « شیخ محمود شلتوت » رهبر مسلمانان اهل تسنن در جهان، مفتی اعظم، قاضی القضاة، اسناد بزرگ دانشگاه الازهر، که شیعه اثنا عشریه را با شجاعت بی نظیر به رسمیت شناخت، و خط سرخ را بر کلمه «رافضی» در چهارده قرن کشید.

۴ - کتاب «مع رجال الفكر» مجموعه‌ای از اعتقادات، اعترافات از شخصیت‌های بزرگ علمی و دینی اهل تسنن در قرن معاصر است.

### افتخار آفرینی «عقبات» و انبوه تقریظ:

آوازه انتشار کتاب «عقبات الانوار» در اوساط هند، و منطقه کشورهای عراق، ایران، مکه، شام، حلب و مراکز علمی، عتبات عالیات و علماء بزرگ نجف و قم، و نویسندگان اسلام رسید.

و با اعجاب و افتخار به این کتابی که حیات جدیدی بشیعه بخشید تعریف‌های فراوان و کلمات ارزنده و اشعار بلند و رسا بسوی هندوستان، مؤلف هالقدر گسیل شد. تا آنجا که از قسمت مهم نام‌های تقدیر و تشکر و تقریظ کتابی بنام «سواطع الانوار فی تقریظات عقبات الانوار» تألیف گردید.

### انقلاب عقبات الانوار در افکار:

اما اثر عمیق «عقبات الانوار» در انقلاب فکری و روحی، فرهنگ شیعه شناسی در جوامع بشریت و مقام‌های عالی زعامت، مراجع تقلید، دانشمندان، نویسندگان، کتاب‌شناسان، محققان چیزی نیست که بتوان از نظر کم و کیف ارزیابی، و با قلم شکسته بیان نمود.

فقط میتوان با همزه استفهام «؟» سؤال کرد چرا این همه تقریظ‌ها، آن همه کلمات نثر، شعر، آن همه احساسات، آن تعداد نویسندگان و کتاب‌های تراجم از آن کتاب و مؤلف بالحن اعجاب‌آمیز و عجز از سپاس او، قلم رانده‌اند؟!]

نمونه ای از شخصیت‌های بزرگ علمی و اسلام‌شناسان و آیات عظام :

زعیم شیعه « مجدد » صاحب فتوای تباکو « میرزا محمد حسن شیرازی » .  
مرجع تقلید ، آیه الله سید اسماعیل صدر « اعلی الله مقامه الشریف » .  
علامه بزرگ و محقق ، آیه الله شیخ الشریعه ، اصفهانی ، نجفی ( قدس سره ) .  
علامه بزرگ و محقق ، آیه الله شیخ زین العابدین مازندرانی ( قدس سره ) .  
علامه بزرگ و محقق ، آیه الله صاحب اعیان الشیعه سید محسن جبل عاملی ( قدس )  
علامه بزرگ و محقق ، آیه الله صاحب کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه  
و کتاب نباء البشر « شیخ آقا بزرگ تهرانی ( قدس سره ) » .

علامه بزرگ و محقق صاحب کتاب الفدیر « شیخ عبد الحسین امینی نجفی »  
علامه بزرگ و محقق صاحب کتاب شفاء الصدور حاج میرزا ابوالفضل کلانتر  
علامه بزرگ و محقق ، محدث بزرگوار صاحب فوائد الرضویه و شیخ عباس قمی «  
زعیم الشیعه و ناشر الشریعه ، الوحيد فی عصره ، استاذنا الاکبر ، آیه الله العظمی  
حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی در نامه ای به هندوستان .

ضمناً با نگاهی به کتابهای : نجوم السماء ، المآثر و الآثار ، ریحانة الادب ،  
أحسن البدیعه ، علماء معاصر .

و ضمناً کتاب عبقات الانوار ( طبع جدید ، بخش حدیث ثقلین ) نشریه  
مخطوطات اصفهان به قلم حجة الاسلام علامه ، شیخ مهدی فقیه ایمانی اصفهانی و ...  
و بانگ‌رشی به نمونه‌هایی از کلمات و تقریظات ارزش و آثار این کتاب می‌شناسید

نظر شخصیت‌ها در باره عبقات و مؤلف بزرگوار :

در نامه آیت الله العظمی زعیم الشیعه میرزا حسن شیرازی « مجدد » :

« کتاب عبقات الانوار از حسنات این دهر و غنائم این زمان است » .

« العدیم النظیر ، وفي الحقيقة أفخر كل الافتخار و ... فانه نعمة عظمی و موهبة

کبری ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء ، أسأل الله أن یدیمک لآحیاء الدین و یقیمک  
لحفظ الشریعه .



« واحد أحد اقدس عزت آسمانه گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنفات رشیده جنابعالی متانسم ، بر هر مسلمان متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد بآن کتاب مبارک مراجعه نماید » .

علامه تهرانی ، صاحب الذریعه :

[ صاحب عیقات ] « عالم پر تتبع و محیط پر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی او بمرتبه ای رسید که هیچ کس از معاصران و متأخران بلکه بسیاری از عالمان قرون پیشین نیز به پایه او نرسیده ، همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست و مرزبانی حوزه دینی راستین بگذرانید ، من در سراسر آبادیها و اعصار در پژوهش و تتبع بفراوانی دقت نظر و هوش و حفظ و بسط مطالب کسی چون او ، و نسخه کتاب نمونه و بی همانند او ندیده » .

محدث کبیر حاج شیخ عباس قمی ( کلماتی بزبان عربی با نثر و شعر در توصیف او فرموده است )

« آية الله في العالمين ، ناشر مذهب آباء الطاهرين ، السيف القاطع والركن الدافع »

علامه امینی صاحب الفدیر :

این سید پاک ، بزرگوار چون پدر مقدسش شمشیری از شمشیرهای آخته خداست بر سردشمنان حق و درفش پیروزی حقیقت است و او آیتی بزرگ از آیات خدا که خداوند حجت را بدست او تمام کرد و راه راست حق آشکار ساخت .

« عیقات الانوار از نظر ما » :

نه تنها يك كتاب ارزشمند در موضوع اثبات امامت ائمه اطهار و دارای ۲ منهج :

۱- از آیات قرآن کریم . ۲- از احادیث در ۱۲ مجلد پیرامون ۱۲ حدیث نبوی بشمار میرود

بلکه در حقیقت يك « نمونه بی مانند » در مناظره بین شیعه و سنی و با

گنجینه بزرگ اطلاعات « امامت » است . این کتاب درخشنده در سطح بالا در

حدیستکه تاکنون در مذهب شیعه کتاب استدلالی ، محیط بروایات ، و نقل کلمات

أعداء ومخالفان، جمع آوری اعترافات دانشمندان سنی تا آنزمان همانند این کتاب و کتاب نفیس و ارزشمند «تشید المطاعن» تألیف علامه عظیم الشأن والد ماجدش (قدس سره) دیده نشده .

پژوهش گران عالیقدر میتوانند با توجه به تعداد کتابهای مأخذ و مصادر و عیقات الانوار» که در این مدرسه از بخش حدیث: «ثقلین، ولایت، طیر، مدینه العلم، منزلت تشبیه، نور» تا شماره ۸۵۵ کتاب اعم از یک جلدی و یا بیشتر تا یکصد جلدی آنرا استخراج نموده و در اختیار خوانندگان عزیز نهاده است تا ارزش تحقیقات آنرا دریابند و همه با هم بگویند: این کتاب از مواهب إلهیه، و از حسنات آن دهر، و باقیات الصالحات، و کتابی مغلد است .

بسیار خوب و شایسته است امروز محققان عالیشان، همت والا و اراده قوی آن رجل الهی و مجاهد کم نظیر که فاقد هر گونه وسائل پیشرفته «عادی، کامپیوتری» بوده را از نزدیک در مکتب عظیم لکهنو بچشم به بینند و بیاندیشند با چه عزم راسخ آن کتابخانه نفیس خطی و غیره فراهم گردیده و مطالب آن بکار تألیف کتاب عیقات الانوار آمده و بدین سبب مؤلف بزرگوار مواردی و حقوق و شئون اهل بیت را حرامست نموده است .

و همان راهی را که شیخ الاسلام علامه مجلسی رضوان الله علیه در مرکز علم اصفهان با جمع مصادر خبری در تألیف کتاب «بحار الانوار» شکل داد آن بزرگوار هم پیروی نمود و راه گشای شیعه شد .

﴿الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله﴾ ، ونفعا بسائر نفائس مؤلفاته القيمة الكبيرة وجزاهم عن الاسلام و الشيعة والعلم أحسن الجزاء وحشرهم مع النبي والائمة الاثنا عشر آمين ﴿﴾ .

«مدرسة الامام المهدي (ع)  
سيد محمد باقر موحد أبطحي اصفهانی

لماذا اخترت مذهب الشيعة

## مذهب اهل البيت

وقد ذكر السيد الامام الاكبر والمجاهد الاعظم عز الشيعة  
ومعز العربية سيد الطائفة السيد مير حامد حسين النيسابوري ثم  
الهندي في كتابه ﴿عجبات الانوار﴾ (١)

حدثت أنا مدينة العلم وعلي بابها .

- ١ - ان كتاب الصبغات من أعظم الكتب وأهمها درة  
من درر الزمن ، ونادرة من نادر الابلام ، ومفخرة من مفاخر  
الدهر لم يأت مؤلف يمثل هذا الحفر القيم العظيم قبلاً ولا بعداً  
ولصر الله بحجز القلم عن إحصاء وصف هذه الدرة البينة الذي  
قد هدى الله تعالى بها أقواماً حجة ، وطوائف كثيرة ممن لا يمكن  
حصرم في هذا الاملاء . وذلك في بلاد الهند وغيرها من البلاد  
الاسلامية وغير الاسلامية ، فاحتفوا مذهب الشيعة الأبرار مذهب  
آل بيت الرسول الاخيار ( ع ) الذي لا يخار على صحت واحقيته  
ولما عثرت على بعض مجلدات هذا الأثر الخالد في مكتبة مولانا  
الحجة السيد المباس الكاظمي حفظه الله في مدينة كربلاء المقدسة  
أدهشتني عظمته ولقد رأيت أعظم وأعظم بكثير مما سمعت اسمع  
منه لما فيه من الحكم البالغة ، والحجج القاطعة والبراهين الساطعة  
والعبارات الطيفة المنسجبة . كانسجام الدرة في عقده ولم تسدح  
لخصم مجال في الاعتراض .

فيا له من كتاب عظيم قيم لا عوج فيه ولا أعوجاج وقد  
بده بتأليفه فضيلة الامام الاكبر والمرجع الأعلى في عصره آية

الله العظيم وحجت الكبري المجاهد في سبيل الله السيد ميرحامد حسين  
النيسابوري ثم الهندي الذي تمت بنصيبه الشريف الى الامام الكاظم  
من اهل البيت (ع) وألف عدة أجزاء منه ثم وافاه الأجل المحتوم  
وقضى نحبه الشريف ، فشرع بتكليفه نجله الأسير الامام المجاهد  
المرجع العظيم آية الله الحجة السيد ناصر حسين وقد آلف عدة  
أجزاء أخر أيضاً حتى لم يبق دعوة ربه .

ثم جاء دور حفيده سماحة العلامة الحجة المجاهد لسان الشيعة  
وترجمان الشريعة مولانا السيد محمد سعيد ﴿ سعيد الملقب ﴾  
فأخذ بأتمام هذا الأثر العظيم الخالد حتى بلغ عدد مجلداته  
مائة مجلد وذلك حسب التجزئة الثانية للطبعة الأخيرة

فجزاهم الله عن الاسلام والمسلمين خير جزاء المحسنين .

ثم إن لأقدم نصيحتي الخالصة لأخواننا السنة أن يتفوا على  
كتب الشيعة ومؤلفاتهم تجردين عن العصبية المذهبية والذمات الطائفية  
خصوصاً هذا الكتاب القيم والسفر العظيم الخالد « عبقات الأنوار »  
واعتقد انهم ان قبلوا النصيحة لم يبق لهم شك في صحة مذهب  
اهل البيت (ع) .

ولقد نصحتك ان قبلت نصيحتي

فالنصح أغلى ما يباع وبوجهب

فأنا مع ما كنا عليه من العصبية لما وقفنا على كتب الشيعة  
فمؤلفاتهم خصوصاً كتاب التراجعات للامام شرف الدين (ره) ظهر لنا  
الحق جلياً واضحاً فتركنا مذهبنا السابق للمذهب السني واعتنقنا  
المذهب الشيعي مذهب اهل البيت (عليه السلام) الذي قد أسسه رسول الله  
﴿ صلى الله عليه وآله ﴾ بنفسه الشريفة كما هو موجود في كتب  
القوم « السنة » نسأل الله العلي القدير ان يهدي اخواننا أهل  
المنة الى سواء السبيل كما هداة من ذي قبل وان يجمع كلمة  
المسلمين في جميع أقطار الارض تحت كلمة لا اله الا الله محمد رسول الله  
انه ولي الاجابة والهادي المرشاد .

## « عبقات الانوار في مناقب الائمة الاطهار »

« هرة علي الباب السابع من « التحفة الاثني عشرية ، الذي هو في مبحث الامامة

ورقبه على منهجين : « المنهج الأول في إثبات دلالة الآيات القرآنية

« والمنهج الثاني في إثبات دلالة الاحاديث الاثني عشر على الإمامة و الجواب

عن اعتراضات صاحب « التحفة » عليها في اثني عشر مجلداً ، لكل حديث مجلد :

« فالمجلد الاول ، من المنهج الثاني ، في حديث الغدير

: « ان علياً مني وانا من علي وهو ولي كل مؤمن بعدى »

« المجلد الثاني ، من المنهج الثاني ، في حديث المنزلة

: « علي مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي »

« المجلد الثالث ، من المنهج الثاني ، في الجواب عن اعتراضاتهم على الحديث الثالث

وهو حديث الولاية « ان علياً مني وانا من علي وهو ولي كل مؤمن من بعدي » ،

« المجلد الرابع ، من المنهج الثاني ، في الجواب عن اعتراضات صاحب « التحفة »

على الحديث الرابع ، وهو حديث الطير : « اللهم انني بأحب خلقك

اليك يأكل مني هذا الطير » فجاء علي بن أبي طالب امير المؤمنين فاكل معه .

« المجلد الخامس ، في حديث المدينة : « انا مدينة العلم و علي بابها »

« المجلد السادس ، في حديث التشبيه : « من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى

نوح في تقواه والى موسى في بطشه والى عيسى في زهده و

الى محمد في نوره فليتنظر الى علي بن ابي طالب »

« المجلد السابع ، في حديث « من نامب علياً الخلافة فهو كافر » .

« المجلد الثامن في حديث الثور « كنت أنا و علي بن أبي طالب نوراً » .

« المجلد التاسع ، حديث الراية يوم خيبر وإعطائها لمن يحب الله ورسوله .

: « سأعطي الراية غداً رجلاً يفتح الله على يده . . . » فأعطاهما علياً عليه السلام .

« المجلد العاشر ، حديث « علي مع الحق والحق مع علي حيث دار » .

« المجلد الحادي عشر ، حديث قتال علي بالتأويل والتنزيل .

: « يا علي انت تقاتل على تنزيل القرآن وتأويله »

« المجلد الثاني عشر ، في الحديث الثاني عشر ، وهو حديث الثقلين :

: « اني تبارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَاللَّهُ تَعَالَى وَالْبَيْتُ مَكِّيٌّ

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب من الكتب النافعة التي لا ينفك عنها قلب المؤمن ولا يتركها يد المسلم ولا يتركها عين العبد لله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَاللَّهُ تَعَالَى وَالْبَيْتُ مَكِّيٌّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَاللَّهُ تَعَالَى وَالْبَيْتُ مَكِّيٌّ

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب من الكتب النافعة التي لا ينفك عنها قلب المؤمن ولا يتركها يد المسلم ولا يتركها عين العبد لله  
 المعقول لا يعلمه إلا الله تعالى ولا يعلمه إلا الله تعالى ولا يعلمه إلا الله تعالى ولا يعلمه إلا الله تعالى  
 عسى أن يكون من الكتب النافعة التي لا ينفك عنها قلب المؤمن ولا يتركها يد المسلم ولا يتركها عين العبد لله  
 الوفاق الباطن في نفس المؤمن لا يعلمه إلا الله تعالى ولا يعلمه إلا الله تعالى ولا يعلمه إلا الله تعالى ولا يعلمه إلا الله تعالى  
 حياض الحق واليقين المحقق من الكتب النافعة التي لا ينفك عنها قلب المؤمن ولا يتركها يد المسلم ولا يتركها عين العبد لله  
 أصول النسخة العبد أن يكون من الكتب النافعة التي لا ينفك عنها قلب المؤمن ولا يتركها يد المسلم ولا يتركها عين العبد لله  
 بتفصيلاته البحتة النافعة وطعام أكارم القربات بتدقيقه الدقة الزائدة المهرج من الأفاضل بلسان  
 بوازره الباطنة المفرق جنود الأفاضل بطعامات شواجر الغائكة الخسيس وجامع المعاند بن بدو العترة  
 المسنونة المحققة المدلل شواصل السابدين بدو وإياه المعتقد المسند آية الله في العالمين وجمته على الجاحدين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَاللَّهُ تَعَالَى وَالْبَيْتُ مَكِّيٌّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَاللَّهُ تَعَالَى وَالْبَيْتُ مَكِّيٌّ

الحمد لله الذي جعل هذا الكتاب من الكتب النافعة التي لا ينفك عنها قلب المؤمن ولا يتركها يد المسلم ولا يتركها عين العبد لله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَاللَّهُ تَعَالَى وَالْبَيْتُ مَكِّيٌّ



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل المنق مدينة العلم وعليها بابها ثم اياك بعد ايتهم والاهمها  
طريقة الشريعة وصوابها وصوابهم عن العلوم قشورها ولبابها وذييلهم منها ما لها  
وسرا بها ونفعا بهم عن وجوه حقائق الامور انقائها وكشفها ايضا حرمهم عن موزن دفاق  
الانكار حجابها فهم حفظة احكام الدين من كل فتنة اياها واولى من اى تلمية للشرع المبيد في حقها  
وداياها وصلى الله على محمد المختار للسدد من المشرك الغراء اصلها ونفعا بها وآله الاطهار  
المحافظين من اللذة للبيضاء مستها وكتايبها صلاتي محمد الاول والاخرون ماله وما آتاهم وتكلم  
للمصطفى والتائبين كتابا ومشاياهم ويعمل في عمل العبد المتقاصر حامد من حسين  
والعلامة السيد محمد قلى كارتقاه في الدنيا والاخرة واما طامعنا في طائفة من  
الظاهر هذا هو المجلد الخامس من النسخ النظم كتاب حقائق الانوار في امانة  
الائمة الاطهار اتيته فيه على كلام عبد الغفرين في الله الذي هو صاحب الصفقة في  
جواب حديث انا مدينة العلم وعليها بابها وقد جعله الحديث الخامس من الاحاديث الدالة على  
الامامة على راسها طيبة السلام في باب عنه بما يحيد الانعام ولا يرتفع به احد  
من شتم راحته الاسلام والله ولي التوفيق والانعام في المبدء والختم قال  
الفاضل الخليلي رحمه الله في حقه رواية جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم  
قال انا مدينة العلم وعليها بابها واين خير من مطعون رت قال يحيى بن معين لا احد







































ثابت است با ولایت طاعتی در اهل علم و اخلاص متواتر خواهد بود بلکه اگر کسی انکار توأتران کند حسب افتاده این تمییه  
 اورا از اهل علم و اخلاص خارج و در ذرافه اهل جلال این احتیاج دانست و هم آنکه شایسته است و همین کتاب تحفه یحیی  
 طریح دوم از طاعت عثمان بعد از ذکر قصه یوسف و فرعون و جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد از قتل عثمان با قتل عثمان  
 عثمان کشتن انوار کشته گفته و از قصه و شهرت و تواتر کتب رسیده که در کتب فریقین مذکور و سطورت با انکار نیست  
 انتهای از عبارت کاذب کمال وضع ظاهر است که مذکور و سطورت و خبری در کتب فریقین مرتبه فیه است و تواتر است و این  
 حاجی انکار باقی نماند و ظاهر است که حدیث عزیزه العلم بلا شبهه در کتب فریقین موجود و سطورت و ثبت و در صورت که انکار  
 آنی متسرکه متعذر نیست بمقتضای شایسته صاحب و موافق مرتبه عالی شهرت تواتر ثابت و محقق باشد و لایحتمال  
 التیاج الا اهل به بالجملة از حدیث و در بیان برگز کار صاحب بصیرت نیست و ناظر است ابرار تحصیل تابع فواد و در  
 یقین با این معنی و چون فائده ناسخه بحدیث طریح است و لذات تواتر هذا الخبر الشریف حسب ما نقله ائمه  
 و اکابر و له یقین بحمد الله مع انقضاء عباد من هم و کم کار و طهر علی باب الاکتفاء ان انصاف و انصاف  
 الظلماء و الجاحد انما یطالعون و قد شکب عن و غیر السبیل و ما و اذ استافاه و اعرض عن وجهه  
 القصد حیل و انما فاه و غل فی مالک المعی امرأ و ایجاباه و اخلد الی الخیال و الی الضلع و اولی ساقا  
 لا یستک انهم الی الخیال و یخرج و لا یصیب لعتده الصواب الصریح و فهو من الجاحد علی شفا جسد  
 و من الباب علی طرف بنه من الخیال و انما جسد و انما و لا یسأله الضلال حق و ثوابه  
 للمآب و من الدار فائده **عاشور** در بیان عزیزه فی طاعت و در این حدیث متواتر مشهور  
 حسب اخلاص اعظم صدور ز و ابست و ان بچند و استاول آنکه این حدیث شریف با جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 روایت نموده که اهل بیت متعلق و عصمت انجناب با طهارت و در این ظاهر و با برت بلکه والد و اجد و طب  
 و خود مخالف نیز طوعا و کرها بآن اقرار دارند و صادق بودن انجناب با جماع ابست ثابت است کما یخرج الخاطب  
 نفسه پس تر داریب ایمان و ایضاً طاعتی این حدیث تم باشد با اذعان و انما الله المنان و هم آنکه این حدیث  
 شریف را جناب امام حسن علیه السلام نیز روایت فرموده و عصمت انجناب با و عصمت المیهب علیهم السلام هم روایات حدیث  
 کثیره و خفته خصوصاً محقق است پس این حدیث بلا ریب اهل دین مطلق الصدوق خواهد بود و موصوم آنکه جناب امام حسین  
 علیه السلام نیز این حدیث شریف را روایت فرموده اند و عصمت انجناب نیز با اهل عامه و خاصه برین است پس این حدیث  
 نیز صحت این حدیث محل استیجاب نخواهد بود چهارم آنکه این حدیث شریف را جناب امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت









از اقسام نبات ایبره و آنچه شواهد بر حقیقت بلج و بلای باطل بلج می باشد و بعد از مطالعه با آنکه بر گزشت در طبیعت صمد  
ایخودیت نیست نزد صاحب ادراک باقی میماند چهارم و هم تکریر قاضی عیاض در شفا در مقام اثبات قطعیت اخبار  
مساجد و کتاب التلمیذ علی الله علیه و سلم که سابق و محال حدیث الطبرانی و افاده فرموده که اخباری که بی اصل  
یعنی بر باطل است لابد مردان ای خدایان اس و ابل بخت نصف کن اخبار شکست و ذکر این طالع میشود چنانچه یعنی در  
بهای منزله اخبار کاذبه طاریعت طاریعت باشد میرسد تا این خبرت در کتاب کتاب التلمیذ علی الله علیه و سلم که نظر  
احاد دارد شده با مرور زمان ظهور آن زایل شود و با صفت اهل فرق و کثرت طعن در حدیث و بر توین آن و تصنیف  
اصل این و قیام و بعد بر خاموش کردن آن قوت و قبل این از یاد بگیرد و طامن از خبر حست و شورش قلب چیز  
حاصل نمیشود پس همین تقریر قاضی عیاض بخیر میتوان فهمید که چون فضائل جلیله الاله و مناقب عظیمه المقدار معانی  
عزیزه الشار و مناخر شریقه النوار جنب است الا لاله الاطهار علیه و علی خیر و لکما آتت الامم من الملک القهار با صفت  
خرص و نور جادین اغفار طمع نا محصور جانین شمار و چه غیر میرود و تخلفین بر این کار و سعی که گوشتش قدس عظیم الاله  
و احاطای این انوار و انخای این آثار و غنای شمع و انتشار و اقصادی استغاضه و اشتغال باشد قطوب اباب  
بر لغ و عدوانی و فساد اصحاب بنی و دشمنان بوجه کافی میرسد لکن لک لک شبهه نزد اهل نقد و اعتبار و اعتبار  
قطع و حتم یقین و جزم آن ثابت و محقق خواهد بود و شائبه هر رب ترد و ادناطه ضارشان خواهد زد و با انحصار  
حدیث در دنیا علم که او گفت و محقق بعضی اهل مصیبت و لاد و زین و نایب است و شوق و ذوق و شوق و ذوق و شوق و ذوق  
مخبرین و فاکرین و شکیون آن جمع و انفرجه شکارهای از حرم طامع میباشند محال نزد اهلین تقریر قاضی عیاض  
سائیرین این آجام و عیاض قطع و محقق یقین و جزم بوی این انقضی و بوی سید با نرو هم تکریر و ادعا و جانین کلا  
تقریر یقین و بعد اول تا بحال با اثبات حدیث و تحقیق و درایت این حدیث و تحقیق اشتغال نموده مسالک و مناخر  
استبراک استعاده و داند و بظن محال با اثبات حدیث و تحقیق و درایت این حدیث و تحقیق اشتغال نموده مسالک و مناخر  
نمی رسد و خلاف بعضی از شفا و ادراک بلج و احتساف که سر سر خراف و سخافات که سبب این اشتباه است  
لا توفی معنا و قابل استغنیست شانه و بگویم بالعرض خلاف اهل خلاف در عیاب شانه و سخیل می نمود  
و علمای سنیه در اثبات و نفی این حدیث متماصف هم می بودند باز هم چون اهل حق تمام بر ثبوت و تحقیق این حدیث  
اتفاق و اتفاق و اتفاق و اتفاق دارند این حدیث متفق علیه و یقین می شد بوجه عدیده خامه و کتب افاده  
خاطره و در همین باب است که بگوید دلیل چهارم از ادله عقلیه که امر تقریر و ذلک بالتفصیل فی جلد حدیث

يعرف الله النعم المنيل : قال العجب كل العجب : من الجاحد المخذل الذي والشجب فكيف يطعن  
هذا المخذل الثابت بالقطع والمجزم بالتحقق باليقين والمحكم بالبرهان هذا المخذل المأهرق الماهر  
والطاهر المفضل السافر الظاهر واقدام على ايضاح الغالب لقاهر : وتقدم فيما يوزي النبي الطيب  
الظاهر عليه وآله الاتساع ما بقي الفلك الدائر والسقف المستائر بل طالع ذي غزل احسن الحديث  
وميزان بطق بين الطيب والخبث : لقد طالع الجاحد هذا المجرم وطالع حسن الزايق ذو القنفذ في ضلع  
صاحب الخواص : وقد ملك مسل كما يفضل فيه الاعلام : وتعلم في السوان في  
المجروح وتكثر فيه العواقب والمصالح : ويضيع في غمار الوعدان : وهلك في قمامه الركبان : فتورد  
لسوق لا يصل مناهل الخمران : وتبوء من طبيعة منزل المخذلان : طالع العاصم من ابتلاء مراكب العذلان  
واقف لعلنا اننا لا نشك : واتباع خطوات الشيطان : والتقول بما لم ينزل الله به من سلطان : ودير كا  
اين بهر داني پس بايد است كترات عجب شاه صاحب كبرياي ايجد شريف شريف مرثيه ودهات مطربه كبر  
دور دلوين دین خرمين در كنده اند خردش ودهون خوش ودهون مت بچند جود ودهون اول كارين حديث  
شريف راجع امام رضا عليه وعلى آله السلام والحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله  
والتسلام كبريت طيبين طاهرين صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين بركات ارباب ايمان  
خود من غيبه اتصاي حرم ودم متين وثمر فستاي قطع ورفيقين است روايت فرموده وفيه ورجاء عبارات انرا كه شمله  
حديث نه نه العلم مويد حديث قبل وبعده است نقل من ايام تامل انظر انظر الى انما هو وسكون وكمال بعيت وثلج  
سود وكون حاصل شود **وهي هذله** باسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
ان قال الحسن في تابوت من راي عليه نصف عذاب اهل الدنيا وقد شق رايه ورجلاي اسفل  
النار فكس في النار حتى يقع في قعر جهنم وانه يبع يبعث اهل النار الى قعر جهنم من شدة غيظه وهو فيها  
خالق العذاب كالايم كما انصبت جلودهم بذلك الله لهم الجلود لا يفر عنهم ساعة ويستقلون جهنم  
قالوا نعم من الله فزجل **واسناد** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اننا  
مدنية العلم وعلى ايمان من اهل العلم فليست الباب **واسناد** قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم ان كان يوم القيامة نودي من بطن العرش نعم اواب لولا ان اهدم ونعم الاخ لا  
عطين ابوابا وبمحر نامة كتاب صحيفة الرضا اركب معززة معززة وهو من شهيرة مستندة هت ومحتاتنا











الباغية من اتي لا اله الا الله شفاعتي يا اسماء لا تخبري فاطمة فانها اقرب به عهدا بالولادة انما  
علي بن موسى الرضا ونيزران گفته وعن اسماء بنت عميس قلت فاطمة بالحسن فهاك النبي صلى الله  
عليه وسلم قال يا اسماء هلتي ابني قد فطنت اليه في خرقه صفراء فطقتاها عنه قال لا امره ان يكون  
ابن لا تلواموا ولدي في خرقه صفراء فطقت في خرقه بيضاء فاطنك واذن في اذنه اليمنى وقام في اليمنى  
ثم قال لعلي ما سميت ابني قال ما كنت لاسبقك بذلك فقال ولا اناسيق به ربي فخطب جبرئيل  
وقال ان الله يقرئك السلام بالعمد ويقول علي منك بمنزلة هارون من موسى لا اكلمني بعد  
فسميتك هذا باسم ولد هارون فقال وما كان اسم ولد هارون يا جبرئيل قال سميتك ان لسان  
عربي فقال سميتك ففعل فلما كان بعد ولدت الحسن فهاك النبي صلى الله عليه وسلم فذكر  
مثل الاول وسألت فمئة التسمية كالاول طاق جبرئيل امره ان يسميه باسم ولد هارون شبير  
فقال له صلى الله عليه وسلم مثل الاول فقال سميتك سميتك اخرجك الامام علي بن موسى الرضا ونيزران  
كفته ذكرا منهم علي خيل موثق بالصفا عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
اذا كان يوم القيامة كنت وولدك علي خيل يلقون متوجهين بالذوالقوت فبارك الله بكم الجنة  
والناس ينظرون اخرجك الامام علي بن موسى الرضا ونيزران كفته اذكرا منهم فضايل طاهر الفتح  
بالحسن بن علي ذكر فضيلته رضي الله عنه روى الامام علي بن موسى الرضا رضي الله عنه ان الحسن  
بن علي دخل الخلفاء جرد لقمته ملقاة على الارض فذبحها الى خلاصه فقال يا خلاصه ذكرنا اذا احسن  
فاكلها الغلام فلتسأله عنها قال اكلتها كالمو لا قال ذهبت فخرجت وجه الله ثم قال سمعت جك  
رسول الله يقول من وجد لقمته ملقاة فسمع او غسل ثم اكلها اعتقه الله من النار فلو كان الاستعداد  
علا اعتقه الله من النار وباركهم بن عبد الله الوصالي السعدي نيزان حفيد الرضا احاديث عديدة لو رده  
مثلهم طبري تغيير ازان بسند الرضا كرده چنانچه در كتاب الكافي فضل الاربعه الطفا و در فضائل جناب امير المؤمنين  
بعد نقل حديثي في كتاب فقه السنة كفته و خرج معناه علي بن موسى الرضا في من كان زيادة و فظما على اعطيت  
تلا في الصحيحين عليك معاشرتي وزوجك وولديك وولادك معاشرتي التي منون ونيزران كتاب الكافي  
وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسكنوا لحد جبرئيل يدي  
فاخذني على در فميرود انيك الجنة واولي سفر جلة فكت لظها اذا انطلقت وخرجت منها على













































فلما ذهبوا إلى مكة فدخلوها فدخلها ابن جعفر قال فقامت قبل ان يدخل مكة وفضلته كبقية  
جدا قال الخليل كان اماما من ائمة المسلمين وعلمهم اعلام الدين يجمعها على المنة بحيث  
عن تركته مع الكهان الحفظ والعرفه والضيعة والربح والهدى كالنعم من سفوف من  
الكو فنهضة طه يجمع اليها وقال العجل في طريقه سئل عن ابن جعفر فاجاب ان له ثوبا البصر  
الامة وفي جعفر ذلك خلاص القاصم ما هنا طقت وبقية كلام ابن جعفر قد شهد وكان ثقتا من  
وكان جابر اشتهر بالنسب هو اجل من ان يقال فيه ثقة وهو احد الاثمة الذين لا يكون  
العلم من جملته المستقيم اسما وقال ابني ملايت امثله بالتابعين من سفوف وقال زائد كان  
اعلم الناس في الفضا وقال ابن جعفر مرسلا انه وشبهه الرعي وكان اقل ابو داود وقال بطو كان عسلا  
شئ لصاح وقال ابن جعفر ان كان من سلط الناس فغيره وورعه وان كان في كل المولى في سلم رايته  
بمكة يستحق ولا يخط وجهه بعد وكل ابو حاتم واينزعة وبن معين هو احد من يتبعه وقال  
ابن المديني قلت ليعني بن جعفر انما احب اليك راي سفوف او اى مالك ظن سفوف كاشك في هذا  
سفوف في حق مالك في كل شئ فخرى جعفر قال في تقريب التزيب اغتت سفوف بن سعيد بن مسروق  
الشي رى ابو عبد الله الكوفي في نقض حافظه عليه ما سمعته في ذلك من صديق من بني هاشم في كل  
نفت ابو عبد الله سفوف بن سعيد بن مسروق بن حبيب بن طافع الشوك الكوفي كان اماما في علم  
الحديث وغيره من العلل واجمع الناس على منعه وورعه وذهبي وثقة وهو احد الاثمة  
وقال ابن الشيفر ابا القاسم الجعفي كان على مذهبه على الاختلاف فيقال سفوف بن عبيدة  
ما رايته رجلا اعلم بالحلال والحرام من سفوف المؤد مع الحديث من ابي اسحق السبيعي والاعتماد في  
طبقة ما ومع حنة الاوزاعي وابن جريج ومحمد بن اسحاق ومالك وتلك الطبقة كالسعود في مرج  
الذهب قال المهدي اكتبوا لي من كل قضية الكوفي فعمل ان لا يفرض عليه في حكمه فكتب عهدا ودون عليه  
فالخذوا وخرج فرمى به في حلة وهرب فطلب في كل بلد فلم يوجد ولما امتنع من قضاء الكوفي فتمزوا  
شربا بن عبد الله النخعي قال لما عرفت عن سفوف بن جعفر بدنه في واصل في شربا بن جعفر وصد الله هم  
وكنى عن ابي صالح شعوب بن حرب المدائني وكان احد المشاة الاثمة لا يخطو ولا يخطو ولا يخطو ولا يخطو  
لا حب في سفوف بن الشوري في الحياتة حجة من الله على الخلق يقال لهم لو تذكروا انيكم على افضل













الحجازي لم يروها المستقبلي وجعل في وجهه بأسا كذا ذكر ابن أبي عمير في حديثه وبينه فان قيل ذلك  
والأثر في ذلك وقال يحيى بن عمار في كتابه في التفسير وأخرجنا به خبرا فصيحا وأثبت يحيى به  
المال يذهب حله وحلله في حوزة توفى في هذا ما منه ليس التوفى بموت ولا الموت حق بطيب شرابه وطعام  
وطيب ما يحرق ويكتب به ويكون في حسن الحديث كلامه ونطق النبي صلى الله عليه وآله وسلم فعل النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
فكان يحيى بن عمار في مكة على المدينة ويبيع على المدينة فلما كان أخرجها فجاءها أخرج على المدينة و  
بيع على المدينة فقام بها ثلثة أيام ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقاءه فباقوا في النوى معاتها فاحتفت  
بالأزكر يا أرتعب عن جوارى فلما أصبح قال لرفقاءه امضوا فاني راجع إلى المدينة فمضوا ورجع فلما  
بما كذا ثم مات فعمل على العود للنبي صلى الله عليه وآله وسلم وكانت وفاته سنة ثمان وثلاثين ومائة على سبع  
لؤلؤة من ذي القعدة وقد بلغ سبعا وسبعين سنة إلا عشرة أيام ورواه بعض المحدثين فقال به  
ذهب إليه يحيى بن عمار كل محدث وبكل مختلف من الأسناد وبكل وهم في الحديث وبشكل يصنف به على  
كل بلاد وعبد الكريم بن محمد سمعني في نسخة من كتابي في حديثي عن ابن أبي عمير عن ابن أبي عمير عن  
من خطه من أهل بغداد كان له أسنانا حطبا أثبتا متقنا مريضا بها النوى في الجوع والفتور <sup>وكان</sup>  
معين كان على خراج النوى ثمان مائة الف درهم وخمسين الف درهم فالتفقه كله  
في الحديث حتى لم يبق له فعل يلبس مع عبد الله بن المبارك وشيخه بن بشر ويحيى بن يوسف <sup>سفيان</sup>  
بن عيينة وعبد الرحمن بن مهدي وعاصم بن الجراح وأما معوية بن وهب عن عن من رفاقه كاهن جليل  
وابن خزيمة وعبد الرحمن بن مهدي وعاصم بن الجراح وأما معوية بن وهب عن عن من رفاقه كاهن جليل  
وغيرهم فأنتمى على العلماء وألهم حتى قال أحمد بن حنبل فمنا رجل خلفه الله هذا الشأن وأظهره كن  
الكلابين يحيى بن يحيى بن معوية وقال يحيى بن المديني أن فلان الجاهل من أدم كتب من الحديث ما كتب يحيى  
بن معوية قال أبو سامة الرازي لما رايت الهذلي يحيى بن حنبل فاعلم أنه صاحب سنة وإذا رايت  
يحيى بن يحيى بن معوية فاعلم أنه كذاب وكانت ولادته في خلافة أبي جعفر سنة ثمان وخمسين ومائة في  
أخرها وكان يحيى بن معوية في مكة على المدينة ويبيع على المدينة فلما كان أخرجها فجاءها أخرج على المدينة و  
على المدينة ورجع فقام بها يومين أو ثلثة ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقاءه فباقوا في النوى معاتها فاحتفت  
بالأزكر يا أرتعب عن جوارى فلما أصبح قال لرفقاءه امضوا فاني راجع إلى المدينة فمضوا ورجع فلما















في كتابه من وعبر الاصل الشافعي وروى محمد بن يحيى عن معين اللد كوفي سنة ثمان وخمسين ومائة وثلاثين في هذا السنة  
ثلاث وثلاثين ومائة عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
شيخنا محمد بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
الغفلة انما لم يكن ولا احد الا ان سنة ثمان وخمسين ومائة من ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
عباد بن عباد واسماعيل بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
وحاتم بن اسحق عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
ابو كعب ومعين والفضل عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
بالعراق والنجار والجزيرة والشام ومصر وروى عنه احمد بن حنبل ومحمد بن سعد وابو خيثمة وحماد بن  
الاشجرون وعنه من اهل بغداد والري واسلم وطبرستان والري وابو بكر الصائغاني وعبد الخالق بن عيسى  
وعنه من اهل الكوفة والري واسلم وطبرستان والري وابو بكر الصائغاني وعبد الخالق بن عيسى  
صالح الاشعري وحنبل بن اسحق وصالح بن محمد بن حمزة واحمد بن اسحق بن عيسى بن عيسى  
وابو بكر احمد بن علي الرضائي وطبرستان والري والحسن الرضائي ومحمد بن عثمان بن اشوش ومطهر  
بن مضر بن عيسى الكندي والفضل بن خنبل والعلابي وابو زرعة الطبرستاني واحمد بن محمد بن عيسى بن عيسى  
وعبد الله بن احمد بن محمد بن صالح كنيته وهن بن الحسن بن عيسى بن عيسى بن عيسى بن عيسى  
وجعفر الطبرستاني ومحمد بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
وتبريد بن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
عنه عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
غير مشهور عنه في ذكر اهل الجاهلية وقال ابن الريان نا ابا بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
بن معين كان مشيدا امر قريته عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
ابو بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
معين عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير  
له نفل يلبسه اخبرنا ابا بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير









كلام الله وليس بخل ولا يمان قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في رواية عن ابي بصير  
قال انتهى الحديث الى اربعة اشياء من جنس واحد وهو فقههم فيه والى يحيى بن معين وهو اكتبهم له والى علي بن  
الدينوري وهو اعلمهم به والى ابي بكر بن ابي شيبة وهو احقهم به وفي رواية عن عبيد الله القواريري قال  
يحيى القطان ما قد علمنا البصرة مثل احمد ويحيى بن معين قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول قال علي بن  
ابو طالب يحيى بن معين واحفظنا الا بواب سليمان الشكوكي واحفظنا الطول على ابي بصير الله اعلمكم سمعت  
الزبير بن عبد الله بن جابر قال ان ابا بصير بن عبد الله بن جابر سمعت جعفر الطيالسي يقول صلى الله عليه  
حنبل ويحيى بن معين في مسجد الرضا فقام قاض فقال لينا احمد بن حنبل ويحيى بن معين قالوا لينا  
عبد الرزاق انما سمع عن قتادة بن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله  
دخل الجنة من كل كلمة منها طير منقارة من ذهب ووردة من رمان واخذ في قصته نحو عشرين ورقة ففعل  
ينظر الى يحيى ويحيى ينظر اليه وهما يقولان ما سمعنا هذا الا المسألة فكأخى فرغ من قصصه واخذ  
قطاعة ثم جعل ينظر بعينيهما فافشار اليه يحيى فقاما متوقفا لئلا يعجزه فقال من حدثك بهذا الحديث  
فقال لهما يحيى بن معين فقال انا يحيى وهذا الحديث سمعنا بهذا القطان كان لا بد من الكذب في قوله ففعل  
انت يحيى بن معين فالفهم قال لما زال اصبح ان يحيى بن معين اسحق وماتت المسألة فكانت في الدنيا  
يحيى بن معين واحمد بن حنبل فخر كما كتبت عن سبعة عشر احمد بن حنبل ويحيى بن معين قال فوضع  
احمد كفه على وجهه وقال دعوه يقوم فقام كالمتهم في محاكمة حكاية عجيبة وداويها البكري لا  
اعرف ففأخى ان يكون وضعها عن احمد بن حنبل قال سمعت يحيى بن معين يقول من احسن من يحيى  
الحديث كان كذا لبا قبل كيف يكون سمعنا قال لا شك في حديث تركه وقال جعفر بن ابي عثمان كذا عند  
بن معين ففأخى اجل استعمل فقل يا ابا بكر يا احمد في شيء ما اذكرك به فقال يحيى اذكرني ذلك مثلثي  
ان احداثك فافعل الحسن بن فقه سمعت يحيى بن معين يقول كنت بمصر فليت جارية بيعت با  
دينار وابتاع الحسن بن علي الله عليه وسلم فقلت يا ابا بكر يا امثلك يقول هذا قال نعم صلى الله عليه وسلم كل  
مليح هذا الحكاية محمودة على الله عليه وسلم من اذكرها يروي عنه الحسن بن احمد قال سمعت بن عمر بن الخطاب سمعت  
الحافظ ابا زرعة الرازي يقول كان احمد بن حنبل لا يري الكتابة عن ابي نصر القشيري ولا عن يحيى بن معين  
ولا احد من اصحاب طائفة هذا الموضع ولا يخرج على من اجاب في الحجة بل ولا على من كره على من خرج

اليها

لا يخرج من طائفة



عبد الله لا يابى وهذا هو الحق وقد كان يحيى وجهه من أئمة السنة فكان من طلبة الدلالة واجاب لقوله  
عباس الدور سمعت يحيى بن معين يقول كنت اذا دخلت منزلي بالليل قرأت آية الكرسي طويلا وعيا  
مرات فبينما انا اقراء اذ شئ يكلمني فقرأ هذا كان ليس لي يحيى فقلت اني هذا السؤال والله  
لا يزيدك نصرت اقراء في الليلة خمسا وستين مرة وقال عباس قلت يحيى ما تقول في الرجل يقوم الليل  
حدثه يعني يزع منه الحسن فقال لا بأس به وسمعت يقول لولم يكتب الحديث من ثلثين رجلا ما علمنا  
قال ابراهيم بن الجهم سمعت يحيى بن معين يقول ما الذي نزلنا الا كحل والله ما خرج جلا الهوى الله على ما  
اصبح وامسى اقتضت وانا ابن اربع وعشرين سنة خرجت راجلا من بغداد الى مكة هذا من خمسين سنة  
كانما كان امس فقلت يحيى ترى من ينظر الرجل في راي الشافعي ابن حنيفة قال ما لي لاحد ان ينظر في  
راي الشافعي ينظر في راي ابن حنيفة احب الي قلت قد كان ابو بكر يا وجه الله حنفي في المخرج فلهذا قال  
هذا وفيه شراف يسر عن الشافعي قال ابن الجهم سمعت يحيى يقول يقرأ ابن السكيت مصنفه ولكن لا يفت  
ولا يعمد قد شرب قوم صالحا بالحديث صحاح وحرمة قوم صالحا بالحديث صحاح وسمعت يحيى بن  
سعيد القطان يقول حديث الطلائع حديث عتبة بن فرطل وهو اصح ما قال عباس الدور سمعت يحيى بن  
قال حضرت نعيم بن حازم جرحيل فقرأت ما صنفته فقال لانا ابن المبارك عن ابن عوف ذكر حديث فقلت  
ليس في امر ابن السكيت غضب وقال نعم قلت اي والله ما ريد حديثك فاستنى ان يرجع فلهذا رايه لا يرجع  
قلت لا والله ما سمعت هذا من ابن المبارك ولا سمعها من ابن عوف قط فغضب وغضب من كان عنده و  
قام ودخل فاخرج مصنف ففعل يقول وهو يحيى بن يحيى بن معين بن علي بن ابي طالب  
في الحديث فمهم اباؤا ذكر ما فعلت وانا راي هذا الا حديث غير ابن المبارك من ابن عوف قال الحسين بن صالح  
قال ابن معين دفع الى ابن وهب كتابا عن معوية بن صالح عن ابن جهم عن ابن جهم عن ابن جهم عن ابن جهم  
لي يومئذ معرفة قلت سمعتها من احد قال ابن وهب قال لا قلت كذا كل من يكون مبتدئا لا يجوز الاحتجاج  
فعلنا نحن هذا وقد منابعد قال محمد بن جرير الطبري خرج ابن معين طحا وكان اكل الحديث في الجاهلية  
الحديث شاه الله كان في رفقته فلما قد موافقه لهدى الى يحيى قال خرج لم يضره فقلنا له والباكر يا  
ما كاه فلما نزل عليه فلم يعبا بكلامنا اكله في الاستقراء معدته حتى تسك وجع بطنه وانتهى الى ان وصلنا  
الى المدينة ولا فوض به فتعاوهنا في امره ولم يكن مسبيل الى المقام عليه لاجل الحج ولم يزد ما فعل حتى روي







ثلاثة

ثلاثة الخ في الخبر البشور سنة مكرهة وفيها في ذي القعدة توفي أبو بكر الجعفي بن معين بن عون بن  
زيد بن بسطام النخعي البغدادي الحافظ صاحب الحج والتعديل بالامام حافظ قبل الله من قرأه فتاوى نحو  
الانبار وكان الامام احمد شديد العصبية له يشتركان في علوم الحديث وذكر الدارقطني يجيئ فيمن روى عن  
الشافعي وولد سنة ثمان وخمسين ومائة وعشرين اسد الغابة في معرفة الصحابة ذكره الامام ابو بكر الجعفي بن  
الحافظ احمد الا سلام توفي بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم متوجها الى الحج وتسل على الاموال التي غسل  
عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم غسل كوكبت من الحديث فقال يكتب بيدي هذا سنة الف تحك  
روى عنه كبرائفة الحديث منهم البخاري ومسلم وابن ابي شيبة وكان بينه وبين الامام احمد محبة و  
الجنة واشتراك في الاشتغال بعلوم الحديث وكان يشد من لئال يذهب عنه وعلمه وطرايقه في  
حديثه فليس الخ في متون لا في حق طيب شرابه وطعامه ولباسه في يكس كفة ويكون في حسن  
الحديث كالأمة وخلق النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك وعقل النبي صلى الله عليه وسلم وقد ذكر الدارقطني فيمن روى  
عن الامام الشافعي وقد سبق في ترجمته الشافعي ما جرى منه في حقه بينه وبين الامام احمد في مشيئة تحت  
كتاب بقاء الشافعي قول الامام احمد له لو لم يمت النبوة لاستغنت وقيل ان الله اخبر من المدينة سمع في  
النوم ما نقا يقول يا ابا بكر يا ارفق من جاري فرجع واقام بها ثلثة توفى رحمه الله ومحمد بن عمار الشيباني شيخ  
الجعفي روى عن الشافعي في علم الاموال في الاواخر سنة مكرهة وفيها توفي ابو بكر الجعفي بن معين بن  
الاسلام من الحديثين متوجها الى الحج بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم غسل على الاموال التي غسل  
عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم وطرايقه من وسبق سنة ومحمد بن ابراهيم بن محمد بن عمار الشيباني اخيه ذكر  
حديثه كبرائفة الحديث وروى عنه في سنة استاذ ابو النسيب عبيد الله بن عبد الله وقد تكلم  
فيه البخاري وغيره قلت قال الحاكم وثقه ابن معين وقال ابن الجراح سمعت ابي يقول هو صالح الحديث  
وانكر على البخاري اخذاه في الضعفاء فهذا ابن معين امام هذا الشأن وكفى برأيه في وثيقه اساء  
وشيع عبد الحق دلهي در رجال مشكوة كفته يجيئ بن معين المولى البغدادي الحافظ امام الحديث قال  
الخطيب كان له من ابناءه اثنا عشر حافظا متقنا قال ابن الديني ما تعلم احد من بلدت آدم كتب من الحديث  
ما كتب يجيئ بن معين وقال ابو حاتم في بيان الحديث اربعة اعلمهم بالحلال والحرام احمد واحسنهم  
سيرة الحديث واحده ابن الديني واحسنهم وضع الكتاب ابن ابي شيبة واعلمهم بصير الحديث وسبقهم



وسلامه - فائدة ذكر الخطيب البغدادي في كتاب الكفاية في معرفة قولين في الرواية في باب وجوب تقدير الزك  
ساعته ورجال السؤل عنه قال وقد انكروا ولم يتغير في العلم قول الخطيب من اثبتنا اولوا المعرفة من قبل  
ان فلان الراوي ضعيف وفلان غير ثقة في الشبه هذا من كلامه وقد اذ ذلك فثبت لمن قيل فيه ذلك  
في ذلك شعرا وهو كبري حيا والشاعر المشهور اوى الخيرة في الدنيا بقل كثيره وبقصر نقصا في الحديث في  
فلان كان خيرا كان كالحيرة ولكن شيطان الخلد من يد ولا يوعى من الرجال مقالة في سبيل منها والمليان  
فان تلك مخالفة في الحكر فبينة وان تلك زور في الله كما قد قيل في ثمة قال الخطيب رايين الامر على ما ذهب  
اليه كان اهل العلم جرحوا على ان الخطيب كسب قوله الامر على اقل الصدوق في الامور على ما ذهب اليه في ذلك  
حليل على جرحنا الجرح ان لم يكن صدوقا في روايته انتهى في ذلك شيخ شيوخنا الشهاب الحارثي في كتابه  
فتح الطيب لقرن من كان يبال به التكب الى اصل الحديث بقوله اوى الخيرة في الدنيا كالبات للثقة  
بحرفها الجارية الامام ابو عبد الله بن فرنج الحلي كما صاحب الجمع بين الصحيحين في تفسيره طولي فتمنا قوله  
في ان كل بطلان قولك فاصل يدل من شهادات النصوص من جوده اذا لم يكن خيرا كلامه فينا بالديك  
فان الخيرة من ههنا هو اقيم على اي جعلت لما ان في عن شيطان في ذلك شديد ومنها ان ابن معين  
وما هو الا واحد من جماعة وكلهم فيها كاه شيوخ فان صدق من حكم الشهادة جاهل فان كتابه  
فيه عتيد ولو لا ردة الدين ضاعت ما جئت معك في الاخرين تهديد هم حفظوا الآثار من كل شبهة  
وغيرهم عما اتفقوا رتوده وهم هاجروا الى جميعها ان يادروا الى كل اثر طالع لم يكن روي وقاموا بتعديل الروا  
وجرحهم في ايام عصر النقل وهو جليدة بتسليطهم مصحح شرع ديننا بسدودنا في حفظها وروا  
ومع كل النقل منها احتجوا بهم فلم يبق الا ما نزل وحقوقه وحسين بن النعمانية بلغوا وعنه هم روي  
لا يستطيع جهوده عن حاد عن هذا البقايين ضار في مريد لانها الشكوك مريد ولكن اذا جاء العدي  
حليده فليس لمن جرح الضلال وجرح وان دام اعداء الله بانه كيدها فكيدهم بالقرآن مكيد  
انهم ورايت باخرا لاصل الذي انتقبت منه ما قرأت على شيخنا رحمه الله كالبات للثقة من تلخيصنا  
وفيها بعض مخالفة لما تقدم وبارها طلبة عبد السلام بن يزيد بن عياض الا شيل بقوله ولا يوعى من  
في الذي قال لسوءه وراي مصيب في صواب مغلوله ودا جريه يصل الى الله محله ونزله في الخلق جيش  
يناضل عن قول النبي ومحمد ويطرد عن الحاضر ويؤيد وجهه اهل العلم في النقل وما هو في شؤنا في





مقاله سیسئال منها لللیک شمید فان یلک حقائق فی الحکم غیبیه و ان یلک زودا فافصل فی  
لیکن این حال را مثال از غیبیه اند که این طعن و جرح ایشان بر اهل را محض برای حیانت شریعت و دین است پس گویا از  
قبیل قبائل کفار و خروج و اهل بدعت و سیاست و تغزیر اهل منکر است که بهترین عبارات از غیبیه و غریبه میگوید  
مشو که مرقوم شد ابو عبد الله بن فتح حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب داد و مقصود دراز و دایره و انظار و مخاطبه بسیار  
سیکویسه و لایق الی ابطال قولک قاصد و ولی من شهادت النص من جنود و انما المکر فی کلام نبینا  
ندیک فان المکر منک یصد و واقع شئی ان جعلت هذا فی عملی استیظنا لافاک شدید و بعد از این و حق  
این حدیث گوید و ما هو الا واحد من جملة و کلام فیها حکما شهود و فان حدیثی حکما لایستند و کامل  
فان کتاب الله فی حدیث و ولولا رواته الدین ضاعت و اصبحت و معمله فی الاخرین تبید و هم خفوا  
الا ناکر من کل شیء و فیهم هم ما اقتنع و رقد و هم هاجروا فی جمیع ما و نهان و نهان الی کل افق و المرات  
کونی و قاموا بتعدیل الروایة و جرح و مراد و قام بصحیح نقل و هو جدید و تبلیغ هم صحت شریعت و نبینا  
حد و غرض و احتفظها و عهده و وضع لاخل المثل منها احصایهم و قلم برقی که خاند و طرح و وجهیم  
ان العصبان بلغوا و عنهم و لا یستطاع حق و فسر جان عن حدیثی و مرید اظهار الشکو  
مرید و ذکر اقسام که المری و علیه و فلیس بل وجود الضلال و وجه و ان یام احد الدین که کید هاج  
فکردهم بالغزایات مکیده و بعد اسلام بن زبیر بن بکایت الاشیل نیز بر این آیات در تفسیر و از جواب داده  
و لای معین فی الذی قال استق و دای مصیب المصوب سدیده و اجر به یقل و کالاه محله و و  
یا ناله فی الخلد حوی بریده و ناکحل عن قول الشیخ و حصیه و و یطرح و جرحی و یذکر و جهل اهل العلم  
قال ابو حنوفه و ما هو فی شوائب مزید و طرأه یقوم اهل الحدیث بر اینستاد فیس کلان بر وی علمه و یفید  
هم و در ثواب علم النبی و اخروا و من الفضل ما عده الا نام بقود و هم که صایع الذی یقتد بهم و ناکرهم  
بعد المات خرق و علیک ابن خطاب در سبیلهم و فاعلم عند کالاه حمیده و نیز احمد بن عمرو بن منصور جواب  
ست این آیه را که ما فی العلم زید عا که و رعد با تندی و تعبد و جعلت شیاطین الحدیث مریده  
الا ان شیطان الضلال مریده و ذرعت التکید من کان صدقاه فقولک مرید و دوانت عنید  
ذو العلم فی الدین یا بنی مهدایت و اذا غلب بخم کلام بعد جدید و هم عنویر الله طرا و هو له و معقل  
مرید الله و بنی و و سوری مرید حسن خان معاصر و اتقان الشیخ احمد بن زکریا یحیی بن معین فقه المذاهب و کسرا

مأمل

مکام

فارق

و ما یهم

عمایة













والا فلو كانت تلك بالاشتغال بعلوم الحديث ما هو مشهور ولا حاجة الى الاطراف فيه وروى عنه هو  
وابن خزيمة وكان من اقربائه وقال علي بن المديني انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير وقناعة وعلم الكوفي  
الى اسحق والاحمدي انتهى علم الحجاز الى ابن شهاب وعنه بن دينار وصار علمه هو كعلم الستة بالبصرة  
الى سعيد بن ابي عروبة وشعبة وسعد بن حماد بن سلمة وابي عثمان بن اهل الكوفة الى السفينان الشوكري  
سفينان بن عيينة ومالك بن احمر ومن اهل الشام الى الاوزاعي وانتهى علمه هو كعلم اليعقوبي واسحاق وشيخ  
ويحيى بن سعيد وابي ابي نعيم وتوقيع وابي المبارك وهو واسع هو كعلمه وابي هريرة ويحيى بن آدم  
وصار علمه هو كجميعه الى يحيى بن معين وقال احمد بن حنبل كل شخص لا يعرف يحيى فليس هو بحديثي و  
كان يقول ههنا اهل خلقه الله لهذا الشأن ويظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين وقال  
ابن ابي عمير سمعت احمد بن حنبل يقول الحق في الشايخ في يحيى بن معين وفيه كان يتعامل بالقول قال  
يحيى ما رايت على رجل قط خطا الا استرته واحببت ان اذن لي امر وما استقبلت رجلا في وجهه بامر  
بكرهه ولكن ابين له خطاه فماليق وبنيته فان قيل ذلك لا تركته وكان يقول كتبنا عن الكذابين جمل  
به التتق طارخنا به خبر انفيها وكان يشك كل شهر الى مال يزهد به حوله وطراويقي فاذننا  
ليس التتق بمثل ذلك وحق طيب شرابه وطعامه وروايت يحيى وتكتب كنهه ويكون في حرج الجدل  
كلهم وناطق التتق به منته وحق التتق صلواته وسلامه وهو كره الدار قطن ومن روى عن الامام  
الثاني رضوان الله عليه وقد سبق في ترجمة الشافعي خبره معه في الحج بينه وبين الامام احمد في ذلك حج  
ايضا من عهد الفضل بن المبارك وسنن يحيى بن عيينة وكان يحيى يهج من ذهب الى مكة ويبيع المدينة فملاها  
اخروجه بها الى المدينة ورجع الى المدينة فاقام بها ثلثة ايام ثم خرج حتى اتى المنزل مع رفيقه  
فما اتوا اذرا في النوم هاتفا فاعتف به يا ابا بكر يا ترطب عن جاري فلما اصبحت قال لرفيقه امضوا فاني راجع  
الى المدينة فمضوا ورجع فاقام بها ثلثة ايام ثم اتى فحمل على اعداء النبي صلى الله عليه وسلم وكانت  
وفاته لسبع ايام من ذي القعدة سنة هكذا قاله الخطيب في تاريخ بغداد وهو قاطط لم تقدم ذكره  
وهو اخرج الى مكة فخرج الى المدينة ومات بها ومن يكون قد حج كيف يتصور ان يمتد الى القعدة  
مرتبة السنة فلو ذكر انه توفي في ذي الحجة لا يمكن ان يحتمل ان يكون هذا غلط من النسخة قال ابن خلكان  
لكن جردته في نسخة بن علي هذه الصيغة فيبعد ان يكون النسخة والله اعلم ثم ذكر بعد ذلك ان الصحيح













على تذكيره وإبطاله إلا لما لو سلكه عطفه ضعيف، وفيه خفيته ودون طفيف، وهو لا يشوب  
وأما سيرة العيشة الحبيب الموجهة، وأما قبحه، والعيشة للقلوب العنيفة، ودله التزويدي  
التلفيق والتلفيق، وحيدته التفرغ والتزويدي، وأما العادم عن تحصيله والتلفيق، وهو  
عقبه فانه الخبير اللطيف، وفنائه جليله من أجله وماح سنيده محله عليه ذي طول طبع وكثرة المأمور  
حفظه ما كان من أجله وعلوه مرتبة فغش ما كان كمال تجوهره لوزن خيرات ثابت مستحق استأجره عبد الكريم بن محمد  
المرور كتاب الناس به ثبت بوغى كفت هذه النسبة إلى الوجود وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
ابو عيسى محمد بن عيسى بن سنان بن شداد بن أبي القزوين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
قال كذا طريق المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
الرجل، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
عن المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
أنا خلطت وتركتم المفسرين في الرجل، وأما الرجل، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
وأما الرجل، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
مات، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
عيسى بن سورة بن شداد، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
صنف كتاب المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
محمد بن محمد بن أبي جعفر، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
وهنا من المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
بر عبد الرحمن الدارمي الترمذي، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
سهل الفزالي، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
وأما المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
أحمد بن محمد بن أبي جعفر، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين  
موسى بن أحمد بن أبي جعفر، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين، وهو من رتبة المفسرين

وهو من رتبة المفسرين  
مدرسة في رتبة المفسرين





هم في الحديث وهو تليد محمد بن اسمعيل البخاري وشاكره في بعض شيوخه مثل قتيبة بن  
سعيد وعل بن جهم وزيهبي و ذكره الخلفاء كفتى الترمذي الامام الحافظ ابو عيسى محمد بن عيسى بن سنان  
اللسلي الترمذي الضرير مصنف الجامع وكتاب العلال الى ابن قال مع قتيبة بن سعيد وابا مصعب  
وابا ابراهيم بن عبد الله الهروي واسمعيل بن موسى السدي وسويد بن نصر وعل بن جهم ومحمد بن  
عبد الملك بن ابى الشوارب وعبد الله بن معوية الجهمي وطبقته هم وفتى في الحديث بالبخاري حدث  
عن معمر بن الفضل ومحمد بن محمد بن عثمان بن شاذان وعبد بن محمد بن عمار السفياني والهيثم  
بن كليب الشافعي واحمد بن علي بن حنبل وابو العباس المصنف وخلق يسوا هم قال ابن جرير وكتاب  
الفتا كان ابو عيسى ممن جمع وصنف وحفظ وذكره في كتابه ابو عيسى كان ابو عيسى يخرجه  
المثل في الحفظ قال الحاكم ومعه من يوثق يقول مات البخاري فخر خلفه خراساني مثل ابو جهم  
في العلم والحفظ والادب والزهدي حتى هو يبقى خروا بسني قال شيخنا ابو قبيق العبد وقول الكبر  
هو الاستيفاض حتى يكون كالتواتر قال وهو الثاني سمعت عبد الله بن محمد الانصاري يقول هو  
فيهم التام ومن ابى علي بن منصور بن عبد الله الخالدي قال قال ابو عيسى من ثبت هذا الكتاب فخرته  
على كل الحجاز والعراق وخراسان وانه من كان في هذا الكتاب في الجامع فكاننا في بيتنا  
بنو عيسى قال ابو نصر عبد الله بن عبد الحق بن علي بن سفيان الجامع على اربعة اقسام قسم مطلق  
بعضه وقسم على شرط ابن داود والنسائي كما بينا وقسم على شرط ابن عجلان وقسم رابع  
لما انشأ ما اخرجت في كتابي هذا الا حديثا قد عمل به بعض المتأخرين وقيل ان بعض المتأخرين  
اصغر ابو عيسى بان قرأه اربعين حديثا من غرائب حديثه فلهذا من صدره فقال ما رأيي في ذلك  
ونقل الاوديسي باسناد له ان لما عيسى قال كلف في طريق مكة فكتبت خزين من حديث شيخ فوجدت  
فقال له وانا اظن الحزين من معي فسألته فاجابني فاذا معي خرايا من فقي تقرأ من حفظه ففكر ان  
في يدى يراخا فقال اما تتقوى من فاعلمت بما رى وقلت احفظه كله قال اقرأه فقرأه عليه فلم يصدر  
وقال استظهرت قبل ان تحبى فقلت حديثون بغيره فخذني باربعين حديثا قال هات فاحدتها عليه  
ما الخطا في حرف وقد سمع من ابى عيسى ابو عبد الله البخاري وغيره مائة ثلث عشر رجلة تسع و  
وسبعين ومائتين الترمذي وزيهبي وزيهري التبريزي كفتى محمد بن عيسى بن سنان بن موسى البجلي

عليك

فروا

عقود

وقال

و هو من اهل البيت  
عز وجل



مشکوة گفته محمد بن عیسیٰ الترمذی که در حدیث الترمذی توفی به الیلة الاثنین الثالث عشر من  
سنة تسع وسبعین وما شئتین وهو اخذ العلماء الحفاظ الاعلام وله في الفقه يد صالحة اخذ الحدیث  
من جماعة من ائمة الحدیث واطى العهد الاول من الشایخ مثل قتيبة بن سعيد ومحمود بن عیسیٰ و  
ابن بشر ولسه بن شیع ومحمد بن النشی وسفیان بن وکیع ومحمد بن اسمعيل البخاری وغير هؤلاء واخذ  
الحدیث من خلق كثير لا يحصى كثرة واخذ عنه خلق كثير منهم محمد بن احمد المعتز الترمذی وله  
نصایف كثيرة في علم الحدیث وهذا كتابه العظيم احسن الكتب احسنها ترتيبا واقلها تكرارا وفيه  
ماليس في غيره من تكرار المذاهب وجوع الاستدلال وتبديد انواع من التعصیب والمحسن والغريب  
وفي جرح وتعديل وفي اخر كتاب العلال وقد جمع فيه فوائد حسنة لا يحصى قد مر على مر وقت قل  
عليها الترمذی صنف هذا الكتاب فعرضه على علماء الحجاز فمروا به وعرضته على علماء العراق فمروا  
به وعرضته على علماء خراسان فمروا به ومن كان في يومئذ هذا الكتاب فكانا في بيته من بيتي حاكم الترمذی  
بكره لئلا يذلل المجهلة منسوق الى مدينة مشهورة من وراد جيعون على شاطئه الشرقي وفيه  
من اسعد اليافعي ورواة الجليل در وقائع سنة تسع و سبعين و ما تیر گفتو فيها الامام الحافظ مصنف الجامع  
في السنن ابو عبد الله محمد بن عیسیٰ بن سورة السلمي الترمذی احد الائمة المقدي بهم في علم الحدیث  
وكان يهتد به للثلث وهو تلميذ محمد بن اسمعيل البخاری وشاركه في بعض شيوخه وكان فخر اقبل  
ولد اكره رحمه الله وابن حجر عسقلانی در تقریب التعذیب گفته محمد بن عیسیٰ بن سورة بن موسى بن الفضل  
السلمي الترمذی صاحب الجامع احد الائمة ثقة حافظ من الثانية عشر مائة سنة  
تسبع وسبعين و جلال الدين عیسیٰ بن ابی بكر اسير طي و طبقات الحفاظ گفته ابو عیسیٰ الترمذی محمد بن  
بن سورة بن الفضل السلمي صاحب الجامع والعلل المصنف والحافظ العلامة طاب البلاد وسمع خلفا  
كثرا من الخراسانيين والعراقيين والحجازيين وغيرهم روى عنه محمد بن المنذر وشكره الهيثم بن كليب  
وابو العباس المصنف وخلق فكثر ما كان في الثقات وقال كان ممن جمع وصنف وذكر وقال ابو عبد  
الادريس كان احد الائمة الذين يقتدى بهم في علم الحدیث صنف كتاب الجامع والعلل التواضع  
تصنيف رجل عالم متقن كان يهتد به للثلث في الحفظ مات بترمذ في رجب سنة تسع وسبعين  
وما شئتین وفضل اسدي وزبحان النخعي الشيرازي الامعالي در شرح كتاب الشامل گفته محمد بن عیسیٰ بن سورة



بالتشريع

التأليف

بن موسى بن الفضل السلمي الترمذي أبو عيسى صاحب الجامع المشهور بالترويض المنسوب إليه من  
الطبقة الثانية عشر مائة سنة تسع وسبعين بعد المائتين لما ضبط اسم جده في غير السبب للمهمة  
وسكون الولد وفخر إلى المهمة وطعنوا وأما جده فقد ذكر الشيخ في التقريب أنه الفضل كما هو  
وأما اسم والد جده فقد ذكرنا موافقا لما في التقريب أنه موسى وذكر السمعاني في الأناضول شاذ  
وبعد تحقيق نسبت علي وترزني كفتلنا ولادته فكما بلغنا كانت في مدينة ترمذ ولما أوصاه فكثر  
شهرته منها ما ذكر السمعاني أنه أحد الأئمة الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع  
والتواضع والعلل تصنف رجل عالم متقن وكان يضرب به المثل في الحفظ والضبط انتهى وقد  
روى عنه كل أكمل خلق على العمى لكن جارات الحد من الأكابر صرح بما قد ذكرنا لا مالم لا يخفى في  
الكتمان أنه يقال له في هذه الأئمة أنه غير قتادة بن دعامة السدوسي انتهى ولقد ذكرنا  
ترجمة قتادة فيما سبق ولو كان الترمذي أكمل لم يكن من الغفري بل في مثل هذا المحصر مع مكان  
شهرته الترمذي وقطع على أحواله وأيضا كثرة التصانيف المتقدمة له ووفو الحفظ والافتقار بسبب  
الاستعداد كونه أكمل والله أعلم والغرض من التأليف هو هذا الحال منه من أخبار شيخه يعقود عليه في أمثال  
هذه الأمل وأما شيوخه فكثير منهم من روى عنه في كتاب المشاكل وهو من باب الرواية عنه ومنهم  
من ذكر الأئمة فهو المشايخ من شيوخه الذي روى عنهم في هذا الكتاب الإمام أبو عبد الله محمد  
إسماعيل البخاري رحمه الله وشكرا له معه في شيوخه مثل قتيبة بن سعيد البغلافي وعنه  
عمر الروزي وهناد بن مسروق وأبي كريب محمد بن العلاء الكوفي ومحمد بن بشير ومحمد بن  
الزهر بن أبيه وعبد الله بن عبد الرحمن بن أبي الدارمي السمرقندي وبها فكثر من أهل القراء  
والبحار والذين روى عنه من كبار الشيوخ والأئمة فخلق كثير نذكر المشايخ عنهم فقد  
روى عنه محمد بن سهل الغزال ويكر بن محمد المدائني وأبو النضر المرشادي وأبو علي بن جرير  
الحافظ ومحمد بن شاذان النيسابوري وأبي العباس الحسيني الترمذي وأبو العيثم بن كليب الشاشي و  
غيرهم من الأكابر والعلماء وقد تعرض الإمام أبو عيسى رحمه الله في جامعه عند ذكر الحديث  
بمرتبته حنا وغرابية وصحة وذكر كثيرا من معاني الحديث مما يستنبط منه كثير من معاني  
الحديث ودقائقه وهذا مما يدل على كمال فطنته وذكائه وقوته في استنباط المسائل القليلة









ج

قال

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

[illegible]

و ضعیف و غریب معلل معلل چارم بیان اسمای رداة و القاب کینتهای آئینا و دیگر فوائد متعلقه بعلم رجال شریف  
را و حفظ مثل زندا و اخلاصه چای گفته اند و تویح و زهر و خوف بحدی داشت که فوق این متصور نیست بحدی که  
سالمه اگر به وفای کرد و تابینا شد و از حکایات میجو بود و خطا است که در راه مکاشفای شیخی از شیوخ ملاقات کرد و  
از شیخ خود و غیر حدیث نوشته گرفته و فحوت عرض قرات نیامده در وقت از شیخ استعدای سماع نمود شیخ  
قبول کرد و گفت که این را می فرموده و در دست دارد تا من بخواهم و آنرا مقابل کن اتفاقا آن دو جز کم کرد و باور ترمذی  
بسیب کمال شوق سماع این احادیث و غیره و دیگر سفید در ده پنجم شیخ بدستور تلامذه نشست شیخ افکار قرات نمود  
تاگاه شیخ نظر کرده دید که در دست او اجزاد سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا این استحضار میکنی ترمذی گفت  
شیخ من از خود مکتوبه یا گم کردم لیکن احادیث را حفظ دارم بهتر از آن نوشته شیخ گفت که بخوان ترمذی هر آن احادیث را  
بخواند تعجب شیخ نماند و اندک استماع گفت که مرا باور نمی آید که بخورد و شنیدن یکبار یاد گرفته باشی باز سابق یاد داشته باشی  
ترمذی گفت استماع باید فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غریب خود که نزد دیگری نبود خوانده رفت ترمذی آن احادیث را  
مع سانیان فی الفرائط و نحوه و در هیچ مانع از حدیث و طبع تمام سخنان حباب حفظ او را بار واقع شده ترمذی گفت  
که من هرگاه در تصنیف این جامع فارغ شدم اول آنرا بعلماء حجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از آن پیش  
علماء عراق بردم ایشان نیز متفق شدند که آنرا در حجاز و عراق و ایران عرض کردم ایشان نیز رضامند شدند  
بعد از آن از آنرا ترویج کشیدم نمودم و نیز گفته در خانه هر کس این کتاب باشد پس گوید از خطه یمن و غیرت که حکم کنی بعضی احادیث  
از من در این کتاب نقلی دارند که مرقوم میشود که کتاب الترمذی بواسطه علم و حکمت و علم از هر النجوم  
به الاکابر و اخصه ابینت و بالفاظ اقیمت کال سوم و فاعلاها العاصح و قد انارت به قیوم النجوم  
و النجوم و من من یلمها او غریب و قد بان العصیم من التقیر و فاعلاها یوحس و مبینا بها  
لار بالعلوم و طرز و آثار صاحب و عقیدها اولوا النظر التسلیم من العالک و الفقهاء و قدام و اهل  
الفضل و النعم القویم و فاعلاها کتبه علقا کفیا و تقان فیه ان باب العلوم و یقتبسون منه فنیس  
یفتید فنیس هم اسفی الریوم و کتبه او تاملت و فی من التسلیم فی دار التقیر و فاعلاها فکر فی  
بحر المعانی و فاعلاها کل معنی مستقیم و جری الی حسن خیرا بعد غیره و اباحیسی حل بالفعل الکریم  
و وفات او در ترمذ شب و شبیه هفتم ربیع سال و در سن و نه تا دوازده بود و مت و مولوی صدیق حسن خان موسا مرد  
احکام النبلا گفت ابوحیسی مولی عیسی بن سون قتیبی و می بین خضاک التسلیم الفی فی البین فی المزمع









و منور و شهاب است ابو نعیم در تاریخ اصحابی که نسخه عتیقه آن در کتب حرم در بنی منوره بنظر قاصر رسیده گفته احمد بن  
محمد بن عبد الخالق بن بکر البزار الحافظ قدیم اصحابی که عتق بن و شمس الدین قصبی در دول الاسلام در قانع  
سنة ثلثین و تسعين و ثمانین گفته و فيه کلمات حافظة ابو بکر احمد بن محمد البصري البزار صاحب السند  
الکبير بالرملة و جلال الدين عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدين سيوطي در طبقات الحفاظ گفته البزار الحافظ العلامة  
الشهاب ابو بکر احمد بن محمد بن عبد الخالق البصري صاحب السند الكبير المجلد محل بانوار عمارة الى اصحابنا الشافعي  
و منزهة علماء صاحب الرملة سنة ٩٨٠ و محمد بن محمد بن زهری در کتاب الاسانيد خود گفته سنن البزار الحافظ ابو بکر احمد بن  
محمد بن عبد الخالق البزار البصري و تاليف الحافظ البصري سنة ٩٨٠ بالرملة قال ابن ابي شيحة  
هو من كان الاسلام وكان في حبل في زهد و ورع له السند الكبير و محل في الزهد الى  
الشام و اصحابه و نشر عنه صاحب الرملة من الشاه الخو و محمد بن محمد بن ابی بکر البزار  
البصري سنة ٩٨٠ محمد بن ابل منت كالمقيمت بس فليم نوخته و بر طيت او در نفی خلافت از مروانیه و عباسیه در سلسله  
چنانچه گفته شده اشتها این فرقه آنست که علاوه بر اجداد من مروانیه و عباسیه خود را خلفه میگفتند و از مردم  
هم میگویند بنابر شایسته صوری که با خلافت پیغمبر شتمند از رسم حیا و دفع بله ان و تحمیر و سایر وجوهش و تقسیم  
غنائم و فتوح و اسلام و کفر و علماء و اهل سنت نیزین لقب بنابر همین شایسته صوری و بجای آنکه القاب و اسماء  
بر فرقه موافق اصطلاح آنهای باشند دیگر از او چه قدرت است که درین امور پر خاش نمایند اطلاق میکردند چنانچه مالک و  
مدرک ابو علی گفته اند انصار و اصحاب ابو بکر کتاب شریف را گفته اند و این فرقه مجتهدان بوده اند و القاب و اسماء  
فقط خلفه بنابر پیگرد و بود این گروه ضعیفند که چون خلیفه مروان امام است اهل سنت اینها را با خلیفه و امام نمی  
اندر خلافت و قسبهای خود را محقق نیست تا اطلاق فقط خلیفه هم تخاصی میکردند چنانچه در حدیث صحیح  
الاحمد بعدی ثلاثون سنة ترفی از سعید بن جبلی که راوی این حدیث است نقل کرده که چون او گفتند که مروانیا  
نیز خود را خلیفه میگویند گفت کذب بنو النضر فاء انما هم ملوک من شر الملوك و ابو بکر بزرگتر از محمد بن ابی  
است پس حسن از ابو عبیده بن الجراح روایت کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اولادکم  
بدء نبوة و رجوة ثم یكون خلافة و رجوة ثم یكون ملکا و جیرة الى اخر الحديث و نیز خطاب در باب  
هم همین کتاب گفته در جواب طعن ششم از اسلام صحابه بر روایت بزار از زید بن حنیف گفته و طبرانی در معجم  
روایت میکند که عبد الله بن عمر و چون خبر توجع امام حسین و غلبت عراق رسیدند که دیده بر سیره سه شب از کربلا













۱۰

[illegible]

مدنية الباشعري الا الباشعري الزائع الطاعن الزائع الذي ران الغزو رعل عليه واستحق الشفاء على  
ليه وهو في حيفه العنيد سائره وفي صفه الشد يد جاثي وفي ضلاله البعيد حاشه وفي غيبه اللديك  
وجرحه رادهم انهم بن يعقوب بن يوسف النيسابوري المعروف بالاصم بن محمد بن شريف راديت كروه وچاخم  
ابيه عبد الحاكم ورسته ك فرود حدثنا ابو العباس محمد بن يعقوب ثنا محمد بن عبد الرحيم المروزي قال  
ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو موسى عن ابي حمزة عن محمد بن عيسى عن ابي عبد الله عليه السلام  
الله صلى الله عليه وسلم انما مدنية العلم وعلى بابها من راد المدنية فليات الباب هذا حدوث  
صحيح الاسناد وله غير حباة وابو الصلت ثقة مأمون فاني سمعت ابا العباس محمد بن يعقوب  
في التارخ يقول سمعت العباس بن محمد الدوري يقول سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت المروزي فقال  
ثقة قلت ليس قد حدث عن ابي موسى عن ابي حمزة انما مدنية العلم فقال حدث به محمد بن  
جعفر القتيبي وهو ثقة مأمون وابن النعماني ذكرنا في مناقب كفته اخبرنا ابو القاسم الفضل بن محمد بن عبد الله  
الاصمعي قدّم علينا واسطوا اعدا في جامعنا في شهر رمضان من سنة اربع وثلاثين واربعمائة انا ابي عبد  
محمد بن موسى بن القنبر بن شاذان القنبري نيسابوري انا ابو العباس محمد بن يعقوب بك الاصم نا محمد بن عبد الله  
المروزي نا عبد السلام بن صالح نا ابو موسى عن ابي حمزة عن محمد بن عيسى عن ابي عبد الله عليه السلام  
عليه وسلم انما مدنية العلم وعلى بابها من راد المدنية فليات الباب ومضى فاما كنههم بن يعقوب اصم انا كابر شاذان  
واجده شاذان معروف في الافاق بنسبه وهو صاحب باخرة ومالي ثمانية مائة وستين كتابا في الفقه والحديث والاصول  
بن محمد سمعنا ذكرنا في مناقب كفته اقام بفتح الهمزة والقول اللهم مله وتشديد اليد في اخراكم هذه صفات  
كان لا يجمع من اصم والمشهور به في الشرق والغرب ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن يعقوب بن  
سنان بن عبد الله الاموي مولاهم المعروف بالاصم بن محمد بن يعقوب بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله  
كان لا يجمع فخر الجاه وكنا ابو العباس محمد بن يعقوب بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله  
وسنكت في ذكره بالتفصيل ولم يختلف قط في صدقه وحقه سمعنا وضبط البيهقي في الورق لها وكان مع ذلك  
يرجع الى حسن المذهب والتدين يصلي خمس صلوات في الجماعة ويغني لتأذي سبعين سنة في مسجد كان  
على الخلق حتى النفس لا يخل بكل ما قد رعل عليه وربما كان في قديمه الايام يحتاج الى شئ لمعاشه فيورق  
ياكل مكسبه وهذا الذي كان ياب بله ياخذ في التفتيش انما يجيبه من لا يعرف فانه كان يكره ذلك لشدة



























الاستراتيجي

[illegible]





شرح

في الشافعيين مثله في وقته رجل من خراسان والعراق والحجاز والشام والنفوس وما ذكره في البلاد  
واخذ الفقه عن ابن شريح وله مصنفات كثيرة وهو أول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وأما  
في أصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه كتب من ذهب الشافعي في بلاد روى عن محمد بن عمرو الطبري  
واقربته وروى عنه الحاكم أبو عبد الله أبو عبد الله بن علي بن عبد الرحمن السلمي بجماعة كثيرة وهو والد القسم  
صاحب كتاب التقريب الذي ينقل عنه في النهاية والوسيط واللبيط وقد ذكره الغزالي في الباب الثاني من كتاب  
المر من مكنه قال أبو القسم هو غلط وصوابه القسم قال الجليل في شرح مشكلات الرجز والوسيط  
في الباب الثالث من كتاب المقسم أن صاحب التقريب هو أبو بكر القفال وقيل أنه ابنه القسم قال  
فلهذا يقال صاحب التقريب هو الإمام قلت له في ثوال من سنة خمس وستين ومائة في خزانة  
الكتبة ليداسة العادلية بدمشق الحوزة كتاب التقريب في ست مجلدات وهي مجلدات عشر مجلدات  
وكتب عليه أنه تصليف لأقسام من أبي بكر القفال الشافعي وقد كانت النسخة المذكورة للشيف  
مسعود النيسابوري كأي ذكره إنشاء الله تعالى وعليه خطه بانه وقدها بهذا التقريب غير التقريب  
الذي أسلم الرازي فالتقريب خلقه كغير من القفال لم يقدر أنه هو فلهذا انتهت عليه التقريب الذي  
لا بن القفال قليل الوجوه والذي أسلمه موجه بإحدى النسخ وهذا التقريب هو الذي تخرجه الفقهاء  
بخراسان وقد وقع الاختلاف في وفاة القفال المذكور فقال الشيخ أبو إسحق الشيرازي في طبقات الفقهاء  
توفي سنة ست وثلاثين وثلاثمائة وقال الحاكم أبو عبد الله المعروف بابن البيع النيسابوري أنه توفي في الشافعيين  
في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثمائة وكان كتب عنه وكتب عنه هو واقعه على هذا المعاني وكما كان كتاب  
فراغ قال كان في سنة خمس وستين وثلاثمائة في كتاب الماديل توفي سنة ست  
ستين وثلاثمائة رحمه الله تعالى ولله طيب العراب وكان في كتاب الناس أيضا في ترجمة الشافعي والقفال  
قال في ترجمة القفال الشافعي نسبة إلى الشافعيين مجتهدين بينهما الف هي مدينة ورافع سمي في  
أرض الترك خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غير القفال المذكور في سبق ذكره في العادلية وهو مشافعي  
عن هذا وأبو القفال اسميل بن علي بن رافع بن خنيس بن ثعلبة بن كعب بن مالك بن قيس بن عيلان بن سفيان بن  
ستين وثلاثمائة وقيل في سنة ست وثلاثين وثلاثمائة توفي أبو بكر واسمه محمد بن علي بن اسمعيل القفال الشافعي  
الفقيه الشافعي إمام عصره لم يكن بمأوراء النهر فمؤنه مثله رجل من العراق والشام والحجاز وأخذ الفقه عن ابن شريح

ن

الشافعيين



وروى عن محمد بن جرير الطبري واقرا نروى عنه الحاكم بن منذر وجماعة كثيرة وابو بكر الغفال المذكور  
هو والد القاسم صاحب كتاب التقريب الذي ينقل عنده في النهاية والوسيط واليسيط وذكر الغفالي في كتاب الثاني  
مكتفي بالمرحوم لكنه قال ان القاسم من طلع وصار به القاسم وهذا التقريب غير التقريب الذي لمسلم الرازي  
قال في التقريب ان القاسم بن الغفالي الشافعي قليل الوجود بخلاف قريب سليمان الرازي والشافعي محسوب  
في الثاني وهو مدنيته ورافعه في حق ابن المزي في ابو بكر محمد الشافعي المذكور غير ان ابو بكر محمد الشافعي صاحب العمل  
والكتاب المستظهر الذي سنذكره ان شاء الله تعالى في سنة سبع وخمسة مائة المتأخر عن الشافعي الغفالي المذكور  
وفي رواية اخرى من غير ذلك في نسخة اخرى في كتاب الغفالي الكبير ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل الفقيه الشافعي  
صاحب المصنفات دخل الى العراق والشام وخراسان قال الحاكم كان العمل ما رواه النعمان بالاصول واكثرهم  
دخلة في الحديث سبع ابن جرير الطبري وابن خزيمة طبعها قلت هو صاحب جبه في المذهب قال الجليلي كان  
شيخنا الغفالي اظهر لغيره من علماء عصره وابن الرومي ورواه في نسخة اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى  
بن علي بن اسمعيل الغفالي الشافعي الشافعي لم يكن له النهر في حصره مثله دخل الى العراق وطلب العلم في النهر وخذ الفقه عن  
ابن شريح وروى عنه الطبري وروى عنه الحاكم بن منذر وكثير من التقريب الذي ينقل عنده في النهاية والوسيط واليسيط وذكره  
الغفالي في كتاب الثاني في حق القاسم بن الغفالي المذكور في كتاب الغفالي ابو القاسم وهو هو وهذا  
غير قريب سليمان الرازي والشافعي نسبة الى مدنيته شافعي ورافعه في حق ابن المزي في ابو بكر محمد الشافعي المذكور  
صاحب المصنفات المستظهر في رواية اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى  
وستين عند المعاني في سنة ثمانين عند الشيخ في حق الشافعي الذي توفي الامام الصغير الفاضل الشهير  
المعروف بالغفالي الكبير في الغفالي الشافعي الشافعي امام عصره بلا منازع وفريد عصره بلا منازع  
صاحب المصنفات المفيدة والطريقة الحسنة كان فقيها كعبد الله اصوليا لغويا شاعرا لم يكن بما رواه النهر  
الشافعيين مثله في وقت دخل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور واخذ الفقه عن ابن  
شريح وهو اقل من صنعت الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب في اصول الفقه وله شرح الرسالة و  
انتشر مذهب الشافعي في بلاد روى عن كافي الجليل او منهم الامامان الكبيران محمد بن جرير الطبري وامام  
الائمة محمد بن خزيمة واقرا نروى عنه جماعة من الكبار منهم عبد الله بن عبد الله بن منذر وابو عبد الله بن  
الشافعي غيرهم قلت هذا الغفالي الشافعي المذكور قد يشبهه على بعض الناس بقفال وشافعي اخبرنا







كذا ذكر في كتاب في ترجمة القفال وقال فيه في ترجمة الشافعي وكتاب المذيل لتتوفي في سنة ست و  
ستين وقال الشيخ أبو إسحق أنه أخذ عن ابن مريج وقال ابن الصلاح ابن علقمة الشافعي من إلقاء ابن مريج  
عندنا خلافه وإن ما قاله في وفاته وهم قطعاً قال وقد مرح للطوسي بأن له ورث ابن مريج وذكرها  
لتتوفي في ذي الحجة سنة خمس وستين انتهى نقل عن الرافعي في مواضع يحصل منها في باب العقيدة وآخر  
الباب الثاني من كتاب الآثار وموضعين من أول النكاح ونقل عنه في الرضا أيضاً في آخر صلب السافر ومن  
تصانيفه كتاب أدب القضاء ومنها محاسن الشريعة وموضع على مناسبات لطيفة ومثقال مسائل غريبة  
وهو قليل الوجود وعندك بكل منها نسخة والبريد في طبقات شافعية كثيرة في كل باب من بابي أبو بكر الشافعي القفال  
الكبير لحداء المذهب وأئمة السلفين مولد سنة احدى وتسعين ومائتين ومروج من أبي بكر بن خزيمة  
ومحمد بن جرير والشمس البغوي وغيرهم قال الشيخ أبو إسحق في روى عن ابن مريج وجعل عليه الرافعي في التنايب  
قال ابن الصلاح الأظهر عندنا أن ابن مريج وهو الذي ذكره الطوسي في كتابه لأنه أخذ عن أبي الليث  
الثعالبي عن ابن مريج قال الشيخ أبو إسحاق كان أملاً له مصنفات كثيرة ليس لأحد مثلاً له وهو أول من  
صنف الجمل الحسن من الفقهاء وله كتاب حسن في أصول الفقه طبعه شرح الرسالة وعنه انتشرت في الشافعية  
مما رواه الشيخ قال له كره كان علم أهل ما وراء النهر في عصره لا يسلم ولا يدرى ولا يسمع ولا يقرأ ولا يكتب ولا يفتي ولا يفتي ولا يفتي ولا يفتي  
لأئمة من علماء عصره قال الثعالبي في هذا أيضاً ذكر القفال في كتابه هذا وأما القفال المذكور فهو صغير من  
الشافعية ذكر في التفسير والمأثور والأصول والحدود والبريد في طبقات شافعية كثيرة في كل باب من بابي أبو بكر الشافعي القفال  
الكبير لحداء المذهب وأئمة السلفين مولد سنة احدى وتسعين ومائتين ومروج من أبي بكر بن خزيمة  
ومحمد بن جرير والشمس البغوي وغيرهم قال الشيخ أبو إسحاق في روى عن ابن مريج وجعل عليه الرافعي في التنايب  
قال ابن الصلاح الأظهر عندنا أن ابن مريج وهو الذي ذكره الطوسي في كتابه لأنه أخذ عن أبي الليث  
الثعالبي عن ابن مريج قال الشيخ أبو إسحاق كان أملاً له مصنفات كثيرة ليس لأحد مثلاً له وهو أول من  
صنف الجمل الحسن من الفقهاء وله كتاب حسن في أصول الفقه طبعه شرح الرسالة وعنه انتشرت في الشافعية  
مما رواه الشيخ قال له كره كان علم أهل ما وراء النهر في عصره لا يسلم ولا يدرى ولا يسمع ولا يقرأ ولا يكتب ولا يفتي ولا يفتي ولا يفتي ولا يفتي

الشافعي في كتابي في تاريخه

[illegible]







فے المقوم کان دخلت مسجد الکوفۃ فرأیت شیخاً طویلاً امرار شیخاً الحسن عنہ فقبل  
لی هذا ابو محمد بن حیان قتیبت وقلت قلت ابو محمد بن حیان قال نعم قلت الیس  
قلت قال بل قلت خالک ما فعلک قال الحمد لله الذی صدق کلمه واورثنا الاثر  
الکتابۃ فقلت ان یوسف بن خلیل جئت لجمع حدیثک واصل کتبتک  
فقال سلمک الله وفضلک الله ثم صافحتہ فلما ارشوا فطال من کتبه فقبلتہا  
ووضعتہ علی عینہ فلما ارشوا فطال من کتبه فقبلتہا  
ونیز وہی روبرو شالح سنہ سبع وستمین وثلثاۃ کفہ ابو الشیخ الحافظ ابو  
محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان الاصبہانی صاحب النعمانیف  
فی سلخ الحرم ولہ خمس وتسعون سنہ واول صاعہ فی سنہ اربع و  
مئائین ومائین من ابراهیم بن سعد بن ابی اسلم وطیبتہما  
ورحل فی حد وثلثاۃ وروی عن ابنہ خلیفۃ وامثاله بالموصل  
وحران والنجار والعراق قال ابو جعفر بن مردویہ ثقہ مامون عنہ  
التفسیر والکتاب الکبیرۃ فی الاحکام وغیر ذلک وقاتل الخلیف  
کان حافظاً ثباتاً متقناً وقال غیرہ کان صالحاً عابداً فکانک الله  
کثیر القدر وحیدہ الله وشمس الدین محمد بن محمد بن زکریا وطیقت القرا  
کفہ عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان ابو محمد الاصبہانی الحافظ  
ابن الشیخ زکریا القراءۃ عن ابی حامد احمد بن محمد بن  
الصباح الخزازی روى القراءۃ عنہ ابی طاهر محمد بن احمد بن محمد  
الاصبہانی فی سنہ سبع وستمین وثلثاۃ ولہ خمس وتسعون  
سنہ وحبلى الدین السیوطی وطیقات الحقائق کفہ ابو الشیخ حافظ اصبحانی  
ومسند زمانہ الامام ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان الاصبہانی  
صاحب المصنفات ولہ سنہ سبع وستمین وثلثاۃ وکان مع سعة علمه وغزارة  
حفظه لحد الان لا یزال یصلح لعلہ متقناً فی التفسیر وغیرہ مثالی محمد بن زکریا بن کثیر













الدالکی و تاریخ خفیس حسین بن محمد الدیاربکی و شرح مؤلف بنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و رساله اسانید محمد بن  
محمد الامیر و جنه فی الاسوة کسنة بالنسبة لمولای صدیق خاقان صاحب امران شا و الله تعالی در مجلس حدیث  
تشیخ خواجه انش و خواجه بعض عبارات باختصار ذکر میشود. علامه زبیدی در تذکرة الحفاظ گفته این شاها علی بن  
المفید الکثری محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد المهدی الواعظ المعروف بابن  
بشاه بن صالح بن صنفین سمع محمد بن محمد المصنف و محمد بن فرعون الاعدد و ابی الجیب بن العباس  
الیزنی و شعیب بن محمد اللامع و ابی القاسم البغوی و ابی علی محمد بن سلیمان الدالکی و طبقه هم و له رحلة  
الح مشق لقوله الباقی بن ابی ثابت و طبقته مولد سنة تسع و تسعون و مئتين و سبع سنة ثمان  
و ثمان مائة و عنده ابو سعید الملقب و ابو بکر الباقان و ابو القاسم الملقب و ابو محمد الخلال و ابو محمد الجهم  
و ابو الحسن بن المهدی بالله و خلق كثير و ابنه محمد بالله بن عمر قال ابن ماکو انقضا مائون و سبع بالک  
و قال من البصر و جمع الالباب للراجم و صنف شيئا كثيرا قال ابو الحسن بن المهدی بالله قال لنا  
ابن شاهين صنف ثلثمائة مصنف و ثلثين مصنف منها التصدير الكبير الف جزء و منها المستند  
الف و ثلثمائة جزء و التاریخ مائة و خمسون جزءا و ان هذا مائة  
الجزء قال محمد بن عمر الدارقی القاضی سمعت ابن شاهين يقول حسب ما تفرقت به المحرر  
في هذا الوقت فكان سبعة اربعة و خمسون جزءا و قلت تفسيرا على ما ذكر لي شيخنا حماد الدين الخزامی بواسط  
في نحو من ثلاثين مجلد اقال انا زهري و ابن شاهين ثقة عنده عن البغوی سبعة اربعة جزء و قال ابن  
ابی الفوارس ثقة مأمون صنف مائة و خمسة و ثمان مائة و ثمان مائة و ثمان مائة و ثمان مائة و ثمان مائة  
الحلیل ابن شاهين و قد روی هذا الحديث المرفوع للثبتي و يثبت في الرصين و بطرق متعددة  
تظهر الحق و تبين و قال الطالع في الخبر بعد رواية هذا الخبر الرزين و ما عرفت حقير ما بين و قال صاحب  
فيه اثر اثر هذا العمل للبين و مقصود من و ذنبه غير و والله الموفق و هو العبد و وجهه و وجهه  
انکه ابو القاسم اسمعيل بن عباد الطالقانی المعروف بالصاحب ابن حرث شريف را و اشعار بلاغت  
شاعر و ذکر نظم فرموده چنانچه علامه ابن شهر آشوب و در ذکر ناظمین حدیث مدینه العلم میفرماید صاحب  
سه کان النبی مدینه هو بابا له اثبت النضادات للرسول و واهه باب المدینه لا يتقوا  
سوا الله و الله خلوها لخلوا جانب النبی و و نیز در کتاب المناقب در ذکر ناظمین حدیث شمس سمرقانی

عبد الواسع بن محمد بن  
سالم بن محمد بن عثمان  
شاهین عمر بن عثمان  
الحافظ الواعظ البغدادي  
كان ثقة في الحديث  
ملك ثمانية مائة و  
عن جماعة من مع من  
في هذا الوقت فكان  
منها جزء من ألف و  
تاريخ الخصال و غيره  
ابراهيم بن علي الحارثي  
عبد القاسم





ان تقدیرش عربی و هو جبرهم المنفرد و حافظهم المجد و هذا الخبر الشريف المجد و وذلك الحديث  
الكره المجد و رغم ان كل كتاب جديد و حاذب بنامه كل معاند مرید و مؤسس بناء  
الحق السامق المشيد و مشيد عا و الصدق الشاهر الاطيد و والله ولي المتقين و التأييد و هو  
الموفق بلطفه المحفوف بالتأني و التشديد و وجه است و هم انك ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن  
محمد بن محمد بن ابي اسحاق البجلي ابن حديث شريف رابشش طريق روايت نموده الفا تشيدي كه ابن  
شهر آشوب عليه الرحمه و مناقب آل ابی طالب فرموده و قال للبتي علي السلام بالاجماع ان المدينة العلم  
و على بابها من اريد العلم فليأت طباب رده احد من ثمانية طرق و طرقات الشفيع من ههنا طرق و  
ابن بطه من ههنا طرق و ابن بطا نا جلد ثمين حذلق و نائل سنيك باق سنيك و محاسن باه  
و محامد ناصحه و رناظر كتاب الانساب عبد الكريم بن علي السمعاني طبقات محمد بن عبد الله الشافعي الشيباني ناصر الدين  
و تراجم الحفاظ مرزا محمد جبري و اوضح و طاہرت و از اول و آخر و من ثمانية طرق و اعتبار ابن بطا نا في اخبارك انك في تجميع  
الانتم تشيد و تصليب تحت و تصويب منهاج بروايات و متك تشيد تشيد كما دريت في مجلد حديث الطبر  
و كافي است برای اثبات جلالت و نبالت ابن بطه كه از شيخوخه ان مشايخ سبوه شاه و ابی الدرداء مخاطب میباشد كه  
مفتش بر اتصال سند خود بايشان و ابی حمزه فرموده و شيان ما از شلخ اجله كرامه قائم اعلام و از جلد شهرين  
من بين الحرمي المحرمين و جمع على فضليم من النافقين و نموده كما استقر ان شاء الله تعالى في مجلد حديث الشيباني  
فمن هذا ابن بطه حافظهم الجوال و بايعهم الرجال في الشدة و دليها الرجال في الضروب اليه لابل  
الكمال و قد روي هذا الحديث المنير ليلال و المنير ليلبال و بطرق ستة فقه الرب اصحاب  
المكر و الاذفال و رده ما كثر في اصحاب الخدج و الاحتياك و قال تعرض له بالطعن الاحمال و التمسك  
له بالقدح و الاحلال و موضع في هذا العصف و الضلال و موضع في مواوي الخيف انك لا يغال  
و وجه سس ام كه مشيد و وجه عديده است انك ابو عبد الله محمد بن عبيد الله المعروف بالحاكم حديث مذنية العلم  
بطرق متعده و رويت نموده و بايتام تمام تفصيل ابن فرموده و بنايخود كتاب مستندك على الصيحين كه نسخ  
مدرسه آن از نظر خيف گذشته و نسخ آن و قترين اين خبر را فرست يفر يا يغلثنا ابو العباس محمد  
بن يعقوب شنهجود بن عبد الرحيم المصري بالرسالة ثنا ابو العاصم بن عبد السلام بن صالح ثنا ابو مقو  
على اعشع بن جعفر بن عبد الرحمن بن عبيد الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم





گفته پنج تکه برای سید مستدیر توشیح خود حکایت سوال وری یکی بن محمد بن از حال ابو العلت و توشیح یکی بن حسین بن  
ابو حنایف شملبر اثبات حدیث مدینه العلم نیز باشد از تاریخ خود محمد بن یعقوب الاشم نفل کرده ششم تکه برای مزید  
تشیید و یک تکه حکایت سوال صالح بن محمد یکی بن حسین بن از حال ابو العلت و توشیح یکی بن حسین بن و اگر که این حکایت  
نیز شملبر اثبات حدیث مدینه العلم است از تاریخ خود ابو العلت نفل فرموده هفتم تکه برای اثبات و تصحیح کلام  
یکی بن حسین که شملبر افاده روایت کردن فیدی این حدیث شریف را می باشد این حدیث شریف را از قنطری از حسین  
بن فهد از محمد بن یکی بن افریس از محمد بن جعفر فیدی از ابو حمزه از اش از محمد بن عباس مایث کرده ششم تکه برای  
کردن حسین بن فهد این حدیث شریف را از ابو العلت از ابو حمزه نیز اثبات رسانیده ششم تکه برای تحقیق و توشیح حسین بن  
فهد این حدیث شریف را از ابو العلت از ابو حمزه نیز اثبات رسانیده ششم تکه برای تحقیق و توشیح حسین بن  
افاده فرموده که برای این حدیث یعنی حدیث مدینه العلم بر روایت ابن عباس شایسته است از حدیث سفیان ثوری نیز هم  
آنکه تصحیح بصورت سنن این حدیث کرده و از هم آنکه تمام تحقیق الشاهد در غایت لاف الجاهل حدیث رسیده مستقل از جای  
بن مبداء انصاری روایت فرموده قال محمد بن محمد الامتوی لا یخصه شیء الا یؤیون شیء یا دنیا علی ما و هم  
الحق لانی صمدی ثمان الصدق بلا ریب رجحان و اضاه نور الصوب لظاهره و اشرفی منو  
للو قین الباهره او ما تری الحاکم کیف جعل فی تصحیح الحدیث شریف و بالقرنی تصحیح هذا الحدیث  
ورفع عقیده بعضه سنداً مرة بعد مرة و ملل علی قلع ریب الالباب حکمة التکرر فی جعل انکار  
انحری من کل باطل و میر جید الجاسدین او من من خلل خلل فاضل جود هم سید علی قرفه هم  
و عندهم و عندهم و لا دعه و افضا لهم فی العصبیة الباری و لا تباکم فی الحیة الخاسرة  
و ذهابهم عن ریبنا فی الخط و الشکس و اعراضهم فی التمسک و الوساوس و الخیانة هم سبیل الاقلام  
و الاقطان و استکرامهم علی الاعتراف و الاذعان و افضا لهم فی مایة العشار و الزلل و افضا لهم  
مماوی الاذکار البین الخلیل و قلعهم بالکایرة الفاضلة الشایرة الواضحة فی الله و رسوله و خلقه  
عنا انما الحذر و الجفا السبکی بنی الخ و قوله و جری یکم آنکه حکم نسیاوری این حدیث شریف را  
بروایت بن ابی ایوب الزبیری علیه السلام نیز روایت کرده چنانچه علامه سیوطی در کتاب بدایع گفته حدیثی است  
که مدینه العلم و علی بن ابی طالب از حدیث علی بن ابی طالب روایت کرده حدیثی است که علی بن ابی طالب  
از محمد بن ابی ایوب الزبیری علیه السلام نیز روایت کرده چنانچه علامه سیوطی در کتاب بدایع گفته حدیثی است  
که مدینه العلم و علی بن ابی طالب از حدیث علی بن ابی طالب روایت کرده حدیثی است که علی بن ابی طالب







السلام في تجميع اهل الذهبين على الاخر فوقع الاتفاق على ان يصلوا بين يديه  
اكتسب على مذهب الامام الشافعي رضى الله عنه وعلى مذهب ابن حنيفة رضى الله عنه لينظر  
فيه السلطان ويتفكر ويختار مله من حشده فاصلى القفال المروى وقد قدم ذكر بطيخة مسبقا  
وشراطة معبر من الطمحة والستق واستقبال القبلة وان كان كان العماد السني الاداب  
والفرائض على بسجى الكمال والتمام وقال هذا صلق لا يجوز الامام الشافعي رضى الله عنه  
ثم صلى كسرين على ما يجوز ابن حنيفة رضى الله عنه فليس جلد كلب مديون فانه لغير ربه بالخاصة  
وتوقفا بنبذ القدر وكان في صمد الصيف في الفلك واجتمع الذباب البعوض وكان وضوءه  
منكاسا كما انه استقبال القبلة وحرم بالصلوة من غير نية في الوضوء وكبر بالفارسية ثم  
قرأ آية الفارسية دوبرك سذر ثم قرأ فقرتين كثيرات لادراك من غير فعل ومن غير كرم ونحو  
في غير من غير ذلك والامام السلطان فلاح ابن حنيفة فقال السلطان انك في هذا الصلوة لا  
مثل هذا الصلوة لا يجوز هادودين فانكرت الحنفية ان تكون هذه الصلوة ابن حنيفة فاملا لقفا  
باجزاء كتب ابن حنيفة وامر السلطان بنصنا كاتبا بقر الذهبين جميعا ان يحدت الصلوة على مذهب  
ابن حنيفة على احكام القفال فاعرض السلطان عن مذهب ابن حنيفة وتساك بمذهب الشافعي رضى الله  
انهى كلاما امام الحرمين وكانت مناقب السلطان محققا كثيرة وسيرة من احسن السيرة ومولدا  
لميلة عاشوا اربعة عشر سنة احدى وستين وثلاثة وثلاثون في شهر ربيع الاخر وقيل حوى عشر صفر  
سنة احدى وقيل اثنتين وعشرين واربع مائة بغزنة رحمة الله تعالى وعلامه زبدي ورع في غير  
من غير ذلك وقيل سنة احدى وعشرين اربعمائة كغزة والسلطان محقق بن سبكي كان سبيعا للابو القاسم  
ابن الامير ناصر الملقب له ابن منصور كان ابن الامير الغزنوية الذين يغزون من بلاد ملو واد النهر على اطل  
الهند فابخذ عدة قلاع وافتتح ناحية يست وكان كراميا فاما محقق فافتتح غزنة ثم بلاد ما  
النهر ثم استولى على ساخرسان وعظم ملكه ودانت له الاسم وفرض على نفسه طاعة كل  
علم فافتتح من بلاد واسعة وكان على حزم وصدق والجهاد قال عبد القادر الفارسي كان  
مهادق النية في اهل الكلمة الله فقام مظفر في غزواته ما ظلت سنة من سنة ملكه من غزوة  
او سفره وكان ذكرا بصيرا الفخر موفوق الراي وكان مجلسه مورد العلماء وقبرا بغزنة يدعى

عندنا قال وقد منعني ليامه قوارير وضعت حرمانه وسكنانه واحواله المخطئة لمخاطبة وجهه الله توفى في  
سجادة الاولى وعبد المدين بسعد يافني درمات الجنان في اقل قاطع سنة عشر واربع مائة وكذا ذكرنا عن السلطان  
ما هو شئ من فضل من الشافعي معناه ان الان ذكره ويعلمون فضل المذاهب المذكورة في حقهم فخصه  
مستطاعه على نادرة طريفة وهي ما ذكره امام المحرمين فضل الفروع والاصول بابو المعالي  
عبد الملك بن الشافعي الامام ابو محمد الجعفي في كتابه اللوسوم يفيض الخلق في اختيار الحق السلطان  
محقق المذكور كان على مذهب ابو حنيفة رضي الله عنه وكان مولاهما على الحديث وكان الناس  
اوقال الفقهاء يسمون الحديث من الشيوخ بين يد يدهم هو يسمع وكان يستدرج احاديث  
من جده اكثرها موافقا لمذهب الشافعي رضي الله عنه في قم في خلافة حبه فجمع الفقهاء من  
الفرقيين في من والتمس منهم الكلام في ترجيح احد المذهبين على الاخر في قم الاتفاق على ان  
يصلوا بين يديه ركعتين على مذهب الشافعي وركعتين على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنهما و  
يقتصر بينهما على اقل الفرض من ينظر فيه السلطان ويتكلم يختار ما هو احسن الخ ويزيد يافني درمات  
در وقائع سندهي وعشرين اربعمائة وكذا في السلطان محقق بن اكامين ناصر الدوله انه  
منصل كان ابو امير الغزاة الدين بغداد من بلاد ماوراء النهر على اطراف الهند فاحضره على قلاع  
وافتح ناحية بست واما محقق فافتتح غزنة ثم بلاد ماوراء النهر ثم استولى على سائر خراسان و  
دان له الخلق على اختلاف جناسهم وفرحل على غنمته غز والهند كل عام فافتتح منه بالادوا  
وقد مضى ذكر شئ من فحمة البلاد البعيدة وصفاته الجميلة الحميدة وعلو همة الشريعة ورجوعه  
عن مذهب ابو حنيفة الى مذهب امام الشافعي رضي الله عنه في القضية المقدمة في السجدة العاشرة  
بعد الاربع مائة وناج الدين عبد الوهاب بن علي اسكي در طبقات شافعية محقق بن سبكتكين السلطان  
الكبير ابو القسم سيف الدين له ابراهيم ناصر الدولة ابو منصل احد ثمة العدل ورجع انت له البلاد  
والعباد وظهرت محاسن ثار و كان يلعب قبل السلطنة سيف الدوله واما بعد فاطمة بن الملك  
ولقد القب محي الكتاب الجعفي الذي حنفته ابو الفتح محمد بن عبد الجبار العتيبي في سير هذا السلطان  
واهل خاندان وما ولاها يفتي في بعض الكتاب ويصطوب الفاطمة فشد من اعتقاد اهل بلاختا  
بمقامات المحمدي كان هذا السلطان اماما عادلا شجاعا مفرقا فقهيا كفا كفا محي الجاد اسعد الدين

بقائه

وقد اختلفت فوجدت اربعة لا خالص لهم في العدل بعد عن بن عبد العزيز رضي الله عنه الا  
ان يكون بعض الناس لم يطل لهم مد ولا ظهرت عنهم ان تمتد وهم السلطان محقق والولي  
نظام الملك وبنو صافي الزمان ملا سلطان وملك في بلاد ناهي السلطان صلاح الدين يوسف  
بن ايوب فاتح بيت المقدس وقبلة الملك نور الدين محمدي بن زكي الشهيد ولا يستطيع ان  
اسميه سلطانا لانه لم يسم بذلك وسبب هذا ان مصطلم الدول في سلطان ممالك اقليمين  
فصاعدا فانك لا تملك الا اقليم واحد اسمي بالملك وان اقتصر على مدينة واحدة لا يسمى بالملك  
لا بالسلطان بل بالامير البلد وصاحبها ومن لم يعرف خطه كتاب زماننا تحت يمين صاحب  
سلطانا ولا ينبغي ان يسمى لا سلطانا ولا ملكا لان حكمه لا يحدوها فكانهم خرجوا عن المصطلم ومن  
شظ السلطان ان لا يكون فوقه يد وكذلك الملك وكذلك صاحب المملوكة الواحدة فان السلطان  
يحكم عليه اما حكم السلطان على الملك عدم حكمه فمختلف باختلاف الحق والضعف فترى ان  
خطبه على منار ديار مصر لما انفضها صلاح الدين بهذا معنى بالسلطان وانك قال بعض من  
امتدحه ان ذلك هو ملكك اقليمين ثم ثلثة فدهية بعد الملك بالسلطان وهذا الى  
يعين الدولة فتقول ان كاضع المذهب ثم انتقل الى مذهب الشافعي لما حصل القفال بين يديه  
لاحي الشافعي في بلاد مصر والحيث في بلاد الشام في بلاد مصر في بلاد مصر في بلاد مصر  
وجون دولت شاه بن علا والرد له بجيش شاه سمرقندي و ذكره الشعر الكه مصطفى بن عبد الله القسطنطيني وكرال  
كشت الخون باين عنوان نوره تن كره الشعراء فارسي الامير طه شاه بن علا والد له بجيش شاه  
سبع طه شاه و ذكره في اوله عشر شاعر من شعراء الغزاة و منهم شعراء القسطنطينية و منهم شعراء  
الاستطراء و فرغ من جمعه ثلثة اشعين وتسعين فاما في درج فرديوسي بعض ارمقيا القنيف  
شاهنامه ومالات عصبية محمود و تفصيل اورد له لينا براي تشبيه مطلوب ابرام مقصود ذكر ان ترجمه دين مقام  
مناسبا كايه قال دولت شاه السمرقندي في المذكورة وكره بان العجم فرديوسي رما كايه فاضل متفق انك  
شاعري و درجيت روزگار اسلام مثل فرديوسي از كرم عدم باي جموده وجود نهاده و الحق واد خنوزي و فضاحت  
واده و شاه عدل صدق اين عوي كتاب شاهنامه بيت كه درين پند سال گذشته از شاعران و فضايل بنورگار  
پنج آفرينه را ياراي جواب شاهنامه نبوده باين حالت از شاعران به چكس با مسلم نيت و اين غني جايست خدايست و حق



فردوسی گفته اند بیت سکه کا در سخن فردوسی طوسی نشاند که کافر هم گوی چکس از جمله فردوسی نشاند اول باز بالایی  
کسی بزمین آمد سخن به او در دستش گرفت و بر سر کرسی نشاند و عزیزی دیگر راست بیت در شعر سه تن پیمبر اند  
بر چند که لایق جلدی به او صاف مقصیده و نزل به فردوسی و انوری و سعدی و انصاف نیست که مثل قصاید انوری  
مقاصد خاقانی را توان گرفت بانگی کم و زیاده و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی غزلیات خواجه خسرو خواجه بود و بکلی  
اما مثل اوصاف و سخن گفاری فردوسی که نام فاضل شعر گوید و کر باشد و میتوان بود که شخصی این سخن را مسلم ندارد و  
و گوید شیخ نظامی را در نیاب پیر نیاست و درین سخن مضائق نیست و شیخ نظامی بزرگ بوده و سخن او بلند و پست  
بر معانیست اما از انصاف تامل در هر دو شیوه نکوین و بدینر بوده حکم برستی گویا اما اسم فردوسی حسن بن احمد  
بن شاه است و در بعض سخن این شفیقه تخلص میکند و از دقایق طوس بوده و گویند از قریه رزان است  
من احوال طوس را بعضی گویند سوری بن مخرکه او را هم به خراسانی گفته اند و در روستای طوس کاریزی و  
چهار باغی داشته فردوس نام و پدر فردوسی باغبان آن خرد بوده و در وجه تخلص فردوسی آنست و الصده  
علی الراوی ابتدای حال فردوسی آنست که حال طوس بدو وجود و بیداری میکرد و بکلیات حال از طوس بغیر نشینفته  
و مدتی به رگه سلطان محمود نزد و میگردد و به هم او تمشی نیست و به خرج الیوم در اند آفرش شاعری پیشه ساخت  
قطعه و قصاید میگفت از عام و خاص و به معاش به میرسد و در سواد آردی صحبت استاد منفری میبود و از آنجا  
جای منفری او را این آرزو میسر نشد تا مدتی به جلد خود را در مجلس منفری گنجانید و در آن مجلس سعدی و فرخی که هر  
شاعر و منفری اند حاضر بودند استاد منفری فردوسی را چون در روستای شکل دید از روی طراوت گفت ای برادر در  
مجلس شاعر شاعری نمیکنی فردوسی گفت بنده را درین فن مانگد مایه شرعی است استاد منفری گفت چون  
ماض تو ماه نباشد روشی و سحر گفت مانند رطل بود گشتن به فرخی گفت مرا کانت می کند گذار از جوشن  
فردوسی گفت به مانند سنان گیور و جنگ پیش به بکسان از حسن کلام او تعجب کردند و استاد منفری فردوسی را گفت  
زینا گفتی مگر ترا در تاریخ سلاطین قونی است گفت بل تاریخ ملوک هم همراه دارم منفری او را در لایات و اخبار  
مشکله استخوان کرد فردوسی را در شیوه شاعری و سخنوری قادر یافت گفت ای برادر معذور دار که فصل شعر را  
و او را صاحب خود ساخت و سلطان منفری را فرموده بود که تاریخ ملوک هم را بقید نظم در آور و و منفری از  
کثرت اشتغال بیابنا میگرد و میتوان بود که طبعش بر نظم شانها ماهر قادر نبوده باشد و چکس را دران روزگار نباشد  
که بل این کار بوده باشد القصه فردوسی پرسید که توانی نظم شانها گفتن فردوسی گفت بل انشاء الله

عصری از عصری فرم شد و فی الحال بعرض رسانید که جوانی خراسانی آمد بسیار خوش طبع و در سخنوری قادر  
گمان بنده منت که از عهد نظم تاریخ هم بیرون توان آمد سلطان گفت او را گو که در هر من چند بیت  
گنجینه عصری فردوسی را بهیچ سلطان اشارت کرد فردوسی چند بیت در هر من سلطان گفت بدید و این بیت  
از آنجمله است که چون که در کتاب از شیر مادر بشت بدید و گوید تخت به سلطان انعام از این بیت  
خوش آمد و فردوسی را فرمود تا بر نظم شاهنامه قیام نماید گویند که او را در سلاطین خاص فرمود تا جگر  
تا در دستش آید و وجه معاش مقرر کردند و مدت چهار سال در خطه فرزند نظم شاهنامه مشغول بود و بعد از آن  
حاصل کرد که بطریق و در نظم شاهنامه مشغول باشد و مدت چهار سال دیگر بطریق ساکن ماند و فرزند رجوع کرد چهار  
شاهنامه را به نظم آورده بود و بعرض سلطان رسانید و مقبول نظر گشت و خاصیت سلطانی شد و باز بر طریق اول بکار  
مشغول شد و سلطان گاه گاه او را نوازش و تفقدی فرمودی و در هر یک او شش انگشت خواهر احمد بن حسن  
بود و در هر او گفتی و التفات را باز که جمله خاصان سلطان بود نمیکرد و ایاز از این معنی تافته شد و از روی سعادت  
در مجلس خاص بعرض رسانید که فردوسی را فتنی است و سلطان محمود در این من در برب انعام طلب بوده در  
نظم او هیچ طائفه دشمن تر از رفته نبوده اند خاطر سلطان از این سبب بر فردوسی متغیر شد و روزی او را طلب نمود  
و از روی عتاب گفت که تو قمر علی بوده بفراهم تا از زیر پای فیضان هلاک کنی تا جمیع قمر مطهر را ببرد باشد فردوسی  
فی الحال در پای سلطان افتاد که من قمر علی نیستم بلکه از ابل سنت و عیب اعم در بر من افتاد کرد و خانه سلطان  
فرمود که بجهت آن بزرگ شیوه از نظم و به اندام من ترا بخشیدم بشرط آنکه از این سبب رجوع نمایی بعد از آن از سلطان  
پرسان شد و در حق او نیز بزرگان کشت بهر کیفیت که بود کتاب نظم شاهنامه با تمام رسانید و او را طبع آن بود  
که سلطان در حق او اسان بزرگ بجای آورد و مثل ندیمی مجلس خاص و اطلاع چون خاطر سلطان بدو گران شده  
بود و کتاب شاهنامه شصت هزار درم نقره انعام فرمود که بیستی مادر درم نقره باشد و فردوسی بخواست این انعام  
مادر حق خود خیر و انت اما بسته و بیار شد و حکام درآمد و بیست هزار درم از جامی مادر بیست هزار درم فقاعی  
خرید و بیست هزار درم بهستحقان قسمت نمود خود را در شهر غزنین مخفی ساخت و بعد از آن بجمعه کتاب شاهنامه  
را از کتابدار سلطان بدست آورد و چند بیت در خدمت سلطان بپا خاکی کرد و بیست و چهل سال بدو سپهر  
سیخه که شاه بخشد مرا تاج و گنج به اگر شاه را شاه بودی پدر به پسر بر نهادی مرا تاج زرد چو اندر تبارش بزرگی  
نموده بنید است نام بزرگان شنود و باقی این ابیات شعر قیام در نوشتن تمام احتیاج نبود و فردوسی

نظم

از هم



درت چهار ماه در غرض متواری بود و بعد از آن مخفی بکمران آمد و در خانه ابوالمعالی محاسن پناه گاه بسر برد و در آنجا  
بیتخلف نمود و میسر رسیدند و در شهر نامتواری میکردند و فردوسی خود و بهشت تمام بطوس رسانید و در آنجا نیز بخت  
بودن ایل و خیال و اقرار داد و باع کرد و عازم کسندار شد و طغیان اسپید جرجانی از قبل منوچهر بن قابوس حاکم سمنان  
به دنیا آمد و دو سپهبد او را مراعاتی نکرد و در فردوسی بایستاد و سلطان یک صد و شصت مثقال طلا بجزید که از  
شاهنامه محاسبه و او اجابت کرده دیگر با بطوس رجوع نمود و پیری بر کسولی شده بود و در وطن طوف متواری  
و قتی سلطان در سفر سمنان به ملک ملی می نوشت و در آنجا می رسید و می آمد و جواب می داد و اگر جواب می داد و می فرمود  
چیت خواجیه بن بیت از شاهنامه خوانده اگر چه بکام می آید جواب می داد و می فرمود و در آنجا می رسید و می آمد  
رفیق پیدا شد گفت و حق فردوسی همانا که مناسبتی کردم اما احوال او چیت خواجیه محقق تقریب یافت و این را رسانید  
که فردوسی پیر و طاهر و مستمند شده و در طوس متواری بوده و سلطان از غایت عنایت و شفقت فرمود و تادار و شتر  
نیل را کرده کرده جهت انعام کرد و بطوس فرستاد و در آنجا می رسید و در آنجا می رسید و در آنجا می رسید  
جنازه فردوسی بدواز و رزمین همان اهل آنجا بجا می رسانید و در آنجا می رسید و در آنجا می رسید  
مراجهال سلاطین و چو احتیاجی نیست و در وقت فردوسی در شهر سمنان می آمد و در آنجا می رسید  
طوس است بجنب مزار عباسیه و الیوم مرقد شریف و متعین است و در آنجا می رسید و در آنجا می رسید  
که کانی طایفه ایستی می فرمود و می فرمود که او در محوس گفته آن شب خواب دید که فردوسی را در بهشت مدفن است  
حالیست از و سوال کرد که این در چه بچه یافتی گفت بر آن یک بیت که در توحید گفته ام این بیت است جانا بگویند و پستی کو  
نه انهم چه هر چه هستی توئی انتهی کلام الله تعالی ثبت و الحول الله وده ای الخاطب المحیط المبیود  
فی قرضه هذا الحديث بالاحكام والحق و تلقى بالاعراض والمعد وده قدادی علی سلطان اصحاب  
الرفیع والمرد و دین علی حسد و ذوی المعنی و المرحوم و بلغ قریباً العصبیه الی اقوال النبی والعقود  
و حصل فی غلواء الحقیقه علی خب الخضر الکف و جیه سی و چهارم آنکه طراز المحدثین ابو بکر امیری بختی  
بن مردویا الاصبغانی حدیث مدینه العلم را از جناب کتاب صلی الله علیه و آله وسلم بواسطه جناب امیر المؤمنین  
علیه السلام و ابن عباس عایت نموده چنانچه علی انقل عنه سینه خود آورده عن علی رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیت الباب و سینه  
علی انقل عنه سینه خود آورده عن ابی عباس قال قال رسول الله علیه وسلم انما مدینه العلم و علی بابها



فمن اراد العلم فليأت الباب مرويت كروي يمين مروديه ينجذرت شريف رايرويت يمين عباس از افاده  
علامه شوكاني نیز ظاهر است كه مستغنى بعد انشاء الله تعالى و اين مروديه از جمله خطا مشهورين و امثال التعليل  
مروفي سني باشد بطلان ثلث و علو كالو و برناظر كتاب الانساب سمعاني و جمل بلبلان با قوت حركي  
و كتاب المناقب اخطب خولدم و تكررة الخطا و غير ذل و زاد السعادي القيم ضليل قاتر مخ اين كثر شامى طبقات شافيه  
سبكه و حسن حسين شمس الدين جزى طبقات الخطا سيوطى و شرح الوهب لاديه زرقاني و كشف القنون  
مصطفى بن عبد الله شطرنجى و رساله اصول حديث خود مخاطب غيران واضح و لا تخست و اكثر عبارات كرتب  
انشاء الله تعالى و مجلداتى ذكره مشهور في هذا ابن مروديه طرا من حدوهم الاعلام و علامه خطاهم  
الخطاهم قد روى هذا الحديث لمبهر النظام و اثر هذا الخبر المصنف المصنف بطريقتين عبيد  
الانام و عليه و الله اكاف الحق و السلام و فلا يطعن فيه بعد و لايه ابن مروديه الا المارود الذى  
من الدان خصامه و لا يقدح فيه غيب فيها الا تمهيدان في بيد الغواية و هام وجهه و حسم انك  
تاج الدين العيني بن عبد الله الاصبهاني حديث رويته العالم و كتاب معرفة الصحابة اخراج نحوه عبد الرحمن بن ابي بكر  
سيوطى و رجع الجوامع گفته انما يثبت العلم و على بابها ابو نعيم في المعرفة و على و غير سيوطى و رساله قول على  
ضائل على گفته الحديث السادس عشر عنه اى عن علي كرم الله وجهه ان رسول الله صلى الله  
عليه و سلم قال انك مدينة العلم على بابها اخراج ابو نعيم في المعرفة و رايته كروي ابو نعيم ينجذرت شريف  
و كتاب المعرفة از افاده ابراهيم بن عساكر كتاب الكفاة و مروديه و در نزل الا بر و فضل الحج و تحفة السبعين بنين  
واقع ظاهر مشهور و نور الدين سليمان بن تراز و در زمين نقل كرده كما ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالى و وجهه ششم  
انكه ابو نعيم خباب امير المؤمنين عليه السلام را بقب باب مدينة الحكم و العلوم مع نحوه كمال ثبوت و حتميت ينجذرت  
شريف بر اصحاب الباب اضع و ظاهر مروديه و چنانچه در حلية الاوليا بترجمه خباب امير المؤمنين عليه السلام گفته سيد القوت  
عبد المجو باب مدينة الحكم و العلوم و اس الخطا و مستنبط الاشارات رايه المهدي و نور  
الطبعين و اول المنهين و علم العالين اقدم اجابة و فيما نا واقوهم قضيه و ايقنا و اعظمهم حقا  
واقوهم علماء على بن ابي طالب عليه السلام قد نفي المنهين و زمينه العارفين النبى عن حقائق التوحيد  
الشيرازى لاعم على التفسير صاحب قلب العقول و الاستقوال و الاذن الواعى و العهد الوافى فتا  
على الفتن و وق من غوث الحسن قد فقم التاكثير و وضع القاسطين و دمع المارقين الا خبيث في دين الله



ربيع وشعبون سنة احدى مائة واربعة واربعة واربعين وثلثمائة وبعدها استقام  
 له خشيته الاطرا بسى والاعمام وطبقته او قفره بالذنب اجعلوا الاستاد مع الحفظ والاعتبار من الجيد  
 وفوقه روى عن ابن فارس والصال واحد بن سعيد المصان والى على بن المصان والى بكر بن الجلاء  
 وطبقته بالعراق والهماز وخراسان وحسن النصف لكتاب الشهادة والاعتبار فهدى ابو نعيم  
 واحد حفاظهم الافراد وفرق ايقاظهم التقادير النظم الصيت في التلادل والوهام  
 ولما خلت تصانيفه السائل الى الاعتقاد والاعتقاد قد روى هذا الحديث المرمم كالمع ذوى  
 الاحتداد في كتابه معرفة المعصية للعروة بين اكابرهم الامجاد وثبته بالحكمة والجزم  
 في صدور ادب الخداع والكماد في كتابه حلية الاولياء والشهيد بن الامام والبلاد وقاله  
 كل المذهب من الخطاب المحدث الى العيادة البديع والاعتقاد كيف مضى على سبيل الخصام والملاذ  
 ونظم نفسه في سلك التنكرين بالجماد المخلصين سباسب المحف وطعناده للعالمين من العوج  
 والعتة في كل ولادة وجهه سى نسف كمال الحسن احمد بن المطهر بن احمد الطاهر الشافعي ابو نعيم  
 وابنه مستقل في روايته كتاب على التعلية وآله وسلم روى في منوره خياجة القادر وجه روى ابن السقا  
 ان تخرج علامه ابن الخازلي في كتاب المناقب وادنى مستقف عليه فيما بعد ايضا ان شاء الله تعالى  
 والاعمال العطارة ازمنة كبار واعلام اصحاب رتبة علامه ابن الخازلي في كتاب المناقب روايات واخبارا  
 بتوفيقه وكثارتها ووجهه وكراماته والوصف فقهه شافعي متروك ومجالات ثمان ورفعت مكان الجوز باخر كتاب العروة  
 نيز واضح والشرح ظهرت عبارته في مجلد حديث المطهر فهذا ابو الحسن العطار  
 فقيه صالح بالاعتقاد قد روى هذا الحديث المرمم بنوافعه اربعه الا انها لا تباري  
 بنوافعه على مناهات الامصار فلا يعافه ولو بالاطلاق والاضمار الا من الف الخشنة الا  
 والاعتذار ولا يتفككها المخرج والاعمال الا من خاص بعلمه في الاعتناء والاعذار واطله  
 في التوفيق بالتيقظ والاستبصار وهو الموضع للتبصر في الاعتبار وجهه سى نسف كمال الحسن احمد بن المطهر بن احمد الطاهر الشافعي ابو نعيم  
 افاض القضاة ابو الحسن على بن محمد بن حبيب البصري الشافعي المعروف بالماوردي ابو نعيم شريف روى  
 منوره خياجة علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمة في مناقب الالى طالب يعرفه في المتن عليه السلام  
 بالاجماع في مدينة العلم وعلى بابها فاضل زاد العلم فليت الباب دواء احمد من ثمانية طرق







الشمیر والافناع وادب الدین والدین والاحکام السلطانية وقانون الوزارة وساسة الملك  
وتفسير القرآن الكريم والقلب والعيون وصنعت في اصول الفقه والادب غير ذلك وكان اماما  
في الفقه والاصول والتفسير بصيرا بالعربية والقضاء بكثرة ثم سكر بغداد وعاش ستا  
وثمانين سنة على اقل القم الشيخ المهر والشيخ ابو حامد الاسفرائني ببغداد وحدث عن  
وكان حافظا للمذهب درر العلوم وروى عنه الخطيب صاحب تاريخ بغداد وانتفع الناس  
وقيل انه لم يظهر شيئا من تصانيفه في حياته وانما اجمع جميعها في موضع للمساكن وفاته قال  
لشخص هو لا الكتب التي في المكان الغلان كلها تصنيفي وانما اظهرها لان لم اجد لها خلاصة  
فله تعالى فاذا ما كنت الموت ووقعت في الترخ فاجعل يدك في يدك فان قبضت عليها وعصرتها  
فأعلم انه لم يقبل شيئا منها فالقها في دجلة وان بسطت يدي وطال قبض على يدك فاحملها  
قد قبلت وقد ظفرت بما كنت ارجو ففعل الرصو ذلك فبسط يدي ولم يقبضها على يدك ففعل  
انها علامة القبول فاطهر كتيبه بعدا وذكر الخطيب في لؤلؤ تاريخ بغداد عن الماوردي قال كتب  
الي اخي من البصرة وانا ببغداد طيب طوبى لبغداد يشكرني و قدما اليها وان عاقت مقلد  
فكيف صبري عنها الان اذ جمعت طيب الطوبى اكين ممدود ومقصود وقيل انه لما  
خرج من بغداد ارجع الى البصرة فكانت ابيات ابن الاصفهاني اقمنا كارهين بها  
فلما به القناها اخرجنا من كركيناك وماحب الهلاد بنا ولكن امر العيش فرقمين  
هوذا مخرجت اقربا كانت لحيي وخلفت الفواد بها رهيناك والماوردي  
نسبة الى بيع الما ورد وعمر ست وثمانين سنة رحمه الله تعالى  
تخرج الدين عبد الوهاب بن علي السكي وطبقات شافعية كفته علي بن محمد بن جيب  
الامام الجليل العترة الرضيع الشافعي الحسن الماوردي صاحب الحاوي  
والافناع في الفقه وادب الدين والدنيا والتفسير ودلائل النبوة و  
الاحكام السلطانية وقانون الوزارة وساسة الملك وغير ذلك روى  
عن الحسن البجلي صاحب ابى خليفة ومحمد بن عدي المقرئ ومحمد  
بن المعلل الازدى وجعفر بن محمد بن المعقل البغدادي وروى عنه ابو بكر







نصوص الامام الشافعي رضي الله تعالى عنه في عشر مجلدات ومن مشهور مصنفاته  
اللسان الكبير واللسان الصغير ولائك النية والسنن والامار وشعب اليمان ومناقب الشافعي  
المطالع مناقب احمد بن حنبل وغير ذلك وكان فاضلا من الدنيا بالقيل وقال امام الحرمين في  
حقه ما من شافعي الا وله شافعي عليه منه الا احمد البهيمة فان له على الشافعي حجة  
كان من اكثر الناس نفعنا من الشافعي وطلب الى تيسار نشر العلم فاجاب منتقلا اليها وكان  
على سيرة السلف واخذ عنه الحديث جماعة من الاعيان منهم اهل الشام ومصر والخراسان  
وعبد النعم القشيري وغيرهم وكان مولد في شعبان سنة اربع وثلاثين وثلاثمائة وتوفي في العاشر  
من جمادى الاولى سنة ثمان وخمسين اربعمائة نيسابور ونقل الى مرق في رحمة الله تعالى ونسبته  
الى مرق بفتح الباء الموحدة وسكون الهمزة المشددة من عتقها بعد المعاد المفتوح فان هي قرينة  
بنواسي نيسابور على عشرين فرسخا منها وخمس مائة من قراها وهي بقعة الحناء السجدة كما انتمى  
فهذا البيهقي عظم الشهدى المجلد الكبير عندهم لفضله ملاة اليهود وصار  
لنباله محضا عند المعتز الصدوق قد روى هذا الحديث المذكور في سنة الزهراء عن النبي  
الحبيب عليه السلام الى يوم النشور فلا يقبله الا المسلمون المتكلمون ولا يتلقاه الا  
المتكلمون المشهور ولا يمتري فيه الا الفاسق اللوم للحدود ولا يعتري الله الا القادر المحل  
المجهول ولا يطعنه الا من تدع الفجور وسقاء القرقر وحصد المشور ولا ينكر الا  
من قتلته فاملات للفرقة وعريت عليه شتمات الامور والله في الدين امنوا بغيرهم  
من الطمات الى المثل وجه جليل انك ابو غالب محمد بن محمد بن ابي الخوي السعدي باين بشران اني حديث  
شريف ما رايت كرهه في انجاز عبارات كتاب الشافعي طاب له في الدنيا والآخرة ووجه كذا في  
وطايرت واستفتت على ذلك فيما بعد ايضا انشاء الله تعالى ومحمد باهره ومحسن باهره طاب  
لهما في الدنيا والآخرة باين سابقا وبعده حديث طاب له في الدنيا والآخرة ووجه كذا في  
في طبقات الخفيا عبد القادر بن محمد القرشي وراة الجنان عبد الله بن اسحق في اسرار الخفيا عليه  
سلاطون القادر متقول مسطره فليكن منك شكر فلهذا علامته اتم التحليل ابي جعفر في اللوم  
المدح على السنة اكارهم الاعيان قد روى هذا الحديث للعلل الشان والنو البرهان







القاضي أبي الطيب الطبري وغيرهما وكان فقيها فغلب عليه الحديث والتاريخ ولد  
في جمادى الآخرة سنة اثنين وستمائة وثلاثمائة يوم الخميس است بقين من الشهر وتوفي  
في يوم الاثنين سابع ذي الحجة سنة ثلث وستين وأربعمائة ببغداد رحمه الله تعالى وقال  
السمعاني توفي في شوال وسمعت ابن الشيخ أبي اسحق الشيرازي رحمه الله كان من جملة من  
عمل نفسه لأنه انتفع به كثيرا وكان يرأيه في نفسه والعجب أنه كان في وقت حافظ  
للشريعة وأبو عمر يوسف بن عبد البر صاحب كتاب الاستيعاب حافظ المغرب ما أتته  
سنة واحدة كحسابي انشاء الله تعالى وذكر محب الدين بن الصبابة في تاريخ بغداد أن أبا البركات  
إسماعيل بن سعد المصوفي قال إن الشيخ أبا بكر بن زهره الخطيب كان قد أعد نفسه لزيارة الجانب  
الشرقي للحق رحمه الله تعالى وكان يمضي إليه في كل أسبوع مرة وينام فيه ويقرأ فيه القرآن  
كله فلما مات أبو بكر الخطيب وكان قد أوصى ابنه من أبي جانب فبرز الحق في حق أبي بكر  
إلى أبي بكر بن زهره وسأله أن يدفن الخطيب في القبر الذي كان قد أعد لنفسه وإن يوشه به  
فامتنع من ذلك امتناعا شديدا وقال وضع قد أعدته لنفسه منذ سنين يؤخذ مني فلما راو  
ذلك جاءوا إلى الذي الشبهاني سعد وذكره له ذلك فاحضر الشيخ أبا بكر بن زهره وقال لانا  
أقول لك أعظم القبر ولكن أقول لك لو أن بشر الحق في الأحياء وانت إلى جانبه فبما أبو بكر  
الخطيب يقعد دونك أكان يحسن إليك أن تقعد أعلى منه قال لا بل كنت أقوم واجلسه  
مكاني قال فكذلك ينبغي أن يكون التسعة قال قطاب قلب الشبهاني بكر ودفن له في فته قد  
الجانبية بباب حرب وقد كان يقصد في جميع ماله وهو ما تكاد تارة فزيمه على باب الحديث  
والفقه كمال الفقراء في مرضه وأوصى أن يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب ووقف  
جميع كتبه على المسلمين ولم يكن له عقب صنعت أكثر من ستين كتابا وكان الشيخ أبو اسحق الشيرازي  
أحد من حمل جلالته وقيل أنه ولد سنة ثمان وتسعين وثلاثمائة والله أعلم وروى عنه  
من مات صاحب بعد موته وكان قد انتهى إليه علم الحديث وحفظه في وقته هذا المرحوم  
مريش الحارم رحمه الله تعالى رحمه الله وسنة ثمان في هذا الخطيب المذنب يروي هذا الحديث  
الشريف بطريق عديني ذات رفيع واستيد سديني مشيرة الرصيف في لوقام الكل جاد

ابن سبط



[illegible]

وعبد الوارث بن سفيان وابو عمر بن النجاشي وابو الوليد بن الغضائري وجماعة من رتبته  
ابو محمد بن حزم وابو علي الحسن بن عبد الله الحميري وطاهر بن مفضل الشاطبي وخلق وذكور  
الذين هم وابو نافع الدين في طبقات الخطا وجماعة من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
ابو حنيفة شريف رار رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
واضح وظاهر من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
سماوي من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
سماوي من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
قد روي هذا الحديث المشيد للبان وحدثني ذلك الشيخ الطيد المعاني فلا يبعد في رتبته  
الا انما هو الخاتبة الجاني لا يتعرض بل دفعه الا الجاحد المعاند الثاني ولا ياتي فيه الا من  
كواذ بالاماني ولا يراى فيه الا من تاهت به مغتلا العواني وجماعة من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
محمد بن الطيب الجليل المعروف بابن المغازلي اخذ في شريف رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام كحدثنا ابراهيم بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن عبد الله  
الحمدى ورواه عنه قال حدثنا ابو الصلت الحمدى عبد السلام بن صالح قال حدثنا ابو معين عن علي بن  
عن محمد بن عيسى بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا مدنية للعلم ولا مدنية للعلم ولا مدنية  
فمن زاد العلم فليدركه من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطاردى الفقيه الشافعي رحمه الله بقوله في رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
بابي المستقلة في رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
نا عبد الرزاق قال انما سفيان الثوري عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن بن عوف عن عبد الله بن عوف  
بن عبد الله قال اخذ النبي صلى الله عليه وسلم بعضه على فقال هذا العير الميرزة وقادى  
الكرمة من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
بابي من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته  
ابو بكر احمد بن ابراهيم بن الحسن بن شاذان ان البراءة من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته من رتبته

عنه





من قبل الباب انتهى فالجمل لله ذي المن الكامل والفضل الشامن حيث ظهر مقتضاه من المغازل  
كما ظهروا في الفاضل ورحمته في القاصح السائل و ان للكاتب المصنف لا يحب بدنه هات  
وطار حلقه عازل و لست به العكبي غازل و في اسفل المدركات بعناوه و شمسك و عناه و سوا  
نازل و طاهو من لذلك المخرناكب عن طريق الحق عادل و معروف عن سبيل الصواب ناكل و وحيث  
في مغزى العدوان و اعل و بحيث لا يجهل لوم كاشم و عدل عادل و مدارع عظيم و مناقب فيضنازل  
و مواضع غاية و كمال ثقت و اعتبار و مزيد اعتماد و اشتها رين المغازل عمدة الكبار بر متبع كتب اعلام و احبار سنية  
محقق و مستقر نيت انشاء الله المنعم نبي الزمان و در بعض مجلدات آتية بتفصيل ذكره خواهد شد و وجه چهل و نهم  
ابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السعدي اخبرني شريفا رويت كرهه و بنايحه لا يربن شهر آشوب عليه السلام و در كتاب  
مناقب آل بطالب فرموده قال النبع عليه السلام بالاجماع في المدينة المحمدية على بابها اقدار العلم  
فليات الباب و اء احمد من ثمانية طرق و طراهم الشفة من سبعة طرق و اء من سبعة طرق و  
القاصو الجبال من ستة طرق و اء من شاهدين من اربعة طرق و الخطيب الثاني من ثلاثة طرق و يحيى  
بن معين من طريقين و قد روى السمعاني و القاضو الماوردي و ابو منصور السكري و ابو المظفر سمعاني ان  
الشيخ السعدي في علمه نبأ أي مستعين بن زياد و تلميذه و فاخر جليل اخبرني في كتابه بنافس يا ماني في تصنيفه في تاريخ  
الكتاب الناس في الكرم بن محمد بن محمد بن في ذكر اهل العلم بقرون تصنيف عبد الكريم بن محمد الرافعي و وفيات الاميان ابن  
خلكان و عمر بن خبر بن خبر و دول الاسلام و سبي و وفاة النجاشي بن اسعد الرافعي و طبقات شافعية عبد الوهاب  
بن علي اسبكي طبقات شافعية عبد الرحيم بن الحسن اسفوطي شافعية نفق الدين الاسدي و طبقات المفسرين شمس الدين  
الداودي في الكلي و بيتا العلوم فاضل لزيدي و تراجم الحفاظ ميرزا محمد بن خاشاني و اضع و لا ثم ست بنا بر اختصار و در اخبار  
بعض عبارات اختصار ميرود - عبد الكريم بن محمد الرافعي و قد روى في ذكر اهل العلم بقرون كفته منصور بن محمد بن  
عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربيع بن مسلم بن عبد الله  
السمعاني الرافعي ابو المظفر ابن ابي منصور تفرقه على ابيه على مذهب ابي حنيفة رضى الله عنه من  
برع في الفقه ثم روى بعد احوال جمع بابي ابي الشيرازي و جرى بينه و بين ابي نصر بن المصباح صاحب الشامل  
مسئلة احسن الكلام فيها كانه انتقل الى مذهب الشافعي رضى الله عنه و كان الطريق قد انقطع من  
بعد احوال مكنه سبب استيلاء العرب فمكتبت تلك السنة جماعة في البرية فانخذ و لا و اخذ جدي الى مكة



[illegible]





الانی انشاء الله تعالی و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت حبلت و شستبار کتاب فردوس الاخبار بر مسل خود دلیلی عمدت  
الکلب از تصریحات اعظم محققین و اعتبار واضح و شکار است از افاده خود دلیلی ظاهر است که هرگاه او اهل زمان  
خاص اهل بلد خود را خلاصه فرمود که از حدیث سانیل که عرض کردند و جاهل معرفت صحیح صقیوم گردیدند و کتب  
و اسفاری که اکثر درین قبیل یا حدیث القنیف کرده بودند و سانیل را که ایشان در زر النض مسنن و حلال و طرم  
و ادب و سایر او امثال و مواعظ و فضائل اهل حال جمع نموده بودند ترک گفتند و بعضی من حادثی محدثه الاسلام  
که نقل حدیث آنرا شناخته بودند و بر احدی از اصحاب حدیث معروف نشد و بود شغل شدند و موضوعاتی که قصدا  
وضع نموده بودند بر آیفان قلیات در مجالس طریقات طلب نمودند و دلیلی کمال حمیت یانی دین کتابخانه زیاده از  
دوازده هزار از احادیث صحاح و غیره از افراد و صحت محدثه ثبت نمود و سبب نهایت و منوع ثابت شد  
که این احادیث محمود در فردوس الاخبار بی پایه معتد و معتبر است که دلیلی آنرا برای صرف اهل زمان خود از موضوعات  
و اکاذیب محسوده پس اگر گفته اند که حدیث درین علم و فیران از مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام که در آن کتاب از بیع  
یاخته معاذ است از اکاذیب و موضوعات است لازم آید که دلیلی همین عرض خود را فوت کرده با جبر از جبر غیره نشر موضوعات  
مستحق و بال امکان شده باشد و از حدیث فردوس پس دلیلی واضح است که دلیلی احادیث کتاب الفردوس را از موضوعات  
خود خارج کرده و او محقق متیقن بود که اکثر آن بلکه عامه آن از احادیث سنده است و در مصنفات خطا لغات و مجموعا  
ائمه اثبات ثبت است و نیز از آن واضح است که آن کتاب نفیس غریز الوجود مضمون است و جامع می باشد غریز  
نبویه و خاتمه محاسن کثیره اصیت آن باقی رسیده و بمقتضا آن به خط آن باغب گردیده و نیز از آن پدید  
که در اسلام مثل آن کتاب تفصیلا و توجیها تصنیف شده و از تقدیم الامام ترصیفا و ترتیبی بسوی آن سبقت نگرفته  
شد و با هر فصلی از آن مضمون حقه مراد است که از لالی منظومه و در کمونده محاسن و یا طبله و اشده عطار  
که بنا بر مشک مشحون است و نیز از آن شکار است که دلیلی بسیاری از اخبار و غرائب احادیث جمع کرده که در اکثر  
در کتب یافت نمیشود پس آن کتاب فی الحقیقه مثل فردوس است که حق بهانه و لغا در وصف آن میفرمایند و ما شسته  
فتلا لایحی نیز از آن وضاحت که در زمان سپرد دلیلی نسخ آن متکثر گردیده و بسیار شهرت رسیده و بسیار حیثیت که  
بلکه از بلاد عراق و کوره از اقطار آفاق باقی مانده مگر آنکه علمای آن بر تحصیل آن موافقت میکردند و نامه آن بر  
شترای آن اقبال لازم است و نموده فضلالی آن بر قرأت و حفظ آن مداومت داشته و در ریاض محاسن آن  
طواف و دوران میکردند و از ثمار فوائد آن اجتنامی نمونند پس سرگردان کتاب میسر میسر و بهر طریقه و بهر بوب کرد

وحيث جاء دوم از وجه مفصل است  
حديث منته العلم ودل على ان

اشياء على وجه منته العلم بالامر والنجى  
كله واما ان لا ينفردوا بالامر والنجى

بهوب ربح در بر وجه استحقاق بگيرند اثر ائمه و حفاظ و استفادة منيوند از ان علماء و حفاظ و استغاثت  
ميكردند از ان اخبار و فضلا و لقرضا منيوند از ان كياس لاجاب سبب نقابت آن و بذل ميكردند ملك فائز باشكنايب ان  
براي خزانها خود و از رفته الغر و سديد على انما تايان شك كافي بدولت خايجرى از بجز اولاد و كنز از كنوز طاعت كس  
مشون است بختانق الطائفة و منيوند در مدلول حصول ان از مصطفوية باوصح كشرت فوائد و شمول علمه از قير و كس  
انوار آن منطوق انما ان طمس كس و دايين سبب استخراج نمود على هدى از قهر و آن اشرف و بايز از جديده انحصار راض آن  
انفس و از انرا فائدت من رواية الدليلي بعد لحاظ ملته هو و اينه و على الصمداني من فضائل كتاب  
ان الحديث الشريف من اسعاديث التي هي مذكرة في معنفا الحفاظ النقات و مجموعات الاثمة  
الاشارات و انه من القرى و الدلائل النبوية و الفوائد الحجة و العاقل من الكثرة و انه مما طقت به الاما  
و تناقض في تحفظه الرافق الغير ذلك من المعاملات المحلية الباهرة و المفاخر العلية الراهنة و حبه  
نجاه و دوم انكه احمد بن محمد بن العاصي محدث ديني عالم احتما قول جناب التماسي ابي و آله و سلم و ابراهيم از  
قبول و تحقق از ان مقام محتاج و استشهاد آورده و آن تيرين خود كرده و شيا بعد طرق تيرين آن خود و جناحه و زين  
در ذكر شجاعت ابير المؤمنين عليه السلام ثانيا عليه السلام گفته ذكر است ابينا ام عليه السلام اما ادم عليه السلام فاقدى  
الاشياء بالارتضى بين عليه السلام كعبه شيا و اولها بالخلق و الثاني بالملك الملق و الثالث بالعبادة و الرابع  
بالترجيح و بالخلق و الخامس بالعلم و بالحكمة و السادس بالذهن و الفطنة و السابع بالامر و بالخلق و الثامن  
بالاعمال و بالخالقة و التاسع بالوفاء الوصية و العاشر بالاولاد و العشرة و در مقام تفصيل اين شيا گفته و اما  
العلم بالحكمة فان الله تعالى قال لادم عليه السلام ادع ادم الاسماء كلها ففضل بالعلم العباد الذين كانوا  
لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤمروا و استحق بذلك منهم السجود له فكما لا يصير العلم جملا و العلم  
فكذلك لم يصير ادم المفضل بالعلم و فضل و كذلك حال من فضل بالعلم قلما من فضل بالعبادة  
مفضل لا العباد تمام سعة درجة العبادة ان كها معضاعتها او تواز فيها تغافل عنها فبسط  
فضله و لذلك قيل بالعلم و علو العلم و العالم به اسكلا و لا يور و من ذلك و سبب الوصف بالله سبحانه بالعلم  
و العالم و فساد الوصف بالعبادة و لعل ذلك من على نية محليته اسلام بقول و عليك بالعلم و تكريمه و كان  
فضل الله عليك عظيما ففضل العلم و العلم و در بيان اكتماله به من انحصار ان الاصل و بافتحه عليه  
السلام و انما و كذلك ليس رضى الله عليه فضل بالعلم و الحكمة و فائده با جميع الامم و خلافا لادب من كان



اجمعين وذلك وصفه الرسول عليه السلام بهما حيث قال يا علي ملئت علمي وحكمة و  
ذكر في الحديث عن المرتضى رضوان الله عليه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان ذات  
ليلة في بيت ام سلمة فذكرت اليه بالعدالة فاقام عبد الله بن عباس بالباب فخرج النبي صلى الله عليه  
عليه وسلم الى المسجد واما عن حديث ابن عباس عن رسول الله فقال عليه السلام يا علي ما اول نعم الله قال اني  
خالقته فامس خلقي قال ثم ما قال ان عرفني نفسه قال ثم ما قال قال قلت واني قد عدت النعمة الله لا  
تخصوها قال فضرب النبي صلى الله عليه وسلم يده على فخذه وقال يا علي ملئت طمعا وحكمة  
ولذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم انما مد ينة العلم وعلى بابها  
وفي بعض الروايات ان اذ دار الحكمة وعلى بابها اخبرني  
شيخ محمد بن احمد رحمه الله قال حدثنا ابو سعيد الرضائي قال فرع عن الحسن بن محمد بن محمد بن  
القرظيني بهما الى الجامع واما السبع قال حدثنا ابو الكاظم بن سليمان بن وهب القزالي قال حدثني علي بن  
موسى الرضا قال حدثني ابو موسى بن جعفر عن ابيه جعفر عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه  
علي بن علي بن ابي بصير قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما  
مدينة العلم وعلى بابها قنطرة العلم فليات الباب ولعل الحديث طريق اخرون ذكرها في  
فصل خصائص المرتضى رضوان الله عليه وجل ووجه نجاه وسوم انما نيزه من ابي جعفر ثرين بهما  
اوردوه وانما يحتم قول جناب الكاتب صلى الله عليه وسلم انما نيزه من ابي جعفر ثرين بهما  
جناب امير المؤمنين عليه السلام بابن ابي بصير السلام گفته ذكر مشابهة د اود ذي الايد صلوات الله و  
سلامه عليه ووقعت التشابه بين المرتضى رضوان الله عليه وبين داود عليه السلام بتمام  
اشياء واولها العلم بالحكمة والثاني بالتفوق على اخوانه في صفة سنة والثالث بالبارز في قتل  
جائوت والرابع بالقدوم على طالوت الى ابن اورثه الله ملكه والخامس بالانذار للمحدثين  
والسادس بتبليغ الجاهل والسابع بالاولاد الصالح والثامن بفصل الخطاب وعشر عليه السلام  
مائة سنة وملك اربعين سنة وهو داود بن اساف وتمام تفصيل ابن شاذان گفته واما فصل الثاني  
فقوله لايتناه الحكمة وفصل الخطاب ذكره ابو موسى الحامض قال فصل الخطاب الحكيم  
الخصم وقيل معناه اصلية الحجية وقيل معناه اسام بعد تفصيل كل فاعلم من كلامه وقيل









والامام ابن حنيفة والشافعي والعقل والعلم والعشق والقلب والتصوف وصفة البشري  
الشخصية وعنى العقلة والحكمة والشهيق وصناعة الاملاك والاربع ومدح جبراهم شك  
ومدح ولادة دولت شك والحكم والامثال فرغ من بقية نسخة اربع وعشرين وخمسمائة  
ورأى في نسخة حقيقة حريته الحقيقة كيمش نجف عاشر ستين مائة رقوم مياش قد وقع الفراغ من تنقي  
هذه النسخة للتبركة اليمونة المعظمة المحترمة العبدية الرشيدة العلمية الحلبية الشاملة  
على الآيات القرآنية والاحاديث النبوية والاقوال الصغية والكلمات الزكية الكافية لحل الاشكالات  
الوافية لبيان العوالم الكافلة لتبيان انواع التشبيها واصناف الاستعارات المحيطة  
على ساحة الافاضة البديعة ونفاضة الحائز المنجعة المنظومة بنظم ينتزع عقد اللؤلؤ  
من نظام بدائع النشوء ينشر بنظم سلك الخجل للورد عند التسماء روائعها الموصوفة  
المعرفة المسماة بيقية الحقائق الكاشفة فناء الدقائق المنسوبة الى الامام الهمام  
مقبول الخواص العرفية المعرفة مطر الرحمة المعضل بالفضائل الانسية  
والشمال القدسية المختص بالواهب الجلية والمراتب العلية المتأدب بأداب الاختيار  
الاهم بالمرادب بالطوارق الاحوار والابرار العالم بوضوح القرآن وبلاغته للماهر بالكتاب  
القرآن وبراعته الواقف في اللغة والمعاني والفقه الحكيم للداوي المراض فتوب الابرار  
الأكبر بالذكر في مصنفه السنة والعقيد والتنزيه والتقيد والمبين مفت خير البرية والله  
المتقية واصحابه النفرة واحبا به الزكية الواصف للعقل والعقلاء والعلماء والعلماء  
للعشق واهل العرفان الامام العقلة والسياسي الدين يستولي على الانسان الخبير بالان  
الاعداء والاحباب الكاشف احوال الاعيان والاصحاب المشبه كفيات المحركات السماوية  
المداخ للسلطين الجامعين للكمالات الانسانية الفاخر والتصنيف نادر والتأليف لا وهو  
شمس سماء الزاينة قمر افلاك الكرامة ممدوح الفصحاء محقق البقاء تاج الادباء سي الاجرام  
العارف الوثوق الصادق الصدوق المحاذق المحذوق الحكيم لا اله الا هو في جميع حكمه  
فوزة اقدار قد ورد الله سبحانه وهو الذي وصفه سلطان العارفين طرقت حقائق كمال  
للمرسلين معشوق الاولين والآخرين سيدنا ومولانا جلال الحق والدين محمد بن محمد بن الحسين

في نسخة من النسخة المذكورة في المتن المذكور في المتن المذكور في المتن المذكور

عنى

عنى

عنى



البکری الملقب بالرواسی مدبر الساکین باطائف البهیمه و نور قلوب العارفين  
 معارفه الشهرة في المتنوى الاولی الاصلی المعشوق افاض الله علينا من انوار عباداته  
 السنية ووقفنا لاقتباسا من اثارها الشهية في التاريخ السابع من شهر ربيع الاول  
 في سنة التسعين الاف من الهجرة النبوية المصطفوية على صاحبها افضل الصلوات  
 اكمل الصلوات في البلدة المنيرة المسماة بفتیاء ورحمة الله تعالى عن الكسوف والفتور وسبقه  
 طارعين يومنا هذا صنعت عبادة الله القوي المتين المستعين في كل الامور من الله المستعان  
 العفود مقام الدين القاضى العثماني حفظه الله تعالى عن الوسوس والشيطان واوصلنا  
 الى المقام العرفاني واغناها عن لذائذ الدهر الفاني بالقاضى صلاح بن القاضى شهاب الدين  
 بن القاضى محمد بن القاضى شمس الدين بن القاضى عالم بن القاضى نجم الدين بن القاضى  
 ابو الفضل بن القاضى تاج الدين بن القاضى اسمعيل المعروف بنجم الدين بن القاضى معروف  
 بن القاضى شمس الدين الذي قر له وفوضه امير زمانه وسلطان اوانه خدمة قضاء القصبه المشهورة  
 المسماة باميرهمى وركز لتعلقه بالبلدة العظيمة المسماة بلكهنو المضافة الى المدينة المشهورة  
 باروكة بالشيخ صلاح الدين الذي جاء من الولاية وتوطن بالقصبه للخدمة المسماة بسنكره  
 وكان ولما امر ابوالو الله عز وجل بن الشيخ اسمعيل بن سلطان العارفين زيدا الساکين رايش  
 حقا توكل للرسايل معشوق الاولين والاخرين حضرت ابوالحسن بسمر السقطي بن المغلس الحان بن  
 امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله عنه ولغلس ثمان جبارة وهو محدث مشهور  
 وشيخ السقطي المشهور بالكمال في الافاق برز الله مفضيها ونور الله منيها  
 من النسخة المتبركة المعصية التي كانت مملوكة لغطفيل الدردان جلال  
 الاوان نخبة الدهر صفوة العصر معدن الخلق والاحسان مخزن الفتوح والامتنان  
 مقبول جناب الملك العزيز المنان الخضر بالمواهبة المحلية والمراتب العلية محمد بن عبد الله  
 تعالى سادان الليالي والايام ذكر المشهور والاعوام بجرمة النبي وآله الكرام وجه نجاه وشمس  
 انكسار المنصور شهر الدين شيرازي شيرازي بن فخر الدين شيرازي بن فخر الدين شيرازي بن فخر الدين شيرازي  
 روایت کرده انفاذ استی که شیویه و یلمی بنی دین را در کتاب الفردوس آورده و سند الفردوس کتاب است

ابی

الشری

الشری







مفتي مصر و أبو القاسم بن عسكر و ابنه القاسم و عبد الوهاب بن سكيته و عبد الغفار بن منومة  
و أبو روح عبد العزيز بن محمد المهرى و أبو القاسم شهاب المستدلى و الأختار عبد المطلب الجليل  
و أبو الفتح محمد بن محمد الصائغ و خلق ذكرنا منهم فقل اسماءها ابن الضار منها الذليل على تاريخ  
أربع مئة طاقة تاريخ مرو و خمسة مئة طاقة أدب المطلب مائة و خمسون طاقة الأسفار من  
و عشرين طاقة الأملاء و الستة مئة طاقة منهم البلدان و خمسون طاقة مبهم الشيخ ثمانون  
طاقة تحفة المسافر مائة و خمسون طاقة الهداية خمس و عشرين طاقة غر الغرلة سبعون طاقة  
الأدب استعمال المحب خمس طاقات الناسك ستون طاقة الدعوات أربعون طاقة الدعوات النبوية  
عشر طاقة غسل البردين خمس طاقات أفانير النسابين خمس عشر طاقة دخول الحمام خمس عشر طاقة  
صلاة التسبيح عشر طاقات النجاة لاست طاقات تحفة العبد ثلاثون طاقة فضل اللادخس  
طاقات الرسائل و الوسائل خمس عشر طاقة صوم الأيام البيض خمس عشر طاقة سلوك الأحياء  
خمس طاقات التقدير في العلم الكبير ثلاث مئة طاقة فطر العلوم السكوني الشام خمس عشر طاقة  
مقام العلماء بين يدي الأمراء إحدى عشر طاقة السلاط و للمصافحة ثلاث عشر طاقة ذكرى  
جبوب و حل و بشرى مشيب نزل عشر و طاقة المبدأ الخمسة مائة مائة طاقة فوائد الموائد مائة طاقة  
فضل الثلاث طاقات و فوات التنازع خمس عشر طاقة الأسالي ستون طاقة محارم و المحارم  
عشر و طاقة تقديم الجفان إلى الضيفان سبعون طاقة صلاة الضحى عشر طاقات الصدق و الصدقة  
الربيع في الضارة رفع الأرتكاب عن كتابة الكتاب أربع طاقات النزوع إلى الأوطان خمس و ثلاثون طاقة  
مختصات الصلاة في طاقين لثبة للخلق إلى ساكن العراق أربع طاقات مركبة أبو سعد ثلاثون  
طاقة فضائل الشام طاقين فضل ياسين في طاقين وقد ذهب أبو سعد البيت المقدس و  
زار و المنصاري يومئذ ولاته و ذكر في كتاب التعبير تراجم شيوخه قافاد و لعا و طاعة العتبات  
في ربيع الأول سنة ثمانتين و ستين و خمسمائة و لمست و خمس مئة سنة و نيز في ربيع الثاني  
من نيز و ربيع سنة ثمانتين و ستين و خمسمائة و لمست و خمس مئة سنة و نيز في ربيع الثاني  
بن محمد بن منصور المزي محمد الشرق و صاحب النسخات الكبيرة و الرحلة الواصلة طاش  
ست و خمسين سنة مع حضور أم المنيق و والي منصور الكراعي و حل بنفسه و ثلاث

الغرام

بشيء



عشرون سنة فتبع من الفراءى و طيفه بنيا كور و هراة و بغداد و اصبهان و دمشق و له  
معهم شيوخه في عشر مجلدات و كان حافظا ثقة مكثر و اوسع العلم كثر القضاة كل طريفا الطيف  
مقبلا لطيفا نبلا شريفا توفي في غرة ربيع الاول و هو و جيه بخانه و ششم انكا ابا المؤيد توفي  
بن احمد بن اسحاق الخوارزمي المكي المعروف باخطيب خوارزم حديث منيها العلم و جيه بخانه و ششم انكا ابا المؤيد توفي  
باب المدينة ما از جمله القاب جناب امير المؤمنين عليه السلام ذكر فرموده چنانچه كتاب المناقب كسوف صديقه كن از  
نظر قاصر از شسته بعد ذكر كنانى انجناب گفته الا القاب له هو امير المؤمنين و هو سوب الدين المسلمين  
و سيد الشك و الشركين و قاتل الناكثين و القاسطين و الطارقين و مولد المؤمنين و شبيه  
طاهر تقي و نضر الرسول و اخوه و زوج الهوى و سيع الطاهرين و ابا الباطين و امير البرية  
و قاتل الفجرة و قاتل الجنة و النار و صاحب الملوك و سيد العرب و خاصته المعجل و كاشف  
الكرب و الصديق الاكبر و ابا المرتجائين و ذوالقربين و المعادي و الطارق و الوالي  
و الشاهد و باب المدينة و بيضة البلد و الولى و الوصى و قاضى دينى الرسول و منزه  
و جدا و جيه بخانه و نهم انكا اخطيب خوارزم حديث منيها العلم و جيه بخانه و ششم انكا ابا المؤيد توفي  
علم جناب امير المؤمنين عليه السلام ان محتاج فرموده چنانچه فصل ساين كتاب المناقب كه محمود براى بيان  
علم انجناب و تبيين اسمنى كه انجناب اتقى الاموات كفت اخبرنا الشيخ الزاهد الحافظ ابا الحسن علي بن احمد العامري  
الخوارزمي قال اخبرنا شيخ القضاة اسمعيل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بكر احمد بن الحسين  
البجلي قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسين بن داود العلوي رحمه الله قال اخبرنا محمد  
بن محمد بن سعد الطوسي الشمراني قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الشامي قال حدثنا  
ابو الصلت الحسن بن علي قال حدثنا ابو معوية عن ابي بصير عن ابي عبد الله عن ابي عباس قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما ديننا العلم و على بابها فمنا راد العلم فلما مات النبي  
وجه ششم انكا اخطيب فضلنا في فصل ساين كتاب المناقب گفته روى ان امير المؤمنين عليه  
بن ابي طالب ارسل الى معاوية و سلمه الطرمح و جيه بن عبد الله الجلي و غيرها قبل سير  
الى صفين و كتب اليه مرة بعد اخرى يحثه عليه ببيعة اهل الحرمين و سوا بقية في الاملا  
لنالك يكون بين اهل العراق و اهل الشام محاربة و معاوية يعتل بد عثمان و يستغفر

التي يابري

رضي الله عنه

بذلك جمال أهل الشام وأجلاف العرب ويتميل طلبه الدنيا بالأموال والولايات و  
كان يشاور في شأنه ثقاته وأهل موته وعشيرته في قتال علي عليه السلام فقال له  
الخو عتبة هذا أمر عظيم لا يتم إلا بعزم قوي العامر فانه قرع زمانه في الدهاء والمكر فجدد  
لا يجدد قلوب أهل الشام ما لكاليه فقال معاوية صدقت لكتم يجب علينا أن نخاف  
أن لا يصيبنا فقال اخذ عه بالأموال ومعه فكتب إليه معاوية من معاوية بن أبي سفيان خليف  
عثمان بن عفان إمام المسلمين وخليفته رسول رب العالمين ذي النورين خنز البصطفى عظم  
البنية وصاحب جيش الشرق ويدوم له العدم الناصر الكثير الخا ذل المحصول في منزله  
المقتول عطشا وظلما في محرابه للعذب بأسا من الفسقة إلى عمرو بن العاص صاحب  
صلوات الله عليه وسلم وثقتهم وأمر عكرمة بن زيات السلاسل العظم رايه المنعم بتدبيره أما  
فلن يخفى عليك احتراق قلوب المؤمنين وما يعيبوا به من الفجيرة بقتل عثمان وما ارتكب  
به حمارا حسدا وبغيا ابتاعه من نفوس وخلافة إياه وأشلاء العاقبة عليه حتى قتلوه  
في محرابه في الحال من مصيبة عمت جميع المسلمين وفرضت عليهم طلب ماله من قتلته و  
أنا أدعوكم إلى المحظ الأجل من الثواب النصيب وفر من حشر الباب بقتال من أدى قتلة  
عثمان وأحل له جنة المأوى فكتب إليه عمر بن عبد العزيز بن العاص صاحب رسول الله صلى الله  
عليه وسلم إلى معاوية بن أبي سفيان أما بعد فقد وصل كتابك فقراته وفهمته فالتفت  
دعوتني إليه من خلق ربيعة الإسلام من عنقي والتموني في الضلالة معك وأعانوا لي على  
الباطل وظلم السيف على وجه علي بن أبي طالب عليه السلام وهو أخو رسول الله صلى  
الله عليه وسلم ووصيته وداره وقاض دينه ومفزع علي وذو ج أخته سيدتنا أهل  
الجنة أبو البطحين الحسن والحسين سيد شباب أهل الجنة وأما ما قلت من أنك خليفة عثمان  
صدقت ولكن تبين لي يوم عزك من خلافتك وقد دوى غيرك وذلك خلافتك وأما ما عطف  
ونبتني إليه من محبة رسول الله صلى الله عليه وسلم وأني صاحب جيشه فلا اغتر بالكرية  
ولا اميل بها على الملة وأما ما كنت بالحسن أخا رسول الله صلى الله عليه وسلم ووصيته الحسن  
البيعي على عثمان وصيت المعصية نسفة وزعت أن لا تشاركهم في قتل عثمان وأمرتني بذلك

تفاهت

رضي الله عنه

فما علمت الا حسن بذر نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم واثبت على اثره  
وهو صاحب السبق الى الاسلام والهجرة وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم  
هو من قلائمة وهو من بني قحطانة وهو من بني اسرائيل وهو من بني نوح  
الله صلى الله عليه وسلم يوم غدير خم الامم كانت مولاة فاعلموا ان الله مولاكم  
وعلم من عاداه وانصر من نصره واخذل من اخذله وهو الذي قال فيه عليه السلام يوم غدير  
لا اطلب من الراية خذرا رجلا يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله وهذا يوم لا يؤمن الا باليوم العظيم  
ليخضع باحث خلقك اليك فلما دخل اليه قال والي والي وقد قال فيه يوم النخيل على امام  
البرية وقاتل الفرقة منصرف من نصر مخذول من خذله وقد قال فيه على انبياءكم من بعدك  
لا اكل القول عليك وعلى جميع المسلمين وقال اني اخلف فيكم الثقلين كتاب الله عز وجل  
وعترتي وقد قال انا مدينة العلم على ايها وقد علمت يا معاوية ما انزل الله تعالى ان  
المشركين ففرض الله التي لا يترك فيها احد كقول تعالى يؤفون بالنذر ويا ايها الذين آمنوا  
والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتوا الزكاة وهم كالحق افسى كان على بيته من  
ربه وتلوخ شاهد منه رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه وقال الله تعالى لرسوله عليه  
السلام لا ايسر الكوليه اجرا لا اله الا الله في القرب وقد قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى  
ان يكون رسلك سلفي حرا بخرى وتكون سلفي ولي في الدنيا والاخرة يا ابا الحسن من احبك فقد  
احبني ومن ابغضك فقد ابغضني ومن احبك ادخله الله الجنة ومن ابغضك ادخله الله  
النار وكتابك يا معاوية الذي كتبت هذا جولايس مما يخرج به من له عقل او دين  
انتهى فالحمد لله على توفيقه وهدايته وتيسيره وكفائته حيث ثبت مرافقات الخطب  
الخطبة للمدح والداخ الحليلة المتينة والشي عليه بالنائب الجميلة الرؤية ان حديث  
باب المدينة من الرايان التي هي بالقبيل والتسليم قرينة ولاخبار التي لا يطعن فيها الا  
الرباب الحشد والفضيلة وانه مما اشبهت عربون العاص في محاجة معونة معاها عليه  
من الضاد والداد والراء والهاج والفضل الدنية والشهادة البينة للاصفياء  
الطاهرين الذين هم اخوة المتسكين احصت سفينة وخطب خوارزم ازكا رفقاى مستهين واجل



سبها علی مستندین اعظم فضلاء مایهین و قواجم کلامی بارعین و ثقات شایسته ترین و ثبات بخاریزترین  
بوده بجامع فزیه و مناقب مبیره و محاسن شایسته و مناقب باره بطلون استخار قوم مملو و شجون است و تقصیر  
و علو فخر او بر مستقیم افادات اساطین اعیان و حمزه عالی شان مثل ابو جلد محمود بن محمد بن یحیی الصالحانی  
و عماد الدین محمد بن محمد الکاتب الاصفهانی و ابو الفتح ناصر بن عبد الله بن علی الطرزی و محمد بن محمود بن الحسن  
البغدادی المعروف بابن النجار و جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم القفطی و ابو المودید محمد بن محمود بن محمد بن  
و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکبخی و شمس الدین محمد بن احمد بن محمد بن یوسف الرزندی و  
صلاح الدین قلیل بن یسک الصفدی و عبد القادر بن محمد القرشی و محمد بن احمد بن علی القاسمی و احمد بن ابراهیم بن  
علی الصنعانی المعروف بابن الوزیر و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف  
بابن الصبغ المملکی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر ابو علی و نور الدین علی بن عبد الله السعیدی و شمس الدین  
محمد بن علی بن یوسف الدمشقی الصالحی و شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن جعفر المکی و کمال الدین بن فخر الدین  
جبرئیل و محمود بن یحیی بن مکی و مکی بن الفضل بن محمد باکثر المکی و عبد الله بن محمد المیطری و ولی الله المهنوی و خود  
محمد بن یحیی بن مکی و وجه شصت و یکم که ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر  
الدمشقی حدیث درین کتاب بطریق حدیده روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف بن محمد الکبخی در کتاب الطالب  
گفته اند بنابر العلامة قاضی القضاة ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضی القضاة محمد بن هبة  
بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القاسم بن محمد التمرقندی اخبرنا ابو القاسم  
بن مسعدة اخبرنا اخوه بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن محمد بن عثمان النعمان بن هرون البلیدی  
و محمد بن احمد بن الموقر و عبد الملك بن محمد قال حدثنا احمد بن عبد الله بن یحیی  
المودب حدثنا عبد الرزاق عن سفيان عن عبيد الله بن عثمان بن جابر عن عبد الرحمن بن جهمان  
قال سمعت جابر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو  
يأخذ بضبع علي بن ابي طالب وهو يقول هذا امير البرية وقال للفقير منضی من نصرة  
يخذه من خذله ثم عد بها صوته وقال يا محمد منة العلم و علي يا باقر ارج العلم فلما كانت  
الباب قلت هكذا اراد ان يمسك في طريقه و ذكر طريقه عن مشايخه انتهى فاذنبت ان ابی  
عساکر روی هذا الحديث الشریف القاص و ذكر طريقه عن مشايخه الا كابر فلا يكن به و لا

الحاج أحمد الجليلي والعلامة الفاضل والحافظ السني الذي كان يدعى بالذائب من الفاضل  
وكان من كبار علماء الحديث والفقهاء ولا يهمل من الكتب في استخراج بين المنكرين ولا يهمل  
ولا يهمل من فقهه ونقصه وقا حقه الذي ينتفعون بالحائرين لجمال المأثور ولا يكون  
من وضوح نصبه واعتداله بصفاته وثقافته عند الجمهور الحاضر والماضي والماضي  
مما ذكره من كبره وفضله في عالي فخره وشايعه في عالمه من آثاره من علومه ودراسه واثاره وحاشي  
بعض العلماء باتت حموى واهل الرجال جامع مسانيد إلى حقيقته تصانيف محبوبة كمواعظ الخوازي وديوانه  
ابن تليكان ومحقق في استنباط البشارة بالانجيل وشمسة المحققين الوردي وذكره الحافظ وغيره في غير ذلك  
علامته في وراثة الجليلي بن سعد بن أبي طبقات شافعية عبد الوهاب بن أبي طبقات شافعية عبد الرحيم  
اسمى وطبقات شافعية أبو بكر بن أحمد بن تاج الدين شعبة الاسدي وطبقات الحافظ جلال الدين بن سوطي و  
تاريخ خميس حسين بن محمد بن حسن البكري ودراسة العلوم الزينية ودراسة العلوم قتلج كمال الدين البكري  
صديق حسن خان حاكم غنم وحقبة نيت ودراسة بعض عبارات كتفاير ودين فلكان در وفات الاميان  
كثرة الحافظ ابن القاسم علي بن محمد بن حسن بن هبة الله بن الحسين بن محمد بن الحسين بن الحسين  
المعروف بابن عسكرا الذي شق الملقب بفقهاء الدين كان محدث الشام في وقته وروايات  
الفقهاء الشافعية طلب عليه الحديث فاشتهر به وبلغ في طلبه الى ان جمع منه مال  
يتفق عليه ورجل وطوفت بحاجات البلاد ولفق الشايخ وكان رفيق الحافظ ابن سعد بن عبد الله  
اليوماني في الرحلة وكان حافظا دينيا جامع بين معرفة المتن والاسانيد مع بغداد سنة  
عشرين وخمسة مائة من اصل البرمكي والسنوني طبعه ثم رجع الى دمشق ثم رجع الى الخراسان  
ودخل نيسابور وهرقة واصبهان والجهل وصنف للمصنفات المفيدة وخرج التواريخ وهو  
كان حسن الكلام على الخطوط في الجمع والتأليف صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمان مجلدات  
التي هي بالعجائب وهو على نسخ تاريخ بغداد قال الشيخ الحافظ العلامة في السير والسير العظيم  
للمندى حافظ ما مرادهم الله به النفع وقد جرى ذكر هذا التاريخ وخرج له منه مجلدان طال  
الحديث في امره واستغفله ما اظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ من يوم  
عقل على نفسه وشرع في الجمع من ذلك الوقت والاولى في جمع في الانساب مثل هذا الكتاب







این بقلم نماید و خاقانی بعد از حبس دیگر بلا رحمت مشغول نشد و در طلب دامگیر گشت و مشرب فقر و رافت  
و غیرت گشت و خیر و ان بر دل او بهر ای موفی التوفیق که کریم جهان بود و مال الدین موصی سفر حجاز پیش  
و این قصیده را در راه مکه میگوید و وصف بادیه میکند و چهار مطلع درین قصیده بکار رفته است این مطلع از آن قصیده  
است سه سر حدیث است در این باش بر سرش و ترابی روح کن سویم حشرش خدا و خیر این قصیده را تخلص  
با اسم جمال موصی میکند و مایه اورا بسین میسازد و این طریق دانست بیت سه سلطان دل خلیفه هم خوش  
از آن که سلطان پنداشت و خلیفه برادرش صاحب خلاصه بنا گشت میگوید که خاقانی در خاقانی بسبب  
مقرب بود و دواول حال محالقی تخلص داشت و خاقان کبیر در منصب خاقانی در سلطنت داشت الی اقبال  
وفات افضل الدین خاقانی در شهر تبریز بوده در هجرت استنبتین و شایین و سمانه و در سرخاب تبریز آسوده  
و عهد الارحمی جای در نغمات گفته افضل الدین خاقانی رحمه الله تعالی بهر چندوی شاگرد فلکی شاعر است و  
بشعر شهرتی تمام یافته چنین گویند که در او ای طور شعری دیگر بوده است که شعر در خب آن که بوده است چنانکه  
حضرت مولوی قدس سره گفته اند که چه باشد برین تا که زخم زده است برافتن و در غیر فنون شعر  
و سخنان و در بعضی شایسته باشد که میگوید به صورت من به او شده صفت من به او و لاجرم کس من نمی نشود و گفته  
از نظم هیچ در حکایت که نگویید آن کسیت چون بهر چند را بایه گفتن که منم و در محفل دیگر میگوید  
عشق بیشتر دایره کبریا بر رویه است گفت هستی ما را ز ما و ما را بقیه چو در محفل و زانکه نگردد و ز جنت و شایسته  
و ازین قبیل سخنان و بسیار است و ازین خاوی آنی آید که در از شرعیاتی صوفیان قدس الله اهرام شریسته  
تلم بوده است وی در زمان خلافت شخصی بنواخته بوده و در قصیده عربی که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده  
و لونی للشفقة من بعد من و خصاله دی نیز قصیده در ایضاً حکیم سنائی را جواب گفته است و در مدح  
آن از مدح شتا و گذشته و آنرا سه مطلع نهاده مطلع اولش اینست صبح الصبح کلکلا النصار النصار کلکلا  
کاری از روی جواب خزان و یاری از خوشی چو باد سبار و چرخ بر کلاه بوقت صبح و میکند احبب ان یذ شایسته  
و در آخر این قصیده میگوید به این قصیده در جمع سبای و شامی است از غرائب اشعار از در کعبه گرد آورده اند  
کعبه برین فشانده است آثار و در قفای نیک و و امر القیس را گفته اند کاره و وجه شصت و سوم  
آنکه ابوالحسن بن یوسف بن محمد البوی الهی المهر و بابی الشیخ خواجه شریف با بجم و جزم قطع و غیره آنرا در اول  
مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر فرموده و چنانچه در کتاب الف با که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در

كشفت الظنون ذكر ان ابن خنيزر قد اتى في الحاضرات الشريفة في الحجاج يوسف بن محمد بن بلوي  
الذي هو المعروف بابن المشير و هو مجلد في علم الله تعالى في تفسير كلامه مع و تحفي و اوهن نظام و اوجز  
سورة قل انتفسر الخ ذكر فيه انه جمع في ذلك مباح العلوم لا ينهه عبد الرحيم لقرآنه و قد روي  
ان ابن بلوي قد صنع كتابا في بيان النبلاء و هو ما جاء في هذا الكتاب الذي يكتب في كتاب الله تعالى في اول  
هذا الكتاب بعد ما حذفته يا ابياء من اجل بخل الرزق و اذا شدي لولايته و ادعوا له من  
في من دعائهم و انما كانت عبد الرحيم في هذا الكتاب الصغير الذي في انما عقلت فقل قد روي  
بأنه رتباه و هو في الاسلام ديناه و النبي النبي محمد قتل رسولاه و قتل نبيا محبا  
ثم استقم و اتبعه و قد روي في كتابه و في الكتاب الخ و له اجمع كتابا فانه صرح  
طهران و طباطبا هدي و صا اذ اب و لم يزل في تحريك صبا في ذكر تسعة و عشرين بيتا  
على من الحروف المعجمة و شرحه كلمة كلمة مع مقابله و معكوسه و اورد في قول الشعر ثمانية  
اجواب و في اخرها ان يعامل الصكلمات المزدحمات في التثنية في الحروف و هو في غير ذلك  
فولدت كثيرا بعد ذكر بعض اقوال ابن عباس و اعلميت جناب ابي البركات عليه السلام فاستاذ قد وقع ذكره  
ابن عباس رضي الله عنه فذكر بعض فضائله ما و انبدا به فافزع الى ان في العلل ابن عس  
التي و ان في الشرائع ابن عباس العدل الذي في ابن عباس رضي الله عنه و ان في الطويل في بيت علي بن  
هو يقول سألني فوالله لا تستلون من شيء الا اخبرتك به و سألني عن كتاب الله فوالله  
ما من آية الا اعلم اني ليل نزلت ما بين ايامي و ما من آية الا اقول في بيت او قرأت سبعين  
بعيدا من تفسير فاحاجة الكتاب في بيان قول النبي صلى الله عليه و سلم فيه فاما من في العلماء  
على انهم اخبروا في العلماء فليأتهم من باب و قول ابن عباس رضي الله عنه في قوله اعشار العلماء  
الله فذكر ما ذكرهم في العشرة العشرة و وجه شمس و جبارهم انهم في الحجاج بلوي في حديث  
بدر مقام ثبات و صحت مكان جناب ابي البركات عليه السلام و علم اعجاز آتاه و انما بالحقم و الخ و لم  
جناب الطالب على انهم عليه السلام و سلم ثابت و في نسخة في كتاب الف با بعد ذكر كل بيت كمان قول  
في نسخة في جناب ابي البركات عليه السلام فانه للموهوب عن قوله ما رويت عنه قلت و انما رويت  
الحكاية في الكامل و قول الحجاج في علي رضي الله عنه هذا الجفالم الملك نفسه و حملت في الغيرة



عليه السلام على بعض الله عنه ان كتبت في طرفة الكتاب حجاج في كونه تكذب في قول من  
فيه الروي يرغب في ذلك علي بن ابي طالب في من مثله او منتهى كقرب في كونه ان كان اعني ان  
في جملته تطمع يا من ذنب يصل عليه الله من سيد من اطلع الشمس من المغرب في وقتها ايضا  
انظر الى الحجاج وقلة جوده مع سطله خذ في قول في مولا يا علي هذه المقالة في رغبنا قاله  
ما حمله على هذا القول الروي الا احمد المروي والافقد علم الغوي ان كان على في العلم للكان  
العلل كبرك والبنو صلى الله عليه وسلم يقول فيه المدينه العلم وعلى يا ايها كمال العلم  
فليانه من بابك وابن عباس رضي الله عنه يقول والله لقد اعطى علي بن ابي طالب رضي الله عنه تسعة  
اعشار العلم واياها الله قد شاركهم في العلم وشاركهم في العلم وشاركهم في العلم وشاركهم في العلم  
قال ابن مسعود رضي الله عنه اعلم اهل المدينة بالقرآن ابن ابي طالب وصدقوا رضي الله  
عنهم كما انهم في العلم ورفيق ويصعد الحساب وتدل في حق كانه ينظر الى الغيب من متر  
رفيق وكما من قضية في العلم والى النبي صلى الله عليه وسلم امضاها وراى تبسم عليه السلام  
اذا سمعها استمعوا يا امة الله انظرها اذ اكلها صوابا وكما مسألة بدو في حق فيها النظر فان بالعلم  
فهذا السبوك ابو الحجاج في قصه ظهور اهل العلم والحجاج ووفقا سورة الحجج باب الزرع و  
الاحوج حاج في طابان في سبهم في الابطال الحق خداج في حيث اثبت هذا الحديث النبي المجهز  
الكتاب الحج في حق كونه في مقام العدل واللوم والتأنيب والتوبيخ والاحتجاج في حيث المصالح  
ومن سلفه او لحقه في التأكيد في الابطال في مغرمون بسوء الحجاج في معرضون عن سوا المنهاج في  
مقدون في الاعراض عن فضل على عليه السلام للحجاج في الناصب بل عند الحاقه بلا ارتباك  
اختار وجه شخصت ويحتمل ان السعادات مبارك بن محمد المسمى بابن الاثير الخوري الشافعي حاش  
مريته العلم بارايت كونه خاتمة في كمال مع الاصول في موده على ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
المدينه العلم وعلى يا ايها الخرج الزمنا وشهاب الدين احمد في توضيح الدلائل كفته عن علي رضي الله  
عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا ايها العلماء والامام في المدينه العلم وعلى يا ايها الزاه  
في جامع الاصول وقال الخرج في كونه في هذا ابن الاثير الذي اصبح عنده في حاش  
الاماره في حاشية الاخبار وابن بحد في الاماره في طالع الخد في حاشية في هذا الحديث

الغزنی الشارح المنيع المستنير من جميع الترمذي واحد حفظهم الكبار وطحا شباتهم الاحبار  
فلا يهابون ولا يحزنون ولا يفترون ولا يقدم على هذا الاجتهاد الاحتياط والامور بل بالاعتدال و  
الاحتياط ومضى بالادبار والاشكبار فحاض من المباحل على الغمار وركب من الفوج صان التبار  
وطا فقة الزلل والاشكارة فاحال لعنفه قدام الفتي والفتنة وحاس عليه ومخاخره مكارم كثيرة  
اثريش من اثريش نيات غير منزيت بجد انان بزناخر كارج كامل على بن محمد المشرقي والاشير وتاريخ اربل بالاشك  
سالك بن احمد المشرقي والاشير ووفيات الاميان ابن خلكان وتخرير الباقية الاولي وتتمت التخرير في  
صوفي خبر من خبر دول الاسلام ذهبي واسماء الرجال مشكوة ولي الدين الخطيب وراة الجنان يافعي وكتبها الشيخ  
عبد الوهاب سبكي وطبقات الشافعية عبد الرحمن سنوي وروض الناظر ابن شحنة علي وطبقات الشافعية ابو بكر اسدي  
وبغيره الكوفة سيوطي ودرر علماء العلوم ارنقي وتاج سكل الساجد العلوم وافتاح النبلاء مولوي صديق حسن خان  
مصر في محقق ليد كثير من عمالات در مجلد حديث طبر شندي ودر بيان اكتشاف بعض ميات مير و تاج الدين  
عبد الوهاب سبكي وطبقات شافعية كفته للباكر بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد المشيخي العلوي  
عبد الدين ابو السعادات الجوزي ابن الاثير صاحب جامع الاصول وغريب الحديث وشرح  
مسند الشافعي وغيره ذلك وادب خيرة ابن عمن سنة اربع واربعين وخمسائة ونشأ بها كثر لتعدل  
الى الوصول فمع من يحيى بن سعد بن القاطبي وخطيب الوصول الطوسي وصاحب بغداد من  
ابن كليب بن عني وذاك والشهاب القوي وجماعة واخرون وى عنه بالاجلة فخر الدين بن الخطار  
وانقل بغداد الكبري محمد الدين قزويني الى بارهاك فانقل بغداد صاحب الوصول  
مع رويح يوان الاشلاء واه ديوان رسائل ومرتب في فقه غير ما ذكرناه كتاب الانصاف في الجمع  
بين المكشوف والمكتون في تفسير الشريعة والفرقة والمصطفى المختار في الاحكام والادب والبديع  
في شرح فصول ابن الدماغي في الفقه المرفوع والاشية وكتاب الاذواء والذوات وشرح غريب الطول  
وكان بارعا في الترسيل وعرض له مؤلف من ابطال يدويه ورجليه وعجز عن الكتابة واقام بدرا  
وانشأ بلطافه من اوى الوصول ووقف على كاه عليه وكان فاضلا رثيا مشاكرا اليه تن في  
سنة مستقلة وجماعة صاحب الاصول كتابه روف مشهور ومقبول الكبر فحول ست مصطفى بن  
عبد الله القسطنطيني وكشف الظنون وذكر ان كفته جامع الاصول لاحاديث الرسول بالالسعادات

بی چون معروف این اکثر البیانی المتأخری المتوفی بلسه ست و ستمه اوله الحمد لله  
لوقه لعل الاسلام سبیل الاخر ذکران صبی هذا الكتاب على ثلاثة كان الاول في المباحی  
الثاني في المقاصد الثالث في الترتيب واول في الاصل مقدمة واربعه فصول وذكر في المقدمة بيان  
طول الشریعة تنقسم الى فرض وفل والفرض الى فرض عین وفرض کفایه وانما فصول فرض  
المکملات علم احادیث الرسول علیه الصلوٰة والسلام وانما احصایه التي هي اربعة الاحكام  
وله اصول واحكام وقواعد واصطلاحات ذكرها العلماء يحتاج طالبها الى معرفتها كالمعلم  
بالرجال واسانیدهم وانسابهم وانما كانهم وقت وفاتهم والعلم بصفات الرواة وشروطهم  
التي يحوزونها قبول روايتهم والعلم بمتى الرواة ویرادهم ما هو به وذكور انبیه العالم  
يجوز نقل الحديث بالمتن وروایه بعضه لزيادة فيه ولا منافاة اليها ليس منه ولا علم الاستدلال  
وشراطه وطلال منه والنازل والعلم بالمرسل وانقسامه الى المتقطع والموقوف والمفضل  
طلال الجرح وبيان طبقات المرحومين والعلم باقسام المعصوم والكذب الغريب والحسن والعلم  
بالخبار المتواترة والآحاد والناصح والنسوخ وغير ذلك من التقنیات فان هذا العلم من العلوم  
ذكر في الفصل الاول انتشار علم الحديث ومبدأ جمعه وقایقه وفي الفصل الثاني اختلاف الروایة  
مقام صدم وتصنیف الحديث وفي الفصل الثالث اقتداء المتأخرين بالسلفین وسبب اختلاف  
کتبهم وتالیفها وفي الفصل الرابع خلاصة الفرض من جمیع هذا الكتاب قال ولما وقعت على  
ورایت کتاب رزین وهو اکبرها واعلمها حیث حوی الکتب الستة التي هي ام کتاب الحديث و  
اشهرها فاجبت ان لا تغفل عن هذا الكتاب الجامع فلما كتبت له وحدثته قد اودع احادیث  
في ابواب غير تلك الابواب ولم يأكدر فيه احادیث كثيرة وذلك لكثرتها فجمعت بين كتابه  
وبين ما لم يذكر من الاصول الستة ورايت في كتابه احادیث كثيرة لم اجد لها في الاصول  
اختلاف في النسخ والطرق وانه قد اعتد في ترتيب كتابه على ابواب البخاری فاجتنب نفسي ان  
اخذت بكتابها ورايت ابوابه واضيف اليها ما سقط من الاصول واتبع شرح ما في الاحادیث  
من الغريب ولا غلب في الحديث فحدثت الاسانید وله اثبت الاسانید المصلي الذي و  
الحديث ان كان خيرا اطعم من رزقه عن المصلي ان كان اثرا وافرحت باباني اخر الكتاب







امیر المومنین ابی شاه کامل و امیر المومنین ختم ولایت و امیر المومنین بابیت و وزیر و ابی گفته است  
اگر فرمانبری فرمان شده بر نه و اگر نه او فکادی خود بچو در و اگر فرمانبری فرمان حیدر و چو بابیت ابی و امیر المومنین  
و نیز عطار در ابی نامه علی مانتقل عنه گفته است چه میگفت باقی بنودیده و در یک نوریم هر دو افریده و علی چو بابی  
در یک نوریم یکی باشند هر دو از دوی دور و چنان شجره دانش لب آید که جنت با حق بواب آید و فرید الدین عطار  
از شاه امیر عزای کبار و کابر و قاضی حقائق و سراسر سیه است مغایر عظیمه المقدور و اکثر فیضه آثار و اسباب اقل و اکثر  
بفصیل حیل انشاء الله العجلیل در مجلد آن مرقوم و مسطور خواهد شد در مقام الکتاب بعضی عبارات میرود و عید الدین  
بن امیر الدین محمد خبشانی در جامع اسلاسل گفته شیخ فرید الدین عطار که قدس سره و فرید حضرت شیخ محمد الدین است  
چنانچه در ظاهر عین بر میسازد و نیز در مباحثه ذکره الاولیا که بوی مناسبت میگردد که یک خبر بر امام محمد الدین عبادی  
در آدم و دیار آدم که میگرفت گفته غیرست گفته ای سبب لایان که درین امت بود و در شایان بنیاد علی بنیاد علیه  
الصلوة و السلام بود و مانند علماء اسمی کانیا بنی اسرائل گفت گریه من لمانت که دوش گفته بودم که خدا یا خداوند  
کار تو بجلت نیست مرا از نیقوم گردان یا از نظر گیانان بفرم گردانی که قسم دیگر باطلات ندارم میگردد که مستجاب  
باشد و از بعضی گفته بحسب باطن هر حال و صلیف احوال و تصور طالع نیز تربیت بوده است و بعضی گفته اند که نور منصف  
بعد از صد و چهل سال بر سر مقدس فرید الدین عطار تجلی فرمود و مت و مری او شده گویند که سبب توبای آن بود  
که دوی حدود و کان نشسته بود و در ویسی باخار سید چند بد شیشه گفت وی بدیشش نه باخت در دوش گفت  
خواجہ تو چو نه خوابی مرد عطار گفت چنانکه تو خوابی مرد در دیش گفت همچون میتانی مرد عطار گفت بی در دیش  
چو بدیش داشت زیر سر نهاد و گفت الله جان بکن تسلیم کرد عطار را حال تغیر شد و دو کالی را بر چمزد و با نظر تیره در آدم  
گفته اند که مولانا جلال الدین عی در وقت رفتن بر پنج در سینه نشاند و در صوفی و حال کبر سر رسید و کتاب  
امیر نامه بوی ارزانی فرمود و وی و اساتذات را بخود نگاه میداشت و در بیان حقائق و صفات ائمه از بوی دارد و چنانکه  
میفرمود که اگر عطار گشت مولانا شربت اندوخت سببش بودش نوش و دیگر میفرمود عطار روح بود و گشت  
و چشم او به مانتلی شانی و عطار آیدیم و ما تقدیر اسرار تو حمید حقائق و اوراق در واجد که مشنوبات و فریاد است  
وی اندر ناز یافته در سخنان محکم ازین طالع داشت نمیشود و جزا الله سبحانه عن الطالبین الشیخاتین خیر العزله و کن  
الغاشیه امینه و ای روی در کشیده باز آید و خلقی باطنی باطنی اگر فراق آید و دایم مقبیده و میت بیت زیاده  
است بعضی امانی را شرح نیکو گفته اند و در شرح بیعت چنین مذکور شد بعضی ای بلکه روی خود را که نور ظاهر و جود

و در شصت و ششم روز جمعه  
و شصت و هفتاد و یکم از تاریخ  
استاد فخر الدین محمد بن علی  
میرزا علی محمد بن علی

شانی  
شانی



بر روی پوشش تعینات صورت کشیده و پوشش باران و رانده خلقی باین طریقی صورت که بر روی این گنج مخفی کشیده  
بسیار که کثرت تعینات مختلفه و اثر متماثل این گرفتار جد و جویان و فطرت و پندار غریب گشته با خود بواسطه سلیقه پر کو  
نور جمال لایمده روی پوشش مظاهر و صورتی که گرفتار بلا و صورت عشق و محنت محبت گشته بعضی عاشق گشته  
بعضی محبت به قوی معنی به بیرون تواسم به قوی گنج و هر عالم طالع است به عاشق صورت به خود و عشق  
در احوال و اندیشه اند که عاشق کسیت و دل برای ایشان چیت و کسیت به میل خلق جمله عالم تا بد  
گرفتار است و گرنه سوی است به دین و ستودن تمام قصیده و شرح کرده است و از جهت مقدار این مقدار از انصاف  
از این شهادت می در کشید و عیش و شادی بوده است بقول مخدوم به بنیان سید جلال بخاری شهادت  
در خوارزم بر آن طرف که چون بوده است چون گرفتار سازن مبارک از حدیث ساخته اند سر خود را بر دست گرفته اند  
که گشته بشیر خوارزم آمده در آنجا مدفون گشته چون کفایت از وی می آیند که در همه اسلام او رنده و خانقاه  
وی نیزه خوارزم و اقصای سنج می رسد و چنانچه در دست اما مولانا عبد الرحمن بن قیس سره در لغات آمده اند  
و در شرح فرموده این عطار و زینا پور است چنین معلوم میشود که از خوارزم نقل کرده اند و الله اعلم بالصواب  
و از دلائل واضح و بر این که فطرت و جلالت و رفعت و نهایتا از دنیا آنست که کمالی با اینهمه نصیبت و عباد  
و با این شریف طویل یاد نموده و بقول او در مقام ثبات و لای اهل عبادت و اهل بیت احوال علیهم السلام الی یوم  
العدا و احوال و استناد کرده چنانچه در صورتی که گفتند الشیخ الجلیل فرید الدین احمد بن محمد النیسابوری  
من اهل بیت محمد و من اهل بیت علی بن ابی طالب من اجمع العلماء و العرفاء علی خلق الله  
بنکره احمد و خود مخاطب نیزه و عبادت من خیال محال بر آمده راه تعلیم و تفهیم عطار می باید و کمال و نیاز  
شریف با قارات او می باید چنانچه در این کتاب در شرح و تفسیر این سخن عطار پوری معنی و مظاهر و اشعار  
عزل میفرایند و فلا تقل با اهل بیت خلفاء اهل بیت هم اهل السعادة به فیض  
من کائنات خسر حقیقی و جهم عبادت این اشعار را شیخ بهلول بن علی در کتب خود نقل نموده  
باز از شیخ معروف نقل میکنند که میفرمود من لمن یحسد و لم یمن من اهل بیت علی بن ابی طالب  
امتی و علاوه برین اتفاق است که شا به صاحب در باب الکایه بهین کتاب تفسیر صریح عطار را  
از کبر و مقبولین اهل سنت و نموده و با اظهار این معنی که از جمله بزرگوارانست که بناد کارشان و نام اولی که در  
در این کتاب است از سر تا قدم بر بزرگواران اهل سنت است و باشد و با جلال و عظام و جلیل و اگر لم اوابا لعلی الله

[illegible]



















انواع طایفه و اکثر شعباً و اغراضاً و اعم نفعاً من الحکمة خصص الاعمال الاکبر  
والاخص بالاصغر الى اخر ما سبقت انشاء الله تعالی فیما بعد و محجب نماند که کتاب مطالب السؤل  
از کتب اسفار جلیله الاخطار و از جمله مصنفات و مولفات عالیه المقداری باشد که محبوب عالم که  
از اکابر عرفائی کاملین و عظام کلماتی فاضلین است در تفسیر شای که شاه صاحب و تلمیذ رشید شان هر دو  
در اظهار عظمت مرتبت و رفعت منزلت این اتفاق دارند و اینجا ازین کتاب اعنی مطالب السؤل نقلها  
آورده راه روشن اعتماد و وثوق و استناد بران میرده و خود علامه ابن طاهر و صدر کتاب مذکور بنیاید ثبات  
بیان و فصاحت لسان و ثبات و شجاعت روایات اخبار و احادیث و آثار ان ظاهر نموده چنانچه سابقاً در  
بجمله حدیث طبرک الله تعالی در یافتی و چون علامه ابن طاهر با خصوص روایات فصل سادین باب اول کتاب خود  
که در این حدیث مدینه العلم آورده بکمال تمانت و زیانت و انضامی استحضار و صانت مکرستوده  
لذکما سیراد کلام لا متعلق باین فصل برای تخریر و تراوی الالباب مناسب بنماید پس باید داشت که علامه  
ابن طاهر در عنوان فصل مذکور مطالب السؤل گفته - الفصل السادس فی علمه و فضله هذین  
فصل فی ارجائه بحال المقال و طبع طسان الیها فی صانع و ثاقب المناقب لاعم و فحجر  
طالع و صراح الامتداح جامع و دضاء الفضائل شاسع فهو لمن تنسك هذه نافع و  
لمن تنسك بعزاه رافع فیاله من فصل فضل کوس ینبوعه لای الشارحین و دروس  
مضمونه مفرجه للکرام الکاتبین و عرس مستوحده من مستحقات حنات المقربین  
یعظم عند التحقيق قد وقع و یعم اهل التوفیق شمول نفعه و یتراجر مؤلفه بجم  
و هو لمن وقف علیه قید بصق و سمعه لا و رد فیما یصل الیه و ارد الاضطرار به لا و دعه  
ما ینخل علیه من اکتباب و لا صنفه غنائج اصدا الاسماع و لا غناء تقلده اصناف الالباب  
بل یرید له اخلاف و ولایه الخلف عن السلطه و کثرت بزید الاوطاب و نظمت فیه  
جواهر در رموج السن السن و نظمت بها آیات الکتاب و قرینه باحله نظر محکمه  
الاسباب بالصواب هلیه السحاب بالصواب مفتحة الالباب للطلاب مشرق انشاء الله تعالی  
لجمیعها جمیل المثناء و جزیل الثواب ازین عبارت سر سر شافت علاوه بر وجه متکثره علمت  
و جلالت اخبار و آثار این فصل مرآة ظاهر و واضح میشود که علامه ابن طاهر درین فصل وارد کرده چیزی







عشر

عشر

بالنظر جائز و فی احکام الشریعت فیهما اول ثان فی محمد بن علی مروی یوم فیروز احمد بن حنبل  
ضعفه ابن حبان فقال یان علی الثقات بما لیس من احادیث الاشیات علنا قد روی عنه  
ابراہیم بن محمد شیخ احمد و لو کان ضعیفا لبتین فکذا و کذا احمد قد استدل الیه و لم  
یضعفه و من عاتق ما یخرج و بالتعذیل فلما استدل عنه علم انه عدل فی روایتہ انتهى  
فثبت بحکم الله و حسن توفیقہ من هذه الصیلة ان سبط الجوزی قد روی باشیات  
الحديث الشريف و محمد و محمد و سعی و کذا فی اللذات عن ذمارة و الی و لیس حیدر  
و تضعیفه و انکان قد روی صدوق القاصری و هشتم ثانی الخاضعین وقت فی اعضاد  
الحاج حیدر و کس رؤس الحاکمین و کسر سورۃ الکابری و طبع خورۃ المتأخرین علی التکذیب  
و القویین و الابطال و التلخیص قطع و ابر القوم ان فی ظلمنا و لمحمد فکذب العالمین  
و باید و انت کذا اگر سبط ابن الجوزی ایضا اتهام بلیغ در اثبات انچه شریفی غویر محض نقل از احمد و نظام  
اکتفا میگردانیم و بیل نهایت ثبوت و قایت تحقق آن نزد روی شده بود و عیدیه اقل لکن سبط ابن الجوزی  
در عنوان باب ثانی کتاب خود که در این بخش شریفی ذکر نموده گفت الباب الثانی فی فضائله کتم  
فکذا و جمیع فضائله اشهر الثموس و القدر و کذا من المحض و المند و قد اخترت منها ما ثبت  
و اشتهر و هی فثمان قسم مستنبط من الکتاب و لثانی من المنة الظاهرة التي لا شک فیها  
و کذا ان تیاب - از این عبارات ظاهرست که سبط ابن الجوزی در تیاب از فضائل محمود و جناب امیر المومنین  
علیه السلام که اشهر الثموس بود و اکثر از محض مدست اختیار نموده است آنچه را که ثابت و شتهر شده است و از او قسم  
نموده قسمی از ان مستنبط از کتاب است و قسمی دیگر از سنت ظاهره است که در ان شک یا تردید نیست پس  
بسم الله تعالی بکمال و منوع و ظهور واضح دل علی که حدیث در ذمه العالم از فضائل ثابته مشتهره و جناب  
امیر المومنین علیه السلام است و از قسمی است که در ان باب الباب با هیچ کس و از تیاب نیست و بجز  
ایراد سبط ابن الجوزی از او تیاب برای ظهور این معنی کافی است فضلا عما لیس الیه من الشیخ  
و التبیان الا یقرب السند و لكل حازم رفیق و والمهاقق بكل من اخط  
السبیل و افضل الطرق و دوم آنکه سبط ابن الجوزی ذکر کرده و فعلی که از او را ذکر و الداء جالب  
المؤمنین علی السلام مقدر نموده گفته قلت وقد اخرج لها ابو نعیم المحققان حدیثا طویلا فی فضائله الا انهم قالوا





و مدنیة العلوم فاضل ازینقی و انما جنبیه فی اسرار الخفیة ملا علی بن سلطان محمد قاری و انسان العیون  
نور الدین علی بن ابراهیم الجلی و در مختار محمد بن علی بن محمد بن علی الحسکفی و مفتاح النجاة محمد بن محمد خان  
و کشف الظنون فاضل حلبی و صواقع حواجر لغز الاله کابلی و سیف سلول قاضی ثناء و الله پانی پتی و  
همین کتاب تحفه خود را به صاحب ایضاح رشید الدین خان تمیز رشید خطاب و حید و از آل لغزین مولوی شید علی  
معاصر و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر اضع و لا کم است و وجه افتاد و چهارم آنکه ابو عبد  
محمد بن یوسف الکجی الشافعی که از اعظم متبحرین حفاظ و اناجم متبرین ایضا و نقلت ناقدین اعیان  
و اثبات بار عین جلیل الشافعی ائمة سنیة است و جلائل فضائل و عوالی معالی و احاسن محاسن و زوایر آثار  
او اثبات الله تعالی در مجلد حدیث تشبیه و مجلد حدیث نو بسبع صفا خواهی شنید و کتاب کفایة الطالب  
فی مناقب امیر المومنین علی ابن ابیطالب بابی خاص برای حدیث مدنیة العلم معقود و نموده بسباق  
و اثبات طرق حدیده و وجهه سدید و آن نصب السبق و در صفا تحقیق و تغید و راجده چنانچه در کتاب مذکور  
که نسخ متقیان در ارض غری علی مشرفها الاف السلام من الملک العلی بدست نجف افتاده بود  
سیف زاید الباب الثامن و الخمسون فی تخصیص علی بن ابی طالب صلی الله علیه و سلم و سلمه فاضل  
العلم و علی بابها اخبارنا العلامة قاضی القضاة صدوق الشافعی ابو الفضل محمد بن قاضی  
القضاة شیخ المذاهب ابی المعالی محمد بن علی المقرئ بنی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن البکندی  
اخبرنا ابو منصل القرظی اخبرنا زین الحافظ و شیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی  
ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا  
ابو جعفر المحمدي بن حفص الخثعمی حدثنا عبد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشر  
الکندی عن اسمعيل بن ابراهيم السمدانی عن ابی اسحق عن الحرث عن علی و عن جابر  
بن خزيمة عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم شجرة انا اصلها و علی فرعها  
و الحمص و الحسین ثمرها و الشيعة ورقها فقل یخرج من الطیب اهل الطیب و انا مدینة  
العلم و علی بابها قمر اباد المدینة فلیأتعلم بابها قلت هكذا رواه الخطیب فی تاریخه و طرقة اخبرنا  
العلامة قاضی القضاة ابو یوسف و محمد بن حبة الله بن قاضی القضاة محمد بن حبة الله بن محمد الشیرازی  
اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القاسم بن اسمعيل عن ابی القاسم بن مسعود اخبرنا

القرظی

ابو ان الله خلقني  
و عليا من هم



حضرت بن یوسف اخبرنا ابو سعید بن عدی حدثنا النعمان بن حارون البجلي ومحمد بن احمد بن المؤمن العيصي وعبد الملك بن محمد قالوا حدثنا محمد بن عبد الله بن يزيد المودبي حدثنا عبد الرزاق عن سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بجمان قال سمعت جابر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو اخذ بضبع علي بن ابي طالب وهو يقول هذا امير المدينة وقال القحطاني متصوفا من نصرا محمد بن علي بن ابي طالب وهو يقول هذا امير المدينة وقال علي بن ابي طالب يا ايها الناس اريد المدينة فليأتها بالسياب قلت هكذا رواه ابن عباس في تاريخه وذكر طرقه عن مشايخه اخبرنا علي بن عبد الله بن ابي الحسن الاصبهاني بدمشق عن الساري بن الحسن اخبرنا ابو القاسم بن البرقي اخبرنا ابو عبد الله محمد اخبرنا محمد بن الحسين بن الحسن بن الحسن بن علي بن باسحق بن زابطا حدثنا علي بن محمد بن عبد الله العثمي حدثنا عيسى بن يونس عن ابي جعفر عن محمد بن عمار عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي يا ايها الناس هذا حديث حسن عال وقد تكلم العلماء في معنى هذا الحديث ان عليا باب العلم فاكثر واكثر قالت طائفة من الناس اريد النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم علي انا معدن العلم وموضعه وما كان عند غيره فغير معدود من العلم وقوله وعلي يا ايها يريد ارباب هذا المدينة رفيع من حيث ان شريعة النبي صلى الله عليه وسلم انبت الشرائع واقومها واهداها لا يدخل عليها التسخير ولا التعريف ولا التبديل بل هي محفوظة بحفظ الله عز وجل ومصونة من النقص لا ينقصها شيء فلهذا فيها الى العلو وكتابه آخر الكتب التي انزلها الله عز وجل فلا يدخل عليه التسخير قال الله تعالى ومهيمننا عليا اي ان القرآن يحكم على جميع الكتب المنزلة قبله وما بعده من الحلال والحرام لا يتغير ولا ينسخ ولا يبطل فكان القرآن اجل الكتب التي انزلها الله عز وجل وشريعة الرسول صلى الله عليه وسلم اجل الشرائع واعلاها واهلها واستأهلها حيث لا يدخل عليها التسخير ولا التبديل وهي عالية سامية عالها قلت والله اعلم ان وجه هذا عندك ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلي يا ايها اريد الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى علي العلم وامرني بدعاء الخلق الى الاقرار

فمنقول



بعد انته في اول النبوة حتى شطر زمان الرسالة على ذلك ثم امر في الله  
بمبارية من ابي الاقرار لله عز وجل بالوحدانية بعد منعه من ذلك فان لم يدركه  
العلم في الاوامر والنواهي وفي السلم والحرب حتى جاهدت المشركين وعلى  
بن ابي طالب ايها اي هو اول من يقاتل اهل البغي بعدى من اهل بيته وسائر ائمتي  
ولو لا على بين الناس قتال اهل البغي وشرع المحكم في قتلهم واطلاق الاسارى  
منهم وتخريب اموالهم وسبي ذرائعهم لما عرف ذلك فالنبي صلى الله عليه  
وسلم سق قتال المشركين وغب اموالهم وسبي ذرائعهم وسن علي في قتال  
اهل البغي ان لا يجهز على جريح ولا يقتل الاسير ولا تسبي النساء والذرية ولا تؤخذ  
اموالهم وهذا وجه حسن صحيح ومع هذا فقد قال العلماء من المعصية والتابعين  
واهل بيته بتفضيل علي زيادة علمه وغزائه ووحدة فهمه وهو رحيمته وحسن  
قتاليه وصحة فتواه وقد كلن ابو بكر وعمر وعثمان وغيرهم من صلح المعصية  
يتلوه في الاحكام ويأخذون بقوله والنقض والاكبر انهم اقرت انهم يعلمون  
ووفق وفضله ورجاحة عقله وصحة حكمه وليس هذا الحديث في حقه  
بمكثرون لان رتبته عند الله عز وجل وعند رسوله وعند المؤمنين من  
عباده اجل واعلى من ذلك انتهى **فالحمد لله المسكين** يجوز في قوله  
المسكين الجليل المار به حيث وضع عن عبارة الطالب سلفه كناية الطالب  
وهذا لانه المار به في كسب الرقس الجاهل بالخير واليكن على البطل فضائل  
الامام المثار والمغارب في مولا واستيدنا امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه وآله  
الاوسام الملك الوهاب فانه قد ثبت من افادة الحافظ الكشي في رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم ما طلع طالع وغرب غروب خصم علي عليه السلام بهذا الحديث الثاني  
الراتب في وانه قد رواه خطيب بغداد وابي عكر من طرق متعددة انما  
الطريق الصحيح الاصح وان هذا الحديث من رواية ابي عيسى حديث  
علي عليه السلام عن الحسن بن علي بن فضال في الحاشية ونظر ايضا من

ان عليا

انفاذ حدیث الثاقب: ان العلماء قد اکتروا الکلام فی بیان معناه اذینا خلافاً فیهِ من الطالب  
و بیان ان بعضهم قد خدعته الکواذب: و تاهت بهم النصب للذهب: حیث اوله علی  
ذبح اهل العناد اخر جاله من مناقب اسد الله الغالب علیه و آله من سلام الله ما لا یحسب  
حسب: و هذا انما یمایحون بکمال تحقق الحدیث حتی عندهم من سلك سلك النواصب: و  
کما هو واضح علی من عقله و فهمه حاضر غیر غازی و وضعه لیساً ان الحافظ الکبیر اغاد بنفسه فی  
معناه کلاماً الحدیث علی الجاحدین من القواصب: و ان هذا الحدیث لیس بکثیر فی حق امیر المؤمنین  
صلوات الله علیه و آله الکرام المناسب: نظر الی ما له عند الله و رسوله و المؤمنین من جلالته  
المزین: و خالص المناقب: و باطنه للنواصب: و شائعه المراتب: و علاوه برین از تصریح ما  
کبخی در صدر کتاب کفایه الطالب اضع و شاکر است که احادیث این کتاب حدیث صحیح است که حافظ کبخی از اشخاص  
خود در بلدان روایت نموده و در کتب اثر و خطا مسطور و مثبت است و این احادیث را حافظ مذکور بسبب  
حمیت محبت اهل البیت علیهم السلام بر افعال و تمکیت و تجلیل و تسکیت بعض منکرین جاحدین که بعض  
احادیث بجزیه میل خود زبان طعن گشوده و بزدلان فرموده و رنگ شجره و ارباب از قلوب اهل معرفت نموده  
حیث قال فی کفایه الطالب بعد التعمید و التصلیه بقول العبد الفقیر محمد بن یوسف بن  
محمد الکبخی اما بعد فان لما جلست یوم الخميس لت لیل یقین من جمادی الاخره سنه سبع  
و اربعین و ست مائه بالشهد الشریف بالحضباء من مدینه الموصل و دار الحدیث المهاجریه  
حضر المجلس صدور البلد من النقباء و المدرسین و الفقهاء و ارباب الحدیث قد ذکر تعد  
الدر من احادیث و ختمت المجلس بفصل فی مناقب اهل البیت علیهم السلام و الصلوٰه و السلام  
بعض الجاحدین لعدم معرفته بطل النقل فی حدیث زید بن ارقم فی قد یرحم فی حدیث  
عمار فی قول الله صلی الله علیه و سلم طوبی لمن احبک و صدق قولک قد عتی الحبه لحبته هم علی  
املا کتب شیخی علی بعض مارونیاعو شیخنا فی البلدان من احادیث صحیحه مرصع  
اکامته و الحافظ فی مناقب امیر المؤمنین علی الاذی لم یزل رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فضیله فی آیاته و طهارته فی مولده الا و هو قسیمه فیما استیا مارونیاعو عن علی بن محمد بن محمد  
السفاری امام القراء بجامع دمشق و علی بن هبة الله بن سلاطه بن الجوزی الخلیف بصرو

عبد الله بن الحسين بن روح بن عجلب وغيرهم قالوا اخبرنا ابا جعفر ابي طاهر احمد بن محمد  
السلفي انه قال سمعت ابا الحسن عبد الواحد بن محمد بن ابي ابيان اخبرنا ابو غانم احمد بن علي  
الكراسي انه قال سمعت ابا الحسين بن الفضل بن ابي اسامة حدثنا محمد بن كناسة ثنا  
الاحمدي عن شقيق عن عبد الله قال قلت يا رسول الله الموعود يجلس المقوم ولما يلقى بهم فقال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم الموعود مع من احب وفي رواية رجل يجلس المصلين ولا يصلي  
الا قليلا ويجالس الصائمين ولا يصوم الا قليلا ويجالس المجاهدين ولا يجاهد الا قليلا  
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولئك هؤلاء يلقى بهم جليسه ثم طابت اثناء ووقع التراجع  
فيهم فلما اتوا الامام بن ابي طالب فوقفوا فيهم فبعضنا برهم فخرناه اشرف نسبة في عصرنا الذي علا  
التاس بهرامته وبعدهم برجاته واولادهم بشهامة مولاهما صاحب الاقطار شرف آل  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فاج الدين ابي العباس محمد بن يعقوب نصير امير المؤمنين اسبغ الله  
عليه ظل المواقف المشرفة بمحمد وآله الطاهرين وقد وصفت بكفاية الطالب الحنابل  
امير المؤمنين علي بن ابي طالب وجهه بفتاد ونيح انك نيز علامه محمد بن يوسف كوفي وكفاية الطالب  
امير المؤمنين علي بن ابي طالب علم جناب السالكين على الله عليه وسلم وصحته كمال شرفه  
حديث شريف بر ابياب اعلام والبصير واضع واشكار فرموده جنابه در باب بايع وثلاثون كفاية الطالب  
بعد رواية واشبات حديث النظر الى وجهه على عبادة كفته وبقية ان النظر الى وجهه على عبادة  
قد ورد في الحديث ايضا بطول ذكره النظر الكعبية عبادة وقد ورد ايضا عند النظر الى المصطفى عليه السلام وقد ورد  
النظر الى العالم عبادة وقد ورد ايضا ان النظر الى جلال الدين عبادة فنقول يريد به ان ينظر المؤمن  
لواحدة الرقعة بعين الحب لها من غير اكرام ولا خيوس ولا رفع صوت ولا ترم ولا تشفت ولا  
تافت والالطع لها عبادة والنظر الى وجهه لها عبادة بجملة الفضل له ملكوته وارث  
علم النبوة وهو من دعاء الهدى الا انه يجيب الناس به لئلا كان والمعاطب ويرشد هم الى  
سبيل الخير والصالح يدعونهم الى ما دعاهم الله اليه ورسوله فيحاشهم عما نهى الله عنه  
فيكونون بين يدي العالم كما لا يسير بين يدي مالكه لا يتهم على امر ولا في ويكون عند رؤيته و  
مشاهدته كالناظر الى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ويجالس بين يديه ولا ينظر اليه



فی

بیناته

شیراز و الا بر دفع صوتہ بین یدیه و لا بد عو با سہیل یکتہ و بد عو بالتجیل و التخیل و النظر  
الی اللصحت عبادة مرجیت معرفته و وجوب حرمته و جلالاته و اکرامه و اعظامه و تأملہ  
الی الامر بالشي و التذلل و الاستحياء سوال الرجعة عند ذكر الرجعة و الجنة و الاستعاذة بألفه  
عز وجل من النار و الفتن و الشر و عند ذكرها في غير سر و جوارحه عند النظر في كتاب الله عز وجل  
و يد برأيه و يتفكر في عجزه و تنبأه فيكون من العابدين بقرائته و من العابدين بالنظر اليه و النظر  
الي وجه النبي صلى الله عليه و سلم عبادة اذا كان النظر اليه بعين الاحترام و التجمل و الاكرام  
الي انه سفير بين الله عز وجل و بين عباده و انه الملكانة العظيمة لا اختيار الله تعالى اليه لرسالاته و  
اطلاعه على اسرار الحق و قيامه بالامر و النهي و تقبيل مكارم الاخلاق و اخذ ذلك مما يوطى  
شرحه و كذلك النظر الى الكعبة و هي حجازة بناها البتاء امام من اهل الايمان و اما من اهل  
الشرك و هي ايضا تماثل الابنية من بيوت النار و بيوت الايمان و انما كان النظر الى الكعبة عبادة  
مرجیت انما نسبت لله عز وجل بالتخصيص و انما بيت الله و موضع نظره من ارضه و محيط حرمته  
و حياطة ملائکته و محل انبيائه و رسله و ملائکة و ائمنه و ارضه التي دعا الناس اليها و اوجب  
عليهم جميعها فان النظر اليها كالنظر الى الله عز وجل في نظر اليها بالتعظيم و التوقير و الاجلال  
و الاحتشام و يلوذ بها و يطوف حولها و يقسم بانها كما يفعل العبد الدليل بين يدي  
الولي الجليل يرجي فضله و يخاف من الهزاة لعدله بذاته و خضوع و خشية و خشوع و  
امال النظر الى وجهه على عبادة مرجیت انما من هم الرسول و ذوج البتول و والدا السبطين  
الحسن و الحسين و اخو الرسول و ابا علمه و المبلغ عنه و المجاهد بين يديه و الذائب عنه  
و المحل للكرام و المأمون عنه و الباقل بنفسه الله و رسله و وصيه لنظر دبر الله و دعي  
الناس الى طر السلام و معرفة العزيز و العلم و يدل على فضل النظر اليه على فضل النظر الى الكعبة  
ما جاء في الحديث ان النبي صلى الله عليه و سلم وقف حيا الى الكعبة و قال ما بطرك و ما اشرك  
و ما اعظمك عند الله عز وجل و ما اعظم و اشرف منك عليه و هذا يدل على ان النظر على  
وجهه على افضل من النظر الى الكعبة و وجهه هفتاد و ششمین و ششمین و ششمین و ششمین و ششمین  
عن ابی القاسم السلمي عن محمد بن الحسن بن عمار عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير

[illegible]





من الفقهاء والشايخ أهل المقامات الرفاع طغف صدور ذلك عن مثل الأمام الكبير الذي  
سبق أئمة زمانه بل سبق كثير من السابقين المتقدمين علواً وإنه طار عن نسبة فعله هذا مع  
انكار الفقهاء الباقين سائر البلاد كنسبة ذهاب الأمام الكبير الحديث المحافظ إلى القاسم بن  
علي من ذهب لا شعرية في الاعتقاد مع مخالفة طائفة من الحديث واعتقاد أهل الظاهر  
حاجوا عن من هجم الباطن الظاهر فكل واحد منهما مع غرير علمه وجلالة وقدره  
على إقرانه في فتنة امامته حجة على المشار إليهم من أهل ذلك الفن المخالفين مع خلاص من هم  
لا يحصى من خلق الله ووافدين من الأئمة الكبار السابقين واللاحقين كالفقيه الأمام الجليل  
الحديث أبي الفتح علي بن موسى الجعفي والأمام الجليل الحديث يحيى الدين التكري  
والفقيه الأمام الجليل الحديث أبي العباس أحمد بن أبي الخير اليمني وغيرهم من الحديثين أولى  
المناقب الحميدة للوافقين والعقيدة وكالفقيه الأمام الكبير المتقن الأستاذ أبو سهل  
الصعلوكي والفقيه الأمام السيد الشهير العارف بالله الخبير أبي القاسم الجنب والفقير الأمام  
المشكور العارف بالله المشهور محمد بن حسين الفضل الأيمن وغيرهم من الفقهاء أولى  
المنفع والانتفاع الواحد من الداخلين في السماع ولكن ذلك بشرط عند علماء الباطن كرهاني  
كتاب الموسوم بنشر الحاسن مع موافقتهم لبقول المعتمدة المذكورة المصيبة للشكوة فلو  
كان عز الدين المذكور رضي الله عنه يصدر بالحق ويعمل به مستنداً في الدين لا أخذ  
في الله لومة لائم ولا يخاف سطو ملك ولا سلطان بل يعمل بما أمر الله ورسوله وأقتضى  
الشرع المظهر بأمر المعز ومنه عن النكر كان رضي الله عنه جعل إيمان بصادق السلطان  
كأنما كان عشافه الأكارم عظام الأخطار قليل له في ذلك في وقت فقل استحق  
عظمة الله فكان السلطان في عيني أصغر وأقال أحقر من كذا وكذا وانكر رضي الله عنه  
صلوة الرغائب النصف من شعبان قلت ووقع بينه وبين شيخ هارون الحديث الأمام  
أبي عمر بن الصلاح في ذلك منزهات ومحاربات شديداً وصعب كل واحد منهما في الرد  
على الآخر والمستصوب للتشريعون المحققون مذهب الأمام أبي عبد السلام في ذلك وشهد  
له بالبر والحق والصواب في تلك المحاربات والضروب وكان ظهور صوابه في ذلك جليراً

أخفى  
أخفى

الشيء في عقيدته في الاستشهاد على ظهور الحق في القدر الذي لا يتحقق على أحد إلا  
على كنهه لا يعرف القدر إلا إذا لم يرد في ذلك من جهة السنة ما يقتضيه فعل ذلك وإن كان قد  
ظهر له ما يشعر في الامصار وملاهما العلماء والأخبار ولا ولياء الأخبار وأدركت ذلك في  
الحديثين الشريفين حتى تكررا لا تكاد في ذلك والشهرين الخامس مقال الإمام الموقر للموافق  
للذبح عن السنة وحقير الصواب الخبير المحدث الخامس الأول باب محيي الدين التتوي في صلاته  
الرضايب قال بالله واجتمع مع انصاف الى هذه التي من يصليها أهل اليمن ولهم فيها الوفاء  
فلا في عهد الرسول صلى الله عليه وآله عليه وأما ما لا يستغاض ذلك واشتهر ما هو أصغر من  
ذلك في الخبر إذا لم يره فعل ذلك وما يفعله من الشعار وكان ذلك بدعة ينبغي فيها  
الأنكروا ليس بحسن الظن مدخل في أحداث اشعار لم يكن في الإسلام مع قوله عليه  
الصلوة والسلام من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد وقوله كل محدث  
بدعة وكل بدعة ضلالة فلو صلاها الإنسان وحده مع اعتقاده أنها ليست سنة  
لما دبت لك بأسا والله أعلم وأما ما احتج به بعض الناس من قوله تعالى إرايت الذي  
ينهى عبدا إذا صلى فهو احتجاج باطل فإن الآية الكريمة نزلت في قضية أبي جهل  
نهيه للنبي عليه السلام عن الصلوة ومنعه له بزعمه منها فمنعه الله عن ذلك المرام  
بما أراه ما يقول من الآيات العظمى والمسلم الملك الصالح اسمعيل بن الملك العادل  
صفد وقلة في بلاد الشام ما عدا ذلك المسلمين وقال منه الشيخ الإمام عز الدين علي  
المنبر ولم يدع له في الخطبة وكان خطيبا بن مشق فغضب الملك المذكور وعزله وبجده ثم  
اطلعه فتوجه الى الديار المصرية هو والإمام ذو الفهم الثاقب المعروف بابن الحاجب  
بعد أن كان معه في الحبس فتلقاه الملك الصالح نجم الدين أيوب صاحب مصر واجله  
وأحترمه وهو عز اليه قضاء مصر وخطابة الجامع فقام بذلك أتم قيامه وتمكن من أن  
لا يعرفه طائفة من المنكرين حتى اتفق أن بعض الأمراء بني مكانا على سطح مسجد فأنكر ذلك  
فكانت تلك شقة الزبير فحكه نفسه وعز نفسه عن القضاء فلما بلغ ذلك حاله تلك الشقة  
أشاروا على الملك أن يعزله عن الخطابة ثم لا يجزى الملك في المنبر فعزله فلم يشغل المناصب وذكر

منه من ان يثبت اليه الملك الظاهر يقول له من في ولايتك يصلح ان يكون لك نائباً في  
ليس فيهم من يصلح ان يثبته في ذلك السلطان منه ولما مات خضر جنانته بنفسه ولما  
من الجامع العام ومن مصنفاته الجليلية كتاب المنفعة الكبير وكتاب القواعد المختصرة النهاية و  
العقيد وكتاب شجرة الاخلاق الرضية والافعال الرضية ومختصر الرعاية وكتاب الامام في  
ادلة الاحكام وغير ذلك وكانت له مشاركة يقوم بها الحسن قيام وكانت له اليد الطولى في  
تصحيح الروايات وغير ذلك دخل بغداد في سنة تسع وتسعين وخمسة واتفق يوم حو له موت  
الامام ابي الفرج ابي محمد بن قاسم بن الشاهرقة عدا الى مشق وولاه الملك الصالح بالملك  
العاقل خطابة الجامع الاموي بعد ولايته التدريس ببرهانية القراني وهو من الملائكة قبل  
علمهم اكثر من ثمانية ملامح الذين صارتهم دون عدايتهم ومن ثبته في العلوم الطاهرة  
مع السابقين في الرعي الاول واما في المعارف والعلوم بالله وحضوره في استيلاءه لانه  
وعظمت له حل قلوب اهل ولايته ومعرفة وغير ذلك ما هو معروف عند اهل بغداد قسم  
الثاني في المعرفة انما هو هذا فنه رضى الله عنه من القسم الثالث بعد اى ذكرات  
القسم الاول هم الذين يجتمع لهم المعارف من غير استحضار وتذكر واعتبار ولا تغيب عنهم  
شأن الاحول القسم الثاني هم الذين يحضرون ايضا لكن تغيب عنهم في بعض الاحوال القسم الثالث هم  
يتمتعون باستحضارهم في الاستحضار كماله الامام المذكور وان اختلفت العباد  
في بعض الافكار وقد ذكرت في غير هذا الكتاب قضية وقعت له مما يؤيد عظم فضله وعالو  
محله وهو ما اتفق به بعض اهل العلم ان الامام من الذين المذكور احتلوا في الجاهلية  
فاني المأمون بعد جاسد فكسر واقتل وغشى عليه فسمع يقال له لا عوضك بها  
عز الدين في الاخلاق وكان مع هذه الجلالة التي حازها والعلوم التي حواها ينظم الاشعار  
السهلة قال الشيخ الحاج التبريد في صديقه السيد الدين ابو محمد الحسين  
الطبيب الفقيه الشافعي قال انشدني قاض القضاة حر الدين ابو محمد عبد العزيز بن عبد الملك  
لنفسه في قصيدة قوله ساجدة وجهي عنهم مستشفعة اليهم بهم منهم اذا الخطب  
العياني فيهم كاشفون عن كبري وشدي فيهم فارحني وعن احراني فيهم



**المعنى**

**قیامتیں**

۱۰۰

ما تَمَّ

واهبوا البصار والسمع والبشئ : وهم علموا منى جهرى اعلانى : وان منى بى  
 الى متصلا : وممثل المثلوا عليه بغير ان : وان سائل يوما انهم بفاقة : ومكة جادوا  
 عليه باحسان : فروح وجاني فيل يبق حشاشى : وخوف معادى منك قد هلك  
 سالى اليك وسيل الشورى فافق والذل منى واذا عانى : فوفى رحمة الله بمصر سنة ستين  
 وشيعه للملك الظاهر وكان قد ولي قضاة القضاة فوغل نفسه في رضى الله عنه وعمر اثنى عشر  
 ومائتى سنة وعبد الرحيم بن حسن بن اوى ربهات شافعية الشافعية عز الدين عبد العزيز بن عبد الله  
 السليبي المغربي اصلا المسمى مولد العسك دارا وفاة للملقب سلطان العلماء والملقب له هو  
 الشيخ تقي الدين بن دقيق العيد كان رحمه الله شيخ الاسلام عليه السلام وعلا وروى هذا  
 قلا مبدل من المعروف ناهيا عن المنكر يمين الملوك فمن فطن فلفظ عليه من القول باطل  
 يوم اعلى الملك الصالح بمصر فلما خرج قيل له الم تخف من اخائه لك فقال استغنى عن  
 تعالى فصار قد ادى احقر من قط ولما بنى الملك الظاهر مدرسه بالقاهرة سأل من يكون  
 مدرستها فقال ان من يتدبر الصالحية فلا اخيق على غيرى فساله ان يشرط في وقفها  
 ان يكون لا ولد فقال ان فى البلد من هو احق منهم فقال لا بد ان يكون لهم فيها وظيفة  
 بالشرط فانكر قال لكان ولا بد فيكون الامامه فشرطها لهم ولما كان يقام بد مشوكب اليه  
 سلطانها بانه قلاط عليه في حادثة وقعت فلجاب عن كتابه بكتاب غريب ذكر في اخره بعد  
 هذا فانكر نعم انما مرجلة حرب الله وانصار دينه وجنده وكل جند كايضا لم ينفسه عليه  
 بجندى وكان فيه مع ذلك حسن محاضرة بالتي اعدوا الاشعار ومحمد السماع ويرقص فيه ولد  
 بد مشى سنة ثمان وسبعين وخمسة وقرع الفقه على الشيخ فخر الدين بن عساكر والاصل  
 على السيف الامدى وولى خطابة دمشق فخط على سلطانها في الخطبة لا يخرج منه  
 فحصل له تشويش انتقل بسببه عن دمشق وصحبته الشيخ جمال الدين الجليلي فملاقاته  
 سلطان الكرك وساله الاقامة عند فقال هذه قليلة على علم وقدى فخر قلاط الملك  
 الصالح سلطان مصر واكرمه واحرمه وولا خطابه الجامع المتيق بمصر والقضاة بها في  
 الوجه القبله وقام الامر بالمعروف والنهي عن المنكر على حاجته ولا بد ثم ترك ذلك واستقر

بمقدورين الصالحية بالقاهرة عند فراغ الصلح من عمارها وكان الحافظ في الدين مبدئاً  
بالكاملية فامتنع من الفتوى مع وحيه وكان كل من يأتى إلى مجلسه لا يخرج وأخذ التفسير في  
درسه وهو أول من أخذ في الدين ولم يزل بالصالحية متصفاً إلى أن توفي بها في العاشر  
من جمادى الأولى سنة ستين وستة وثمانين السلطان خببر وفاته قال لم يستقر ملكي إلا  
لما خافته لو أمر الناس في شأني بما أراد ليأدروا إلى امتثال امره ثم نزل الملك الظاهر في جنازه  
ودفن في آخر القاهرة بعد ما عن الملوك وانتهت للقبور إلا أن لم يذكر في الروضة في كتاب  
خاصة فنقل عنه أن المصطفى بعد العصور والعصر بدعة مباحة وتقى الدين أبو بكر الأسدي  
المعروف بابن قاضي شبيهه بركات ثم أغبره عبد العزيز بن عبد السلام بن أبي القاسم بالحسن  
الشيخ الإمام العلامة وحيد عصر سلطان العلماء عز الدين أبو الحسن بن أبي القاسم  
ولد سنة سبع أو ثمان وسبعين وخمسة وثمانين وتوفي عن الشيخ فخر الدين بن عسكروالدقاضي  
بجمال الدين ابن المحرستان وقدم الأصول على المأدب وبرع في المذهب وفاز فيه القرآن والأخبار  
وجمع بين فنون العلم من التفسير والفقه والحديث والأصول والعربية واختلاف أقوال  
الناس وما أخذهم حتى قيل إنه يبلغ رتبة أوجهها وورحل إليه الطلبة من بلاد السودان  
التصانيف للفتوى وسمع الحديث من جماعة روى عنه الدماطي وخرج له أربعين حديثاً  
أدقها العبد وهو الذي لقبه بسلطان العلماء وخلق ورحل إلى بغداد سنة سبع وسبعين  
فأقام بها شهراً وكان أتاباً بالمعروف ثم تكرر عن المنكر وقد دل الخطاب به بدشق فأنال كثير  
من بدع الخطباء ولم يلبس سواداً ولا سجع خطبة بل كان يقول لها شعر سلا والجذب  
القضاء على الملوك بل كان يدعوا لهم وأبطل صلوات الرقاب والنصف فوقه بينه وبين  
ابن الصلاح بسبب ذلك ولم يكن يوفى بين يديه يوم الجمعة إلا موزون واحد والمسلم  
القضاة اسمعيل قلعة الشقيف وصعد الفرج نال منه الشفيق على المنبر ولم يدع القضاة  
للملك من ذلك وعزله وسجنه ثم أطلقه فتوجه إلى مصر فلقاه صاحب مصر والصالح  
أيوب وأكرمه وفوض إليه قضاء مصر ون القاهرة والوجه القبل مع خطابه جامع  
فقام بالمنصب المقيام وتمكن من الأمر المعروف والنهي عن المنكر ثم عزل نفسه

من الفضلاء وعزله السلطان عن الخطابة فلزم بيته يشغل الناس ويدرس ولحقه بالتفسير فحدث  
وهو أول من أدخل في الدروس وقال الشيخ قطب الدين اليوناني كان مع شدة فقهه في  
مخاطبة الناس والاشعار وقل الشراف عن الدين حدث ودرس فافتى وصنف وتولى الحكم  
بمصر مدة والخطابة بمجامعها العتيقة وكان علمه في العلم جامعاً لفتى متعدد عالماً  
بالاصول والفرع والعربية مصنف المصنفات عليه من الكتب كتف مع الصلاة في الدين في  
تفصيل من الكتاب في وصفه قلت وتوجه الشيخ طويلاً وعكازاته في تأميره على الطلبة ورعا  
كثيرة مشهورة وله مكلفات وكرامات رغبوا الله عنه توفي بمصر في جمادى الأولى سنة  
وسبعمائة وثمانين جازته الخاص والعام السلطان فمروته ودفن بالقرافة في آخرها ولما  
بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملكي إلا الساعة لا حولي ولا أجد ولا بدوا  
إلى امتثال امره ومروته بصفاته تفسير حسن في مجلدين واختصاراً له في كتاب الكبري  
هو كتاب الدال على علوم مقدار الرجل وكثير منه ما هو من شعيب الإيمان الصليحي والعدل  
الصنبري والكلام على شرح أسماء الله الحسنى مفيد ومجرب للقراء وشجرة المعارف والفتاوى للمصلي  
مثل غيرها من الموصل الفتاوى أخرى مثل فيها عن مسائل قليلة وكتاب الصلوة في اختيارها  
كثيرة اتباع الحديث وفي ذلك ذكر في الروضة وكتاب المسيرة خاصة فنقل عنه في المصنف بعد الجمع  
والعصيدة مباحة وجلال الدين سيوطي وروى الحافظ في تفسيره عن الدين بن عبد السلام بن  
القاسم بن حسن بن محمد بن مذهب السلي أبو محمد شيخ الإسلام سلطان العلماء ولد  
سبع وثمانين وسبعمائة وتفق على الفخر بن عساك واخذ الأصول عن البيهقي  
الأشعري وسبع الحديث من عمر بن طبرند وغيره وورع في الفقه والأصول والعربية قال  
لما ذهب في إصرار انتهت إليه معرفة للذهب ومع الزهد والورع وبلغ رتبة الاجتهاد  
وقدم مصر فاقام بها أكثر من عشرين سنة ناشر للعلم من أبله القرواها من النكر يغلظ  
على الملوك فخرج ونم ولما دخل مصر بالغ الشيخ زكي الدين المنذري في كليب معه واستمع  
مراة فتاء لاجله وقال كما اتفق قبل حضوره وأما بعد حضوره فمنصب الفتيا متعين فيه  
والفتي الأخير بمصر وروى ما لفت كتابها الفتاوى الموصلية ومختصر النهاية وشجرة المعارف





چون شعاعی افتاب علم را به بازایش ای باب بر جویا آیم است از تو قشور نذر لباب به باز یاغی ای باب حست تا ابد  
بارگاه مال کفوا احد **فهد** اعرفهم المعروف بمولوی الروم الذی جلالة قدره عندنا  
غیر مرد و مدی نظم هذا الحديث الشريف فی سلك کلامه المنظومة فاشبهه و فاعلان کل معاد  
جهول مظلوم فیکف یستریب بعد ذل حق اهل العقول و العلوم و ام کیم یخجل من ان باب الفطن  
و الفهوم و محاریر سیره و مغایر فریه و معالی الامه و محاسن طبع مولوی دهم نردا کبر و اصاغرین قوم متیقین و  
معلوم ست عمده القادر محمد القرشی در جواب قضیه فی طبقات الخفیه گفته محمد بن محمد بن محمد بن حسین بن  
احمد بن قاسم بن مسیب بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق بن ابی قحافة الدمشقی المعروف  
بمولانا جلال الدین الغزنوی کان عالما بالذهب و واسع الفقه عالما بالتحلا و انواع علم اعلوم  
الشیخ قطب الدین الشیرازی الامام الشهير و صاحب شرح مقدمه متاثر الحاجب و الفتح للسک  
فلما دخل علیه و جلس عند سکت و ما انا و الشیخ لا یکلمه ثم بعد ذلك ذکر حکایه قال  
مولانا جلال الدین کان صدر دجهان عالم بخاری خرج من مدینه و بیو جالی مبتذل له  
فیرفقیر الی لطریق فی مسجد فیسأله فلم ینفق له یعطیه شیئا و اقام علی ذلک من سنین  
فقال الفقیر له صاب القواعد و انظر فی ان میت فاذا مر الصد دجهان فنسأله شیئا فلما  
مر الصد دجهان قال یا سیک هذا میت قد رفع لهم شیئا من الاله ثم فضل الفقیر و التی التی  
عنه فقال الصد دجهان لو لم تمت ما اعطیتک شیئا فلما فرغ مولانا جلال الدین من الحکایه  
خرج الشیخ قطب الدین علیه جمه و ذلک ان الشیخ جلال الدین ففهم عن الشیخ قطب الدین  
انه جاء مدقنا له ثم ان الشیخ جلال الدین انقطع و تجرد لها و ترک التصنیف و الاشتغال و  
ذلک الله کان یوما جالسا فی بینه و حوله اکتب و الطلبة قد حل علیه الشیخ شمس الدین التبریزی  
الامام الصالح المشهور فسلم و جلس و قال الشیخ ما هذا و اشار الی اللوح و اللوح الی هو علیه  
فقال مولانا جلال الدین الشیخ شمس الدین التبریزی هذا لا یقر فی فمنا فرغ الشیخ جلال الدین  
من هذا اللفظ الا و النار عماله فی المکتب فقال مولانا جلال الدین التبریزی هذا لا تقر و ثم قام  
و خرج من عندنا فخرج الشیخ جلال الدین علی قدم التبرید و زکاء و لاده و خطبه و مدبره  
و ساح فی البلاد و ذکر اشعار کثیره و لم یفقر له اجتماع التبریزی و لم یعرف له مواعدا

الشیخ

ما هذا فقال الشیخ شمس الدین





پیش از آنکه مثل گشتند بخط مولانا ابوالفضل بن خورشید قاضی که جلال الدین محمد در شهر بلخ مشغول سال بود که در آن وقت  
 در چند کوه دیگر بر بامهای خانههای ماسیر میکردند یکی از کودکان با دیگری گفته که بیایا ازین کوه بران بامیم -  
 جلال الدین محمد گفته که این نوع حرکت از سنگ و گریه جانوران دیگری آید حیث ما بخند کادمی باین مشغول شو و اگر  
 در آن شام قوتیست بیایید تا سوی آسمان بریم و در آن حالت از نظر کوهکان غائب شده کوهکان گردیده  
 فریاد بر آورده اند بعد از لحظه رنگ وی در گرون شده چشمش متغیر گشته باز آمده گفت تشاعت که با شما سخن  
 گفتیم و دیدم که جماعتی سبز قبا باین مرا از میان شما بر گرفته و دیگر داسا بخارا گردانیدند و محاسن ملکوت را برین نمودند  
 و چون آواز فریاد و فغان شما بر آمد باین جا نگاه فرود آورده و گویند که در آن کس در هر سه چهار روز یکبار  
 غطار میکرد و گویند که در آن وقت که بیکه میفرستند در دنیا پور صحبت شیخ طیف شیخ فزالدین عطاردی سرور  
 بود و شیخ کتاب اسرار نامه بوی داده بود و از آن پس با خود میبرد خدمت مولوی میفرموده است که من این  
 جسم نیستیم که در نظر عاشقان منکرم بلکه من آن ذوقم و آن خوشی که باطن مردمان از کلام من سری زند اند  
 اند چون آنکه در ایامی دوق ما بچینی خدمت میداد و شکریا میگذاشت که من آنم در خدمت مولوی گفتند که فلان  
 میگویی که دل و جان خدمت مست فرمود که خوش در میان مردمان این دروغ مانده است که میگویند او  
 آنچنان دل جان از کجاست که در خدمت مردمان باشد بعد از آن وی سوطی حسام الدین کرد که العبد الله با اولیا  
 حق زانو بنویاید نشستن که آن قریب اثر است عظیم و باقی بیک لحظه از دوری نشاید که از کوه  
 خرابیا فریاد بهر جای که باشی پیش پا باشی که از نزدیک بودن مهرزاید و فرموده است که  
 مرغی که از زمین بالا پرواز کرد چه با آسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دور تر باشد و برده و همچنین اگر کسی  
 در دیش شود و کمال در پیشی نرسد اما اینقدر باشد که از مره خالی از ممتاز باشد و بهتای دنیا بریم  
 و سبکبار که بخانی الحفظی و هلاک المشقون یکی از بنای دنیا پیش خدمت مولوی عذر خواهی میکرد که در  
 خدمت معترم فرمود که حاجت با اعتبار نیست آنقدر که مردمان از آمدن تو مشت دارند اما از نماندن تو  
 آنقدر مشت داریم که از اصحاب غمناک دید فرمود که همه دل نگی باز دل نهادگی برین عالم است هر دمی که از آن  
 باشی از بنجهان و خود را فریب انی و در هر رنگ که بگیری و بهر مره که بچینی طای که با آن عالمی و جای دیگر  
 روی هیچ و رنگ نباشی و فرموده است که آزاد مرد آن است که از رنجاندن کسی نرسد و جو از مرد آن باشد  
 که مستحق رنجاندن را نرنجاند مولانا سراج الدین قونوی صاحب عهد و بزرگ وقت بوده اما با خدا

مولوی خوش بوده پیش وی تفریر کردند که مولانا گفته که من با پناه و دستم بیک کی ام چون صاحب غرض  
بود خواست که مولانا را بر بخاند و چیزی کنی که یکی را از نزدیکان خود که دانشمندی بزرگ بود خبر ستاد که بر من جمع  
از مولانا پرس که تو چنین گفتی اگر او را کند او دشتام بسیار بدو بر خانی آنکس باید و بر ملا سوال کرد که شما چنین  
گفته اید که من با پناه و دستم بیک کی ام گفت گفته ام آنکس نه این یکشاد و دشتام و صفات آغاز کرد  
مولانا بخندید و گفت با این نزد تو یکنوازی ام آنکس خجل شد و با پشت شیخ رکن الدین ملاواالدوله گفته است که  
مرا این سخن از دو بسیار خوش آمده است خدمت مولوی همواره از خادم سوال کرده که در خانه ما هر چه خیر است  
اگر گفتی خیر است چیزی نیست ضبط گشته و شکر بار کرده که لایحه نقد خانه ما روز بخانه پیغمبر بناید صلی الله  
علیه وسلم و اگر گفتی مالا به مطیع سیاست نفع گشتی و گفتی ازین خانه بوی فرعون می آید و گویند در مجلس  
همگانه شمع برنگردید الا بناد و بغیر از روغن چرخ گفته هذا المملوک وهذا المملوک روزی آنکس  
حکایت شیخ اوصال الدین کرداتی رحمة الله میگردد که مرده شام باز بود اما پاکباز بود و کارناشایست نمیکرد  
و فرمود که کاش که مرده و گذشته بدیت ای باو بدی نهایت در گهیت و بر هر چه میری بر روی نهفت  
روزی میفرمودند که آواز باب هر ریاضت است که ای شنویم مگر می گفت ما نیز همان آوازی شنویم چنانست که  
چنان گرم بنشینیم که مولانا خدمت مولوی فرمود کلا دعائا انچه می شنویم آواز باز شدن آن درست و انچه و  
میشود آواز فرار شدن دست و فرموده است که کسی بخالت حدیثی در آمد و گفت چرا تنها نشست گفت  
اینهم تنها شدم که توانم دی و مرا از حق مانع اندی جماعتی از خدمت مولوی التماس امامت کردند و خدمت شیخ  
صمد الدین قونوی نیز در آنجا وقت حاضر و گفت ما مردم اید الیم بهر جا که میرسیم می شنیم و میخیزیم اما را ابا  
نصرت و کلبی الا فی سبیل الله انشا الله که ما نام شمر بود من صلح صلح امام فقیران و خلقی که مولانا  
در سلسله بود در راه ظاهر گشت سوالی که تفریر است مولانا تا سالی این می خواند و فقره سوگ فقره عز  
الفقره شغالی و فقره فقره من العالم کله خداع و غرور و الفقره العالم من و غرض از آن  
پرسیدند که در پیش کی گناه کند گفت مگر طعام بی شتاب خورد که در پیش و طعام شتابها خوردن گناه عظیم  
و فرموده است که محبت عزیز است که اتصال با غیر ابناء الجنس و گفته که در نعمی حضرت خداوند شمس الدین  
تبریز قدس سره فرمود که علامت فریاد قبول یافته انت که اصلا با مردم بیگانه صحبت متولد شد و اگر ناگاه در  
بیگانه افتد چنین شنید که متافق در مسجد و کوک در مکتب و اسیر در زندان و در مرض اخیر با اصحاب گفته است

که از رفق من غمناک نشود که نور حضور عزت الله بعد از صد و پنجاه سال بروج شیخ فریدالدین عطار رحمت الله  
تجلی کرد و مرشد او شد و گفته در حالتی که با شیخین باشد و ملا یکدیگر تا من شمارم باشم در لباس که باشد کم  
فرمود که در عالم ما و در تعلق است یکی بیدن و یکی بشاد و چون بجانب حق بجاورد تا الی فرد و بعد از آن در عالم تجرید و تفرید  
فردی نماید آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود خدمت شیخ صدرالدین قیس سره بهادری که فرمود که متفان  
الله شفاء عاجل از غم و در حیات باشد امید است که صحت باشد خدمت مولانا جان عاریت فرمود که بعد از این  
شفاک الله شمل را با ما تا که میان عاشق و معشوق پیرایی از شعر پیش نماند است بخوابد که فرمود پس بوزد  
من شیخ معربان زن او از جمال و میجرم در نهایت الوصال و بهم شیخ با اصحاب خود گریان شدند و حضرت  
مولانا این غزل فرمود سه چه دانی تو که باطن چه شای همشین دارم و خدمت مولانا در وصیت است  
چنین فرمود است او صیحه بنفوس الله فی السرا العلانیة و بقلة الطعنة و لا تکلکلا و لا تملکنا و هم  
للعلو و الا نام و مواظبة الصیام و دولة الفیاء و تزک الشوق علی الدوام و احق الی بعد  
من جمیع الا نام و تزک بحالہ التفتاء و العوام و مصاحبة الصالحین الکرام و ان حیر الناس  
من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و عدل و الحمد لله و بعد از سوال کردند که بخلافت مولوی سنا سبب است  
فرمود که چلیبی حسام الدین قاسم از این سوال و جواب که کرده چهارم باز گفته نسبت بسطان الله چه میفرمایند فرمود  
که وی پهلوان است حاجت بوحیت نیست چلیبی حسام الدین پرسید که تا شمارا اگر گذارد فرمود که شیخ صدرالدین فرمود  
که باران باران من سوسیکند و مولانا شمس الدین بجانب میفرمود یا قوما اجدیبوا داعی الله تا چار فتمی  
توفی فکرم سر و رفت غز در الشمس خالص جلی لآخری سنه اثین و سبعین و ستائمه از شیخ  
مولود الدین حندی سوال کردند که خدمت شیخ صدرالدین در شان خدمت مولوی چه میگفت گفت و الله در  
با خواص باران مثل مولانا شمس الدین یکی و فخر الدین عراقی و فخر الدین موصلی و شیخ سید ذرقانی و غیرهم  
سخن از سیرت و سیرت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود که اگر بازید و چندین عهد بودندی غاشیایان فرود  
مردند باز برگرفتندی و منت بر جان خود نهادندی خوان سالار فقر محمدی است ما بطغیل وی ذوق میکنیم  
همه اصحاب انصاف او اند و اشرف کردند بعد از آن شیخ مولود الدین گفت من نیز از جمله نیازمندان این سلطانم و این  
سیرت از جمله لوکان فینا لاهیه صوره و هیانت لاکنی و لا ارد و شیخ و مولود الدین علی خشتانی در  
جامع السلاسل گفته مولانا جلالت الدین و می قدس الله تعالی سره و عزیز ایشان فرزند بزرگوار مولانا



میگفته

سید و الدین ولد و از اجازت صاحب سید بران الدین محقق اند و تولد او در بلخ بوده در ششم ربیع الاول سنه ۸۰۰  
در صفت مذکور گویند خدمت مولانا از چنانگی بزم و روحانی و اشکال فیسی سفره ملائک و بره جوی خوا  
امس که مستوران قباب غریب المظاهر شده اند و متمثل شش و نه خط موقفا با الدین ولد و شش و نه  
و که جلال الدین محمد در شهر بلخ نشانی سال بود که روز آدینه با چند کودک دیگر بر بامهای خانه کایسیر سیر کردند یکی از  
کودکان گفته باشد که بیایید ازین بام بران بام مجسم جلال الدین محمد گفته است این نوع حرکت اندک گریزی  
صفت باشد که اوی با نبی مشغول شود اگر در جان شام قوتی ست بیاید تا سوی آسمان پریم دور آن حالت از نظر  
کودکان غائب شد که در آن فریاد آورده اند بعد از آنکه صدی و گریون شده و پیشش منفر گشته باز گفته  
التساعت که با شما سخن میگفتم دیدم که جماعتی منبر قبا یان مرا از میان شما برگرفتند و بگردانیدند و  
مجا رب ملکوت باین نمود و چون آواز فریاد و فغان شما را میازم باین جایگاه فرود آورده و گویند که در  
سن در هر سه بار روز یکبار بظهار میگویند که در وقت کعبه میرفته اند در پیش او بصحبت شیخ فرید الدین عطار  
قدس سره رسیده بودند و شیخ کتاب اسرار نامه بوی داده بود و آنرا پیوسته با خود داشت خدمت مولوی میفرمود  
است که من ایچیم نیستم که در عاشقان مقصوم بلکه این ذوق و خوشی ام که در باطن میاید این از کلام من هرگز  
انته اند چون اندم یابی و آن ذوق بخشی نیست میدان و شک نیست که از من انتم در خدمت مولوی گفته که  
فلان میگوید که در جانی بخدمت است فرمود خاموش که در میان مردم این دروغ مذکور است که میگویند این  
جانی در کجاست که در خدمت حواریان باشد بعد از آن موسی حلی حسام الدین کرد و گفت الله الله ای کمالی بی  
که قریب اثرهای عظیم است و با عی یکی لحظه از دود می نشاید که از دوری خرابیها و فریبها بهی حال که باشی پیش  
او باشی نه که از نزدیک بودن محروم زاید و فرموده است که مرغی از زمین بالا پرواز کرد چه باستان نرسد اما اینقدر  
باشد که از دامن دور تر باشد و برهم همچنین اگر کسی رویش شود و کمال حد ویشی نرسد اما اینقدر باشد که از دامن  
خلق و اهل بلخ استاز باشد و آخرت او نیاید و سبکبار گوید که عباللغفون و هالک المشقالان که اینها پیش  
مولوی هذر خواهی میکرد که در خدمت مقصوم فرمود که حاجت بافتن نیست انقدر که دیگران تا آمدن تو نیست  
دارند اما از آمدن تو منت داریم یکی از اصحاب باغتناک دید فرمود و نیمه دستگی از دل نهادی برین عالم اگر  
یکدم از خوابی از چنان خود غریب جانی و در هر رنگ که بنگری و هر غره که بخشی وانی که این عالمی دیگر از هیچ  
شکمل نباشی و فرمود که اگر او مرد است که از زنجیر کسی نرسد و جو از هر قانی باشد که مستحق نباشد از سر جانده مولانا

سراج الدین قونوی صاحب مدد و بزرگ وقت بود اما با خدمت مولوی خوش بود که شش وی تقریر کرد  
که مولانا گفته که من اینقدر دوست دارم که چون صاحب عرض بود خواست که مولوی را برنجاند و بچرتی کند یکی از  
نزدیکان خود را فرستاد که به سر جمع از مولانا پرسید که تو چنین گفته اگر اقرار کنی که او دشنام بد و بر  
تکسیر بیاورد و سوال کرد که شما چنین گفته اید که من بقتا و نه هب یکی ام گفت گفته ام تکسیر دشنام و صفات اغاز کرد  
مولانا بخندید و گفت این بزرگ میگویی هم یکی ام تکسیر بخل شد و باز گفت شیخ زکریا الدین علاء الدین قدس سره  
گفته اند که مرا این سخن از وی بگفت خوش آمد است خدمت مولوی هر چه از خادم سوال کردی که در خانه  
هر روز چوبیس است اگر گفتی غیرت چیزی نیست بنظر گشته و شکر بکردی که اینها که خانه با خانه پیغمبری ماند  
صلی الله علیه و سلم و اگر گفتی مالا یطیع میبایست منفعل گشتی و گفته که از این خانه بوی فرعون می آید  
و گویند و مجلسی بگزشتیم و دشمن میکردند لا بنا و بغير از دهن چپ را رخ گفته هذا للملک و هذا  
للملک روزی در مجلس احکامات شیخ اوجده الدین کرمانی در حلقه علیه میگردد که مردی شاه پادشاه  
ایلیکا بنود و کارهایش را بنویسد و گفتی که ای برادر من نهایت در گهیت  
بر هر پنج میری بر روی است و روزی فرمود که از بزم ریاض بهشت است که مای شنوم منکری گفت ما نیز  
بر آواز می شنوم چیست که چنان گرم می شنوم که مولانا گرم میشوند فرمود و کلاهش را که پنج مای شنوم  
آواز بار شدن آن درست و آنچه وی میشوند و آواز فرار شدن و فرمود که یکی بخلوت در ویشی در آید گفت  
تنها نشسته گفت ایندم تنها شد که تو ای ملازم من مانع آمدی جماعتی از مولوی التماس ایامت کردند شیخ  
صمد الدین قونوی نیز در آنجا حاضر بود گفت ما را دایم بر جای که میرسیم شنیم و میخیزیم ایامت را در آنجا  
نصوت و تکبیر لایق اینچنین است شیخ صمد الدین اشارت کرد تا امام را فرمود و حق خلع الله تعالی فکاحنا  
و خلعت بنی خدمت مولانا سلام بود و در کفشی ما در ظاهر گذشت که سوال کند که فقر حبیب مولانا در آنجا  
سلام ای دایم خواجه المحمود و فقر و سستی الفقر عرض به و الفقر شفاء و سوی الفقر مرض و الفقر  
کلام خدام و غروره و الفقر من العالم منی عرض و از وی پرسیدند که ویش کی گمانا کند گفت گمان  
طعام من است با بخور و طعام من است شفا خوردن و ویش گمانا بنگار است و فرموده است که صحبت فرزند  
است که تصاحب او بزرگوار است و گفت در اینصفت فقر من است شمس الدین تبریزی قدس سره فرمود که علاء  
مرد قبول یافته است که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن با گرانگاه در صحبت بیگانه افتد چنان شنیدند

که منافق در مسجد و کوک در مکتب و اسیر در زندان و در مجلس آخر با اصحاب فرمود که از رفتن من غمناک  
نشوید که نور منصور رحمة الله بعد از صد و پنجاه سال بر روح شیخ فرید الدین عظمه متسلط شد و شکر و شکر گفت  
در حالی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید که نامی شما را میباشم در هر جایی که باشید بعد از آن فرموده و داد  
عالم تعلیق است یکی بیدن و یکی بشمار چون بغایت حق سبحان تعالی فرود میزد و شوم و عالم تجرید و فقر و دی غایب  
آن تعلیق نیز از این شما خواهد بود خدمت شیخ صدر الدین قدس سره عبادت او را یاد کنید گفت شفاک الله شفا  
عاجل ارفع درجات باشد امید است که صحت باشد خدمت مولانا بابای علی است فرمود و بعد از این شفاک  
شمار ابا بهمانا که در میان عاشق و معشوق جزیر لیسانه شعرش خوانده است میخوابد و فرمود میزند و شعر می شنود  
عزیزان زرق از خیال به میفرامد در نهایت الوصال شیخ با اصحاب گریان شدند حضرت مولانا این غزل  
فرمودند سه چه دانسته تو که در باطن چه شایمی بمنشین دارم و خدمت مولانا در  
وصیت اصحاب چنین فرمود است اوصیکم بتقوی الله فی السر و العلانية و بقلة الطعام قلة  
للسام و قلة الكلام و هجران المعاصی و الايام و مواظبة الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات  
على الدوام و احتمال الجفاء من جمیع الايام و ترک محالسة السفهاء و المعاصی و مصاحبة  
الصالحین الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الكلام ما قل و دل و الحمد لله  
و حد سوال کردند که خلافت مولوی مناسب کیت فرمود که چلی سالگانه با این سوال و جواب کر شد  
چهارم ایگفتند نسبت بساطان و در چه میفرمایند فرمود که وی پهلوان است حاجت بوحیت نیست  
چلی سالگانه با این پرسید که نماز شما را که گذارد فرمود شیخ صدر الدین و فرمود که یا لکن ما را ازین میگویند  
و مولانا شمس الدین اینجانب بخواند یا قوسنا الجیبی و احسن الله تا چار رفتن است توفی قدس الله تعالی تو  
وقت غروب شمس خامس بجایگاه آخر استنشین و ستمانه از شیخ مولانا الدین چندی سوال کردند که  
شیخ صدر الدین در نشان خدمت مولوی چه میگفت گفت و الله مدنی با خواص با این مثل شمس الدین ایسی  
و فقر الدین علقی و شمس الدین موصلی شیخ سعید فرغانی و فریم شسته بودند سخن از سیرت و سریرت مولانا  
بیردن آمد حضرت شیخ فرمود اگر بازید و بنید درین عهد بودی غاشیه این فرموده و نه دیگر فرستاد و دست بر جان  
خود نهاده و خولن ساله فقر محمدی اوسف با بطریق و ذوق میکنیم همه اصحاب انصاف و ادب را قوس کردند  
بعد از آن شیخ فرمود گفت من نیز از جمله بزرگان این سلطانم و این بیت ما خوانده است این فیما لا اله الا



[illegible]

من علوم الحقائق و حقایق کشف بها الاولیاء من الدقائق و کل ما قصدت الکتابین و بناءً من  
وصواب و لا یلیق لاحد فیها الا رتباً فاختلج فقلیج ان احمر کتاباً ما شتمت لا علی خود و یات ما یجبت  
الاجاب من محتویات علی عقائد حکم بها بالکشف و العیان و محلیین و ذینک الکتابین الشهور و بکونیهما  
التحلییین فان کتاب فصوص الحکم کتاب عظمی ذلک الشیخ الا کمل من رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلطانیاه الملق بالافکار و جنین لیؤمنوا بما فیهم من اسرار القرآن و السنة و یقتضوا به و کتاب  
الفتوحات لم یکتب فیہ بما کشف الا بعد ما لایرید ان یکنه و لا یکتف بما لایسجد کتب و دفتر بانی  
کان الخلیف امر اعظمی انکنت مقد حاکمه و جلاد و موخر الخری الی و القاضی فی قلبه ثابت به قد می  
الا قدر و کان کتاب الشیخ الامام العبد الکامل صاحب الکشف العصم کتاباً ما شتمت لا علی الا سوار  
الکشفیه و طریقه السلوک لکن کان فی الا بانه یجلا یجث کان حصراً علی الطلاب حله فقصده  
ان اشرحها افضل یخبر من الا سوار علی طریق ما فاضله الشیخ الا کبر قدوة العرفاء و کتابیه من  
فصوص الحکم و الفتوحات للکشف طایر ما العمله الشیخ من تحقیق الحقائق و الامور و تبعت فی حل  
الفاظ علی ما فی الشرح المعتبر للکرام و ترک التطویل و یزید التفصیل فی تبیل المقاصد فکشف  
الاسرار و انما اسئل الله تعالی شانه ان ینفع به الطلاب طوی یبقی ذکره ینعم الی یوم القیامه و  
ان یجعله ذبیحة فی یوم المعاد و یخبر من یجزل الشارح و المسئل من الطلاب ان لا یستغنی بالدعاء  
القادر هذا و ان السیاح و وجه بقدر ادو شتم انکذا یوزکر ایمی الدین یحیی بن شریف بن مری القوی و حدیث  
العلم را بجم و جزم ثابت کرده و اشعار بلاغت شاعر و محققین بافت شحون از انبساط آورده و نجاسه شهاب الدین  
در توضیح الدلائل علی تمویج الفضائل و ذکر احوال جناب امیر المومنین علیه السلام گفتند کمال امام و الا سلام و الشیخ  
و الا سلام مریم العلوم و الفتاوی لکن ذکرنا بحسب الدین یحیی بن شریف بن مری القوی فانه قد قال و احاد المقال  
امام السیاحی بل ان کتابه امیر المومنین ابو تراب بنی الله خازن کل امر علی الخیر و امثال  
انین عبادت طابرت کفوی با شکار ابرار خود افکار کرده که جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم خازن بر علم است  
و جناب امیر المومنین علیه السلام مثل لب غزاة است طابرت که این مضمون حدیث امامیه العلم و علی باب است  
پس معلوم شد که علامه تروی قطعه و حقا و یقیناً و جز حدیث منیه العلم ثابت می آید که مضمون آنرا بقطع و یقین  
در حق جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر می کند فثبت ان العلامة یحیی بن شریف قد جاز بنظمه البهی

بیان

لست الشریک فی شئ من الخیرات الشریف رغما کانت کل من مال عن الحق وجنت بوجها  
کاس کل جلد ساق علی نفسه الحنف والتفت قال اول من شئت لحینه وغروره کما بالسلف  
فمنه الخطب والخذع واللبس والصلف ووجی علی نفسه الریغ والعدوان والحب والسدة  
والزلفی السعیر علی جنات النجم المکملات و مستتر تاز که علامه نووی از اکابر اعلام و افاضه  
اساطین معلّم واجلّه متبحرین الامام و اعظم متبحرین فحام سنیه بت آثار و افره و مفاخر کثره و ابرار طریقه الفخر  
الوردی و تذکره حفاظ و کتاب العزیز و همی و مرآة الجنان عبدالقدیر احمد باقی و طبقات شامیه و عبد الرحیم سنوی  
و طبقات شافعیه و علی الدین اسدی و نجوم ابره فی ملوک مصر و القاهرة و الیه جمال الدین ابی الحسن بوسف  
و علی بن کماله و طبقات الحفاظ جلال الدین بیوطی و تاریخ خمیس حسین بن محمد دیار بکری و اسامی رجال شکوة و  
شواهدات شیخ عبدالحق دهلوی و تحف المشایخ فاضل معاصر و ادب کثارت و وجه مفتاد و نهج انکه شیخ  
نور الدین مصلح بن عبداللّه السعید خدیت شریف را در کلام بلاغت نظام خود نظم نموده چنانچه  
نور الدین جعفر مشهور بمیر طین سالار خیشی در خلاصه المناقب گفته شیخ سعدی علیه الرحمه میفرماید منم  
کزبان شدم مولای حیدر امیر المؤمنین آن شاه صفدر علی کوندا بیشک دل خوانده با حق علی کردش پیمبر  
بنی پادشاه بر دو عالم که آمدی ای نیاز فردا که بخت تاسانها و ملائک که از آنها هیچ جای نیست بر ترا هیچ ارکان  
شرع و هفت اقلیم که به مرغ و ده و درج دیگر و یکری و بعرض و لوح محفوظ و بحق جبرئیل آن خوب منظره  
سیکاهیل و اسرافیل و صوفی و بفرشتگان و بول گور و منکر و تورات و زبور و صحف انجیل و بحق حرمت و حاجت فقر  
و بحق ایتا کرسی و بیس و بحق سوره که سراسر و بحق آدم و نوح و سوره و بحق بود و شیت و ادگستر و بر روی  
و در بان لقمان و مذوق قرین و لوطینک محضر و بار باریم و قربان کردن او و باسحاق و یاسعیل و ابره  
بنتم انبیا که باشد و شفیع صاحبان در روز محشر و بحق که در بطحا و زمزم و بحق مرده و رکبی ز شمس  
تبظیم رجب با قدر شعبان و بحق روزه و تصدیق دلور و ریخ الجبیت و آه زبانه بخون ناحق شبیر شمر  
باب دیده طغیان محروم و بوز سینه پیران محروم که بعد از مصطفی در حله عالم نه بدینا خلت و بهتر و حیدر  
سلم بر سلوی گفتی او را که علم مصطفی را بود و او در یقین اندر سخاو علم و عصمت و زینت بود و اوج  
کثره اگر دانی بگوئی جز علی کیت که دل دل زیر رانش بود و خور و چگونیم و صفت انشایی که هر یک به گوی به مرغ  
گویش گاه چاکر و بان گفتیم که تا خلقان بدانند که سعدی زین سعادی نیست سبب بر



یاسعدی تو نیکو اعتقادی نه زوین و اعتقاد خوشی خورشیدی فالسفی المصباح والرواح علی صنوح  
 الحق خایه الاتصاح بهیث ثبت ان مصلح بر عبد الله السعدی قد ساعد اهل المصالح  
 والفلاح و احرار قلوب ارباب البغض والاطلاح و ابشاه الحدیث الشریف حقا و جریما و کلمات  
 العصاح و نظمیه ایام مع مناقب خدی عظیمه الادلج سفلت غفلا کل معاند ذی جهاج  
 و لیهتنق حقا کل جاحد ذی کلاح و دغا و مزبور و اکثر سیر و نهایت علوم تربیت و غایت سیرت  
 شیخ سید زکریا کمال صنوح و ظهورت عبد الرحمن جامی در لغات الناس گفته شیخ شرف الدین صلاح بن عبد الله السعد  
 شیرازی قدس الله سویدی از افاضل صوفیه بود و از جمله ان بقیه شیخ ابو عبد الله خفیف قدس سره  
 از علوم بهره تمام داشته و از آداب نصیبی کامل یافته سفر یکم کرده است و اقالیم را گشته مبارک با سفر حج پیاده رفته  
 و هر تخته سنوات داده و بیعت بزرگتر ایشان را شکسته و از شاخ کباب سبیلی را دریافته و بصحبت شیخ شهاب الدین  
 سحر در دی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریای کرده و گفته اند که وی در بیت المقدس بلا و شام مدتی بقیای میکرد  
 و آب مردم میداد تا بحضرت خضر علیه السلام رسید و دریا از لیل انعام و افضال خود سیراب گردانید و قتی و  
 تا یکی از اکابر سادات و اشرف فی الجمله گفتگوی واقع شده بود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را بخوابید  
 و بر اعتبار کرد چون بیدار شد پیش شیخان و غده خوابی خود و اشرفی خاطر وی کرد یکی از مشایخ منکروی بود شبیه  
 در واقع چنان دید که دماغی آسمان کشاده شد ملائکه الطیفا ی نورانی نازل شدند پرسید که این چیست گفتند برای احد  
 شیرازی است که دوش بیتی گفته که قبول حضرت حق بجا و و تعالی افتاده است و آن بیت اینست  
 در خان سیر و نظر و کشاید هر رقی و فریت معرفت کرد گاه آن عزیز چون از واقع بر آمدیم در شب  
 زوید شیخ سعدی گفت که در ابشارت عهد دید که چراغی افروخته و با خود زمر می کنند چون گوش کشید چینی بیت  
 سیر و در شب جمعه ماه شوال سنه اصدی و تسعین سنه از دنیا برفته در لیله تعالی و دولت شاه سمرقندی در  
 مکه خود گفته ذکر المصالح السکین مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی رحمه الله علیه لقب شیخ مصلح الدین است در  
 فضل کمال و حسن سیرت او صاحب کمالان عالم متفق اند صد و سی سال عمر یافت سی سال تحصیل علوم دینی  
 بیست و شش سال بود قلم ریح سکون با سافرت و سی سال دیگر بجهاد طاعت شسته است و راه طریق مردان  
 پیش گرفته زهی عمری که به طریق موف شده باشد و شیخ در کار انکب سید بن زنگی بود و گویند پدر شیخ  
 مخدوم انکب بوده و در شخص سعدی بیان جهت است و بولان شیخ را تلمذ ان شعر گفته اند در این احوال

رحمه الله تعالی

در آن نظامی نظامی و حلقه درس شیخ الشیوخ العارف ابوالفرج امین الجوزی تحصیل مشغول بود و در آن  
بجایگاه باطن سلوک مشغول گشته و در پیش شیخ الشیوخ عبدالقادر گیلانی است و در صحبت شیخ عبدالقادر غفر  
ع نمود و بعد از آن گویند چهار نوبت حج کرده بیشتر پیاده و بغیر از چهار بطرف روم و هند رفته و آن در جایی  
در نیاب بستان گوید و در انقضای عالم گشتم بسی و بسر روم ایام با هر کسی و تنوع زهر گوشه یافتیم و  
زهر خرمی خوشی یافتیم حکایت کند که شیخ طاهر علی او میر بیرون شهر اختیار کرد و از زاویه خود بیرون  
و بطاعت عبادت و مراقبت اشتغال اشقی سلاطین بزرگان و صاحبان بزرگ شیخ رفتندی  
و طعناهای اندید بجهت شیخ بر دزدی و شیخ آنچه خوردی و آنچه نشت کردی و هر چه باقی ماندی در زینبلی کردی  
و آن زینبلی را از زینبلی خانه او نشتی و راه نیزم کشان شیراز از زیر بالاخانه شیخ بودی نیزم کشان گرسنه آن کلچه  
و معلو او بر اینها با شکاف بکار بردندی گویند که شخصی جلد نیزم کشان پوشیده خواست تا باستان آن مفعول  
یغما ساز چون دست نبویل دوازده دستش و در برافشک شد فریاد برآورد که ایشیخ بفریاد رس شیخ فرمود که اگر  
بیزم کشی مشقت شب گیر و ضرب خا و آبله و منت کو و اگر غارت کردی زدی کند و سلاح و دل خدمت کو که  
لی نخی بناله در آمدی و در حال دعا کرد و آن سیاه دل سخت عافیت یافت و آن سفره نعمت بدو بخشید حکایت  
آورد و آنکه عابدی از صلوات شیراز در خواب دید که در عرش جوش و خروش پیداشد و جمعی از روحانیان در نزد میکند  
چون نیک استل کرد این بیت میگفتند که این بیت سعدی شیرازی با تسبیح و تهلیل کیسان مسیح ملائکه مسالک  
عابد بیدار علی الحال بر او شیرشخت و یک شیخ بنشیند و نیزم میکند و خودی دارد و این شیخ را می بیند و مطلع آن  
ست بگویند که این شیخ را هر روز در عرش نشاند و کاغذی در دستش افتاد و شیخ را بر حال مطلع گردانید بشارت داد  
و در جستار علم و تقوا در بیان فضیلت علم ابوالفرج امین الجوزی تحصیل مشغول بود و در آن  
بجایگاه باطن سلوک مشغول گشته و در پیش شیخ الشیوخ عبدالقادر گیلانی است و در صحبت شیخ عبدالقادر غفر  
ع نمود و بعد از آن گویند چهار نوبت حج کرده بیشتر پیاده و بغیر از چهار بطرف روم و هند رفته و آن در جایی  
در نیاب بستان گوید و در انقضای عالم گشتم بسی و بسر روم ایام با هر کسی و تنوع زهر گوشه یافتیم و  
زهر خرمی خوشی یافتیم حکایت کند که شیخ طاهر علی او میر بیرون شهر اختیار کرد و از زاویه خود بیرون  
و بطاعت عبادت و مراقبت اشتغال اشقی سلاطین بزرگان و صاحبان بزرگ شیخ رفتندی  
و طعناهای اندید بجهت شیخ بر دزدی و شیخ آنچه خوردی و آنچه نشت کردی و هر چه باقی ماندی در زینبلی کردی  
و آن زینبلی را از زینبلی خانه او نشتی و راه نیزم کشان شیراز از زیر بالاخانه شیخ بودی نیزم کشان گرسنه آن کلچه  
و معلو او بر اینها با شکاف بکار بردندی گویند که شخصی جلد نیزم کشان پوشیده خواست تا باستان آن مفعول  
یغما ساز چون دست نبویل دوازده دستش و در برافشک شد فریاد برآورد که ایشیخ بفریاد رس شیخ فرمود که اگر  
بیزم کشی مشقت شب گیر و ضرب خا و آبله و منت کو و اگر غارت کردی زدی کند و سلاح و دل خدمت کو که  
لی نخی بناله در آمدی و در حال دعا کرد و آن سیاه دل سخت عافیت یافت و آن سفره نعمت بدو بخشید حکایت  
آورد و آنکه عابدی از صلوات شیراز در خواب دید که در عرش جوش و خروش پیداشد و جمعی از روحانیان در نزد میکند  
چون نیک استل کرد این بیت میگفتند که این بیت سعدی شیرازی با تسبیح و تهلیل کیسان مسیح ملائکه مسالک  
عابد بیدار علی الحال بر او شیرشخت و یک شیخ بنشیند و نیزم میکند و خودی دارد و این شیخ را می بیند و مطلع آن  
ست بگویند که این شیخ را هر روز در عرش نشاند و کاغذی در دستش افتاد و شیخ را بر حال مطلع گردانید بشارت داد  
و در جستار علم و تقوا در بیان فضیلت علم ابوالفرج امین الجوزی تحصیل مشغول بود و در آن  
بجایگاه باطن سلوک مشغول گشته و در پیش شیخ الشیوخ عبدالقادر گیلانی است و در صحبت شیخ عبدالقادر غفر  
ع نمود و بعد از آن گویند چهار نوبت حج کرده بیشتر پیاده و بغیر از چهار بطرف روم و هند رفته و آن در جایی  
در نیاب بستان گوید و در انقضای عالم گشتم بسی و بسر روم ایام با هر کسی و تنوع زهر گوشه یافتیم و  
زهر خرمی خوشی یافتیم حکایت کند که شیخ طاهر علی او میر بیرون شهر اختیار کرد و از زاویه خود بیرون  
و بطاعت عبادت و مراقبت اشتغال اشقی سلاطین بزرگان و صاحبان بزرگ شیخ رفتندی  
و طعناهای اندید بجهت شیخ بر دزدی و شیخ آنچه خوردی و آنچه نشت کردی و هر چه باقی ماندی در زینبلی کردی  
و آن زینبلی را از زینبلی خانه او نشتی و راه نیزم کشان شیراز از زیر بالاخانه شیخ بودی نیزم کشان گرسنه آن کلچه  
و معلو او بر اینها با شکاف بکار بردندی گویند که شخصی جلد نیزم کشان پوشیده خواست تا باستان آن مفعول  
یغما ساز چون دست نبویل دوازده دستش و در برافشک شد فریاد برآورد که ایشیخ بفریاد رس شیخ فرمود که اگر  
بیزم کشی مشقت شب گیر و ضرب خا و آبله و منت کو و اگر غارت کردی زدی کند و سلاح و دل خدمت کو که  
لی نخی بناله در آمدی و در حال دعا کرد و آن سیاه دل سخت عافیت یافت و آن سفره نعمت بدو بخشید حکایت  
آورد و آنکه عابدی از صلوات شیراز در خواب دید که در عرش جوش و خروش پیداشد و جمعی از روحانیان در نزد میکند  
چون نیک استل کرد این بیت میگفتند که این بیت سعدی شیرازی با تسبیح و تهلیل کیسان مسیح ملائکه مسالک  
عابد بیدار علی الحال بر او شیرشخت و یک شیخ بنشیند و نیزم میکند و خودی دارد و این شیخ را می بیند و مطلع آن  
ست بگویند که این شیخ را هر روز در عرش نشاند و کاغذی در دستش افتاد و شیخ را بر حال مطلع گردانید بشارت داد

الفرق بین کافی و ایضاح و اثنی عشرت خواهد شد گفتند که فی الله عنده باب العلم و باب  
العلم عن علی بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اوار العلم و علی بها  
اخرج البغوی فی المعیاد فی الحسان خوجه ابو عمر و قال فی العلم و علی بها و اوزاد فی  
العلم و علی به من باب الشی فی هذا محب الدین الطبرکی قد دوی الحدیث الثبت فی  
الریاض الذخائر و اخرج به بانوار المشرق عن کون الاثار و فستات بلغات اشرافه  
الا بصار و البصائر و اشرقت بسطحات مشکاة الافهام و النواظر فلهذا ذکره من بعد  
حافظ ناقب ملهم و منقب متقن حار خاثر و مؤید الحق الحقیق الساکر و مسدد الصدق  
المصدق الباهر وجه شستاد و دوم آنکه سید السیاح احمد الغفرانی حدیث مدینه العلم باقتضای  
از جناب کتاب صلی الله علیه و سلم ثابت است و آن احتجاج نبوی برین معنی که علم و کشف و کشف  
کلام عظیم و کتاب کریم که از اختر مجرب جناب کتاب صلی الله علیه و سلم است با وضع بیان حدیث  
امیر المؤمنین علیه السلام میباشد چنانچه در شرح عزلی تفسیر تائیه فارسی شرح شعریه که اسامی  
بعض مآخذ هم به در مآخذ هم من اشراف کل تفسیریه گفته و ما احتیاجه علی بن ابی طالب  
که الله وجه العلم و الکشف و کشف معضلات الکلام العظیم و الکتاب الکبیر و الله  
هو اخص معجزاته صلی الله علیه و سلم با و من بیان عالمه بقلی صلی الله علیه و سلم انما مدینه  
العلم و علی بها و بقوله که من کشف مولی فکشف مولی مع فضائل اخوانه نقد و لا یخص  
وجه شستاد و سوم آنکه نیز فرغانی فی شرح فارسی تفسیر تائیه ابن الفارض فی شرح شعریه و اوضحه الطویل ما  
کان مشکلا علی بعلمه الله بالوصیه علی بانقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی بتأویل آنچه شکل و  
پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر اواز مجاب و خصوصاً هر چنانچه در این معنی گفته است که لا  
علی الخ لک عن الیک بیان تفسیر این شکلات را مستخرج گشته بود علی که بیکیر است رسیده بود از معنی و بیتی که  
جست و می فرموده بود ان تلوک فیکم الثقلین کتاب الله و عترته و ان ذکرکم الله فی الهیئته مبارک و باز فرمود  
قلت منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا بنی بعدک و آنچه گفت انما مدینه العلم و علی بها و الله  
منابر که شرح سعید الدین فرغانی بر تائیه ابن الفارض از کتب مشهور معروفه است و سعید الدین فرغانی از اهل  
اکابر شیعه میباشد چنانچه کشف الظنون گفته تائیه فی التصوف الشیخ ابی حفص عمر بن علی بن العاصم

و الله اعلم



الكتاب من تصنيفه وحيثما قال ان قال ولما شرح منها شرح السعيد محمد بن احمد الفرياني  
الكتاب في حدود سنة سيحولة وهذا الشارح الاول لما اقدم الشارحين له حكى ان الشيخ <sup>الشيخ</sup> صله  
القول كذا عن شيخه يحيى الدين بن العري في شرحه فقال بل قصد راحة القارئ من اجل ان اولئك  
فشرحهما الفرياني والتماسا في كلاهما من تلاميذه وحكى ان <sup>ان</sup> وضع عليه ما قد عساه كرايم  
وكانت بيد صدر الدين قالوا ان كان في خوده سيحولة بيت منها ويذكر عليه كلام ابن عربي ثم  
يتلو بما هو فيه بالفارسية وانتدب الجميع فلك سعيد الدين حكى ان الفرياني قوله ان لا على  
جلال الدين الذي هو اللؤلؤي ثم شرحهما في سياقه عريبا وسماه منتهى المدايك وهو كبير اورد في  
اوله مقول في احوال السالك اوله الحمد لله الذي لا اله الا هو عز وجل في كتابه كبريت في غير ما مررت  
نحو عقيدة المنقول از اصل الفرياني بعد ذكر ان في كتابه كبريت هذا المزمع في رتبة وحرارة الشيخ الامام قدق  
مشايخه اكداه قبله علماء الايام نقطة دارة الاحسان والامان والاسلام السيد السند الامجد  
العالم العامل المتفضل المفاضل لكل الكامل المولى بالتوفيق في تحقيق تريح البقلا  
المصطفى لسان الحقيقة الاحمدية اشرف الواصلين اعرف الكلامين تاجل المعاريف افضل  
الحقيرين سعيد الدين سعيد السعد الله الطالبين وادام بحجته يدوام تفاسير انفسه متعة  
بما هو من ان لا يخرج امره عن اقتباسه وهذه اول نسخة كتبت من مرسومه تعالى الله ذكره في  
على السنة شكره بحمد الذي لا يفتي حده انتهى بكتب لا في رتبة العلم جامع في  
كتاب كبريت في حق الحق كامل في شبهة ارباب الغواية رافع بكتاب لا مرام الحقيقة كاشفة  
رفيع لاستار الطرقة رافع بتموير مدبرها مناصير ونظرب من بخواء مناصامع  
فتبانه الحق كالقبر صادق ودهان في الصل كالسيف قاطع له الشرف الاعلى وفي قصر لفظه  
جوارح العين لظلمه خواص سقاها لسان الفهم لله دارة وقد حرمت قد ملطيت المرامع  
وفي كل وقع من بيانها من ارامع جاز فيها مصانع ومنظومة العصور بسط شرحها  
محيط الطلاب الهداية رافع في ظلمها السعد والسعد شامخ لها رافع من قد ما هو واضح  
امام سعيد رسول الحق لظلمته وترجي اليه الشاء البضائع ههنا ترجمانا احمد من مقامه  
الناشر حلقه هو شامخ في الله شرحه في شرح العدل نازله لظلم سلول متفر السالك رافع

دلیل بر اینست که این سطره به نام محمد است و سوا قطع و طالع انوار و بافتن ایدمت و  
مطالع کینه و طالع زوایر کشف و حینه سطره کما از حدت با لیل شصت طالع  
حدت و عرفان زهد زهر انکاد و اخراجات طنیات یوانع و انکاد افکار الفرح و خد و دهها  
امیخت بترج الصدق منها البرقع و لباس حروف و تحتها ضیاء من العبد الالهی طالع  
ذکر صان من همی و قد زان من جلا و قد را و متبوع و قد فاق تابع و ایاطالی الخفیة و هذا امر مکمل  
محمد و الی نیل الرام و سلو و اما فی الصلاة والسلام علی النبی المکرم و علی اله و علی محمد  
علیه السلام و سلمه و غیره و فی عشر الاوسط من محرم شهر و در سده هجری و در سده هجری و در سده هجری  
و مصدق و عبد الرحمن بجای در فحاشات الناس گفته شیخ سعید الدین العرفانی و در کتاب کمال التعلیقات  
ذوق و در حدان بوده است هیچ کس مسائل علم حقیقت و چنان مضبوط و مربوط میان خود و است کدی در  
دیباچه شرح فقهیه تالیف فارسیه بیان کرده است اولاً از ابجارت فارسی شرح کرده بود و در شرح خود شیخ  
صدر الدین اتوئی قدس سره عرض فرمود و شیخ انرا احسان بسبب کرده و در بنیاب چیزی نوشته و شیخ سعید  
ان نوشته را بعینه بر سبیل تبیین در دیباچه شرح فارسی خود درج کرده است و ثانیاً از ابجاری فقهیه و تبیین  
فائده از ابجارت عربی نقل کرده و فوائد دیگر بران فرستاده که الله تعالی عن الظالمین خیر الجزاء و در  
تصنیف دیگر است سیم پنج اصل العباد الی المعبود و بیان مذایب سار و بعد عنوان الله علیه و معین و مسائل  
عبادات و بعضی مسائل که سالکان بطریق را از ان حایه نیست و در بیان ابواب طریقت که ابجارت تبیین  
احکام شریعت سلوک و حقیقت بی آن نیست و الحق ان کتاب است بس مضی که لا یدر طالب و در است  
و محمود بن سلیمان کوفی در کتاب اعلام الاخیار گفته الخفا ضل الدیان و المنشد الکامل لاصول  
سعید الدین الفراهانی من اعز اصحاب الشیخ صدر الدین اتوئی مرید الشیخ محیی الدین  
القاسمی کان من اکمل انوار العرفان و افضل اصحاب الذوق و طوی حدان و کان جامعاً للعقل  
الشرعیة و الحقیقیة و قد شرح احسن الشرح اصول الطریقة و کال لسان عصمه و برها  
دهره و دلیل طریق الحق و ستر الله بین الخلق بسط مسائل علم الحقیقة و مضبوط فی اصول  
الطریقة فی دیباچه شرح الفقهیه التالیف الفارسیة و کان قد شرحها اولاً باللسان فارسی ثم  
شرح ثانیاً باللسان عربی تعریف الفائده و تعریف العلق و له تصنیف اخر مسمى بکتاب مناجاة العباد

فقه الشیخ







[illegible]







و شوکت از حضرت عزت بختاب آمد الله العالم بکتاب گشت و بکثرت علم از جمله صحابه رضوان الله علیه قبول حضرت  
رسالت نهاده اند مدینه العلم و علی بابها محض گشت و لهذا اقل عمر بن الخطاب کواحل لهما العی  
و بجلوت خرقه فقر که از حضرت عزت بخت رسالت پناه در شب معراج رسیده بود همان غلغله بود که گشت و بکثرت  
تا روز قیامت سنت سنیه الباس خرقه شایخ قدس الله سره هم از زمانه و ایستادگی استقامت از گرفتار و در قیامت  
مغای رفیع و شانی عظیم ست خواهر جنبه رحمت الله علیه گفت که شیخانی که اصول البلاء علی المرتضی یعنی شیخ  
اندر اصول اندر پاکشیدن علی المرتضی ست یعنی امام ما اندر علم معطلات این طریقت علی است کرم الله وجهه نبی و  
بر باب الطالع و عشور مجوس توریت که نظام اولیا از اقامه عرفان و اصلین بر رتب عالیہ المقدار و اعظم اولیای  
مرتقین مرتب شده که التار به بلطایین حقیقی توحید عرفان و اکابر مرئوس نیز معرفت با یگان ست آفاضل نهایی  
کاملین و امانت کبری فاضلین اهل سنت بسیاری از مفاخر غریبه و ماثر تحیر و بزرگان دین و دهرم عالمی و با نبی  
جمله مستکثره از محامد و نوره و محاسن غیر محصوره بود و در بیان افتاد مستطاف و بیگانه چنانچه بر خاطر لغات الانس جاو  
جامع السلاسل محمد الدین خشتانی و اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی و مرآة الاسرار عبدالرحمن بن عبدالرسول  
چشی و انتباه فی سلاسل اولیا را الله شاه ولی الله والد محن طیب و غیسر  
و واضح و خط احمرست نظار با خفیه در رخا بر بعض عبارات اقتضای سیر و محمد الدین بخت که جامع سلاسل  
گفته شیخ نظام الدین اولیای قدس سره وی از شایخ کبابه و اندر باب البیت نام دارد که اسرار باطن بازید و ران و الطوار  
ظاہر و جفیف زبان بود و بر بزرگوارش احمد بن البنیال از غریب آمده و در خط برون منوط گشت و در شیخ نظام الدین  
در خط کورده از خط بنگلی برادرش گشت الله پیش پرورش خود تحصیل علوم بزرگ و پیش مولانا علی الدین الی و در اخیر منوط  
شمس الدین خود زری و در بلی که در جامع بود و کسب علوم چون علم شیخ نظام الدین بانتها انجامید از دلی با وجود  
خدمت فرید الدین غریب نمود چون بدان مقصد جایون رسید بشرط ملاقات تعالی در باب گشت  
حضرت شیخ التفات بسیار نموده فرمودند صفا آوردی از نعمت دینی و دینیوی نشاء الله تعالی بر خود دار گردی  
تعلست از شیخ نظام الدین که در ان امام که بشرط خدمت شیخ مشرف شدم حضرت پیش از اعراسی تمام بود  
با وجود آن اکثر فرزندان و درویشان به تعلق از ده هفتاد دوکان سه گان روز فاقه میبود و ایا هرگز کنایت صحبت  
ایشان هیچ کی را تغیری و تفاوتی نمیشد خدمت مولانا به الدین اسحاق میر آوردی و خدمت مسام الدین کابلی  
آب کور و زن از دلیه چنگلی بخت افکار شیخ و در شان می بختم و آنرا هم کابلی میگویند نزدیک مسجد تعالی بود که

که اگر گاهی چیزی از غیب سیدی مصالح طعام از وی خریده میشد روی بیکدم را نمک اندوی قرص کردم و در  
طعام انداخته بر سنور محمود پیش حضرت شیخ بوم چون دست مبارک بجاسه برد و لغمه برداشت فرمود که دست  
مرا ثقلی روی مید بر شاید که درین طعام قهبر باشد باز آن لغمه در کاسه نهاد و خورد شیخ نظام الدین گیلانی با سلی و این  
سخن بر زده درین افتاد عرض کردم خداوند کار را بهیزم و دلیله کب شیخ عبدالدین اسحاق و شیخ جمال الدین مولانا  
حسام الدین بیارند و فقیر طبع بینماید و شرط احتیاطا بجای آورد فرمود که نمکی که درین طعام انداخته از کجا بود عرض کردم  
نمک از قرص بود فرمود که در ایشان اگر بقافه میرند از لذت نفس قرص نگیرند زیرا که قرص توکل بعد از شستن  
بهیم است نباید فرمود که کاسها از پیش نه در ایشان بردارید شیخ نظام الدین گوید مرایقین شد که این ارشادی بود  
که ملا محمد زید حضرت شیخ را ضمیر من کشوف شد گلبی که بروی نشسته بود پس عطا فرمود و دعا کرد پس بجانب  
رخصت فرمود و در صبی و دواعی فیهی فرمودند که البته هر طور که دانی خصما را خوشنود کنی و اگر کسی قرص نستانی و اگر  
شود زود در ادای آن کوشی بالقصه چون از آنجا بلی رسیدم وقتی از غریزی کتابی عاریت گرفته بودم و از من طلب  
بود رفتم که مخدوم وقتی کتابی از شما گرفته بودم از پیش من گم شد انشاء الله کاغذی حاصل کنم و همان نسخه تحریر  
موده بشمار رسانم انفریز گفت بلی از قاعی که توی آبی همین شمره دبد که خوشنودی خالیتا حاصل شود بر ده من آن  
کتاب را بخواهیم هم از شیخ نظام الدین مغرولست که چون شمره بلی آدم ملا آنچنان بجای مایه ای نبود که مسکن سازم  
و بشغولی حق پردارم و در محراب میرفتم و مشغول میشدم روزی در ویشی پاک کیشی دیدم از و پرسیدم ای مخدوم شما  
ازین شهر چه گفت بلی باز گفتم درین شهر بخوابش طبع ساکن میباشد گفت بخواهش که هر گوی بدین لموسی خلق  
سکونت نگیرد مگر ضرورت پس همان رویش حکایت کرد که روی خرقه پوشی مشغولی را دیدم وی مرا گفت اگر  
سلامتی ایمان و تقامت در عبادت میخواهی دین شهر میباش که منبع طسق شده است من میخواهم درین شهر  
نباشم و خود را بجای دیگر اندازم شیخ نظام الدین گوید که چون از آن در ویشی استیلا نمودم غزم کردم که دیگر  
در شهر مستوطن نباشم تجدید و منو نموده دو گاندا نمودم و مناجات کردم بار خدایا من ازین شهر بدر آمده ام بختیا  
خود را میخواهم که در آنجا باشم هر جا که خیرت دینی و صلاحیت یقین من باشد بدو انظارا نگاه از طرفی آوانی بر آید  
که بجای تو غیث پورست و غیث پور موضع مجبوری معروف بود که یکس نمیدانست که کجاست شیخ را دوستی بود  
از و گفتیش نموده موضع غیاث پور که دیگر بکرات ب معیت مختار انجاسا کن گشت و بفرار غایط عبادت مشغول  
شد قضا را سلطان مغر الدین کی قباد میره سلطان غیاث الدین که در آن عصر پادشاه بود در موضع کیلو کبری نزدیک

در توکل

بشتر



غیاثی شهر را با دادن ساحت چون موضوع نیات پورتر و یک بود و بنوعی غلطی بسیار شده است و مردم هم به سبب  
 بیشتر از این دولت که همواره مال فاسق و فاجر بودند بجهت شیخ امانت نموده بصلاح دینی و فلاح دینی تسلیم  
 و محکم گردیدند شیخ از برای از دعام خلق بخواست آمدن بی بطرفی انتقال نماید همان مقدمه می صاحب کمالش  
 ایشان رسیده و این بیت خوانده از روز که می شدی نمیدانستی که گاه گشت نمای عالمی خویشی شدی شیخ گفت که  
 مشهور نباید شد پس همان مرد غیب گفت گرفته که این کس مشهور گشت سلوک بر مردم بین نمط نایکه در قیامت  
 این کس از روی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم شرمند نگردد چون نزد خدا بی کلام با تمام برانید  
 طعام طلب نمودند آنقدر غیب اصلا دست طعام نبرد چون شیخ غم جزم کرد که البته بهر آن مقام بانه طعام  
 و عام را نفع رساند آنچنان که چند از آن طعام خورد و پدید آمد و شیخ در مقام قیام گرفت نفعت از نصیر الدین  
 محمود او دوی قدس سو که شیخ نظام الدین را صوم دوام بود از غیاثی پور روز جمعه بشهر پیاده تشریف فرمودی و در  
 بخاطر شیخ رسید که اگر مرگ می بودی که درین بوی گرم سوار بنام میر فخر بودی خادم شیخ نور الدین ملکبار پیران  
 اسپه داشت شیخ ملکبار او را در خواب نمود اسپه که بخواهی بجهت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره بگذران  
 که او روزی در مسجد جامع پیاده میرو و آن خادم اشارت را بعمل نیاید و دیگر روز دیگر همین خواب دید پس پس  
 گرفته پیش نظام الدین قدس سره آورد و صورت خواب باز نمود شیخ فرمود چنانچه شما با اشارت شیخ خود این اسپه  
 آورده اید تا من هم از پیر اشارت نیایم قبول نکند شب سوم خادم را شیخ ملکبار خواب نمود و دید که برده اسپه  
 پیش حضرت نظام الدین قدس سره برکشید حضرت فرید الدین قدس سره با او اشارت فرموده اند علی صلیع  
 خادم اسپه برد و آن قبول نمودند شیخ نظام الدین را در ملازمت پیر خود شیخ فرید الدین با شیخ نور الدین ملکبار  
 پیران ملاقات شده بود اما شیخ نظام الدین بعد از وفات ایشان بهر بی آخذ نفعت از مولانا ضیاء الدین شاهی  
 که سلطان علاء الدین محمد که پدر سلطان قطب الدین بود رذری قنبر بیگ نامی را بجهت شیخ نظام الدین  
 فرستاد و اعلام داد که بدست که من لشکر عظیم را با الف خان که برادر حقیقی من است بطرف ارگل که ولایت است  
 در طرف جنوب فرستاده ام و خبری تا غایت از دسترسه برین سبب خاطر همیشه متفکرت و در اندیشه میگردید  
 که خود هم لشکری با انصوب برم اگر حضرت شیخ زمانی قدم بجهت نزد و شهبان مرا شمع جمال با کمال خود منور  
 سازد و عدالت کاو آنچه بخاطر مبارک که مکان و محل و ارشاد فیسی است برسد بران عمل نموده شود مگر سلطان علاء الدین  
 محمد را این معنی در دل بود که چون به قدم مبارک خود را در خاتمه بیاورد و شهبان را در دسترسه بیاورد و میان سلطان

میرن تشریف امتداد کرد و چون شیخ از قنبر بیگ پیغام سلطان شنید لحظه سر در گریبان تفکر فرو برد پس به قنبر بیگ فرمود که دعائی بخیرت سلطان رسانید و عرض نمائید که بنایچه شما را فرمودی مسلمانان لازم است فقیر را نیز لازم است ان شاء الله تعالی فردا صبح بفتح بکلی بغیر سلامتی برادر و لشکر میرسد و در عهد و دایام الف خان نیز سالم و مغانم بنیاید قنبر بیگ پیش سلطان رفت و بشارتی که از شیخ شنیده بود عرض نمود سلطان را از یک کلام فرحت انجم انشراح تمام روی داد و فرمود که اگر فردا صبح بفتح بکلی و خبر الف خان لشکر برسد پانصد دینار مسیح برای درویشان خانقاه ایشان شکرانه فرستد بفرمان الله تعالی روز دوم بوقت چاشت ناقد سواری با عر الف خان بفتح بکلی رسید سلطان رسانید سلطان مذکور را بخدمت شیخ اعتماد و اتحاد پیش از پیش گشت و پانصد دینار نذیرت قنبر بیگ که بجهت شیخ فرستاد و بیاورد و هم پیش شیخ نهاد و بیاورد و قلندری اسفندیار نام از خراسان آمده بود خود را پیشتر کشید چنانچه در پیش قلندری است گفت ایبا شیخ ایبا مشترک شیخ قسم نموده فرموده و بنایچه و پانصد دینار بیاورد داد و نقل است از شیخ فقیر الدین وقتی که قاضی بھی الدین بجا گشت چنانچه مردم قطع اسب زیستن او کردند ناگاه شیخ نظام الدین ببیاد او قدم رنج فرمودند و قاضی در جان کندن بود بکلی از شور و حرکت شیخ دست مبارک برداشته فرود آورد و فی الحال قاضی بهوش آمد برخواست و سر در قدم شیخ نهاد و صحت کلی یافت گوئی هرگز مرض نبوده نقل است از شیخ مذکور که مریدی از مردمان حضرت شیخ باغی داشت در اینجا استیسا نمود و قولان برای اجتماع حاضر آورده و بقدر طعامی مهیا کرد چون سماع در دادند مردم بیدار و اطراف جمع آمدند طعام آنقدر نبود که ده کس را کفایت کند بعد از تمام سماع صاحب طعام مخیر گشت شیخ در اینست که خادم ایشان بود اشارت فرمودند که هر دو کس را یکجا بنشان و بهر نان را چهار باره کن در نان خورش انداز بشیر همچنان کرد و بعد از آنکه تمام مردم سیر شدند و طعام همچنان باقی ماند نقل است از شیخ فقیر الدین احمد بجای میزی که در بهار آسوده اند که در قصبه مسوده و آشپزخانه لواتش گرفت و فرمان الملک از بخت مردم ملی آمد دیگر فرمایان معنون حاصل نمود آن فرمان نیز در راه از بغاش نمود و چون بجای خود رسید فرمان در بغل نیافت فی الحال مضطرب از بخت شیخ شناخت و صورت حال پدید آمد شیخ قدس سره فرمود مولانا مذکر کن که چون فرمان بجای حلوای روح مقدس شیخ فرید الدین قدس سره حاضر گردی مولانا قبول کرد شیخ فرمود همین نان بر خیز و حلوای حاضر کن مولانا برخواست و در خانقاه شیخ حلوای بود چند مردم بداد که حلوای بخورد چون حلوای کاغذ بداد که حلوای بپزد و درست نمود و مولانا چون نظر کرد در آنجا دید بخت فی الحال از حلوای بسته و حلوای بخورد شیخ آورد

مکر







روز شدی بر افکار جمال باوقایعی تصور کردی مگرستی طامع ست و لذت بیایدی شب چشماهای مبارک او  
سرخ بودی گویند که بر خشم و این بیت در وصف پیر خود گفته است: توشابانی نهائی بر که بری مشب  
که هنوز چشم ست اثر خمار و غفلت کندی فرموده و در واقع کمالی دادند و این مظهر بود تا لای را حتی بد  
پیرسانی که دل چون محل غور رویست و میفرمود که در بازار قیامت هیچ کالای آنچنان معجز نخواهد بود که  
در اوقات طهارت غفلت گرفتاری در قیام بود و در این آیه از ابی تراب علیه السلام میفرمود: شیخ غریب الدین در خواب دیده که می فرماید اگر  
خانی خیری نیست کسی عیلت آینده واجب این اندک باشد که بچنین خستل از گرد و چون بیدار شد از خیال تنفس  
نمود بر آن شخص که آن در کوشش طلبا اگر دانیده بود غفلت نموده است شیخ را و غضب می نمود و فرمود که اگر از  
قیام بیدار شدی همین سخن پرسیدی یکی آنکه سایه است دوم آینه است نقل است که وقتی چند کس قصد نماز  
نمودند و هر یک بر سر سجده چیزی فریاد در امتیاز می نمود گفت این بابای غفلت یکبار پیش شیخ خوانند  
بنام ملام خلودی داشت او قدری خاک راه برداشت و در آنجا پیچید چون بخدمت رسید هر کس میز را  
پیش نهاد آن متعلم کاغذ پاره چیده را نیز نهاد ملام آن بابا را بر سر گذاشت گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد  
فرمود که این بابا بجز آنکه اگر کاین سره شریف خاص برای چشم ما است آن متعلم تائب شد شیخ او را بشرف خاص  
مشرف گردانید و دستظهر کرد که اگر او را می دانای ترا حاجت باشد ما را گوی غفلت که شخصی از نقبه خود  
بغض زیارت او می آمد در نشاندگاه گذر بود و نقبه بودی افتاد و آنجا شیخی بود که او را شیخ مومن می گفتند بدین  
رفت پرسید که کجا خواهی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت شیخ نظام الدین با سلام برسانی و بگو  
که بر شب عبود طاعت میکنم و بخدمت شیخ رسید و چون کرد که قصد خدمت می نمود ملام دسانیده آمد  
این سخن گفت مست شیخ منتضی شد فرمود که بود و شیخی عزیز است لیکن زبانی بر خود ندارد غفلت که یکباری سلطان  
علاء الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلی چند برداشت امور مملکت نوشت و یک فصلی در منتهی بود که چون آن  
شیخ بخند و مبالغه داشت در دین دنیا بر کرامتی است از خدمت الهی آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست  
داد و دست باید که بر کاری و مصلحتی که مملکت پیش آید بنگری شیخ را در خدمت ایم تابا بچیز نیست مملکت مصلحت  
و آن باشد ملام فرمود بنابرین مقدمه فصلی چند در بنای نوشته بخدمت فرستاده شده است بخدمت و آن  
خیرت باشد زیرا که در حق بنیست تا ما از این بخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان که از جمله پیران بود  
ترجمه و مرید شیخ بود داد بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان این کاغذ را بدست شیخ داد مطالعه نمود و حاضر

مجلس گفت که فائده بخوانیم بعد فرمود که در ایشان را با کار پادشاهان چه کار من در کشیم و از شهر گشته  
گرفتیم و هم ماگوی پادشاهان که مسلمانان مشغولم لکن سبب این معنی پادشاه بود ازین چیزی مرا گوید من از بخا  
جم بروم ارض الله و تسعة چون ایچو سلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و محقق گشت و التماس کرد  
که اگر قبلی فرمایند من بخدمت شیخ بنایم شیخ فرمود آمدن حاجت غیت من بهای غیب شوقم و دعای غیب با  
التراست سلطان علاء الدین باز بجهت طاعت الحاح کرد شیخ فرموده فرستاد که خانان صغیر و در و در  
اگر پادشاه از یک حد و آید من بخدمت دیگر بیرون بدم غلت که دی میفرمود بر گاه در سماع صغیر شنیده ام  
اکثر اوصاف اخلاق حمیده شیخ کبر محل کرده ام تا روزی در طاعت حیات شیخ در جمعی از گزیده این پیش  
سه مخام برین صفت مساده که چشم بیت رسد گزندی و اخلاق حمیده و اوصاف گزیده کمال بزرگی  
و غایت لطافت ایشان یاد آید چنانکه در گفت چون بدین حرف رسید چشم پاپ کرد و فرمود بعد باسی بر نیام که  
بر حمت حق میوستند غلت که شخصی در مجلس حاضر کرد که در فلان موضع یاران شما جمعیتی کرده اند و مرا میسر  
ست فرمود من منع کرده ام که میر و محرمات در میان نباشد نیکو نگه داشته اند و در بنای بسیار غلو کرده فرمود  
که شیخ اوصاف الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلای خود پیچیده اند بر زانو نهاد و این معنی پیش  
مشایخ غایت تعظیم باشد چون شب درآمد شیخ اوصاف الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قولانرا طلبید  
و مقام سماع حرت کرد و خود گوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد غلت که دستهای شخصی فقه نوشت  
که خط اول غایت مشغولش بود و دست شیخ و او شیخ را در مطالع او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط  
شماست مولانا بعد از پیش آمد گفت ای خدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زبی طبع  
غلت که دی پیش از رحلت چهار روز طعام نخشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده  
و من نساز کرده ام اگر میگذشت که شما نماز کرده آید میفرمود که بار دیگر بگذایم هر نماز را اگر میگذارد  
و میفرمود میرویم میریم و باقبال خادوم میفرمود اگر چیزی در خانه است بیچ جنس نگاهدار و فردای غایت  
عبد چاب حضرت غرت باشد خادوم هر باید آنرا که چند روز حلقه در ایشان بود فرموده این خدوم  
یک چاه نگاه داشته این را نیز بدین دو خانه جاروب ده در حال اینبار خانه را گشاونده و حیاتی جمع شده و فار  
بعد از این عرضه کردند که حال با سکنان بعد خدوم چه خواهد شد فرمود که شمار احدی و خدوم چندان برسد که  
کفایت باشد گفتند میان با قیمت حاصل که کند فرمود کسی که از سر نصیب خود بر خیزد و غایت با بعد از



میکنند

روز چهارشنبه نیز در ماه رجب الاخره شمس و شریح سجاده تعالی علیه فرمود و در و کمال دارد یعنی با  
تا در سلوک است این در کمال است بعد از آنکه در سلوک است و در کمال است که او را در قضا  
افتدین محل سوا که در کمال است و قضا باشد فرمود آری هرگاه که سالک طاعت خوری باشد چنانچه در ذوق  
طاعت بماند و او قضا باشد اگر زود کار را در باب طاعت پیوند و سالک نماید و اگر عیال داشته هم بر آن باید پیوست  
که راجع شود و بعد از آن این بر هفت قسمت میانی فرمود و از آن حجاب تعارض سلب نریزد است ایتم تسلی عداوت  
فرمود و دوست باشد عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر و بیانی اگر از عاشقی حرکتی یا سنگینی وجود بیاید که نه  
پسندیده دوست او بود و دوستش را عارض کند یعنی بدی بگرداند پس عاشق را وجبت که در حال استغفار مشغول شود  
و بعد از آن پیوند هر یک در دوست از راهی شود و اگر آن محب هم بر این خطا اصرار کند و در نخواهد بود این محب را  
معشوق حجاب در میان نارد پس محب را واجب است که توبه گراید و اگر در نیاید هم تاخیر کند محبت حاصل نشود چه شود  
دوست از وی جدا اگر کند و اگر هنوز مستغرق نشود سلب شود و خبری که او را در ذوق طاعت عیالان بوده باشد  
پس اگر در آن نخواهد بود این طاعت سالک سلب قییم شود طاعتی حاجتی که پیش از فرزند داشت انهم بستانند پس اگر  
اینجا هم در توبه تقصیر کرد و بعد از آن تسلی شود یعنی دوست او را بر عیال دل بیاراید پس اگر در آنجا بماند و دوست او  
نمود و باقیه آنها هم عیال علی الاطلاق حلال علی الاطلاق حرام نیست بزرگی پرسیدند سل چیست خود استیجاب  
سل است دوست خود را چرا حرام باشد و سل نیز میر طاعت فرمود یعنی بر دشمنان با پیری بیعت کرده باشند بر این  
نمیکنند تا بر پیری دیگر میروند و بیعت میفرماید هم میان تلذذ یکدیگر این پیری بیعت همان است که اول کسی  
کرد باشند اگر چنان پیری از او باشد و از شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ من خود طاعت چیست فرمود که مردود است  
او میرد خیر تلذذ بود ترک او گرفت نیز در شیخ بیعت نماید در خواست بیعت کرد جنبه  
فرمود تو میرد خیر تلذذی ترا دوست بیعت ملامت او دارد و کرد جنبه مقتدا است و قضا بود  
رواورد و هر چند فرمود قطع که چنانچه در دو حایت دینی و بند را اجساد باید کرد  
نامه کان بکشته خوابه خواند به هم از اینجا سواد باید کرد و بدو فرمود اگر میرد شیخ را گوید  
که من میرد توام و شیخ گوید که تو میرد من نه او میرد باشد و اگر شیخ گوید تو میرد من نه  
میرد گوید من میرد تو نیستم میرد نباشد زیرا که اداوت فعل میرد است نه فعل شیخ  
فرمود قتل سعادت را کلبه است همه کلبه است که باید اگر اندکی نکشاید شاید که کلبه دیگر کشاید و فرمود صبح

صبح است و صبح عاشقان شام و احیاء را به پیشانی شایخ از آنجا است که فرموده است که با شما از محبت شیخ  
 یافته باشد بغیری توان؟ او را اگر بشویند منی غیبت و بیقراری است که نشویند و میفرمود از نشر نفیحات صحبت یافته پیراگر  
 و صحبت کنند که برای این کس که بگویند و ایستاد و صریح کند بغیر از آنی که صالح باشد بر ایشان دهند و در لایزال  
 بنویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را گذر فرمود آوردند فرقه که از شیخ فرزند الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین  
 فرزند که در مصلای شیخ را در زیر سر مبارک او بناد و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فرمای قیامت اجتناب از این عالم را  
 و میان ندان پایتانه ایشان گویند که ما زدی نکو و طاهر جواب داد که جانم پویشید و عمل نکردید از هر چه نظام  
 پیران نجات یابند و پیغمبر بود و چندین فرقه که این ضعیف داده است تا نمایان چاکر کس از فرقه اراوت داده است و دیگر فرقه  
 تبرک است فرمود در کتب ملوک سلوک نام در مرتبه بناد ما زدی هم مرتبه کشف کرد است اگر سالک هر چه نظام  
 بنیاد و سد گیر کی رسید پس نظر خفیه کرد است بلکه باشد و فرمود و وقتی خواند من مرا خلافت را گفت حقا ترا  
 عالم داد و عقل داد و عشق داد و هر که روی زمین صفت بود و شایان خلافت شایخ باشد و زدی ایستاد و بگوید مرتبه نظام  
 و علمیم اجماع و مستتر نمائند که سید محمد بن محمود کرمانی که در سیر الاولیاء نظام اولیا اثبات حدیث مدینه العلم نقل  
 از احاطه اولیای نظام و اهل عرفا که کرام است شیخ عبدالحق دهلوی را اخبار الاخیار گفته سید محمد بن محمود  
 کرمانی او از کرمان بجا آمد و چون بازگشت در جودین شدی سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کرد  
 و بستان فنی و در ملکان علم او بود نام او سید احمد کرمانی و در بیان او شاد و با اخلاص شیخ فرید الدین بجهت پدید آمدن  
 و سوال کرمانی که یکی ترک داد و در دستان پیش هم خود آمد و ناخواسته اراوت شیخ غریب را جودین نمود و او را گفت  
 که شیخ الاسلام بهاء الدین کرمانی هم عزیز است به هم کرمانی گفت بخت ازینجا نمیشود با جودین آمد و در پیشه دریا افتاد  
 و بعد از شیخ فرید الدین به صحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل باران اعلی شد و در شب جمعه ساجد عشر و جماعت رحلت نمود  
 و در آن چو نه مدفون شد و در قاضی علیه و قدس الرضی بن عبد الرسول بن قاسم شیخی در ملاه الاسرار گفته و کرمان سید  
 در آن صلیبی آن مگر بید تو که مرقفی آن عالم معلوم ربانی محقق زمان سید محمد بن محمود کرمانی قدس سره و ناسا که  
 روزگار بود و در حقیقت علم او سر طلقه سلالت کرمان تیر بود از لایزال آمدی در وقت بازگشت در میان او و در  
 برای ملاقات هم خود سید احمد کرمانی در دستان فنی دی تا بجا سکونت کرد و در خود و در عقد نکاح سید محمد زکریا  
 را آورده و در غرض دین آمد و در وقت سید محمد را بخدمت گفت که او متعلق به خلق بهر سیده و در شب اراوت مشرف گردید  
 و بعد از چند سال از غلبه محبت گفت که سبب همیشه دنیا را بر طوق ساخته بود و با شکوه در جودین بخدش سکونت کرد

دری متفرق قرین بیان گفتار بود مدت هجده سال خبرش قیام داشت و در او ده سال در اوقات از سلطان  
الشایخ سابق است و میان سلطان الشایخ و سید محمد کرامی چه بندی اخلاص بی اندازه بود از آنجست حضرت  
گفتار فرمود که شاهر و کس کجا باشد میان شما و اوقات باشد تا بلای محبت سبب می شد با فرزندان خبرت  
سلطان الشایخ علی آمد و باقی عمر در محبت می گذرانید و حق سلطان الشایخ از ابا سید محمد بی غیر نزل شد سید محمد  
در نامه ما نیز نگشت سلطان الشایخ حضرت رسالت پناه را در خواب دید که سید محمد پیش آنحضرت ایستاده است پس  
آنحضرت فرمود که مولانا نظام الدین سید محمد از فرزندان شیخ چون روز شد سلطان الشایخ بجا آمد سید محمد رفت و التوا  
و لداری نمود و همراه برود و در مقام کرد بعد از چند روز سید محمد کرامی نعمت فراهم گشت چهارده سال پیش از نقل  
سلطان الشایخ زخمی بر لب و فاشش شب جمعه سه اصدی و دشت و سیفانه واقع شد در حقیر سلطان  
الشایخ بر سر و تواریان اهل درون یافت و خداوند علیه و مولوی حسن زمان حاضر در قول سخن گفت و قد  
فك القصة مولانا السید محمد الکرمانی کلام من هذا قال زجر علی رضی الله عنه القصص  
مسجد المصطفى و امر حق فقم كل من كان له في هذا الحسن فقال له انت عالم متعلم قال  
لست بشيء و اما البغ الناس ملبغ من النبي صلى الله عليه وسلم فقال له هذا الشاب له  
الخلق ثم اتبعه الحسن فاخذ خفة ثوبه و قال انشدك بالله علف و عنود النبي صلى الله  
عليه و آله و سلم قال بليت مرعاء عند باب الطسوس فطفله الوضوء انتهى و نیز در قول حسن  
گفته شد ایت بعد مدتی من توید هذا النسخة قل فكر مولانا السید محمد الکرمانی  
فی دلایه نقل از خط شیخ سلطان الشایخ محبوس الکرمانی جیب الله محمد نظام الدین و الله  
المعروف بنظام الاویاء رضی الله تعالی عنه و ان شاء الله ما صدق جوت السنة الا الهیة ان  
کثیر من شیء من عالم الغیب الشهاة الا بواسطة الی قوله وان اباهم و الاسلام من خود فلازم  
النبي صلى الله عليه و سلم تلك سنين و قد زاد حدیثه علی و اباه من کلام مقدس  
و وسط کلامه مشهور و یکف بکنر عن اودع العلوم فی کسافان هر چه ان اودع الا این ایه  
خرقة البها لارحق الله عنه ثم ذکر خبر البها عن عائشة رضی الله تعالی عنها و حیه پیشا و دوم  
فکمال الدین ابوالجلاج یوسف بن عبد الرحمن الرمزی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در تفسیر الکمال  
تبر حیه جناب ایزد مومنین علیه السلام گفته و روی الله علی الله علیه سلم قال انکم مدینه العلم و علی

درین

لا اله الا الله



بایمانان را داد العلم و لیکن من بدیده وجه نبشاد و و نهیم انکه علامه مری در تهنیه بکمال بزرگواری بصلت  
البردی بنویس مکرره و اما و ات تحریر می بین بباب تعجیل و ثبات این حدیث شریف ذکر نموده تحقیق و ثبوت  
انرا بر ارباب البایب اوضح و عیان نموده چنانچه سابقا در وجه پنجم کمالی از ان منقول شده و باقی در باب نشاء الله تعالی  
انکه کور خواهد شد و ابوالجلیج مری از اجله حفاظ ثقات و اکابر متقین اثبات نزد منیه بوده و حامد مری به و در شرح میر  
الوزیر ناظر ذکره الحفاظ و بحکم محقق و تزیین التذیب فی بی و تملک التمهید بن الوردی طبقات شافعیه تاج الدین  
طبقات شافعیه جمال الدین اسنوی و در فضائله ابو الوطید بن شحبه علی طبقات شافعیه تقی الدین اسدی  
و در کاسه فی اعیان الائمة الثامنة بن جرجس قلانی و نجوم زاهر جمال الدین یوسف بن نفی بردی الظاهری  
طبقات الحفاظ جمال الدین سیوطی و در نیتا علوم از منتهی و در طالع بحاس من اجد القرن السابع محمد بن علی الشیرازی  
و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و تاج سکل مولوی صدیق حسن خان معاصر و اوضح و واضح است در مقام  
التفایر بعض عبارات میر و عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی طبقات شافعیه گفته ابو الجحاج جمال الدین یوسف  
بن السدک بر عبد الرحمن بن یوسف القضاء فی الجلیج المری نسبة الی مریة بکسر المیم قرینه  
بظاهر دمشق کان بالکوک و الحفاظ اهل زمانه لاسیما الرجال المتقدمین و تملک الیه الرحلة  
من اقطار الارض لرأیته و درایته و کان امامانی اللغة و التصوف و تینا خیرا من قبضات علی  
طایفه الکملات فیراهنفت تذیب الکمال فی اعیان الرجال و کتاب الاطراف و حدیث و حدیث  
الحديث الاشرقیة و اید بظاهر من نیتا من سنة اربع و خمسين و سنة و استو طرج منق  
ان توفی ما و ان الحدیث الاشرقیة ثانی عشر صفر سنة اثنین و اربعین و سبع مائة و جلال الدین و الحدیث  
بحالی بکسر سیوطی و طبقات الحفاظ گفته المری الامام العالم العجیب الحفاظ الان حدیث الشام جمال الدین  
ابو الجحاج یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف القضاء فی الجلیج المری الشافعی و الحدیث و الحدیث  
نشد المریة و تفقه قلیلا ثم اقبل علی هذا الشأن و دخل و جمع الکثیر و نظره اللغة و مهر فیها  
و فی التصوف و قراء العربية و امام عرفه الرجال من حاصل الوفاة المریة العیون مثله صنف  
تذیب الکمال و الاطراف و اصل بحالیه و اوضح مشکلات و مفصلات ماسبق الیه من علم  
الحديث و حدیثه و ولی شیخه دار الحدیث الاشرقیة مات یوم السبت ثانی عشر صفر سنة و اربعین  
و در نیتا علوم و ذکر منافع آن و تملک التمهید بن الوردی طبقات شافعیه تاج الدین

توفی

جمال الدین ابوالججاج المزني حافظ زمانه حامل راية السنة والجماعة المتدبر عجلاب الطاعا  
وقد انتهت رياسة الحديثين اليه في الدنيا وحدث نحو خمسين سنة سمع منه ابراهيم والبركا  
والذهي وابوسيد الناس الشيخ الامام السبكي وخلق كثيرا يحصل وصنف تفسيرا لكمال الجمع  
على انه لم يصنف مثله وكتاب الاطراف والاسنة اربع وخمسين ومائة توفي سنة ثنتين و  
اربعين وسبعمائة انتهى وهذا المشرك ابوالججاج بمجردهم المتفاوت بالامواج قد اثبت  
هذا الحديث الباهر الاختلاج بالزاهر لا بتلج في قمارق عنه بالانحراف الاعوجاج بدو الخ  
عنه بالتكول لا انزعاج به غازي اغنيش التلوز والنجاج مار على جمعه في سبب الحجرة والحقا  
تلا ذلك من الحق واضحا الخجاج ذواته عن الملاحب الملوثة عن الاختلاج خوجه نووهم انك جمال الدين  
محمد بن يوسف الزري الاشاري ورفقه در السمطين فضائل المصطفى والمرقني والبولي كسطين  
وكرر تيب كتاب گفته فالسط الاول مشغل على فضائل جناب سيد المرسلين وخاتمة النبيين و  
رسول رب العالمين محمد عليه افضل صلوات المصلين وشأله وصفاة وما خله  
بقا من آياته ومعجزاته وعلى مناقب ابن عمه وباب مدينة علمه علم المؤمنين على  
ابن ابي طالب رضي الله عنه ووجه نووهم انك نيز زري ورفقه در السمطين بعنوان قسم ثاني سطر اول  
كتاب گفته القسم الثاني من السطر الاول في مناقب ائمة المؤمنين وامام المتقين عبيد مناج  
الحق واليقين والاسرار والصلوات يقين زوج فاطمة البتول فرة عيني الرسول ابن عمه  
وباب مدينة علمه مؤثره واخيه وقره عيني منو ابيه المرفق المجتبى الذي في الدنيا  
والآخرة امام سيد في ذات الله سبحانه وتعالى واقامة دينه قوي تيد في القلب العقول و  
الاذن الواعنة والعمدة التي هي بالهوى والامام واقية بصوت الدين واخي رسول الله علي  
محمد العالي سر في محبة وعلى قصة العرش الجليل تعالى على علا فوق السوات قدرة و  
فضل مثال للعالي الامانيك فاسس بنيان الولاية متقنا وحوار ذو التحقيق منه الامانيك  
الليف القاهر والعقاب الكس واليف البشور والبطل المتصلي والضيغم للصورة و  
الوقود واليهر المسبح والعلو المنشور والعباد المر اخرا الخضم الطوق الشاهق الاشهر ساق  
المؤمنين من الحوض بالا وفي والامه اسد الله الكراد ان الاثمة الاطهار والشرع بمنزلة مركبة

















۱۰۴۰

تذكرة الحفاظ وجمع مختصر في طبقات شافعية عبد الرحمن بن موسى طبقات شافعية في الدين الاسدي وورثها  
 ابن حجر عسقلاني وطبقات الحفاظ سيوطي وانشاء جليل بنين عبد الرحمن بن عيسى بن حنبل وبرد طالع محمد بن علي  
 وشوكاني في وضع الشكوك في تاريخ بغداد في طبقات الكفاية وورشوكاني في ورطالع كفته خليل بن كمال في  
 العلاني ولد في ربيع سنة ٤٩٠ واول سماعه للحديث في سنة سبع على شرف الدين الفخري  
 وبرهان الدين الذهبي وابن عبد الله القاسمي بن عاكف جماعة كثيرة بلغوا في السجادة  
 ورجل الى الاقطار واشتغل قبل ذلك بالفقه والعربية ثم صنف المتصانيف في الفقه  
 والاصول والحديث ومنها تحفة الراغب في علم الفرائض والاربعين في اعمال المتقين  
 وشرح حديث في البيهقي في معجم الوصي المعلم فيمن روى عن ابيه عن جده عن النبي صلى  
 الله عليه وسلم قال ابن حجر في الدرر الله صنف كتابا كثيرة جدا سألته مشهوره نافعة و  
 وكان بزي الجند ثم ليس في الفقه حفظ التنبيه ومختصر ابن الحاجب ومقدمته في الفقه والاصول  
 وولي تدريس الحديث بالناصرية ثم بالصلاحية بالقدس وقطر به الى ارباب الوج  
 مرارا وحاوره كان متمعا في كل باب يخطو ترجمه من عصره ومزجه من وصف الذهبي  
 بالحفظ وقال استحضروا رجالا والعلل وتقدم في هذا الشأن مع صحة الذهن وسعة الفهم  
 وقال غيره وكان اماما في الفقه والاصول والحديث وفوقه حتى صار يلقب بالحفاظ  
 عارفا بالرجال علامة في المتن والاسانيد ومصنفاته تنبئ عن اعلم من كل فن وقال  
 الاستاذ كان حافظه ملأه اماما في الفقه والاصول وغيره لو كان انظارا فصيحا كان بما وله  
 نظم حسن اسطر على حاله حتى مات في القدس سنة ٥٨٠ انتهى فهذا العلاني  
 حافظهم الذي شمع واظن في ديارهم الذي اضطلم وامتلأ قد ثبت هذا الحديث  
 فنفي كل ريب وجلي وقطع اصل كل شبهة واختلى فلا يضر عنه الا من جاب من  
 قائمة الفلاح ولا يصدف عنه الا من اوقد نار الفتنة واصططع وجهه نود وششم  
 انك سيد علي بن شهاب الدين البجلي في كتاب المودة في القسبة كفته عن جابر رضي الله عنه قال  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم وعلي بابا واعوان مسعود وعن  
 انس مثل ذلك وجهه نود ومبغم فمكة تيريد علي في كتاب الحسين فخصائل ابي الحسن في القلعة كفته







بظهور سوره در نشان راز و خود مقداری و مبارک و قبل خلق اری و قدری و در ظهور انصاف اختیاری  
بل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و تکه باب مدینه علم و مستیع کرم و علم شاهانه در انصاف  
ازلی امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود که ما احسن تواضع الفنی فی مجلس الفقیر غنی فی تواضع  
الله تعالی احسن من ذلك شبه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله تعالی اشارت بان معنی بود زیرا که  
تکبر افتد بعلبب خوف انفسانی و عوامی از فانی باشد که آن بجز الحق است و کبر در پیش عارت باشد  
بود این حسن احوال فقیر است زیرا که این حالت است بر یقین و از اینجا بانی که آنچه موجب نقصان عاقل است  
کمال عارف است انوار الدین جعفر از انانیت عرفای معروفین معتمدین و اعظم کلامی مدح و تحسین مستندین  
جلالت نشان و سموکان در بناطریع الماسل محال الدین بن بلال الدین خراسانی و متباه فی سلاسل اودیاد است  
شاه ولی الله و الله صاحب طیب هر و نمایان است فهذا عارفهم المجلیل و کابرهم النبیل  
قد حتم بهذا الحديث الاثر الاثیل و حتما قاطعا لکل قال قبل فلا یشبه الوجه عن قوله  
الا الاربع المجاز الضلیل و که یعرض عنه بعد و له الا اخلف الراغب المحض للسبیل  
و لا یناب فيه الا المائق المافوک بالحمیل و الا علی و لا یستغنی عن المتهلک و شیاک الخدع  
و الا ضالیل و وجه صدور سوره مکه به الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزکری الشافعی بوجه حسن و ایجاب  
صدور معانین احراق و در جواب صد بن اده بتصریح این معنی که حدیث مدینه العلم منتهی بدر کجاست منتهی میشود  
و ضعیف نیست چه جای آنکه موضوع باشد در تعین و تحسین بر نواهی منکرین حامدین نهاده عبد الزکری  
سنادی در فیض القدر در ذکر انجیث شریف گفته قال الزکری الحدیث منتهی الی درجه الحسن المحض  
به و لا یكون منوعا و فضلا عن كونه موضوعا و مولوی حسن بن معاصر در قول مستحسن در ذکر انجیث شریف  
گفته و انصاف علی تحسین العلم و الزکری و ابن حجر فی اقوام اخر و داخل ابن الجوزی و علامه زکری  
بر تحسین و تحسین نهاده علم الی نیز تفکر در پناخه بر ناظر در نشره بیوطی و مرقاة طلا علی قاری اوضح و شاکر است  
و علامه زکری از علم محرزین علامه خوار و انانیت میزدین کامل عیار زدنیه باشد تعالی الدین اسدی رطباً  
شافیه گفته محمد بن بهادر بن عبد الله العالم العلامة المصنف المحمد بن عبد الله ابو عبد الله  
المصنف الزکری مولد سنه خمس و اربعین و اخذ عن الشیخین جمال الدین الاسدی و سراج  
البلدین و دخل الی الشیخ شهاب الدین الاذنی و خرج الحدیث بمغلطانی و سمع الحدیث





النووية وولى مشيخة كرم الدين وكان منقطعاً في منزله لا يتردد الى احد الا الى  
الكتب اذ حضر لا يشترى شيئاً وانما يطالع في تصانيفه خراج احدى الراعى مشى فيه على جمع  
ابن الملقن كنهه سلك طريق لا يليق في سوابقنا من جملة ما كان له من ابداءه وجلال الدين سيوطي ورحمته  
كفته بن رالدين محمد بن عبد الله بن بهادر الزركشي ولد سنة خمس اربعين وسبع مائة  
واخذ عن الاستاذ ومغلطائي وابن كثير والاذري وغيرهم والت تصانيف كثيرة في عدة  
فنون منها الخادم على الراعى والرضة وشرح المنهاج والديباج وشرح جمع الجوامع وشرح  
البخاري والتمهيد في شرح تبيين البرهان في علوم القرآن والقواعد في الفقه والحكام المساجد  
وتخرج احاديث الراعى وتفسير القرآن وصل الى سورة مريم والصور في الاصول وسلاسل  
في الاصول والنكت على ابن الصلاح وغيره مات يوم الاحد ثالث شعب سنة اربع وتسعين  
وسبع مائة ودفن بالقرافة المصطفى فمات محمد بن علي بن احمد القندلي الملقب بقات النفسير كفته  
محمد بن عبد الله بن بهادر الامام العالم العلامة المصنف المعروف بدار الدين ابو عبد الله  
المعتمد الزركشي الشافعي مولد سنة خمس اربعين وسبع مائة اخذ عن الاستاذ ومغلطائي و  
ابن كثير والاذري وسراج الدين البلقيني ورحل الى حلب فاخذ عن الشيخ شهاب الدين  
الاذري وسمع الحديث بدمشق سنة اثنين وخمسين وسبع مائة من الصلاح من ابى عمر  
بن اميلة وغيرهما وكان فقيهاً اصولياً مفسراً اديباً فاضلاً في جميع ذلك ودرس وافتى وولى  
مشيخة خانقاه كرم الدين بالقرافة المصطفى وكان منقطعاً الى الاشتغال بالعلم لا يشغل عنه  
بشيء وله مقارب يكملونه امر دنياه وله تصانيف كثيرة في عدة فنون منها الخادم على الراعى  
والرضة وشرح المنهاج والديباج وشرح جمع الجوامع وشرح البخاري والتنقيح عليه و  
شرح العمدة وشرح التنبيه والصور في الاصول في ثلاثة اجزاء جمع فيه جمعا كثيراً لم يسبق  
اليه وسلاسل المذهب في الاصول والبرهان في علوم القرآن والقواعد الفقه والحكام المساجد  
وتخرج احاديث الراعى وتفسير القرآن العظيم وصل الى سورة مريم والنكت على ابن الصلاح  
وغير ذلك وخطه ضعيف جداً قل من يحسن استخراج توفى يوم الاحد ثالث شهر رجب سنة  
اربع وتسعين وسبع مائة ودفن بالقرافة المصطفى بالقرب من تربة الامير بكمر التتار في

والله بهدی تعالی در مقابل آسانید گفته نبوده من قریب المبدأ الزکشی رحمه الله تعالی قال  
الحافظ ابن حجر فی ابنه الغفر هو محمد بن محمد بن عبد الله الزکشی ولد سنة خمس واربعم  
وسبع مائة بتقدیر الهیة علی الموحدة کما یت بخطه وسمع من معطائی وشرح به فی الحاشیة  
وقرأ علی جمال الدین الاستقوی وخرج به فی الفقه وسمع من ابن کثیر واذی عن الاذی و غیره و  
اقبل علی التقیف فکتب بخطه ما لا یحصر لنفسه ولغيره من تصانیفه تخیر احادیث الرافعی  
فی خمس مجلدات وخادمه الرافعی فی عشرين مجلدات والتقیف وشرح فی شرح کبیر علی البخاری المختصر  
من شرح ابن الملقین و زادیه کثیرا وشرح جمیع الجوامع فی مجلدین وشرح المنهاج فی عشرة و  
مختصره فی مجلدین والتقرید فی اصول الفقه فی ثلاث مجلدات و غیر ذلک و تخرج به جملة  
وکان مقبلا علی ثلثه مئة مائة من الناس وکان یقول الشعر الوسط مائة فی ثلث رجب  
اربع و تسعين بتقدیر الفوقیة و سبعمائة درجة الله تعالی علی ینتهی و خود شاه صاحب  
درستان المحدثین گفته تنقیح الاقانیم جامع الصحیح از تصانیف به والدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزکشی  
که در سال هفصد و چهل و پنج متولد شد و از شاگردان حافظ معطائی است درین حدیث و از جمال الدین  
نیز اخذ علوم کرده خصوصاً فقه و سماع حدیث از ابن کثیر و اذی نیز دارد صاحب تصانیف بسیار است مخصوصاً  
خدمت فقه شافعی و علوم قرآن بسیار نموده و از انجمله است تخریج احادیث الرافعی و شرح جلد و از انجمله خادم الرافعی  
در بیت جلد و شرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار دراز و مطول که از اثر شرح ابن یسین تخفیف نموده و چیز نادان  
افزوده و جمیع الجوامع را نیز شرح نموده در دو جلد و منبج ما در ده جلد و مختصر آن شرح کرده در دو جلد و تجوید  
در اصول الفقه در سه جلد نوشته و شرحی بهم دارد متوسط الدج و در فقه و رسوم رجب سال نو و چهار بعد از  
هفصد و دارد و محمد بن حسن خان معاصر در کتاب التنبیه گفته به والدین محمد بن عبد الله بن بهادر الزکشی در سنه  
خمس واربعم و سبعمائة متولد شد و به سنوی و خطاطی و ابن کثیر و اذی و غیر هم فرا گرفته و تالیف ساخته تصانیف  
بسیار در فنون عدیده دارد منها الخادم علی الرافعی و الروضة و شرح المنهاج و الدیاج و شرح جمیع الجوامع  
و شرح البخاری و التقیف علی البخاری و شرح التنبیه علیها فی علوم القرآن و القواعد فی الفقه و احکام المساجد و  
تخریج احادیث الرافعی و تفسیر القرآن الی حوزة مریم و البحر الاصول و سلاسل المذهب و  
الاصول و التکت علی ابن الصلاح و غیره و کتاب الاصل و صاحب مستدرج و تسعین و سبعمائة فی الفقه

ثالث

در کتاب التنبیه



فهذا الزبكشي أحد اعلام الشاهدين وعضد اخبارهم الخايرة قد حسن هذا الحديث  
الرفيع الاخير وصرح بكونه محجبا به على عدم المنكر الغريبة فالمتعالي عنه مصابيح  
منيرة والمجاهد عنه معنوا ما الوس فلسد الفهمين والتمتع فيه مدون الصغار وخفير  
المنكر فيه مخفيا كاشه وقير وجه صد وجهارم كلكم فخر الدين عبد الرحمن بن محمد الرزاق بن  
ابراهيم بن مكاش القبطي المصري ابن حديث تحت براد شاعر خود نظم نوده چنانچه نقل الدين ابو بكر على المعشر  
بابي حجة الخوي رخرانه الادب بنوع طباق در ضمن اشعار كذا نديوان فخر الدين بن مكاش نقل كرده گفته نقلت  
منه ما استخرج به امير المؤمنين على بن ابي طالب كرم الله وجهه به يابن عم النبي ان لسا  
قد وثقوا بالسعادة فازدادت للعلم في الحقيقة باب به بالامام و ما سواك محجاز وزير حج  
در خزانه الادب در نوع توريد ذكر اشعار فخر الدين بن مكاش گفته نقلت بالامام كلكم على بن ابي طالب كرم الله  
وجهه به يابن عم النبي ان لسا قد وثقوا بالسعادة فازدادت للعلم في الحقيقة باب به  
بالامام و ما سواك محجاز و فخر الدين بن مكاش از شاهير نهاي اسلام و معاريف كلاي عظم سنييه  
ابن حجر عسقلاني در ذكر كاشه گفته عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهيم بن مكاش القبطي المصري  
فخر الدين ولدني سلم خدي الحجة شكنه وكان ابنا من الكتاب في المد و او بن فخر في ذلك وكان  
له ذكاء فني ليع بالادب فالحذر عن التبريل و فخر و صاحب الشيفه بد الدين الشنكي و نظم الطريقة  
النهائية فالجاد مع قصور بين في العربية لكنه كان قوي الذهن حسن الذوق حاد التاداة  
يقو قد ذكاء وولى نظر الد ولة و غير هامن للناصب بالقاهرة و صرح مرة مع صاحب  
كني الدين اخيه ثم ولى و زارة الشام فاقام هناك و دخل الخطب حجة الظاهر بر قو  
وطارح فضلاء الشام في البلادين ثم طلب من دمشق ليل الو زارة بالديار المصرية فيقال انه  
اغتيل بالتم وهو راجع فوصل الى بيته ميتا و ذلك في ثاق عشر ذي الحجة سنة رة مكم  
خمس مئة اجتمعت به غير مة و سمعت منه شيئا من الشعر و هو القائل به علة علم  
معشوقة خالعه قد عمها بالحن بل خصصا به و وصل الى القالي و اجسمها باللهما غلام  
لوحضا به انتهى فهذا فخر الدين بن مكاش به بارعهم الحزن للمفخر الزاوية على العين  
الا و انش به قد نظم الجديت المجدة من معالم الهند كل رسم وارس به في نظمها لا تيقو الشيق

المطرب كل متعاط للصناعة محاسن ولا يترك في شأنه إلا الحائل المناكر الخاص ولا  
يمتنع في امره إلا التدبير من الحق كالتقاط الأكس ولا يقصد على لونه إلا الملقطن الشائنة  
التامس ولا يتعدى طوره فيه إلا التناكس عن المصدق والتفان عن وجهه شميم انك شبح كمال الكمال  
محمد بن موسى بن عيسى الميرى حديث مدينة العلم باحتماد جزاء ارشاد جناب سالتاب سالي ابد عليه وآله  
وسلمى وانه بافاده اين معنی كه حديث تذكر از جمله مناقب كثيره جناب امير المؤمنين عليه السلام كافي وروايت  
امحق را باعلاى مراتب الفضل ميرساند چنانچه در حيوة النجوان بذكر خلافت جناب امير المؤمنين عليه السلام  
ميفرايد و مناقبه رضى الله تعالى عنه كثيره جدا ويكفي منها قوله صلى الله عليه وسلم انا  
مدينة العلم وعلى بابها واگر چه بوقت سبع عشر در كمال ظهور است كه علامه ميرى از اعظم متهمين  
اعيان و اقارم متهمين رفيع المكان و اجلة منقدين ثقات و اكابر محققين اثبات ميباشد ليكن نبذى از  
مفاخر عظيمة الاخطار و شطرس از آثار مشرقه بنسار و بر زبان اعلام سنه بايد شنيد تقى الدين اسدى  
طبقات شافعية گفته بود بن محمد بن عيسى الدين المصطفى كمال الدين ولد في حدود و الحنفين و  
تكتب بالحنفاطة له خدم الشيوخها و الدين السبكي و اخذ عنه وعن الشيخ جلال الدين الاوسى  
و اتنى عليه شئنا كثيرا و مخرج و همس في الفنون و قال الشعر و على تدريس الحديث بالقبلة الزكية  
بالقرب من باب النص حجة مرار و جاور و تكلم على الناس في جامع القاهرة بالحسينية و كان  
ذا حظ من العبادة و التلاوة لا يفتري لسانه غالباً عنى و له شرح المنهاج في اربع مجلدات  
ضمنه فوائد كثيرة خارجة عن الفقه و التدبير في شرح سنن ابن حنبل في اربع مجلدات  
و جمع كتابا في امور الحيوان اجاد فيه ذكر فيه جواهر الفوائد الطبية و الفوائد الادبية  
و المحدثات و غير ذلك و له خطب مدونة بجمعية و عظيمة و قال الحافظ مشاب الدين  
ابن حجر في الجمع و كان له حظ من العبادة و تلاوة و عيانياً و قياماً و مجاورته بمكة و المدينة  
فاشتهرت عنه كرامات و اخبر بامور مغيبات بسندها الى المنايا و تارة الى بعض الشيخ  
الخرى غالب الناس يعتقد انه يقصد بذلك السرقى في جمادى الاخرة سنة ثمان و ثمانمائة  
و تقى الدين قاسى در عقد شين في تاريخ بلخ الامين گفته محمد بن موسى بن عيسى بن على العلامة  
للفن كمال الدين المعروف بالدميرى للفن الشافعى زيل مكتمل ابى بقا و ولد في اول سنة

اشتهر واربعين وسبع مائة تفسيرا كانا وجدت في بعض الاستدعاءات التي اجازها بخطه  
واظنه والله اعلم ولد بالقاهرة وسمع بها ما بلغني جامع الترمذي على مظفر الدين العطار  
المصري وعلى علي بن ابراهيم الفرضي الدمشقي واعلمه سمع على المفرضي شيئا من مسند احمد بن حنبل  
وسمع بالقاهرة كثيرا من عبد الله بن علي بن محمد بن هارون الثعالبي ومن محمد بن علي الحرادي  
كتاب الجبل الحافظ شيخ الدين الدمي على عنه والعلم للشيخ من غيرهما من شيوخهما و  
سمع بمكة من مسند هاجي جمال محمد بن احمد بن عبد العطي صفي بن حبان وغير ذلك وسمع بمكة  
ايضا على مسند حلب كمال الدين محمد بن محمد بن عيسى بن جيب الحلبي سنان ابن ماجة ومسند  
الطبراني ومسند الشافعي ومعه من قانع واسيبك النزول للواحد واللقامات المحريرة وغير  
ذلك وعنى بالعلم كثيرا واخذ من جماعة منهم الشيخ هاجي جمال الدين احمد بن الشيخ تقي الدين السبكي  
اخذ عنه فنونا من العلم ولا زنه كثيرا وانفع به ولما راه الشيوخ هاجي الدين السبكي اهلا للثنا  
والفوق تكلموا به مع جلال القاضي كمال الدين ابني الفضل المتوفى ان يحيزه ذلك ففعل وفقه  
ايضا بالشيخ جمال الدين عبد الرحيم الانصاري اخذ الادب عن الشيخ برهان الدين الفيراني برع  
في نفسه في الحديث والفقه واصلاح العربية والادب وله تاليف حسنة منها الذي يلحق شرح  
سنان ابن ماجة وهو في نحو مائة من هذه التاليف على ما وجد بخطه وشرح له منهاج النواوي وسمى بالجمع  
الرواج وكتاب حياة الحيوان وهو كتاب نفيس وقد اختص في سنة ثمان وعشرين وثمان مائة وثمان مائة  
على اشياء كثيرة تتعلق بما ذكره المؤلف فيه وله في التاليف غير ذلك وله نظم جيد وحفظ واف من الجليل  
والخير وكان باخرا يدرس الصوم وافق ودرس عاديا كان في القاهرة منها جامع الازهر كانت له فيه  
حقة يشغل فيها الطلبة في يوم السبت غالبا ومنهم القبة من حافظه يدرس بالقاهرة كان يدرس  
فيها الحديث وكانت حضوره فيها كان يذكر الناس يدرسه في التبرك في يوم الجمعة غالبا وفيد في مجلس  
هذا الشيا حسنة من فنون العلم ويذكر الناس ايضا جامع الظاهر بالبحينة بعد التصريح بالجمعة  
غالبا ودرس ايضا بمكة وافق وجاور بمكة مدة ستين سنة فاعل فيها كذا في الكا والاول قدما  
الى مكه في موسم سنة ثمان مائة وسبع مائة على ما بلغني عنه وجاور بها حتى حج من سنة ثلاث مائة  
ثم جاور بها في سنة ثمان مائة وستين وقد مرها مع الرحبة في هذه السنة واتوا بها حتى حج ثم قدم الى

اشتهر

اشتهر





جاءها

تبارع

في دبر الخرسنة ست وثلاثين ثم استأنف ونظم في الفقه ارجوزة طويلة فيها خروج  
غريبة وفوائد حسنة ولا يمكن ذكره مفيداً وحيث الحيوان وهو نفيس احادة واكثر فوائد  
مع كثرة استطراد فيه فشيء الى شئ وله فيه زيادات لا توجد في جميع النسخ وانوهنا  
ما هو مدح لبقية ان لم يكن جميعها لانها من المنكر وقد عجزوا بعضهم بل اختصروا كمال  
المتقى الفاسي في سنة ثنتين وعشرين ونبه على اشياء مهمة يحتاج الى الاصل اليها واخضر  
شرح المصنف في الاصلية العجم فاما ما وردت من غرائب فيه قوله وكان بعضهم يقول ان  
المقامات وكليلة وود منه روى على الجملية وكل ذلك من شغفهم وجهم لها نسل الله العاقبة  
بلا حنة وكان الشيخ في الدلائل قبل السيد وحمد الله مغري بها وانفق فيها كما لا وعبر اليه  
واقفا استنزه بها الشبهة لانسج المتقى وقد ترجمه المتقى الفاسي في ثمانية افعال انه كان السيد  
يؤمنه سعيد المستنداء وما هو وقفا له نظم جيد حفظوا من العبارة الفخر حتى كان بها  
بشر الصوم حدث بالقاهرة وبكة ومع منه الصلاح الا فتوى في جود الكعبة والفاسي  
بالقاهرة رافق واعاد ودرس بامكان والقاهرة منها جامع الاثر وكانت له فيه حلقة يشغل  
فيها الطلبة يوم السبت غالباً ومنها القبة اليبوسية كان يدرس فيها اليقظ وكانت احضر  
عنده في سائر الايام كالتاسع يدرسها في البقرة داخل باب النصف في يوم الجمعة غالباً فيفيد  
في مجلسه كل اشياء حسنة من فنون العلوم ويجمع الظاهر في الحسينية بعد عصر الجمعة  
في الايام ودرس ايضا بكة وافق وجاور فيها ثمانين مفرقة وتلعل فيها بالام احمد فاطمينة  
يحيى برعياد السنهابي الكية وطلعت له اسجيبية وامسلة وصدا الى حمراء واول ورمش  
اليها على اخبرته عنه في موسم سنة ثنتين وستين وسبب كنه وجاورها حتى في التي بعد  
المدح وادبها في سنة ثمان وستين قدام ناسع الوجبة فلما خرج ثمة قد بها في سنة  
اثنين وسبب من اقام بها حتى في التي بعد هالقت وحضرت شرب اليها بالبيك  
حينئذ وفعل الكمال عنه انه قال في التفسير مائة قبليل هذا راوي في جرد المائة في يد  
لنفسه بعد وشارع ما كان سماعا فيهم موت الى الميتة في قبال الحياة فذلك ولا فاعلم كذا على  
قدي هكذا سمعته من افظا شيخنا فيما قرأت بخط الشيخ وانه قال في سنة ثمان وستين وصل الامر الى ان





والمنظومة الكبرى وحيوة الحيوان واشتهرت عنه كرامات واخبار بامور مفيدة مات  
في جمادى الاولى سنة ثمان وثمانمائة وازرقى ودرية العلوم گفته ومن كتب المحاضرات حيوة الحيوان  
كمال الدين الدبير واما كبرى صغر وهو كمال الدين محمد بن موسى الدبير الشافعي المصري هذا  
التصانيف المفيدة في علوم عديدة كان كثير العباداة قائما بالصوم عديدا في النظرية وقته وكان  
يكتب او لا بالخيالة ثم تركه ولم يتقلد القضاة اصلا ولا لبس لباسا فاخر اخذ عن الاستغنى  
والعراق واعيان العلماء ومن تأمل كتابه المعروف بجمعية الحيوان وما اودعه من الغرائب والفوائد  
عرف فضله ولد سنة اثنين واربعين وسبعمائة وتوفي بالقاهرة سنة ثمان وثمانمائة قلت  
الدميري منهم من يقول بكبر الدال للهالة كسليم ومنهم من يقول بفتح الدال وكسر الميم ولعل  
الصواب هو الاخير لان قد وجدته مكتوب بالخط بعض النسخات وهو كصديق من خاتمة العلوم  
گفته كمال الدين محمد بن موسى الدميري الشافعي المصري صاحب كتاب خيرة الحيوان في علم المحاضرة وله  
تصانيف مفيدة في علوم عديدة كان كثير العباداة قائما بالصوم عديدا في النظرية وقته وكان يكتب  
او لا بالخيالة ثم تركه ولم يتقلد القضاة اصلا ولا لبس لباسا فاخر اخذ عن الاستغنى والعراق و  
احيانا العلماء ومن تأمل كتابه في حيوة الحيوان وما اودعه فيه من الغرائب والفوائد عرف فضله  
ولد سنة وتوفي بالقاهرة سنة ثمان وثمانمائة وكبر الدال الميم وقيل بضمها وكسر الميم قال في مدينته  
العلوم ولعل الصواب هو الاخير لان قد وجدته مضبوطة بالخط بعض النسخات انتهى فهذا  
الدميري عمدة علماء المعرفين في الامصار واسبق بها ثمة المشهورين بعد الصيت الاقطا  
قد دس على نزعات اصحاب الجحود والامارة وحسد على هفوات ذوى الخدع والاضرار في ش  
اثبت هذا السجدة الرأى على ذوب التضارة وصوب القطار بالحملة والحزم القاطع للاغدا  
والحمد لله على وضوح الحق المبهر بالامانة وسطوع الصدق المزمع من كل الازدهار  
وجه صدر وششم انك محمد الدين محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم الشيرازي الفيرز آبادي مدني  
مدنية العلم بتحقيق انيق وتدقيق رقيق فوجد كمال ابراهيم وتوطيد احكام وتشبيها ثابت فرمود  
چنانچه در كتاب نقد الصحيح نقل عنه الاله الماحد طيب الله رسد ميفرايد حديث التامد نية العلم  
وعلى ما يها ذكره ابو الفرج ابن الجوزي في الموضوعات من عدل طرق ويجزم بطلان الكل

رؤساء المجالس

[illegible]

يا فتى  
حكيم الشايع  
فقد يرى حلالاً  
من هذا العبد

۱۰۰

تخلص



طريق  
عن

منه لان سويد بن غفلة تابعي مخضرم روى عن ابي بكر وعمر وعثمان وعلى في صحيحهم  
ذكر الصانع من باب الزيد في متصل الاسانيد والحاصل ان الحديث ينتهي بجميع طرق  
الوصية وشريك الى درجة الحسن المحققة ولا يكون ضعيفا فضلا ان يكون  
هو ضوفا ولما اجد لمن ذكره في اللوحات طعنا موثقا في هذين السندين  
وبالله التوفيق وامن ببارت نقال الشيخ عبد الحق دهلوي هم در لغات شرح شجرة نقله و كما  
استعرفت فيما بعد انشاء الله تعالى و كما ان رفعت مرتبت و تمام عطرت منزلت و فايته علوم ارب و  
منهايت سمو مناصب و اقصى تقدم و شجر و منتهاي تضلع و تحمير و زآبادي نرد و انخفرت برناظر  
عقد ثمين في تاريخ البلد الامين تقي الدين ابو الطيب محمد بن احمد بن علي القاسمي طبقات شافيه تقي الدين  
ابو بكر بن قاضي شجرة الاسدي و من اوله لاسع لال القرن التاسع شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوي تقي الدين  
في طبقات اللغويين و النحاة جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي و كتاب اعلام الاخير كقوى في العلوم  
ارمني و شقائق لغايم في علماء الدولة العثمانية تصنيف احمد بن مصطفى المعروف بطاشكيري زاده و در طالع  
بمحاسن من بعد القرن الستين محمد بن علي بن محمد شوكانى و تحاوت النبلاء و ابحر العلوم و تلج مكنى  
حديث من خالق عالم سبك سفيده مسج واضح و اشكاست بنابر اختصار بعض عبارات اقتصار مير و در  
بن مصطفى المعروف بطاشكيري زاده و شقائق لغايم و ذكر علماء طبقة راجع لغته و منهم المولى الفاضل  
القائم و هو عبد الله ابو طالب بن يعقوب محمد الشيرازي الفيرزى و كتاب التبيين في سير العلماء  
صاحب التنبيه و بغير فقه نسبة الى ابي بكر الصديق رضي الله عنه و كان يكتب بخط المصنف تقي  
وخل بلاد الروم و اتصل بخدمة السلطان المذكور و قال عند مرتبة و جانا و اعطاه السلطان  
المذكور ما لا جلا و اعطاه الامير تيمور خان خمسة آلاف دينار ثم جال البلاد شرقا و غربا  
واخل من علماء شافعي برع في العلوم كلها سيما الحديث و التفسير و اللغة و طبقات  
كثيرة تنيف على اربعين مصنفا و اجل مصنفاة الامم للعلماء العجائب الجامع بين الحكم و العباد  
و كان تمامه في سنين مجلد ثلثين و هو ذلك المصنف القائم من المحيط و له  
القرآن العظيم و شرح البصائر و الكاشف و كان رحمه الله لا يدخل بلدة الا و كان معها و كان سيره في حفظ و كان يقول  
لما لا و حفظ ما في سطر و كان في العلم و الاطلاع على اللغات العجمية و كان في حفظ و الاطلاع و التصنيف



والمائة تسع وعشرين وسبع مائة بكازين وقوف قاضيا بزيد من بلاد اليمن ليلة الخميس  
من شوال سنة ست اوسبع عشرة وثمان مائة وهو ممنوع بحواسه ودفن بقرية الشيخ اسمعيل  
بجسر نهر هو اخر من من من اللق قسام الذين اقرض كل منهم بفق فاق فيه اقرضه على اس العن  
الثامن من من الشيخ سراج الدين البلقيني والفقه على من الشافعي رحمه الله والشيخ زين الدين العراقي في  
الحديث والشيخ سراج الدين البلقيني في كثرة التصانيف في فن الفقه والحديث والشيخ  
شمس الدين الفناري في الاطلاع على كل العلوم العقلية والنقلية والعربية والشيخ ابو عبد الله  
بن عرفة في فقه المالكية وفي سائر العلوم بالمغرب والشيخ محمد بن الشيرازي في اللغة  
رحمهم الله تعالى رحمة واسعة ومحمد بن علي الشوكاني في رتبة العلم كفت محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم  
بن ابي بكر بن احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن الشيخ الحسن بن اسحاق البراهيمي بن علي بن  
يوسف بن عبد الله بن عبد الله بن الطاهر بن الفيزي بن ابي الشيرازي اللغوي الشافعي الامام الكبير الماهر  
اللغة وغيرهما من الفنون ولد سنة ثمان مائة من اعمال شيراز فحفظ القرآن وهو ابن سبع سنين  
وحفظ كتابا من اللغة وانتقل الى شيراز وهو ابن ثمان سنين واخذ عن والده وعن القوم  
عبد الله بن العجم وغيرهما من علماء شيراز وسمع من محمد بن يوسف الكناري او نقل الى العراق  
ودخل وسط وقرأ بها العشرة ثم دخل بغداد واخذ عن الشافعي ابراهيم بن علي  
القزويني وغيرهما ثم ارتحل الى دمشق فدخلها سنة ثمان مائة من السبكي وجاءه  
زيادة على المائة كابن القديم وطبقته ودخل بعلي بك وجاءه وطبقت القدس وسمع من أهل  
هذه الجهات واستقر بالقدس نحو عشر سنين ودرس وفتوى وظهرت فضائله وكثر  
الاخذ عنه وتلمذ له جماعة من اكابر كالمصالح الصفدي وغيره وجمال في البلاد السما  
والشرقية ودخل الروم والعند رقي جماعة من الفضلاء وحمل عنهم شيئا كثيرا ثم دخل اليمن  
فوصل الى زبيد في سنة ثمان مائة وقرأ قاضي الاقضية باليمن كله الجمال الذي شارح التنبيه  
فتلقاه الملك الاشرف اسمعيل بالقبول وبالغ في اكرامه وصوت له الف دينار سوى الف  
كان امرنا طرعدن يجهز بها واستقر مقبلا لديه ينشر العلم فكثرت الاستفاد به وبعد اضاح  
اليه فضلا اليمن كله بعد ان عجل فقصده الطلبة وقراء عليه السلطان فمن دونه

الحديث واستقر قدمه بزبد ال ان مات وكان السلطان الاشرف قد تزوج ابنته فزيد  
بالعلم وقال منه برار فعة بحيث صنعت له كتابا واهدا على الطابق فضلا عاله مداهم ونحو  
اشاء هذا المدة قدم مكة مرارا فجاور بها وبالمدينة والطائف وعمل ما يحسنه وكان نائبا  
الحفظ مقبولا عند السلاطين فلم يدخل بلدا الا واكرمه صاحبا مع كثرته ودخوله الى المسالك  
ومن جملة المكرمين له يهودا ملك ومسلطان الروم بن عثمان وشاه منصور وصلاح بن  
واحمد بن اوس صاحب بغداد والاشرف صاحب اليمن وغيرهم ووصل اليه من عظماء  
شيء كثير فاقبض من ذلك كتابا نفيسة حق قال انه اشترى منها بخمسين الف مثقال  
من الذهب وكان كالمسافر الا ومعه منها عدة احوال ويخرج اكثرها في كل منزل فينظر  
فيها ثم يعيد ها وكانت له ديناطائلة ولكن كما يدونها الى من يسر في التفاتها بحيث انه  
قد يملأ احبانا فيسبح بعض كتبه وله مصنفات كثيرة فافعة منها التفسير لطائف ذوي  
في لطائف الكتاب لغز في مجلدات وتفسير القياس في تفسير ابن عباس اربع مجلدات  
وتيسير فائحة الا باب في تفسير فائحة الكتاب في مجلد كبير والدين في تفسيره في مجلدات  
مقاصد القرآن العظيم وحاصل كورة الخلاص ونفضل سورة الاخلاص وشرح  
قطبة الخفاف في شرح خطبة الكشاف وفي الحديث والتاريخ والشواهد في العلية في شرح  
مشاد في الاقوال النبوية اربع مجلدات وفتح الباري في شرح مصيبي البخاري واصل ابن حجر مريح  
من ذلك حيث سمى شرحه بهذا الاسم كل منه نحو عشرين مجلدا وكان يقدر تمامه في اربعين  
وعدة الحكم في شرح عمدة الاحكام في مجلدات وامتضا من السرا في افتراض الجوهري في  
مجلد واحد والسعدا في درجة الاجتهاد في مجلدات والمرقا في الوقية في طبقات  
الحنفية والبلغة في ترجم ائمة النجاة واللغة والفضل الوشي في العدل الاثنى في و  
نزهة الاذهان في تاريخ اصبهان وتسجيل طريق الوصول في احاديث الزائدة على جامع  
الاصول والاحاديث الضعيفة والذغال في الاحاديث العوالي وسفر السعادة والمنطق  
وصنع والمختلف متعارفي اللغة اللامع للعلم العجائب الجامع بين الحكم والعباب و  
زيادة استلزامها الطاب كان يقدر تمامه في مجلدات مجلدات في شرح صحيح الترمذي والناس

والوسيط

تلك

المحيط والقابوس الوسيط المجامع لما ذهب من لغة العرب في ما طيط في مجلدين وهو كتاب  
فليس ليس نظير وقد انتقم به الناس لم يفتن بعد الى غيره والمقصود الذي لا يلب  
من علماء العرب وتجبر اللوشين فيما قال بالسين والشين وهو ثلث الكبير في خمس مجلدات  
والصغير الروض المستوفى من له اسمان الى الوقت وغير ذلك من المصنفات الكثيرة الواسعة  
اشهره قال الشيخ الكرمانى كان عليه النظر ونعمانه نظاما ونزاهة الفارسي والعربي وكان  
كثيرا لاقتداء بالصغاني ملتبعا على طريقته تابع المنهج حتى كفى في الجاوية وحل الخرجي بانه  
دام التوجه في شقة الى مكة فكتب الى السلطان ما مثاله ومما يهيمه الى العلوم الشريفة انه  
غير خان عليكم ضعف اقل العبيد ورقة جسمه ودقة بنيته وعلوسه وقد اناسه  
الى ان صلك المسافر الذي تحزم وانتقل اذ هو العظم والراشع لتضعض الشرف تقنع بالفرج  
الاعظام في جرب وبنيان شمس على الحزب وقد ناهز العشرة التي تسميها العرب دقاقة  
الرقاب وقد مر على المسامع الشريفة غير مرة في صحيح البخاري قول سيدنا رسول الله صلى الله  
عليه وسلم اذا بلغ الرأسين سنة فقد اعد الله له الف الف من ينفع من السبعين والشر  
على الثمانين ولا يعمل بللوس من ان يمضي عليه اربع سنين ولا يتجدد له شوق وعزم الى  
بيت رب العالمين وزيادة مستيد المرسلين وقد ثبت في الحديث النبوي ذلك واقل العبيد  
له ست سنين عز تلك السالك وقد غلب عليه الشوق حتى جل عمره عن طريق ومن اشبه  
امنيته ايجيد والصد بتلك المعاهد ويعقوبة اخرى بتفصيل تلك الشاهد وسلا  
من المراحم الحنة الصدفة عليه بجهيزة في هذه الايام مجر داعين اكلها الى والاقدام  
قبل اشتداد الحرق وغلبة الاوام فلان الفصل اطيب والريح اذ من ومن الممكن ان يفوز  
الانسان باقامة شهر في كل حرم ويختل في محابط الرحمة والكرم وايضا كان من جلات الخلفاء  
سلفا وخلفاء انهم كانوا يبررون البريد عمدا قصد التبليغ سلامهم الى حضرة سيد المرسلين  
فاجلنا الله قد انك ذلك البريد فلا اتمنى شيئا سواه ولا اريد شوقا الى الكعبة الفداء  
قد زاد ابانا ستمن القلعة والوخادة الى اذ اذ واستاذن الملك النعمان زيد علاه واستمع  
الله اصابوا ولا اذ قلما وصل هذا الى السلطان كتب في المرة لكتابه امثاله صدر الجوال



المصري على لسان ما يحققه لك شفاهاً أن هذا شيء لا ينبغي به نسيان ولا يجوز به  
قلبي فقد كانت اليمن عمية فاستنارت فكيف يمكن أن تتقدم وانت تعلم أن الله قد  
احيايك مكان ميتا من العلم فبأن الله عليك ألا ما وهبت له بقيت هذه العسر والله  
يا محمد الدين يمينا بأمره أن يرى فراق الدنيا كونه فيها ولا فراقك أنت اليمن وأهلها انتهى وفي  
هذا الكلام مرة للمعتبرين من أفاضل السلاطين بتعظيم قدر علماء الدين وقد أخذ عنه  
ألا كابر في كل بلاد وصل إليه ومن جملة تلامذته المحافظ ابن حجر والمقرئ والبرهان الجليل  
ومات منها بجمعه وحواشي في ليلة عشرين من شوال سنة ثمان مائة انتهى فهذا القير والبارك  
عمدة أخبارهم المراجع وقدوة كبارهم المناجحة قد نصر الصدوق الصريح وأزاد الصواب  
الضيق وهناك من الما طال الفقيه بقطع ظهر النكر القبيح بحيث أثبت هذا الحديث  
الثابت الصحيح في كتابه المسمى بنقد الصغير وقطع عرق كل ديب ببيان الفصيح  
واستاصل شاكل شك بتبيان الفقيه فلا يخل عراضة الأمن قد احتجوا فيه ولا يعدل عن  
اليقين الأمن حلها وأبهر ولا يلهي في الأمن بل من المحدثين ولا يطعن فيه إلا من  
على رأسه من الطغيان فلا ينجعه هائف ولا يلج وجه صدره وحقنم أنك إمام الدين محمد  
الجبري الأبي وكتاب اسم النبي وخلفه لا يبقا شهادات يخذل شريف فرموده جنانته  
شهاب الدين أحمد وكتاب توضيح الدلائل جده ذكر بعض ما سلكه جده أمير المؤمنين عليه السلام وبيان  
أمره جبري نذكره في الغنة ومنها باب مدينة العلم عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وعلى آله وأهله وسلم أنا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد  
العلم فليأت من بابها رواه الطبري من تخرج إلى عن أبيه أو دعه إلا ما من الفقيه المندك  
وقال كما في الحديث ومحبته ننا ذكره علامه جبري أن كابر علماء الإسلام نافع فقها عظام شية  
هو جنانته شهاب الدين أحمد وتوضيح الدلائل أمير المؤمنين وصان لم ينفه سوره الإمام الشافعي فعلى العارف  
الربان الملقب لو فور عليه ومعرفة والغزالي الثاني من شدة الخلاف الفقيه إمام الدين محمد  
الجبري والأبي قد من سوره في هذا الجبر وإمام المعروف بجليل ألقاب ودعاهم  
الدأب عند من في اقتناء آثاره أبلغ الأتية قد عذب باب مدينة العلم من أسماء إمام









والشيخ ابي محمد عبد الرحمن بن البغدادي فوق في ابن الجندي وهو قد وصل الى قواعده  
ان الله يامر بالعدل والاحسان في الخلق والنجاة واجازة وشهادة عليه ثم توفي فاكملناه على الشيخين  
للدكوبين ثم رجع الى مشق ورجل وحالة ثانية فجمع ثانيا على ابن الصانع العشرة بمضمين  
الكب الثلاثة المذكورة التوسير والتذكرة والارشادين والتجريد وعلى ابن البغدادي الا  
الثلاثة عشر وهم العشرة المشهورة وابن عيسى والاعشى والحسن البجلي والكتب المذكورة التي  
تلاها على شيخه ابن الصانع وغيره وسمع الحديث من بقى من اصحابه الى ميال والارواح  
واخذ الفقه عن الشيخ عبد الرحيم الاسدي وغيره وسمع الحديث من غيرهم ثم عاد الى مشق  
فجمع القرائات السبع في ختمه على القاضي ابي يوسف احمد بن الحسين الكفري الحنفية ثم حل  
الى الديار المصرية وقرأ بها الاصول والعاني والبيان على الشيخ ضياء بن سعد الله القزويني  
واخذ عن غيره ورجل الى الاسكندرية فجمع من اصحاب عبد السلام وابن نصر وغيرهم وقرأ  
بمضمين الاعلان وغيره على الشيخ عبد الوهاب القزويني وسمع من هؤلاء الشيوخ وغيرهم  
كثيرا من كتب القرائات بالتمتع والاجازة وقرأ على غير هؤلاء القرائات ولم يكمل واجازة واذا  
بالامام شيخ الاسلام ابا القاسم ابي عبد الله بن كثير سنة اربع وسبعين وكذلك اذن له  
الشيخ ضياء الدين سنة ثمان وسبعين وكذلك شيخ الاسلام ابي القاسم سنة خمس  
في ان قال في القرائات كمال النشر في القرائات العشر مجلدان ومختصر التفسير في القرائات  
وهذا الكتاب هو كتاب القرائات التي في المأواه النهر الف شرح المصنف في ثلاثة  
والف عنده في التفسير والحد والفقه والعربية ونظم كثير من العلوم ونظم غاية المهارة في الزيادة  
على العشرة قد بما ونظم طيبة النشر في القرائات العشر والجوهرة في النصوص والمقدمة فيها  
على قارئ القرآن ان يعلمه وغير ذلك في فنون شتى وفصل بن روزبهان وشرح شمائل  
ترمذي كفته ابو الخير محمد بن محمد بن محمد بن الجزي رحمه الله تعالى شيخ مشايخ الاسلام  
وقاض القضاة بين الامام الجامع لا تمام العلوم الشرعية والحكاوي للمعارف الاصلية و  
الفرعية كان متوجدا في زمانه فعملوا الشك في العلوم سيما في القرائات وقد وصف  
الشيخ الامام الاجل ابو الفضل العسقلاني شهاب ابن الحجة المتفرد الوحيد في القرائات

اسفاه

والشأن في الحديث وصاحب الفقه فاستمر في زمانه بعلق الاسناد سلف المبالغة و  
لاق المشايخ وعصبة هم وكان اصله من دمشق وسكنه بعقبة الكائن وله هناك مكتب  
وسافر الى مصر وحدث بها وحدثه بلس ختمه للصحيح البخاري وكان شيخ الاسلام فافهم  
القضاء بالدار المصرية ولما ولد الوصيين في الحديث ابو الفضل احمد بن علي استغنى في شهر با  
جهر خطه وذكر في شرح البخاري فقال صاحبنا الشيخ محمد الجزري ثم سافر الى الروم وحدث  
بها ونقله السلطان يمين بعد تخرجه لبلال ملزم الى خراسان وماوراء النهر فاقام بالبلاد  
للكورة زمانا طويلا يحدث ويصنف وصنف في خراسان شرحا على المصاييم للسبسي  
بتصحيح المصاييم وذكر فيه انه لم يكن معه ورقة من كتبه ثم سافر الى شيراز وتوفي  
قضاء للقضاة الشافعية وكان جليلا جريلا مبجلا الى ان توفي بها سنة ثمان  
وثلاثين وثمان مائة وقد ادركت كثيرا من تلامذته كما فصلته في كتاب الجبل المتين و  
مير الدين علي بن راس جليل كفته مشيخ الاسلام شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد الجزري الشافعي  
المقري الشافعي مولده في ليلة السبت سادس عشر رمضان سنة احدى وخمسين  
وسبع مائة اختلف بالقراءات فالتفتها ومعرفة بها وله مصنفات جليلا منها كتاب الفقه في  
القراءات العشر ونظم العشر وذيبل على حقايات القراءات للذهبي والخصن المحصين في الادعية  
والاذاكار والتوضيح في شرح المصاييم وغير ذلك وجميع مصنفاته مفيدة نافعة وغير القضاة  
لشام فلم يمت له ذلك الى ان ريس الصلاحية بعد الشيخ عفيف الدين بن جماعة للتقدم  
ذكره واقام بمصر السنة ثم فرج من القدس الى بلاد الروم ثم سار الى بلاد فارس  
وولى قضاء شيراز وحضر في القاهرة سنة سبع وعشرين وثمان مائة ثم سافر ريس  
سلطان مصر الى سلطان شيراز في السنة المذكورة وتوفي بشيراز بهار عيد الاضحي  
سنة ثلاث وثلاثين وثمان مائة ودفن بالمعنة ووجهه لاجهدين مصطفى بن خليل المعروف بطاشكي  
راوه ورفائق نعمانية كفته - ومنهم الشيخ محمد بن محمد بن علي بن يوسف الجزري يكنى  
بابي الخير ولد في الحقيقة نفسه من حفظ والده في ليلة السبت الخامس والعشرين من شهر  
رمضان سنة احدى وخمسين وسبع مائة بن مشق وحفظ القرآن سنة اربع وستين و



سنة خمس وستين وسمع الحديث من جماعة واذن القراءات على بعض الشيخين وجمع السبعة  
 في سنة ثمان وستين وجمع في هذه السنة ثم رحل الى اديار المصرية في سنة تسع وجمع  
 القراءات العشرة واذن ثلثي عشرة ثم رحل الى دمشق وسمع الحديث من اصحاب  
 الدمامي واذن ثلثي عشرة ثم رحل الى اديار المصرية وقرأ بها الاصول للعلامة  
 والبيهقي ورحل الى السكندرية وسمع من اصحاب بن حبيب السلام وغيرهم واذن له بالامانة شيئا لا سلا  
 في الفقه السبعين بن كثير سنة اربع وسبعين وسمع من اصحاب بن حبيب بن عيسى بن عيسى بن عيسى بن عيسى  
 شيخ الاسلام البلقيني سنة خمس وثمانين ثم رحل الى قراء وقرأ عليه القراءات جماعة كثيرة في اقصاء الشام سنة  
 تسعين وسمع من اصحابه ورحل الى القلعة من القلعة وقرأ عليه القراءات جماعة كثيرة في اقصاء الشام سنة  
 سبع مائة فدخل بمدينة يرسا دار الملك الكامل ليعاهد بانيها وقرأ فأكمل عليه القراءات  
 العشر وبعدها جماعة كثيرين من اهل تلك الديار وغيرهم ولما كانت الفتننة العظمى المشهورة  
 من قبل تيمورخان في اول سنة خمس وثمانمائة فاختار الامير تيمورمعه الى ماوراء  
 واذن له بمدينة كش ثلثي سمرقند وقرأ عليه في كل منها جماعة كثيرين ولما توفي الامير  
 تيمورخان في شعبان سنة سبع وثمانمائة خرج من بلاد ماوراء النهر فوصل الى خراسان  
 ووصل الى هرات ثم الى مدينة يزد ثم الى اصفهان ثم الى شيراز فقرأ عليه في كل منها جماعة  
 بعضهم السبعة وبعضهم العشرة والزمانه صاحب شيراز يرمي محمد قضاء شيراز ونواحيه ساقي  
 فيها كرها حتى فتح الله عليه فخرج منها الى البصرة ثم فتح الله له الحجاز بمكة والمدينة  
 سنة ثلاث وعشرين وحين اقامته بالمدينة وقرأ عليه شيخ الحرم والف في القراءات  
 كتاب التشر في القراءات العشر في مجلدين ومختصر التتريب وتخير التيسير في القراءات  
 العشر وطبقات القراء واربعة مجلدات كبرى وصغرى التي فقلت هذه الترجمة من صغرها ولما  
 اخذ الامير تيمورخان الى ماوراء النهر هناك شرح للمصاييح في ثلاثة اسفار والف في  
 التفسير والحديث والفقه ونظم قد يغاية المهر في الزيادة على العشرة ونظم طبية  
 في القراءات العشر والبحر في النظم المقدمة في اري قارى القرآن ان يعلمه وغير ذلك في  
 فنون شتى هذا ما حكاه الجزري عن نفسه في طبقاته الصغرى فقلت عن خطه وقال بعض







صدیق حسن خان بنام مرتضیٰ کل گشت محمد بن محمد الدمشقی الشیرازی الحنفی المصنف بابی الجزیری کا  
ابوہ تاجر المروندی لہ اربعین ستہ فلما حج شرب ماء زمزم و فوی حصی الواد فاعطاه الله تعالیٰ  
هذا الاصل بعید قال فی البید الطالع جد فی طلب الحديث بنفسه و اخل الفقه و الاصول  
و المعانی و البیان و قصد الاقراء بجامع فی مئة فمحل بلا و الرقم و انصل بالسلطان یزید  
فاکرمه و عطیہ فکثر هنالك علم القرآن و الحديث و المناقب و فکثر فخرج من سمرقند  
الی خراسان و دخل هراة ثم یزد ثم اصبهان ثم شداد ثم جرجان ثم جاز و بمكة ثم قدم دمشق فدخل القلعة  
و دخل الیمی و له تصانیف کثیرة نافع منها المحصول الحسین و جند المحصول السند الاحد فیضا  
متعلق بمسند احمد مات بشیر از یوم الجمعة تسعة و عیة الله تعالیٰ علیه و نیز در تلج کل کل کاشیہ  
این ترجمہ گشتہ صاحب شقائق نعمانیہ گوید چون تیمور سمرقند رسید و لیر عظیمہ کرد و اکابر امرایا بسیار خود و علمایا  
بر سرین خود جاوید و نشانیہ و مقدم کرد این الجزیری را بر سر سید شریف جرجانی چون در منابر عتابش کرد و گفت  
کیف لا تقدم بجلاهار فاما الكتاب السنة انتهى و این فایت لصفات بود از تیمور زیرا کہ سیادت شریف  
وین مقدم ست بر سیادت طین و اگر چه علامہ جرجانی تیر عارف بود و عالم مدال این الجزیری تمام حدیث بود و انتهی  
فهذا الجزیری شیخ محدث هم الا مثله و واحد حفظهم الا فاضله و قد اثبت هذا  
الحديث الشريف المميز بجزل صوابه بین الحق و الباطل و للميز بفضل خطابه بالمتجمل  
و العاطل و فلا یخفون عنه الا التارك للحق و الخافله و ولا یحید عنه الا المائل عن الصدق  
و الحائل و ولا یطعن فيه الا من جاب محامه الردی كل سریع الناسله و لا یتدح فيه الا  
من رمی مع فقد سداد و بافوق ناضله و وجه صد و و هم انکه شیخ زین الدین ابوبکر محمد بن  
محمد بن علی الخوافی این حدیث را حتمًا و جزئًا ثابت نموده شباب الدین احمد کہ توضیح الدلائل بعد ذکر نزول  
آیه و تعین الذن و اعیہ در شان آئمہ المؤمنین علیہ السلام گفتہ قال شیخ المشایخ فی زمانہ و واحد الکوا  
فی علومہ و عرفانہ الشیخ زین الدین ابوبکر محمد بن محمد بن علی الخوافی قد سلفه تعالیٰ سرکہ  
فلذا الخفص علی کرم الله وجهه جزیدا العلم و الحکمة حتى قال رسول الله علیه و علی آله و  
بارک و سلم انما مدینة العلم و علی بابها فقال لولی کلک عمر و مخفی نمازک خوافی از اجل اعلام  
و اما مثل تمام سنیه بود و از زمین مبلرت توضیح الدلائل و اوضح و لا یخ ست که از شیخ مشایخ در زمان خود و...

المصنف

خمسره

اقران در علوم و عرفان خویش بوده و عبد الرحمن علمی در فحاشات الانس گفته شیخ ابوبکر الخوافی رحمه الله تعالی  
خدمت خواجه مهریار ساقی بن الله تعالی در بعضی کتب و ابواب القالب ایشان را چنین فرشته است ذوالعلم النافع  
والعمل البرافع ملاذ الجهد و دشفاء الصدور و صفی العلاء و المعروفاء و الفقهاء و ارفع الاعلاء  
السنه و قانع احتالیل المبدعه مناهج الحقیقه سالک مسالك الشریعه و الطریقه  
الذاتی الی الله بسطه علی طریق الیقین سیدنا و مولانا زید السلطه و الدین و بی جامع بوده این  
علوم طابری و باطنی و از اول تا آخر استقامت بر جاده شریعت و متابعت سنت که بزرگترین کرامت می باشد  
محققان این طایفه است یافته است و نسبت دی در طریقت شیخ نورالدین عبد الرحمن بهریت شیخ نورالدین  
عبد الرحمن اجداز کمال تربیت و بلوغ دی بهر ترقیه تکمیل و ارشاد و اجازت دی چنین نوشته است و پیش از  
ثبت کرده که استحقاق الخلق و قبول الوارثات الغیبیه و الفتحیات استغریب الله تعالی  
و خلطیه خلوق المعرفه و هی سبعة ایام من الله تعالی فیها یامر بفضله ففهم الله علیه السلام  
من عنده فی الایام الاربعة و انحدار فی المراتب فی درجات المقامات الی مقام حقیقه التوحید  
و انخلت منه قیود التفرقة فی شهود الجمع قبل اتمام الایام السبعه ففهم انما بها ظهر لملامع  
التوحید الحقیقه الذی انی المشار الیه علی لسان اهل الحقیقه یجمع الجمع و هی لغوه المستغنی  
بعد فی التوحید الی زیاده و انی علی رجا من الله ان یأخذ منه الیه تملکاً و یبقیه عطاء و انما  
یجعله للتقیین اصناماً و یفروده اجازت نامه که شیخ نورالدین عبد الرحمن نوشته بود در وقت مرگ  
بجزایمان در بغداد و مانند بعد از مدتی مدبر کار خراسان بجانب مصر عاودت واقع شد و خدمت شیخ از دنیا  
رفته بود و بجلو تکران دی در آن دم در اینجا اجازت نامه خود را با فخر لی تفاوت مگر بجزی چند با وجود امکان  
خلوت مضبوط نمود و در آن کشاده میبود و نمیدانم که آن مسوده اصل بود که اجازت نامه از آنجا نوشته بود یا خود نمود  
ولایت و نوشته بود که اجازت نامه من فوت شده و با بنام عاودت خواهم کرد آنرا تا نیلای من نوشته بود و اگر داشته  
بود بجز تقدیر آن است و بعد از خلوقی چنانکه مذکور شد محض کرامت بود و هم او فرموده است که چون از مصری آنم رسیدم  
رسیدم طایفه که شیخ نورالدین عبد الرحمن بن مله بود و بر سر دیگر اکا بارشایخ رسیده بود و همراه او ششم با  
بی تراج کیلا فی اتفاق ملاقات نمود این طایفه از بی طایفه چنانکه مقتضای فقر در ویشی باشد بوی و در شتب  
برو افتد دیدم که آن طایفه پیش من استغاثه میکنند بزرگان را که بر سر ایشان رسیده بودی شمر و میگویی که من

بقای

بر سر فلان و فلان رسیده ام عالی ملای سر خمی نهادی که بشرب خمر اشتغال بینمایم چون باده نوشد با یکی از  
از اصحاب بطلب می بیرون رفتم شنیدم که وی در خواب است و بشرب خمر مشغول است ما بخارجتم گفتند فلان  
خانه است و آمدیم مست افتاده بود و طاقیه بر سر وی صاحب من مرا گفت تو بیرون رود که من طاقیه را بیا  
من بیرون آمد و طاقیه از سر و سر برداشت و در خانه را بر بالای دی بست پیش من آورد و گویند که در آخر  
حیات میماید و دردی رسیده که شبانه روز با کلمه از خود غائب بود چون دیر از آن غیبت باز آوردند و در کمال  
خاموشی بروی غالب بود و سخن کم میگفت روزی از درویش احمد سمرقندی پرسید که در هیچ جا دیده که جذب  
چنین مذکور شده باشد که جذبات بی در پی گردد و اصلاً منقطع نشود درویش احمد در جواب گفت که این معنی  
را در هیچ جا ندیده ام درویش احمد سمرقندی از مریدان کار کرده و خلفای بود و سخنان صوفیه را دیده بود و بر آن  
بجز از آن یک بیان میکرد و درین و مطالعہ فصوص اشتغال می نمود بخط وی دیده ام که در آخر فصوص نوشته  
بود که بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ما برین فصوص الحکم اشارت فرمود درویش اباد و نقل  
بودم آنحضرت ما دیدم پرسیدم که یا رسول الله ما نقول فی حق من دعوت قال صلی الله  
علیه و سلم قل كما کتب ثم قلت یا رسول الله ما نقول فی الوجود قال صلی الله علیه و سلم  
اما نقول الوجود فی القدر قدیم و فی الحادث حلت ثم قال صلی الله علیه و سلم انت الاله  
وانت مولا انت المظاہر بالمفاتیح الالهیه وانت مولا بمجسودک و تعینک وهو  
علی ما فعل شهید فی الشیخ زین الدین رحمه الله تعالى الهیة الاحدی الثانی من شوال  
سنة ثمان و ثلاثین و ثمان مائة اول او را در قرقر بالین من کردند و از آنجا به رویشا با و نقل فرمودند و از  
درویش اباد بخوار عیدگاه هرات و حال بر سر فراز متبرکه که وی علمت عالی ساختند و چنان معجزه مردم نشین شده  
که تار جمعه میگذازند انتهی کلام الهامی و جلالت مرتبت و علو منزلت خوانی بر ناظر حواشی روض الاخیار محمد بن  
بر یکتوی کلام و جلیل السیر غیاث الدین بن کام که آنکه بخواند میرزا خاں الاخیار شیخ عبدالحق دکنی صاحب مجید شرح حدیث  
انتبه سلسله الایمان الی الله تعالی کانیز ظاهر و باهر است هند اعاد فرم الجلیل زین الدین  
الخوافی التامض فی جلال الفضل بالقول و بالحوافی قد کسر الحجة المنکر للملحد النافی  
و حص ارباش الطاعن المخرج العافی و حجت ثبت هذا الحدیث الکافی الوافی و واجت هذا  
الخبر الشافی العافی و قطوب لمن اقبل علیه امتثال للذعن المصافی و مستند من قبل ذیل السلیغ



الطافی و استنقاع من خیر السلسل الصافی و الویل لمن ادبر عنه احبار الحاکم المنافی و  
وساک مساک القضا عن الکاشف الحاکم الحافی و وعد انی بین العسف و الحیف کالمو غل  
التاسل الطاف الطافی و وجه صدور وازدحام وکثرت وازدحام وکثرت وازدحام وکثرت  
الدولت آبادی حدیث مدینه العلم ودر طبع طبع وازدحام وکثرت وازدحام وکثرت  
برای ایضاح و تبیین اقترای منقرین بموادی آن است لال و احتیاج فرموده چنانچه در باب السعد گفته  
و اینچنانستاقان افتر کنند که علی بن ابیطالب رضی الله عنه کافکشت که چاکر فرزند باشد اولاد من یکی  
از ایشان بفرز شد پس مصطفی صلی الله علیه و سلم آن کاغذ را پاره کرد و عجب از این منقریاتی شد که علی  
اخ بنی باب علم کاغذی نویسد که امرار بفرز شد و بیع احوار در بیع دین مبلح نبوده ماقولهم علی  
افواهم غرض این منافقان خواجه آن بوده تا مردمان بعلی بولی بگمان و بفرزندان او دشمن شوند  
و وجه صدور وازدحام وکثرت وازدحام وکثرت وازدحام وکثرت وازدحام وکثرت وازدحام وکثرت  
علیه السلام و عدم و رفت عباس حدیث مدینه العلم ودر طبع طبع وازدحام وکثرت وازدحام وکثرت  
پس عمر امیرات نیامد مگر علی بن ابیطالب که نامد و نه العلم و علی بایع العلم و در آن الانبیاء  
نازیر خوان علی بن ابیطالب پس بعد از پیغمبر و اهل بیت از علی بن ابیطالب که نامد و نه العلم و علی بایع العلم و در آن الانبیاء  
المعترض الزید و مناقب کثیره و محمد و فیره و دولتا بادی انشاء الله تعالی در جمله حدیث مدینه العلم ودر طبع طبع  
لکن ریخا بر عبارت سجد المرجان غلام علی از ادقصار میرود و همی هذامولا القاضی شهاب الدین بن  
شمس الدین الزاوی و الدولتا بادی نور الله ضریح و ولد القاضی بدولتا بادی دهلی قتل علی القاضی  
عبد القندر الدهلوی و مولا ناخواجکی الدهلوی و همی هذامولا القاضی شهاب الدین بن  
رحمهم الله تعالی ففاق اقرا نه و سبق لقرا نه و کان القاضی عبد القندر یقول فی حقه و اثبت  
من الطلبة من جلد علم و لمعلمه و عظمه علم و لما توجه للوکب المتقوی الی الهند و خرج  
مولا ناخواجکی قبل و صوله الی دهلی منها الی کالپی خرج القاضی شهاب الدین محبة استاذ  
الکالپی فقام مولا ناخواجکی بکالپی و ذهب القاضی الی حله الخفی بجنون فبقی الجور و سکون  
الواو و النون و قم القاء و سکون الواو و اخرها راء یلده عظمه من صوبه اله اباد کانتشار  
الخلاقه السلاطین الشرقیه و ذکر طبقه هم مسطور فی تواریخ الهند فثاب اکثر من المشایخ



و بشیر بن جلیع الشافعی بن ارقم و سفینة مولی رسول الله علیه و سلم و صہیب النخعی و ابن  
عباس و ابن عمر و ابن الزبیر و عمر بن حریث و النضر بن سہیل و العلاء بن جابر بن صخر و جابر بن  
عبد الله و ابو جحيفة و ابو امامة و ابو ایلان و الانصاری و ابو موسی الاشعری و سعید بن الحكم الزکری  
و ابو الطفیل عامر بن واثلة و غیرہم و من التابعین ذہب بن حبیش و زید بن وہب و ابو کثیر الدککلی  
و ابو عقیان النہدکی و سعید بن السیب و الاصف بن قیس و الحرث بن سہید النخعی و الحرث بن  
عبد الله الکوفی و حرمة مولی السامة بن زید و ابو سلمان حصین بن المنذر الزکشی و جحيفة  
بن عبد الله الکبری و زید بن خراش و شریح بن ہاشم و شریح بن النعمان الصائغ و ابو وائل  
مثنی بن سلیمان و ثابت بن ربعی و سہید بن غفلة و عامر بن عمرو السلولی و عامر بن شریح الشجری  
عبد الله بن سلمة المرادی و عبد الله بن شداد بن العلاء و عبد الله بن شقیق و عبد الله بن عقیل  
بن مقرئ و عبد بن خیر بن یزید الصمدانی و عبد الرحمن بن ابی نضیل و عبد السلام بن قیس  
النخعی و عبد بن سعید النخعی و قیس بن عبد الله بن صالح بن اوس بن الجعد ثانی و عمروان بن  
الحکم و مطر بن عبد الله بن الخضر و نافع بن جبر و مطعم و ہاشم بن ہاشم و یزید بن شریح النخعی و ابو جعدة  
بن موسی الاشعری و ابو حنیة الوادی و ابو الطفیل الخفاری و ابن صالح الحنفی  
و ابو عبد الرحمن السلمي و ابو سعید و ابی انہر و ابو الصیاح الاسدی و خلاق کان ملہ من الولد  
الذکور احدى و عشرين اعقب منهم خمسة و هم الذی رووا عنہ و العاکم و غیرہم و کان من  
الاکابر ثمان عشرة منهم ثمانية و اربعة و اربعة و اربعة و اربعة و اربعة و اربعة و اربعة  
و قال ابن عبد البر و ی عن سلمان و ابی ذر و المقداد و جابر و ابی سعید و جابر و زید بن ارقم  
عن ابی لہب الابل من اسلم و روى عن ابی رافع مثله لکن قدم خدیجة و قال ابن اسحاق اول من  
بالله و رسوله من الرجال علی بن ابی طالب هو قول ابن شہاب الا انہ قال من الرجال بعد خدیجة  
هو قول الجميع فی خدیجة و هو قول عبد الله بن محمد بن عقیل و قتادة و محمد بن کعب القرظی و  
روی ابو عوانة عن ابی بلج عن عمر بن عبد الله عن ابی عباس قال کان علی یقول من امر بالله من  
الناس بعد خدیجة قال ابن عبد البر هذا المسألة مطعون فی احد اصحابہ و ثقہ نقلتہ و هو  
معارض ما ذکرنا عن ابی عباس فی بابہ بکر و القاسم فی امر ابی بکر لہ اول من ظهر اسلامہ و قد

















والتقاهرة فكما تقبل القرن طارحاً الى البلاد الشامية والاصرية والمجازية واكثر جداً من المشيخ  
والشيخ منيع العللي والنازل واخذوا المشيخ والاخوان فمروهم بطبع ما من المشيخ  
لما اولىهم طبع في المشيخ عليهم ما يتبع لاحد من اهل عصره لان كل واحد منهم كان يتبر  
وراساً في فنه الذي اشتهر به لا يلحق فيه فالتقوى في معرفة القرأت وعلوم سنة فيها  
والعراق في معرفة علوم الحديث ومتعلقاته والعيش في حفظ المتنوطات وطبعتها  
والبلخ في سعة الحفظ وكثرة الاطلاع وطرب المتنوطات وكثرة التصانيف والحجرات الفريدة ابدى  
حفظ اللغة واطلاص عليها والفهر في معرفة العربية ومتعلقاتها وكذا الحبش  
كان حسن التصرف فيها الوفرة كانه وكان الغمري فالتقوى حفظها والعزير جماعة في حفظ  
في علوم كثيرة بحيث انه كان يقول لا اكثر في خمسة عشر عاماً وعصر علماء عصرها و  
اذن له جلهم اوجهم كالبليغين والعراق في الافتاء والتدريس وتصدى لنشر الحق  
وقصر نفسه عليه مطالعة وقراءة واقرأه وتصنيفاً وافتاء وشهد له اعيان شيوخه <sup>الحفظ</sup>  
وزادت تصانيفه التي معظمها في فنون الحديث وفيها من فنون الادب والفقه <sup>صالحين</sup>  
وغير ذلك على ما مر وخسب تصنيفاً ورزق فيها من السعد والقبول خصوصاً ما فخر به  
بشرح البخاري الذي يستقر نظيره امر عجايب بحيث استند على طلبه ملوك الاطراف بسؤال  
علمائهم في طلبه وسبع بعض ثمانية ديناراً ونشروا في الاقاليم ولما لم يختلف عن وليمه  
تحتوى على التاج والسبع وجو من سائر المسلمين الا النادر وكان معروف ذلك الموضع عن  
خزانة ديناراً واعتنى بتحصيل تصانيفه كثير من شيوخه واقرأه فمن دونهم وكتبها  
الاكابر ونشرت في حياته واقرأ للكثير منها او حفظ غير واحد من الابناء على منها وعرضها  
على جاري العادة على شايخ العصر انشده من نظمته في الحافل وخطب من دواوينه على المنابر  
لبليغ نظمته وفرة وكان معهما طوعاً ودخولاً في القضاء حتى انه لم يوافق الصدر والمناو  
لما لم يقبل القضاة على ما يشاء المولى لا الحكم في بعض القضايا التي من ذلك الشكوك كما يتبين من كلامه  
لما كان في عرض عليه الاستقلال في القضاء وبلغنا يقبل وقبل واستقر في الصدر سنة سبع وخمسين  
بعد ان كان عرض عليه في ايام المولى من وانه وهو ابي وتريكل قد صعد على القبول لعدم من

ديوانه



المطلب الدلالة بين العلماء وغيرهم ومما يقتضيه في اللوم لرد الشك انهم لو كان على ردف الحق  
بل يعادون على ذلك واحتياجه لدار كبرهم وصغيرهم بحيث لا يمكنه مع ذلك القيام بكل  
ما يروونه على وجه العدل وصريح كنهه حتى على نفسه بتقليد امرهم وان بعضهم ارسل القائل  
وبلغه في اثناء توجهه تلبسه بنظيفة القصد فوجع ولم يلبث ان عرفت انه هيد ولا زال كذلك  
الى ان اختلفت الاوضاع عليه صرفة في احدى الثانية سنة اثنتين وخمسين بعد ايامه فقتل  
على احد عشرين سنة فوثره في القصد من هذا انما اكثر مما اقول عليه من الانكاد والهمم بسببه  
وصرح بانه لم يتوغل في بدنه شعر فقبل اسمه ودرس في اماكن كالنفسير بالحسينية والمنصورية  
والحدوث بالبيرستية والجمالية المستجدة والحسينية والزينية والشيخونية وجامع طولون  
والقبة المنصورية والاسماعيلية الحموية والفقه بالحزبية البدرية بمصر الشريفة المحمدية  
والشيخونية والصالحية النجفية والاصلاحية الماوردية والشافعية والمالكية واشيخات البيرستية ونظما والادب  
هذا العدل والخطابة بجامع الانهر ثم بجامع عمر وخرن الككب بالحدوثية واشياء غير ذلك  
تتوالى بجمع له في ان واحد واسم ما ينيف على الف مجلس من حفظه واشتهر ذكره وبطلته  
وارتحل لاثمة اليه وتبعه الاصلان بالوفود عليه وكثرت طلبته حتى كان روس العلماء من  
كل مذهب من بلادهم له واخذ الناس عنه طبقا لغيره والحق الايتاء بالا باعد الانكاد بل  
ايتاءهم بالاجل ادله بجمع عند مجيهم وقهرهم بن كانه وشغف من شغفه وسرعة  
ادراكه واتساع نظره ووفى رادايه واستدرك الكبار وتبعه في كل الشعار بمطلوحته وطاقت  
فتاواه التي لا يمكن من خواصها تحت الحفظ الافاق وحشا اكثر من يانه فخصص بالطلولات منها  
كل ذلك مع شدة تواضعه وحلمه وبهائه ومخبرته في ما كلفه ومشرية وملايسه وصيا كثر بها  
وبذل له حسن عشرته وتزويد مداراته واذيد حضراته ورضوا خلافة وميله لاهل القضا  
وانصاته في البحث ورجوعه الى الحق فخصا له التي لم يجمع لاحد من اهل عصره وقد شهد له  
القد ما بالخط والثقة والامانة والعرفه الثلاثة ولقد من الوفاء والذكاء والمعرفة وسعة العلم  
في فنون شتى وشهد له شيخه العدل بانه اعلم اصحاب الحدوثية وقال كل من استقر اناسهم  
والبرهان الجلي ما راينا مثله وسئل القاضى تفرى بر مثل الفقيه لرايت مثل نفسك فقال قال









ولا يلزم ان يكون الخافق في اللغة و كلامه حادق في الطب كما ان يكون الجاهل في العقليات جاهلا في  
العلوم لكل من هذا اهل بلغوا فيه لولا ان طاسبق طن كان الجاهل قد يلزمهم في غيرها انتهى  
قواج الدين الدنان يزدركاية السطوح كفت كذب غير الملبى شوح صحيح الجاهل في الحاشية الحاشية في الفضل  
احمد بن علي بن محمد العسقلاني و هو ثقة عاقل باخبر عن شيخ الاسلام علي بن محمد الجوهري و كانا  
واحمد بن محمد بن احمد بن علي النخعي الكوفي و رساله اسانيد خود كفته و شيخ الاسلام زكريا اخذ جميع العلوم عن  
جاءت كثيرة اجتهادهم على الاطلاق شيخنا شيخ الاسلام وسيد العلماء العلامة و مرجع المتقين  
وسيد المدققين السالغ في التحقيق اتفقوا في بيان تاريخ طاسبق اللومنين في الحديث بلا دفاع  
ليده في الثاني الشيخ الحافظ الامام احمد بن علي بن محمد العسقلاني امام و شيخ و حذا له ترو  
عز في الفضل و الكمال قطامته تولى الله تعالى و تسكنه فسيح جنته و سنده مشهور و هو  
و شيخ و رساله اسانيد خود و ديكر مقامات يزيلون مجررا باير المؤمنين في الحديث و شيخنا شيخنا  
ان انا القاب جليله عزليا و كرهه كما لا يخفى على من داجع تلك الرسالة و مولوي حسن بن مان و حرم و تولى  
مستحق كفته و قال الحافظ السخاوي في كلامه في تصحيح الحديث للسلسل بالاثبات الحافظ العلامة  
مؤرخي يعني في ابن حجر كان جوازه على الاطلاق حفظ العمل الا ان كما انه لم يلاحظ من شيخنا ابن  
العراق كما انه لم يلاحظ من الصلاح العمل الا في كانه لم يلاحظ من شيخنا الذي كانه لم يلاحظ من شيخنا  
المؤرخي هذا احاطهم الجليل بن حجر المصنف فيهم افضل عظيم الخطره قد ثبت هذا الحديث في كونه و هو  
طشاق و ازدهاره و حسنه رغبا كاتف من تولى و تفرده و تفرقه فنهضه فنهضه من الى و كثره  
من الخليل الموسيع النظرة المحدود البص و كيف آثر و تفرقة الجوهري و اختار سبيل النفوس  
و بطاره و لقي نفسه في مغاوي القوم و القوم و طردى نصف كماله في البوار و الخطس  
وجه صدق و يحد بكم كنه شهاب الدين احمد و توسيع اللؤل على تر جميع الفضائل بالي خاص و بالي شهاب  
حديث مدينه العلم و حديث و لا تكلمه و تخفى بعلمه و جناب امير المؤمنين عليه السلام معقود و موده و در  
ابن خلدون شريف راير و ايات عديده و ما فرموده فينا كفته الباب الخامس عشر في النبي و الله عليه  
و الله و الله و سلمه و احكامه و من ينظره على باب و تاعلم الناس بالله تعالى و احكامه و اياته  
و كلامه بل انوار من مولا امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و







أنا زهرة النور والصبوة المصطفوية أنا خير من خاتم النبوة البشري أنا الشفيع المشفع في الحسنات  
أنا عم البشر والنور والهدى أنا نور الأجساد والحقية الخلد المظهر في بلدنا عصام  
الجهادنا جليلة الأساطير الشاهد المشهود أنا العهد الموعود أنا صفحة اللناخ أنا صلاح  
المصالح أنا غمضة القوامض أنا لحظة الواحظ أنا عذوبة اللفظ أنا أعجوبة المحفظ أنا  
نفير النفاث أنا غياث الضناك أنا سرع الفتك أنا حبيب الباع أنا وقر الأسع أنا المثلث  
الوارث أنا فتحة النافث أنا جيب الله أنا وجه الله وجه صد وبست <sup>الذي لا يزل</sup> ويكيم <sup>الذي لا يزل</sup>  
كفتم قال الإمام المصطفى على علوشانه في العلوم والأعمال المتسوق له حدادى الفضل  
سلك النظم بالسنة أهل الكمال المحافظ الورع البارع للعالم العامل المتكامل بلا شك  
مروة أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصغراني في كتابه الفائق اللامع السمي بالحلية وسيل المقوم  
محب المشهور ومحبو المعنى باب مدينة الحكم والعلم <sup>الذي لا يزل</sup> راس الخطايا ومستنبط  
الأشارات راية المهتدين ونور المطيعين وواللذين وأمام العلوان أقدمهم أحابه وإيماننا  
واقى بهم قضية وإيماننا وأعظمهم حلما وأوفرهم علما <sup>الذي لا يزل</sup> بن أبي طالب حنوا لله تعالى عليه  
قدوة للتعقيل وفية العارفين للنبى عن حقائق التوحيد للشير إلى الوامع علم التقرب <sup>الذي لا يزل</sup> صاحب  
العقول والناس السلى والأذن الواعى والهدى الوافى فقلع عيون الفتن ووقى من نون المحن فدفع  
للتاكهين ووضع القاسطين ودفع للورىين <sup>الذي لا يزل</sup> الزوج صد وبست وودهم <sup>الذي لا يزل</sup> كبرير  
كفتم قال سلطان العلماء في عصره وبرهان العرفاء في حقه الشيخ الفداء الإمام في الأجل والأجلا  
مفتي ألام عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام عن بيان حال حول الأصحاب بالإمقال وافضل  
الأواب لدى عد الحضال علم إلى الله في الأرض والسماء رضى الله تعالى عنه ونفعنا به في كل  
حال يا قوم نخرج أهل البيت محنت طيبة تأسد العناية في مخرج الجاهية بعد ان رش عليها أفق الهدى  
تخرجت بخير النبى وسقيت بالوحى ونفخ فيها روح الأمل فلا أقدر من أنزل ولا يصارنا  
تصل ولا الوارثان نقل وإذا نحن ضللت فمن القوم يدل الناس من الشجر أشقى وشجرة النبى <sup>الذي لا يزل</sup>  
محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وآله وآله وسلم أصلها وأنا فرعها وفاكهة الزهر فرعها وأكس  
والحسين أغصانها أصلها نور وفرعها نور وثمرها نور وغصنها نور يكاد ذيتها يصنع ولو لم

تسعة نالها على نورها في المكنات الفرع تبقى على الأصل بنسب فضل فضل على  
طلب أصله فورش على ابن أبي عمير كشفت باعني تابعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في غير الإسلام  
دينا فلو كشف الخطأ ما دوت بغيره لو قد توحي بتاج مركب مولا وخطه مولا ومنطقه بمنطقه  
لأشد نية العلم وعلى بابها وقلدني بتقليد فمناكم على كسان حلة أنا من على أبي عمير  
عجبت منك استغلتني بك عنى : أدبتي منك حتى ظننت أنك أن : وكما أنه لا ينبغي بعد ذلك  
لا وهو بعك فهو خاتم الأنبياء وناظر الخلفاء ووجه صدر وليست وسوم أنك نيزور  
توضيح الدلائل كفته وقال الشيخنا الإمام القائل لأحد الحكماء من نصر الدين محمد الزندي في  
كتابته در السعطين أمير المؤمنين إمام المتقين مبين مناهج الحق واليقين وذا من كالأولياء في  
زعمه فالحق النبوي قرينة من البرهان وباب مدينة علمه الكون والدين والأخوة إمام سيد نوره الله جلاله  
وأقاربه في قوله الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله تعالى  
محمد المعالى برادق محمد : على ختمه العرش المجيد تعالى : على علافة السموات قدرة :  
ومرفضه نال المعالى لا ملوكة فليس ببيان لولاية متفناء وحاز ذو التحقيق من المعاني  
الليث القاهر والعقاب الكاسر السيف البتور والبطل المنصور : والفيض المصوب لسيده  
الوقور والبحر السحيق والعلو المنشور : والعباب الزاخر الخضم والطق الشاهق الأشم وسال في  
المؤمنين من الخوض بالكاس لا في ولا لا يسد الله الكار بأبواب لا يمشي إلا بها المشرق بمنزلة من  
مولا : والتويدة بعوق الماهم طال من كالأه وعاد من عاد كاسر كالأضباب هازم الأخراب المتصد  
بجناحه في المحارب فارس مهدى الطعان والضارب هزبر كل عدو وحذر غام  
كل غاب الذي كل بسوق كالمصاب مقتلب صياح كل قام ومرتاب عن قدح في قلع معاليه انتقاء  
جناحه عن كل دم وعاب المنصور من في الخضرة النبوية بكرامة الأخوة ولا انتصاب المنصور  
عليه أنه لدن الحكمة ومدينة العلم باب تفضله ودا صطفائه نزل  
الوحى ونطق الكتاب الملك في بابي الرحمة والرحمة والرحمة والرحمة : وهو المنباء  
العليه وطاك فوجه : باب الله ونطقه الخلفاء ووجه صدر وليست وجمارم أنك نيزور  
توضيح الدلائل في ذكره وحسين أمير المؤمنين عليه السلام كفته وكما إمام في الإسلام والمشار إليه الأعلام

نظم





نجم الدین محمد بن محمد المکی در اخبار ام القری باور دارد علماء که مخطوطه ذکر فرموده و وقت بود  
در سنه خمس و خمیس و ثمانی و ثبوت نموده و محمد بن عبد القادر عجل شافعی در کتاب خود ذخیره المال و الاثار  
جلید ششم و نام که جلالت مرتبت و عظمت منزلت آن بر خاطر افادلت محققین در کمال امکان ظهورست  
بنیاید و تصریح بودن او از علمای مالکیه نقل و استقاده و کتاب فصول مبره در شیشه مانی و ثمانی  
و نبات و طول باع و وسعت اطلاع او از شریک میفرماید و عبد القادر بن محمد مطیری نیز راه کمال مرص و شاد و  
واطاری او فرموده و او را از علمای عالمین اعیان محد و فرموده و بنیاید اعتماد و رکون غایت استناد و سکون  
کتاب فصول مبره او را از اخذ تصنیف کتاب خود الریاض الزاهرة فی فضل آل بیت النبوی و عترته الطاهره  
و ادبه نهایی استظار صاحب الغاضات و دیم افادلت او بنقل و اخذ از این کتاب جلالت لصاب بر نهاده  
و مولوی اکرام الدین بن نظام الدین بن محمد الحق و بلوی نیز فصول مبره را از اخذ کتاب خود سعادة الکونین  
فی بیان فضائل الحسنین شمرده و اکثر نقل و اخذ از آن کمال اعتماد و استناد خویش را بر این کتاب بر دهر فرمود  
و سلیمان بن ابراهیم البانی المعاصر نیز فصول مبره را از اخذ کتاب خود منایح الموقه بذکر آورده و جایجا  
بنقل روایات و اخبار از آن طریق اعتماد و استناد بان سپرده و علامه عجل و مطیری و مولوی اکرام الدین  
و بلوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی دیگر افاضه معتبرین سنیه و ارکان معتبرین این فرقه سنیه مثل علامه نور الدین  
علی بن عبد الله السمرقندی الشافعی در جواهر العقدين فی فضل الشرفین و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبي الشافعی  
در انسان العیون فی سیرة الامین المأمون و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در مراط سوس فی  
مناقب آل النبوی محمد الرحمن بن عبد السلام الصفوی الشافعی در زینة البحار من مناقب الفاضل و محمد محمود عالم  
در تفسیر شفا محمد بن علی صبان و دلسا الرعین و شیخ حسن عسوی حمادی معاصر و شارح الانوار و سید مومن حسین  
موسوی شلمی معاصر در نور الابصار از علامه ابن الصباغ نقل نموده و جایجا بنقل و اخذ از کتاب و مناقب اکثر کمال  
اعظمت قطره و شرح و اکثر میفرماید و از جمله افاضت کتلیه فرید عالمی حدیثی فاضل رشید و افاضل طاهره و افاضل  
نعمت است و فضائل آل بیت علیهم السلام که سبب آن میفرماید و از ایشان این چهار نفر و صیفت اخوان و اسلا و انصاف  
خود و کتاب فصول مبره را که در ششمین مجلد و اربعین و ثمانی و ثبوت نموده و محمد بن عبد القادر عجل شافعی  
در جلالت و اشتهار و عظمت و ششم آنکه عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد البساطی الحنفی این حدیث  
شریف را بحکم و جزم قول انجاء صلی الله علیه و آله وسلم دانسته چنانچه در کتاب فقه المعتمد الالبیه فی الاسرار







ایضا

مرتضی علی گشت و حضرت سالت مسلم فرمود که آن علیا منی و طاعتش و هو و دل کل و من بعدی و ایضا  
لنا قاتل علی تازیان القرآن و علی قاتل علی تازیان القرآن و ایضا قال علیه السلام لا یزکون و کف  
علی و علی العدل و ایضا قال ثمامه بنه العله و علی باها من اودا العلم فلیات الباب و قال ایضا  
لما و علی من شخص واحد و الناس من یسبحون و ایضا قمت الحکمة علی عشرة اجزاء و اعطی علیا تسعة  
و الناس جزوا واحد و ایضا اوصی من آخر بجز صدق بولاية علی بن ابیطالب و غیره و قد ذکر فی و  
مری و کان قد ذکر الله و ایضا قال لما استکفی فی لیلته للمعراج فاجتمع علی الانبیاء و قطعوا و اوصی الله  
قالی السلام یا محمد و اذ ابعدت فقالوا ایضا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک  
و الولاية لعلی بن ابیطالب و دلیل بر آنکه علی مرتضی امیر سر ولایت است که سلسله جمیع کمالان  
اولی الله تعالی بجای میرسد و از و بجفت رسالت مسلم اتصال میابد قطعه واری و لا اله الا الله  
باید قدم منی بر شاه لافتی و شاهی که از یسیدی قدرش خبر دهد و ایزد بیلانی و بتا کید انما بر تخت  
ملک فقر و شاه مطلق است و شاهان فقر و با و کرده افتد و صفت کمال است سلوکی و کشف  
کس انبوره و مریدان بعد از نبی پس بر تئمه مرتضی علی و در مقابل عیسی علیه السلام باشد و صدق این معنی  
انست که چنانچه در میان انبیاء علیهم السلام بالو بیت هیچ نبی غیر عیسی قائل نشده اند و همچنین در میان اولیا  
و اوصیا بالو بیت غیر شاه اولیا قائل نشده اند و دیگر آنچه در قرآن کریم مذکور است عیسی میفرماید که من انبشکرم  
تا کلک و ما کن خون و فیو و نسکم از ثقات و ذکر مرتضی میفرماید که اگر نرسیدی که شما بجفت پیغمبر کافر  
شوید اخبار شما می نمودم بچهره شما خورد و باید و هر چه در غائبهای خود و غیره کرده باید و از بنو قیاس سائل و اولیا یا  
باقی انبیاء علیهم السلام می نماید و نسبت اینها تحقیق میکنی و هذا الجبلانی اللاحی صاحب مفاتیح  
الاحیاء معارفهم الذی قطع قطرة الحقیقة و جاز و اقصی عوارف السلوک و حاز  
برع و معارف بلایع و الاقرانه قد ثبت هذا الخبر الموفق الطراز الحزب الهدی کل الا حراز  
الا فتن عی عنه انخزل عن الرشد و انخاز من طعن حیه بنی اجماره و امتاز و من  
استیقن به حصل علی المصدق و فانه و من اهتدی الیه و صل من الحق الی الله و هو صمد  
است یشتد آنکه شمس الدین ابوالخیر محمد بن عبدالرحمن بن محمد السخاوی المعری در تحقیق اثبات این حدیث  
شریف سماعی جمیل بکار برده راه تبکی و تسکیت مقتضی و متشدقین کمال عالم و معارف سپرده



والتابعين فمن بعدهم على ان افضل المصطفى صلى الله عليه وسلم على الاطلاق ابو بكر ثم عمر رضي الله  
عنه وقد قال ابو عمر رضي الله عنه ما تقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم في فضل اخذ الامم بعد  
ابو بكر ثم عثمان فيصبح ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يكون بل ثبت عن علي بن ابي طالب قال خيرنا  
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر ثم عثمان ثم علي بن ابي طالب ثم ابي طالب ثم علي بن ابي طالب  
المسلمين رضي الله عنهم ورضي الله عنهما اجمعين وبايد وانست كعلامه سخاوي ازاك برحمة واثبات و  
اعظم القاطن اثبات واجل منقذين فيع السمات ولما تم تحقيق ما يريد من هذا القابض شيخي في هذه العبد  
ورنور سافر عن خزانة القرن العاشر كفته وفي يوم الاحد وقت العصر الثامن والخمسين من شهر شعبان سنة  
الثنتين بعد تسعمائة تولى الشيخ العلامة حافظ ابو عبد الله محمد بن محمد بن عبد الرحمن  
محمد بن بكر بن عثمان بن محمد السخاوي الاصل القاهري الشافعي بالدينه الشريفه حال مجاورته الاخيرة  
بها وعمره احدى وستين سنة وصل عليه بعد صلوة الصبح يوم الاثنين ثاني ثلثه  
في روضة الشريفة ووقف بنقشه في الجوز الشريفه ودفن بالهدية بجوار مشهد الامام مالك و  
كانت جنازة حافلة ولم يخلف بعد مثله في مجموع فتوته وكانت ولادته في ربيع الاول  
سنة احدى وثلاثين وثمانمائة وحفظ القرآن العظيم وهو صغير وجوده في حفظ النهج الاصل  
والفقه ابن مالك والفتية والعراق وشرح الفقه في الشافعية ومقتضى الساد في  
العروض وكل ما انتهى حفظه لكتاب عرضه على شيخه وبرز في الفقه والعربية والقرآن وغيرها  
وشار في الفقه والحساب والميلقات واصل الفقه والتفسير وغيرها ما لم تدره ومسمى على انه فكثيرا  
جد لا تكاد تحصى واخذ عن جملة لا يحصى من اهل البيت من اخذ عنه في اذنه عن ابي جعفر  
واخذ من غير واحد بالامانة والتمسك بالدين والامانة وسبح الكثير من الجهد يشهد له الامانة  
الشهاب ابن حجر واقبل عليه بكليته لقب الامير على الوصف حتى حمل عنه على الجاه واختص به  
كثيرا بحيث كان من اكثر الاخذين عنه واعانه على ذلك قرب منزله منه وكان لا يفوته  
تمامه عليه الا النادر وقرأ عليه الاصطلاح بتمامه وسمع عليه جل كسبه كالالفية ونسجها  
ملا وعلوم الحديث الى البير من اوائله لابن الصلاح واكثر تصانيفه في الرجال وغيرها كالتقريب  
وملا في ارجاء اصله والسان بتمامه ومشتبه النسبة ونحوه من الزهر في تحصيل مستند المقدم وس



والمقدمة واما الى الجلبية والدمشقية وغالب فتح السبدي وتخرج للصايح وابر الجلبية الاصل  
وتعليق التعليق ومقدمة الاصلية صجلة يطول تعدادها في بعض ما سمعته اكثر من مرة  
ولم يفرقه الى ان مات واذا ناله في الاقراة والافادة والتصنيف فكلاب به في معرفة العالي للملأ  
ولكنه من التراجع واليقين وسائر الاصطلاح وغير ذلك وجلب البلاد وحوال وجد في الرحلة و  
انقل الى حلب ودمشق وبيت المقدس الخليل وبنابلس والرملة وحماة وديار بكر وحمص بحيث  
ان الذي مع عنهم يكونون قريب ساعة ففرل فاعد من اخذ منه من الاعلى والذكر والمساوي  
على الف ومائتين والامكان الى نقل منها من البلاد والقرى على المائتين واجتمع له من الرويات  
بالسمع والقرأة ما يفوق الوصف وهي متنوعة اولها انبثت عن الحضر عباد مذكورة مستوفى وجيزة  
من تاريخه واعل ما عنده من الروى ما بينه وبين الرسول صلى الله عليه وسلم بالسند المتناسك  
فمنه عشرة انفردوا كقروته واصحابه بين شيوخه وبين النبي صلى الله عليه وسلم في العهد  
المنكسر وانصلت له الكتب الستة وكذا حديث كل من الشافعي واحمد والدارمي في ثمانية وسائر  
وفي بعض الكتب الستة كابي داود من طريق آخر والواحد في النسائي ما هو بسبعة بتقديم  
المهابة وانصل له حد يفي ما لك واثني عشرة بتسعة بتقديم المشاة وجمع بعد وفاة شيخه  
ابن حجر ميم والديهم والقيح اعتمد العلماء فخذ عنهم كابي الفتح الكندي والبرهان الزمزمي والنفسي ابن  
وابي السعادات بن طهيرة وخلائق ثم زاد المدينة الشريفة ورجع الى القاهرة فملأ من السماع  
والقلوة والتخريج والاستفادة من الشيوخ والاقراء من غيرهم مع ذلك ولم يزل يجتهد في  
السماع ورجل الى الاقطار حتى وصل الى ما وصل اليه وحضره بعض شيوخه على عقد مجلس  
الاملاء فامتلأ لشارته فاملاء حتى اكمل تسعة وخمسين مجلسا ثم قوبل الى الحج فسنه سبعين فخرج  
وجاوره حد هناك باشياء من تصانيفه وغيرها وقل القية المحل ثقتها وغالب في وجهها لطلبها بالتحفة  
شرح ما اطلح بالاسجد الحرم ولما رجع الى القاهرة شرع في ملائكة تحريم شيئا لا يملك الا تحريم  
اربعين لشيء كذا في ما بحث بلغت مجالس الاملاء ستانة مجلسا اكثر وكذا في سنة خمس وخمسين  
ستة وستين سبع اقام منها ثلث عشرة بالثلاثين الذي في سنة ثلثين وتسعين وجاور سنة ثلثين  
اربعين سنة ستين وسبعين والاشك منه في ما في السنة ثلثين فقام بها وصار منها في السنة ثلثين

ابن اشته



الحديث الذي اشهر فيه فضله و ليس بعد شيخ الاسلام ابن حجر فيه مثله و قال غيره و اسطره  
عقد هامر ان بعد الاجماع على انه من كمال الجبر و هو في وجه المذهب كالفرد و هو في  
الفرد مع جواهر كالدقة بل جواد و هو في وجه المذهب كالفرد و هو في وجه المذهب  
بانه هو الفهم الذي فاق اصله السديد بل المعاني فلا حاجة للبيان انما هذا المذهب فاحقت منه  
الكل كلب الدار كيف لا وقد جاده الفيض في الباري فهو في وجه المذهب كالفرد و هو في وجه المذهب  
طبقة الجود لا عين السخا و زيادة في اياته و علمها و ثباتها و انهم طرق الى الغاية و هو المذهب كالفرد  
الشريفة و الحادى الحاسر الاصطلاح التكت الميف في جهة زهت و هو في وجه المذهب كالفرد و هو في وجه المذهب  
و قال اخره الذي انقعد على فزده بالحديث النبوي الاجماع و انه في كثرة الملاح و تحقيقه لقنونه  
بلغ ما لا يستطاع و دونت نقصانيفه و اشتهرت و ثبتت سبلاته في هذا الفن النفيس و صرقت و لم  
يخالف احد من العقلاء في جلالة و وقوفه و ديانته و امانته بل هو باجماعهم بانه هو المذهب كالفرد  
اليه في التعديل و التجريح و التحسين و التصحيح بعد شيخ الاسلام ابن حجر و هو في وجه المذهب كالفرد  
و الاخر و قال اخره انما النقل من كلام الله و رسوله القدر و الحديث و سائر بفضله الركبان  
و بالفت في السير الحثيث و مدح الخريفة الارباب و هو في وجه المذهب كالفرد و هو في وجه المذهب  
قد قلته الاجماع و عندي حديث سند و سلسل و يرويه بالاثقان لا الوضاع و ما في الرمان و هو في وجه المذهب  
تلقى عالم المصنف بهذا الحجة و سماعه في الخبر فيك تولدت اخبارا و هو المذهب كالفرد و هو في وجه المذهب  
بما من اذا ما قد لا يمرض في شكوا لزال الفهم و الاجماع و يراى بعد موتة هبة حسنة فليل المصنف  
بك قال حبيبني و فقيرى و حشرى مع العلماء و رجته في تاريخ ثلاث و عشرين و رقة قال الشيخ جلال  
بن زهد و حمد الله عقب تلك الترجمة ان شيخنا صاحب التوجه حقيق بما ذكره لنفسه من الوصف  
الحسن و لقد والله العظيم لم ادر في الحفاظ للتأخير في مثله و يعلم ذلك كل من اطالع على مولفاته او  
شهره و هو عارف بقبه منصف في رايه و هم الله جل جلاله في ترجمته انه لفرد بقبه فطال  
في الاتفاق و كثر مضافاته فيه و في غيره و طسا و صيته شرقا و غربا و ما يمتد ولا يعلم الا ان من  
يعرف علوم الحديث مثله و لا اكثر تصنيفا و لا احسن و لئلا يخذل عنه علماء الافاق من الشايخ و  
الطلبة و الرفاق و لا اليد الطولى في المعرفة بالعلل و سماء الرجال و احوال الرعا و المجرع و التعديل اليه

ذو الاثنا

في تاريخه و هو في وجه المذهب كالفرد



يشأ في ذلك طرد اقل بعض العلماء كونه يات بعد الحافظ الذهبي احد سلك هذا السالك غيره و  
لقد مات في الحشد من بعد واسف الناس على فقد ذلك الخلف بعد امثله انتهى وواتى به الحشد  
في مواضع متعددة وعرض عليه قضاء مصر فلم يقبله رحمة الله تعالى وفضل النبي وزيار  
شيرازي وشرح شامل ترمذي كفته يقول الفقير الى الله تعالى مؤلف هذا الشرح للهوا الخدي وفضل الله  
بن ابي محمد روزبهان بن ابي محمد فضل الله بن محمد بن اسمعيل بن علي الانصاري اصلا وبتارا  
الحضبي محمد الشيرازي مولد الاصبهان في دار الدين مؤثرا واثارا انشاء الله تعالى اخيرا كننا الشامل  
من مؤلفات الامام الجامع فجامع العلم والتقى للواقع لاعلام الحشد بين الوري للناش في مجال الحشد  
انفاس المعرفة الشك الامام ابي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي رحمة الله تعالى قرأته في  
عليه لبعضه ولجالة الباقي ان لم يكن سمعا الشيخ الامام الرحمة حافظ العصر وسند مصر الذي  
تقدم في زمانه يعلو الامسار ورفعة الشأن حتى اذعن لجلالة قدره سلفا ثمة الدوران الشيخ الامام  
ابو الخير محمد بن عبد الرحمن السخاوي في مدينة الشريعة النبوية على ساكنها افضل الصلوة واكمل  
الخدمة وذلك في اخر جمادى الآخرة سنة سبع وخمسين وثمان مائة بلد العثمانيين في مجاز اقبال السلالة  
من ابواب الحرم المكرم زاد الله تشريفا وعظيما او زير شرح شامل كفته الشيخ الامام ابو الخير محمد بن عبد  
بن محمد السخاوي المصنف وحلة الزمان حافظ العصر فسيح وحده وقرئ في مصر في شأنه لازم  
الشيخ وصاحب الشيخ الامام ابو الفضل احمد بن علي الصغاني شهرا بن جبر حجة الله تعالى  
سنتين متطولة واثني عليه الشيخ في كتبه سيما في كتاب الطبقات وكان له شأن جليل ومن اراد  
الاطلاع على حقائق احواله فليراجع كتابنا الشهير بالجميل المتين في باطنه الامين كان اصله  
من بغداد هي قصبة من اعمال بلاد مصر المشهورة بالنسبة اليه السخاوي بزيادة الالف لكن ذكر  
السخاوي كتابه لاشارا بالنسبة اليه السخاوي بابدال الالف وا قال هي قرية باسفل مصر  
والشهر فخذ النسبة ابو احمد بن ابي علي السخاوي توفي ببغداد انتهى ومنها السخاوي القاري  
المشهور وكان ولاية شيخنا ابو الخير محمد بن عبد الرحمن بالقاهرة المغربية من البلاد المصرية والشيخ  
فناهما في الحارة الباقونية وكان ينسب ابو الملازمة الفقيه سراج الدين البلقيني رحمة الله تعالى  
ولاية في ثمان وعشرين سنة ثمانية تلمذ انشا الشيخ لازم المشايخ وسافر للبلدان وجمع من اطراف

علم الحديث ما قل ان يجمع مثله في زمانه كان له سعة وعشرون شيخا في مصيحه البخاري والحقنا  
على اربعة امكنة بمجلد كما ذكرنا وحصل كثير منها في اجازة صاحبه بالديانة الطيبة والارمنة <sup>والفاوة</sup> درسا  
وقرأ عليه وسما ما منور في علي جميع الجامع المصحيح الامام ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري في  
الروضة المطهرة النبوية بين القدر الشريف والتبديل الكريم على ساكنها افضل الصلوة والتسليم قرأ عليه في  
من الكتب ومن المصاح الستة وقرأ عليه بعض النمايل واجاز في النسخ كالشيخ يرحل كل مال الحجاز ويسكن  
بما سني من الجوارح من يجمع التناويف الفصاحة يرجع الى مصر ولا يتحل لغرفة مع اهل البيت المحجزة  
باسنوط الحرم الشريف مكة المكرمة زادها الله شرفا وتعلما وعزا وتكون في ما في بيتهم من  
رفع الله درجاته وذاد حسانه وعبد الغفار بن ابراهيم العلي العدواني الشافعي درجته الرتبة الطالبة  
محمد بن عبد الرحمن بن محمد شمس الدين ابو الخير الضاوي الاصل القاهري الشافعي تولى الحرمين  
الشريفيين الحافظ الكبير العالم الشهير خاتمة الحفاظ بالافراع ولد بربيع سنة ١١٣١ هـ بالقاهرة وحفظ عدة  
من الكتب الى ان قال في الجملة فهو امام جليل القدر وخالد حفظ العصر في سنة ١٢٠٠ هـ بالديانة  
الشريفة ومحمد بن علي الشوكاني الصنعاء في يد طالع بحاسن من بعد القرن السابع كفته محمد بن عبد الرحمن  
بن محمد بن ابي بكر بن عيسى بن محمد بن شمس الدين الضاوي الاصل القاهري الشافعي ولد في  
ربيع الاول سنة ١٢٠٠ هـ وحفظ كثيرا من المختصرات وقرأ على ابن خضرو والجمال بن هشام الحنبلي وصالح البلقيني  
والشرف المناوي والشمس بن ابي الحسن بن جبر ولا زمه وانقطع به وتخرج به في الحديث واقبل على  
هذا الشأن بكلية معتد به فيه وسمع العالي ونازل واخذ عن مشايخ عصره ومعه ونواحيها  
حتى بلغوا اربعة امكنة شيخ فخرج واخذ عن مشايخ مكة والديانة ثم عاد الى وطنه وانحل الى الاسكندرية  
والقدس والتحليل ومياط ودمشق وسائر جهات الشام ومعه ويرجع في هذا الشأن وكان  
الاقران وحفظ من الحديث ما صلبه منفردا عن اهل عصره ثم خرج في سنة ١٢٠٠ هـ واهله واولاده حاد  
وانقطع به اهل الحرمين ثم عاد الى القاهرة واسلم الحديث على ما كان عليه اكاير مشايخه و  
مشايخهم وانقطع به الناس ثم حجرات ومجاورات وخرج لجماعة من شيوخه احاديث وجمع كتابا  
في تراجم شيوخه في ثلاث مجلدات سماها بغيره الاولى فمن اخذ عنه الضاوي وفهرسه بروايته  
ثلاث مجلدات كذلك والثالثة في مجلدات وتخرج اربعة النسخ في مجلد لطيف وتكملة

في ربيع الاول

في ربيع الاول

تخريج ابن حجر الاذكار وتخرجه احاديث العادلين كابي نعيم وفتح الغيث بشرح الفيتا الحديث في  
مجلد ختم وشرح التقريب المنوي في مجلد وبلوغ الامل في تلخيص كتاب الدارقطني في العلل  
وشرح الشامل لما ترمي في مجلد والقول المفيد في المصاحح شرح العهد لابن دقيق العيد كتب منه  
المسير من ابله وله ذيل على تاريخ المقرئ في المحدثات من سنة خمس واربعين وثمان مائة الى سنة  
القرن التاسع في اربع مجلدات والاضواء مع لاهل القرن التاسع في اربع مجلدات والذيل على تاريخ  
ابن حجر لفضلاء مصر في مجلد والذيل على طبقات الفقهاء لابن الجوزي في مجلد والذيل على دول الامم  
للذهبي والوفيات لاهل القرن الثامن والتاسع في مجلدات سماها الشافي من الامم في وفاء الامم  
ومصنف في ترجمة النور واخر في ترجمة ابراهيم واهل الجاهل واخر في ترجمة نفسه والتاريخ  
المصنف في عدة مجلدات والقول المبني في خم ابن عربي في مجلد وقد افرد على مسائل بالتصنيف  
وقد ترجم لنفسه ترجمة مطولة في مصنفه الصنوع الاصح وعدا شيوخه ومقرائه ومصنفاته و  
ما صدر باسماؤه من فصوصه والجملة فهو من الائمة الاكابر حتى قال تلميذه الشيخ حاربا لله  
فهذا لهما كتب عجب ترجمه صاحب الترجمة نفسه في الصنوع الاصح ما نصه قال تلميذا حاربا لله  
بن هذا الكثر شيخنا صاحب الترجمة حقيق بالذكور لنفسه من الاوصاف المحنة ولقد والله  
الظلم لم ارسف في الحافظ للتاخرين مثله ويعلم ذلك من اطالع على مؤلفاته او شاهده  
وهو عارف بنفسه بمصنف في تراجم ارحم الله جده حيث ظل في ترجمته انه افرد بنفسه بطرا اسمه  
في الافاق كتر ترجمته فيه وفي غيره وكثير من اطراف شرقا وغربا وشاما وعسلا ولا اعلم الا ان من ترجم  
علوم الحديث مثله ولا اكثر تصنيفا ولا احسن وذلك اخذ عنه علماء الافاق من المشايخ والطلبة  
والفقهاء والحمد الطويل وسعرفة اسماء الرجال واحوال الرواة والمخرج والمقيد واليه يشار في ذلك  
ولقد قال بعض العلماء لم يات بهذا الحافظ الذهبي مثله سلك هذا السلك وبعد الامات في الجدل  
واسف الناس على فقدوا ولم يخلف بعد مثله وكانت وفاته في محاورته الاخيرة بالدين في سنة ثمان مائة  
في يوم الاحد سادس عشر شعبان سنة ثمان مائة في هذا ولولم يكن صاحب الترجمة من  
الافاضة الاصح لكان اعظم دليل امانة في اهل المذاهب والاسلام في ترجمة كل احد بحفظه ومقرائه وشيوخه  
واهل بيته ووفاته على غبطة حسن اسبق لطيف بنجر له من ابيته مقر هذا الشاكر يحجب من احاطته بذل الشكر



سبعاً  
ثامناً

دائرہ فی الاطلاع علی احوال الناس فانه قد لا يعرف الرجل لاسمها في ديارنا اليمنية جميع مسموئ  
لبيه وابنه او اخيه فضلاً عن غير ذلك ومن فزون هذا الكتاب الذي جعله صاحب الترجمة لاهل  
القرن التاسع والدرر الكامنة لشيوخ ابن حجر في اهل المائة الثالثة عزت فضل مصنف صاحب  
الترجمة على مصنف شيخه بل وجد بينهما من المتفاوت ما بين الكوكب والثرى ولعل العبد لا ين  
تفصيل عن لم يستطع هذا المنة لطيف للمائة الثالثة اربعين وخمسة عشر من صاحب الترجمة فانه عاش في المائة  
ثمانيستين من مائة الفان له ولحقه لم يشأ اهل القرن الثامن فبان صاحب الترجمة لم يتقيد في  
كتابه للمذكور من مات في القرن التاسع بل ترجم لجميع من وجد فيه فبان ان القرن الثامن واجب  
لم يترجم في الدرر الكامنة في القرن الثامن وليت ان صاحب الترجمة صار في ذلك الكتاب لافاق  
عن الواقعة في اكلار العلماء من اقرانه ولكي ربما كل واحد مقصد صالح وقد ظلت عليه محبة شيخه الحقا  
ابن حجر فصار لا يخرج عن غالب اقوال الكهان على ابي القاسم محبة شيخه ابن تيمية وعلى الهيثم  
محبة شيخه العراقي لنتج وهذا السخاوي جرم من هم كاجل وناقض هم الذي هو اعل  
قد اثبت هذا الحديث الذي سألني الافاق سير المثل وقصني من طلبة العدل كل وطروا مثل  
فلا يصدر عن اذعانه الا الملوغ بالخطا والخطا ولا يصدر عن اذعانه الا الملوغ في مهاوى لغا  
والزلل ولا يروم ابطاله الا من يستغني عن لهف بالوغل ولا يصدر اذعانه الا من يستطاع صبر  
العه والخليل وجبهه ليست و تهم انك حسين بن علي الكاشغري المعروف بالواعظ البسيطة  
حديث مدينة العلم رثابت و متحقق و تهم انك حسين بن علي الكاشغري المعروف بالواعظ البسيطة  
كففة اما صفات حميدة و سمات پسندية انخرت از قياض فهم افزون است و از حيز ادراك و هم بدون  
حقيقت حال و حال حقيقت و ي بر صفا صافية عقلا و خواطر الكبرياء و فضلا لا يخ و سيد او و اطع و جود  
بيت سر شرح حسن او چنانچه كند كسي : مرات لغاب چه محتاج صيقل است : فضايل و  
ساطرة اللوامع و مفاخر صفات لا مودة السواطع انخرت و در عهد نومان و افكار كنه و التبار و نور الاسفا  
قرار يافته پس ايد و اثبات ان مقوله تفصيل حاصل مني يا و الشمس تكبر عجل و عن حل ابيات  
قدم نهاد قلم تا بقدر شرح كند : و در صفت صورت در حش ضياء معني را به خرد گرفت عنان كزبين سخن كند  
بما يتاب چه حاجت شب بجملي را : اما بحكم ما لا يدرك كلكه و در سلكه از سربا او روزه شود





على عشرة أبواب الأول في بيان بعض الأنبياء الثاني في إنباء النبي صلى الله عليه وسلم  
الثالث في وفاته الرابع في أحوال فاطمة الزهراء رضي الله تعالى عنها الخامس في أحوال علي  
رضي الله تعالى عنه السادس في أحوال ابنه الحسن السابع في مناقب الحسين الثامن في أحوال  
بي عقیل التاسع في شجرة الحسين رضي الله تعالى عنه العاشر في فضائل الأول في وقائع  
أهل البيت ولثاني عواقب مع القائلين انتهى وقطب الدين محمد بن علاء الدين بن حجر والي المكي المحض في  
كتاب الإعلام باب بيت المقدس كفته قلت وقد أدركنا الباب الشريف مصفيا بالفضة وكان يخرج  
من فضته أوقات المغفلة من قبل دونه وخفت يد إلى أن اكتشف من قبل الباب الشريف عن خشب  
الباب وسلك من الدار من يفعل ذلك وجسوا وبعد لوافض ذلك على أبواب الشريف السكا  
في أيام الحرم للقدس السلطان سليمان خان أسكنه الله تعالى فرديس الجنان في سنة ٩٦٠  
الأمير الشريف السلطان تميم الباب الشريف بالفضة إلى داخل الحرم الشريف للقيم بركة في منصب نظام  
الشريف يومئذ وهو من فضل مكتبة مصر أحمد جلي القاطع من الحرم محمد بن سليمان قردار  
مفضل الله رحمه الله تعالى وكان له شعر لطيف بالتركي وترجم بلسان التركي كتاب في فضائل  
لونا جلي ضمنه من لطائف نظم والنثر ما يستحسنه الطبع ومن عجاس السجع ما يفتح السمع  
وهو كتاب مقبول متداول بين اللطفاء وكان صولها إلى مكة في افتتاح سنة ٩٨٠ وجمدوى ١٠٠٠  
أنكر حسدال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين أبي بكر سيوطي في قول جلي في فضائل علي حديث في العلم  
بطرق عديدة والظاهر سيدة رواية نور بن خواجه كفته الحديث السادس عشر عنده على كرم الله  
وجهه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لنا نحن العلماء وعلى بابها أخرجنا أبو سعيد في المرفق  
الحديث السابع عشر عن جابر بن عبد الله صلى الله عليه وسلم قال أنا مدنية العلماء وعلى  
فمن أراد العلم فليأت الباب أخرجه الحاكم وتعب الحديث الثامن عشر عن ابن عباس أن  
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أنا مدنية العلماء وعلى بابها فمن أراد العلم فليأت من باب  
الخروج الطبري وبابها كانت كسيوطي في قول جلي كفته وبعد في هذه نبذة من قطرة من قطرات  
بحار الخيرة أودعت فيها يسيرا من المناقب الباهرة لستيدنا على كرم الله وجهه صلواته بالقول  
الجلي في فضائل علي وضمنتها أربعين حديثا كفت في متبعه بالعلم والخير بها وبعض غريب

في كتابي في فضائل علي عليه السلام  
في كتابي في فضائل علي عليه السلام  
في كتابي في فضائل علي عليه السلام  
في كتابي في فضائل علي عليه السلام



الفاظها و مشکل معانیها والله استل بان یخففی بالقبول وان یرزقنی بركة الامتساك  
محب الالبیت اشرف مامول این عبد متظاهر است که سیوطی در قول جلی احادیثی وارد کرده است  
که بنده از قطره از قطرات بحار زاخره و شئی یسیر از مناقب یا بهره جناب امیر المومنین علیه السلام می باشد  
و سیوطی از خداوند عالم سئلت میکند که او را قبول ان انعام و نعمه بایده و برکت استساك بحب البیت اشرف  
مامول رزق نماید پس بحمد الله تعالی بحسب انفاذ سیوطی بمرحمت ثابت محقق شد که حدیث در مرتبه العلم از مناقب  
یا بهره جناب امیر المومنین علیه السلام می باشد و سیوطی بجمع ان امثال ان از خداوند عالم سئلت است تا قبول  
می نماید و هذا بما یکظمه و الجاحل الخدوع الفرد و لیسوی الیه رغباً ینادی له بالویل و الشور  
و مخفی نماید که قول جلی از مشاییر کتب فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام و نهایت شهر و معروف و نزد  
علمای اعلام سنیه است خود مخاطب در رساله اصول حدیث گفته احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب  
گویند در میان شبیه تضایف متعدده و متنوعه واقع شده و بعضی محدثین بخصوص مناقب بعضی از ان واضحا  
راجه نوشته اند برای غرضی که متعلق شد ان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشره که  
تقسیم بحسب طریقت مسمی بر ریاض المشرقه فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذی القربی و حلیه الکیمیت  
فی مناقب آل البیت و الدیباچ فی مناقب الازواج و کتب یا در مناقب خلفاء راشدین مصنف شده و  
بالخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المومنین و بحسب الخطاب القول الجلی فی مناقب امیر المومنین علی است  
و نسائی در مناقب امیر المومنین علی رساله دراز نوشته و نواصب امر بکینه فخر تصب عدوات او را در دمشق بر  
عمل شبیه ساخته و حقه الله علیه و مولوی صدیق حسن خان حاضر در خطه فی ذکر الصالح استه تعریب این عبارت  
گفته واحادیث المناقب و المثالب حتی علم المناقب و فیها ايضا تضایف عذیق متنوعه و قد  
افرد بعض المحدثین مناقب بعضهم عن بعض سبب مناقب الال و الاوصحاب لغرض متعلق به کتبات  
قریش و مناقب الانصار و مناقب ائمه المبشره و السعاده الیایض المتضیق ان مناقب العشرة المبشره الطاهره  
و ذخائر العقبی فی مناقب ذی القربی و حلیه الکیمیت فی مناقب آل البیت و الدیباچ و مناقب  
الازواج و مصنف کتب کثیره فی مناقب خلفاء الراشدین کالقول الصواب فی مناقب عمر  
بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب علی و النسائی رساله طویل الیه الدلیل فی مناقبه کرم الله وجهه  
و علیها انال الشهاده فی دمشق من لیل فواصب الشام لفرط تعصبهم و عداوتهم و قد رغب الله

بارش





[illegible]



مدينة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر القزويني وهو ثقة قال  
وسمعت احمد بن سهل امام اهل عصره ببخارى يقول سمعت صالح  
بن محمد بن حبيب الحافظ يقول سئل عن ابن الصلت فقال دخل يحيى  
بن معين ونحن معه عليه فلما خرج قلت له ما تقول فيه فقال هو صدوق  
قلت ابنه يروي عن حديث التميمي في العلم فقال قد رواه ذلك الضمدي كما  
رواه ابي الصلت انتهى ما في المتن راوي في تاريخ الخطيب قال الحسن بن علي  
بن صالح سالت يحيى بن معين عن ابني الصلت للزوري فقال ثقة صدوق  
الا انه يشيع وقال ابراهيم بن عبد الله بن الجنيدي سالت يحيى بن معين  
عن ابني الصلت فقال قد سمع وما اعرفه بالصدق قلت فحدثني  
الاعمش عن محمد بن عيسى بن عباس قال سمعت به قطب ما يلفظ الا  
عنه وقال عبد الخالق بن منصور سالت يحيى بن معين عن ابني الصلت  
فقال ما اعرفه قلت انه يروي حديث التميمي في العلم فقال ما هذا  
الحديث بشيء قال الخطيب حسب عبد الخالق سأل يحيى عن  
حال ابني الصلت قلما ولم يكن يحيى اذ ذاك يعرفه ثم عرفه بعد  
فاجاب ابراهيم بن عبد الله بن الجنيدي عن حاله قال الخطيب فاما حديث  
الاعمش فان ابني الصلت كان يروي عن ابنه معوية عنه فانه كان له  
بن حنبل ويحيى بن معين من حديث ابني معوية ثم يحذف يحيى عنه  
فوحيد غير ابني الصلت قد رواه عن ابني معوية قال القاسم بن عبد الرحمن  
الانباري سالت يحيى عن هذا الحديث فقال هو صحيح قال الخطيب اراد انه  
صحيح من حديث ابني معوية وليس بباطل اذ قد رواه غير واحد عنه قال  
عنا بن الذوري سمعت يحيى بن معين يوثق ابني الصلت عبد السلام بن صالح  
فقلت له انه حديث عن ابني معوية عن الاعمش التميمي في العلم وعلى ما  
فقال ما يزيد من هذا السكون ليس كذلك جعفر القزويني عن ابنه معوية









[illegible]

مصحح وخالفه ابن الجوزي فذكره في الموضوعات قال المنكذب طالع صواب خلاف قوله ما حادوا  
الحديث من كتب الحديث يرقى إلى المصنف لا يرقى إلى الكذب ويبين ذلك يستدعي طوله ولكن هذا  
هو المعتمد في ذلك انتهى وقد كنت أحب هذا الجواب دهر إلى أن وقفت على تصحيح ابن حجر  
على فقهنا بالأثر مع تصحيح الحديث بحسب ما ناستقر الله تعالى من باب فقه الحديث في باب الحديث  
إلى تبيين المصنف والله أعلم وجوه من حيث هو ثم لم يبق لي تصحيح من حيث هو طرق الحديث في غير منزه كمال خبر  
وتنزه وطول بلع ووسعت اطلال في خورش بربر وابن شاذي ماضع وظاهر فرموده خياجه در رسالة فقه الحديث في باب  
عنوان من الحديث وتعليقاته ذكر استكشاف عن عجوبة هذه الآية بعد الألف تلج الفوائد في شذوذ  
لبس السواد طرح السقط ونظم القطر جزء بسبعة نار التسميط الفلند في خلاصة الاسماء  
الآخرة الناجية في الاسئلة الناجية ما رواه الاساطين في يوم الجمع إلى السلاطين الأوج  
في خبره مع شذوذ الاضغاف ومنصب الخلافة الرسالة السلطانية اعذب للناس في  
حديث من قال لئلا لم فهو جاهل احسن التسليك في حكم التشبيك منادمة الشموع في  
خبر الشموع جزء في الخصيان الكرج في الفرج منزه البدن في اجلاء ليلة عرفة والعديد في نصف  
شعبان وليلا القدر حسن السميت في السميت طوف الحكمة التطريف في التصفيف نور الشفق  
في القيق جزء في طرق حديث انما مدينة العلم وحل بابها جزء في طرق حديث  
طلب العلم فريضة على كل مسلم الا انها روي عن عدة الشعراء من الآثار خادما العمل  
الشعوب جزء في الغالبية جزء في طرق حديث من حفظ القرآن أربعين حديثا جزء في طرق حديث  
الطلب الخبز عند حسن الوجه أربعون حديثا في الطيبان احبها البيت بفضل أهل البيت  
اشتمى ما نقله من هذا السيرة في حفظهم الجوهري المنقادة وبارعهم الفهم في الجمع والاضغاف وقد بدت  
بمحشاة بالانقادة واقتد سعيه بالمجد والاجتهاد في اثبات هذا الحديث للشاذي بنو  
الوقادة في اسفار التوسات به الكيان في البلاد وفيما سفيها التي لا تلت شوقها انهم تزداد في الله  
والمعشاة بالناسير في القضاة والملاحة للورثين وقيرة ذوى التعمار والعنادة والاختار في اختار  
المختل والاضغاف كيف يدعى عن الحق وقد وضعت اعلام الرشادة ويومئذ في الباطل وقد ظهرت  
لبات السدادة ويرى من غول البقي للاعتكاد ويومئذ في كواكب المنى بالاشتداد في يتركون













والجهد في احد بعد السبكي غيري قال ولا تظن ان من لازم الجهد المطلق ان يكون مجتهدا في  
الحديث يجتهد في العربية لانهم قد نصوا على انه لا يشترط الاجتهاد المطلق في العربية  
بل كان يكفيها بالتوسط ونصوا في الحديث على ما يؤدي الى مثل ذلك والاجتهاد في الحديث هو  
المرتبة التي اذ بلغها الانسان من معرفة الحديثين والمحافظة وقد وصفوا الاجتهاد المطلق من اهل  
يوسطة المحافظ كالشيخ ابن الصالح الشيرازي وابن نصر البجلي وطائفة المحرمين والغزالي وقد روي  
عنهم في الحفاظ على احاديث الجليل ما هو منكره عليه بالصلاح وغيره كما ان بعضنا قد يفتقر بعض  
الاحاديث كما قد يقع في مقام الاجتهاد فليس من شرط الاجتهاد ان يحيط علمه بكل حديث في الدين بل قد  
علق اهل امامنا في رضى الله عنه اخذت جده باحاديث خفيت عليه على صحة ما بعد ذلك  
صحت عند غيرهم بل قد وقع ذلك كابر العصابة كعبد بن الخطاب فكان يقتضيه ما شاء مما في الدين  
الحديث حتى يحد قوته بها فيرجع عن اقتضيت قال وقد بلغ الشيخ ابو محمد الجويني رتبة الاجتهاد  
للمطلق والف كماله في الحديث والتميز فيه الوقوف مع الحديث وعدم التقيد بالذهب فوقع للائمة  
الشيعة في رضى الله عنه منه ثلثة اجزاء في جوارحه المصنف فتعقب فيها اوهاه احمد بن حنبل و  
ارسل بذلك الى الجويني من اجلها الشيخ اهل ان يجتهد ويتجرد ولكن يحتاج الى ثبوت الحديث في ذلك  
الحجج به فانه غير ثابت فانظر كيف سلم له مرتبة الاجتهاد مع خفايا تلك الاحاديث عليه قال وقد  
كان السراج البلقيني مجتهدا مطلقا وكان من حفاظ الحديث ايضا ووصفه تلميذا المحافظ ابن حبيب  
بالحفظ وذكره في طبقات الحفاظ ولكن لم يكن في الرتبة العليا من العجوة في التعديل بل كان معاصره المحافظ  
ابو الفضل العراقي يحفظ منه واجل في الفن الحديثي والتقدم كثيرا وكانت عربية البلقيني مسطرى  
واما بقتية من جاء من المجتهدين بعد السبكي الى الان فلم يكن فيهم من بلغ رتبة البلقيني في  
الحديث واما قبل السبكي فاجتمع الاجتهاد في الاحكام والحديث في الحديث كثير منهم ابن تيمية  
وابن دقيق العيد والنووي وقبلهما ابو شامة وقبلهم ابن الصلاح واما قبله من المتقدمين فكثير  
جدا واما الاجتهاد في العربية فلم يجز بعد ابن هشام من يوصف به غيري الا بالبلغ  
عن الجاهل وقيل ابن هشام وخلائق كابي حنبل ولامدى وابن الصائغ وابن مالك قال وقال ابن  
الان لا يعرفون الاجتهاد في الحديث والعربية طائفة يعرفون الاجتهاد في الشريعة فقط وقد قال



ملفوظ

تعداد

سید علی

انجمن

۴۱



شمس المدينه

فِيهَا

[illegible]



المعاصرين له كتابا ودينه لنفسه ولم يكن عند الشيخ غيره قال كتابا في ذلك سماه البارئ ففقط  
التاريخ ثم قال ولعن من المؤلف انما يطلب جروا من الله تعالى في تاريخه فكيف يطلب جرمه  
وهله وكان رضي الله عنه اهل مناهج بالفتوة والحد وفروقه حقاقتا مقتنا بغير عزير بالفاظه  
ولست بباطل الاحكام وقد تضرع اجبر احد الاحاديث كالموت من خرجها ولا بد من رايها كغيرها الشيخ  
وبين رايها من حسن وضعيف وغير ذلك ونسبني الشيخ سليمان بن الصوفي الخفي قال ارسل شيخ الاسلام  
الا وجاتي من عند احد احاديث جعفر بن محمد بن الخطاب وليد قوام رايها الى الشيخ جلال الدين فلبت روايتها  
فروها الشيخ في من له من رايها عنه وبين رايها فذهب شيخ الاسلام اليه وقبل يدا وقال والله  
ما كنت اظن لك تعرف شيئا من ذلك فاجابني في حل فقال ما تقدمت وتعتبت بل هو ودمك  
واخبرني الشيخ سليمان بن احمد قال بينا انا في الخنيدية عليا بالامام الشافعي فحدثني عنه اذ رايت  
عليه من ياتون من حمالة من فريد قسدا من ناحية الجبل فلما امروا من فاداهم النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه  
فقبلت يده فقال النبي صلى الله عليه وسلم من هذا الذي قد رايته من النبي صلى الله عليه وسلم الى بيت الشيخ جلال الدين  
فخرج الى النبي صلى الله عليه وسلم وقبل يده وسلم على اصحابه ثم اخذوا بالاداء عليه يدي فضا  
للشيخ جلال الدين يشل النبي صلى الله عليه وسلم عن بعض الاحاديث وهو يقول حات يا شيخنا  
انتم وذكر الشيخ عبد القادر الشاذلي فوافقه عنه عن الشيخ فانه راي هذا الرواية بعينها وقال له  
النبي صلى الله عليه وسلم حات يا شيخنا الحديث كما سياتي وكان رضي الله عنه كثيرا ما يجيب السائل عن النبي  
ثم يقول الذي هو خزان افهم الكتاب الفلاني وهذا من الصفحة الفلانية هكذا وكان اسطر التجرد للمشقة انما  
تعالى كحالتك في فقه الكتاب فيجد الامرك ذلك وكان رضي الله عنه يقول بخلافه يروي النبي صلى الله عليه وسلم  
عليه وسلم وانما في الجنة ووافقه على ذلك من اهل عصره الشيخ عمر الديني خالفه في الحفاظ  
ومنفذ الشيخ جلال الدين في ذلك مست مؤلفا وذكر في ما من وافق على ذلك من الحفاظ وكان رضي الله  
عنه يجمع بالنبي صلى الله عليه وسلم نقطة واخبرني الشيخ عبد القادر الشاذلي انه راي بخط الشيخ  
جلال الدين ورقتين كتبهما البعض احمايه حين سئل ان يقف له حاجته عند السلطان الفلاني  
فقال يا اخي اني ارى النبي صلى الله عليه وسلم نقطة واخبرني الشيخ الفلاني عن عتق بولكن انا  
اسال للنبي صلى الله عليه وسلم فقلت له يا سيدي كما رايت النبي صلى الله عليه وسلم نقطة فقا

تتبعه





افتتاح عام

الشيخ

الضام

الشرع واليه

سليم بن عثمان مصر عام افتتاح سنة ثلث وعشرين وثلاث مائة من ذى الحجة سنة ثلث  
علايمير لحد يال الله تعالى في حيا وخرج من اواسط السنة سبع وخمسين وخمسة مائة وخمسة  
مئة في تلك السنة وستين قلت وسمعت ابا هذا الكلام من الشيخ امين الدين الامام جامع الفوائد سنة  
خروج السلطان الغوري لقتال السلطان سليم فاخبرت بذلك بعض العلماء الذين كانوا يذكرون  
على الشيخ جلال الدين فقال هذا امر لا يجوز تصديقه فلما قتل الغوري دخل مسكر السلطان  
سليم افتتاح عام ثلث وعشرين وخمسة مائة وخمسة مائة من ذى الحجة سنة ثلث وعشرين  
فقال في الشيخ امين الدين اذهب الى ذلك المنكر فقل له انظر صدق ما اخبر به الشيخ امين  
يوما واحدا فقال بكل شيء فيه وهو يرد هذا ما وافقه قد رددت جوابه على الشيخ امين  
فتسهم وقال وان شئت فقل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بقدر الله عز وجل انما الله عز وجل  
فيه اجابة الحق سؤاله ولا انصرك له وكان لك القول في كرامات اولياء الله تعالى يا سبحان الله  
والحمد لله الذي اكله قلت وقد صدق الشيخ في العلامة الثانية والثالثة ايضا ووقف  
غالب خراج رزق مصر في سنة سبع وخمسين وبقى العلامة الرابعة والله اعلم في خبر سنة  
الشيخ عبد المقادير الشاذلي قال بلغ الشيخ جلال الدين اربعين سنة اخذ في التجرد  
للعباداة ولا يقطع عن الله عز وجل ولا اشتغال به سبحانه وتعالى صفا ولا اعراض عن  
الدنيا واهلها حتى كانه لم يدر احد منهم ومشرع في تحرير مؤلفاته وترك الاشياء والتدريس  
واقام في روضه مقياس النيل فلم يخل من ان مات عليها وابغض الله له فيم طائفة بيته  
التي على بحر النيل من سكناه وكانت الامراء والاعيان ياتون الى زيارته ويعرضون عليه الاموال  
المنفوسة فيرد هاروا رسله السلطان الغوري خضيا والتم دينار فرد الالف واخذ الخصى  
فاعتقه وجعله خادما في الحجرة النبوية وقال لقاصدا لا تعد ثانيا بعد يقطع فان الله تعالى  
اعنتا عن مثل ذلك وقالوا مرة ان بعض الاولاد كان يتردد الى اللادوك والامراء في جواب الناس  
فقال اتباع السلف المصالح في عدم تردد ههنا ليدن المسلم وكذا في رد ما سألهم عليهم  
واخبر الشيخ امين الدين ان الشيخ جلال الدين طلع مرة السلطان قاتيباي في حادثة وعلى  
رأسه لاطلسان فقال له السلطان انت مالكى حتى تلعب لاطلسان لظنة انك خاص بالملك فاكفى



كان لا يطالع له بالطليسان الا القاصو المالكى فخطا فقال له هذه عادة حدثت فربا وكان  
الطليسان في الزمان الماضي خاصا بالشافعي الى ان ايام الشيخ تقي الدين السبكي فقال بينهما الكلام  
فقال الشيخ السلطان الطليسان سنة في كل مذهب لا يختص بالمالكية فقال السلطان هذا  
تكبر ويجهل ويدفع في المنكر فقال له الشيخ معاذ الله بل سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ولما واخذ السلطان على ذلك لم يكن كل واحد فاعلم من بعض القضاة فرائده تاديبه في اخر  
المجلس انتم فلما كان بعد ايام مبلغ الشيخ ان امامه ابراهيم الكركي قال له ليس الطليسان سنة  
ولو كنت حاضر احد قراء سنة لقلت له هذه سنة ابيهم فقال الشيخ بل هذا يكفر بآرقة سنة  
ثابته عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان الشيخ حلال الدين صنف كتابا حاشاه الاحاديث  
التي فيها في قتل الطليسان ثم اراد السلطان عرض رضاشد يدا اشرف حيدر اللوت وطلع العلماء  
وغيرهم يفتون به بالسلامة فلم يطلع الشيخ اليه فامسك به فاصد بطلبه فابى فاوقد ابن الكركي  
عليه النار وقال هذا عاص الله ورسوله في عدم اجابته ولاحر قال الشيخ ان السلطان ارسل قاصدا  
الى مخوفني بالمرور بوقعتها فقلت لقاصدا قل له انك سلطانا نيف وعشرين سنة ما راينا منك  
سوء فلان لم ترجع عنى ولا تقبضت فبك رسول الله صلى الله عليه وسلم يحكي ويبنو فكيف يطلع  
مشايخ الاسلام يفتون به بالشهر فشكلهم في عدم الطلوع له لسلكى طريقة السلف فذلك  
فما هم احد تصرا الحق ولا قال ما يلزمه من ان عدم دخول العلماء على الملوك سنة ولا قال حق  
السلف الصالح فعزلت نفسي من سائر الوظائف التي هم عليها ولا بد والفت في ذلك كما سميت  
ما رواه الاملاطين وعدم الجي الى السلاطين فلم يبلغ السلطان ذلك مشوقا عليه وارسل الى امير  
كبير وتمر الامير كبير الامام الذي يصل بالسلطان بكلام طيب يطلب منى الطلوع فلم اجبه  
ارسلت للسلطان رسالة سميتها الرسالة السلطانية فيها جمل من اجابت الواردة في منع العلماء  
من التردد للسلاطين فقرأ عليه امير كبير قال السلطان والله لو ان الشيخ بعد هذا الاخذ  
عصا وضربني بها لادعت له ولم اقبله فساء ابن الكركي ذلك واخذ يفرى السلطان على ترجع  
الى قوله اكل اول سميت وعد في القتل فقال الشيخ الاسلام الشافعي لا ياس بان تتلافى خاطر  
السلطان بكلام طيب ترسله الى لسان امير كبير فلتنا نحن عليك من السلطان فقلت انتم

افاستقام

بقوله صلى الله عليه وسلم لا تزال طائفة من امتي ظاهرين على الحق حتى ياتي امر الله لا يقهر  
من خالفهم ثم اتي توحيات فيه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فرض بعد يومين ولشدة  
بالمريض الى اوج بعد يوم انتهى قلت ولما بعد السلطان العثماني مد و سخره وقبضه الزرقاء  
بنت الشيخ بمشقة فانه قبل فقال بترتب السجالي كل شهر فلم يقبل وكان يعتقد اعتقادا عظيما  
واما كلام علي بن ابي طالب البيرسية وكان قال لهم انكم لستم بصوفية وانما القسطنطيني  
تخلق باخلاقي الاولياء كما يشهد بذلك كتاب الحلية لا ينعيم ورسالة القشيري ويحرمها من  
الكتب ومن ياكل المعلوم بغير خلق اخلاقيهم اكل حراما لما اشتد الامر وسعد في قتل السلطان  
قال الشيخ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اجازني منصرف عليهم ولم يغير منه شعرا واحدة فان  
جميع من قام على الشيخ حصل له مقتدر العباد ومات على سوء حال نسأل الله العفو وقد ان  
الابيعين من صان منصب على من يبيع الدراج والكل ويدخل بها بيت فلا يعجز حق يقرب  
صاحبها ويأس من غنما وياكلها حراما مستحراما بقل بالاكاف على العلماء والاولياء  
حتى ظهرت عليه امارات الشقا عند الموت من عقد لسانه عن الشهادتين وسواد وجهه وذكر  
عنده نسأل الله العافية ولما اجر النادر على الشيخ عند السلطان العادل وقالوا له يحيط عليك  
كثير افعال لثان رايته لا قطعته قطعا فطعن الشيخ في رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرني ان  
رأسه يقطع في يوم كذا وكذا فكان الامر كما قال لم يختلف يوما واحدا وصدر الشيخ قال الشيخ عبد  
واسحق الشيخ يحسن كثيرا وما سمعته يوما واحدا يدعو على من اذاه من الجسد ولا قلبه بكلمة سوء  
وانما يقول حسبي الله ونعم الوكيل وصنع فقال كتاب اسماء تاجير الطلائع الى يوم القيامة واخبر  
الشيخ بن الدين بن الطباخ نفع الله به قال لما قام مني البيرسية على الشيخ جلال الدين وصنع  
فيهم فسألوا ان ارد عليه ونولت كتابا فشرعت تلك الليلة فيه واذا بورقة تزلت في حجر في الليل كانوا  
فيهم كيمون الا قد احدا من عمل علي فوجت عاتبا اليه علت ان الشيخ جلال الدين في كتاب الشيخ تقي الدين  
الاولي محمد علي الشيخ جلال الدين في كتابه واستغفر فقال لا والله يعطى العلم من شاء ولا يجوز ان يزل بشر بفضل  
حق مات من قبل الشيخ كثيرة مشهورة ولو لم يكن له من الحكومات الا اقبال الناس  
على كتابة سائر مؤلفاته ومطالعها كان في ذلك كفاية لما اشتغلت عليه من العلوم والمعارف

يتخلل

اعراضه

بذلك





انهم معروا الشيخ جلال الدين السيوطي رحمه الله يقول قلت رسول الله صلى الله عليه وسلم في  
اليقظة بنحو سبعين مرة وقد علم مرة منها كل اناس من اهل الجنة يا رسول الله فقال نعم قلت  
من غير عذاب سبق قال لك ذلك قال الشيخ عطية وسالت الشيخ جلال الدين سئرت ان  
يجمع بالسلطان الحق في ضرورة وقعت لي فقال يا عطية انا اجتمع بالنبي صلى الله عليه واله وسلم  
يقظة واخشي ان اجتمع بالحق كوني محض من الله عليه واله وسلم ثم قال ان فلانا من  
الصحابه كانت الملائكة تسلم عليه فاكوي في جسده الفروزة فلما بالملائكة بعد ذلك عقوبة  
له على اكله قال الشعران في الف الشيخ جلال الدين المذكور كتابا له كتبه في المحاك في مكان  
روى النبي للملك وذكر فيه من كل مجمع بالنبي صلى الله عليه واله وسلم والملائكة يقظة من  
الصحابه والاولياء والعلماء او لم يذكر عن نفسه شيئا كما ذكرناه عن هؤلاء الاشياخ الثلاثة العدل في  
الثقات الذين لا يمتثلون في مثل ذلك قلت وجه عدم ذكر ذلك عن نفسه ظاهر فانه انما الف  
الكتاب في رد مخالفه التكرير على من يدعي ذلك كالصفاوي وغيره من اهل عصره فلا يلائم  
ذكره عن نفسه هناك وقال الشعران في مشايخنا في القديسيه في بيان الحق في القلوع  
شيخه على انما من حجه الله ومن انما الله كان يجمع بالنبي صلى الله عليه واله وسلم يقظة ومثلا  
من السلف الشيخ ابو مدين المتفرخ شيخ الجماعة فهدى جماعة اخوه الشيخ جلال الدين السيوطي قال كان  
يقول راي الشيخ صلى الله عليه واله وسلم واجتمعت به يقظة بنحو سبعين مرة وقد قال لي بعض  
للكثرة على السيوطي انه ذكر الشعران في المعنى في الحديث ان يفيضه على الخواص رحم الله قال السيوطي يا شيخ  
بيد العبد وهذا اللقاه كذا وكذا لمقام فليبين الشيخ ثلث عشرة مقامات منها قوله يستطع السيوطي بيانها  
قلت سبحانك هذا عظيم وعظيم في العبودية وقد جاء شخص السيوطي على الوجه في هذا الحاضر  
فقال يا سيدي قد وصلت الى مقام صرت ارى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقظة اي وقت  
شئت فقال له اولئك بين العبد وبين هذا المقام ما الف مقام وسبعة واربعين الف مقام مراد  
لكلامنا يا ولدي على عشرة مقامات منها فادري ذلك الذي يقول واقتصر فاعلم ذلك والله اعلم  
من يشاء الى امر الله مستغنى وقد صدق السيوطي على ذلك جميع صوفية عصره والجامعون بين  
جميع العلوم الظاهرة والباطنة كما يعلم من كتب الشعران في غير ما جاد من اقرانه المتقشفنا القدر



















ومنهم النور علي بن يحيى الزياي عن الشافعي أحمد بن محمد الراسي عن الزين كروا ومنهم الشيخ محمد بن جابر  
الواسطي عن أبي علي عن الزين كروا ومنهم البرهان بن الفضل عن الشمس محمد بن أحمد بن محمد الراسي طاب عن أبي  
زكريا ومنهم أحمد بن محمد بن علي بن أبي بكر القزويني عن الجلال السيوطي ومنهم أبو بكر بن أبي جعفر  
أبراهيم بن عبد الرحمن بن أبي جعفر عن الجلال السيوطي عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
أحمد بن محمد بن علي بن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
علي بن أبي بكر القزويني عن جلال السيوطي ومنهم شهاب الدين أحمد بن محمد الشافعي عن  
أبراهيم بن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
أحمد بن محمد بن علي بن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
الواسطي عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
منهم شيخ الإسلام أبو عثمان سعيد بن إبراهيم النجاشي عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
المعتمد عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
بستان عن الشيخ الزين زكريا وهذا أسناد مغربي ومنهم شيخه العماد بن محمد البهتان  
عن المعتمد عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
القنطرة أحمد بن محمد الشافعي كلامه عن الشمس محمد بن أحمد بن محمد الشافعي عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
عليه السلام عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
القشوروي الأجلة العلامة عن الشمس الراسي عن الزين كروا وكذا أخذته قراءة وسامعاً وشافهته عن  
الشيخ أحمد الشافعي وعن جماعة منهم أبو جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
عن الزين كروا عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
الزین كروا عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
بنا أحمد بن سلامة أخذته عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
وهو من أقوال البجلي ولما أجمع في قوله مشايخ كنفرون سماهم بالبطلان ونكف عنهم على أنهم  
منهم أئمة شافعيون وأئمة عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر  
السيوطي ومنهم البجلي والشافعي عيسى بن علي بن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر عن أبي جعفر

واما الغل فی من جماعه منهم البابی و عیسی و الکردی و قد ذکرنا اسانیدهم و منهم المنصوری  
الطوسی المعری عن الشیخ سلطان المرادی و منهم الشیخ محمد بن علان الکردی عن جماعه من اهل  
و غیرهم و اما البصری فشیخه مشایخ الغل و اکثر الاخذ عن البابی علی بن سلیمان و الکرد  
و قد سرحنا اسانیدهم و نیز ولی الله در رساله اعتبار فی سلاسل اولیاء الله گفته سلسله صوفیه علما این فیر صحبت  
داشتند بهت باشیخ ابوطاهر رازیان علم حدیث اخذ کرده و خرقه صوفیه پوشیده و جانبین ایشان شده و در  
روایت علم حدیث و لباس خرقه صوفیه جزا الله عنی و عن سائر مستفید به خیل و شیخ ابوطاهر خوب  
داشتند و علم حدیث اخذ کردند و خرقه پوشیدند از والد خود شیخ ابراهیم و جانبین پدر خود بودند و شیخ ابراهیم  
داشتند و خرقه پوشیدند و علم حدیث اخذ کردند و جانبین شد و شیخ احمد و شادوی صحبت داشت و خرقه پوشید و جانبین شد  
علم حدیث اخذ کرد از شیخ احمد شادوی و صحبت داشت و جانبین شد و خرقه پوشید و علم حدیث زد و از والد خود شیخ  
علی بن القدری و صحبت داشت و جانبین شد و خرقه پوشید و علم حدیث زد و از والد خود شیخ  
السیوطی و صحبت داشت و جانبین شد و خرقه پوشید و علم حدیث زد و از والد خود شیخ  
ابوطاهر صحبت خرقه باشیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم الکردی و صحبت و قد لبسها مابین و قد لبسها ابی محمد شیخ الامام  
احمد القشیری و الخرقه القادریه طرقت منها اهل البیت و شیخ التمیم احمد الشافعی بلباسها من الباشیه علی  
عبد القادر بلباسها من تبتا عبد القادر بلباسها من بید الشیخ عبد الوهاب الشعراوی بلباسها  
من بید الحافظ جلال الدین السیوطی و منته مصر بلباسها من بید الشیخ کمال الدین محمد  
المعری و ابی امام الکاملیه نجاه الکعبه المشرقه الام و مخاطب حمید در رساله اصول حدیث گفته اخرا  
حضرت و الدراج در مدینه منوره و در مکه معظمه از اجله مشایخ خرمین این علم باستیفاء و استقصا گرفته  
و بیشتر استفاد و ایشان از جناب حضرت شیخ ابوطاهر مرادی قدس سره بود و کجایه معر خود بودند و جناب رحمة الله علیه  
و علی اسلافه و مشایخه و از حسن اتفاقا آنکه شیخ ابوطاهر قدس سره سده سلسله دارند بصوفیان معفا باشیخ  
زین الدین زریاره نصاری و هو انه اخذ عن ابيه الشیخ ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ الحنفی القشیری  
و هو عن الشیخ احمد الشافعی و هو عن والده الشیخ عبد القادر و قد لبسها من الباشیه و ابی محمد الشافعی  
احمد بن ابیضا عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن هند و هو کلام من اجله المشایخ العارفين  
بالله و الشیخ عبد القادر بن عن الشیخ بن حجر المکی عن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هما عن



[illegible]



ان

هذا القاموس جامع في فضيلة علي في هذا الباب شاهد بحديث اننا مدينة العلم وعلي يا ايها الرواه  
الامام احمد في الفضائل عن علي رضي الله عنه في الحكم في المناقب من مستدركه والطبراني في المعجم  
وابو الشيخ في حيان في السنة له وغيرهم كلهم عن ابن عباس مرفوعا به بزيادة فمن اني اعلم فليأتني  
الهاب ورواه الترمذي من حديث علي مرفوعا اننا مدينة العلم وعلي يا ايها الرواه الترمذي عقب هذا  
انهم منكر وكذا قال شيخنا البخاري وقال في كتابه عقب ذلك جميع الاستا ورواه ابن الجوزي مع الثا  
في الموضوعات وقال في الحفظ ابو سعيد العلائي الصواب انه حسن باعتبار طريقه لا صحيح لا ضعيف  
فصل في بيان يكون موضوعا وكان في الحافظ ابن حجر في فتوى له وعلامه سبوي اننا كابر فقها في حرام  
واعظم نبيا في اعلام واجله محدثين في الامتعام وانما في منقذين في انضمام في شطري انما في خبره ورواه  
جليل ابو برنا طرصور الامع شمس الدين بخاوي في ذيل ان ازجاء الله محمد بن عبد الغفر بن في نهدي في كتاب الاعلام في اعلام  
بيت الله الحرام قطب الدين محمد بن احمد المكي ورواه في محمد بن عبد القادر العبدروس اليمني ورواه الزاكر  
وبلغه الطالب عبد الغفار بن ابراهيم العلوي العلي العبد ثاني وسيل البدي والرشاد محمد بن يوسف الشامي  
وسيد المال احمد بن الفضل بن محمد الكثير المكي ورواه في محمد بن علي الشحاني القادري في كتابه في القلوب  
شيخ عبد الحق بوطوي وبلغه الميسر ابراهيم بن حسن الكرواني وكفاية المتطلع تاج الدين الدنان المكي و  
تنفيذ العقود في رضى الدين محمد بن علي بن حيدر الحسيني الشامي ورواه في محمد بن عبد الرسول البربر  
ومفتي النجاء مرزا محمد بن محمد خان البخششي الحاشي ورواه في محمد بن عبد القادر العبدروس اليمني ورواه الزاكر  
في الشوكاني وايضا في لطايف المقال فاضل رشيد وازالة الغثين حيدر علي صامر مخفي نحو اهد بود وقد اوردنا  
شطر او اخر من عبارات هؤلاء القوم في محله حديث في القدر في محمد بن عبد القادر العبدروس اليمني ورواه الزاكر  
انقايرو محمد بن علي الشوكاني ورواه في طالع كفته السيد علي بن عبد الله بن احمد بن علي بن عيسى بن محمد  
بن عيسى الحسيني الملقب نور الدين المعروف بالسيد ولد في صفر سنة ١٢٣٠ بمصر ونشأ بها فحفظ  
القران طامعا في لازم طلبة وقرأ عليه وقرأ في القاهرة وقرأ في جامعة منهم في الجوزي والشاوي  
الذين ذكرنا والباقي في طالع ثم حج وجامع وسمع من البخاري ورواه في مكة والمدينة وعمل  
في مدينة تاريخا وصنف حاشية على البصاح النوي في فتناسك ورواه في القاهرة ورواه في السلطان في الحاشية  
وجعل له جارية ووقف على المدينة فكتبها لاجله ثم سافر في زيارة والدته ورواه في المقدس ورواه في









از خبری و فضائل اهل بیت از بزرگان و اهل بیت در فضل البیت النبوی و شرفهم المصلی للامام السید علی  
الکرم و در سال الامام نسائی که موجب شهادت نوشته و غیر اینها از مصنفات و سواى ایشان از مصنفین  
و هرگاه جناب بمقابل این رسائل و کتب بهر حق در رسائل و کتب و فضائل البیت اطهار از طریق خود نشان  
خواهند داد احقر العباد بیکر موفات و دیگر که علمای اهل سنت و میناب تالیف کرده و سواى رسالت اند و ختمه طوا  
پروا خست استی و از خود جواب العقیدین نیز کمال عظمت و جلالت این کتاب استغفار میشود و حیث قال فی صله  
اما بعد فان الله تعالى قد اخبرنا عن عباده اهل البيت و اهل البيت النبوی بمختصا الشرف المصلی  
صبا هم رفیع المراتب و جعل محبتهم و موافقتهم من اهم القربات و اهل المشايات و مقتضاب  
العبادتهم و القصد على ادبائهم من اعظم اللزومات و قد كان لا بد من المعاداة لهم من بعض اشقياء  
من امتنا و كان حذرنا الامانة في الجمالة و ما جلا عليه من المسافة طند لا تملوا انتم فيه  
حکمتها التامة من جهل الشام و بغضهم الکفر فبذلوا غايه جهدهم في افعالهم و اسقاط  
و فضیلتهم و درهم و هم و ذلک ابداسا عن بيطر و نور الله باقوا هم و بار الله الا انهم لو  
و کوره الشراکون شیخ الاسلام العلامة الامام ابان بن عبد الوالی بن العراقی حیث يقول من اهل بیت  
انما فی به شیخنا شیخ الاسلام فقیه العصر الشرف المصلی بقصد ما الله برحمته شرفه هذا  
توقع الحکماء و ذلک من اعظم خطب قد الم و مرادهم ان یطعنوا فی القدر لا یبقوا الاستقلال  
فاستغرت الله تعالى و قال فی رساله کافه بعضی من هذین الشرفین و ادبهما من الطرفين  
انظم جواهرهم ان عقیدین و اقسامها الی قسمین الی ان قال بعد ذکر فهرس الکتاب و سمینها  
جواهر العقیدین فی فضل الشرفین شرف العلم المجل و النسب العلی و قد مت الاول لان العلم هو الاما  
و ختمت بالثان لحياته شرفه التمام و المرجو من الله تعالى ان ینفع بذلك و ینفذ به من الجاهل  
و بالله الاستعانة و سأل الله العزة و تملیهم فی حیر و غم لکبیل استعفی فی هذا التسمی و  
الموصوف علی السننیم بعلامه المحرمین و هو المحدثه و المحضر عندهم للمفاخر الفاخرة الثمینه  
قد روی حدیث المحدثه الذی هو من اجل الحج المبینة و اثبتة من افادات اعلامه الزریه  
و ابرهه اقوال بان کانه المحدثه و فعمل اعین المحاضرین المصنیه و و ابطال موهب اللعاندین  
المهینه و فلا یحید عن ذلک الخیر الامن نفسه بالعدوان و ان قرینه و ولا یتمکل عن الا یقان الامن

لا یتهم

تأویدهم



تبیح و نشاط و تفاخر و انبساط بر داشته با وجود ذبول و غفلت مسترح و منحن آن عمدة المراجع بزرگوار  
به مقابل بقیاب علامه علی اردبیل در مقامه فی دوائر الکرامه خویش با خوشوقت و مسرور انگاشته **فهمنا**  
**ابن روزبهان** یکایک با کمال و شایسته و قد انقأ طعنا الخیر و دایه و جاهد الیه بالصدق  
والادمان و لم یدر فی معاد لا لاطعن و لا لایمان و ما انما التضعیف و الاذمان و صدق کون  
مروانی صمیم القصدی و احد الامان و قاله من الخاطی الجاری فی سبیل العدوان کیف  
سهل علیه اللذ و هان و قنع و اطعن فی هذا الخیر الریق البیان و المنیع الا ان کان و انما  
اصلاح الخبایر بن هذا الشأن و المستور و بل الله الرهانی و فوقع فی مسقط الغفلة و الا تهان  
و سقط فی سبیل الدلیل و طهوان و اصبح فی فیه و عنده شرم و محاسن و والله حسیه اذا  
السمو فکانت و ردة کالدعان و وجه صد و جمل و سوم انکه غزالدین عبد الغفر بنی المهر و عبد بن  
فهد الهاشمی الکی حدیث بنیت العلم و ادب و شاعرا و بار خرد و علم فرموده رنگ ارباب و احتراز از خواطر ابل  
اعتبار و استیصار و دوده چنانچه در کتاب فایة المرام باخبار سلطنة طایفه الحرام که شوقه تنیقه ان کتوب  
زمان مصنف پیش نظر فقیر ما فرست بزرگ بقیاب امیر المومنین علیه السلام گفت منقره الکتاب و منقره  
التواشب غنصر الطیبه بلامریه و هزیر المعامع من غیر ما فیه معقل الفضائل و طیب المشتمل فی  
العدل العمد و الفضل الجیم الجمع علی کمال سیاحته المتفق علی شدة ابائه و فی ط  
شباعته ذی السبق و الاخرة و المنعم الفنون زوج البتول و ابن عم الرسول بلک بنی غالب  
ذی الفضائل و المناقب امیر المومنین علی المذی فضله بین الاله و ما جعل علیه من ربه الرحمة و الا  
ما الخلف طهوان و لیث الحرب المدة الضوفا من بحسامه جلیب الدیاحی و الطاهر  
صهر الرسول لغز باب علومه و انفع الصابة ذوالشمل و التییم و الزهد و الوع الشدة  
شعاره و وثارة العدل العمد مع اکرم و فی جوده سالجره التیور ما کل المیول و العواد  
والدومة و له الشهاعة و الشهامة طایفه و کما الفصله و البلاغة و الحکمة و ما عنتر ما فیه  
فی الیاس ما بد الشری معه اذا الحرب اصطلاح و ما نخل ساعده المبلغ لیده ما و صبا  
ابن نثر الکلام و ابی نظم و حاز الفضائل کما سجان من و من فضله اعطاه فاک من المقدم  
نصر الرسول و کماله و فی الله من نخل و فضل الخلق صم و کل القریضه حفا و ذاه امر جلی

این کتاب از کتب معتبره است  
و در بیان فضائل و مناقب  
امیر المومنین علیه السلام  
و سایر ائمه اطهار است  
و نویسنده آن حضرت  
میرزا ابوالحسن راجی است  
و این کتاب در کتابخانه  
مکتب اعلیای قم موجود است





الحل في تقسيم المنهاج على الشرايح العبادي ولكن لم ينهت اكمالها وقرأ على الشمس الحرة قطعة من  
الاول شرحه على الارشاد وكتب بخطه وعلى الرين ذكراني في ذلك وكان جل قصد من هذه القدا  
الدراية ورجع الى بلدة ثم سافر منها للدراسة ايضا الى الشام في موسم السنة التي تليها واذنا ذلك  
في توجهه وقرأ في مشق على الزين خطاب قطعة من اول الارشاد وكان على الحب البص وكان قد أخذ  
عنه بمكة ايضا ودرس اوطها مع قائل من دروس التقين فاضى عملون هناك ووصل منها  
الى حلب ورجع الى طرابلس مع الكلب ثم دخل القياض مع الكلب ثم رجع الى طرابلس وقرأ في السماع والقرآن وكان يراجع  
على قطعة كبيرة من اول شرحي لافية محمد بن وجميع شرح النخبة وحضر في ايام من محاسن الاملاء  
واستعمل بعضها واذ كل ربيع الاول من شرح السجود والارشاد عليه حضر عند تقسيم الفقيه الايسر او تقسيم جميع الفقيه  
ابن مالك سقى مجلسين او ثلاثة بل هو من لازم من مجاورته بمكة حتى رجع عليه شرح العدد  
له وقاله من البهجة وكذا لازم امام الكاملين في الفقه وغيره وقل عليه طالب الوردية في النسخ ومنا  
لخذ من العبادي في المقدمة الرابعة في الرضة والخادم ورجع مع الحاج فيها الى بلدة فاقام بها  
سلا زمانا للاشتغال والاقبال على شانه ولما جازت سنته وثمانين والتي يليها اكثر من ملازمته بحيث  
توا على ما كان كتب الله من نقاييف وهو شئ كثير وحصل هو ايضا اشياء كثيرة فأكمل مع شرحي لافية  
مع تكرر كثير منه له وكذا سمع على مني غير ذلك ومن لازم ببلده والفقه والتفسير والتجويد البهجة ان  
طهيرة وفي الفقه فقط مع اخوة الفخر والنقيا فاكمل اخذ عنه المنهاج وكان احد القرنين تقسيمه وقرأ  
عليه الرابع الاول من الارشاد بل جاز عند في الضم وغيره وقرأ على يحيى العلوي المالك المنهاج الاصيل  
مرتين والافية ثلث مائة وتوحيدها الى هشام وحضر عند في الجمل المصنف وجميع جميع التوضيح  
والافية مرتين الا اليسر على الحسين المالك وقل ذلك اخذ في الضم من ابي الوقت المرشدي  
فما اخذ اخذ من المتين السهوي الايضاح في المناسبات النووي وقطعة من اول الفقيه الضو  
وبرع في الحديث طلبا واضحا وكتب المطابق بل كتب بخطه جملة من الكتب والاعمال وتولع بالضمير و  
الكشف والتاريخ واذت له في المديرس والافادة القدرت وكان اذن له الجوز في تدريس الفقه  
والضوء والافادة والحسين ضمن جملة في اقله لافية وليس بعد ابيه ببلاد المجاز من يد ابيه في القدر  
مع المشاركة في الفضائل وجودة الخط والفهم وحيل الحيلة وعلى الحمة والروية والتعلق بالوصا





[illegible]

بما في الماثل من اهل العلم المبارك البتسل الكبير البشير مبشر الباشين المبعوث  
بالحق المبشر بالبعث المبين المبين التبتل للتبسم للتريض للترحم للتفريع التتبع  
للتلو عليه المتجدد للتوسط التوكل للتثبت تعجب تعجب العجب العجيب العجيب  
الحرم المحفوظ المحال محمد الصدوق العبد الفقير الفقير الفقير الفقير الفقير  
بالجود الفلوس المذخر المثلث العلم استحق ما اردنا نقله **هذا القسطاني**  
علمه المفرد ويدل على واحد قد اثبت هذا الحديث الشيد وحيه من رتبة العلم من  
اسماء النبي المريد عليه وآله السلام السند ما لاح في السما كوكب نو قد فلا  
يعدل عنه الا الماثل الوحد الا وخذ ولا يجد عنه الا الماثل النكر لا تكذب ولا يناديه  
الا الماثل المعلوم المطرد ولا يمازى فيه الا الماثل المعلوم المندد ومما في رتبة القسطاني  
بنابر اقاوات شخصيات برناظر منور لاسع سخاوي ووفيل ان از جبار الله بن عبد العزيز بن فهد ماشي من كبرني لواح  
عبد الوهاب بن احمد بن علي الشمراني ووفيل سافر عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العبدوس اليميني ومما في رتبة القسطاني  
ابو مهدي عيسى بن محمد نقالي وسطح مجيد شيخ احمد بن محمد شاشي وكفاية المتطلع تاج الدين المكي وطارح  
محمد بن علي الشوكاني الصنعاني وبتان المحمدين جوشا به صاحب النبل سولوي حديد بن حسن فان معاصر  
واضع وبتان سكرت وريخا الكفاير بعض عبارات ميرد وسخاوي ودر منور لاسع گفته احمد بن محمد بن ابى بكر بن  
عبد الملك بن الزين احمد بن محمد بن محمد بن الحسين بن التاج علي القسطاني  
الاصل المصنف في رتبة القسطاني واما حليمة بنت الشيخ ابى بكر بن احمد بن حميدة الفخري  
ولدت في ثمان مائة سنة احدى وخمسين ثمان مائة بمصر ونشأ بها حفظ القرآن و  
الشاطبيتين ونصف لطيفة التجزية والورعية في الفقه على السبع على السراج عشرين فاسم  
الانصارى النشاري والثلاث الى وقال الذين لا يرحون لفا كامل الزين عبد الغنى الحيمى وبالسبع  
ثلاثة عشر في خمسين على الشهاب بن اسد وبالسبع لجزء من اول البقرة على الزين فخلد الاذهري وكذا  
اخذ القرات على النفس بن الحسين امام جامع ابن طولون وزين عبد الدائم الاذهري واذن له  
الكثير منهم واخذ الفقه من الفخر القمي تقسيم السراج العبادى وقرأ ربع العبادات من المنهاج ومن  
السبع وغيره من الحجج على الشمس الميامى وقطعة من الحواشي على البرهان العجلوني ومن اول

حاشية الجلال للبكري على المنهاج الى التتمه للنكاح بفوات في شأها على مولفها عن العجالي في اخذ  
الحق قرأ عليه شرح التشنو وولوفه والمحدث عن كتابه قرأ عليه قطعة كبيرة من شرحه على  
المداية الجزئية وسمع مواضع من شرحه على الالفية كتبه بقلمه غير مرة وقرأ منه بمكة أكثر  
من ثلثة ولائفي وأشيأ وسمع على الملتوني والرخو لا وياقي واللب عودا العراق وقرأ الصحيح  
بتمامه في خمسة مجالس على المشاوي وكذا قرأ عليه ثلاثيات مسند أحمد وسمع عليه شيفه ابن  
شاذان الصغر وغيره أوج غير مرة وجاوزه سنة أربع وثمانين ثم سنة أربع وتسعين وستين  
على التوالي ورجع مع الركب فتخلف بالمدينة وقرأ بمكة على زينب ابنة الشوكي السنن لابن ماجة  
وغيرها وعلى النجم ابن فهد وآخرين ومحب البرهان المتبول وغيره وجلس بالوعظ بالجامع العتيق في  
ثلاث وسبعين وكذا الشريفة بالصبايين بل وبمكة كان يجتمع عنده الجمل الغفير مع عدم ميله في  
ذلك وولت شيفه مقام أحمد بن أبي العباس الحراري الترفه الصغرى وقرأ الطلبة وجلس بمشاهدة  
وفيقا لبعض الفضلاء وبعد انجتماع وكتب بخطه نفسه وغيره أشياء بل جمع في المقرات العقول السنية  
في شرح المقدمة الجزئية في التجويد والكرنق ولغت فخره وهشام على الحمد وشجع على الشاطبية  
وصل فيه الى الادغام الصغير لادفيه زيادات ابن الجزري من طرق فشرح مع فوائد غريبة لا توجد  
في شرح غيره وعلى الطيبة كتب منه قطعة من جواهر البردة فزجأ أيضا له مشارق الانوار المنضية  
في مدح خير البرية قرضه انا وجماعة ولها ايضا مناقش الاقداس في الصحة واللباس والروضة المشرقة  
في مناقب الشيخ عبد القادر ونزهة الأبرار في مناقب الشيخ أبي العباس المحمدي ومحقفة السامع والفاكر  
بجنت صحيح البخاري ورسائل في العمل بالربيع واطنه اخذة عن المعز الوفا وهو كثير الاسقام  
قانع متعفف جيد القراءة للقران والمحدثات والمخطايات شجى المصنفات كما شارك في الفضائل تلخيص  
متوود الطيف العشرة سريع الحركة وقد قدم مكافأة لاجرا صالحة هو اخي الخليفة سنة تسبع و  
تسعين فخرج ثم رجع معه كان الله له وبالله تفرج بكى رزيل خور لا مع كفته وبعد المؤلفات كثرت مؤلفاته  
وأشتهر منها المواهب اللدنية بلمح الحمدي عظيم في بابها وارشاد السلي على صحيح البخاري  
مزجاني اربع مجلدات وشرح صحيح مسلم مثلهما يكمله واشتهر بالصالح والتفشت على طريقي  
اهل الفلاح ولما اجتمعت به في الرحلة الاولى الجازني بمولفاته وروايته وفي الرحلة الثانية عظيم





عن المولى العلامة لم تكن خاصة وسلسلة من سلسلة عن الشيخ عبد المولى الخليل الدمشقي  
احبار علماء والشيخ الصالح محمد بن الهيثمي عن عمه الثاني الشيخ عبد الرحمن البهيوتي عن الشيخ  
تقي الدين بن الفاضل عن المولى العلامة ان لم تكن خاصة وسلسلة من سلسلة من المولى العلامة  
ايضا عن الشيخ عبد الرحيم الخليلي عن السيد السيد فاضل بن الحسين الكاظمي عن العلامة  
عبد الرحمن بن علي الربيع الشيباني عن المولى العلامة كذلك وسلسلة من سلسلة من احمد وقد سماه  
بعضهم احمد عن الشيخ القدوة احمد بن محمد القشاشي عن العلامة الشيخ احمد الشافعي عن العلامة  
احمد بن قاسم الصباغ عن الشيخ احمد الرملة عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلاني  
وفيزناج الدين الدان المكي وكفاية المتطلع كفاية كتاب في شوا الساري في شرح البخاري للعلامة  
شهاب الدين احمد بن الشيخ شمس الدين محمد بن الخطيب القسطلاني رحمه الله تعالى وغيره عن  
الشيخ احمد القشاشي عن الامام شهاب الدين احمد بن علي الشافعي عن العلامة احمد بن قاسم الصباغ  
عن الشيخ احمد الرملة عن مؤلفه العلامة شهاب الدين احمد بن شمس بن محمد الخطيب القسطلاني  
ح واخبرني به علي بن الشيخ احمد الجبل بالعلامة المستدبر بالدين ابو عبد الله محمد بن علي  
القمي عن مؤلفه وبجميع مؤلفاته وجه صدر وجهل وخيم كنه لال الدين محمد بن علي سواد الكندي  
الذي والى حديث مدينة العلم از جناب صاحب كتاب على الله عليه وآله وسلم بالجمع والجمع ثابت وحققت بتدبيره  
ورسوخ رساله زور كفته فاول ما اقول ان هذه الرسالة شاذة وان رايت في منامي في خارج  
بغداد اظهر ان السلام على قرب من شاطئ الزور امام المومنين يصوب المومنين عليا وعلى  
عنه في مبشرة طويلة محسنا ان رضى الله عنه كان ملتفتا الى نظر الضالكة ومعتبرا بآثاره  
بطريق الكلاسة فصار في باعالي على ان اعلق رسالة معصية باسمه العالي متبركا بالابواب  
على رفته القدسية وقت النظر بزيارته والاكتفاء بدور ذهاب عتبة كنت منذر والى قبيح  
المقصود في تلك الرسالة فتارة كنت اعزم ان اكتبها في تحقيق ما عليه العلم بالناسية قول النبي  
صلى الله عليه وسلم ان مدينة العلم على بابها واخرى يخطر بالبال غير ذلك ولم يتعين شيء من  
الخطوط ان وفقت الله تعالى للاستعانة بدار العتبة القدسية المعروفة بالشهد المقدس المحامي  
على النبي وعلى ساكنيه صا الصلوة والسلام ثم بعد ذلك رجعت الى المولى احمد بن محمد بن

كتب الله وجهه  
نظمه وجهه  
حمله

والقدس الشريف

لذلك الحقاني من كان له ذلك رائق ودهن قائم كبرياؤهم والحقاني الاسم المستحي و  
قد قرأ على كتاب حكمة الاشراق للشيخ الاجل والحكيم اكمل شهاب الدين السهروردي وكنت  
افهمه اشياء مباحثة هذا الكتاب طرقت من السوانح واسل عليه بعضاً من اللوائح ان اجعلها في  
رسالة فصار رساله سبباً للاقدام على هذه الرسالة فاجتمع مقاصد هاني خاطري في اقرب مرصعة  
وكنت ذاهلاً عن المقصد الاول بل ان التمتته فلما نظرت فيها بعد التمام وجدتها هي التي كانت  
تزام فتبينت ان فحوات الامداد فيها كانت تحت مر باب مدينة العلم وسليمة  
الحجج المستك على جود الحكم والحكم على النبي وعليه الصلوة والسلام والتقوية والاكرام وشهيتها  
بالزهد وهي اسم الدجلة فلما نسبه ظاهر مع ما فيه من التلويح الى ان هذا الفيض من يدانية  
لشاهد المقدسة والمواقف الموقنة والله تعالى مناج الغيوب فتاح القلوب ووجه صفة  
چهل وشمس كنهه نيزدواني ودر رساله زور كفته فاجعل ذلك هناك تكسر لصوله ما فرط بك عنه  
في بد والتفكر حتى ياتي اليقين وتقصعد الى الاقوال البين وتوى بعين العيان ما يعجز عنه  
البيان فشرحت على حقيقة قول سيدنا النبي المبعوث عليه السلام بتقديم رسائل ما انت  
به الانبياء النور اخ للوت وقول صاحب نزه وباب مدينة علمه عليه السلام المثال  
فلذا ما اتوا انتم بهوا ازين عبرت نيز ظاهرت كعلامه ووان بسبب مزيج عرفان وايقان عدم مبالاة  
بهفوات اهل شان وفقدان اكثر است بخلاف ارباب بيان حيث مدينة العلم راحوا خرباً ما لبث مبداء وقلوب  
اهل ايمان وايقان ابوصف جناب امير المؤمنين عليه السلام باب مدينة العلم باقضى الرتب يتبع بسرو واهتمام  
عصبيت نيز ورايهما يتكلم في انزعاج وشور سيكرانه في هذا اعلامه الجليل المعروفة بالحق  
الذي واسني والشهيد محمد بن طاهر الملقب بالاقاصي والاداني وقد اثبت هذا الحديث في التلخيص  
لشافة الحافظ الثاني في البحث عن الواحد المجاني فلا بد ان باب في تحفة الامم عيت عند الانظار  
الرواني ولا يطعن فيه الامم احقت به فكما كتب كالمباح الدواني ولا يبعد عنه الا الاطفال  
الراوغ الماثل للماني ولا يبعد عنه الا الاطفال الماثل للمعاني وعلامه دواني مدح براح  
عليه عليه السلام في موضوعات بمخازن رفيعه السعاد وسلم وقبول اعظم جانب ثاني سنت علامه سخاوي  
در ضرر الامم لابل القرن التاسع كفت محمد بن سعد ولا تاجلال الدين القشيري الدواني بفتح الجهد

غالب بينهما

ووسميتها

الحادي





و بحکم الارض من فی الارض بر حکم من فی السماء و اجازت لی اجازه ملفوظه و مکتوبه و قال  
رحمه الله فی ذکر مشایخ فی الاجازة مع کتاب المعارف علی الشیخ نور الدین عبد الرحمن الشیخ  
غفر له الشیخ محمد بن الدین بن بکر الخفافی مد الله ظلال شاده و هم بن علی سوكالی در بدر طالع بر  
من بعد الفهرست الساجی گفت محمد بن سعد الملقب بجلال الدین الدوانی نسبة الی دوان و هی قریه  
من قرى كان من الشافعي عالم الفهم بارض فارس و امام المعتقدات و صاحب المصنفات اخذ  
العلوم من الحقیق و البقال و فاق فی جمیع العلوم لاسیما العقلیة و اخذ عنه اهل تلك الناحی و  
ارسل الیه اهل الروم و خراسان و ما و كان لهم و له شهرة كبرى و صیت عظیم و تكاثروا من تلامذته و كان  
من اديهم انه اذا تكلم فكسا و سجدوا و لم يتكلم احد منهم بشیء و كان سلطان تلك الدیار  
القضاة یملأ له مصنفات كثيرة مقبولة منها شرح التجرید الطوسی و شرح التهذیب حاشیة علی  
المعتمد و له فصاحة زائدة و بلاغة و تواضع و مات سنة قال السخاوی انه في سنة كان حيا و كان  
عمرا اذ ذاك بضع و سبعین ثم اخرج غیره موفی فی التاريخ الذی قد منا ذكره فتكون علی هذا المقدار  
غیرتین سنة و غیرا السن بن همام الدین و جیب سیر گفته مولانا جلال الدین محمد و انما یخبر علوم معقول  
منقول و انکمال مہارت و مباحث فروع و اصول بجمیع فضلی عالم و تمامی علمای بنی آدم فائق بود و در سید  
تحقیق مسائل و احوال معضلات مسائل و توفیع غنیات متقدین و تلویح غیبات متاخرین نصب السبق از مثال اقران  
می رود و فنون گمنون که از ابواب علم و طریقی مستخرج بود و در نظر بصیرش جایز بود و او سر از مخزون که از علم اول  
ثانی مکتوم مانده بود قلم غایت جوانی بر منقوش می داشت سپهر علم را بود و اقتبالی به فنون فضل جامع کتاب  
مولانا جلال الدین که از شد مولانا سعد الدین سعد است که به او صیت دانش مشهور بود و در قریه دوان که از اعمال  
کارزون است بقطع و فصل قضایای شرعیة اقامه می نمود و جناب مولوی تخت نژاد الدیاجه خود تحصیل اشغال  
داشت و بالآخر بشیر از شافیه و کورس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه نقال بهت بر کسب کمال کتاب  
حایر و بزرگ از تلامذه محقق شریف بود و علوم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد یاسین در شیراز بود و از مدتی  
بر افتاده نیام بنمودند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا جام الدین کلناری که بر سر طالع شرعی عقیده دارد  
طالع بعضی بر استدلال کرده در وقت کتاب علم حدیث و حدیث شیخ صفی الدین ابی که سید دانشمند بود  
شد لفظ نموده بجا آورد و العقیده بایضا قایل بود اصل بلکه بعض غیایت لم یزلی بنزه جناب مولوی قدس شهاب بود که

عل



که از تشریف فاضل و کمال الشیخ شام ششمان گلزار علوم مسرگشت و از رشحات سحاب علم گویشش را در پیش نشاند و حضرت  
و فضیلت از ساحت بوستان ابرام گذشت و اجرم در ایام دولت امیر حسن یعقوب میرزا انا قطار المصارف و عین  
مدوم و اتان و از رایجان و هر فروکرانی طبرستان و جرجان و خراسان و افاضل بامیکسب علم و دانش متوجه  
ملازمش بودند و بعد از دراک آن سعادت عظمی از رشته ضمیمه فیض آثارش اقتباس از کمالات می نمودند و آنجا که  
ایام شباب چندگاه بعد از ارت امیرزاده یوسف بن میرزا جلال شاه مشغول گردیده بود و بعد از آن متحصنان از آن بهم دردم  
بیگم که آنرا در الایتام گویند بواز م در سن مفاده قیام می نمود و در زمان دولت سلاطین افاقیه و قیامی و  
مالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بان مرجع اهل فضل کمال داشت و هرگاه از درس خارج میشد بهت  
عالی بهت بر فصل قضایای شرعی میگماشت و جناب مولوی در لواطه ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا  
علی قوشچی حاشیه در کمال وقت تصنیف نمود و آن ساله بطر شایع رسیده بود و انصاف بان تعریف و تهنیت  
گشت و اما امیر صدرالدین محمد بهران آگانی بر کتاب فیه حاشیه نوشته در حاشیه جناب مولوی اقرضات کرد  
و آنجا به حاشیه دیگر بهتر از پیشتر صحبت و آن سخنان در علم آورده و برین قیاس پیوسته میبایست و دو عالم متوجه ساجد  
بوقوع انجام میدهد و کس والی شیلاری بوجیه تحقیق دقائق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و پیوسته میگردد  
از جمله تصانیف جناب مولوی دیگر رساله زوهرت که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت آنها گردانیده و راقم  
حروف از شیخ محمدالدین کرمانی لازال مودبانه بآید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتیکه  
بنحیف فقه بود در روضه قدس منزله حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام و العجیه رود برای استاده آن ساله  
و تصنیف می نمود و بان مناسبت آن تصنیف دایه زود اموم گردانیده و چون در راستی است بغایت مختصرترین  
جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل مبلات آن شرح مفصل در سنگ نشاند و دیگر از مؤلفات بان عالم پسندیده  
صفاک شرح بسیار کل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقبول تقریر فرمود و همچنین رساله اثبات واجب  
اطلاق جلالی که در برابر اخلاق نامری نوشته شد و داخل مصنفات مولوی است و از جمله حاشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم  
افزاد است و تم نموده حاشیه تفسیر حاشیه مطلع حاشیه انوار شافیه شرح عقاید عقیده و شرح رباعیات و  
شرح بیت موعود و تفسیر سوره احلام و ترکیب کلمه توحید و رساله تشبیه صلوٰه بغایت شهو است و کلمات آن  
کتب برالاولی و عنایر زانی افاضل طلبه مسطور و فائز الدین محمد حبیبی استم با شاه بانکه نامانی ردی و  
مت حیاتش زیاده و بجهاد سائل بود و بی کمال الدین حسین میبندی در فروع شرح دیوان امیر المومنین علیه السلام گفته













علم حکمت  
و عقل

احسان لغت تحقیق اکثر متجانبه در شرح خود و بیان مستوجب کتاب امیر المؤمنین علیه السلام که لغت  
مشهور میباشد گفته تا بعد بر سران مراحل طریقت و عبادان منازل حقیقت مخفی نیست که علم روشن ستاره  
است که در آسمان بیت انسان تابید و اکثر غیب است که در چرخ حقیقت او سمت شکفتن باید بر نفس ناطقه که  
بزرگ حکت است که شکست در سلک نشسته است تا تمام سعادت ابدی بر چنین اتحاد اولو شمه عملی که بجایه علم عالی  
رفته و چون بدیده که او را جان نیست و ولی که بسکه حکمت نرسیده از غایت قلبی روان نیست و فقه در عقا  
ل الناس موتی و اهل العلم حیات و الناس مرضی و هم فهم اطباء و الناس مرضی و اهل العلم فو قهم  
سما عوز و مافی النور ظلماء و ذمرة العلم طین الخلق کاهنم و مساوئ الناس فی التمثیل اعضا که علم  
مفتاح کنوز حقائق و صباح و نوز و قاتق و نظام سلسله وجود و قوام مرتبه شهود است رباعی علمت بکمال  
معرفت راه دیده علمت دل پاک جهان آگاه دیده گر جایه طلب کسی ترا جاده دیده و حق طلبی بقا و باقی دیده  
و حکم انامدینه العلم و علی را بهما که در جامع ترمذی سطور استخوانا میزان الحکمة و علی را سکه که در  
رساله عقلیه امام غزالی ذکر است بطالبان طرق البیان و شارحان حقیق عرفان واجب است که متوجه باشند بیان  
ملکوت موطن حضرت امیر المؤمنین امام حسنین عسکریین و اهلین مطلوب الکاملین بخورشید سیمار است مشید سریر  
کرامت و لطف معارج لا هوت عارف مدارج ناسوت منبع عیون شایده مجمع فنون مجاهده منظر انوار معرفت مصداق  
آثار مروت فائده کتاب لایات خاتمه معصوم و صایت عنوان محفیه عنایت و باجه رساله هدایت مرکز دانش و سیر  
قطب فلک سعادت شمع لکن فصاحت سر و چین صباحت نیک خزان ملاحت قمر سائی صباحت قاضی حکم  
قضا و قدر صاحب راز حضرت سید البشر آئینه اسماء و صفات الهی لائق مرتبه خلافت و شاهی مخصوص بنفس من  
گفت مولا که فذل اعلى مولا مخصوص بنفس ما یختص به و لکن الله انجاه لکنه بر نقره از ذوالفقار کلام او  
طبقه از طبقات معصوم عرب را هم شکسته و سلسله و لایات و لایات بنقطه دل صاحب هدایت او پوشیده قطعه  
آفتاب را چون میانه فی الدارین است و نور سیکردم از روی قنبر آفتاب و چون شود صوفی صفت صافی را  
غیر میز او و خرده اندکی کنایه از جریخ در بر آفتاب و در قیامت چون سانه شربت کوثر بخلق و جام گردد بر کنار و در  
کوثر آفتاب و لافقی الا علی در سینه خود کرد نقش و در نه از بر چهره می بینی فنا در آفتاب و گر مثالی از خوش خوانم که  
سازم کشاکش در خیال من شود بر دم مصور آفتاب و کی از مغرب باز گردیدی برای طاعتش و گر نشد بعد از این  
مستعد و پاکر آفتاب و نوری نبخشه بخاص معام عالم بدین مع و شد مگر از خاک و گاهش نمر آفتاب و پایی تا سوار

نقطه  
شکست پیشت

[illegible]



فکر ننموده و گفته اند این حدیث از حدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فی علی بن ابی طالب  
عندهما انما حدیث علی فضل الابی ذبیح فاطمة بنت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و ما تروون فی  
الابی بنیته اهل کلمه رضی الله عنهما و ما تروون فی الابی بنیته اهل کلمه رضی الله عنهما و ما تروون فی الابی بنیته اهل کلمه رضی الله عنهما  
بار و ما تروون فی الابی بنیته اهل کلمه رضی الله عنهما و ما تروون فی الابی بنیته اهل کلمه رضی الله عنهما و ما تروون فی الابی بنیته اهل کلمه رضی الله عنهما  
ماه عالم بخاری واضح و لا محتمل ریختن این حدیث عبارت از اخبار الاخیار میسر و دومی بنده شیخ حاجی عبدالوهاب  
از اولاد سید جلال بخاری بزرگ است که سید جلال الدین مخدوم جلیان است سید جلال از و پسری سیدی احمد  
پسر بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم جلیان پسر سید محمود است و شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری از اولاد سیدی احمد است  
بزرگ بود موصوف علم و عمل و حال محبت و در او اهل حال که منور در میان توطن داشت روزی در ملاکات  
پروا گشتاد و صهر خود سید صدر الدین بخاری نشست بود از وی شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود است  
که تو هیچ وقت آنها را ندیده ای و این نعمت را نمی شناسی آن یکی می باشد در تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه و سلم  
بصفت حیات در مدینه موجود است و مومنان این محلات را در نمی یابند و دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است و در  
سجانه و تعالی بیا سطره بدان مکتوم و خلق از آن غافلند و می بخورند و شنیدن این کلام از پیش پیر ریختن و رخصت  
زیارت مدینه در خواست و براه خشکی زیارت منعم صلی الله علیه و سلم بشاقت در این سعادت را دریافت باز تو  
مسلمه خود نموده و بعد از آن بتقریب بعضی سواخ و روکار انتقال نموده در عهد دولت سلطان اسکندر لاجی بدلی آمد  
سلطان اسکندر را بوی اعتقاد عظیم می باشد و آنچه از شراط تحصیل تعظیم بود رعایت نمود او را پادشاه عبدالقادر نسبت  
محبت و نیاز و طلب ترشاد چندین بود که آنچه میگوید که قناتی الشیخ می باشد این چنین خواهد بود نسبت محبت او را بوی  
بطریق تشبیه مناسب حکایت مولا در دست با شمس تبریز قدس الله سره بریم و بار دیگر هم از دلی قصد زیارت حرمین  
حکمرانی این سعادت غنی رسید و پیش از آنکه از خلیف حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم شهادت بخت باز بین حدود  
خود فرود رفت شیخ در سنه اثنین فلیثین و تسع مکه عدد عبارت شیخ حاجی موافق است و مقبره ایشان در حوض مقبره  
شاه عبدالعزیز است **فهذا عبد الوهاب البخاری عارفهم الموشع من سالك الساری و قد ذکر**  
**هذا الحديث النافع كذا لك لانك لا تدري و طابت هذه القبر الموقر للشيخ الفجل بنور و ضو**  
**الكوکب الدداری و قال جاحدا به جاحدا بالعد و ان فی قاطبة الماری و طاب عنه حائر**  
**مسالك البی كالماری و طاب عنه و المظالمه محقق الملاحه الكبر و الوان ارمی**

نموده













[illegible]



عراق

فكان من كبار اهل العلم وله جملة منصفات والشيخ عبد النافع هذا وهو لوى صدرى حسن خان  
سماور راجع العلوم كفته الشيخ على بن محمد بن عيسى عالم المدينة المنورة وخطيب مسجد النبي  
صلوات الله عليه وسلم كان ثابته مستنداً به في العلم والعمل والتقوى له تصانيف مفيدة منها  
كتاب تنبيه الشريعة على احاديث المولى على الحنفية تليق بالشيخ رحمه الله السند وهو في غاية  
اللطيف من الاختصار انتهى **هذا ابن عراق** وعلامته النخبة الاطلاق قد  
اثبت هذا الحديث الموثق كل الاشتقاق في المشرق اذ لا اشتقاق في المشرق منه طعن اهل  
البغى والشقاق ودر عنه كيد ذوى الفئ والطفاق في الاقصى حاص عن قبوله جمع  
من السلام كما سمعوا للذائق ومن جاد عنه عن وسبق الى الروى اعنف السراى و  
من شط فيه حرم من اهل الصواب ولا اتفاق به ومن استراب فيه فليس له من  
الاخوة من خلاق ووجه صدقنا وروى الكاظم بن محمد بن علي بن حجر الحلي الكلى وروى عنه  
ذكر كثر في فضائل خير البشر عليه السلام كفته في اعله انه سئل عن فضائل اهل البيت عايد مستكثر  
من فضائل علي رضي الله عنه فلتكن منك على ذكر انه في كثير من الاحاديث السابقة في فضائل  
ابى بكر ومن فضائل علي اقتصر عن اهل البيت عايد حديثاً الا انها من غير فضائله الى ان قال  
التاسع اخرج المنزلة والطبراني في الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبراني في المعجم والطبراني في المعجم  
وابن عدى عن ابي عمير والترمذي في المعجم عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم انا مدينة العلم وعلى ايها في رواية فمن اراد العلم فليأتى اهل البيت في اخرى عند الترمذي  
من على قال انا دار الحكمة وعلى ايها في اخرى عند ابن عكبر بن ابي ابيلى الى ابن قال وهو بعض  
محققى المتأخرين المطلقين من الحديث ثبوت حدیث حسن وروى الكلام عليه ووجه صدقنا وروى  
سوم انكره بن جبركي في شرح تفسيره بجزءه شرح شعره اثبت ان الله من علومه عن حروف  
ابان عنها الجاهل بعد نقل قولنا في كفته وتبعه اعني في افعي العلماء على ذلك فقال واحد ما قال صلى  
عليه وسلم شئنا ان يحكم او قضى بشئ عايد وهو اواصله في القرآن قريب البعد وقال اخر ما كثر  
في العلم الا وهو فيه قليل له فابن ذكرنا الخاتمة في قوله تعالى ليس عليكم جناح ان تدخلوا  
بيوتنا من سكونه فيها استأجر لكم وهي الخاتمة في قوله تعالى ليس عليكم جناح ان تدخلوا

فقال حتى إن عمر بن الخطاب رضي الله عنه وسلم ثلاثاً وستين سنة استنبط من علوم القرآن ما لا يحصى  
ثلاثين سنة من علوم القرآن ما لا يحصى وسلم ثلاثاً وستين سنة استنبط من علوم القرآن ما لا يحصى  
استأن الله بعلمه ثم ورت عنه معظم ذلك العلم المجمع تفانهم فيه بحسب تفان علومهم  
كأن بكره في ذلك عنه فإنه أعلمهم بنصر من غير غيره وكعلت رضي الله عنه لقوله صلى الله عليه وسلم  
الحديث الحسن خلافاً لما في عم وضعه المدينة العلم وعلى بابها من ثم قال ابن عباس رضي الله  
عنه جميع ما أرتة من التفسير فأنما هو من علمه كرم الله وجهه وكان ابن عباس رضي الله عنهما  
على عقاب جبريل وجدته في كتاب الله ثم ورت عنه التابعون معظم ذلك ثم أقاموا العلم من  
حل ما حلت له أو أنشأ من علومه وفتى به فتق عوا علومه أنواعاً يستنبط كل طائفة علمه فذا  
وتوسعوا فيه بحسب مقدراتهم ثم أفرغ غالب تلك العلوم تلك الفنون التي كانت أن تخرج  
عن المحققين بين هذا القائل وجه استنباطها لها منه بتأليف لا يحصى وجه صد وخبا  
وجه ما هم أنكره من جرير في شرح مكية شرح شرحه ووزير ابن عمه في المال ومن الأهل  
تسعد الوزير بأبيه بعد ما رآه من علمه ثم أفرغ غالب تلك العلوم تلك الفنون التي كانت أن تخرج  
تلك العلوم ما أمده صلى الله عليه وسلم من العلم ما لا يحصى ثم أفرغ غالب تلك العلوم تلك الفنون التي كانت أن تخرج  
عليه وسلم بين أصحابه فناء على قد مع حينا فقال يا رسول الله أخت بيني وبينك ولم توادخ  
بيننا وبين أحد فقال صلى الله عليه وسلم أنت أخى في الدنيا والآخرة ومن العلوم التي أشار إليها  
بقوله أنا مدينة العلم وعلى بابها وفي رواية فمن أراد العلم فليأت الباب وفي أخرى عند الروكا  
أنك إذا الحكمة وعلى بابها وفي أخرى عند ابن عدي على باب علمه واختلافوا في حكم هذا الحديث  
فيما عده منهم التوراة وأنه موضوع والحكمة صمد وصوب بعض الحفاظ للعلماء أن الله حدد بين  
وجه صد وخبا وخبر أنكره من جرير في شرح مكية شرح شرحه لم يزد كشت المخطوط يقيناً بل  
هو الثم من ما عليه خطه كفته تنبيه ما يدل على أن الله سبحانه اختص علياً من العلوم ما لا يحصى  
عنه العبارات قوله صلى الله عليه وسلم أقصاكم على وهو حديث صحيح لا تراخ فيه وقوله أنا  
هذا الحكمة ورواية مدينة العلم وعلى بابها قد كثر اختلاف الحفاظ وتلقاهم فيه ما يعلو  
بسطه ومنه ما لا يحصى في الأبحاث والدراسات في هذا المذهب الذي لا يحصى في الأبحاث والدراسات في هذا المذهب الذي لا يحصى

بطلنا

ابن جرير

نكره

لوجد

فهم

في رواية

قَالَ

قوله

لَا

بالعلم في وقد فسر له طرقا ودين على الله جلاله على من تكلم في هذا الحديث  
بحول عن هذه الروايات المصيبة عن يحيى بن معين بن معين رتبة العلم به في بعض رواياته  
كشريك القاضي رتبة العلم به وكفاه بذلك فخره وافتقار عليه قد قال النجاشي في حديث  
رواه في البسملة رتبة العلم به من طعن فيه فيكفينا اني نحتاج بما احتج به مسلم وقد قال بعض معاصري  
ما رايت احدا قط اورد عنه في علمه وحسنه هو التحقيق ولو افقته قل شيعة الاسلام  
ابن حجر جاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهروي فانه ضعيف عندهم انتهى وبقية الى اخر  
كلامه المحفوظ العلاني فقال الهروي هل تكلموا فيه كثيرا انتهى ويعارض ذلك تصويبا  
على حديثه ونقل الحاكم عن يحيى بن معين انه وثقه فثبت انه حسن مقارب للصحيح بما علمت  
من قول ابن حجر ان روايته كلهم رتبة العلم به الا الهروي وان الهروي وثقه جماعة وضعفه اخرون  
وضعيف اي بناء على رتبة العلم به من ضعف الهروي وموضوع وعليه كثيرون ائمة حفاظ  
كالقرطبي وابن النجاشي وجرم به بطا جميع طرقه في ميزانه وغيره وهؤلاء وان كانوا ائمة اجل واكبر  
تأملوا تأملا كثيرا كما علم من اقربته وكيف ساع المحكم بالوضع مع ما قرأ ابن جاله كلهم جال  
الصحيح الا واحدا فختلف فيه ويجب فيه تناول كلام الدلائل بالوضع بان ذلك لبعض طرقه لا كلها  
وما احسن قول بعض الحفاظ في معاوية احدى رواياته للعلم فيهم بالسمع هو ثقة مأمون من  
كبار الشيوخ وحفاظهم قد خرد به عن كشمش فكان ماذا واي استعالة في انه صلى الله عليه وسلم  
يقول مثل هذا في حقه على انه رتبة العلم به ووجهه رتبة العلم به في حقه رتبة العلم به  
معاوية وجوابات ان واردته في الحديث من رتبة العلم به على كرم الله وجهه ومعاوية رتبة العلم به  
الا علم الحق بل جمع اهل الحل والعقد والافضل لا عدل الا علم به من الحديث الحسن لكثرة طرقه  
خلافا للرقيم وضعه ولمن زعم صفة ولمن اطلق حسنه انا مدينة العلم وعلى بابها قال لا يمتنع  
الحفظ لم يرد لا حذر الصوابه رتبة العلم به عنهم من الفضائل للناقب والمزايا ما ورد الله كرم الله  
وجهه وسببه انه رتبة العلم به عنه وكرم وجهه لما استخلف كرم الله وجهه وسببه انه رتبة العلم به  
معاوية مثال زورا وفتنا والحق ما وعدوا واورث ذلك من تبعهم على غلظتهم ظمرا وراى  
الحفاظ ذلك نصبوا فحق بهم البيان الباطل من ذلك والظاهر ما يرد مما ورد عندهم في حقه



ووجه صدور وخواه در ششم صد و پنجاه و ششم از مجموع  
آیات حدیث در کتب احادیث و غیره

نشان بر هر یک از اینها  
در کتب احادیث و غیره

قبایل کل اهل البیت جمیع ماعتل من فضائله و مناقبه و الجواب ان ذلك لا يكون قادحا  
في معاوية الا لو فعله من غير تاويل محتمل وقد تقرر المسرة بعد المرة انه لا يتاويل محتمل بنفس كلام  
على كرم الله وجهه ولانه من اهل الاجتهاد وضايفه مجتهد محتمل وهو ما يجوز تدر ما زور  
وجه صدور وخواه و ششم آنکه نیز ابن حجر مکی در تطهیر الجنان بعبایر او روایت خبری در باب اهل البیت از  
حدود زمانی که از کوفه برای قتال اهل بصره برآمده بودند گفته قال ابن عباس وهذا ای کون علی رضی الله  
عنه یخبر بالامشیاء الغیبه فیقع کما اخبر لما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخبر بالای  
بالغیبات یخبر به اهل کرم الله وجهه کما اخبر صلی الله علیه وسلم من استند اخباره الی اخبار  
المعاد ولا یكون الا صادقا وفي هذه منقبة عليه جدا لعلی کرم الله وجهه لما اتخذه صلی الله  
عليه وسلم من العلوم الغیبهیة وان کان باب مدینه العلم النبوی وامن المر العلو  
وجه صدور وخواه و ششم آنکه در فتاوی ابن حجر مکی مذکور است و سنن رضی الله عنه ان النبی  
صلی الله وسلم قال لاندینة العلم وایکول کساده عمر حطانها و عثمان سقها و علی یاربها  
هل الحدیث صحیح ام لا فاجاب بقوله الحدیث رواه صاحب مسند الفردوس  
وتبعه ابنه بلا اسناد عن ابن مسعود و فی قوله حدیث ضعیف کحدیث انما نقل العلم  
و علی یاربها و معاویه حلقته ما روه و ضعیف یسأل الحدیث ان مدینه العلم و علی یاربها فلو حلق  
حسن بل قال الحاکم صحیح و قول البخاری لیس له وجه صحیح و لا ترمذی مشکو و ابن معین کذب  
مقر من و ان ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و بعد الذمی و غیره علی ذلك انتهى ما اردنا نقله  
فهذا ابن حجر علامتهم الشهیر فی الاقطار و مشکلمم الشهور و العصبه لا لا اشتها  
قد اضمم بکثیر من افادته و قلوب المجاهدین النارة و اوردی بشرط وافر من کلماته و صدور  
المعادیین الا واره فلا یقدم بعد علی المصنوع القبح و الانکاره الا الموضع المستهتر بالاضاد  
کل الاستهتار و لا یجوز علی هذا غیره الورث الضمیه و الحسنه و الا من خاض لحدیثه فی  
غمار القیاب التبارک و ابن حجر مکی از اکابر محدثین و اجدید نقباء تحقیقین نزد سنی می باشد حلیات  
مزیبت و علو منزلت و نظر لواقع الانوار عبد الوهاب شمس الدین و ریحانیه الالباب شهاب الدین خواجه و نور افروز  
عبد القادر بن شیخ عیبه الدل العیدروس و تحفه نبویه عبد الله بن مجازی شمس قادی و براین قاطعه کمال الدین







الى العصاة ولا يخطئ الا لكذب وبيان ذلك يستدعي طولا ولكن هذا هو المقصد في ذلك  
 انتم وقد كنت اوجب هذا الجواب هذا الى ان وقفت على تصحيح ابو جبر والحديث على في  
 تذيب الآثار مع تصحيح الحديث في عباس فاستغرب الله وجزمت ان لقاء الحديث من  
 مرتبة الحسن الى مرتبة الصحة والله اعلم انتهى **فهذا اعل المتقى** عدة بنما لهم  
 الاعلام الموصوف عندهم بمحمد زاهر الاعلام قد روى هذا الحديث المستند الدار  
 للظلام المعادي بنور الى جدد الامن ونفع السلام في الاضيق فيه كالحب الذي لا استلزام  
 تقبل الجرم بعصاة كالتقديس في كلام بحظ عند ذوي العقول والاعلام في وامن من هذا  
 واللام هو ما لا يحد من ميع قلبه للظلم كل الاظلام وطول في ضمير من لا يحد من ميع  
 الاظلام في حيزه الحق الاظلام وقول الله تعالى لا تضلوا وما شر مشرقه وما شر مغربه وثباتها غلور وغياب  
 سمو مرتبة على تنقي نزو سنيه يستتبع قول تنقي في مناقب المتقى تصنيف عبد القادر بن احمد الفاكهي في مناقب  
 في فضل الشيخ على المتقى تصنيف شيخ عبد الوهاب تنقي قادري وزاد المتقين في سلوك طريق اليقين واخبار الانبياء  
 شيخ عبد الحق دبلو ونور سافر عن اخبار القرن العاشر عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العبدوس السجوي صاحب  
 غلام على اناد بلكراسي وكفايتا المتطلع تلج الدين الى ان الملكى وكشف الظنون مصطفى بن عبد الله القسطنطيني  
 ومنتهى الكلام وازالة الغم من بولوى حيد على حاصر فابج العلوم واتحاد الشهاد مولوى صديق حسن خان مؤرخ  
 وظاهر ست ووجه صدر وشصتم كذا بلو سيم بن عبد الله الوصالي البيني الشافعي حديث مرتبة العلم بادبيل  
 علم جناب ابي المؤمنين عليه السلام في كتابه في كتاب الاكتفاء في كتاب فضائل جناب ابي المؤمنين عليه السلام  
 كفته كلبا المتاسخ فضل علمه ورحم الله عنه قال ابن عسلى رضي الله عنه ان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم قال انما خلق العلم وعلى ما اخرج جده ابو نعيم في المعنى ونيز در ان كفته عنه  
 ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما علم بينة العلم على ما اخرج  
 ارا العلم عليات الباب اخرج الحاكم المستدرك والطبيب في المعنى والتقوية **فهذا**  
**الوصالي** صاحب كتاب الاكتفاء قد روى هذا الحديث المعادي لارباب الاحتفاء  
 نقلا عن اكابر علماء العظماء وعنه الى اجلة حفاظ الفخمة فالله اعلم بالماضي والمستقبل  
 الاختفاء والطعن فيه مخلوط في سبب الاعتداء والمقبل عليه ركن الى الحق الواضح المستأنف

والعرض عنه مسرع إلى محرم الشقاء والعناء ووجه صدره وشخصه فيكم يوم طاب يومه في ذكره الموصوف  
كفته لتأمدت به العلم وعلى بابها أوردته من حديث علي وابن عباس وجابر قلت قد تخطب العلان  
على ابن الجوزي في حكمه بوضعه فإنه يمتدحى طرقاته إلى درجة الحسن فلا يكون ضعيفا فضلا عن كونه  
موضعا فقال ابن حجر مولى الحاكم وخالفه ابن الجوزي فكذب به والصواب خلاف قولهما وأما الحسن  
لا يصح ولا كذب وغيره من ذلك من غير أن يذكر في حديثه من غير طعن في كفته قلت له متابعنا من جرحه بكذبه فقد  
أخطأ فإني إن قادت علامه محمد طاهر بطلان تكذيبه بطلان وهو أن تيسبوا فقال في حديثه في نهائيه  
وبارست وحسن اعتماد واعتبار أن بغايت ساطع وسافر فالجب كل الجب من الخطاب لما هو المحذور من  
الفصل كل ذاك وزاهر كيف أثر الطعن الباطل وأثار الضمن انقار ولم يحتفل بما أثبتته المحققون  
كأبرار بعد كابر ولم يمتنع من ما حصفه المنع دون خالفه انزعاجه والله ولي المؤمنين لكل مقبل الحق  
أثر وهو الواقع عن ذبغ كل ناكب في سبيل الحق عاثر ومجيد طاهر الزاكا كابر علماء اعيان أفاضلهم بلاء  
جليل الشأن نزل سنيه بوجه عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العمدة ركوس در نور سافر في أخبار القرن العاشر  
وقال سنة ست وثمانين وتسائة كفته وفيها استشهاد للرجل الصالح العلامة جمال الدين محمد طاهر  
الملقب بملك المحدثين الصالح رحمه الله أمين على يد اللبكي من فرقتي الرافضة السبابة في  
الهداية في القتالة وسبب ذلك أنه كان ينافرهم ويناطرهم ويريدهم يرجعون إلى الحق ويتركوا  
ما هم عليه من الضلالة والزندقة وكان هذا دأبه أبدا وجري له معهم وقائع كثيرة وقهرهم  
في مجالس عديدة وأظهر فضائلهم وكشف خبياتهم وردد عليهم ما دفعوا من حججهم الباطلة  
وبالغ في الرد عليهم والتضليل عنهم حتى قال بكفرهم وجزم بخروجهم من الدين والمنهج القويم  
وضلاهم عن الصراط المستقيم وأراد إعدام هذا المذهب القبيح وأساوس في ذلك سعيه البليغا  
وأراد التوصل إلى سلطان الزمان بذلك فأتى الواعظ عليه حتى قتلوه قبل أن يصل إلى ذلك ولا حول ولا  
قوة إلا بالله وهو الآن أشد إلى النبي صلى الله عليه وسلم بالزينة في الروايات التي رواها الشيعة المتقية السابقة  
فناهيك بها من منجبه عليه وكان على قدام من الصلاح والورع والتجهر في العلم وكانت ولادته  
سنة ثلث عشر وتسع مائة وخمسة وأربعين في ليلة السبت وبعثه والده في طلب العلم ومكث كذلك نحو عشرة  
سنة وبعث في فنون عديدة وفلا أقارن حتى لم يعلم أن أحدا من علماء كجرات بلغ مبلغه في



فمن الحديث كذا قال بعض مشايخنا وله تصانيف نافعة منها مجموع بحكايا الكوفيين في غريب الحديث  
 وطلقات الاخبار وشيخ خفي من لمّا ج اخذ عن الشيخ حسن البكري والشيخ ابن حجر العسقلاني  
 الشيخ علي بن عراق والشيخ علي التقي المكي والشيخ جلال الدين سيدي و اخذ عن جدك السيد الله  
 العبد دوس في المتوفى بعدن وورث عن ابيه ما لا جزيلا فانفقته على طلبته العبد المذنب  
 وكان يرسل الى معلمه العسقلاني ويقول لي جدي كان جدي فيهم ارسل الي فيرسل الي فيقول  
 له كيف حالك فان كان غنيا يقول له تعلم وان كان فقيرا يقول له تعلم ولا تهم من هم معاشك  
 انا اتعهد امرئ وجميع عيالك على قدر كفايتهم فكن فارغ البال واجتهد في تحصيل العلم فكلما  
 يفعل ذلك بجميع من ياتيه من الضعفاء والفقراء ويعطيهم قدر ما وقفه لهم حتى صار منهم  
 جملة كثيرة علمه ذوو فني وكثيرة فالتقى جميع ماله في ذلك وحل الله في ايام تحصيله قاسي  
 من الطلبة وغيرهم شداك فلما ان رزقه الله علمه اليقون من بشره ابتغوا لرضائكم الله فلما  
 تم له ذلك فعل كذا لك وقام به احتساب الله فانفق بتدريسه عوالم لا تحصى رزقه الله و  
 اعاد علينا من كانه امين وشيخ عبد الحق محدث وعلوي در اخبار الاطيار في اسرار الابرار گفته مسلمان بود  
 در پيش گجرات بوده از قوم بوبره که در ان دواحق سجاد تعالى اورا علم وفضل داد و بزرگوارين رفت و علماء  
 و شايخ آن ديار شيخ را راه يافت و تحصيل في كميل علم حديث نمود و با شيخ علي بن عتيق رحمة الله عليه صحبت داشت و  
 مرید شد و باز او بركت و كرامت بوطن اصلي خود نمود و بعضي به عهده كه در ان قوم شائع بود از اكره و ميان اهل سنت  
 و بدعتين قوم تميز و تعريف نمود و در علم حديث تواليف مفيدة جمع كرد از انچه كتابي است كه متكفل شرح صحاح  
 ست مسني صحيح البخاري و رساله ديگر مختصر مسني معني كه تفصيح اسرار جلال كرده و لي تعرض به بيان احوال لغايت مختصر  
 و مفيد و در خطبه هاي اين كتب شيخ علي بن عتيق بسيار كرده است و بويست شيخ سياهي بجهت امداد طلبار است ميگرد و در وقت  
 درس نيز محل كردن آن مشغول مي بود اما دست نيز در كار باشد و وي در ازاله جوع و ابل جوع كه در آن ديار بودند  
 تفصيل نكره و آخر هم بدست آن جماعت در سنه نيف و ثمانين و تسع مائه بشهادت سويده شكر الله سعيه و جوده  
 عن المسلمين ضيعة او غلام علي ازاد بلگرامي در سجنه المرحبان في انار بوندوستان گفته مولانا الشيخ  
 محمد طاهر الفتحي قدس سره فتن فتنها الهاء و تشديد الفوقانية و فهمها والنون بلدة من بلاد  
 كجرات هو خادم الاحاديث القدسة و ناهي الساقط الوستة فكمز على بعض علماء كجرات و اخذ



منهم من ينزه من العلوم المتداولات ثم يسلط على المحرمين فإداهما الله شرفاً وعلواً و  
إدراك علماءهما ومشايعتهما لا سيما كالتشيع على الشيعة قد من الله سره وتعالى عنه فيوضات وإفراقة  
فتوحات متكاثرة وعطف عناو العزم إلى بلذ وعلو إلى سلج اغوار وبتجدة وصوت جلالته  
على إفاضة العلوم ونشد غرامه على علاء حكمة التي لا تقويم وكانت طريقته حسب صفة شيخه  
المتقى لا اشتغال بعمل المذاولة ككتابة العلوم بهذا الأمد حتى كان في حالة التمدد من أعضائه  
في شغل بجله ونيفر خيلة الطرس بطله ليكون اللسان والبيان في حل المشاكل وهو العمل في  
بيان وفروسي هان والفتن تولى في كجيب البصائر عزب الحديث والمخبر في أساء الرجال و  
تذكرة المؤمنون ما عزم مثل شيخه على كسر البصائر البعد وية الذين كانوا من قومه وكانوا من أتباع  
السيد محمد الجوني الذي ادعى أنه له الحق للوعود وعهدان لا يربط العائمة على رأسه حتى قيل  
في العهد عزم من جباههم ولما استولى سلطان الكبر والجل في سنة ثمانين وتسعمائة على كجرات و  
اجتمع بالشيخ رباط القضاة على السرايفة وقال على ختمه صدق بضرورة الدار السنين وكسر الفرقه  
للبيدعين وفوق ذلك وقوف السلطان حكومت كجرات إلى أخيه الرضا عي ميرزا عزيز كوكبه الملقب  
بالخان الأعظم فإما أن الشيخ وأزال رسوم البدعة مما أمكن ثم عزل الخان ونصب مكانه عبد الله  
خان خانان وهو كان شيعياً فاعتقد بذلك الهد وية وخروجاً من الزوايا ورؤس السهام من  
النجباء فخل الشيخ العائمة عن راسه فطلق إلى السلطان أكبر وهو كان في مستقر الخلافة أكبر آباد  
فتبعه جمع من الهد وية متراولما وصل الشيخ إلى حوالى اجين بضم الصغرى وتشديد الجيم  
فتمها وسكنوا في ثمانية والنوى هجس عليه وقتلوه سنة ست وثمانين وتسعمائة فقتل  
حيد إلى فتن ودفن في مقابر أسلافه رحم الله تعالى ومن بعده الشيخ عبد القادر بن الشيخ  
ابن بكر مفتي مكة للعظمة كان عالماً بجيد الأسياق الفقهية فصيهاً بالشيخا من تواليفه الفتاوى  
أربع مجلدات ومجموع تاليفات ثمانية ثمان وثلاثين ومائة والفتن ونظم الشيخ عبد الله طرقة  
الاصارى للكي الشافعي استاذ في مدح التلميز قصيدة يوصل فيها نسبته إلى المصطفى الأكبر  
رضي الله عنه وقول به قد كان جدياً بيك بل فرجيه من رجب العلماء والفضلاء اعني محمد  
من مجيب الصدق حقه بغير مرادة لكن جهلوا أهل كجرات متفقون على الشيخ من النبلاء

و صرح به تشیخ عبدالحق الدهلوی فی کتابه اخبار الاخیار قال بعضهم انما کان صدیقاً من  
جانب اهل اقم و قال الاخرون ان قلب المصدوقه بالصدوقه و منسبه الی الصدوقه عن ابی طالب  
رضی الله عنه فلقب الشیخ الصدوق فی مقابلته و الاصل ان اسلاف البو اهل و جید بد  
اسلامهم و اهل الهند بدعون من بدخل دین الاسلام صدوقاً بالنسبه بالصدوق الاکبر  
رضی الله عنه فی الصدوق قال المیرزا ابوالحسن شری النقی فی العشق الثانیة بعد الکاف  
فی بعض مؤلفاته البوهره طائفة متوطنه بکجرات اسلام اسلافهم طریق الملا علی الذی قبله  
فی کنیت بفتح الکاف و سکون النون و الباء الواحده فاکاف و کسر الحاء ثانیة و سکون الفوقانیة  
بلد مشهوره قریب من کجرات و مغبی اسلام ثلاث مائه سنه تخمیناً و اکثرهم یکسبون المعاش  
بالتجاره و انواع الحرف کایدل علیه اسم بوهره و معناه التاجر بالهندیه و مولوی صدیق صرخان معارف  
در اتحاد النبلاء گفته محمد بن طاهر الفتنی مولف مجمع البحار فی غریب الحدیث علوم حدیث نبوی مهر من مصنفون  
در بلد نهر و الده در ستار پنج عشر و تسع مائه سنه تحصیل علوم و تکمیل فنون از علمای عصر و فضلار و هر خود  
نمود مثل استاد الزمان ملا مبهته و مولانا شیخ ناگوری و شیخ برهان الدین سمهود و مولانا یاقوت سوری بعد جاده  
نور و حریرین یغین گردید و از علمای مشایخ ان دیار گشت آثار استفاده و استفادہ گرفت مثل شیخ ابی عبد الله  
زبیدی و سید عبد الله عدنی و شیخ عبید الله حضری و شیخ مبارک الله مکی و شیخ ابن حجر مکی صاحب مواهب و شیخ  
علی برنی و شیخ بر خوردار سندی و شیخ ابوالحسن بکری الکی خصوصاً از عاشرین و شریفین علی بن حسام الدین المتقی  
فیومن خردان اندخت و سعادت ارادت فاکر گشت و عنان بوطن اصل باز گردانید و به کاما فاد و علوم و اعلاک  
کلمه الحق گرم ساخت و تبصانیت لعینیه بدیه پرداخت از جمله کتاب مجمع البحار است که بیان توسل خدمت شیخ  
خود علی متقی کرد و در دیباجه آن شنای بلوغ بروی نمود همیشه بر وفق و مهیت شیخ خود را و برای امداد نسخه نویسان  
علوم حل میکرد و بجهت در وقت درس گفتن بهم محل کردن مرکب مشغول بود و تلاوت نیز در کار باشد وی در کسبت  
بوا میر میرد و بیکه هم قوم او بودند و اقتدای سید محمد جوپوری مدعی محدث میکردند مثل استاد خود که نسبت و عهد  
کرد که تا و ان بدعت از پیشانی ایشان نشوید ستار بر سر نهند چون اکبر پادشاه در سنه ثمان و تسع مائه هجری  
تسخر کرد در پیش با شیخ ملاقات واقع شد پادشاه بدست خود و ستار بر سر شیخ بچید و گفت باعث ترک دستار  
بجمع رسیده نفرت دین متین بر وفق اراده شما بر زنده معدلت من لازم است و ان سال حکومت گجرات

مطهر

بنام اعظم میرزا غفران که تفویض یافت به امانت او اکثر رسوم بدعت بر انداخته شد اما عتق و عتق و عتق  
بر عبد الرحیم خان قراقرم و حمایت او طائفه مهدویه باز آید که بر بستند شیخ و سنار از سر کشاد و غرم  
اگره کرد و کما جبریم اکبر پادشاه سلفه ترکی بعمل آید شیخ و جسد الدین علوی هر چند بکنایه منع کرد و فرمود عالم  
منظر اسمانی جلای و جمال است خط انار و احکام بر اسم طریقی مستقیم است سودمند نیفتاد و رخت کوچ هر یک  
جمع از مخالفین در سپه افتادند و ما پس از جبین و سانگ پور رنجیده سپید ساختند تا این جا شده در شهرت و ثمانین  
و تسع مائه اتفاق افتاد و نقش اور از انالوه به پیش آورده و در قبال سلاطین او دفن کردند که فی ماثر الکرام تاریخ  
بلگرام السید قناد روح و غیره حاجی رفیع الدین خان مراد آبادی در حالات الحرمین نوشته اند چون اکبر پادشاه در  
پیش بملکات شیخ مظهر که ها وقت در علوم ظاهر و باطن از اکابر عهد خود بودند گفت خدمتی بفرمایید گفتند از نظر  
ما انت که اگر کسی از فرزندان من پیش شما فرستد شما آید او را بخود راه نمیدورانید و بعد از آنکه توقف فرموده  
این گفتن من فائده نداد و ایشان خواهند آمد و شما را خواهد داد آخر یکی از بنا نویسان نزد عالم اکبر پادشاه آمد و شیخ  
الاسلام ملقب شد و جابا عظیم یافت انبی و میرزا و نوشته که یکی از احفاد او شیخ عبد العزیز بن شیخ ابوبکر مفتی بک  
معتبر بود در علم و فضل و فصاحت و بلاغت و سیاست و محاسن مست از عمری زیت سالیان بر سر نهفتای  
حرم محترم سر کشید داشت از توالیف اوست فتاوی در چهار مجلد و نسخه منشآت و فی منه ثلثون و ثمانین مائده و اربع  
شیخ عبد الله طرفه مضاری یکی شافعی است و او بود در درج تلمیذ قصیده پرداخته و از جانب شیخ مظهر پادشاه و بعد از  
اکبر رضی الله عنه رسانیده میگویی که قد کان جد ابی بک بل خدیجه و من اوجد العلم و الفضا  
اعنی محمد طاهر من بعضی التصدیق حقه بغیر و اءاما شیخ مظهر طاهر اتفاق جمهور از قوم او بهره است و کلام  
شیخ عبد الحق و علوی در اخبار الاخیار هم تفریح میکند و صدیقی بعضی میگویند با اعتبار نسب تعابین مادر بود و بعضی  
گویند از جهت اعتقاد بود که چون شیعیه خود را میباید میگویند او خود را صدیقی خوانده انتی کلامه مقرر سطر گوید از سر قول  
نمانی و نماید زیرا که نسب مادرش باشد بلکه از پدری بود خصوصاً اعتبارش از مثل شیخ مظهر طاهر عالم محقق خلی عجلت ولیکن  
اقول طرفه در بیت مذکور حقه بغیر از ناظر و صحت صدیقیت است قطع نظر از آنکه از جانب مادر باشد یا پدر و انتی  
اعلم ولیکن اصح همین است که بوبره بود انتی مادرنا قلعه و نیز صدیق حسن را بجای العلوم گفت الشیخ محمد طاهر  
الفتی صاحب مجمع العارفی غریب الحدیث و فتن بلده من بلاد کجرات تلمذ علی علمای بلاد و صادر  
راسانی العلوم الحدیثیه و الکتابیه و راجع الی الحرمین الشریفین و ادواک علیها و مثالیها و ما





على يوم الثلاثاء أخرجه الترمذي وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الترمذي وعن زيد بن ارقم عن ابيه عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابي بكر  
الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابي بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
رسول الله صلى الله عليه وسلم بين اهل بيته جارية على نكاح حبيبه فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
عليك سلام اخيت بين اهل بيته ولم توافي بيني وبين احد فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقول انت اخي في الله يا ابا بكر اخرجه الترمذي وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال من كنت مولاه فعلي مولاه اخرجه الترمذي وعن زيد بن ارقم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
علي بن ابي طالب في غزوة تبوك فقال علي بن ابي طالب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
فقال اما ترون ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا باني بعدي اخرجه البخاري ومسلم  
والترمذي عن سعد بن ابى وقاص عن ابى معاوية بن ابي سفيان انه قال ما سمعت ابى تسيب الا يقول  
فقال اما ما ذكرت ثنا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يكون من اهل بيته احد الا يكون  
من اهل بيته سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا ابا بكر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترون ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى  
ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى وعلى الا انه لا باني بعدي وسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم خيبر لا اخطين  
الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال قلت يا ابا بكر انما ادعوا الى علي فلما لم يرد  
عنك في عينيه ودفع الراية اليه فطرحها الله عليه طمرا ثم هذه الآية تدع ابنا فانا وابنا فكم  
نساء فانا فكم نساء فانا فكم نساء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم جلتا وفلما روي عنك حديثا  
فقال اللهم هو الا اهل بيته اخرجه مسلم والترمذي وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
عليه السلام حديث الاستبراء على ابي طالب في السيرة فاصاب جارية فأنكر عليه فعاقد ابنة من  
اهل بيته رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انما جارية ما تصنع علي  
وكان المسلمون اذا رجعوا من سفر يذكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم في انفسهم فقالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قد مات السيرة فسلموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مات السيرة فسلموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فعل كذا لو كن الخ اخرجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ابن

قال





بِالْعِلْمِ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِسْلَامُ مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ : قَالَ الْحَبِيبُ كُلُّ الْحَبِيبِ مِنَ الْعَالَمِ الْمَشْهُورِ  
كَيْفَ عَانَدَنِي بَعْدَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَالْفَهْمِ : وَ عَانَدَنِي بِطَعْنِهِ أَنْ يَأْكُلَ أَهْلَامُ وَ الْحُلُومُ وَ دُوسِيقُ وَ دَفْعُهُ  
حَقِّي عَلَى ذَوِي الرِّبْعِ الْمَشْهُورِ : وَ جِوْصِدُ وَ شَصَتْ وَ سَوْمُ أَنْكَ شَيْخُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعِيدِ رُوِيَ عَنْهُ  
وَرَعْدُ نَبَوِي وَ سِرْ صُلْفَوِي وَ بَيْتُ شَرِيفِ رَاوَار وَ نَوْدُ وَ بِنَا نَجْ كَفْتُهُ وَ أَخْرَجَ الْبَرَارُ وَ الطَّبْرَانِي فِي الْأَوْسَطِ  
عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ الطَّبْرَانِي وَ الْحَاكِمُ وَ الْعَقِيلُ وَ الْفَضْلُ وَ أَبِي عَدِي عَنْ أَبِي عَمْرِو وَ الْقُرْمِذِي  
أَنَّ الْحَاكِمَ عَنْ عَلٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ يَا هِيَ وَ يَا هِيَ مَنْ  
أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ فِي أُخْرَى عِنْدَ الْقُرْمِذِي وَ فِي أَهْلِ دَارِ الْحَكْمَةِ وَ عَلِيٌّ يَا سَاحِبَ دَارِ الْحَكْمَةِ عِنْدَ ابْنِ جَدِّكَ  
عَلِيٌّ يَا عَلِيٍّ وَ جِوْصِدُ وَ شَصَتْ وَ جِوْصِدُ أَنْكَ شَيْخُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعِيدِ رُوِيَ عَنْهُ وَ رَعْدُ نَبَوِي أَيَاتُ تَقْصِيهِ  
أَبِي جَابِرٍ لَيْسَ كَيْفَ تَقْرَأُ نَظْمُ نَظْمِ شَرِيفِ مِيَا شَدُّ نَقْلُ نَبَوْدُ وَ سَخَانُ ابْنِ فَرْمُودُ وَ بِنَا نَجْ وَ كِتَابُ فَرْمُودُ  
بَعْدَ كَرِ شَطْرِي أَرْشَاقِ الْعِلْمِ يَا بَيْتُ الْوَسْطِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفْتُهُ وَ اللَّهُ دَرَاهِمُ جَابِرُ الْإِسْلَامِ سَحَبْتُ قَالَ  
سَ وَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ سَهْفَ رَسُولِهِ وَ صَلَاحُهُ الْإِسْلَامُ لَجْدُ شَيْدُ : وَ حَصْرُ الْبَيْتِ الْحَبِيبِ وَ ابْنُ عَمِّهِ  
لِيَا الْحَبِيبِ الْحَقُّ كُلُّ سَوْدُودُ وَ خَيْرُهُ نَا وَ الْغَزْوُ وَ حَيْثُ وَ حَيْثُ هَذَا سَوْدُودُ الْمَسْقُودُ وَ وَزُوْ  
رَبِّ السَّمَاءِ مِنْ بَعْدِهِ : فَاهْلِكْ تَرْتِيبًا مِنَ الْعَرْشِ قَدِيمًا : فَبَلَا وَ حَلِ الزَّهْدِ خَيْرُ جَلَالِهِمَا وَ دَرْدُ  
أَهْلِ الزَّهَادِ مِنْ جَلِيلِ عَجْدُ : فَاهْلِكْ تَرْتِيبًا مِنَ الْجَنَاتِ مِنْ حِلَالِ دَمْعٍ : حَلَالُهُمَا عَالِمُ الْإِلَهِ الْقَاتِلُ هَدِيَّةُ وَ مَا خُفِرَ  
مِنْ قَدِ الْبَابِ وَ الصَّوْفِ الْمَبْسُودُ : وَ النَّسَبُ مِنَ الْغَالِي عَدَا سَقِي لِفَتْدِي : وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ مَدِينَةَ  
مِنَ الْعِلْمِ وَ هِيَ الْبَابُ الْبَلْبَقَةُ : وَ جِوْصِدُ وَ شَصَتْ وَ جِوْصِدُ أَنْكَ شَيْخُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعِيدِ رُوِيَ عَنْهُ وَ رَعْدُ نَبَوِي تَقْصِيهِ  
أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي بَكْرٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّقَاتُ كَرِ بَعْضُ أَيَاتِ أَنْ مَضْرُوبُ الْبَابِ شَحْوِي حَيْثُ وَ الْعِلْمُ  
نَظْمُ كَرِ وَ اسْتَحْسَانُ نَقْلُ نَبَوْدُ وَ بِنَا نَجْ وَ كِتَابُ فَرْمُودُ كَفْتُهُ وَ اللَّهُ دَرَاهِمُ الشَّيْخِ الْعِلْمُ شَيْخُنَا وَ قَدْ دَرَسْنَا  
السَّيِّدَ الشَّرِيفَ الْحَبِيبَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّقَاتُ حَيْثُ قَالَ وَ عَدَدُ  
أَيَاتِ هَذَا الْقَصِيدَةِ مِائَتَانِ وَ تِسْعَةٌ وَ عَشْرُونَ بَيْنَا وَ مَجْمُوعُهُمَا مَقْرُوفٌ فِي هَذَا الْمَجْمُوعِ الْطَائِفِ  
عِنْدَ ذِكْرِ مَنْ ذَكَرَ مِنْ عُمُودِ مَسَلَّةِ هَذَا النَّسَبِ الشَّرِيفِ : لَنَا قَصْرُ مَعْدِي فِي أَنْتَابِ وَ مَنْسَبِ  
قَبِيلَتِنَا كَتَمُوْ بَكْرٍ مِنْ مَذْهَبِ مَقْبُذِهِمْ الْخَفَاءُ أَفْضَلُ نَسَبَةٍ : وَ صَدْرُهُمَا جَدُّ لِمَنْ يَنْتَسِبُ : وَ عَمُّ  
الْفَارُوقِ الْحَكَمُ نَسَبُهُ : وَ عَمُّانُ فِيهِمْ مِنْهُ وَ صِلَةُ مَنْسَبٍ : وَ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ هَاجِرَةُ دَا







شاه مودتی مثل ذلک عن طریق العلامة عبد القادر بن عبد الرحمن بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام ما هو الا  
اليوم فمروا بعد النظر والمسمع كتاب الفوز والبشرى كان لا يمر بشي الا ويقول كذا وكذا  
من جهة العقول فباشفان شي مثله ايضا الامر كعب الخزان ولا يباقي من من عباد الله كانت  
فالباقي رمضان اربع عدا بليل طبع النهار فها هي با منقبة الجاهل فمروا في الصحيح ان  
فم رمضان كجدة وفي رواية تقف جهة وجهه مع النبي صلى الله عليه وسلم قال العلامة محمد بن تيس  
لوج ايل اربع بالنهار من الكرامات المخافة ولم يقل مثله عن احد في الامم الاسلامية السابقة  
والاحسن قول الشيخ عبد العطر بن حسن اكثر رحمه الله حيث يقول في اثناء بعض فتاواه في  
قد ثبت في ام القرى على ما يحصل علم في دوس قرآت عبادة وزهادة في خلق يستدلون بانها اشرف الاشياء  
فقيام ليل صيام هو اجد مسمك بالبيت والاكل وكبت في الحاج والعمار والزوار والعباد  
منذ زمان متروك من مكة انما الى قبر النبي المصطفى للعداني ما نلت بابل العبد روس ولا يلة  
ومواهب اربعة السلطان : الا لبطر عناية وعبادة ومحاهدات ورضا الرحمن : ليس المعاني بالتمام  
يا فني طولا للشفقة شاهدك وكان : انت الولي بر الوالد الى الرضا الطاهر الارحان والعبد  
بورك والسفوف جلالة والدموم ثالث ارجلان : هذا الفاخر ارفع مفاخره بالذات والابد والآخر  
ومن شيوخه شيخ الاسلام الحافظ شهاب الدين بن حجر العسقلاني المصنف والفقير الصالح العلامة عبد الله بن  
الحسن باقشيد الحضرمي وله من كل منهما اجازة وجماعة اخرين يكثر عددهم واجتمع بالعلامة الشيخ زبير  
وامام قرطبة في كثير من امور تصانيفه العقد النور والسر المصطفوي والفوق والبشرى وشراحه على تفسير  
للسنة المريد احمد بن الكبر من الاخرات الكبير في تفسيره في حق حيد واما الصغير فليس له سراج التوحيد  
ومرل ان كل ذلك احدهما اكبر من الاخر ومراج ورسالة في العدل وورد اسمه في الحرب النفوس في حق الحكم  
على كرامة الوجود هو من لسان النطق ولم يكلمه وديوان شعر ومن شعره هذه الوصلة التي نظم فيها  
نسبه الى النبي صلى الله عليه وسلم وهي شعر اوسلي محمد خاتم النبيل : وفاطمة وامير المؤمنين عليه  
ثم الحسن والحسين مع زين العابدين على بن محمد الباقر السجاد جعفر بن محمد بن الحسين بن علي بن ابي طالب بن محمد بن  
محمد بن عبد الله بن يوسف بن يعقوب بن ابي طالب بن اسد بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

بشاه

الحاكم

كأنهم

فخر

فهو كذا في قوله عز وجل يا أيها الذين آمنوا انزلوا ما رزقناكم من الثمرات خاشعين  
التي في رقابكم والسجدة التي على رؤوسكم ولباسكم من الثياب خاشعين ان يذكركم  
الزهر قد هم بذوا وختامهم خاتمة الرسل ومنه في وصف العارفين يعني الله عنهم جميعين اولئك القوم  
سادات فحق لهم ان يستحبوا للذيل فخر اياهم من ان يقيموا على ما يجدون من حرم فاقولوا ليريدوا  
فيض رجل في جوارحه استفاضت من عوالمهم بسراهم فضلوا وحسنهم من معرفتنا من استبحر  
طريقهم جدا انما رايهم على منتهى شعرا وعوام من قبل فوتوا غنما وافرنا وقتا وافرنا الله تعالى  
ان تاتوا اليهم من الله شعرا ياتوا الخطا لا عوالمهم في فقر ديني وثقني وعصيا كذا في قوله تعالى  
لما قمتم من قبل الله لاجلهم فانه من الله يا آل حله طوي الاشارة بكم على السجل فظهرتم من  
القدرة القوم انتم فليحسبوا جليلكم انتم في الخبر عن خير ومنه كذا في قوله تعالى المصطفى خيرنا  
مسلسلة تعلق على كل رتبة في الامة علم الله عز وجل من ربه وذا هو علمه وذكاة الطريقه شهور تجلت  
واليد وطلوع بعجوم لنا يا سعد من هذا سمعت شهور بيت في عالم الغيب افرقت بين وديت  
لهذا ان تصفوه في حقه كذا ان اقره بجد ووالد في حسب من فوقهم الفراق دول  
غيب المصطفى ومن بنت حسين على ذلك الحامد ابا ابينا سيد الرسل هكذا في قوله تعالى  
المحبين خير ما جدد وراثة خير الخلق احمد جدا ونحن به لعلنا لعلنا المعاهد ودرنا العلى الكريمين اخير  
سادة لشدة المحبة لنا مثل طبيب الحامد ومنه في السادة والقول على كل سادة في تكمين ان  
كابر عن كابر لنا قادة فاقول الكرامة بعزهم في كل وقت منهم كم مظاهر هنيئاً لهم طوبى  
لهم عن عشره في حق لهم ذلك حظوا بالثبات لهم القوم لا يثقوا بليس لهم بهم خصم يتكلمون وراثة  
وكيف لا يكون الحق عيش قلوبهم وهم بضعة القطار اهل المقام ومن هذا المقام والكرم فيه  
الحروف للقطعة في رجا ودرار ودرار ودرار ودرار ومنه هذه القصيدة العظيمة  
المنشورة بالبركة مظهرها حجاب من الله وحرر منيع علينا كدوا ما وفضل في سبع وحسبي  
رب العالمين بيد عليهم بحالي بعير سبع عيون العنايه تارة عية واسما عظام بناسية في طوف  
للعلوات لنا دانية فيميا الى حق منا الرقي اذا غرقت في محيط بنا فلا تخش قاصي ولا من ذنا ولا يركل  
من ان ادونا كذا في قوله تعالى لا يصح لك ان ركات ها كانية في اعين ساد نون نورانية في عالمهم

وفاها



حم كات وافر وهو الله هو القريب السريح ومنافيه وكراماته ليس هذا محلها وقد افردنا في هذا  
من العلماء بالتصنيف كل شيخ العلامة حميد بن عبد الله السكاكي في رسالته والشيخ العلامة  
شهاب الدين احمد بن علي الشكري المكي في كتابه فريضة الاخوان والنفوس في مناقب شيخنا بن عبد  
العبدروس وقد ذكرت كثيرا منها في مقدمة الفتوحات القدرية في مناقب المحرقة للعبدروس  
والقصدنا الا الاشارة الى ذلك اجمالا لئلا يستدل به على جلالته فكلنا في هذه دليل على الجهر والظهور  
على اننا في الجلال تنبيه على اننا في كتابنا قد ذكرنا اجمالا والاعصار دور الامهات و  
والاكثر اننا في التوفيق وقد ذكر الشيخ عبد الحفيظ بكثير حيث يقول من قصيدته ذاع صوته في شامنا واهل  
الغافقين من بلاد بغداد اما الحسن بن الشيخ الفاضل عبد المظيف المديني يقول فيمنه شيخ الامام مفيد كل الحق  
العلوم والعارف الزبارة ابو العفيف ابو القاسم الجبتي قطب الزمان العبدروس الثاني في شرف السيادة  
والترهاده التي في نحر الحجة الغر من عدنان فهو كالسفينه من قولا لا يجاوزوا له راي من مر الطوفان و  
محمود بن محمد بن علي شيخنا القادري السدي في كتاب مرطاسوي كفته وفي العقد النبوي والسر المصطفى الشيخ  
الامام والنفوس الصام بحول الحقائق والعارف السيد السند والفره الامجد الشريف المحقق المسمى  
بالشيخ بن عبد الله بن الشيخ بن عبد الله العبدروس باعلوى ما نضاه في الكتاب المذكور ان النبي صلى  
عليه وسلم قال كل سبب في سبب منقطع يوم القبا الا سبب نبي وحي ولا ينقطع له بريح ولا في غير ذلك من غير  
انه قد جرت اقداركم في ذلك فكم هو المزمع انكم قد تفسرون في ذلك فكم هو المزمع انكم قد تفسرون في ذلك فكم هو  
نقل يمكنه في تفسير شراي سطرست في العقد النبوي وقع في عهد الله بن الحسن جعفر بن محمد بن عبد الله  
فقال عنهم كلامه فانظر الله فقال له جعفر يا امير المؤمنين صلى الله عليه وسلم تحفظ الحساب قبل قوله تعالى  
الذين يصلون ما امر الله به من يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب وينزلون سطور في العقد  
التي قال جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنه كعبت لمن لبس باربع كيف يغفل عن اربع عجت لمن  
الحجب بالركب لا يقول مثل ما الله لا قوة الا بالله وعجت لمن خاف قوته كيف لا يقول حبس الله في  
فهم الوكيل قال الله تعالى الذين آمنوا بالذي انزلنا من فوقهم فزادهم ايمانا وقالوا حسنا  
فهم الوكيل وعجت لمن يكره كيف لا يقول حبس الله وافوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد قال الله  
فوقه انهم سيئات فكم هو المزمع انكم قد تفسرون في ذلك فكم هو المزمع انكم قد تفسرون في ذلك فكم هو







بنا بر آنکه

الاحزاب المنتصدين في الحزب فارس ميدان الطمان والفراب المخصوص بكرامة الاخوة والانتخاب  
المخصوص عليه بالعلم والاحكام ومدينة العلم باب وبفضلها واصطفاه نزل الوحي ونطق الكتاب  
الملكي باب الرجاثنين والى تراب سه والى العظيم وفلا فوج وباب الله وانقطع الخطاب بالحق  
بمزية من كنت مولاه فعلي مولاه المذعوب بعونه اللهم وال من لا اله الا هو علام غيوب فكم كشفت عن  
بنی الله صلی الله علیه و آله من بشارة و بوسی حق حصه بقوله انت منى بمنزلة هارون من موسى  
وكم فرج عنه من غيبة و كرم حق نزل الله فيه قل لا امسلكم عليه لجن الا المودة في القربى ثم زاده  
شرفا و رفعة و في خطه من اتسام العلم قويا و انما نزل الله فيه و في اعلي بيته اعلي ريد الله ليد  
عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم يطهر اظهارجيات الكلام و مظهر عجمان المدن الذي حجة و  
اولاده العظام واحفاد الكرام من اوفى المعد و اوفى الجتن شعرة اخراج الفخار صفوة هاشم  
ابو السادة القرطبي يمين مؤمن و وصي امام المرسلين محمد بن علي امير المؤمنين ابو الحسن و هما اطهر  
مختصين و المولى واحد بنص حديث النفس و النور فاعلم و هو الوزير للمامول في كل خطوة  
و ان لا تخيبنا ولا يته فني عليهم صلوة الله ما لا تح كوكب و ما هب مراهن الشير على فن  
وجه صدر و شخصيت و تم انكم جمال الدين محدث و رتخة الاحباسي شاقب الالعبا اثبات ينجذيت ستر  
بحتم و جزم بنوده و جناحة و در صدر كتاب گفته و ايضا درين مطلب ذكر ميگر و دنش اوله تعالى فضائل و مناقب  
واحوال جناب امير المؤمنين و امام المتقين مبين مناهج الحق والبقين راس الاولياد والصدقيين  
الليث القاهر العقاب الكاسي لليف التتوي والتمجاع للنصود السيد الوقور والبحر المسجور اسد الله  
الكرار الائمة الاطهار كاسر الانصاب هازم الاحزاب والمصدق بخاتمه في الحزب المخصوص  
من الحضرة النبوية بكرامة الاخوة والانتخاب والمنصوص عليه بانه لدار الحكمة و منزل  
العلم باب الملكي باب الخليفين و ابو الحسن و الحسين و ابي تراب المشرق بمزية من كنت  
مولاه فعلي مولاه و المولى يدعوه الله فقل من لا اله الا هو و عادم عادله اول هذه الامة اسلاما و  
اوفاهم عهدا و ذما ما و انعم ما قبل شعرة على علافة السموات قدرة و حاز ذوالحقين  
للعائنة فاسس بنار الولاية متعبا و من فضله نال المعاني الامانية و به از الطواريق بر كمال و  
شرف و كادى را بهت ممكن داشت مستوفى على و كز عفت باز برسى مرتضى معصوم بود و در نظر علم دار

الرجاثنين







نقد

الفتوى في بحر العلوم ولباب الفتاوى وقصص الخدادي وعمد اللعان وزاد المسير لابي الجوزي و  
تفسير البسيط وتفسير القرآن وتفسير التلخيص السمرقندي ومجمع البحار ومسلم ومسنن الترمذي  
وشماله ومسنن ابن داود والنسائي وابن حبان والطحاوي وشرح السنن والشمس المحمدية وشرحها للطبري و  
مشاريق الاقوال للصغاني والموطأ وشرحها صحيح البخاري لابن جرير الزكري ومسنن الامام احمد بن حنبل  
المحاكم جامع الاصول لابن الاثير والنهاية له وطبقات القضاة والكامل له والشفاء وشعب الايمان للسيبويه  
وكذا لنبوته له واحياء العلوم والتلقيح لابن الجوزي وصنوع الصنوع له وشرح المصطفى له والحدائق له  
والوفاء له وخلاصة الوفا للسهمي كوايضاح التوفيق والمنهاج له والاذكار له ورياض الصالحين له و  
الغيب الوهاج ومجمع الطبري ونزهة العقب للشيخ الطبري والسماحة الثمين له وخلاصة السيرة له و  
الرياض المقررة له والمتقى وشواهد النبوة والواهب المكنون لاجل القسطان وروضة الاحباب  
واسماء الرجال ومنزل الخفا وسيرة ابن هشام واكتفاء الكلام في الاستيعاب لابن عبد البر وسيرة اليعقوبي  
وسيرة الديلم وسيرة مغلطائي ومناسك الكرماني والمتنبي للرافعي وهدى ابن القيم والتبليغ  
لابن القيم السمرقندي وفصل الخطاب في القبول للكاتب وبيع الاقرار وحياة النجاشي وتلخيص المعاني  
وزين القصص وامثال المعكرى وتكذيب الاحلام للزبيدي وتاريخ مكني الاثر وتاريخ المرافعة في شفاء  
الغليبي ودول الاسلام لابن خلدون شرح للواقف للشيخون المبرجاني وشرح للقاصد للشيخ تازي وشرح العقائد  
الغضنوية للشيخ طائفي وتفسير قل يا ايها الكافرون له وانموذج للعلوم له وعقائد الفيروزي وزياد في قصص  
والعروة الوثقى وشرعة الاسلام والمثل الخضر لعماد الشمرستاني والحديقة للشيخين واكثر العباد للشيخ  
وتشويق الساجد للشيخين الجامع ومصاحح الجوهري والفاصولي وسامع الاسامي ومورد الطاقة والاهل  
الاصيل للشيخان والقوانين لانس الجليل ونجدة الزوار والمعارف ومجمع ما استبحر المبكرين و  
انموذج البشير للشيخ طائفي واكتشف له والدرحة المنيفة له والعرائس الشملبي وشرح السطحي و  
اصول العقائد والبعد العميق ودر الادب الا انسان الكامل وسميتها كالتحقيق في احوال ائمة فقيهي  
ونيز در تاريخ خميس گفته وفي روضة الاحباب كان لعبد منان اربعة بنين هاشم وعبد شمس المطلب  
وادقل ونيز در ان گفته وفي شفاء الغرام قبل ان هاشم وعبد شمس وثمان وان احدهما  
ولد قبل الاخر قبل الاول هاشم وان اصبح بعد ما استعفا بمهمة صاحبه فميت في الدّم

الشيخ



فقیل یسئرها دم و فی روضه الاحباب کان جیاهما متلاصقتین فکلمتا علیهما فی فکهما لم یفعلوا  
حق فصلوا بهما لیسف فیهم تلخیص بعض عقلاء العرب فقال کان یبغی ان یفصلوا هاتین و اخر فاذ لم یفعلوا  
فلا تزال تكونان العداوة و السیف فای کلامها فکان کما کل شیء عبد الحق و در طایر الغیوة گفته و اما در ترتیب سوره  
و بیان وقایع براه موافقت روضه الاحباب که کتاب مشهور است در اول است فیم تنقی و فیغ عبد الحق و در طایر در مقام  
مشاکره و بابت روضه الاحباب آورده و از آن نقل ما نموده که لا یخفی علی من راجع و در فایض کس که در جبهه عمل شمر  
مذکور شد واضح و لا یخسیر و در روضه الاحباب نزد حسام الدین سباز پوری از کتب معتبره است و از آنکه کتاب را  
میباشد و بر ظاهر مضافست که مؤلفش بدان کتاب باجا از روضه الاحباب نقل ما آورده و تقریر با  
اعتقاد آن نموده چنانچه در ذکر موافقات عمر که در نقل آن از کتب معتبره نموده گفته و بنیادی و کشتن و مدارک  
سینی و زاهدی و معالم و شرح ملا علی قاری و مدارج و روضه الاحباب مذکور  
ست که چون اسیران غنوه بهر را که بفتاد کس بود نزد آن حضرت صلی الله  
علیه و سلم آورده اند آن جناب از اصحاب پرسیدند که با ایشان چه کار باید  
کرد الخ و شاه و سله الله و الله محمدا طرب در ازاله الخفا بعد ذکر  
و دعوت نمودن حلیفه اولی اعراب را بسوی قتال کفار شام  
گفته و این نقل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم شد رضی الله عنهما و این اسلوب در وقت قادیسیه  
اعراب فرمودی کتاب روضه الاحباب صد ذکر غزوه القادسیه چون خبر رسید که عجم و گرد و زشت باو  
برداشتند و امر خود میباشند تا میرالمومنین عمر بن خطاب را از حال خود نامه نوشت بدین مضمون که باید در آن  
بر کربلا شکست و صلح دارد و تا اهل نجف و شجاعت و قاطعه بود ساختگی نموده تمجیل تمام بجانب مدینه روان سازد  
و منتهی و قیز ولی الله و ازاله الخ گفت اما تشبه قوه عقلیه صدیق اکبر با قوت عقلیه انبیا صلوات الله علیهم سیرا به  
دانست که چون فیض الهی در نفس ناقد کسی در آید فیض معنوی بر اهل ظاهر میشود و از صدیق اکبر اکثر نقلی که اهل  
شناخته شده یکی از جمله جوابها صدق است که سبب وصول را بسو سعاد باشد یا سبب نفع عام بخلق الله و این  
شان با نبیا و الا انطباع و قانع آتیه بغیر اقران یکی ازین و در باب تشبه با نبیا میتوان شمر و گفته که همان نبی  
مشاکره اند مانند خواب حضرت صدیق که حاصل شد و از اسلام و خوابی که باعث بر فرستادن چهار امیر بر جبهه حرم  
شد و خواب دیگر که حاصل بر استقامت حضرت فاروق گشت و بیان آن طریقی دارد و در روضه الاحباب مذکور است



و حال آنکه آن ظاهر بود بنیات محکم و حضرت باسط صدر و توانست که نفس نفیس خود در سر که  
محکم به حاضر شود هر روز عسله یکی از محابیه و بیاد و بیگفت میفرستاد و در احادیث صحیح و بیوت پیچید  
که یک روز ابوبکر عسله رسول خدا صلی الله علیه و سلم برداشت و بیایست قلوه آمد و قاتله  
شدید نمود و فسخ ناکرده بازگشت روز دیگر از عسله برخواست و بیای قلوه در آمد  
و مقامه نمود و از مقامه روز سابق او را نیز فتح میبرد و نیز در سر که امارا گفت  
و بنای اکثر امصار و ظهور شکست اسلام و قلع و ریح کفار تمام که بعد خلافت همدار و قی افظم  
بطور آمده محتاج بیان نیست و در وقت لا جواب نوشته که علماء اتفاق دارند بر کثرت علم و وفور فهم و غایت  
نبرد و تواضع و رفق ابوبکر مسلمانان الم و نیز در سر که ها گفته و فی وقت لا جواب نقل است که چون نزدیک مای  
چنین رسید ملک بن عون بنی بر مسلمانان بقت گرفته شکر گفتند و شب باطوی رسانند و ایشان  
بر حسب حرص کرد و گفت در گندگاه با کین کنید و چون شکر تمهید پیدا شود یکبار طایفه الم و نیز در سر که امارا گفت  
تا سنا استناد یکدیگر بر بعضی احادیث از شرح صحیح مسلم قوی و قول قاضی عیاض کرده فیه لنا لا علینا زیرا که کثرت  
و دوا و طاعت و انقیاد و محابه کیا اینست بر رسول خدا که از غایت ظهور کاشمش علی شایق الطور بجای رسیده که  
یکدیگر نیز پوشیده شدنی نیست بنی بنید که نامی کتب و میر و تواریخ معتبره از حالت محبت آیات این محبان محبوبان  
خدا و رسول مقبول آنچنان معلوم دشمن است که احدی از ایشان نمیگذارد و در وقت الاحزاب از صحیح بخاری است  
که ابوبکر صدیق در کلاس ساری بان کرد که بجانب مدینه هجرت نماید و سگ باوی فرمود و میر که که امید و او هم برانزاد  
و میر و میری بر او ابوبکر گفت چه رها کردم فضای او باو این امید و میری هجرت فرمود قوی صدیق تو وقت نمود و امضا  
و موافق این سه رایت نیز در کتاب حدیث آمده که صدیق دو شتر در ورق کنار بست و حلف میداد تا  
فرز نشوند و انتظار میکشید که حضرت با سر گرد و هجرت فرزند نیز در کتاب مکتوب صدیق فرمود که روزی در خانه  
نشسته بودیم که در گناه روز گوینده گفت این سه شتر را تسلیم کن به هر سبب که از غمت می آید و میر و میر که الله  
گفت و حال صداقت صدیق بمرتبه رسید که گاهی مسلمانان مشرکان قریش هم تصدیق انیم میشتند و خیار در  
رفته الاحزاب منتقل است که مشرکان باسط آنکه کمال صداقت منسوب با ابوبکر نمیدانستند و خاطر خداوند  
حال ابوبکر معلوم نماید اسلام و خیر ابوبکر روز از خانه بیرون آمد پرسید که دردت کجاست گفت نمیدانم انم ابوبکر  
عین دست بر آورده و با آنچه محکم بر روی روز و چنانچه گوشه گوشه او را گوش بیوی افتاد و متنی و نیز در سر که امارا





۲

ہذا مدینۃ العلم خمدہ سبیل ازہان مختلفہ یحققین فیہ غیر شیعہ اعظم الرشاد پروردگار محمد صلی اللہ علیہ وسلم  
رؤس دوزخ و الجحیم و العتق و قطع اسوس لعل المراد بالمداد الخلفاء ابوالباطل المبین اتم الاصلاح  
الراکضین الی الباطل المبین فیضہ الی سدادہ وجہ صمد و ختم و حکم انکہ علی بن سلطان محمد المعروف  
المعروف بالقراری حر واکر کہ در باب مہرب حضرت مہدی علیہ السلام تالیف نمودہ و اولش لیسیت الحمد للہ  
الذی ارفع سبیل الدین باجہتہا و کلامتہ المجتہدین فیما یسیر المؤمنین علیہ السلام و ابواب مدینۃ العلم و  
نمودہ کمال تحقیق و ثبوت ابن حدیث شریف بابل نظر واضح فرمودہ و چنانچہ در رسالہ ذکرہ بعد ذکر حکایتی طوید  
مستمبر لیکہ موازاتہ حضرت فخر میر و در وقت مسج نزاد ابو حنیفہ می آمد و تعلیم احکام شرعیہ از وی خارج می کرد و  
بہر مردان ابو حنیفہ گفت علی ای کسان! عندک منزلہ فاذا کمال حنیفہ حق یعلم من القبر علی حب علوۃ  
غیر ذلک من الخضر و الخضر بیان و الکذب و البهتان گفت و لا یخفی ان هذا امر کلام بعض المحدثین کسا  
فی ساد الدین اذ حاصلہ ان الخضر الذی قال تعالی فی حوضہ عبد امجد نا ایتنا و رحمۃ مرعی نا و  
علماک من لدنا علی او قد تعلم موسی علیہ السلام بعض العلوم منہ بما اولی حلما من حلقہ متکلم  
ابو حنیفہ ثم عیسی علیہ السلام باخذ احکام الاسلام من تلمیذ تلمیذ ابی حنیفہ فی ذلک المقام ہما  
اسرع فہم التلمیذ حیث اخذ من الخضر فی ثلاث سنین ما نقل الخضر من ابی حنیفہ حیاتیات و ثانی ثلاث  
سنہ و اعجب منہ ان ابی القاسم القشیری یسیر معدودہ فی طبقات الخفۃ و اعلموا احد اکابر الشافعیہ  
ثم العجب من الخضر انہ ادرك النبی علیہ السلام ولم یتعلم منہ الاسلام و لا من علماء العصر لکن کرام  
باب مدینۃ العلم و اقضی العصابہ و نزل افرغہم و ابی اخر القراء و معاذین جبل کلامہ بالاحلال و  
الحرام و لا یزال یبیین اعظام کالفقہ السبعہ و سعید بن المسیب یا مدینۃ و عطلہ بکۃ و الحسن  
بالبصر و مکحول بالشام و قد رضی لجمہلہ بالشریعۃ الخفۃ حق تعلم مسائلہا بید لا کما فی او الخضر  
ابی حنیفہ فہل امما لا یخفی بطلانہ علی العقول السخیفۃ و الفہوم الضعیفۃ بل لو اطلع علی هذا  
الردیہ علماء الشافعیہ او الحنابلہ او المالکیہ اخذوها علی جبال صخریہ و جعلوها وسیلۃ فی قلة  
عقل الطائفۃ الخفۃ حثرت تعلموا ان احل منہم یرضون علی القضیۃ بالکلیۃ ثم لو تعرضت  
لما فی منقولہ من الخطای فی مہانبہ و معانیہ الدالۃ علی نقصان معقولہ لصلواتہ استغناء فی رد  
اکلا انی اعرضت عنہ صفہ القول تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاہلین قال عز وجل

الساکین

ہذا

الكتاب

فانعت عنهم فاصبحوا بالبحر الحسين ووجهه صمد وخرافه وروى في كتابي النور في شرح فقه الكبريات ايضاً  
تفسير بجزء من سورة النور وخرافه وروى في كتابي النور في شرح فقه الكبريات ايضاً  
بن قيس القرشي الحاشي المروفي نذير فاطمة الزهراء واربعة المصطفية طاعة في الدنيا وبعث العلماء و  
المعصية التي سلكها كبار العصاة ووجهوا الى غواية في انفسهم كغير شيعين تحقق قوله عليه السلام  
فانعت عنهم فاصبحوا بالبحر الحسين ووجهه صمد وخرافه وروى في كتابي النور في شرح فقه الكبريات ايضاً  
شرح في كتابي النور في شرح فقه الكبريات ايضاً ووجهه صمد وخرافه وروى في كتابي النور في شرح فقه الكبريات ايضاً  
من يستدركه من حديث ابن عباس قال سمعت النبي يقول في حق من وضع و قال  
البرية كخلق الشخص فيه وقال يحيى بن معين لا اصل له وكذا قال ابو حاتم و يحيى بن سعيد  
قال الدارقطني ثابت ورواه الترمذي في المنهاج من جامعته وقال انه منكر وكذا قال الجاهلي وقال انه  
ليس له صمد صحيح ورواه ابو الجوزي في الموضوعات قال ابن قتيب العبد هذا الحديث لم يثبت في  
انه باطل لكن قال الحافظ ابو سعيد العلائي الصواب انه حسن باعتبار طريقة لا محض لا ضعيف فضلاً  
ان يكون موضوعاً ذكر الزكفي وسئل الحافظ العسقلاني عنه فقال انه حسن لا صحيح كما قال  
الحاكم ولا موضوع كما قال ابو الجوزي في الموضوعات وقد بسط كلام العلائي والمستقلاني في التعقيب  
التي على الموضوعات انتهى واما على ما ذكره ابا عبد الله محمد بن رافع و جلالت اقا فخر بنهاى حاشي في  
نبالت نزول ان يقوم به محمد بن فضل الله محمد بن رافع و جلالت اقا فخر بنهاى حاشي في  
بالقوى الخ في نزل مكة واحد صد ودا العلم في عصر الباهر السمعت في التحقيق و تنقيب العبد  
وشهرته كافيه عن كل امر في وصفه وادبارة ورجل الامكة وذكورها واطلها ما عر الاستاذاني  
المكرى والسيد زكريا المحيبي والشهاب احمد بن محمد بن الحسين و الشيرازي المصنف في القاصي وكرام  
والشيخ عبد الله السدي طه العلامة قطب الدين الملك وغيرهم وشتهر ذكره وطار في بيتها و  
التابع لكثرة الطائفة النادية الحقانية على الفوائد الجليلة منها شرح على المسالك في محلات  
وهو اكبرها واجلها وشرح الشفاء وشرح الشفاء وشرح النسخة وشرح الشافية وشرح المجزئية  
والنسخ من القاموس مولد وسمي الناموس وله الاثمار الجنية في اسماء الصغية وشرح ثلاثيات النسخ  
ونزهة الخاطر القلبي في ترجمة الشيخ عبد القادر لکنه امحقن بالاعتراض على الائمة لا سيما التناهي





و همه توانیقتش مقبول است و در اهل علم استدلال پس نبودن نور علم بر این یعنی چه بلکه در نقبای حنفیه کم کسی مثل او  
منصف مزاج محقق طبع درین دور بر چنانچه بود و در تحریر عبارت عزیزی طوری خاص و طرزی مخصوص است که اگر اسما  
بیک وضع مسموع و متقی مینویسد و در تحقیق فقه و حدیث و دریافت علوم کلام معقول و بطوری دارد از هر کتاب  
او تبحر تحقیق نمایان است و دستگاه او در این علم عیان و اقراص او بیو رسال مالک صاحب شافعی و بعضی سائل  
نماز راه عصبت و بواسطه بلکه بنابر مضمون اوله بر خلاف آن و این قسم اختلاف در جمیع اصناف علماء قدما و  
حریتم وجود است مخصوص بوی نیست انتہی و فاضل رشید ملاحی قاری را بلفظ مولانا یا نموده اند و گفته اند که خلق خیر و خیر  
و غیره الراشدین گفته و مولانا علی قاری در شرح فقه اکبری فرماید اول الملوک معاویہ و غیره میفرماید فقیهین ان  
معاویہ و من بعد الا بکن خلفاء اهل ملوک او امر او است و شاه سلطنت است ملاحی قاری را از عسائره  
علمای خود خطاب کرده و بنقل او استدلال نموده چنانچه در مکرر الا را گفته ملاحی قاری که از عمائد علمای ماست در شرح  
شامل علی ما نقل عنه نوشته اند و الله اعلم و سلم الفخرم و لم یقل احد من الصحابة انه صلی الله  
علیه و سلم الفخرم فی موطن من الموطن الخ و مولوی حسید رحلی معاصر در ازاله الغنیم ملاحی قاری را از  
اکابر محدثین نموده و با فادای او احتیاج کرده چنانچه میگویند که بیعت یزید مقدم و بیعت اهل کوفه بطایفه متأخر است مگر چون  
اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و سنگت بودند و جلوس او را تحریر نمیکردند و احتیاج قنابل امام حسین بحج  
علیه بود حقیقت بیعت یزید کان لم یکن شد و الحمد لله که این سخن بجهل زبان فقیر علی سند و دلیل بر نیامده زیرا که  
اکابر محدثین مثل ملاحی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ از تاریخ ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل میکنند از بزرگان  
تابع صحابه میسرانند که خلافت حقیقه در شهر مدینه خلافت علی علیه السلام و سلم و اهل حل و عقد همین طایفه در کار اند و  
ملک و سلطنت در شام است و انعقاد این بطور تسلط و غلبه است که برای نظام عامه قرار داده و بیعت اهل شام و  
و مشق را اعتباری نیست انتہی و در مستقی الکلام نیز او را از اکابر بنده بنقل او تسک و تثبیت فرموده چنانچه گفته بلکه  
از امام المؤمنین صدیق علی اقال بعض الاکار مثل علی القاری و المحقق الدملوی در همین طبع متنازع و بینا امام حنفی  
امیر در بعضی از طرق مرفوضه انتہی و محجوب نام که موافقات و منقادات ملاحی قاری نزد علمای اهل سنت بجایست مخرج  
و مشهور است و در کتب اجازات و مرویات ایشان مثبت و مسطور انفا کمال مدح و ثنای آن از خلافت الاثر جمعی  
و اتیان السیلا مولوی صدیق حسن خان معاصر دینی و تاج الدین دمان کی در کتاب المستطیع گفته کتاب شرح الشامل  
للعلامة ملا علی بن سلطان القاری رحمه الله تعالى اخبرنا عن الشيخ محمد بن حسین الحافظ النشبدی

بکونون



من الشیخ عبدالحق الدهلوی عن مولفه العلامة علی بن سلطان القاری که و نیز در آن گفته شرح موطا  
 محمد بن الحسن و الشیخ الملاح علی بن سلطان القاری رحم الله تعالی اخبرنا عن السيد محمد صلاوی بن النجاشی  
 وقد حضر دروس الشارح و اخذ عن جماعتنا الشیخ عبدالحق بن المرشد عن مولفه الملاح علی بن سلطان القاری  
 ح و اخبرنا عن الامام زید العابدین عن والده الامام عبد القادر بن محمد الطبرک عنه و نیز در آن گفته شرح  
 النفاية للعلامة الملاح علی بن سلطان القاری اخبرنا عن الشیخ العسیری الحق محمد بن حسین الحنفی الشافعی  
 عن العلامة الشیخ عبدالحق عن مولفه العلامة علی بن سلطان القاری القاری النجاشی المکی و نیز در آن گفته شرح  
 المسائل الوسط للعلامة الملاح علی بن سلطان القاری اخبرنا عن الشیخ العسکری الحق الشیخ محمد بن حسین  
 الحنفی عن محمد بن عبدالحق الدهلوی عن مولفه العلامة الملاح علی بن سلطان القاری و محمد بن احمد علی السندی  
 و هم الشارح گفته و ما شرح المسائل الشیخ علی القاری و شرح الشفا و شرح الشفا و شرح النجاشی و شرح الموطا و شرح المعانی  
 و شرح موطا محمد بن النجاشی و شرح مستدرک حنیفه و شرح المسائل و شرح المسائل و شرح المسائل و شرح المسائل  
 الشیخ محمد بن حسین بن محمد مراد بن یعقوب الانصاری اخبرنا عن السيد محمد بن عبدالحق عن الشیخ محمد بن هاشم عن  
 الشیخ عبد القادر بن ابی بکر القندی عن الشیخ حسن بن العجیمی عن شیخ القراء علی بن محمد بن سید  
 عن العارف بالله الشیخ احمد الحسینی المکی عن مولفه علی بن سلطان القاری القاری المکی الخفی  
 و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و کشف الطغیان عن اسامی الکتب و الفنون و گفته و الشیخ  
 نور الدین علی بن سلطان محمد المروزی المعروف بالقاری المکی  
 مسئلة اربع و عشرة و الف شرح عظیم مزوج علی مشکوٰۃ مسی بالقرائة و اربعة و عشرين جمیع فیہ  
 جمیع الشرح و الفحاشی و خود مخاطب در بستان المحدثین در ذکر موطا شریف شریف گفته و این نسخ موطا را ملا  
 علی قاری از متاخرین شرح کرده و هو مروج مشہور فی هذه الدار الاکثر نیز مخاطب در جمیع کتاب تحفه در ذکر  
 فرقه محمدیہ عند گفته و اینها اتباع سید محمد جوینوری اند که خود را محمدی موعود خیال کرده بودند و ملا علی قاری در  
 رد این خیال در سال منقطع از احادیث صحیحہ نوشته است و علامات مہدی موعود را بقتضیل بیان نموده است  
 و حسام الدین بن بایزید سہارنپوری در مرائض الروافض شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری را از کتب معتبرہ شمرده  
 و اثر از متاخر کتاب خیرش نموده که سمعت انفا و سہارنپوری در مرائض حاجب افادات او را نقل کرده  
 بلکه بزرگ خوش فہمی باقوال و مقابله اہل حق استلالی و احتجاج کرده چنانچہ در مرائض بعد نقل حدیثی از ترمذی گفته



ملا على قاري حنفى ام گفته كه اين حديث دليل است بر آنكه ابو بكر صديق از جميع اصحاب افضل است و چون  
افضل است انجناب از همه اصحاب متحقق شد استحقاق خلافتش ثابت گشت زيرا كه لا اثنى عليه است كه با وجود  
فاضل مفضل و خليفه شوم و نهى حضور صانرا و اكثر شيعة خلافت مفضل را درست نميدارند و نيز در مرفق گفته ملا على  
شرح مشكوة از ابن عباس رضى الله عنهما روايت كرده كه گفت بعثنى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الى على بن ابي طالب فقال له انت سيد الدنيا و سيد الاخرى ثم اجابك فقال اجنبى و جيبى و  
جيبى جيب الله و عدوى و عدوى و عدوى و الله الويل لمن ابغضك انتهى فهذا القار  
كابرهم للتعصب تحقيق و واحد هم للتعصب تحقيق و قد اثبت مع عناده هذا الحدوث المسعود  
و كرايه انما بالحق و الحزم قطع الدابر اهل المروءة فلا يقدم على طعنه الا الناصب العنود و ولا  
على غيرة الا المذنب الكاذب و كفاية الامر حجة شقاق الحق و الحق و لا يستريح شكنا الا من يستأذنه  
عن اصدق المنق و وجه صد و هفتاد و چهارم اكبر عبد الرؤف بن تاج العارفين المناوى الشافعى  
فيض القدير شيخ المجلس الصغير و زيل شرح ثقات كفاية عن باب مدينة العلم و بيان سفينة الفهم  
سيد الخفاء زين الخلفاء ذى القلب العقول و اللسان الشول بشهادة الترهول امير المؤمنين  
على بن ابي طالب القائل فيه المصطفى مركب من كماله و فعله و مواعده و القائل هو لو شئت لا و قربت لكم من  
تفسير الفاتحة سبعين و قرأ و القائل انا عبد الله و اخو رسوله و الصديق اكبر لا يقولوا بعد الاحكام  
قتل الكوفة شهيدا و غير كالنبي صلى الله عليه وسلم و صاحبيه و وجه صد و هفتاد و خمسين  
اكبر من مناوى و فيض القدير گفته انا مدينة العلم و على بن ابي طالب من اراد العلم فليأت الباب فان المصطفى  
صلى الله عليه وسلم المدينة الجامعة لعلم الانبياء كلها و لا بد للمدينة من باب فاجربان بابها  
هو على كرم الله وجهه فمن اخذ طريقه دخل المدينة و من اخطأ اخطأ الطريق الى الله و قد شهد له  
بالاعلية للواقف و المالك و المعادى و الخلف و خرج الكلاباذى ارجو لاسال معاوية عن مسألة  
فقال سل عليا هو اعلم مني فقال اريد جوابك قال و يحاك كرهت رجلا كان رسول الله صلى الله  
عليه وسلم يفرقه بالعلم غرا و كان اكبر العصب يعترفون لى بك و كان عمر رضى الله عنهما الاشكر عليه  
جاءه رجلا فقال همنا على فاستأله فقال اريد ان اسمع منك يا امير المؤمنين قال قم لا اقام  
الله رجلايك و محاسنهم من الديوان و هم عنه من طرق انه كان يتعوذ من قوم ليس هو فيهم

عن جابر بن عبد الله  
عن جابر بن عبد الله  
عن جابر بن عبد الله

حتى اسكه عند طوله شيئا من البعوث لما ورنه في الشكل واخرج الحافظ عبد الملك بن  
سليمان قال ذكر لعطاء ما كان احد من العصب ليقدم من على قسطنطين لا والله وقال للمعالي قد علم  
الاولون والآخرين ان فهم كتاب الله مضمرا الى علمه من جعل ذلك فقد ضل عن الرب الذي وبالله  
يرفع الله من القلوب ما يحق يحقق اليقين الذي لا يتغير يكشف الغطاء الى هناك لهدى عن طلبك  
ومعه وكذا هو الشيخ في السنة كلهم عن ابن عباس خرج في الخبر عنك عن جابر بن عبد الله ورواه  
بدون فمن الى اخره قال الذهبي كابر الجوزي موضوع قال ابو زرعة ذكر خلق افتضوا به وقال ابن  
معين لا اصل له وقال الدارقطني غير ثابت وقال الترمذي عن البخاري مستكر وقعبه جمع من الائمة  
منهم الحافظ العلاء فقال من حكم بوضعه فقد اخطا والصواب انه حسن باعتبار طرفه لا صحيح ولا  
ضعيف وليس هو الا لفظ المنكرة التي لها العقل بل هو كمن يراى في الحق بامق ابريك وقال  
الزركشي الحديث ينتهي الى درجة الحسن الصحيح به ولا يكون ضعيفا فضلا عن كونه موضوعا في باب  
الميزان هذا الحديث له طرق كثيرة في التمدد اقلها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي اطلا  
القول عليه بالوضع انتهى ورواه الخطيب في التاريخ باللفظ المزبور من حديث ابن معاوية عن ابي حنيفة  
عن جابر عن ابن عباس ثم قال قال القاسم سالت ابن معين عنه فقال هو صحيح قال الخطيب قلت  
اراد انه صحيح من حديث ابن معاوية وليس يبطل باذرواه غير واحد عنه وافق بحسنه ابن حجر وبعده  
للمحقق فقال هو حسن وجوه وشمس من نهجنا وشمس من نهجنا وشمس من نهجنا  
العلم على بابها فمن اراد العلم فليأت الباب فليصل الى المدينة الجامعة فليأت الدار  
كلها ولا بد للمدينة من باب يدخل منه فالخبر ان بابها هو على فبين اخذ طريقه دخل المدينة  
ومن كاذب اعق عد طيبك ومعه عن ابن عباس عنك عن جابر بن عبد الله وهو جليل  
طريقه لا صحيح ولا ضعيف فضلا عن كونه موضوعا وهم ابن الجوزي وجوه وشمس من نهجنا وشمس من نهجنا  
نيز منادى وركنوا المحقق گفته انامدنية العلم وعلى بابها طاي اخرج الطبراني برگاه ورويت نيز  
منادى حديث مدينة العلم باور كنوز المحقق شنيدى خطبة كنوز المحقق كذا ابن مدح وثناء كتاب طاب  
شنيه قال المناقحة الذي كسا اهل الحديث ردوا الشرف في كل اقليم ورفعه شانهم وعلى ذكرهم في  
كل حديث وقد لم يخصهم من بين جملة الشرف والتعظيم واشهد ان الله اكبر الله

[illegible]

۴



الحبيب القريب معروفاً لشكوى رقيقهم من شدة عصره وتقلد النياية الشافعية ببعض الجلس  
فذلك في الطريقة المحمدية وكان لا يتناول منها شيئاً ثم رفع نفسه عنها واقتطع عن مخالطة الناس  
وانعزل في منزله واقبل على التأليف فصنف في أغلب العلوم ثم ولي تدريس المدرسة الصالحة فحدث  
أهل عصره وكانوا لا يعرفون مزية علمه ولا فروادته عنهم ولما حضر الدرس فيها ورث عليه من كل مذهب  
فضلاً ممن يثق به عليه وشرع في إقراء تفرغ للزني ونصب الجدل في المذاهب التي في قريته بسالم  
يسمع من غيره فلا عتو الفضل وصار اجالاً العلماء ليلادون لمحضوني كما أخذ عنه منهم خلق كثير  
منهم الشيخ سليمان البلبالي والسيد إبراهيم التاشكندي والشيخ علي الأحمدي والوالى المعتقد أحمد الكلي و  
ولاد الشيخ محمد بن غيرهم وكان مع ذلك له عمل من طاعن وحسن حق ومن عليه السلام فعلى عليه السلام  
فخص في أطرافه وبدنه من كثرة التداوي ولما هجر صار ولد ناج الدين محمد يستعمل منه التأليف ويظهر  
في ألفه كثيرة منها تفسيره على سورة الفاتحة وبعض سور البقرة وشرح على شرح العقائد للسعد الذي  
سماء غاية الأمان لم يكمل وشرح على نظم العقائد لابن أبي شريف وشرح على الفن الأول كتاب النهاية  
للجلال السيوطي وكتاب سماء اعلام الاعلام بأصول فن المنطق والكلام وشرح على صائر الغيبة كبيرهم سماء  
نتيجة الفكر وأخر صغيره شرح على شرح الغيبة سماء اليواقيت والدريش شرح على الجامع الصغير ثم انصرف  
في أقل من ثلث جهده وسماه التيسير وشرح قطعة من زاد الجامع الصغير وسماه مفتاح السعادة  
شرح الزيادة وله كتاب جمع فيه ثلاثين ألف حديث وبين ما فيه من الزيادة على الجامع الكبير وعقب  
على حديثه وآثاره جامع الأحكام وهو كتاب في أصول الفقه وأحكامها كل شيء يشبهه سماء المجموع  
الخافي من حديث خاتم رسول الخلق وكتاب انتقاء من مسائل الميزان وبين في الموضوع والمنكر  
والمتردد والضعيف ورويه كجامع الصغير وكتاب في الأحاديث القصيرة جمع فيه عشرة آلاف حديث  
في عشرة أرباب كل رأسه ألف حديث كل حديث في نصف سطرين بقره طرد أو عكس ما ذكر الحق  
في حديث خير الخلق وشرح على نبذة شيخ الإسلام البكري في فضل ليلة النصف من شعبان  
وكتاب في فضل ليلة القدر وسماه أسفار البدور على ليلة القدر وشرح على الأربعين النووية ورب  
كتاب المشهاب للقضاة وشرح حدودها للطلاب بشرح وتبيين الشهادة له كتاب في أحاديث القعدة  
وشرح الكتاب المذكور وشرح الباب الأول من الشفاء وشرح للشامل للتوماني شرح ابن حجر وأخرج والأخر



وكتاب الامثال وكتاب سماه عماد البلاغة وكتاب اسماء البلدان وكتاب في التعاريف سماه التلخيص  
على معاني التعاريف وكتاب في اسماء الحيوان سماه فسرته حين كان في كسلا الجوار وكتاب في اسماء  
ببيان احكام الحيوان وكتاب في اسماء الاشجار سماه غاية الارشاد الى معرفة احكام الحيوان والنبات والجماد وكتاب  
في التفصيل بين الملك والانسان وكتاب الانبياء سماه فردوس الجن في مناقب الانبياء المذكورين في  
القران وكتاب الطبقات الكبرى سماه الكواكب الدرية في تراجم سادات الصوفية وكتاب المصنفات  
ببيت لال النبوة وافر السيرة في طه بترجمة الامام الشافعي بترجمة وكذا التفسير على الخواص شيخنا الشيخ  
عبد الوهاب الشعراني وله شرح على منازل السالكين وحكايا عظماء الله وترتيب الحكماء للشيخ علي بن النعمان  
شافعي بترتيب ترتيب الحكماء بترتيب ترتيب الحكماء بترتيب ترتيب الحكماء بترتيب ترتيب الحكماء بترتيب ترتيب الحكماء  
وشرح قصيد تاليفه وله شرح على الواقتل في تاليفه بترتيب ترتيب الحكماء بترتيب ترتيب الحكماء بترتيب ترتيب الحكماء  
النفوس وكتاب مضى الطالبيين لمعرفة اسرار الطالبيين وكتاب في التفسير والروح وما به صلاح الانسان  
وفساده وكتاب في دلائل خلق الانسان وشرح على الفقه ابن الوردى في المناظرات وشرح على منظومة  
ابن العماد في ادب الاكل سماه فخر الزوائد الجواد وهو اول كتاب شرح في الادب وكتاب في ادب  
سماه الجواهر المضية في بيان الادب السلطانية وكتاب في الطب سماه في ما يحتاج الى معرفة اصول  
والعلاج وكتاب سماه كمال المنطق في ذم البخل ومدح الجود وكتاب في تلخيص الخلفاء وتذكارة في مسائل  
عظيمة النفع ينبغي ان يعرف كل منها بالتاليف وله مؤلفات اخرى في هذا الباب وله نظم علمي في  
التاريخ اثارا ورواياته غالية مستدولة كثيرة النفع والناس عليها اتفقت في ذلك ويؤيدون في  
اثباتها واثباتها شرحه على الجامع الصغير وشرح على المنظومة المعروفة وكانت ولائته في سنة ثمانين  
وخسين وتسعمائة ودفن في صبيحة يوم الخميس الثالث والعشرين من صفر سنة احدى و  
ثلاثين والتمس عليه بجامع الازهر يوم الجمعة ودفن بجوارب تاليفه التي انتشاها في المنطق  
فيما بين زلوتي سبيل الشيخ احمد الزاهد والشيخ من الدين الاشعري وقيل في تاريخ من مات شافعي الزاهد  
رحمه الله تعالى وابوه من بني ثعلابي ومقاله الساندي ترجمه ابن حجر عسقلاني في تاريخه قال شيخنا شيخنا عبد  
المناوي في شرحه لشرح النسخة لغير الحافظ ابن حجر عن القفلة والشمس ابو عبد الله بن محمد بن علي  
سلم كل منها على الاخر وانشد الحافظ ابن حجر عندي حديثا طريف بمثلها ينبغي ان يعرفه من قاصدين

التفصيل

المشني









بالزاد من كان یجندی فی فارت اثنتان من حل و من حلی لمارعیا الذی التزم هذا وما هو  
من قد بات والصلی لیس به و فی السند من الفالی قد استوفی بعتك و قال رسول الله فی مدینه  
من العلم و هو الباب الباری فاصد و یاید و انت که مقرر یجوز اید و انتخاب این مقصیده بجمع و تشار و وصفت  
و اطرا ان پر و اخنه چنانچه گفته و هذا ما وقفت علیه من هذه القصیده الفریة و لیس بیک الا ان  
دیوان شعره حتی بکنیم بیک العلقانما سببه لهذا الباب الذی جعلناه ختم الكتاب كما لا یخفی و  
محبوب من انکه ابوالعباس احمد بن محمد المقری انکا بر اعیان و فاضل جلیل الشان و واحد زمان و فردا و ان خود  
نزد و سنیة بوده احمد بن محمد بن النخعی در ریجاتا لیا و زهرة الحیوة الذی انفتحت العلامة شهاب الدین احمد بن محمد  
المقری المخرک الماکی نزل مع فاضل یحضر المناقب مشرق و بدر معلومه سار من المقتر للشرقی  
و هو رفیق الترداد و بیت عبده منتظم الاسباب ثابت الاوتاد و هو کما قبل فیہ دمت من غیر  
خطر و این جلالت غیر خود ذورای بر دالین فی الفروع و التار فی الزین و له آثار شفی علیها آثار النسیم  
علی الند و ادب امتزج باللطیف امتزج للماء الخمر و فصل حکم رفیعیه التنازع بیتی زید و عمر و  
و هو لفته مالک اکرم سید مالک و قد بول الله فی الحدیث تکرمة بید علی و السند و حدیث  
الحجید بید کلاله عن اکرم اب و حدیثه مضت الدهور و ما اتین بمثله و هو لفتان فحزن عن  
تظلمته و اما الشعر فیه و اسمی اذیته و سلیمان بینه و صان فصاحتہ فناسر فضب الاقلام  
اکا سجدت شکرا اذ دانه قبله اکمال و اقمعت ان من البیان لسطر الکتبه السطر المحال و هو  
من قوم تعالی فی هم الصوارم و آثارهم فی کل جید فاشترک انفق عیون و کتب الخیر الایم لما علم  
ان مال المال فادو راغ و لمارای ملاصق من الحد و التناق و عجزان الاذاب لیس لها بوقتها  
تفاق و لم یرض بالکساد و مسابقة التحصیل للحواد و یحقل للشام ذات العیاد فقال له و انما السناد  
من سابق الحول بالجار و بنت یزید ثم الخیار و قد کنت استقطر خیر و استودقه و أوصل أن  
ربیع التلاقی یخضر ورقه و یزد علی منه ما یسر الکمال و ینسبها صواب الاذات و الزیاد ما یستلزم  
العصم للوهاد و تصفی به اوایل الایام حق قصاد و عصر الشیم لثیم و زمان الکریم کیم  
و الورع فی زمن الربیع طلوعه و العقد لیس یزین غیر المجید و فتن علی باکثر و المعین و لم یز  
ان یجمع بین ساکنین فسیقت المنايا الامانی و جلوف بنعیه مرکبت ارجو بشیر المنهانی



سه فمكت المظلل الذي لم يسطر حق انطوى و على اناله شبهة في وقت ما استل انكشافه وقد  
ترويت طرفي في رياض اماره وملات اراد ان السامع يحق اخباره فلابي له تنظمت كثيرا ومحاسن  
تلا الاقوال والاسماع دنا ومن تاليفه ازهار الرياض واخبار عياض وقصص المتعال في وصف النعال  
وغير ذلك طامش في طريقه بمحمد بن يوسف التالوي المصنف كسب يد من الاحازرة في توطي الجليل من بعد  
وباسط كفت المبدل من بعد ما كفا ويحيى سوم الكرمين المصنفات ويحيى معين الفضل من بعد ما كفا  
اجزى ما قد قلت ورويته ففضلك يا ذا الفضل قد اخرجنا فاحياه بقوله سقى الله شرابا وعطر  
ايافا من لا عيت محلسا لوصفا وانسان عرين الود والتمهل الا مشكوة الزوار القرائات والاداء  
وساطع خيال الكمال على الاكفا سائر اشبات الفضائل اذ طلت مفانقون اذن مغربنا شتفا  
بغتم بطرس بل و غير ياراه تقطرت الاديان من غمرها فامثلتم على كاله مقامكم  
والبسكم من غمر المطر الا من المقام للبايع الضعيف اجاز المتعلم وان الصواب هو الاغنى  
ولست باهل لربان كيماء اجيز على الحق اوق قد تحفى فاضواء فكرى اطلعت باحوادث  
فاو نه تبد قارنته تطنى ولولا رجائي منكم صانع النجا لم سطر يمتاى في مثل اعرافنا  
فارجو من الرحمن جل جلاله ومن فضله ان يعزل العدل القار وهات اذا اشهدت ان اخبركم  
على السنن للوحي والفقهاء جميع تاليفي ونظي وان هم ونار من سائر الكاكة والضعفا  
وكل الذي اروي به عن ابيته من السادة العرا كاولي اصول وصفنا كسيدنا شيخ الاممية عثمان  
سعيدكم فلنا معارفه قطفا عن شيانهم على اهل الناس وغيرهم كمثل ابراهيم وادعيتهم كمعناه  
وهذا هو الشير برغزي وصفه شير فام يحق تشميرة كشافا وعلى الله عهد اكان فيه اماننا  
والى عالمنا ورحمته عطا ولا تغفلون من دعاكم اذا منتم بباب الله سبحانه انكنا  
وعند فيهم الا وليا وذكرا هم عسى زقوى من صغر فزهم ر وان جهل المناسر الحق بعصرنا  
فمشك من راعي الحق وما في وكاتب المصطفى احمد مرجع من الله جل العون والبر العطا  
بجاء شفيع الخلق اماننا الله نزل يوم الدين من حوضه شفا عليه من الرحمن الف تحبة  
ننال بها حسن الختام مع الف ولسه في مثال نعل النبي صلى الله عليه وسلم  
لك الله من مثال نعل كريمة بخير الوري فاقت سنا ولسه يحق لذي داعي لازم وضعه

لاجل

منه

على جرحه منه ينال شفاء وذلك قليل في ماثر من علا على كل أوج اذا جالب نداء  
ومن الذي يحصى فضائل لجل وقد جود القرآن فيه ثناء عليه من الرحمن اذكر في حبه  
توسس للمدح الشريف ببناء **ولم** يا مثل نعال خير فخر العرب ليس اجل واطى للتراب  
كمدت مديحه بقصد القرب والعذر اجل والمعاذ في **له** اعظم مثال نعل عز العز  
من ان شذنا الى لجل القرب قبله وكن بحقه معتنيا واجعله وسيلة لدفع الكبر  
**والله** ومثال نعل حرقه متلج في الخافقين ونور متبلج حاكى نعال اجل من على الثرى  
وبدت كواكب عبدة متبرج فاجله خير وسيلة ترجو بها دفع للكاره حرق في المخرج  
صلى الاله على مشرقه الذي التكال منطقة العذرا ينتج ولما وقفت على كتابه ففتح النفا  
قلت مفعنا ليق المعري **نه** حكي الحراب تمثال فقيه لتاسيدات تقبيل توالى  
اقول لنعل خير الخلق طرا وقد حاز المهابة والجلالا وعزبه التراب فكل مسك  
لرباه لقد هجر العز لا ليهنك في الكارم والمعالى كمال علم القمر الكمال  
وامك لو نقلت الدنيا بشعك ما قطعت له قبالا وكتب له صاحبنا عبد العزيز  
الفتى الى بارك الله فيه **هـ** باسمه عطيت بامر مع العبا فتعنت بعيرها حلال الربا  
هي الى سلحات احمد وشرحي شوق الى القيا مشرعا طبيا وصيقل بالمضنى من اعلاني  
قلبا على جبر القضا متقلبا بان الاحبة عنه حق قد اوى منهم واخر قد ناي وتقنيا  
فصاك تسعد يا زمان بقرهم فاقول لهلا باللقاء ومرحبا اقول استعان العطاس  
للنسيم غير مستحقة والمعروف في كلام ففصاء العرب عطس الصبح والفجر في شرح الفصح المبرور  
يقال عطس اذا انفجرت به صفة من غير ارادة ومصدره العطس والعطاس الاسم جعل كالادوية  
ويقال ارحم الله معطسه اي انه عطس الصبح الفجر على التشبيه ولا في لصق الفجر في قصيدته  
الشهيرة الفى او طاس **هـ** امطعن الدر الزهر البواقيتاه واجعل لبح تلاقينا مواقيتا  
كم من بكور الى احراز منصبة جعلته لعطاس الفجر شميتا ومن لطائف بعض المتأخرين  
فركة قلت له والد جامولا ونحن في اللانس بالسلامة قد عطس الصبح يا حبيبي  
فلا تسمه الفراق وكتب ابو عبد الله محمد بن احمد المكلاني عكنا بتهر الرياض في الخواياض

من هذه اذهار هذا الرضا + ام هذا غدا هذا الرضا + بيت معتل الصبا عند هاهنا يروى  
حديث الشافعي عن عياض + في الامام اجامه العلماء + ومن هذا الجوامع الناس قاض + ابتكار فكره  
بين ابوابكم + بنزه الاحراق بين الرضا + اليكم قد رقت امرها فاقض على الافكار والفتاوى  
قد بالعت بالحق سلطانكم + توفية للعمود دون التقاض + ومحمد بن بن فضل الله يحيى برضا الله الاثر  
كفت الشيخ محمد بن محمد بن عبد الرحمن بن ابي العيش بن محمد بن ابي العباس المقرئ التلمساني  
المولود المالك المذهب تزيل فاس ثم القاهرة حافظا للغريب جاعلا للبيان من غير نظير في جودة الترجمة  
وصفا للنهن وقوة الهدية وكان اية باهرة في علم الكلام والتفسير والحديث ومعجزا في الادب  
المحاضرات وله المؤلفات الشاهقة منها عرفت الطيب في اخبار النخيل وفتح المجال الذي منته في  
اوصاف نعل النبي صلى الله عليه وسلم واهل بيته في عقائد اهل السنة وازهار الكرامة و  
ازهار الرضا في اخبار القاض عياض وقطف المهتم في اخبار المختصر وفتح المجال في تكميل  
شرح الصغرى وقرن المنطق في اخبار دمشق وآفة السنين والارث والتمين وروضة الاسرار العطر  
الانفاس في ذكر من يقسم اعلام مراكش وقاس والدار الثمين في اسماء الجاهلي الكمين وفتح شرح  
ام البراهين وكتاب المبدأ والنشأة كلة ادب ونظم وله رسالة في الوقوف الخمس الخالي القسط  
وغير ذلك ولدي تلسان ونشأ به كونه حفظ القرآن وقراءه وحصل به على عمه الشيخ تاج الدين للعالم  
ابن عثمان سعيد بن احمد المقرئ مفتي تلسان سنين سنة ومن جملة ما قرأ عليه صحيح البخاري  
سبع مرات يروى عنه الكتب الستة بسند عن ابي عبد الله الشافعي عن ابي عبد الله حافظ عصره محمد  
بن عبد الله الشافعي عن الجواب عبد الله بن مرقوق عن ابي حيان عن ابو جعفر بن الزبير عن ابي الربيع عن  
القاضي عياض بالسند المذكورة في كتاب الشفا والاحاديث الستة في الشفا جميعها استوفى  
افزدها بعضها في جزء من ارادوا الكتب الستة من طريقه فليأخذها من كتاب  
الشفا او من البحر المذكور وكان يحضر بلادة تلسان انها بلدة عظيمة من اجاس بلاد المغرب  
وايمان بن العثمانيين سلاطين مكنة وهي الحد للضرب بين سلطاناوسلطان المغرب  
ومر حل الى فاس مرتين مرة سنة تسع بعد االف ومرة سنة ثلاث عشرة وكان يخبر اينادار الخلافة  
لمغرب وكان به الملك الاعظم وكان له من الشهرة والفضل والادب المقدم ذكره وان العثمانيين

سنة سنين  
الشمس  
الشمس



صارت اليه في زمانه ومن بعد ذلك انزلت احوال المملكة بسبب اولاده الحديث بطول فذكر  
ان رحيل تاركا للمنصب والوطن في اواخر شهر رمضان سنة سبع وعشرين بعد الالف قاصدا  
بيت الله الحرام واشد صاحب مراكش متمثلا قول علي بن عبد العزيز الحنفي  
بحق تفتق مقامه وحلق تفتق الرحيل فاجابه صاحب المراكش بقوله كلا او حشر الله منك  
تعود واصنعك الجيلاء قلت وبيت الحضر مما اول اهل ثلث كتب به العز المذولة ابن سميون  
كان في حوزته وبعد من هذا خفيان استأقده بينهما خوف ان اميلاء فلا يزالان في خضام  
حتى اري رأيت الجيلاء فوق عز الدين علو رفته الرأى الجيلاء ان تمنع من الرحيل وتسوغ الاق  
في ظل دوحه واحسان غلامه قال للمغري وكتب الى الفقيه الكاتب ابو الحسن على التخرجه في الفكا  
الشهير الشاخي ما كتبه ابو جعفر احمد بن خاتم للمغري المغربي الى بعض اشياخه في الشام  
حقا ما سمعنا به بانك قد شئت من الإقامة في ذلك قد عرفت على طالعوه الى شرق سموت به علامته  
لقد نزلت منا كل قلب في بحر الله لانتم الفياضة في دورج الى مصر بعد ادعاء الحج في رجب سنة ثمان  
عشرين والفت تخرج بها من السادة الوفائية وسكنها وقد سئل عن خطه بما نقل قد دخلها كتابنا ابن  
الحاجب انشد في ما قوله في الفعل مع وجودت ابدكم في ريد لها بالسخاء منقبضة بنما عدت  
الفر بلا منكم اكلت كتيبي كاني ارضه وانشد هو لنفسه تركت رسوم غري الى بلاوي وهو  
بمصر منى الرسوم دونى عفتها بالذل فيها بوقت طاعن العلية صو في ولعزم كحل السيف ماض  
ولكن اللباكي من خصومي في ثمر بيت المقدس في شهر ربيع الاول سنة تسع وعشرين والفت ورجع  
الى القاهرة وكر منها الذهاب الى مكة قد دخلها كتابنا في سنة سبع وثلاثين خمس مرات واعلى بها  
في ساعد يد قو قد على طيبة سبع مرات وامل الحديث النبوي بمرأته صلى الله عليه وسلم وسمع ثم  
رجع الى مصر في سنة تسع وثلاثين ودخل القدس في رجب من تلك السنة واقام خمسة وعشرين يوما ثم  
منها الى دمشق قد خلا في اوائل شعبان واتر لته للغادية في مكان لا يليق به فارسل اليه احمد بن شاذان  
مفتاح اللد الحقيقة وكتب مع مفتاح هذا الاصل مكتف للمغري في مكة واليد الى القاهرة في مثل صنف في القام  
وعلم كالجور في مصر بجزيرة اي بن رقد اطلع الدهر منه بملاذ الشرف في ايدي رة احمد سيدي و  
مشيخي وذكرك في مصر في الاشرف فغري في لوني لا قد اميسع مشوق بحشة نازا على وجهك في

فأما به المقرى بقوله من أي نظم فحسب من فكرى فهو مثل بذر صدر ذكرى بمطار الصيت  
لا يشاهد من ينهى من يورث الندي به خير فكره أحد المستطير ذروة محمد بلعوان من المعالي فكر  
حل مفتاح فضله باب صل من معاني تعريفه دون فكره بل يدع الزمان دم في ازدياد العمل و  
لزيادة تجسس شكوا ما دخل عليها العجبة فنقل أسبارة إلى ما لو سوطها أمدا أقامته وأمل في  
يجمع تحت قبة العرش ما لا يحصى لما أكثر الناس بعد العلم خرج إلى الجاهل في القبة المعروفة بالعلم فحضر غالب العلماء  
وأما الطلبة فلم يختلف منهم أحد وكان يوم ختمه حافلا جدا اجتمع فيه الألو من الناس وعلماء  
بالكافة فنقلت حلقة الدرس إلى وسط القصر إلى الباب الذي يوضع فيه العلم النبوي في البصحات من رجب  
وشعبان ورمضان وأولئك هم سواي الوعظ فصعد عليه وأكلم بكلام في العقائد والحديث لم يسمع  
نظرا أبدا وكلمة على ترجمة البخاري والشد له بيتين وأفاد أن ليس البخاري غيرهما وهما  
أخذت في الفراغ فضل ركوع فصلى أن يكون موتك بفتة في كل معجم قد مات قبل سقاية  
ذهبت نفسه النفيسة فلتة قلت ورايت في بعض الجاهل فقلع الجاهل أن جيرانه وقع لفتة  
ذلك أو قريب منه وهذا من الغرائب انتهى وكانت الجلسة من طلوع الشمس إلى قرب الظهر ثم دخلت  
بأبيات قالها حين ودع المصطفى صلى الله عليه وسلم وهي قوله ما أشد لي العصلة أنت رجائي وكيف  
يخفى الرجاء عند خيبة وإذا كنت حاضرًا بقوى أي في غيبة الجسم عنك لم يستأذني في  
بالعيش في البلاد انقطاع الطبيب العيش ما يكون بطيبة ووزل عن الكرسي فازدحم الناس على تقبيل  
يدك وكان ذاك نهارا الأربعاء سابع عشر رمضان سنة سبع ثلاثين والفت لم يبق لغيره من العلماء  
الواردين إلى دمشق ما اتفقوا به من الخطوة وأقبل الناس وكان بعد ما رأى من أهل علم أي أكثر الأهل  
يخرج ما وقد عقد في كتابه عرف الطبيب فصلا يتعلق بها وأهلها وأورد في مدحها أشعارا إلى أن  
قال المحب وقد أطلنا الكلام حبا ما أفضا إلى المقام فلزج إلى الغرض من فيك رقيقة خبر المقر فقول  
وكانت أقامته بدمشق دون الأربعين يوما ثم رحل منها في خاص شوال سنة سبع وثلاثين  
إلى مصر وما إلى دمشق مرة ثالثة في أواخر شعبان سنة أربعين وحصل له من الأكرام ما حصل  
قد مثله الأولى وحين فارقها أشد قوله من أشام قلبى عنك لارق مسلوة جبراشام كنت كمن يخون  
يعذرة كمراد حل عنها الفطر ضرورة وعلى المقر لا يغيرها لا يقدره متصاعد الزفرات مكلوم المحشة

والدم من اجنائه يتخذ و دخل مصر واستقر بها مدة يسيرة ثم طلق زوجته الوفا شية واراد الخروج  
الى مشق النواطين بها فلاحاه الهام قبل نيل المرام وكانت وفاته في جمادى الآخرة سنة احدى و  
اربعين واهت ودفن بمقبرة اليهودين وقال اكلوب ابراهيم الاكرمي في تاريخ وفاته قد حتم  
الفضل به فارقوه خاتمة والمقرى بنفق الميم وتشديد العات واخرها راء محملة وقيل بنفق  
وسكور القات لغتان اشهرهما الاول بالنسبة الى قرية من قرى تلك اواليها نسبة ابيه ورضي الدين  
محمد بن علي بن حميد الحسيني الشامي ورضي القوي بتمية بمسجد الدولة الحسينية في رزق بنفيس مبارك بن اشراف  
تاي بن عبد المطلب بن حسن بن ابي بنى كفتة فضل في الحوادث المتعلقة به والتمس صاحب الترجمة رجلا لله  
الح عام وفاته في سنة اثنين واربعين بعد الالف توفى العالم العلامة الشيخ احمد المقرئ  
للملك صاحب التصانيف الجيدة والعلوم الكثيرة ولد بتلسان وسكن فاس من ارض المغرب واخذ  
العلم بها وانتعت معرفته وكمالت فضيلته ورجل الى الحرمين ومصر والشام واقام بها اربع الف  
كتابه الكبير المعروف بنفق الطيب في اخبار ابن الخطيب هو كتاب جليل قصد فيه ايراد جملة صالحة  
من اخبار لسان الدين ابن الخطيب من شعره ومكاتباته ومشايعته ومن اخذ عنه ثم اتسع به الحال  
الى انه خرج عن هذه الحلبة فان بتاريخ الاندلس بالنسبة ومن يهاكم للمولد منذ افتتحها <sup>منقول</sup> التوفى  
وتنقل الدول وما جرى في ضمن ذلك من الوقائع والحوادث وكيفية اخذ الكفار لها وخروجها من  
ايدي المسلمين واطال ذلك يذكر مدائن الاندلس وانهارها وبساتينها وما قيل فذلك من الشعر  
وما يناسب ذلك من الابيات واللطائف ثم استمر الى ان ذكر من دخل الاندلس من علماء المشرق ومن  
خرج من الاندلس الى المشرق وذكر جانبين ابان الخطيب وشعره واستشهاده وكيفية قتله فصار  
ذكر ابن الخطيب في هذا الكتاب وهو نزل قليل بالنسبة الى ما اشغل عليه من الوقائع والحوادث و  
الحاصل انه كتاب متسع في الادب والشعر واخبار وهو في نحو اربعة اسفلات في الامم الشيعية المذكورة  
في اخر ايامه بمصر توفى بها في السنة المذكورة وكان واسع الفضل له مشاركة تامة في سائر العلوم ومن  
تأليفه اربعة ارباض في اخبار عياض وروضة الامم العاطرة الانفاس في ذكر من بقيته من اعلام  
مركش وفاس والجناب فيما بقيت من الجهابذ وهو اعلم من الذي قبله والدر الثمين في اسماء الملوك  
الامين ورسالتان في صفة النعال النبوية ودرجتها والعقائد والرحمة في الوفاء الخمس وله











چون

و از کوفیه ان شاء الله تعالی مع ذکر کلا واحد من ائمة اهل البيت من كان معاصرا لهم من اصحابهم و بعد  
که در آنکه ان شاء الله تعالی قریباً و سیرتاً القدر و السوکی و مناقب الالبی و لقد اجاد من قبل ان یجاء  
فیه شعر احسنه هذا کتاب فنیز قد حی مدراء فی مدح آل رسول الله و الشرف انفسه من  
کتاب تجلته بروت بهما شهما فی خیال الدهر مرتجت و فغن به صاح طاعن فی مطالعة و استخرج  
البحر المکنون فی القیل و یزول عنک المناو و الصبارة و فیه نقدی صراطا فید مختلف و فیه  
القراط السوکی و الاکسم شهرته و تالیف محقق تالی منج السلف بالقادی طریقاً فی المسکنة الشافعی  
اتباعاً لله و حدی و محمودین محمد شیخانی از شیوخ مشهورین علمای معروفین بستی بنایت رفعت مرت  
و سمونزلت او از اشعار بلاغت شعرا بعض معاصرین قادری که ایک ضمن صدر صراط سوی مذکور شد و اخ  
ظاهر کافیت کجایر کمال و استناداً و کفاصل شیرین و اشباح و استلال نمود و چنانچه در کتاب عروة الراشدين به تمام ثبات  
ادعای فدا کردن ابو حنیفه جان خود را بر اهل بیت علیهم السلام گفته و سید محمود قادری قدس سره در کتاب حیات النبی اکبر  
فرموده قبل ان رجلا اتى بابا حنیفه رحمه الله علیه و قال اخي قوتي اوصني بثلاث ما لك امام المسلمين  
الی من ادفع فقال له ابو حنیفه امر لك بهذا السؤال ابو جعفر الد و انقی و كان یفضل ابو حنیفه کثیر  
بجاعة من تشقیه بالذلال امام الشافعی روح فخلط المسائل کذا بانه ما امر فی هذا السؤال فقال  
ابو حنیفه روح ادفع الثلث الی جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب السائل و اخبر ابو جعفر  
الد فی ذلك فقال ابن جعفر بهذا عرفت ابو حنیفه عند قدس سره بیری الحق لغیرنا ثم دعی بابا حنیفه  
و سقاها الستم فی الطعام ففهم ابو حنیفه ذلك فقام لیخرج فقال له ابو جعفر الی ابن بابا حنیفه فقال  
الذین قالوا فامر به بالجلوس الی ان عمل الستم فیه فخرج و ملت شهیداً فی الطريق لنتقی و درین ایات شهادت  
امام اعظم که بالاندر کور شد و اعنی بعضی گفته اند که در حدیثی که از امام رضا علیه السلام روایت شده است  
منصور بر ان مطلع شد الخ اختلاف فی نیست چرا که سوال متعدد و بود و چنانکه از عبارت بر دور و روایت پر ظاهر است پس چنانست  
که جواب امام اول یعنی فتوی دادن بصورت حال بطرقت محمد و ابی سیم باعث تغییر منصور بر انجذاب طلب ایشان از کوفه  
ببغداد باعث حبس شده باشد و جواب دوم یعنی فتوی دادن و رفع ثلث ستم و منصور امام جعفر صادق علیه السلام و  
فان شدن بلا امت انجذاب باعث قبل شده باشد منتی عافی الراشدين فی هذا القادی کلامهم  
الذی اسما الکابرون و بارعهم الذی انجذب به الماهرون و قد روی هذا الحدیث الذی یشبهه المناظر









عنه

فخرج الحلال في الوقت في الحكة عليه بذلك وقال وعدك فيه فظهر ثمرين ما لو شهدا لكون ابو موسى  
راوى حديث ابن عباس حديث به نزل العذر وكان هو ورواه قال واليوم معرفة ثلثة حلقه يحتمل ما فراد  
كان عينة وفيه من حكمه على الحديث مع ذلك بالكذب فقد اخطاه وقد اخرج الذي لم يفسد  
اسند ضعيف جدا عن ابي عمر وهو ما على ابن ابي طالب حطة فمن دخل فيها كان مونا ومن خرج  
منه كان كافرا ومن حديث ابن خزيمة عن علي بن ابي طالب ما ارسلت به من بعد كعبه ايمان  
وبعضه نفاق والنظر اليه عبادة ومن حديث ابن عباس رفعه ان امير المؤمنين العلم وطل كنهان والحقن و  
الحسين خيوطه واورد صاحب الفردوس وبعده ابنه المذكور لا اسناد عن ابن مسعود فعدنا ما مثل  
العلم وابو بكر اسماها وعمر بطائفا وعثمان بشفها وطل باي انتهى كلام المقاصد الحنة وفي فضل الخط  
من كتاب الاصاب الامام عبد الكريم بن محمد المعانيج في ترجمته المروك بالصلت عبد السلام بن صالح  
بن سليمان المروك واول عبد الرحمن بن محمد ادرك حماد بن زون مالك بن انس وسفيان بن عيينة وغيرهم  
كان صاحب فتاوة وزهد قدم من ايام الامويين فله مع كلامه جملة من الخاصة من اخوانه وكان  
ابو الصلت يرد على اهل الكوفة من البرجية والجهينة والزنادقة والقدرية وكان يعرف بالشيع  
قال احمد بن سيار المروزي ناظرته فله من يفرط ورائته يقدم ابا بكر وعمر رضوان الله عنهما وكان لا يترك  
اصحاب المذنب على الله عليه وسلم ورضي عنهم الا بالمجمل وكان يقول هذا المذهب الذي دين  
فعله به طر مجل وقال يحيى بن معين ابو الصلت ثقة صدوق اكانه وشيع وقال ابو عبد الرحمن النسي  
ابو الصلت ليس بثقة توفي ابو الصلت في ثوال سنة ست وثلاثين ومائتين وايضا في الاصاب  
قال ابو حاتم بن حبان ابو الصلت عبد السلام هو المذكور في عن ابو معاوية عن الاعشى عن حماد  
عن ابراهيم بن رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا مدينة للعلم وعلى بابا ركن اباد  
للمدينة فليات من قبل الباب وهذا منى الاصل بالعلم من حديث ابن عباس ولا يعاد الا  
ولا ابو معاوية وكل من حدث بهذا المتن فانما سرقه من ابو الصلت هذا انتهى كلام فضل الخطاب  
وفيه الطعن في الحديث فقط لكن الكلام الجامع من جهة الفن ما ذكرناه قبل لعل ذلك هو الاقوال  
وجه صدق وشهادة وقيام اكثر شيخ عبد الحق بلوى راشحة اللغات غرغ قدسى شكوة اثباتا في  
شيعته منور فينا في كنهه وبعدهم زعلت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ادار الحكمة



و اکابر متقدمین فخران نزد سید است سید محمد بن سید جلال باه عالم بخاری در تذکره الا بر گرفته ذکر الامام احمد  
شیخ عبدالحق قدس سره والد الشیخ ابیسان شیخ سیف الدین نام داشته نسبت ارادت وی بسلسله قادریه  
بود و از ان شیوخ باطنی از صحبت شیخ ایمان پانی پزی داشته و بزرگان بسیار را دیده ملازمت نموده افضل  
طاهری و باطنی بهره مند بود در لطافت و ظرافت و محبت و سوز و گداز بی نظیر و اعظم علامات بزرگی وی آنست  
که فرزندش مثل حضرت مخدومی نصیب شد که عالمی از ان فیض مذکشت و چون عظمت بزرگی مخدوم بر وی کشف  
شده بود نهایت محبت میداشت و از سایر فرزندان ممتاز دانسته بارها میگفت که مرا ازین فرزند امیدوار  
و آثار بزرگی در شد از ایام صبا تا وقت نشو و نما از چهره مخدومی بی یافت از بس که فطرت بلند است و احوالی  
داشتند در ایام تحصیل در مجالس درس سخنان نفیسه و بحثهای قوی داشتند اکثر استادان میگفتند از ایشان  
استفیدیم پس از تحصیل حفظ قرآن نموده بحرین شریفین رفتند و پیش محدثان عالی اسناد تصحیح کتب احادیث  
نمودند و با کابر آنجا صحبت داشت و با شیخ عبد الوهاب متقی قدس سره که خلیفه و جانشین حضرت قدس سره و اولیا  
شیخ علی متقی بودند که معتقد در آن ایام بر سنده و رشادتمکن بودند صحبت داشته خلافت یافته و بر حضرت  
شیخ بوطن خود تشریف آوردند و در ملی بار و نشانهای بخشیدند چون صاحب تخریف النفسی افاقی خواجه محمد باقی قدس سره  
بر ملی تشریف آوردند خدمت مستعدان فیض طالبان اشتغال نموده حضرت مخدومی از نهایت تقطیر و طلب که  
داشتند اظهار اشاره از روح حضرت عوث صمدانی قدس سره ملازمت حضرت خواجه نموده و اخذ طریق نقشبندی  
آنحضرت یافتند و حضرت خواجه نیز ایشان بکمال توجه و تواضع و نیاز پیش می آمد و رعایت خاطر میکرد و امر و زبردت  
و میمنت هم در ان ذات و الا صفات آن دانی علوم متداوله شناسای فنون متعارفه است و سخن بهمانست که یکی از  
تعداد روزگار در حق آنحضرت میگفت این مثل در عهد او نوشد که هر شکر و کوی چون شکر ملک نام میند ستان بر سر  
بر ولایت دیگر بوجود فائز الجود ایشان فخر نماید و آنحضرت را در علوم عقلی و نقلی تعالیفات ست و تمامه تعالیفات  
صغیر و کبیر قریب رسیده اله تعالی سایه افاضه ایشان را بر سر طالبان و مستفیدان همیشه دارد و غلام علی  
آقا و بگرامی در سجدات مرجان گفته مولانا الشیخ عبدالحق الدهلوی هو المتضلع من الکمال الصوری  
و المعنوی و العشق الصادق من عشاق الجمال الذبیق در ذریع من الشهرة فسطا حیز لا ولایت الموزون  
ذکره اجمالاً و تفصیلاً و قریباً و بیداری لوح من البحر فکشت علیه فلکة من احواله بالفارسیه  
و انما از جهل العوییه من حبابی الشعور و شد فطاعه علی طایع الحق و طالب العلم و قریباً من احوال البیوع

داشتند



تبارک و تعالی که اکثر من العلوم الذی یزید و یفوق من تحصیلها کما هو اوله ثانی و عشرين سنة و حفظها  
عزیز علی هذا الاقدار و فی عنقوا فی شایب اخذته جلیة الحیة قطعهم علاوة تعبه من  
الحدیث و الاصل و توجه الی الحرمین طامعاً فی کما یرید و صاحب بها القلوب الخاضع و الاصل  
الکبار و اختص بهم و راعی ثبته و خصه بالارشاد للطلیبین و کمل فی فی الحدیث ثم عاد الی الوطن  
المملوک مع برکات و افرقة و استقر به اشین و خشیة و جمعة الطاهر و الباطن و اشتغل بتکمیل الحدیث  
و الطالبین و نشر العلوم لایس الا حدیث الشریف بمبحث لم یتیسر مثله لاحد من العلماء السابقین  
و اللاحقین فی هذا المند و صنعت العلوم حصص صلی الحدیث کتاب معتبرة اعتق بها علمه و التزمها  
و جعلها دستوی العلماء و تصانیفهم من الکبار و الصغار بافت ماله و عمل و المذی الحرم سنة ثانی  
خمس و تسعاً و توفی سنة اشین و خمیس و لیس تمت الترجمة و وجد بعضهم تاریخ و انما علمه  
کاتباً و بنی اسرائیل و غیره و افرقة انباء محسوسات فی التاریخ و النسخ ثمن سنة خمس و ثمانین  
و تسعاً و تجمعت له الشیخ موسی القادی و اخذ عنه تخریفاً القادی و هو من مثل الشیخ بلال  
الحدیث الذی هو من اولاد الشیخ عبد القادر الجیلانی و اخذ عنه من شایب اولاد العلماء و وصل  
الشیخ عبد الحق الی المسکة للعظمة صاحب الشیخ عبد الوهاب المتقی تلیق الشیخ علی المتقی التقدیر و کمال علی  
عنه احب ان یتکلم الاحادیث النبویة و شاه نواز خان و درة انساب کفیه شیخ عبد الحق محمد بن بنت ارادت  
باشاه موسی گیلانی داشت و شاه یکی از اولاد القادر الجیلانی بود و در قد و در ملتان دار و دو شیخ عبد الحق را از  
مشایخ بسیار منتسب به سید محمد بن جوانی دست اندر لوت بر داشت عارم که معتبر شد و دولتش چهار دیانت و  
فتوحات فراوان از صحبت شیخ عبد الوهاب خلیفه جانشین علی متقی که از مشایخ مشایخ کبیر و حاصل نمود  
احادیث را سند کرده اجازت تدریس یافت و یکی که معتبر ریاضات شایسته قاصد زیارات مدینه منوره  
گردید از روح پرست و جناب سالتکبیریت پذیر خبر بنمای گم گشتگان باویر فضالت مجاز گشته بشیر و لی جنت  
نمود و بتر بیت از باب املات و تدریس کتاب احادیث شغول گشت و کمال صوری و معنوی اش از  
تصانیف وی بود است و مصنفاتش در عالم فراع دارد و فاعل در تبارخ نسبت دسوم شهر ریح الاول  
سنة یکین از و پنجاه و دو واقع شد بر لب حوض نشی است عزوبه فن یافته مقبره عالی و خانقاه رفیع دارد  
و مولوی صدیق حسن خان معاصر در انجمن النبلا کفیه ابوالمجد شیخ عبد الحق بن بیف الدین بن سعد الله التکرکلمی

البغای در خاتمه اخبار الاخبار و احوال خود نوشته اند سه چهار ساله بودم که ادم بخان این طائفه حکام جان  
این خیر ریخته تربیت ما طنی را همیشه شفقت ظاهری ساخته بعضی از این بخان بخصوصیات وقت هنوز در خزینه  
خیال مانده است خالی از غریب نیست و غریب تر از وی نگذیرد احوالات انقطاع خود که مدت عمر و سال و بدین سال  
خوید بود و اینان را خاطر است که گویا حکایت در روز است از قرآن مجید سبق در سبق ایشان می نوشتند در سخن خلیل  
همین مقدار تعلیم کرده ام در دو سه ماه قرآن تمام کردم و در مقدار یک ماه قدرت کتابت و سینه قشاید شد  
از کتابهای نظم و اشعار شاید چند جزو از بوستان و گلستان و دیوان حافظ تعلیم کرده باشند بعد از ختم قرآن  
میزان حرف یاد دادند تا مصباح و کافی خود تعلیم نمودند و از لب شاد شاید جزو سه طریقه بودم و از ده  
بودم که شرح شریع عقاید بخوانم در پاره سالکی مختصر و مطول گذرانیدم بعد از آن بحد قرآن نیز موقوف شدم و در همین  
قیاس بر سایر کتب عبور کردم مدت هفت هشت سال ملازم درس بعضی از دانشمندان ملو و النهر ماندم می گفتند  
که از تو استفیده بسیار بر تو منتی نیست از طفولیت نمیدانم که از بی چیت و خواب کدام قیام چه آسایش کو برگز  
در شوق کسب علم طالع بوقت نخورده و خواب در محل نبوده و در رستان تابستان بدرسدی که بعد و وسیل میباش  
میرفتم و در سایه چرخ غریب می کشیدم و با وجود احاطه اوقات در مطالع و بحث بر چنان شرح و حاشی زنجری آمد تعید  
ان به کتابت از ضروریات وقت بود چند بار در دستار دوی سر آتش میام گرفته و مرا تا رسیدن حرات آبجوه  
و باغ خزینه و با وجود این در کثرت صلو و اواراد و شب خیزی و مناجات هم در طفولیت جد و اجتهاد بوجود  
می آمد که مردم حیران آن بودند الی الان به تعلیم و افتاده عادات بلکه تعلیم و استفاده بهی برم حضور و جمعیت  
من موقوف اختلاط خلق نمانده و از ذکر زید و عمر و در تر کلب نخورده و نشود و نیز در طالع و حکم و صیت پدر که می گفت  
مان تا ملای خشک و ما هموار نباشی همواره از عشق و محبت دم میزنم چاره گر چارگان ملای جانب و طلبید و  
بسیوی مانده خود کشید آنچه توانعام حضرت صلی الله علیه و سلم نبیارت یافتام اشارت تو اتم کرد و در طریقت مرید سیه  
موسی از اولاد شیخ بیلانی در طریق طلبه قادریه ام انتهی الحضا بر لوح سنگ مزار ایشان سطر چند مرقوم  
که محصل احوال ایشان است در حیا از آثار الکرام تاریخ بلگرام نقل کرده اند و ابوالمجد عبدالحق از مسادی شعوب طاعت  
حق و طلب علم که بسته نزد یک باطن بلوغ اکثر علوم دین تحصیل کرد و در سن بیست و دو سالگی از همه ان فارغ  
شد و کلام مجید از بر گرفته بر سینه افتاده نشست هم در عنقوان جوانی عبادت الهی در سید یکبار دل از بار  
و دیار بکنده متوجه حرم بی حرم گشت مدتی در بیان مقالات شریف قناعت در زمره با طلب زمان و کمال







نمی بست و بکبر چون حق تعالی انا لیرین هم از حضرت شیخ خواست حقیقت طریقه مجدد در ج را در دل ایشان  
لذا خسته صلا کمال بخشید قالیف قلوب مستلطف از زانی داشت و الله العزیز لیس فی ما فی الآفات و از جمله مفاخر مبعده  
و اثر مبره شیخ عبدالحق نیست که او از شیوخ اجازت شیخ موسی بن جیمی از ان مشایخ سید می باشد که شاه  
ولی الله و الله مخاطب بر اتصال سند خود با ایشان کمال نیج ظاهر فرموده محمد و شای الی بیجا اورد و چنانچه از عباد  
عبد و کفایت المستطیع تاج الدین الدمان الکی که در وجه صده و بنفاد و سوم گذشته واضح و واضح است و شاه ولی الله  
در مقدمه سینه گفته و من عجب صانع الله که تا که فی عهد هذین من الفتن الدنیا و عالم یرو  
لا معشاه فی عصور القدر و کذلک لم یصل مثل عهد هذین فی جمیع الاولیاء اصحاب الایات الطاهر  
و الکرامات الباهره و العلماء و اصحاب التصانیع المفیده و التوفیق الجید کالسید عبد الوهاب  
البخاری و شاه محسن بنیال صاحب المراتب العجیبه و الشیخ عبدالعزیز حامل لواء التجنیف فی زمانه و  
المختار صاحب الاثر الطریقه التقیید فی افکار الهند و الشیخ عبدالحق الشرحان علی الشکوه و  
شرح علی سفر السعاده الشیخ محمد الدین الفیر و ذابادی و له جذب القلوب الی دینار المصوب فی  
تألیف المذنبه المنویة و غیر هلمن الرسائل المفیده کلامهم بجزء سده حله و فاضل شهید در المصاح  
لطافه المقال گفته بجزء شیخ محقق عبدالحق موافق بکتاب سنت علی با صرح بالعدله و الله الدین المتعار  
فی شرح المقاصد بتفصیل بحسب الاماچه و در حقیقت مختار شیخ عبدالحق و موافقانش بحسب موافقت ان کتاب  
و سنت معتبر و اقوال مخالفه ان ملاقات بعد تر که نزد زاعمین ان مسم بر حمان باشد پس باعتبار اختیار قوی که منک  
بکتاب و سنت نزد علمای اهل سنت است و معتقد به صحت و نزاکت معتقد ان شان مقرون با رحمت باشد  
مثل شیخ محقق عبدالحق دهلوی را که علم علوش از جواتمان در گذشته و فن فونش بر جاده عالم سلیمان از گذشته و  
تصانیفش در علوم دینی و مسلم الثبوت نزد علمای اهل سنت و جماعت و کلامش بحسب انصاف بحدود انصاف  
مستند اصحاب بایت و براءت است تحقیق نقل کردن بدون بلکه نقل فاسد الاصل الی طرف اعدی از  
معتدین اهل سنت نسبت نمایند و تصحیح آن فرایند موجب استعجاب ناظران و استغراب ماهران استحق کلام  
القائل الرشید انقاد و در صده و تشاد و دوم دانستی که حیدر علی معاصر در مثنی الکلام استناد با جاده عبدالحق نموده و  
بمحقق دهلوی یاد کرده و در تعلیم و تقسیم او افزوده و محمد بن عبدالکریم بن عبدالرسول الکی در بعض مکاتیب خود  
که بسوی ابو علی محمد الملقب با رضا عمری نوشته و در تاریخ السناد و استناد و کلام حیدر بن حیدر بن حیدر و انه

الآیات

نیمت

الحقیق بان یکنون العبد ذی ذنوب و الذی یسئد الکافی المفق من الاعمال و ذکیر کلاهی  
 الذی یلوی بان اللذان صاعدا اهل الحدیث العینان استمر فهذا محقق بالمجلیل  
 عبد الحق: المحرز عندهم من خلال ملایق و دوق قد روی هذا المحدث الذی  
 الباطل و الحق: و اثبت هذا المحدث الذی احرز من مرشد الصواب ما جل و دوق: و قال عرض  
 عنه صاعد اصحاب اهل الصواب و الشیخ و المحدث عنه متلق اصحاب اهل الوفاق بالصدق و  
 الذی یوکل ینکر: الا من خالف جملة هذه الحدیث و عوق: و لا یطعنه الا من عاند ما شر الا و لا  
 وجه صد و شتا و و یفتم انک سید محمد بن سید جلال ماه عالم بن سید حسن نجاری حدیث مدینه العلم را  
 از مغایر خباب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده بعض مروج بر صیح بودن ان راه اصحاب حق و از ثاق باطل سپرده  
 چنانچه در تذکره الابرا در ذکر خباب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ظاهر فرغنده ما شری منظر اسرار سبحانی و این  
 نجسته میافش حسب انوار ربانی و و ملو مرآت سمو مناقبش در معارف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست و شری  
 ذات محامد صفاتش در دفا تر اسمان و زمین تاسی ندارد و فضائل وی از انحصار افزون و تعبد بیان کمالات و  
 انما لا امکان بیرونست رفعت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلی الله علیه و سلم اما و علی من نور واحد  
 معلومست و غفلت حبش از کلمه شریفی گفت اخی فی الدنیا و الاخرة مفهوم و و نور دانش او از حدیث  
 صحیح ان المحدث العلم علی بابها ظاهر و شمول جویدی از کلام معجز نظام الذین ینفقون اموالهم باللیل و  
 النهار سرا و علانیه ما به آثار شجاعت او از فحای لافته الاعلی لا سبب الاذ و الفقار معین اخبار فضیلتش  
 از مضمون مبارزه علی بر ابطال ابوم القدر و افضل اعمال امتی روشن بیت سه فضلش از حد و  
 حصر فروشت بنما نچتوبان نوشت بیرونست وجه صد و شتا و و ششم انکه نیز سید محمد را می حد  
 امیر المؤمنین علیه السلام را باب در بیان العلم تغییر و در اظهار تقم و تحقق این حدیث شریف افزوده چنانچه در  
 تذکره الابرا گفته ذکر سید اسادات سید علی بن سید جعفر نجاری نسبت می تا باب مدینه العلم  
 علی رضی الله عنه و عن جميع اولاده و یا نزده و اسطر دارد و عقب وی محبة الله مت و کنیت الیاه و یحیی  
 غفلت ظاهر و برکت با سره بود انتهی انفا تقف هذا السید محمد البزاری کابرهم المشیل  
 و ما جدهم النبیل: قد صح هذا الحدیث المجلیل: و اثبت به بالحدیث و التجزم رغبا کما ف  
 ابواب الاضلال و التفضیل: و قال المسترب و شانه بالقال و القیل: و المعاری فی امسره

نشین







که این معنی حقیقت خرقه است که حقیقتی این خرقه را در اصطلاحات تشویق پوشیده خرقه گردانیده است پس رسول الله  
صلی الله علیه وسلم خالق اسرار نبوت و ولایت را در خرقه و ریت پنهان و آن خرقه را در برابر المؤمنین علی  
پوشانید و آب درین علم را در صورت لباس خرقه منور گردانید و باین تشریف مشرف گشت که انت منی بمنزله  
هادون من موسی الا انه لا یجئ منی و محبب نماز که کتاب مرآة الاسرار از مشایخ کتب و اسفار و رفای سنیة این  
دیانت اکابر و افاضه ایشان باین استناد دارند طایران در کتب خویش نقلی است از شاه ولی الله و الهی و صاحب  
در رساله انتباه فی سلاسل اولیة گفته و هم در مرآة الاسرار مذکور است که حضرت گنجشکر در راقعة القلوب میفرماید که من  
میگویم که نعمت سوره ملک بنده ست از یکبسی دیگر هم ناف غیب فایز او که شیخ عظام الدین در راه است بهار  
تاوی برسد که نصیب است انتهی و فاضل رشید تمسید مخاطب و حمید در ایضاح لطائف المقال گفته صاحب  
کشاف اصطلاحات الفنون نقل از مرآة الاسرار میفرماید اهل محل آنها اند که تابع کتابی نباشند انتهی فاضل  
صاحب مرآة الاسرار که برهم المحدث تحلیل الفوائد فی قوله المحدث بهذا المحدث العزیز  
المشار و الحزم فی ذلك المحدث المشرق المنارة حيث ذکر وصف الائمة الاطهار علیه السلام الله  
ما وصفت المغمور یا الاسفل بلب مدینه العظمی و فی الانوار و الاکناف و وجد قاتا  
لمعاطس احوال الفتی و الاستکبار و الا فتن و التوراة الفی ذکب متن العشاره و عندم حیث  
لا ینفعه اعتذار و مرا متعلی صحی الجاح اودت به خوائل التباب و التبار و وجه صدور و نو و  
و دیگر آنکه شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن ابی بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الجعفری حدیث  
مدینه العظمی را با الحکم و الحزم قول جناب رسالت علی الله علیه و آله و سلم آورده چنانچه در کنز البراهین الکبیریة و الاسرار الوهیة  
الغیبیة لسادات مشایخ الطریقة العلویة الحینیة شعبیة گفته و قال صلی الله علیه و سلم ان مدینه العظمی  
و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب و محمد یار و مد الخصاصه صریحاً علی ساق و کمال تجرد و نه است  
تبر او در علوم عقلیة نقلیة نزد این حضرات سابقاً در مجلد حدیث طبرستانی و میرین شده فیهذا الجعفری  
حبر هم المحدث عند المصدور و علیهم المحدثین الحزم و قد اثبت هذا المحدث المحدث  
لما ثور عن النبی الحق علیه و آله و سلم الله ما وصفت المغمور بالجنون و جمعت دق من المنکرین المصدور  
و جزم قسم من الجاحدین الظهور و الحمد لله علی سطوع الحق بالامیة و السقوط و ظهور الحق  
باكمل الاطلاع و طرزه و وجه صدور و نو و و هم آنکه علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم الغزینی در سراج خیر





ما یقول فی الغیر من احد من تلامذته لانه یصلح حاله بافلان وکان شیخا جلیلا وعلما لاهلا  
له قوت القلم علی قفرو کتائب الشکلات ودر سوخته قدم فی حل القفال للقفا لامها باوقرا  
فی النفوس بحسب ثقت الاکان اذ تامل وجهه النور اذ ولجته البیضاء الطاهرة ووجهه الحسنه  
یخشیع لروینه ولا یرید مفارقه وکان حسن النامه لطیف المذاعبه لا یتکلم الا فیما ینبیه وکان  
مصلح مصونا عن الغیبه وذاکر الناس بسو وجمیع اوقاته معرووفه فی المطالع وقرآه القرآن و الصلاة  
والعبادة وکان فاعدا فی الدنیا لا یغتر احوال اهلهما ولا یتبر دالی احد منهما کم الا فی شفاقة خیر کان اذا  
ترقی المسوق نذر احب الناس مسلما وکافرهما علی القبول یقل ولام ذکر احد من علماء عصره وقرآه فضله  
بل جمیع العلماء اذ الشکلت علیهم مسئله یراجع فیها فی ذینها العمل علی حسن وجه ولتمه وقال فی الاملا  
مری للذین الدردی لا یمکنه احد الاطلاق فی کل فن وکان بقول ما فی الجامع الا الا وهو یدیر الیه  
وکان سوری الذین هذا فزید عصره فی العلوم النظریه وسئل الشیخ عن سوری الذین وعن الترحیم  
فقال ان سوری الاکثر الاطالع الدیر لا یتقدم علیه احد فیه واذ انقل الی غیره وقت بشیر المقله  
استحضاره واما الشیخ اوسى فکان اذا انقل الی غیره کان لا یجتمل ولا یتوقف لقوة فهمه وسعی  
استحضاره للقواعد من العلوم وکان جیلا من جبال العلم لا یفهم من البعث فی الدرس یتعب  
ان لم یبحث معه الطلبة وقول الحمد ما لنا الیوم هکذا اذ البحث مع احد من المتقدمین یبحث  
بغایة الادب من قولا نه قیرا ط من کادب خیر من ایدیه وعشرین قیرا ط امر العلم والد بیلاد الشیخ  
وخطبهما القرآن وکان اصحابه الحمد کوه ویر ثلاث سنین فکف بعضی وکان یقول لا اعرف  
من الاوان الا الاحمر لانه کان یومئذ لایسه ثم قدم معروضیه والذ فی سنة ثمان بعد الالف  
حفظ الشاطبیه والمخاضیه والبهجه الوردیه والمناهج ونظم المحریر العبد علی والفتاوی الخیریه والکفا  
والرحمیه وغیر ذلك وکلا هو جمیع القرآن السبعین طریق التیسیر والشاطبیه وختمه فی سنة ست عشرة  
والف ثم قرأ کله للعشر من طریق الشاطبیه وختمه فی سنة خمس وعشرین والف علی سطح القراء فی زمان  
الشیخ عبد الرحمن الیمینی وحضر دروس الشیخ عبد الرحمن الیمینی فی المختصر المزنی فی المدرسة الصلاحیه جلوس  
الامام الشافعی اخذ الفقه والحج من النور الزیادی وسالم الشیشیری واتفق به کثیرا وکان یحکم عنکرا  
وقعت له مع تقدم ذکرها فی ترجمه الشیشیری ولازم التوفیق الحلی من السیرة الملاحمة الكلية والشمس



وعبد الرحمن البخاري ومحمي الدين بن شيخ الاسلام وغيره الذين وسراج طلبة الشوقانيين سليمان  
البابلي ولزم في العقليات الشهاب الغنمي وكان لا يفتقر عن ذكره وسبح الصغيري والشفاء على المحدث  
لكبير الشهاب احمد السبك شارح الشفاء وسبح ايضا صميم البخاري والشمال والواهب وشرح عقائد النفس  
وشرح مجمع البحر اعم ومغني اللبيب وشرح ابن ناطم الخلاصة وشرح جوهر التوحيد كل ذلك على البرهان  
اللقاني وحضر الاجمعي في شرح نخبه الاثر وشرح المغني السيرة والجامع الصغير وشرح الشمية وشرح التكملة  
والحفيد وحضر عبد الله الدونوشي في جميع شرح ابن عقيل وشرح البهجة الاولى العراقي في مقدمتين  
العرض وتصدد الاقراء بجامع الاذهار فانفرد في عصره بجميع العلوم وتنهت اليه الرئاسة وكان اخر  
اقرانه موتا وكان من اخذ العلم عنه اكابر علماء عصره كالشيخ شرف الدين شيخ الاسلام والشيخ  
زين العابدين ومحمد البصير المحمدي ومنصور الطوسي وعبد الرحمن المحلي والشهاب البشيري  
والسيد احمد الحموي وعبد الباقي الزرقاني وغيرهم ممن كان يجمع على جميع ما يفرقه من الكتب  
ولو جمع ما كتبه لكانوا لحد ولكن متبردين بين يدي طلبته فممن مرئيب ما يبد له ومنهم من جلت و  
ذهب ما كتبه ولم يشتهر من مؤلفاته الاحاشية على الواهب اللدنية في خمس مجلدات ففهام وشفا  
على شرح الشمال لابن جرير حاشية على شرح الوراق للصغير لابن قاسم وحاشية على شرح ابن شجاع  
قاسم الغزالي وحاشية على شرح الخزنية للقاضي زكريا وحاشية على شرح المنهاج النهائية لشمس الزمخشري  
وسبب كتابته عليه انه كان يطالع الحنفية لابن جعفر فانا الشمس الرملي في المنام وقال له يا شيخ علم  
احي كتاب النهاية بيمين الله قلبك فاستغل بمطالعته في ذلك الحين وتفيد به وكتب عليه هذه  
الحاشية في ست مجلدات ففهام وكان اذا اتى بالدرس في لغز وعجس وهو في غاية التعب من الكبر  
عجبت انه لا يستطيع النطق الا بمتن حتى انه يقوى في المدرس شيئا فشيئا حتى يصير كالثاني يتجول للبحث  
وكان كثير اللطافة واذا ذكرها اياما ثمة لمحيي الحاصل انه مستقر الحاصل كلها وكانت ولايته في  
سنة سبع او ثمان وتسعين وتسعمائة وتوفي ليلة الخميس ثامن عشر شوال سنة سبع وثلاثين والف ثمان  
غسله ببرق تلميد الفاضل احمد البنا الدميالي فانه انا في المنام قبل موته بايام وامر ان يتولى غسله  
فتوجه من مياط الى معر فاصبح بها يوم وفاته وداثر غسله وتكفينه بيد فحل انما غسله ظهر منه  
فورا لا كبيت بحيث انه لم يستطع بعد النظر اليه وصل عليه بجامع الاثر يوم الخميس اماما بالناس

الشیخ شرف الدین بن شیخ الاسلام زکریا وکان له مشہد عظیم وحصل الناس علیہ من الجرج  
یعمد مثله والشیخ المصطفی بن شیخ محمد فوفی من فراء والعت مقصودة علی زن سکری کما فی القاموس و صانعة  
الی مجلس لفتح المیم وکسر اللام المشددة فی السین المهملة او مرکبة ترکیب مزج وهی قرية بمصر و عبد الله  
بن محبازی الشیخ بالشرفاوی ورتبه بیہد فی طبقات الشافعية گفته شیخ مشایخ الاسلام ملک العلماء الاعلام الشیخ  
نور الدین علی الشیراملی المکنی بابی الصیاکان رضى الله عنه علی خلق عظیم وفتح عظیم وکان  
فی التواضع والادب وعدم دعوی العلم علی جانب عظیم ولم یزل یطلب العلم علی مشایخه  
یحضر دروسهم قال له الشیخ محمد الشو بری الی متطلب العلم علی الشایخ فحضر دروسهم ثم انتقل  
بالجلوس لافراء العلم فی المدرس ونفع الطلبة فانتقل کلامه وقراء العلم وانتفع الناس به وکان  
کتبا کثیرة منها حاشیة علی متن الواهب للشیخ جمال القسطلانی وری مادة شرح الشیخ محمد الزرقا  
وحاشیة علی شرح ابن حجر العسقلانی علی المعنیة وحاشیة علی شرح البهجة وعلی شرح المنہج وشرح البرمکی  
وغير فلك من الكتب النفیسة وکان اماما فی مسائل العلوم الشرعیة والعقلیة من فقه وحدیث و  
فہول ومعار و بیان ونحو وصرف وقرأت و غیر فلك من العلوم الدینیة وکان الغالب علیہ علم  
الوہب اللدانی فوفی يوم الخميس ثامن عشر شوال من شهر ر سنة سبع وثمانین بعد االف ودفن  
بترتہ المجاورین بجوار ترتہ الشیخ حسن الشربلانی ورضی الدین محمد بن علی بن حمید در تنفید العقود  
بتمسید الامام الحسینہ و ذکر حوالت تسع وثمانین الف گفته فی هذه السنة فوفی العالم العلامة  
شیخ الاسلام نور الدین بن علی الشیراملی کان رئیس العلماء ومقدم الفضلاء وانتهت  
الیہ ریاسة العلم بمصر و غیرها و سالم بن عبد الله یمری در رساله ابو بکر فقه علما الاسناد و ذکر شایخ والد  
خود گفته ومنہم العلامة المنقن والفقہامة المنقن الشیخ علی الشیراملی المکنی فانه لاجاز سید  
الوالد یجمع یحیی له روایتہ عن شایخ اعلام کمالہم الشیخ ابراهیم اللقانی ومنہم الشیخ علی الاجموی  
والشیخ شهاب الدین احمد السبکی عن النعم الغبطی عن شیخ الاسلام زکریا الانصاری عن الحافظ  
حجر عن الحافظ الکبیر ابی الفضل عبد الرحیم العراقی بسند المعشور ای بجمیع کتب الفقه والحديث  
والفسیر والاصول والعقول والمنقول ونیز در رساله ادا گفته ومنہم الشیخ العلامة احمد البیہقی  
أخذ عنه سید الوالد واجازہ بجمیع روایاتہ ومسموعاتہ بسند عن مولانا الشیخ سلطان الراحمی

ومولا الشيخ محمد البالي ومولا الشيخ علي الشيرازي مسندهم المتقدم وعن الشيخ ياسين الشامي  
والشيخ محمد المنزلي وغيرهم واحمد بن محمد الشيرازي النخعي المكي ورسالته كدبيان مشايخ خذوا اليه نحوه در  
ذكر شيخ خواجه بن عبد اللطيف البشيشي المصري الشافعي كفت قال شيخنا الشيخ احمد البشيشي رحمه الله  
قال ومن جملة من اخذت عنه خاتمة الحنفية الشيخ الاسلام محمد البالي رحمه الله تعالى وحضرته في  
جملة كبيرة من صحيح البخاري والفتا للمصطفى وسيرة تاج سيدنا سيدي الناس والمتمثل والجامع الصغير  
فراة عليه جملة من صحيح مسلم مع اجازة العامة الشاملة لجميع مزياته وسانيد معتدلة  
معلومة وموجلة تمام خاتمة الحقدين شيخ الاسلام الشيخ علي الشيرازي طس حضرتته في حصة كبيرة  
من صحيح البخاري وفي المواهب قطعة ومن الشفاعة للقاضي عياض وفي شرح الفية العراقي لشيخ  
الاسلام وشرح الشرائع لابن حجر الهيتمي وحضرته من جملة كبيرة من تفسير البيضاوي وجملة من كفا  
للزنجشيري مع اجازة العامة الشاملة لجميع مزياته وحضرته ايضا في جملة من كتب الاصول و  
المنطق والمعاني وغيرها من العلوم المشهورة وذكر اسانيد بطول مع شجرة عالمها فلا حاجة اليه لاجاز  
مع ضيق الوقت وتراج الدين فان در كفاية المتطلع كفت حواشي المواهب للشيخ العلامة محمد بن عبد الشوبكر  
والعلامة ابراهيم بن احمد الميموني والعلامة علي بن علي الشيرازي المكي العلامة المحقق صفى الدين احمد  
محمد النقاشي رحمه الله تعالى اخبرنا عنهم اجازة فذكروا بها اسمي فهذا المشير امس  
حافظهم البار عندهم بلا اختلاف في المعروف المذكور على السنتهم بمجمل القاب والوصاف قد  
حسن هذا الحديث المعادي الى سبيل الاذكار واثبتته على راسم اهل الائمة والحنابلة فالمعرض عنه  
يطأ موطأ الجور والاعتساف والحاد عنه معرض نفسه للايذاء والاملاق والقاح فيه يجرم انما  
عظيم اهلك الاثر والظاهر فيه يقتضي كساسته عن السبب الدعا في وجوه صدوق ووجهه  
اكنه شيخ تلج الدين سنبلي ورسالته اشغال نقشبندية بآيات اخذت شريف بكم وجرم نموده خياخيه ورسالته كذا  
كفت وهذه الطريقة العلمية النقشبندية اخذها الفقير المحقر الكامل في النقصان والعاجز  
في معرفة الرحمن تاج الدين السنبلي عن محمد الزماني الخواجه احمد الباق وهو اخذها عن علي  
خواجه امكنه وهو اخذها عن الواحد وريش محمد وهو عن المولى محمد الزاهد وهو عن  
العلامة اعظم الخواجه سيد الله احوار وهو عن شيخنا الشيخ يعقوب البحراني وهو من الخواجا الكبير





انت كذا من شيوخ طريقت شاه ولي الله الخاطب است بل كذا من شيوخ فقه القدي بن سالم البصري مست كذا من ازان  
مشايخ سبعة مائة كذا شاه ولي الله الخاطب است بل كذا من شيوخ فقه القدي بن سالم البصري مست كذا من ازان  
وهنا هم القاب سبعة مائة كذا شاه ولي الله الخاطب است بل كذا من شيوخ فقه القدي بن سالم البصري مست كذا من ازان  
رسيد وانشان را از سه كس كذا من شيوخ فقه القدي بن سالم البصري مست كذا من ازان  
ارتباط شيخ احمد شاشي است از جهة تقيين خرقه عن ابى الموهب احمد الشناوى وعن الشيخ محمد بن محمد بن  
عبد الرحمن القيسي عن مولا محمد رابن بن اخوت صلاحى عن مولا ناغيان الدين احمد بن مولا نا  
علاء الدين محمد بن مولا ناصر الدين محمد بن مولا ناصر الدين الكاشغرى عن مولا نا نظام الدين  
خاموش عن خواج علاء الدين مختار عن خواج علاء الدين فقه شمس محمد بن شمس الخاطب فقه كذا من ازان  
البغنى عن صلاح الدين محمد بن مولا الكاشغرى عن صلاح الدين محمد بن مولا الكاشغرى عن صلاح الدين محمد بن مولا الكاشغرى  
خواجك عن مولا ناصر الدين محمد بن مولا ناصر الدين الكاشغرى عن صلاح الدين محمد بن مولا الكاشغرى  
عبد الله باقشيد المكي عن الشيخ تاج الدين السبكي عن مولا ناصر الدين الكاشغرى عن صلاح الدين محمد بن مولا الكاشغرى  
تاج الدين بن شمس محمد بن سالم البصري ووصف او شيخ عارف از عبارات رساله ابا داود سالم بن عبد الله البصري بن مولا  
ناصر الله شاه تعالى ظاهر و واضح خواج كذا من شيوخ فقه القدي بن سالم البصري مست كذا من ازان  
الحديث الذي يجمع له كل ذوقين ودين و فالحمد لله على نعمه و على انواره و على ما احسنه و على ما احسنه  
للعالمين و ووارثات العالمين و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين  
حسن الكروى الكوراني الشمرورى الشافعى قد نراس لكشف التباس الواقع في الاساس كفته و الصلح و الصلح  
على محمد النبي المختار لتبليغ الرسالة الى العالمين لا سيدها و شكر نعمته و على انواره و على ما احسنه و على ما احسنه  
مدينة علمه للنزل منزلة هارون الكاظم و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين  
عليه السلام في الدنيا و الاخرة و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين  
فوقه و عليه السلام في الدنيا و الاخرة و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين  
لنا من انواره و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين  
بناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين  
و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين و وبناب خربلات الكائين











سباسب المعنى فهو فيها عديم ولا يجهت على قدره الا من هو موافق بالعدان فليعلم ان لا اله الا الله  
على قدره الا من جلب له حينه وحى الحق واللاهيد ووجهه وشتم انكره اسما عليل بن سليمان الكردى  
المعبرى حديث مؤيد للمسلم اقطاعا وحقا قول جناب الكتاب صلى الله عليه وآله وسلم وانمودة وبغداد واضح السداد  
لن ابطالان وهو ان جعلت ابن تيمية سليط اللسان كذا في نصبه وان تركت نسبت خطابا ساحت علياى  
جناب امير المؤمنين عليه السلام كرويه واضح واستكراه فرمود چنانچه در كتاب سباسب النظر في دفع شبهات ابن حجر  
هائيكه نظري از عبارت زهرا محقق رواني را شرح نموده است ميرزا محمد طيالك والا فخرار بنطوا هلكا لثا  
كلا حول من الماتى بنى ثار الفقر كلهم لم تقعات وحمل العكان وغير ذلك لانها ليست نافعة من التفت  
وهو ليس على منقى ومن المعرفة بالمثل قد يكون التصديق على ما لا يتقارر على الشايع بنظره انفس  
ان يبرى حقيقة الا من عند ادون غيره وكثير من اهل هذا الشأن هلكوا في اودية الحيرة  
لانهم اعترافهم الجمل المركب فلا يدرون ولا يدرون انهم لا يدرون كابن تيمية وابن المقري  
والسعدى لفتنا زانى وابن حجر العسقلانى وغيرهم فان اعتراضهم على معاصريهم وعلى من سبقهم  
الموتى حال على جمهورهم طريق الحق عندهم لا غير وقد زاد ابن تيمية قماشيا من جعلتها ما ذكره  
الفقيه ابن حجر العسقلانى رحمه الله تعالى في مقاراة الحديثية عن بعض اجلاء عصره انه سمعه يقول وهو  
على منبر جامع الجبل بالصالحية ان سيدنا عمر رضي الله تعالى عنه له غلطات طائى غلطات طائى  
سيدنا علي رضي الله عنه له غلطات في اكثر ثلثي مكان فباليه شعري من اين يحصل لك الصل اذا  
الخطا عمر وعلي رضي الله عنهما بكونهما سمعت قول النبي صلى الله عليه وسلم في حق سيدنا  
علي رضي الله عنه انما دينة العلم وعلى بابها وقوله في حق سيدنا عمر رضي الله عنه  
ما سلك غيرك الا سلك القبطان فبما في قوله ما سلك القبطان من صديق  
فلا يبر من كل خصمه يوم القيمة وان يبري له السلامة انتهى فهذا صاحب جلاء النظر  
بارض الجليل الخطره قد احتج بهذا الحديث العظيم الاثر على من راس المعاند للمنهج الاثره فلا يقطع  
الخطا لغيره لقيه وانحصره ولا يمتل عند الامن اصيب لغيره في البصر ولا يحجم عرفا لينا الامن تاء  
بيد الغوليه وسدده ولا يحجم على استيفائه الا من يد على شرب المعايه وسدده وجهه ونور وجهه  
انكر محمد بن عبد الباقي بن يوسف المازهرى المازرقاني المالكى در شرح مواهب المذنبه در مقام شرح سباسب





صلى الله عليه وسلم وكان ذلك بمدينة المنوبة في عام الثامن والسبعين بعد الألف لله  
مطالعة جملة من شرح الشفا مع مراجعة المذهب وشرحها العلامة الزرقاني ومع مراجعة شيء من كتب  
السيرة كسيرة أبي سعيد الخدري وشرحها العلامة الطبري وشرحها العلامة الطبري وشرحها العلامة الطبري  
فاجبت لي بعض المصنفات من سيرة علي عليه السلام من المعجزات وخواص العادات التي  
على صدق أشرف المخلوقات صلى الله عليه وسلم ثم وازدادت شرح ما يب كمال غطرت جلالت  
مضامين إن واضح نظا هرت وهذا عبارة ما تاملت في هذا الكتاب لم يطلبه من طالب ولا رغبته  
في تصنيفه لأغب وانما طلبت نفسي فيه نزع المذهب فأودعته فاشترها يتنافس في شرح السنة  
النبوية وعراش استجلبتها من محمد ذات حد و السيرة الحميدية وجواهر استخراجها من قاموس  
الحكم المصطفوية و زواهر اقتبستها من يقع في السيرة العاشمية و زهور اجتنبتها من جنان و جنان  
الروضة المدنية يهرم من علمها بالمرئيات و ينادى من يروى هذا القاصر ضيقه حال السالك  
الوهاب قوى قاصدا ما العيوب وإن كنت فيما لا سبيل إلى السلامة منها لغير المعصوم وقد قال  
من الذي كماله قط و مر له الحق فقط و قد قال ابن عبد و من الذي كماله في الدنيا كتابا  
سلامك موافقه ولم يتبعه من يلبس فكيف و فني فخر و نظري قاصد و جودى في الزمان الآخر مع ما  
اقاسيه من تلاطم امواج المصوم و اقاصمه من تراوت جيوش الغفوم لكن انتظر الفرج من الحق  
القديم مستعينا به من حصور ظلموم و والله أسأل العون على اتمامه و التوفيق من امتنانه  
وهو حسنا و نعم الكيل فمن هذا الزرقاني خاتمة محدثيهم الكبار و باقعة منقديهم  
الذي لا يشق له ضرابه قد حسن هذا الحديث الثابت عند أهل التقد و الاعتبار و المتحقق  
عند ذوي السبر و الاختبار فلا يزال فيه من مرسى القادح نقدة الاحاديث و الاخبار و  
لا يمتري فيه من تصفها تارة هو لا علام لا جاره ولا جرح فيه الا من استرسل كالجماد و  
جرحه جاره ولا يقدح فيه الا من اعتطم من العساكر في غلواء السباب و التبار و جرحه و تود  
و شتمه كماله بن عبد الله بن سالم البصري الشافعي و لا يجرؤ على الاستغناء و لا يجرؤ على الاستغناء  
فقد اخذها الشيخ الوالد حفظه الله تعالى شرحه عبد الله باقشيد و هو اخذها عن الشيخ العاروف  
فاج الدين النقيشبندي و هو عن الحاج محمد باق و هو عن المولى خواجكي الامكنكي و هو









بين في قطع الطاعة وجه ووجه من انهم بن مسعود عن الحسن البصري في حديثه في فضل العلم  
نشا الله في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
وابن حدي عن ابن عمر والطبراني عن علي بن ابي طالب عن علي بن ابي طالب عن علي بن ابي طالب عن علي بن ابي طالب  
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدرى العلم على رايها انما الطبراني في  
روايته عن ابن عباس رضي الله عنهما في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
الحاكم في خالفه ابن الجوزي في ذكره في الموضوعات قال الحافظ ابن حجر العسقلاني في قوله ما عاينته  
حسن لا يصح ولا موقوف وهو عند الترمذي في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
انا اذا الحكمة على رايها وجه ووجه من انهم بن مسعود عن الحسن البصري في حديثه في فضل العلم  
الرابع عشر في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
والحاكم عن ابن عمر وعنه في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
الامدنية في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
من رايه واخرجه الترمذي في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
ذهب اكثر محقق الحديث الى ان هذا الحديث حديث حسن بل قال الحاكم وصححه ولم يصب ابن الجوزي  
ايضا في الموضوعات وجه ووجه من انهم بن مسعود عن الحسن البصري في حديثه في فضل العلم  
بفضل الله عن طبعه عن ابن عمر وعنه في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
وخالفه ابن الجوزي في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
معاف الحديث حسن لا يصح ولا موقوف الامدنية في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
طبع عن ابن عباس رضي الله عنهما في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
قال في هذا الحديث الجليل وصح هذا الحديث الحسن الجليل في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
والاستويل في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
سبل السبل ولا يصح عن الحسن الجليل في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
وسوم تكملة عالم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
نشا الله تعالى في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم

هذا الحديث حديث حسن بل قال الحاكم وصححه ولم يصب ابن الجوزي  
ايضا في الموضوعات وجه ووجه من انهم بن مسعود عن الحسن البصري في حديثه في فضل العلم  
بفضل الله عن طبعه عن ابن عمر وعنه في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
وخالفه ابن الجوزي في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
معاف الحديث حسن لا يصح ولا موقوف الامدنية في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
طبع عن ابن عباس رضي الله عنهما في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
قال في هذا الحديث الجليل وصح هذا الحديث الحسن الجليل في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
والاستويل في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
سبل السبل ولا يصح عن الحسن الجليل في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
وسوم تكملة عالم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم  
نشا الله تعالى في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم في فضل العلم







مخاطب ثابت است که شاه ولی الله حدیث غزوة العلم را در تصانیف خود روایت و اثبات نموده چنانچه در خطبه  
رساله که موضوع آن بیان عقیده و الدماج خود است علی بن ابی طالب علیه السلام را در حدیثی که از حضرت امیر المومنین  
و در مناقب حضرت امیر المومنین خاصه حدیث قدیر هم روایت نموده است و در آنجا که میفرماید و ما انزلناک بالحق فخذنی و احسن  
انظروا بحسب خلقک الذین و انما مدینه العلم مدخل الیها و حدیثی که از امیر المومنین علیه السلام روایت نموده و دیگر  
احادیث بسیار در تصانیف ایشان ثبت است و حدیث روشنی بر اینی حضرت مرتضی که از تفسیر حدیثی است  
آن اختلاف در تفسیر این طریق صحیح از شیخ ابو طاهر در تفسیر القاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد آنرا از طحاوی  
و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از آنجا که حدیثی است در احوال بطریق صحیح روایت نموده  
است و اگر چه کمال اعتماد و اعتبار و علوم خارج و فزیه استناد و استحقاق و سمو معارج ولی الله و الله مخاطب و متشنین  
این دیار واضح و آشکار است لیکن بنابر ايقاف اهل دیگر اصناف و استطراف جملة اهل اعلام و ابصار شطری از  
عبارات جلالت آثار که بنابر ايقاف است این حضرات موزن بجلالت و عظمت است مرقوم میگردد و خود ولی الله  
از فضائل خورش که بحر عقول الباب موجب مدح و استغراب است بیان کرده چنانچه در تفسیر  
البیگفته فهمیدم بای لسان احمد الله عز وجل و بای لفظاثنی علیه علی ما یزقن فی قلب الملکوت  
من الکمالات با هم که و لوان لی لی کل منبت مشرقه لسانا لما استوفیت واجب حمده و لم یکن  
ذلك بالعلم فقط بل بالتحقیق و التلون و الاضباع فاول ما مضی لاه حصول بل علم القضاء و علم  
التفویر من البیضاء و الارض فانصبغت بصیرة القرب من الملایکه و وجدت فی قلوب التصرف و الملایک  
و دعت جبر ذلک بالفعل بالانصاف بنا الحیل فی سفرنا اللقب بفتح الباب ثم حصل علم السیر و ثما  
النسمة من قبل تصادق منبج شریعه و صدور حاصل الشریع من الملایکه و اختلاط الکمال  
بالاسباب الخارجیة للرب لیکما انما کتبت الشریع فی دوزخ المحکمة ثم فعمناه فی قرب الفرائض  
ثم حصل المقامات الانبیاء کلهم فاما الکمالات المتاحلة و علمنا ما منفردة متانة و غیرها  
و اما غیر ذلک فحصل الثناء لم یقدر علی تبیانها و ج تینا علی شریعتهم و اضنیبنا بها ثم حصل  
المقامات الصحابة و الا و لایه و العلماء فاقمنا مقام الوصایا و الارشاد و الیحدیة و غیرها کما  
یضیق التحریر عن بیانها و تینا الطريقة للتأخره التي بالتمثال الرسل فی احوالهم و مقاماتهم ثم  
زارنا حدیقة غضة و علی ابوابها رجال من العرب یمنعوننا عنها حق من السید العزیز باذنائنا





قال الحنفی و جاز فی قتل الشیخ الاجل والاشبه بن عبد الرحیم الدهلوی رحمه الله تعالی بیدعی بقول  
حدیث امر الاحادیث العصبیة یروى علی علیها الا ربعة باجماعهم یمکن حجة علیهم بما لا ھو الیہ والاک  
علی ما قال و بعد الله تعالی و فیضا بركات حقائقه و علوہ و طحا لہ و نیز محمد سعید در رسالت البیوت  
هذا ما روی بنیانی حجة الاجماع وقد اقتناحل هذا المرای قدوة علی ما ذکره بعض ذوات الشیخ الاجل  
الصوفی فی اکامل امام بلاد الحنفی الشیخ والفقہ بن عبد الرحیم الدهلوی و ابو علی محمد الساقبہ یارتضا العمری  
البحرانی و الخاری و در مارج الاسناد و مکتوب خود بنام عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول شمس المیزان و در نوود  
و در آن مکتوب بطورست یاسید که ایضا ذکر افراده عنی بروایک لا بعد تحصیل الکتاب المدرسیة من  
المعقول والمنقول والفرع والاصول من بلاد الحنفی الی سابقہ الاعیان المشار الیہم بالبنان فاش  
بإجازة و دایہ بعض کتب الحدیث والتفسیر و غیرہما من علماء هذا الشأن فبعضہم یروون  
الاسناد الشیخ الاجل نقاد الحدیث التبعی عبد الحق الدهلوی والبعض الاعراف بالانباء الفخیر  
والفکر صاحب المقول بالجمیل والکاتب الدہلوی ولا یمکن فی هذه الاجازات الا کثرة الرواۃ و نیز در  
مارج الاسناد جواب ابن شطوط و از عمر بن الکریم بن عبد الرسول مکتوبی نقل کرده کہ در آن مذکورست قد فکرت  
مولا ی الله یسجد فی ذلک و غیر منی و انما الحق فی ہذا یمکن الحدیث و انالہ مما ازل الہ من السند اکما  
للقی عن الاعوان ذکیر کاذبہ الدہلوی الذلک ما عند اهل الحدیث عینان و خود مخاطب  
در بعض کتاب تحفہ کما سمعت سابقا گفته و دلائل کتاب اقبال مرتب برین عقیدہ نزد ایشان موجودست  
چنانچہ کتاب انالہ الخفا من خلف الخلفاء نیز این دلائل در کتاب صنت و اجماع است و اقوال مرتب برین و در  
کبریا گوشت و نشندان روزگار و سرای جبریت و طرست بر این اسرارست در حقیقت و صنف این کتاب طالبان  
کہ در شمر و علی کہ نہ سکونت داشت آیتی از آیات الہی و معجزہ از معجزات نبوی تو ان گفت را رقم این رسالہ نیز با  
بزیارت او مشرف شدہ و از گہای تقریرات رنگینش کند و من پر کرده جزا و اللہ خیر انھن ازین عبادت کہ در  
تذکرہ الداعیہ خود با خدائی عطا کردہ ابوت و نبوت خود کرده کمال فضل و عبادت و استلا و نہایت سوترست و علو نہایت  
شامعی است ظاہرست و نیز در کن غایب عطف مرح و شا کتاب انالہ الخفا و شمس و بیاست در شیعہ الدین غانی  
جلا یضاح لطائف المقال گفته این بزم بہ نزد صاحب تحفہ و اللہ ما عیدش کہ نیزین فلک ثابت و سخن رسالہ نقاد  
و در است و متبع سنیان این با طراز و حضرت خدیجہ روی سخن بجانب ایشان و توابع ایشان و اندر مجبورست



و متقی بن زید بن هریر و جناب سید مرتضی که برای خلافت رسول العجائب  
 و سبک‌کننده آن کرم محمد و جبهه کافرستان و نیز فاضل شید و فیض گشته حضرت شاه ولی الله محدث دهم  
 در کتاب مطالب حجة الله الباقی در شرح جمله نهضت اعداء الضلال که در نهضت شریف است میفرمایند  
 و دعاة الضلال زید بن الشام و غیره از اهل نقل و نیز زید بن محمد بن ابی‌الدین خان و در عزه الراشدین گفته عماد المؤمنین  
 قدوة العارفين شاه ولی الله طیب ثراه و کتاب مطالب حجة الله الباقی در شرح حدیثی که در این کتاب است  
 بنویسند و در حدیثی که در خلافت فاطمه علیها السلام است که در حق عتو و جهنم و فساد فی الارض است  
 الحیرة و الدروج و الخندق و یزید بن قوی و علی بن قلیک و یزید بن قوی و یزید بن قوی و یزید بن قوی  
 یونان و الباقی علی الله علیه و سلم و خلافت نبی شهادت علی کرم الله وجهه و خلع الحسن و الملک  
 العتوق و مشا جرات و بی امانیت و مظلوم الی الی استقر امر علی العباس و اهل هدایت و خلافت  
 بنی عباس تا آنکه محمد و اهل رسوم کسری و قیس و نیز در عزه الراشدین گفته الحال قدری از  
 حال و جبهه تسلیم حضرت کشت و در آن جناب نیز باید شنید جناب عده المحدثین قدوة العارفين اعنی امیر  
 باجه حضرت مصنف نهضت الطیب النعم فی شرح سید المصطفی و شرح ابن میسرین و یزید بن قوی و حیدر علی بن  
 منتقم الکلام بعد کلامی گفته‌ای که این خبر بمساحع بولاف رسید خبر و صغیر متعلق ببحث مطامع  
 فرستاد و برگردان نظریه آن انما معلوم شد که خطاب تمام العارفين قاصم الغالین سید المحدثین سید الشکوک و جبهه  
 علی عالمین شاه ولی الله بنوری و انا الله و الله اعلم بالمراد و در این خطی که در فرموده و انما الله اعلم  
 که شقیای لواصب قاصم الغالین و از بدترین فرق می‌دانند استعمال نموده و نیز در نهضت الکلام بعد کلامی که در نهضت  
 این ترجمه است که علمای حدیث و کتب فقه کتاب امام مالک اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از جمله علمای  
 معتقدین متبحرین و از علامه دهری رحمه الله شرح موطا است که در معنی جمله فرموده که یقین معلوم شد که  
 امروز هیچ کسالی اگر کتب فقه اقوی از موطا نیست و نیز در نهضت الکلام بعد کلامی گفته مع ذلک برین تقدیر است  
 که حدیث این بزرگان با جناب سید المرسلین و بویا میر المومنین و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که نشان و نشانها  
 و مقامات و قتل و اسیر شدن و لیل و نعل و کفایت مقدس نبوی بود علیه آله الصلوات و التسلیات  
 چنانچه تمام فخر المکملین از بی در بنایه العقول و رئیس المتبحرین یعنی صاحب مرام العینین تفضل الشیخین ارشاد  
 نموده اند و نیز در نهضت الکلام در ذکر سبب مذک گفته حضرت قدوة العارفين صاحب قدوة العارفين

این خط در کتاب  
 نهضت اعداء الضلال  
 در باب  
 نهضت اعداء الضلال  
 در باب  
 نهضت اعداء الضلال



بمقتضی الشیخین فمعه و که باطل محض است هیچ سبب ویتی باین صبح نشده و نیز فاضل حاضر در ازاله العین در  
در ذکر العینین نیز گفته و از آنجا است حضرت اسوة المومنین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله  
دلوئی نیز ازاله العین گفته الا دری التصانیع حجة الله علی البریة والد مصنف مختصا کانی عشره فائما  
تناهی باعلی نداء ان ماطته عین الحقیق لا یسهو عن التشکیک اذ فی حصول عاقل و کتاب  
المستطاب للمشی بازاله الخفاء خلافة الخلفاء الفارسیة بالعبارة العربیة و نیز در ازاله العین بعد کلام  
گفته پس ناگزیر بعد از ازاله الخفاء خلافة الخلفاء که از تصانیع حضرت حجه علیه علی العالمین شاه ولی الله است  
رجوع کرده مقام ضروری را نقل میکنم و نیز از العینین کلام گفتند اگر کسی ادین اثرشکی زری باشد باید که کتاب سقا  
قرة العینین بمقتضی الشیخین رجوع کند و باید که حضرت حجة الله علی البریة والد ماجد صاحب تحفه الشریع شاه  
ولی الله دلوئی اما را تدریس بر آنها جای که در کتاب مذکور اقوال طوسی را نیز در بر کرده میفرماید و مولوی صدیق حسن  
در تحات العینا گفته ولی الله قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن جمیل الدین المشهد بن معتمد بن منصور بن احمد  
بن محمود بن قوام الدین حسن قاضی قوادین بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عزت قاضی بدایین عبد الملک  
بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین المصطفی بن شیک بن عطاء ملک بن ابوالفتح ملک بن عمر الحاکم  
بن عادل ملک بن قارون بن جرجیس بن احمد بن محمد شهبازی بن عثمان بن طمان بن بایون بن قریش  
بن سلیمان بن عفان بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن محمد بن الخطاب که ذکره فی الامداد فی مآثر الاما  
پس نسب ایشان بخلیفه ثانی حضرت قاضی بسبی واسطه میرسد و ترجمه خود جزو لطیف نوشته اند با مختصر  
ولادت این فقیر روز چهارشنبه چهارم شوال مقارن طلوع شمس شنبه بیست و نهم از قرن دوازدهم واقع شد  
بعضی از ارباب عظیم الدین تاریخ یافته و حضرت والدین و جواهر الصالحان به شریعت بسیار در حق این فقیر  
قبل ولادت و بعد از آن دیدند چنانچه بعضی لغز و واخون و اجله خلان تفصیل ان قلل با واقعات دیگر در رساله  
مضبوط نموده بقول الجالی مسمی کرده چون سال پنجم در آمد بمکتب شصت و سه سال به قلم پر زنگار بر نیاز استاده کردند  
و پر دزد داشتند فرمودند و تطبیق نیز در همین سال واقع شد و چنان در خاطر مانده است که از همین سال قرآن  
عظیم ختم کردم و کتب فارسیه محقرات خواندن شروع نمودم در سال دهم شرح ملا میخو اندام راه مطالع فی الجمله  
کشاده شد سال چهاردهم تزوج صورت گرفت سال پانزدهم با والد بیعت کردم و با شغال صوفیه حصوا  
نقشبندی مشغول شدم و چنان سال طریقه را نیز بیادای خواندم و والد طعام وافر بسیار ساخته و خاص عالم

و صورت کثرت فائده اجازت درس خواندن فراغ از فنون متعارفه بحسب سبب ایندیارد پانزدهم حاصل شد  
از علم حدیث مشکوٰۃ تمام آن خوانده شد و طبع نهاری تا کتاب الطهارة و شمائل النبی تمام طریقی از بیضاوی و دیگر  
چند یار در دست قرانی که مهتابه بر معانی و شأن نزول بر جود بتفاسیر خود مت ایشان حاضر شد و این معنی  
سبب فتح عظیم شد و از فقه شرح عقاید و مباحثها الاطرفی بسیر از بر دو و از اصول حسامی و طرفی از  
توضیح و توضیح و از منطق شرح تشبیه و طرفی از شرح مطالع و از کلام شرح عقاید همه با طرفی از خیالی و شرح کلمات  
و از سلوک طرفی از عبادت و پاره از رسائل نقشبندی و غیره و از حقائق شرح رباعیات مولوی جامی و مقدمه  
شرح لغات معقده لغات النصوص از خلاص اسما و بیانات مجموع خاصه ایشان و نکته فوائده و از طلب موزن القانو  
و از حکمت شرح بیات الحکمة و از کافیه شرح ملا و از معانی مطول مختصر و از بیعت محاسب بعضی رسائل مختصر  
و درین میان سخنان بلند در بر فن بخاطر میرسد نه سال به قدر هم ایشان مرخص شده بر حجت حق پیوستند و بجا  
بیعت و ارشاد دادند و کلمه بیدار کیدی مکرر فرمودند نعمت از همه عالی آنست که در نهایت رضائندی از فقیر  
بگذشتند و توجیه ایشان بفقیر توجیه ابا ابیانهی آنست بجز از وفات ایشان ده و از ده سال کمابیش مریس کتب و تفسیر  
و عقاید مواظبت نمود و بعد ملاحظه کتب غایب بود و اصول فقه ایشان و احادیثی که متسک ایشان است  
قرار داد و خاطر به و نور غیبی روش فقهای محدثین بافتاد و بعد از آن در آخر سنه ثلث و اربعین حج مشرف شد  
و یکسال بجا آورد و در روایت حدیث از شیخ ابوطاهر مدنی و غیره مشایخ موفق گشت و باستو طمان حرمین از  
علماء و غیر ایشان صحبتهای رنگین اتفاق افتاد و فرقه جاسوس شیخ ابوطاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان  
گفت بپوشید و آخرین سال حج گذارد و اوائل سنه خمس و اربعین متوجه وطن شد و در جمعه چهاردهم رجب در  
صحت و سلامت بوطین رسید نعمت عظمی برین صفت آنست که او را خلعت فاطمیت دادند و فتح دور و جابرسین  
بر دست وی کردند و ارشاد فرمودند که مرضی در فقیر چیست آنرا میگوید فقه حدیث از سفیاد کرد و اسرار حدیث و  
مصابح الحکام و ترغیبات و سائر آنچه حضرت صلی الله علیه و سلم از خدای تعالی آورده اند و ان فی است که پیش ازین  
فقیر مقصود تر از سخن این فقیر کسی آنرا ادا نکرده است بآب وجود جلالت ان فن اگر کسی اربعین حرف شبیه باشد گو کتاب  
قواعد کبری بسین که شیخ غزالدین اینجا چه جدید با کرده بعشر عیشیلین فن فائز شده و طریق سلوک که این زمان مرضی حق  
ست و درین دوره ظاهر میشود الهام فرموده آنرا در جماعات و الطواف العتدس ضبط کرده و عقائد قدمای  
بنوایل و مجتهدان و از اخراج خاشاک خولیا پاک شود و چون که محل فاعلم کما لایستی بایع خلق و تدبیر متعالی این مرضی طریقی



و علم استقادات نفوس انسانیه بحیوالات کمال و نکل بر کسی الخاصة فرموده و این هر دو علم جلیل اندیش  
ازین فایده کسی گردان نگشته و حکمت عملی که صلاح این دو در آنست بواسطه تمام افاده نمودند و توفیق نشیده  
ان بکتاب سنت و آثار معاصیه و اذند و نیز آنچه علم دین است منقول از آنحضرت علی اله علیه السلام آنچه در محل  
و محرفست و آنچه سنت است و آنچه بر فرقه بدعت کرده است افاده ساختند و روانی بی کل مشیت  
لسان الله المستوفیت واجب است انتهی کلامه تعانیف ایشان بسیار است و همه نافع و مفید و بعضی از آن  
در باب خود و غیره منطبق بر مسوقی منها کتاب جملة البانی و ذوال النفا من فلوذ الحافه و این هر دو دین  
قرب زبان شده است بصوت است در الهام صاحب بیاد خسر و در بطور بقالب طبع رسیده و صفتی شرح فارسی  
موطا و مسوی شرح عرسه موطا و فیوض الحرمین و انسان العین فی مسلخ الحرمین و فوز الکبیر فی اصول  
و قول الحیل و جملة الطائف القدس قاتل الاحادیث و مقاله رضیه فی النقیه و الوصیه و عقاید الجندی  
احکام الامهات و التعلیه و التعلی فی بایں سبب الاختلاف و سرور الحرمین و لحات و سطحات المقدسه  
فی اختصار الفکر السنیة و فتح الرحمن ترجمه فارسی قرآن و مقاس العارفین و غیر کثیر و شفا و العلوب و فتح التفسیر  
قره ایمنین فی تفصیل الشیخین و البدور البیضاء و غیره و فی مسائل التفتیات و تزییل میثین الی غیر ذلک  
در تفتیات گفتند و من نعم الله علی لا تحزن و جانی فاطم هذه الدوره و حکمها و قلنک هذه الطبقه  
و زعمها فطلق علی لسان و فاضل فی فلی فلی تفتت باذکار القوم و شفا لعم نطقت بجمیعها  
و ایت علی مذاهیهم جمیعها و ان تکلمت علی نسیب القوم فیا بنیهم و یا بنیهم و ایت من انکبها  
و بسطت فی جلیها و ایت در ذمه سننها و ففتت علی جمیع خاتمها و ان خطبت بالمرأه الطاهره  
الانسانیه تفتت ناموسها و نامت داعی شها و قبضت علی جلالها و اخذت بتلابیها  
و ان تمطیت فخر علی النقی و صبا لفا فاما ابو ذر فاقا لعم بجمیعها و لا تحق و غرائب لا یکنه و لا  
اکتناه یا ربی و ان یبحث عن علم الشرائع و النبوات فذالک عریضها و حافظ جرینها و وارث علمها  
و باحت صافنها و کرمه من لطف خفی و ید و خفاه عن فعم الذکی انتی شیخ اکمل شرف الدین محمد  
در کتاب خود مسمی بر سیه الی الله گفته و من کان له لطف قریحه و طالع مصنفه الشریفه و تحقق  
بقواعد ما و قولها الذی و له ریه فی تصدیق هذا للطلب لکن المقصد القصید فی الحق و ربکم  
من شاع فلیکم خرم ما کتاب الحیوالبانی و الامم و الطائف القدس و المعصیات







والاخرى والطالب فان شئت في ابداء الاطلاع فارجع اليها وقد طبع كتابها بحجة هذا العهد بمصر و  
لقد اكدنا له بالهند تنفعة الشيخ الوزير محمد جمال الدين خان مدبر محضات الرياسة عاناه الله  
تعالى وكان له اولاد صالحون الشيخ عبد الغني والشيخ ربيع الدين والشيخ عبد القادر والشيخ  
عبد الغني والشيخ محمد امين الشهاب الدهلوي وكلهم كانوا علماء متبحرين حكماء وفقهاء  
كاسلافهم واعوامهم كميركا وهم من بيت عالم الشريفة والنسب الفاروق للشيخ وقد اذن للزما  
الان بانصرام تلك البيت واهله فان الله وانا اليه راجعون وكان بيت في الهند بيت علم الك  
وهم كانوا مشايخ الحق في العلوم العقلية بل والعقلية كما صاحب الاموال الصالحات وارباب الفضائل  
الباقيات لم يعهد مثل علمهم بالدين علم بيت واحد من بيوت المسلمين في قطر من قطار الهند  
وان كان بعضهم قل عرفت بعض حكماء العقول وقد علموا غيرهم من الفضول ولكن لم يكن على الحديث  
التفسير والفقه والاصول وما يليها الا في هذا البيت كما يختلف في ذلك يختلف من موافق ولا  
من مخالف الا من اعلم الله عن الانصاف وسته العصبية والاعتناء والى الثرى من الثريا و  
النبيذ من الحيا والله يخفى برحمته من يشاء وكل من اخلا فدمه موافقات متعاضدة كدفعة  
الجزيرة في التفسير والفقه الاثنى عشر مكي الرد على الروافض وسر المشهادتين وغيره والشيخ  
عبد العزيز الدهلوي ومقدمة العلم ورسالة العرض وكتاب التكميل للشيخ ربيع الدين و  
موضحة القرآن للشيخ عبد القادر ورسالة في اصول الفقه ورسالة في الامامة ورسالة في  
الشيخ محمد امين الدهلوي الى غير ذلك وهذه المصنفات ممتعة نافعة متداولة بين الناس  
وفضائلهم شهيرة وهي متلفاة بالقبول من العلماء الاكابر لا يدركها الوصف المتكبر  
وان يكن بالقافي كل ما وصفناه في هذا او الد الخاطب والافلا قد ذكرنا اثبات هذا  
الحديث القادسي في الرد على من يمتدحهم ظهور الطاعنين ارباب النفي والعتاة وجزم  
جزم اليك المنكرين ذري الخلافة والسفاهة فالعجب كل العجب من الخاطب كيف نطق بطلان هذا الحديث  
وقاه ووصل في مواسم العطب بذلك قناه ولم يبال بخلافه ملحقه ذلك البصير عند العباد  
الذي يجد الخاطب جزي للبالغة الناشئة عن العواء كونه اية من ايات الالهة ومهجة من هجرة  
صلوات على الملائكة والوجوه ووجه ووجه ويا زهرهم كمد محمد بن يحيى سدي كتاب في السبب



فی الاسوة الحسنة یجب کتب معتبره فی الفقه و اصول و فی الجواب انه کما نقل عنهم القیاس نقل عنهم القیاس بالقرآن و ان كانت تفاسیر تلك احادیث معتبره بالقیاس و ترجیح البعض علی البعض تکرر شایع من غیر تکرار و هذا وفاق و جامع علی جمیع القیاس فی الجواب انه کما نقل عنهم القیاس نقل عنهم القیاس ایضا  
فمن باب مدينة العلم و فوائد عنه قال لا یزال الناس بالقیاس کما کان باطل یضرب اولی العلم  
من الظاهر و محمد بن سنان از متحققین مشایخ معتقین بخلاف سنیست و از علماء شیخ و القادر مفتی بکر و مؤلفین  
ولی الله و الله مخاطب محمد و حنین مجلیین حضرتش میباشد و کتاب او در اساس السبب از عارفین کتب غایب علمای  
این بار و اصحاب است خود محمد بن سنان در اساس السبب بعد نقل کلامی از ابن عربی گفته و من فوائد هذه الجملة  
الاخيرة من كلامه و قوله هو من الله یعرف هو و فوائد عنه و قد عرفه من عرفه فی معرفة الله تعالى من  
اخذ العلوم كالشرایع عن النبي صلى الله عليه و سلم هذه الحكاية و فوائدها المتقدمة ذكرها  
في معتقد ان حكمه في الحكم به من مقتضى الباب حكومتهم من عالم عارف و مع الله سبحانه و تعالی  
الاخذ من ظاهر الشريعة و باطنها و حقیقتها و اودین الروایتین عن النبي صلى الله عليه و سلم ظاهر  
بمسائل الشایخ علی ما كان قدوة فيها اكبر شیوخ الحديث و هم الله تعالى من سماهم الامام الشیرازی  
مقدمه کلامه بالواقع فی ترجمته و فوائد عنه و باطنه شافیه به کتب فی الله تعالى حکیم  
من غیر واسطه بالکشف و الايمان علی ما كان قدوة فيها الطوائف العارفین قد استلهموا منهم  
و شایخ الحديث حيث اخذ و اظهر کشفه و نقل بذلك منه بآراء الرجال المتفلسفین و من  
سبباته البنا الجازة من شیخنا الاجل مفتی حرره الله له من الشیخ عبد القادر رحمه الله تعالى و قد مر  
فی فهرسه و نیز در دراسات گفته و قد وافقت علی هذا الوری قدوة علماء دهره و صوب زماننا  
الشیخ الاجل الصفي الاکمل امام بلاد الهند الشیخ و العالم و عبد الرحمن شافیه فی جملة صالحه من  
الروایة مخاطبالی فی فقه و بعض من خلفه عنه البها هریه و من الروایة فقه کتب فقه معتزله  
قال علی ذلك من اکثر اطباء کسبه کافیه کما یجب ینا و یرضی و مولود صديق حسن خان معاصر در تحف النبلاء  
در ذکر جامع محمد ترمذی آورده و ترمذی گفته جمیع ما فی هذا الکتاب من الحديث هو معمول به  
و به اخذ بعض اهل العلم و اخلاصه فی حدیث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه و سلم جمع  
بین الظاهر و الباطن و الغریب و العشاء من غیر شیء و لا سفر و لا مطر و حدیث النبي صلى الله عليه و سلم

انه قال اذا شرب الخمر فاجلد و افان عاقل الرابعة فاعقلوه انما في و شيخ علامه خواجہ محمد معین در کتاب  
در اسات الملبیب فی الاسوة الحسنة بالحبيب تعقیبی کرد و گفته معه کلام طویل بعد ثابت کرده که این  
حدیث معمول است نزد جماعتی از علما انتہی کلام الفاضل المعاصر و نیز فاضل معاصر و استخوانی است و گفته در کتاب  
فی الاسوة الحسنة بالحبيب للشيخ الفاضل المحقق محمد معین بن محمد امین اندی مجلدی سط است که در حدیث و حدیث  
بقالب طبع شده اولاً ملک الحمد لله تعالی انما عرفت علینا من طبع طام به التکلیف من قاطبنا و در کتاب  
بجای فصل در باب استہارت و در اسات او و از دست و تالیفش برای اثبات عمل بر حدیث صحیح و ترک  
روایت مذہب مخالف آن بوده است و در باب خود در ثبات عدلت و وثاقت الفاضل و تحقیقات مطالب علیہ و  
سواد و معیوہ بر کا مطلوب و جبلی خوب واقع شده بخاکه ذائق تصور ادوی زیاد از حاجت صوف کوه و معن فلک برا  
الطام خصم و الزام مقلدین کا فی دوائی است قاضی طام و شامی را در وصف کتاب مذکور و تحریر عمل با حدیث  
قصیدہ عربی است کہ در آخر کتاب مذکور طبع شده دیدنی است انتمی و چون فاضل معاصر قصیدہ قاضی شامی  
را استخوانی نموده لهذا ایراد قدری از آن کہ متعلق به روح مصنف و مصنف است مناسب نماید پس باید نوشت  
کہ قاضی مذکور در قصیدہ شامی با بیجا بقیہ و تصدیق میگویی و بعد بشری کا صاحب السلاطین است و اسات  
اهل العلم و النظره فی هذا نسخه مرغوبة طبعی و بل روضہ قدحوت من زاهر الزهره و رافق  
و فاق بحسن الخط و اختفت و بختت فی العن فی اجل الفصل و حکمت معانیہ حیات و السجاء  
على سرائر من استبرق خض و خروبة لا ترى فی الدهر ثانیہ و در بعد مثلهما فی سالف العصر و کا  
النور فی الخفاء حامله و بلفها عبقا من نورها العطر و مجموعة لقطاع الحق کاشفة و عصمت و  
مع الاقبال و الظلم و عدل و اشتباه عند النطق تنظرها و تفاد من بر و رطب و عن در و یا که شی  
عدلا لوکت نظرها بدمرت من عدلی للعفو و صحتی و کان جنبتها صبر و طمعه و بوق النور  
الطلام بالسحر و عتقی اوامر النور و عن فلق و عن شهاب و عن شمس و عن قمر و راح بلا  
صفویلا کدر و بوق بلا خطر نور بلا شمس و تعظم شأنها شمس لا کسفت و عتقی شمسها عن  
التعصر و فاضل الفکر و منها غاص و عتقی عتقی بلا خیر و لا تعجبه و ثبت الحق بالبرهان و  
على الفواشيت للنقش فی الحجر و روائح الورد و النند الزکاء و روائح الروح من هم فکرة  
خدا فواشيت الروح مبنیها کور و بسمت من بسمه التعر و کأنها الشمس لا ح من طالعها

بدت لنا في مجال غير مستتر: اوفاده بوزن في زينة وضياء عاشق دلف في العبد السهر في  
الروح من تقرير مطالبها كما تستقر و جلاله في الطرقة الطرقة من عيناها من روح طالعقل و  
الاسماع والنظر و هي المكور ذائق حوت جواهرها بمحفوظة من حلول الحوادث الغير و ذكر مجلسي هذا  
الواصف لها ما بين منتظم منها و منتشر و قالوا طرقت يا تبي فقلت لهم الشكر لله الذي منحنا  
تصنيف جبر خير كامل فطن من فضلك و اما ذى ذخري محمد بن محمد طاب ثراه و معين  
حين الحكم بالمنطق الهير و بحر العلوم امام العصر و شمسك و عريب اعصاره الغير في الخبر و سعيد  
المعوض بالله و دهر بد رحبي و العلم محترم في الزهد مشهور و هو الخير الذي فاق الفواصل في  
علم و فضل و في جود و في خيرة من ذابها في العلم و في العلم و في العلم و في العلم  
و الحق في هذا القليل هنا حق منكم صدق مستر و از انشاي قاضي پشاورى ذكره في روى الشان  
و مصنف آن نصيه ديكرت كذا ان نيز در آخر كتاب مطبوع شده شطري از ابيات آن كه مناسب  
مقام ست نيز ايشنه و هي هذه و عوم از في صفة في حصة و جود و اعيان في التكاليف على نسق و  
على النظم اس يوم العلم و طلبة و ثم اختلافات اهل العصر و الفرق و اخصت و يوم علم الدين جافية  
مر باللات و طيشان ذوى الصعق و فيهما كنت الشكوة فاقطع اسفا و فيما افواى من ربي المنطق  
الذات كاذن من ذكرى مكرمة و صوفية فاقطع كاذن انا في حقيق و الف بلا است كثر بلا تلف  
شعر الاكسف بلد بلا حق و و غير هاهم مطر و سر لا انا لهما في ندرة النظم و في جود و النسق و  
اذا سرق عروضا الصبح طلعها و اظهرت عن سنابرق و عن شفق و لورا قما تختلج الابرار  
بارقة و كأنها صفيحات التبر من ورق و شعر الشان الحكيم في لغة و ضياء نواله في و التقى  
بالنظر الطاق و تصنيف جبر خير يلوح فيهم و عرفت اقرانه في الخلق و الخلق و معين و الخلق  
من راعته و فاق الخلق في علم في ذلك و جزاء و خير و دائما لاله و حسن التسلما الى يوم التلاقى  
و كما جعل توى في الغي حارة و و زوردي فضله جهاد في الحق و الفيت بل باطل من سفة و عقل و حق  
و بالناس و الخلق و **في هذا السند محمد معين بن محمد امين** و بارعهم الذي هو  
عندهم بكل مدح قين و قد ثبت هذا الحديث ليامين و ولم يسلك فيه مسلك اهل الجدل  
و التضييق و فالنظر في هذا الى الشمال و اليمين و يتقدم من قال قوم عيين و طالعهم على طبعه

وطشاة



[illegible]







وانه صفي وتعالى ورسوله كما تقدم من اكرامه وطلبه يشهد الى ما نحن اليه الوعد  
عليه السلام من القاء ذكر الشرف على النبي صلى الله عليه وسلم في كل وقت ومكان وحرره من ذكره وافتقارهم  
انذاك ورسوله صلى الله عليه وسلم ذكره وذكره وهذا من اكرام الله له من اكرامه صلى الله عليه وسلم في حقهم  
على العالمين غيرهما وهذا من حق الذكر الذي طلب به تحليل الله في قوله واجعل في السماوات والارض  
وهو الذي امن الله به صلى الله عليه وسلم في كل وقت ومكان وذكره وكفا شرفا لله في السماوات والارض  
شرفاته اول من صلى ولاذني في جنب الله المقام صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
نفسه عليه مكر الذين كره عليه وكفا شرفا لله الذي قد كره الاممات وكفا شرفا لله الذي قد  
الله صلى الله عليه وسلم بمنزلة الاس من الدنيا وكفا شرفا لله من رسول الله صلى الله عليه وسلم الله  
منه وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
معرفة وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
انه خليفة يوم غزوة تبوك والله بمنزلة هارون من موسى وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
صلى الله عليه وسلم كفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
صلى الله عليه وسلم كفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
صلى الله عليه وسلم كفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
يكس حلة خضراء من حلال الجنة وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
انه مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في كل وقت ومكان وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
لوا الحمد لله من اولادهم في كل وقت ومكان وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
ملك خضراء من اولادهم في كل وقت ومكان وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد  
الحق رسول الله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله صلى الله عليه وسلم كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد كبريا وكراما وكفا شرفا لله الذي قد











وشام الاثنا عشر من مصر من ايدى ودفق بخط القل من العظام فجازي جمل الامانة من المذكر القديس  
واخذ الطريقة لتقنين من قديمه واجاز من بين ايات التشبيه الخبايا لتقريبه واذان العلم  
بالعمل ولاج نارا على القل وقيل لسياسة الى شاميهما واما اباد لا برج رونقها في الانبياء خلاصا  
لرؤى الفقراء وصحبه العرفاء فخرج من اورنقا بادي الثامن من شوال سنة خمس وخمسين مائة  
والعت وحفل فهاجهما من اباد في السابع والعشرين من ذي الحجة من ذلك العام ولحق به جماعة من  
الشيوخ الكرام ومن عن شاميهما من اباد الى سمرقند في اوائل صفر سنة سبع وخمسين ومائة و  
العت وذلك وقد شجعت الكبر الطوف الرقابي معجزة الالف الثاني وآخر من المراقاة المنورة و  
المشاهد المعطاة برجاله مضاجعهم ومنها الى لاهور وعمرها الله تعالى عن الشرور واجتمع  
بطائفة من كمالها وروفي جملة من عرفائها والشاميهما من اباد في شهر ربيع الاخر من ذلك  
العام واقام بها ما قدر الله من الايام ثم قصد الانعطاف الى الدكن واشتاق الى مساجد الوطن  
فخرج عن شاميهما من اباد في الثامن والعشرين من ذي الحجة من العام المذكور وسار سيرا القريين  
للقوم حتى وصل في العشرة الاولى من شهر ربيع الاخر سنة ثمان وخمسين ومائة والفت ببلا  
واطمأن به لقاء ذلك القفور وجاء في حاو في الاولى من هذا السنة الى اورنقا بادي اذالت معجزة  
مخبر من العباد واعترافا لقد عاد القرا الى ابلجيه ونشر اودية الضوم على فجاجه وتكلمت انا  
اورنقا بادي انقد بين وبينه العباد فخرج من اباد في ذلك الايام فظفرنا بفرصة من الزمان  
واصبنا مشرعين في روح وريحان انتهى ماله فانقله وزير غلام على ازاد ورتلية القوا كفته طيب  
قرا الدين برسيح منيب انما لا اورنقا بادي جعل الله بالليل نهارا واما من الزمان فها را  
قمر ساطع في ميزان الشرع عالمين وكوكب ساطع في اوج الشرف الوضين اضناها كاخوار الابدية  
وانطبع بالعكس السعدية وشرق على عالم السفلى والعلى وحاطا بعلم المصوك والمصقى ابلا  
لكرام من سادات نجد وانهر عياهم كثير من الزند والسيد طهر الدين منهم حاجو فخرجند  
الى الهند وتوطن في امن اباد من اوج لاهور وملا سوحها بالنور والسرور رثا السيد محمد ابن ابنه  
خرج من الوطن ورجل الى الدكن والسيد عناية الله بن السيد محمد المذكور كان من العرفاء وخبر  
الاولياء اخذ الطريقة القشندية على الحافل بالعلم النظري والعملي مولانا الشيخ مظفر الدين

وهو عن نور السموات والقمر مولانا الشيخ محمد بن محمد بن أبيه عالم فاضل في الفقه  
مولانا الشيخ محمد بن محمد بن أبيه عالم فاضل في الفقه والكرامات المستند  
قدس الله سرادهم نور السيد عناية الله ببلدة بالا فور على أربع منازل من برهان فور واصل  
كلمة الهداية واصل الطالبين إلى النهاية توفي سنة سبعة عشر مائة والف ودفن بها بالا فور  
صاحبها الله عن الفتن وخلفه السيد زينب الله قدس سره كرام من المنقطعين إلى الله  
للمتبعين إليه والعارفين بالحق والقربين لديه توفي سنة أحد وستين ومائة والف وذلك في  
مولانا السيد قمر الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثمان وخمسين ومائة الف وولد له من الأولاد  
ووصل من النسل إلى حفي الخراج أخذ الساج الفنون وطوى مساهمة من السهول والحر  
والكتاب العلوم العقلية والنقلية من الفضلاء لا يزال من العلماء في الآفاق العقلية والبرهان  
مشتاين في كتابه وشام الأشرافون ومنه من صحابه وفق يحفظ القرآن العظيم ونزول الآيات  
من الذكر المقدس وأخذ الطريقة النقشبندية عريضة وأخذ من بدايت التشبيه الفضائل التي  
وزان العلم بالعلم نزل على القائل وقصد الساجد الشاهج الآداب حرر وقتها في كاز فباد  
لروية الفقراء وصحبه العرفاء فخرج من اور نقار باد في الثامن من شوال سنة خمس وخمسين مائة  
والف و دخل شاهجوان آباد في السابع والعشرين من ذي الحجة من خات العام ولقي بإجماعه من  
المشايخ الأعلام ومن شاهجوان آباد إلى مهند في أواخر صفر سنة سبع وخمسين ومائة والف  
وذا روقد شيخه أكبر العارف الرباني محمد الآلف الثاني أخرى من المواقف المتقوية المشاهدة  
برحلته مضاجعهم ومنها الأهر وجوب الله عن المشرق واجتمع بطائفة من كرامه وأوقاف جاعة  
من عرفانها واصل شاهجوان آباد في جمادى الأولى من خات العام وأقام بها ما قد رده الله  
سبع مائة من الأيام ثم قصد الانقطاع إلى المدكن واشتاق إلى ساح الوطن فخرج من شاهجوان  
في الثامن والعشرين من ذي الحجة من المعامل المرقوم وسلسير القمريين بالجمع حتى وصل في العشرة  
الأولى من شهر ربيع الآخر سنة ثمان وخمسين ومائة والف ببالا فور واطمأن بقلعه والى المغفور  
صاحب جمادى الأولى من جملة السنة التي انقطع إليها رالت معونة بخواص الصابور وعمره عاد الضم إلى أمه  
وفترادية الفتن على فاجدة وهو من ذلك الوقت إلى الآن الحمد لله فوافي جميع الزمان ونف



اربع وستين ومائة والف كتاب في مسئلة الوجود وملاحيجها والآفاق بجملها المنقضية سماه مظهر  
النور والدار به مظهر التهور بين فيه مزايا العلماء ومسالك المتكلمين في الحكماء فمأط اللسان في  
التحالف وحل المعقد من ذلثب اللدقائق وما وردت اور نقلا بان عقد بين وبينه الورود الفخر كالفرق  
في ذلك الاتحاد فظهرنا بقرينة من الزمان فاصبحنا منشر حدين في روح وريحان فالتجمل على ما جعل  
ليالينا بيضاء وصيرت الالامنا وبيضا زجوان يصون ارامنا ويحفظنا عن اشتاوتظالمنا وسواي صلا  
عن معاصر در اسباب العلوم كفته السيد قطر الدين المحيية الاونك ابادي كان قراط العاني ميز  
الشرع المبين وكوكبا سطعا في ارجح الشرف للروشن ابا وكم من سادات خجند والسيد ظاهر الدين منهم  
هاتجرا الى الهند وتوطن في امن اباد من توابع لاهور ثم ابنه السيد محمد رجل الى المكن وكان ابنه  
السيد عنان الله من العرفاء اخذ الطريقة النقشبندية عن الشيخنا في النظر اليها فتقوى عن الشيخ  
محمد معصوم عن ابيه الشيخ احمد السمرندي وتوطن ببلدة بالاوور على اربع منازل من بهار فنور  
توفي بها سنة واربعة السيد منوب الله توفي سنة كان من العرفاء ايضا وصاحب هذا الترجمة وذلك  
الارشاد والهدى وساح في مناهج الفنون وبرج في العلوم العقلية والنقلية حتى صار في النقليات  
بارعا وفي النقليات بارعا سطحا حفظ القرآن وذاق العلم بالعمل راح الى دهلي فمهرته وذاق  
الحج ودخل الى لاهور واجتمع بطلائقة من العلماء فظهر فاعرف تلك المبالغة فخرج الى بالاوور وجاء  
الى اوزبك اباد وانعقد للوادي بينه وبين السيد آزاد فكانا فمكرين على ذلك الاتحاد ثم ارتحل الى الخراسان  
الشرفيين مع ابنه اكرمين مير نور محمد ومير فخر العلي ورجع الى الهند ثم انتفض مع اهل بيته  
الى اوزبك اباد له كتاب في مسئلة الوجود وملاحيجها المنقضية بين فيه مزايا العلماء ومسالك المتكلمين  
في الحكماء ذكر طرفا منها السيد آزاد في السبعة وخرج له بابرات عربية قاطعا فاح عرف النسيم في الصحف  
وانا في باطبيب الخبث توفي في اوزبك اباد سنة ودفن داخل المبلد قال الملا في تاريخ وفاته هو في العلماء  
ثلاثة انتهى فوجد اقر الدين بارجم المعروف في الاقطار الذي علا عند هم صيت فضله وطا  
من هذا القدر الشرف العطا له من سلاطين القاطع فخرنا لا من من الى الادود الاعظم ولا يصعد عنا الامن  
بالايس ولا بطار ولا يرميه الصعفت الامر القاطع الباطل في ممالك الاقطار ولا يطغى بالوهج  
من قفص منه فغرد كل الاقطار ووجه محمد هم انك شهاب الدين احمد بن عبد القادر بن بكرى الى









یعنی فرود رفتن نقابهای دیگر و لایزال ماندن نقاب یحیی یعنی عظام همیشه برافق مبتدی باشد غروب نشود  
و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مغفوض گردد و تا انقضای زمان بوی مغفوض باشد و این قول  
کلیع امیر المومنین علی رضی الله عنه و آئمه همراه انبیاء پیشین بود بحکم الکن و بدین صدف نامیده هم گفته اند  
لیکن باطلای بسیار در این قول غوغا نظمین و اخفی بخلیل کان موسی بن عمران نیز بر این طالت دارد و  
بکشف الهمم باشد و مستطابین علی اکبر الله علیه و آله و پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز میگویند که قال الله تعالی لا یسئلكم علیها  
الا للودعة فی القری فی یعنی سوال میکنم از شما هیچ اجور و منوایم لیکن میگویم از شما دوستی اقربای من چه استنباط است  
که انبیای سابق لا یسئلكم علیها لاجری الا علی الله گفته اند اصلاً اجور بر فریضه تبلیغ رسالت در خواست  
تکرده اند و چه احتمال در خواست اجور بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی را سبب کلام امر فرموده حکمت  
در آن است که شرائع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ میشد و این شریعت مودست پس امتان باید که بعد  
رحلت پیغمبر غائب پیغمبر روح تکرر لهذا التور و علیه السلام برای شفقت بر امت خود و مخفی کرده بحسب آل محمد  
امارت فرموده و تثبیت و لدان پاک آنها که در زمان پیغمبر در و از ه علوم وی و تظلمه اقال علیه السلام ترک  
فیکم للفقهاء کتاب الله و غیره یعنی گذاشتیم در شما دو وسیله حکم قرآن مجید و آله خود را و قال علیه  
السلام انما علم الله علی سائر خلقه علم علی و در آنکه او را از تعلیم علم ظاهریت که به معنی خدا و آن شرک بود بلکه از علم باطن  
پس محض بر تحصیل علم باطن خارج و علی آل کمال از جهت آنها امر صادر شده و حضرت قائم است که موهضی من کما قال ج  
عباده و عرض از جهت آنست که محبت مرید را در رنگ پیر میگرداند قال علیه السلام للمؤمن من احبته  
و محبت نماند که قاضی شاد الله از اکابر علمای کاملین و فاضلین و اصیلین و اجدید برای محمد شریف عالم  
بنهای متقدین گویند است شاه عبدالعزیز المعروف بشاه قلام علی دهلوی در رساله خود که در حالات شمس الدین  
حبیب مدینه و زبایانان منظر تالیف نموده گفته حضرت مولوی شاد الله اشرف و سابق حاکم حضرت ایشان  
نسب ایشان بختر شیخ جلال کبیر ایلخانی رحمة الله علیه به دو از ده واسطه میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب  
امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله عنه منتهی میشود ایشان زبده علمای ربانی مقرب بارگاز دانی اند  
در علوم عقلی و نقلی و تجربی و در فقه و اصول و مجتهد و سیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان مافیه و دلائل  
و مختار مجتهدان و سبب ارجاع در مسئله تا لیست نموده اند آنچه نزد ایشان اتوی ثابت شد آنرا رساله مجتهدی  
بافعال اتوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته تفسیر طبرانی جامع احوال قدما و مفسرین و تا و ملات

بنیبر

چنانکه از این حدیث معلوم می‌گردد که این مقام خود را در سال در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد و رضی الله  
تعالی عنه نگاشته و صفات و احوال خود را در این مقام عظمی و جلالت عظمی ایشان از الوصف است و در این مقام شرح ایشان  
مجدد علیه قدس سره گرفته و توجیهات ایشان بقضا و قلی سیده اند باز با تامل امر آنحضرت بخدمت حضرت ایشان  
نموده و بمن تربیت بلوغه و تعلیمات عمده فائز شده اند و پس سرعت میر و شوق وصول اسل خود و تمام سلوک و غیره  
در پیگاه توحید انجام رسانیده و هر ده ساله بودند که فراغ از تحصیل علم ظاهر و باطن یافته و با یک علم و فیض باطنی بود و اقتضای  
جودیت و ارشاد و لرزاجی بخشیده و زبان حضرت ایشان بقلب عالم الهی سرافراز گشته و ایشان در ایام خود و حضرت  
شیخ جلال پانی تی در حرمت علی بن ابی طالب مبارک حال ایشان فرموده و پیشانی مبارک خود را پیشانی ایشان انداخته  
و بعد از آن ایام زیارت حضرت غوث الثقلین نموده و آنحضرت فرمای از ایشان اعطای فرموده یکبار امیر المؤمنین علی  
کرم الله وجهه و جواب دیند و در باره آن بنشانیست تمام میفرمایند که منی بمنزله هارون من و در حق علم و ایمان  
حضرت ایشان تعلیم و تربیت فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر علی مرتضی رضی الله تعالی عنه و تمثال  
شماره ای که با کمال آبرو ساخته می تواند که بعد فقیر خلافت طریق شایسته نقل گردد و بعد واقعه حضرت ایشان و حضرت غوث الثقلین  
دیدند که تشریف آورده کلمات عزیزت ما تم آنحضرت مذکور فرمودند و از واقعه حضرت ایشان تا سفت شده حضرت ایشان  
تشریف و روح ایشان بسیار میفرمودند میفرمودند نسبت ایشان بالنسبت فقیر در علم و سادسیت و در عرض و قوت  
مستفاد است از منی فقیر و فقیر منی حضرت شیخ قدس سره و منی که بقصیر میر از ایشان و شریک است و اینها  
نیک و بد فقیرت از این مستماع کلمات طاهر و باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند و در دل فقیر محاسن ایشان  
می آید از وصلی و تقوی و دیانت و روح مجسم اند و روح شریعت منور و طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان میکنند  
انتهی فقیر زبان ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر خدا تعالی بزرگ قیامت از بنده پرسد که  
در دنیا ما متوجه چه آوردی عرض کنم ثناء الله بانی تی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و حلقه ذکر و مراقبه مستفاد بود که  
ایشان در آنروز فرمودند شما چه عمل میکنید که ملائکه بجهت تعظیم شما با خالی نموده الحق فقیر گسل اصحاب حضرت  
ایشان را دیده ام اینهمه فیوض و برکات طریق احمدی که در ذلت ایشان جمع است در هیچ یکی ملا حظ نکرده ام اگر چه در  
آنرا که این باب از این عالم آگاه است اینها میگویم که با فقیر مثل ایشان باین کمالات و جلالت نسبت غایب و محرومی  
در بیوقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضائل و کمالات ایشان بسیار است که عبارت است از  
تسلیم و ایصال طالبان بخلایط طریق احمدیه با صوت کشف مقامات و وجود انکیضات در جات قرب الهی



سبحانه بی‌سبب گشت چنانچه حضرت ایشان باریا افسوس می‌فرمود که صاحب فقیر کسی قائم مقام فقیر نیست گفت  
فقیر را هم مقصود از احتیاط طریقه تصفیه قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم باشد و ترکیه نفس از زوایل و تحذیر خطرات  
و از برکات ذکر و مشغل کیفیات و حالات و استعراق و سرک طریقات بحسب مقتضای سببها الهی و کمال ایمانی و در محبت  
حضرت ایشان موافق زمان طالبان حاصل نمایند بنده که مستفیدان اینها را دیده ام حضور و حیثیتی با ذوق قلبی بلکه  
الوکر فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان با کمال طاهر و باطن موصوف است و اوقات لطافت و جلالت معهود  
دارند صد کرامت غایت وظیفه مقرر نموده یکمزل قرآن در تجمیع می‌خوانند چون دین زمانه علمای متدین کم اند و در دل ایشان  
چنین بختند که منصب و فصل فضیلت اختیار نمودند و حق نیز بر چنانچه باید بجای آرند و رسوم متعارف قضات نداشت  
بنی هرگز ایشان بطوری آید یکبار شخصی که مهر ایشان داشت از کسی چیزی گرفت ایشان بران اطلاع یافتند و فرمود  
و آنچه گرفته بود و در خود مشهور است این چنین ادای حق این منصب فاعل ایشان است مکاتیب حضرت ایشان بنام  
ایشان بسیار است چند فقره از آن نوشته میشود شیخ حسین الدین نام جوانی از سکنه عظیم آباد ترک سرگاز کرده از چند روز  
داخل طریقه شده بواسطه قوه خجسته ایشان حاضر خواهد شد قلب و تنوری حاصل شده قطع مسافت بمنور  
شروع نموده مردی شکسته دل مستحور در هم جلال و توجیبات فرایند علی رضا خان طریقه از فقر گرفته اند و در کمال  
خسته ایشان جاری شده و نفسی اثبات هم شروع نمودند در طریقه شاد و داخل خواهند شد توجیه بر لطیفه قلب ایشان که اول  
کار این لطیفه منظور است ضرورت است از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد گبیا با بوج حضرت ایشان رسیده  
تا ای طریقه فائز شد و کمالی صدیق حسن خان معاصره اتحاد النبلا گفته قاضی شاد و محمد پانی بی از اولاد شیخ جلال  
کبیر و دیگر چندی اند و سبب ایشان منتهی میشود بحضرت عثمان رضی الله عنه در علوم عقلیه و نقلیه تبحر تمام داشت و در فقه و اصول  
بمستزاجت که سیده کتابی میشود فقه بایان ماخذ و دلائل و فقه مجتهدین اربعه و دیگر سلسله تالیف نموده اند و آنچه در  
ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جداگانه مسمی بمانده الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته اند تفسیر  
طولانی جامع اقوال قدسای عسیرین و کتابات جدید که بر لطیفه روحانی ایشان از سبب اقباض ریخته نوشته اند و  
بر مسائل و تصوف تحقیق محافت حضرت مجید الف کمال شیخ احمد میرزندی نگاشته صفای جوهر طبع و قوت فکر  
و مستعقل ایشان زلال الوصف بود طریقه از شیخ محمد عابد گرفته و از بس اشتیاق و شوق وصول تمام سلوک در پیخواه توجیه  
با تمام رسانیده پیشرو ساله بودند که از تحصیل علم طایفر فرغ یافته بحضرت میرزا جاجان رسیدند و بزرگان  
ایشان ملقب بعلوم می شدند شاه عبدالعزیز بحضرت دهلوی ایشان بیعتی وقت میگفتند و ایام تحصیل می





تعلیم

مفتی

فضیلت باطنیه است برای حضرت امیر المؤمنین که در خانه و این جایگاه ملک نیز بجزایرت داد و در سال و در  
بیان اعتقادات کتابیه و در دهانه حضرت ایشان شایسته فرموده اند از اکامام محل معجز عمل توان کرد و در  
از کتاب سنت اجماع است بلکه از جوایز اخلاص این قول که به نسبت مذہب اهل سنت نمایان شده چه خواهد شد  
و مع ذلک منافق تفضیل خلفا و گفته در خصوص حضرت امیر است و این مسئله تفضیل مع جمیع اهل سنت  
عند من بعد من و علاوه خود جناب افادت باب در این کتاب حضرت شاه ولی الله قدس سره بجز مضبوط و ربط  
و طسراق تمام این مسئله یعنی تفضیل خلفا و گفته در خصوص حضرت امیر است و این مسئله تفضیل مع جمیع اهل سنت  
دانی و شلال شانی و ترتیب کافی تحریر فرموده اند پس جواب تخلف و تعارض این مسئله به ثابت متفق علیها است  
فریزه غیر ثابت عند الحق چه خواهد شد جواب از مولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی عصمت و حکمت و دو جا  
نزد صوفیه معانی اصطلاحیه دارند خصوصاً در کتب معتبره حضرت ولید باجد قدس سره مفصل فکر اند از بوقت پس  
شدت لازم نمیشد که تجزیه مقدمات نوشته آید اگر کتب معتبره ایشان موجود اند تفسیری باید نمود واضح خواهد  
و شرح اصطلاح تفسیر شده محقق عاقل اگریم رسد شانی و کافی خواهد شد باجماع موافق علمای طایفه از بوقت واجب  
نوشته می آید عصمت و معنی دارد اول اشعار صدور و مذہب مع الفتنه علیہ این معنی با جمیع اهل سنت مخصوص بحضرت  
انبیاء و ملائکه است دوم عدم صدور و مذہب مع جواز و تفسیری دارند و صوفیه محظوظیت نامند و همین معنی سوال عصمت  
و کلام صوفیه برای خواهد آمد چنانچه در اول دعای حزب البحر واقع است فذلک العصمة فی الحركات والسکنا  
فلا رادات و المحظوظ الا خود و بمعنی مخصوص با نبیاء و ملائکه است و آنحضرت که عصمت برای اهل بیت خود  
محسوب است از قبول خود که لا اله الا الله و محمد رسول الله و همین معنی است و همین معنی در حق حضرت  
عمر وارد شده ان الشیطان یدبر من هم و غیره و در شده ان الحق یفطن علی لسان هر و قلبه و در حق حبیب می  
دارد شده نعم العبد محمد بن ولید یخف لقله لم یوصه فلا شکال و حکمت بمعنی علم نافع است اگر کتب معتبره  
اصطلاح معنی از حکمت است بلکه فضیلت است با و اگر بطریق دیگر در حق حضرت امیر و حضرت علی علیه السلام و  
فصل الخطاب است که در علمای آنرا علم متعلق بقایا است با اهل باطن و این معنی مخصوص با نبیاء و ملائکه است  
فذلک الحکمة ان شکرت الله الایة از آنچه برای آنرا مخصوص با نبیاء است و در حق حضرت امیر و حضرت علی علیه السلام و  
در حق حضرت امیر و حضرت علی علیه السلام و در حق حضرت امیر و حضرت علی علیه السلام و در حق حضرت امیر و حضرت علی علیه السلام  
بعضی مطالبی که از طریقه معانی و تفسیر میسر است و در کتابت با و شایان و در طر و حق محبوبان خود محفوظ













تواریخ العلم وادب الاحكام وجهه من غير الحكد وشمس من لافى اعيان الانام واثبت على القيد ووزع  
للقام والمقاتل والسلام على سيدنا محمد الذي تشرفت بجله البردة والفصل في حق الله وامتنان  
وقرعة الشاعة الامام جعفر فقد ذهبت طرقي في هذا الشرح قلدي شرح القلوب يا من وسع  
الحقير من هاهنا فربيت ليل البلاء فيه فاشية وابكا لافضاحته في خرد ووسطى شاشية والبردة به  
اكتست لذة الحاشية فواله من شرح لطيف قهار البردة والصور من الشرح عجل واسحق محكي كثير لا ذا  
واني بالحب العجيب بحس سبكة تفر العيون في ذلك فلو تضافر المتنافسون فله عدد موافق لعدد حقوق لنا  
قول القائل الماهر كمرتك الاول والاخر مكيك هو زبدة الافاضل الشاعة العلماء وقرعة شجرة  
اجلها ثابت وفر عمار السواء انسان عين اعيان الروم رب المنطق والمفهوم حضرة عظيم رافند  
المنفى مفتي مدينة خرويت الحجة كلال مبلغ الامنية ولا يحرم رافلا في ثوب الجمل وارجاع المبعثرات  
غير اسوي وجزاه الله خير اجر هذا الامام وحسن اوله العظام وقل اكمل الامام الامام لا مثل مولانا  
الشيرازي اهدى السبل الكاهل من عنده يتلقى العلم من اهل البيت والحمد لله المجدد العالم في الامام  
وجدت بعلم الدين والى الشكر اودعت في قلوبهم من الاسرار والاقرار ما اودعت به نفوسهم تمام  
اليتبين من منت عليهم من توريث الانبياء في العلم والعمل واحسن اليهم بنعمه مدح مصطفاه  
ومختاراك في ابد والازل ومنك مسلسل القنابل ومسلسل التسليم على صير العناية والنعمة  
وفضل المحبة والرحمة على آله الاشراف واصحابه اهل الانصاف لما بعد فقد خطبت بر هذا  
الفرح البديع الفائق للورد المصنف العتيق الراقي الذي خدم به اوجده العلماء الاحلام ومفرد الفيل  
الانسان كمال الجهد الفاضل ذو النسب الرفيع التامى صاحب الادب البديع النامي قاموس  
والفضائل ونبوغ الانام السيد عراحتك مفتي مدينة خرويت ومفيد الحكام ومجيد الاحكام  
بردة المديح والحضرة النبوية الممدوحة بالمدائح العلية من رب البرية فوجدت عبر الحق على  
الذمور وضاعى من غير حق من فزون الاقنان المقرأت قياس لاه العسيرة وابتهجت  
لشكاه من الازل عن مفرحة من مفرحة غموس طاسك لا بحق ان يقال فيه هو الجبر لكنه زلغ في الزلل  
لكنه زلغ من زلل الطرق باقوا في حق نهالها الخرف في الله من خير جزاء واثابه وبلغه بجبال المرح  
بالشروع الى الله وحسن اوله واننا العاقبة فاما ناعه ولد اعنا من حسن الطرق واقوم المذاهب

السيد

والتأليف















القول

كان المتكلم في جانب سبيل الخطأ في جانب ديني لا يجوز ذلك الجهد الذي قد اصاب من خطئه في كتب مثله  
يتبعه في ذلك الخطأ من يتبع وهذا شأن اهل العلم في كل زمان ومكان ما بين راد وموجود عليه و  
كل ما اخذ من قواهم وتركوا الا صاحب العصمة عليه افضل الصلوة والقيمة وقد ذكر السبيل في كتاب  
الخصائص ان من خصائص هذه الامة ان لا يقر بعضهم ببعض على الخطأ ولو كان احب حبيب اليه  
من طالع الكتب لسلامية في المخرج والاصول والاختلاف لواعيها عرف تلك وهو عليه سلوك هذا السبيل  
ون ذلك الامور بالانصاف لا تحق عليه الحقيقة ومحمد بن علي بن الفضل عظمته عن مدارك الاستدلال  
ضاله والاعتراض على الجهد في لا ينبغي ان يمان يضاير الجهد في اجتهاده لاجل توقفه في موافقته  
هو التقليد في فضل عليه الاجتهاد الجهد وكل من لم يفرق بين التقليد وبين الاجتهاد في التقليد لا يجوز له الاجتهاد  
منهم من قلل الله عنهم وتعد كما قيل فيهم من قبل الله اذ في غير من الجهد في موافقته اليه اجتهاده فقد  
تجوز الواسع وما جرح على فبح المسألة فيه من اهل العلم نعم انما جرح مقاصد السبل الجوار في موافقته  
فهذا لا يبار من السبل الجوار وهو طاعت المقصود من يراد تلك الامة من غير تعرض لما يقع به بسط  
الاسنة من الناس المترجم له تاريخ حافل بما كابد المطالع جهاس من بعد القرن التاسع هجري فيه  
مرج الله الوقت الزمان لم يستأف فيه بذكر عابد اليمن ابراهيم الكشي الولي المشهور وله جملة رسائل من  
مطلوبات ومختصرات وقد جمعت فتاواه ورسائله في مجلدات وسماها ابنه العلامة علي بن  
محمد الشوكاني بالفتح المكنى بالادب اليد الطولى وله اشعار كثيرة مدونة قد رتبها ابنه المذكور  
على حروف المعجم فجاءت في ديوان كتب اليد اديب عصره السيد محمد بن هاشم بن يحيى المشاي وفيه  
العلامة حسين بن احمد المشاي يسأل العاقل سبيل المطروحة من الشوق هل هو من قسم الشك وال  
من المتكلم في المعروفين في علم المنطق هذه الابيات المبدية ما ينبغي ذلك العلياء دام ثاب من لفظ  
علم كما انكشف الظلماء ما اذا نقول ان فيما قد قرر بالاجماع حقوق هل امن به حكما اذ قالوا بان  
شهادات القلوب اذ لم تست بصدق وداحصار ملزمه ومرتبة اذ اوضح القياس له بقطعا  
ما في السالك قد نظما وقد تقهر تصديق تصور وبنيسية يتساوى الوديعه ما اذا الشوق من  
الشك هل حقيقه اعتراض في استرأفها وقد حدث في تقريره فافيد امغرمه اصار مشتاقا  
لوصفكم ما فاحل المترجم له واجابه يا ابن البهايل والاطول ادم من مقتضى المنع من بسبب تحمل اللثام

السابع

قد دل نظامك على انك لا تشبه بغيرك بالعلم بل اريد ابد اعني في ملاحظة هو كما سأتبعك  
فاحمل كرامه فاشوق بالشوق منقاس من مقبره فتنه يدان خير الرسل بالحكماء وان تفكر في الشك  
على انك لا تعلم البتة انك قد نقلت من بيتك كذا فيك ما لم يدركك في بيتك من بيتك كذا فيك  
هذا العلم ولا اوتي به احد الا بالعلم لا بالمشاهدة ولا بالسمع ولا بالفتنة من بيتك كذا فيك  
بليغ ولا يفرح سوى يوصف بالبلاهة وقد تم التوجيه بالقضايا النظرية للرجية طسابة والمصلحة و  
للعدالة وبذلك قد اقلل من الحسنين في بيتك كذا فيك من بيتك كذا فيك من بيتك كذا فيك  
في كثير من الفنون العلمية واخذت عنه غالب مبادئ الشريعة ومنه وطغى على الامم مصابيح المنير  
والاخرى يرون مثله في تحقيق العلوم والتحرير وقد جرت في بيته مكتبة تادية وراسلة مسائل علمية  
هي كذا مشبهة بخط الشريفة وقلمه اللطيف وكان قد توفي قبله بعد تيسير تاييد العلامة علي بن محمد  
وهو احد محقق العلماء ومن لازم والده في جميع المعارف حتى بلغ من العلوم غنى فاقه في ذلك من شاكركم في ذلك  
على والده في كثير من مقترحاته من العلم تعالى وعلمت خلت في والده مراني وطركته فيها ولا  
الاحاطة بالذات كما هو مولوي صديق حسن خان في معاصر در ايجود العلوم گفته محمد بن علي بن محمد الشوكاني شيخنا  
الامام العلامة الرباني والسجيل الطالع من القطر اليان امام الاثمة وموفق الامم بجمع العلوم وموس  
الفهم مستند المجتهد في الحفاظ فارس المعاني والافاضة من العصر في القادر شيخ الاسلام قد قال في  
علامته الزمان ترجمان الحديث والقران علم الزهاد وحرر المصايد قامع البتة عين آخر المجتهدين في  
لوحدين تاج للتبعين صاحب المتصانيف التي لم يسبق له مثلها في القاصد الجاهل في رواية والسماحة  
عالي الامتداد السابق في ميدان الاجتهاد على الاجلر الامجد الطالع من خصال الشريعة ومواردها القاصد  
في غرضها وقاصدها قال القاصد العلامة عبد الرحمن بن محمد البهكلي في كتابه نظم العرف في ايام الشهد  
حج كان مولد شيخنا الشوكاني يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذي القعدة الحرام سنة ثنتين و  
سبعين بعد مائة وثلث كما اخبرني بذلك في بلدة هجرة شوكان ونشأ في العفان والطهارة وما كان  
النشأت ويحضر للكرامات له قراءة على الدوام امام المذبح في زملة القاصد محمد بن محمد الحارثي و  
به في الفقه طائفة من العلماء السيلين في علم الجليل في علم الفقه والعقلاء القاسم بن محمد الحارثي  
واخذ علم البيان والمنطق والاصول من العلامة حسن بن محمد المغربي والعلامة علي بن محمد بن محمد

بالتفصيل

في كثير من العلوم بعد ذلك فليس يدعي القادر على الحق الكوفاً في ما أخذ في العلم من الحقائق  
على بن ابراهيم بن عمار وغير ذلك من المشايخ في جميع العلوم العقلية والمنطقية وجميع المعارف والنقوش على  
تحقيقه الخالف والمؤلف وصار مشايراً إليه في علوم الاجتهاد بالبيان والمعمل في معرفة خواص من الشريعة  
حتى انهم ان له المؤلفات في اقل العلوم منها كتاب نيل الاوطار شرح معتق كالخوارزمي يمتدح  
في اربع مجلدات كما لم تكن على عين الزمان بمثله في التحقيق اعطى في مسائل حتمها في كل بحث على ما  
الانصاف وعدم التقيد بل هي كاسلاف قضاة عنه مشايخه من دونهم وطريق الاقوال في حياته  
وقرئ عليه مراراً وانقطع به العلماء وكان يقول انه لم يرض عن شيء من مؤلفاته سواه كما هو عليه  
من العجز والبليغ وكان متاليفاً في ايامه مشايخه فبعض على مواضع منه حق تحريروا له التفسير  
الحق فتم القدير الجامع بين فن الثبوت والدراية من التفسير وقد سبقه التاليف في الجمع بين الدراية  
والدراية العلامة محمد بن يحيى بن بحراني فله تفسير في ذلك عظيم لكن تفسيره شتتاً بسيطاً جامعاً  
تريباً وقرصيفاً وقد ذكرنا بعض السبل في الاثبات انه جعله مقدمة لتفسير جامع قد لا يشاء الرضا  
سواء مطلع البدرين وجميع الجعريين وله مختصر في الفقه على مقتضى الدليل سماه الدرر البهية  
ومشرجه خرجها نافع سماه الدرر البهية المضيئة اورد فيه الادلة التي بنى عليها ذلك المؤلف وله  
وبل النعمان حاشية على شفاء الاوهام للا مير حسين بن محمد الامام وله در الشفا في مناقب المقربين للشيخ  
وله الفوائد الجمة في الاحكام الموضوعة وله انشاد الفصول في تحقيق الحق من علم الاصل يعرف نظراً  
في جمعه وترصيفه وحسب ترتيبه وتصنيفه وله السبل الجرد المتدفق على جداول الانوار وكان  
تأليفه في اخر مده ولم يولف بعد شيئاً في العلم وقد ذكر فيه على عيون المسائل وعظم من الشروع  
ما هو مقيد بالكل وذي فائدة يمكن عليه طيل وحسن المصارفة في الرد والتعليل والسبب في ذلك انه  
نشأ في زمانه جلة من العلماء الجاهدين على التعصب في الاصول والفروع ولم يزل المصاولة والمقاولة  
بينه وبينهم دائرة ولم يزلوا ينادون عليه في البحوث من غير حجة ففعل كلاً في ذلك الشرح والمحققة  
موجها اليهم في التفسير والتعليق المذموم وايضا طعنهم الى النظر في الدليل لانه يرى مجرماً التعليق وقيل  
في ذلك رسالة سماها القول المغير في حكم التعليق وقد تحلوا ما يحسن لاجتماعه من علماء الوقت  
ارسل اليه اهل حجة بسببه سبهاً اليوم والمقت ومارت من اجل ذلك فتنة في صنعها بين من هو



مقلد و باین من هو مقتد بالذایل و هو ماسی للقلوب انما ما اراد اكلهم من حبيب اهل البيت لان  
الانهار هو عمدتهم في هذه الاعصار وعلية فسادهم والعلماء المقلدون حاشاهم من التعصب على من اوجب  
الله تعالى محبتهم وجعل الجزية على من تبليغ الرسالة من تمام لان ما اراد ان لا تعلمهم وقد نشأ من محبتهم  
مؤلفه ولاحقائه بالفتح الج بعبارة وبقائه على ان كل واحد من اهل المذاهب سواء اهل البيت  
للمخذ واحد والمراد واحد في الخطب يسير في اختلاف مسائل العلمية فظنية سمع لانها طارح انظاره و  
الاجتهاد في علمها والمصيب من الاجتهاد في ذلك اجاز في فضل المباح في هذا الشأن اهل العلم في كل زمان و  
مكان ما بين ابد ورحم وود عليه وكل ما خفي من قوامه وشرطه الا ما كسب المحبة عليه افضل الصلوات والتسليم  
ومطالع الكتب الإسلامية في الفروع والاصول على اختلاف انوعها بالمراد ذلك هو ما عليه سلك هذه المسالك  
من وزن الا مكن بالانصاف في الحقيقة ومن جعل على التعبد في ما عظمه من جلاله الاستدلال بها  
كالاعتقاد في الاجتهاد لا ينبغي ان يفتقر الى اجتهاد الاجل وقته في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
عليه والاجتهاد والتقليد في حق الاجتهاد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
ادى الى اجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
السيل في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
من الناس في المواقف في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
زمانه وابتدع فيه بذكر عابد الامر ابراهيم الاول المشهور واهمجة رسائل من مطولات ومختصرات وقد  
جمعت فتاواه ورسائله في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
العلق وله اشعار كثيرة في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
الفتى العلمية واخذت عنه غالب مؤلفاته في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
مثله في تحقيق العلوم والتعريف وقد جرت بيني وبينه مكاتبة مادية في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
متبته بخطه وعلى الجملة ضار في مثل نفسه ولا يرى من باب مثله علمه وعلوه في المباح في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
سلامة فلسفه وقد اخذت عنه تلميذه الاصيل محمد بن حسن الشيعي الذي ملأ في الحق في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
والامانة وسيرته وما اطلق عليه شهادته وبقائه من شعره ما قيل فيه جاز في مجلد غفره وكان في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله  
جكالا اخر في سنة خمسين بعد المائتين والالف وقد كان في موقفه الذي هو التقليد في الاجتهاد في موقفه الذي هو التقليد في تفضل الله

المساج









مختص حصین مجله فقه و الفرائد المجموعه فی الاحادیث الموثوقه و این کتاب در سبب تعلیم طبع رسیده و اول کسی که نقل آن  
و سبب آمدن در مکتب عبدالحی محمد اند و ایشان در سفر حج از وی این سند فقه حدیث بمطابق ابراهیم و الکتابه  
حاصل نمود و او نیز در تحریر المآل علی مقدار ما یجوز بین الناس و الموضع من الارتفاع و الاختلاف فی البیان و کشف الغطاء  
عن حکم الشفقه بالبحار و فقهیه علامه علی بن احمد را بر وی تقریری منظم است منها نظم فقهی و العلم الربانی و البیان  
علی الشوکانی و مآل البیان من المعلوم و جعل استنباط منه عمل علو الشان و ما ذکر شد که انما یعلم به  
شان المبدء و یفنی و الاکوان و طین من کل کمال و انما من وصف الجلی علی الاشیاء و من جملة من جعل  
الافعال کلها مدنی و فضله علی الاکوان و علیه من الماعی الف تحفة و ما ذکر شد که فقهی و کماله  
و الاشراف الخیرین فی بیان الحكم اذا تخلف عن الوجود احد الخصین و در وی علامه طه بن احمد حواصی انظمی است  
بطور تقریری منها نظم نقد ابدیت فی التقریر و یس و الیه حقا و کماله و وجهت من الکمال و هذا  
انما استلجم الاکوان عنده یقول القوم انما فی وفیه بله و ما من کان الحق ایمن و کان و ما من حق  
قال وجهه و سطره و هو فی تحقیق اشمل و قوا فاکاملا کما لیدر یلک تبت هل یلک ابریت شیهما  
و ما لایهم یختار و قالوا و صیه و کما من متین و صیه و کما و بل الفهم علی شفاة الاولیاء  
شرح و تخریجها و کتاب ادب الطالب منتهی الارب طریشاد الفهرست فی تحقیق الحق من علم الاصول و  
السبل الجواز المنفذ علی حدائق الاکوان و مجلدات مفید و کما فی الاشتقاق و کتاب الفقه الربانی  
فی فتاوی الشوکانی فی اربع مجلدات مفیده و کما فی مسائل و عجائب رسائل و کتاب شفاة الثقات  
الیاق و الشرائع علی التوحید و المعاد و النبوة و ما علی موسی بن میمون الاندلسی الیهودی فی ظاهر  
المستند و الزندقی فی باطل المعتقد و من رسائله الطوطی المنسوب فی الانتصاف السعد علی الشریف  
فی المسئلة للشیخة التي تنازعها بین یمن و یمین و کما فی السمرقندی و منها اشتقاق العلل فی زیاد  
الافرن لحدیث الاجل و طیب الفشر فی مسائل العشر جواب علی القاضي عبد الرحمن الصوارم الهندی  
المسلو له علی المباحث الهندیة لا یطال قول من اوجب غسل الفرجین و القول الفاضل فی الامام  
للفاسق و تشنیع السمع لا یطال احادیث الجمع و رسالة فی حدیث الفرائد و یجب معه قصر الفاضل و  
القول الحدیث فی لبس المعصر و مسائل انواع الاکابر و یطال دعوی الاجماع علی تحریف السماع و ذکره  
القانع بفضل العربی عقود الجوان فی بیان حدیث البیدان طریشاد المرفی فی الکلام علی حدیث

تفسیری  
در

فقهی  
تفسیری

لا عدوى ولا طيرة ولا شاة الغنى الى مله ب اهل البيت في مصيبتهم و دفع الجناح عن اهل السماح  
هل هو ماضى بلام لا و قد استفيد الخ فاع كلام ابراهيم في العبد في الاطلاق و التقييد و البحث في العلم  
بقوله تعالى لا من علم و البحث في العلم عن تحرير كل مسكر و الرسالة المكمله في احوال السجدة و رسالة التحيه  
رفع المقامه و الماتة الى اخره ذلك من التوفيق كلها بدوونه و فيها باعثة لطلابها الى جسر مشاة العلم  
عصره فضلا عن جاني بعد و غاية انه تاددة لان مراد علم علماء العصر و له كتب مسائل و طبعه سوا  
هذا لا يحصى كثره فزج الله تعالى و رضى عنه و بعض ارباب كتب نزود و مورس و سجد و روى شيخ منت  
يكو بسطه و بهم و واسطه و فضله و كذا في امره و لا ربح و قصائد و اشعار و سياست كه حصره و ان كرمه و الشيعه  
للعلا طعن بغير احد الجاهل في نظم كيف تحيرت الا و لا حيث لا هاديرك الطلاب بجمع السنة  
بتصرف كقصر القطان و النشأى لعل الخبير و السوء و ضاعة الوسطا طفر بها و لغرض من هذا  
و نظرو الدقة و مالت خلفت به النقاد فانقادت الى سبيل الرشاد و عبرة و الحفاظ الخبير  
محدث على الجبر الخضم المحبة جمع التعديروى من اكلات و الا ناهى طالعها كمال نية و ايا  
عن عند تلك تنكب القلي و ادراكهم كل فضيلة و التقت اليك امورها الاحكام اذ و تجد  
عند الخطيب خادريشة من يستطيع ينال رتبة التي و وجبت بحكم الله في الا زلية و لا تفوت  
نصبت اعلام القدي و وفات بالتصديق سبيل المبدعة و مشرب من نضاج عبد السنة للفراد قمت لها  
باكل دعوة و منها السيل الجليل فخر الاسلام صلبه و التين على الخلال ايقع في خطبها و اذاعة صوت  
المنزى حياك و و جاور سلك جون العالم اليك و وكل خبث في سلا و غايه في سلكي يد مع سفوف و عن منشا  
فلى بفرقة في تلك الخربا غلس يد من اجلها صوت طهرا و اهلها و باصا سحر الدنيا الحصى سلا و ديارها  
محفل برعك فتدبر كلامك مطوقة في اطلال بين نساء الخيال و وكما كعبت كادرا و في سحر و نجوم  
الريح و اهاك ياك و وكما مال نضج و فخلا لك مسالك مدامعه شوقك لك و وكما افترق للاقاح  
ناى و به شنيعة ما تستللك و وكما حرد و الرياض حكي و تون و ما يرا و في محرابك جيا عزه و الذي  
قد و من سبب في الرجوع و هل يخلى ببقياك و هل ياتحق في نظمي بجالس قاهر الضنا لعلها بالهجر  
منك و هي مالت من دور و هل الحاحية و في كل قفر لقتل الصيد و حرك و و محبة مقفر في طلب ابع و في  
الرجع سر و قد شيت باركك و قد حوى فيه و اشبال و رت بهاد و كل تشوس الى لوى غير فضلك و قطاعة

لقد

بها

لا كبريت و حرمه

لا كبريت و حرمه  
لا كبريت و حرمه  
لا كبريت و حرمه  
لا كبريت و حرمه



















من وصل قلبي فليبع عناني واشتغل بالنداء من طائفتين وهما من ثلثة قشور سنة ودرهم وعط  
وقد طعن في في جند المحمية واكثر من املاء الخطب بالرسائل والفتاوى والاسائل وخطه كانه اللؤلؤ  
والدرهم والعتق في حياحيان قلنا لا فساد سنة فهو علم ولا دة محرر هذا السطلي لرسول السيد  
السلطان بن عثمان ذي عدد ثمان قال غناه السيد احمد كان القلم خيرا صراحتا رجعت السما باربع المئ  
والمن كان عالما باختلاف المذاهب مطالعا على المال والفضل والفراش يستل في الاعتقاد شافعي المذهب  
كانت له احوال الامنة في كثير من المسائل فيتدى بالامام الاعظم ثم في اخر عمره مال الاجتهاد كما شأ  
من العلماء المتفاد حيا صرح به كاشفة في كتب الامم وفيه من جملة ابناء الفضل قال ومن مولفاته مع  
اعظمها من ارجعها في تفسيره المسمى بروج المعاني في القرآن والسبع المثاني ليرغبه مذهب السلف  
الامال ومنها اشروح السلام في المنطق ومنها الزهرة الالوان في غريب الاقدار في تفسيره التكملي في التفسير  
في اسلامبول ونشوة المدام وكتاب الاجابة العراقية والفيض المواردة ومنها الى اخره قال وقد تحفني  
في علمي هذه السنة المحمدية فبجدة العلامة السيد خير الدين افغان الواسي زاد من بغداد المحمدية سنة ١٢٩٠  
باربع كتب من مولفاته الشريفة منها الزهرة والنشوة والاجابة والفيض وقفت عليها واستفدت  
منها وعرفت مقدار جسامتها في العلم والادب والدين والصالح توفي ربح (١٢) ذي القعدة سنة ١٢٩٠ روى له  
منه من حسناته وناظر كثيره اخرجت في المراتي وذكرها بقية حسنت من قبل فيه المدايح  
انتم في هذا ابن الاكابر في شهاب الدين محقق ومفسرهم الكتاب المخطوط المسمى في حروف في  
مداحه كتابه فينا لوجهه واكثر في ترجمته ارجع المند طالع في قد اثبت هذا الحديث للوصول الى  
ملاحة مقصود المظهر بكل مطلوب في حقهم من شريعتهم والحق في حقهم قد طعن في حقهم في حقهم  
الاجابة المنارات القوية واصل الى ذرافة ارباب الجاه ولا يحطوا من اصابه لفظ الناس في حقهم ولقد  
الحسين البلخي القندوزي حديث منيت العالم بطرق متعددة وهاكيزه متنوعا ثبات نوره جاف في رتب السجود  
كفتة الحسن في فنائ السعطين بسنة عن سعيد بن جابر عن عيسى بن عيسى عن عمار قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم يا اهل المدينة العلم فانيت يا ايها الذين في المدينة الا من قبل الباب وكذب من  
وعم انه يحسن ويغضك لانك مني ولما كنت لحك لم يدمك تدي وروحك من ربحي وروحك يرك

من یخرج من بلادک و یشتی من عسلک و یخرج من ثوبک لک و خیر من عاکلک فان  
هو لزمک و هکذا من ثوبک مثلاً لک من ثوبک یخرج من سفینه نوح من یکبها  
نجا و من تخلف عنها غرق و مثلاً کمثل النجوم کما غاب نجم طلح نجم استلک یوم القیامه  
و نیز در بیاض الموده گفته الباب الرابع عشر فی غزاه علی علیه السلام و فی الذللتهم لایطعن فیهم الا  
قال امیر المؤمنین علیه السلام لقد حزن علی الاطین و طقی و طقیین بعل الاخویین کتوم و کاشف  
اسرار الغیوب باسرها و عندک حدیث حدثت قد اید و ان لقیوم علی کل قیوم و محیط بکل العالین  
علیه السلام قال علیه السلام لو شئت لا و قوت من نفسی بالفتنة سبعین یعد و اقال المنیق صلی الله علیه  
وسلم ان امدینه العلم و علی بابها قال الله تعالی و انزل الالبیت من الیوم ایضا فی الباب الثانی  
و نیز در بیاض الموده گفته ابی الغضائری عن محمد بن ابی عیسی و ایضا عن جابر بن عبد الله قال سمعت  
قلنا اخذ النبی صلی الله علیه و سلم بعض علی قال هذا امیر البریه و قال الکفره منصرف من روضه و قد  
من خلد له عند بابها صلی الله علیه و سلم قال لا یمنی العلم و علی بابها فی العلم فلیک علیها ایضا انما الخیر  
موفق بن احمد الحنفی و الدیلمی المهر و صاحب کتاب المنقب عن محمد بن ابی عیسی و ایضا فی الباب الثانی  
عن جابر بن ابی ان عن علی بن فضال علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان امدینه العلم و علی  
بابها و لا توفی الالبیت الا من ابیها ابی الغضائری عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علی بن موسی الرضا عن  
ابیه عن ابائه عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایضا انما الخیر  
العلم و انت بل کذب من نعم الله صلی الله علیه و سلم فی المدينه الا من قبل الباب عن الکاتب عن بناته قال لما  
جلس علی علیه السلام فی الخلافة خطب خطبه ذکرها ابو سعید الخدری فی الاخره انه قال الحسن علیه السلام  
یا بنی فاصعد المنبر و تكلم فصعد بعد المجد و التصلیه قال لیها الناس سمعت جدي علی الله علیه و سلم  
یقول ان امدینه العلم و علی بابها و هل تدخل المدينه الا من بابها فترى ثم قال الحسن علیه السلام  
فاصعد المنبر و تكلم فصعد فقال بعد المجد و التصلیه ایها الناس سمعت جدي علی الله علیه و سلم  
یقول ان امدینه العلم و علی بابها و هل تدخل المدينه الا من بابها فترى ثم قال علی علیه السلام ایها الناس  
انما اولاد رسول الله صلی الله علیه و سلم و وصيته التي استودعها علی امته و سأل عنها ما ریز  
و نیز در بیاض الموده گفته ابی الغضائری عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علی بن موسی الرضا عن ابیه عن ابائه

نشین

طی

نور الحائقه و علی







والزكشي وابن حجر في لقوا المخرج اعل ابن الجوزي مرقطه صلى الله عليه وسلم لثقل العلم على بابها  
ولا يوتي المدينة الا من يابها قال الله تعالى واوقا السوت من اوج ما هو واقون شاهد بعصمة طية معهما الحما  
ضن ارا العلم في باب و هذا مقام الحتم من ان لا يكون الا وهو بلج الجاهل من ابيين واليه الاش  
ما في الحتم الصغير المستفيض المشهور بالتواتر الامر يستد كل باب السجل لا يله مستند الى امر الله تعالى في  
فهو كل باب من جاح الشريعة الامتثال في النظر الحقيقة الا بابا بلام قد انقصر سلاسل الطريقة في باب  
الرفضي لا مانز كن في خلقه كالبكر وثوبه كاحاديث الصحة المذكورة وغير المشيئة من هنا كان  
المتقون مثل عيسى علي نبينا وكل الاشياء الصلوة والسلام افراد الناس وقصر بطهم فيه كما ورد و  
قد استشهد به في دفع فيها عيسى كما ورد من طريق من الامام الحسن بن علي في خطبة فخطبا  
لولاية العامة من ادم الى اخرون والمرتضى كرم الله تعالى رجوعه خاتمة الولاية الخاصة الحمدية  
الا كبر فالله في الواثمة عند الطبراد جنة لله من اهل البيت يخدم المدين به كما فتح بنا في قول  
من العرب من اكرمها اصلا ويد اكان الشيفر اكبر خاتمة الولاية الحمدية الاصغر خاص و  
لقيه ونفيه خاتمة اخصا في العالم غيره قبل تحققة برتبة وان كان بشر به ففني في الملتحق  
حقيق وجه دو صد و جهلهم انك نيز مولوي حسن زمان معاصر در قول سحر كفته وقد معصرا في  
العصاة كباب مدينة العاصم من معاصر صا من تاويل فوايح السوي وهي من التشابه ووجه  
وجمل وكم انك نيز مولوي حسن زمان معاصر در قول سحر كفته والاخبار والا من ذلك عن باب مدينة العلم  
وعلا الحكمة كما كاد يحقق كثره وسنالك انشاء الله على الفتى لشارة الى اعمد حجة منها وجه و  
وجمل وكم انك نيز مولوي حسن زمان معاصر در قول سحر كفته في الامام عبد الواحد اخذ عن الامام  
سيد التابعين سيد الخلفاء في وضع اهل المؤمنين اهل ذرية النبي صلى الله عليه واله وسلم  
و ربيب امر النبي في سيد الحسن بن ابي الحسن البصري وقد صنف ائمة في مناقب كتابا حجة  
ولا ابن الجوزي في ضايفها يجد في شرح الامة امام الامة باب مدينة العلم والحكمة فاعظم خلا  
من خاتمة النبوة خاتمة الولاية الكبير سيد الاولياء الشهير حامل الراية الحمدية في  
الذي لا لا خاتمة سيد المحبين والمحبوبين الذي در فيه تنصيبه في تنصيبه كما يجب الله  
و رسوله ويجب الله و رسوله بل حب الخلق الى الله بعد سيد العالمين ليس في غالب





ورثك ابو زرعة قد رثته معه قال الحاكم رحمه الله تعالى قال سئل يحيى بن معين  
عن ابو الصلت فقال لعله فقلت ليس قد رثته عن ابى معاوية خير انما رثته العلم فقال قد  
حدث به محمد بن جابر الفريدي وهو ثقة عن ابى معاوية وكذا روى صالح بن عيسى عن ابى  
معين فثاقه الحاكم بطريق محمد بن يحيى بن القويس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جابر الفريدي  
عن ابى معاوية قال ابو الصلت محمد بن يحيى بن محمد بن صالح بن معين عن ابى الصلت فقال لا يكون  
فقيه الا في خبر ابى معاوية انما رثته العلم فقال هو من حديث ابى  
معاوية اخبرني ابن خزيمة قال حدثنا ابو معاوية قد رثاه فحككت عنه وكان  
ابو الصلت رجلا متورا يطلب هذه الاحاديث ولا يزم الشايخ فقلت قد روى ابو الصلت  
عبد السلام بن محمد بن طرمذى عن ابى معاوية ثقة مأمون من كبار الشيوخ ومخاطم  
المتفق عليهم وقد تهرده عن الاحاديث فاستحال ان يقول صلى الله تعالى عليه وآله وسلم  
مثلا بحق من لم يثبت كل من تكلم في هذا الحديث وحكم بوضعه بجواب عن هذا الروايات  
الصحيحة عن يحيى بن معين ومعه فانه شاهد قوي في رواية الحديث من طرمذى  
الكنى وغيره عن محمد بن عبد الرومي وهو من روى عن شيخه <sup>الترمذي</sup> فنهى صحبه ووثقه ابن حبان  
ووثقه <sup>ابن خزيمة</sup> وقال ابو زرعة عاقره ابن خزيمة رواه بعضهم عن شريك فقد روى محمد بن  
الرومي عن الشريك به وشريك هو ابن عبد الله النخعي القاضي اخرج به <sup>ابن خزيمة</sup> وهو له  
شرح ووثقه ابن معين والبيهقي قال حسن الحديث وعيسى بن يوسف ما رواه قطا ورع  
في علمه من شريك فترده اذا حسن فكيف اذا انقم محمد بن ابى معاوية المار ولا ربه عليه  
رواية من حذف الصابحي اذ سويدين غفلة تابعي مخفوم ادرك الحظاظ الاربعة  
وسمع منهم فذكره من المزيدي متصل السند ولما روى ابو الفريج وغيره بعلامة فادحة  
بما الشريك الادعوى وضعه دفعا بالصديق <sup>ابن خزيمة</sup> ما للعلاءي وقال حج بلعونه بالابن عباس  
اخرجه ابن حبان في البراءة بالصباية بالاستيعاب بافظ للمدينة العلم وظل بابها فمن  
اراد العلم فليأت من باب <sup>ابن خزيمة</sup> الحاكم واخرجه الطبراني في ابى عباس بهذا  
نفسه فوالله رجال الصريح الا عبد السلام المروي فقد رثه عنه وقال بجواب

الفيدي  
مسلم بن عيسى

فقد فقد

فان خالف  
ياك  
مسلم

بن خزيمة

ورجله كحلالة

























از جن القدر و شمس و ماه و سحاب و غیر این که منسوب بشما و الله فیکر مشرود ظاهر بود واضح قولیه مستفید  
 اما شهاب الدین احمد پس در توضیح الدلائل علی ترجیح انحصار کتب گفت البایب الخامس عشر فی ان النسخه  
 اصله علیہ و علی اله و بارک وسلم و لا حکمہ و مدینه علمه و علی البایب و الله اعلم بالله حال  
 و احکامه و آیاته و کلامه بلال انبیا و بعد نقل شرط از اخبار و روایات این باب گفت و عن علی بن حمزه الله  
 و رضوانه علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول الحکمة و علی بن ابراهیم و اوه  
 الحکمة ابو نعیم و الطبری و دواه فی مشکوٰۃ و قال الخرج الازم مذی و در جمیع دست سوم و ششم که نیز  
 شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل نقل از عن الزمذی و در جمیع جناب ایزد مومنین علیه السلام آورده و انحصار  
 من الحضره النبویه بیکر اما لا حق و لا انصاف المنصور علیه بانه لاد الحکمة و مدینه العلم البایب  
 اما جلال الدین سیوطی پس در رساله قول علی بن فضال علی روایت اخذیث شریف نموده چنانچه گفت  
 الحدیث الخامس عشر عن علی بن کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان اول الحکمة  
 علی بن ابراهیم الخرج المزمک و قال عزیر بن سبطی اخذیث شریف یارب جامع منیر و خاتمه ما یجفت لاد الحکمة و علی  
 یاهیات من علی بن سبطی و شریف یارب جامع منیر و خاتمه ما یجفت لاد الحکمة و علی یاهیات عزیر بن  
 عزیر سیوطی و جامع الجوامع اخذیث شریف یارب جامع منیر و خاتمه ما یجفت لاد الحکمة و علی یاهیات عزیر بن  
 اعتماد نموده کما سبق فیما مضی و نیز سیوطی و دلائل مصنوعه و قوت الفتوح کلام ما و ظاهر که متعلق بآیات اخذیث نموده  
 کما فی فایده ما قسط لانی پس در الحکمة را از اسمائے جناب رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم معروض نمود  
 تحقق و ثبوت اخذیث شریف بوجهی و اصل ظاهر و با هر فرموده چنانچه در واسباب لدنیه در ذکر اسمائے  
 جناب رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم گفته و در الحکمة الداعی الی الله و علی ابراهیم و علی النبیین  
 و لیل الخدیرات المذاهب اما علقمی پس در کتب منیر شرح جامع منیر اثبات اخذیث که چنانچه گفته شد لاد الحکمة  
 و علی یاهیات قال فی الکبریات عزیر بن سبطی قلت و زعم القریونی و ابی الحسین و الله موضوع  
 و در علیه ما الحافظ العلامی و ابن حجر و الموقوت بایبطل قولیهما اما محمد بن یوسف شامی پس  
 پس ابی و الزناد فی سیرة خیر العباد و روایت و اثبات اخذیث شریف نموده چنانچه در کتاب مذکور  
 در بیان اسمائے جناب رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم گفته و در الحکمة الداعی الی الله و علی ابراهیم و علی النبیین  
 علی رضوانه عنک البقی صلی الله علیه و سلم قال ان اول الحکمة و علی بن ابراهیم و اوه الحکمة

فی المستدرک و غیره مدعی این بودی که موضوع و عقیده شیخ رحمه الله تعالى و التکتفی فی الدلائل و  
قال الحافظان العلامی و ابن حجر المصواب انه حسن لا مصحح و لا موضوع و قد ضبطت الکلام علیہ فی  
کتاب المفردات المجمع فی بیان الاحادیث الموضوعة و اما ابن حجر علی بن اسحاق بن شریف را در مواضعی در باب  
منوره چنانچه در کتاب مذکور که ما سمعت من ابی القاسم ذکر حدیث مدینه العلم گفته و فی اخری عند الترمذی که علی بن ابی  
الحکمة و علی بن ابی حمزة و نیز در مسخ کیه ابن حدیث را در چنانچه ذکر حدیث مدینه العلم گفته و فی اخری  
عند الترمذی انما دار الحکمة و علی بن ابی حمزة و نیز در مسخ کیه که مضی گفته و اما بدل علی الله سبحانه و تعالی  
علما من العلوم بانقص عنه العبادات قوله علیه السلام افضا کم عنی و هو حدیث صحیح لا تراعی  
فیه و قواطع دار الحکمة و رواية انما مدینه العلم و علی بن ابی حمزة و علی بن اسحاق بن شریف  
شریف را در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام ثبات منوره چنانچه گفته اند اما دار الحکمة و علی بن ابی حمزة  
علی بن اسحاق بن شریف در کثر العمل گفته قال الترمذی و ابن جریر معحدثنا اسمعیل بن موی السری لنسأ  
محمد بن عمرو و موی عن ثوبان عن سلمة بن کبیل عن سويد بن غفلة عن الصنائع عن علی قال  
قال رسول الله صلعم انما دار الحکمة و علی بن ابی حمزة و علی بن اسحاق بن شریف  
منکر و روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک بن یزید و ابن النضر و ابن الصنائع و لم یعرف هذا الحدیث من احد من  
الثقات غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جریر هذا خبر ضعیف مسنده الخ اما اگر  
وصالی بن اسحاق بن شریف را در کتاب الکفای روایت منوره چنانچه گفته و عنه ای عن امیر المومنین علی  
بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول الله صلعم انما دار الحکمة و علی بن ابی حمزة و علی بن اسحاق بن شریف  
و ابو نعیم فی المعرفة اما شیخ بن عبد الله العسید روس بن رعد بن زبیری روایت این حدیث منوره چنانچه  
کتاب مذکور که ما سمعت سابقا گفته و فی اخری عند الترمذی عن علی انما دار الحکمة و علی بن ابی حمزة و علی بن اسحاق بن شریف  
سندی بن اسحاق بن شریف را در مختصر ترمذی روایت ثبات منوره چنانچه گفته و علی بن ابی حمزة و علی بن اسحاق بن شریف  
نعم مطلب حسب حدیث و لی لفظ انما مدینه العلم و اخر انما مدینه العلم و فی جماعت کثیره مجروحین  
و مجاهیل تحقیق انما خرج الماکه و الترمذی و قال الحافظ ابن حجر اخرج الماکه و صحیح و خالف الباقون  
ابن الجوزی فلکن فی الموضوعات و المصواب خلاف قولهم که معاوان الحدیث من قسم المصر لا یرتقی  
الاصح و لا یضطلل الکذب و بیان ذلک استدعی طولا لکن هذا هو العمل و کذا حقه العلامی

عنا

بدر کلام فیه  
من الموضع  
علی الناقه البصیر





اما بعد جازي اشترى في حق الله في التفسير شرح الحاشية الصغير من اين حيث شئت من هذه المباحث تمام  
 الفصل في حسن بودن ان نوده چنانچه غريب از حدت سراج منير لاسع و مستير ميشود انشاء الله تعالى اما هذا  
 يعقوب الهوسي پس ثبوت حديث تلو اول الحكمة في كلامه و روايته ان شاء الله تعالى في بيانها احمد بن الفضل المكي في  
 وسيله المال اخبرني شريف الرويت نوده چنانچه گفته اند في حقكم الله و جعله فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 في الحكمة و على بابها اخبرني التتبع اما شيخ عبد الحق و باو پس در ما تشرح مشكوة ثلثا ايجاز شريف نوده و فاذا علمنا  
 ا علمه في بحث متعلق ان بار كوه و نيز در ثلثه اثبات التي فرموده كما سمعت ثلثا و نيز عبد الحق و باو في سراج النبوة  
 و ذكر ان كتاب سالتاب على الله عليه السلام نقل من الواهب گفته د دلائل الحكمة قلنا في الله دعوى ابراهيم  
 دعوى النبيين دليل الخيرات اما شيخ بن علي بن محمد الجعفي في كتابه في سراج النبوة في سراج النبوة و باو شيخ  
 الطريقة العلوية الحسينية في ثبوت اخبرني بجم و فرموده چنانچه گفته قال صلى الله عليه وسلم طاهرا دار  
 الحكمة و على بابها اما غزني پس در سراج منير شرح جامع خبر ثلثا و تحقيق ابن حديث شريف نوده  
 چنانچه گفته در (دار الحكمة) قال المناوي و في روايته في الحكمة (و على) بن ابي طالب (بابها) فيه التنبيه  
 على فعل على و استنباط الاحكام الشرعية منه (و على) و قال غريب قال العلقمي و زعم القزويني  
 و ابن حجر كنهه موضع و زعم عليه ما يحافظ العلاني و ابن حجر المولف بايطل قولهما و هو قال الشيخ  
 حديث حسن اما شيخ المكي پس در ما تشرح خواص كنهه مسمى بت پرست المطالب سنيه بكتشف اسرار المودع  
 ثلثا ابن حديث شريف نوده چنانچه در ذكر ان كتاب سالتاب على الله عليه السلام گفته قوله دار الحكمة اخبرني  
 الشيخ من حديث علي بن النعمان عليه السلام قال انا دار الحكمة و على بابها رواه الحاكم  
 المستدرک و حقه اما زرقاني پس در سراج خواص كنهه تحقيق و ثلثا اخبرني شريف فرموده چنانچه  
 در ذكر ان كتاب سالتاب على الله عليه السلام گفته حديث دار الحكمة (لعله) صلى الله عليه وسلم  
 انا دار الحكمة و على بابها رواه الحاكم في المستدرک و زعم ابن الجوزي طلق هو انه في نوع  
 و زعم بايطل قال الحافظ العلاني و ابن حجر المولف بايطل و لا موضع اما زرقاني  
 بن معتز خان خشي پس منزل ابراهيم بن مناقب اهل البيت الاطهار اخبرني شريف ما اورد چنانچه  
 سابقا شنيدى كه در كتاب كنهه ذكره حديثه في العلم گفته و هو عند الترمذى و ابى يعقوب في الحلية عن علي  
 كرم الله وجهه بلغنا ان دار الحكمة و على بابها و نيز فرماييد چنانچه در مناقب آل العبا

انتم في  
 في سراج النبوة  
 في سراج النبوة  
 في سراج النبوة  
 في سراج النبوة

این حدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر حدیث مرز محکم که اسمعت سابقا گفته و لغزج الترمذی  
 و ابو نعیم در الحلیه عن علی بن ابراهیم وجهه مرفوعا بالنظر لادار الحکمة و علی بن ابراهیم و غیره  
 تخلف بین این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و نیز بسبب شریف این حدیث من دانسته اما محرم و در عالم  
 پس از مراجع اعلی نقل از حجاج الجوامع بسبب علی اثبات این حدیث شریف فرموده و قد مرث علی بن ابراهیم  
 اما نظام الدین بهمالوی پس در کتاب صحیح صادق اثبات این حدیث بجهتم فرموده چنانچه عبارت آن که  
 انشاء الله بعد از خواست شنیده واضح و واضح خواهد شد اما ولی الله دهلوی پس در رتبه العینین اظهار  
 این حدیث شریف فرموده چنانچه گفته حدیث لادار الحکمة و علی بن ابراهیم اخبره فاس و فاسانده جاده حسن  
 المعبر و حین و الجاهیل و قال الترمذی غریب منکر و صحیح و ذکره ابن الجوزی  
 فی الموضوعات و قال الحافظ ابن حجر حسن لغیر و هو المختار اما محمد بن اسماعیل الاثیر در حدیث  
 این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و تصحیح محمد بن جریر طبری آنرا نیز ذکر فرموده و قد مضت عبارت سابقا  
 اما صهبان مصری پس در اسعاف الراغبین این حدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر روایات حدیث لادار الحکمة  
 حکایت سابقا گفته و فی لغزج الترمذی عن علی بن ابراهیم لادار الحکمة و علی بن ابراهیم اما محمد بن جریر  
 پس این حدیث شریف را در وسیله النفاة از ترمذی و ابو نعیم نقل کرده و قد مرث عبارت سابقا  
 اما خود و مخاطب پس در کتاب غریب القیاس این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته حدیث لادار الحکمة  
 و علی بن ابراهیم و در مختار و نیز مخاطب در جواب سوال بعضی سائلین این حدیث شریف ذکر نموده و بیان احتیاج  
 و قد مضت عبارت سابقا اما محمد اسماعیل دهلوی برادر زاده مخاطب پس در سال منصب امامت  
 بالخرم و نیز اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه گفته و نیز این حدیث است قال الله تبارک و تعالی و قد رتبت الحکمة  
 الحکمة ان اشکر الله و قال صلوات الله علیه و سلم لادار الحکمة و علی بن ابراهیم و علی بن ابراهیم و سلم  
 لادین عباس الله علیه و سلم الحکمة اما حسن علی محدث مکی مخاطب پس در کتاب تخریج الاحادیث فی  
 شایب اقل و الاصاب روایت این حدیث شریف فرموده چنانچه گفته عن علی بن ابراهیم و قال قال رسول الله  
 صلوات الله علیه و سلم لادار الحکمة و علی بن ابراهیم و علی بن ابراهیم و علی بن ابراهیم و علی بن ابراهیم  
 عن شریک بن مسلم کذب عن الصادق و لا یفرق هذا الحديث عن احد من الصحابة و لا یفرق هذا الحديث  
 عن احد من الصحابة و لا یفرق هذا الحديث عن احد من الصحابة و لا یفرق هذا الحديث

این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و نیز بسبب شریف این حدیث من دانسته اما محرم و در عالم

و نیز مولوی حسین  
 در وسیله النفاة گفته  
 و حکایت این حدیث  
 که باجماع در این حدیث  
 میسر شود احادیث  
 آن در عالم کسب  
 انبیاء فرموده باشد  
 اما دار الحکمة  
 و علی بن ابراهیم  
 اما مدینه العلم  
 و علی بن ابراهیم





والرحمة حيث قال فيه فالتفت هذا الكتاب وبدأت بأخبار في مناقبهم ومراثيهم ثم قلت ذكر  
العشرة المشهورين لهم في الجنة والجنة فمنهم من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في رثاء علي بن  
علي قتيب حريف للجهم واقترت من جملة دعاءاته محمد علي حديث ابن  
طاهر مع ما يعم اليه من فكر الولاية والسياسة والوفاء ومن لم يسمع له حديث وثبت له ذكره وروى خبره  
فكرته بعد لقائه الأوهام والوضوحات فما لا حقيقة له ولم يشغل على ذكره مسليدا لا حقيقة فلا  
ولا روية توارع الحافظ الذين هم العمدة والافان الذي يشتغل بمجموع ذكره من غرضه المكاثرة  
والعاطفة لا التحقيق بذكر الحقائق للإبلاغ والتابع ليكون ذلك دليلا على ما في رثائه من الغيرة والغيرة عليه  
عليه التوفيق وجملة رافقه أبو نعيم اصفهاني در طلبة الادب كما سمعت سابقا من جناب امير المؤمنين  
عليه السلام كفته سيد القوم محب للشهد ومحبوب للعبود باب مدينة الحكم والعقل الخوسيد  
شهاب الدين احمد بن محمد بن توفيق الدلائل كما سمعت سابقا كفته قال الامام الهمام المتفق على علو شأنه  
في العلوم والادب والالتفات له در ادي الفضل في سلالة النظم السنة اهل الكمال الحافظ الودع البليغ  
الحال العامل للعارف الكامل بلا شك ومير ابو عبد الله محمد بن عبد الله الاصفهاني في كتابه الفائق اللائق  
السمعة بالحلية وسيد القوم محب الشهادة ومحبوب للعبود باب مدينة الحكم والعقل الخوسيد  
ابن منور كفته وقال ابن الحسن شاذان الفضل في شخصه من تناب ابو بكر محمد بن ابراهيم بن ذر والاهل  
ابن الحسين بن عبد الله القمي شاذيب بن النعمان حدثني جعفر بن محمد حدثني ابي عن جده  
عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدينة الحكمة وعلى بابها من  
الاولاد مائة ظلمات الى بابها اخرها الخطيب تفيض المشابه من طريق الدلائل قطي ثنا محمد بن ابراهيم  
الاخطل بن به ومن اوى ورفيع القدير كما سمعت انفا كفته لانا دار الحكمة كثر في رواياتنا مدينة الحكمة  
وعلى بابها اى على بابها البواب الذي يدخل منه الى الحكمة وشاه ولي الله عز وجل انما  
ذكرنا من جناب امير المؤمنين عليه السلام كفته وحكمته لو لم يشك باحصاءه وتبديده يكون من مشرواحى ان  
انفرت صلى الله عليه وسلم فروره بائنا مدينة الحكمة وعلى بابها وهو لوى الى الله كهنوى من امير المؤمنين  
في مناقب ال سيد المرسلين وذكر مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام كفته ولما حكمت ابيش اذ كنت كاجما  
احياء ويجوز من مشرواحى ان حاله انما انفرت فروره بائنا مدينة الحكمة وعلى بابها كهنوى سليمان بن





روایت یونس را شنیدم که از حضرت علی و عقیله و امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کنند که در روزی که وفات یافتند  
 و خبری یافتند که این سبب را که در میان ایشان می‌بوده پس این خبر را به حضرت علی علیه السلام روایت کردند و حضرت علی گفت  
 و قال ابرهه من تامل الى من عبد الملك بن مرقان وكان عبد الملك يجهله معه على السر و قد  
 التفت الى المتابع الاوسط الى فضل من كان بين السبعين الى الثمانين اما في قوله ان مدبر  
 كرون شريك في حديثه و ان السبب الذي روينا في واقع شده پس ثبوت آن نیز محال است پس ثبوت آن نیز محال است  
 که از قطنی بعد از این ذکر نموده خود منکشف و شود که این مرد سید بن خلفه است و سید بن خلفه از تابعین ثقات است  
 مؤلفین اثبات است قریبی در کاشف گفته سید بن خلفه را که معنی او امیر المؤمنین علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام  
 حسین بن علی علیه السلام و معنی ابوبکر و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن مسعود  
 ثقة امام زاهد قوام توفی ۱۸۱ اما قول دار قطنی سبب طریق آخر از طرق این حدیث که سید بن خلفه این حدیث را از  
 مناجی روایت کرده که خداوند بسوی مناجی نکرده یعنی از ابی که مناجی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده  
 پس سبب طعن در این طریق نیست و زیرا که سید بن خلفه تابعی مخفوم است که خلفه از ابی که طعن در این طریق نیست  
 علی مر کتب الرجال و قد نقل علی بن ابي طالب العلانی فی الجنبه و العلامة الفیر و زیاده فی  
 نقد العیون و ما روایت مناجی هم طبقه و در دو در و در عینه نموده قریب یکدیگر اتفاق افتاده و این خبر  
 عسقلانی را قریب گفته سید بن خلفه بفتح الهمزة و طالعاً یومئیه الجعفی مخفوم مرکب از التابعین  
 قدیم الدینه یوم فی النبی صلی الله علیه و سلم و کان مسلماً فی حیاته ثم توفی الکوفی و مات سنة ثمانین  
 و له مائة و ثلثون سنة و نیز این خبر در تقریب گفته عبد الرحمن بن عسکانه بمهمله معطر المرادی ابو  
 عبد الله المناجی ثقة مرکب از التابعین قدیم الدینه بعد موت النبی صلی الله علیه و سلم و مناجی  
 مات فی خلافة عبد الملك بن مرقان که لم یبلغ ست اربعه و مناجی این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 شنیده سید بن خلفه نیز از جناب امیر المؤمنین علیه السلام شنیده و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام شنیده و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و در حدیث سبب مناجی هرگز موجب طعن در این طریق نمی‌شود و شد با فرض  
 اگر تسلیم کنیم که سید بن خلفه این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام شنیده و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
 شنیده پس این خبر نیز سبب سقوط این طریق از حدیث اعتبار نمی‌شود چه هرگاه از طریق دیگر متفق شد که سبب در میان  
 سید بن خلفه و جناب امیر المؤمنین علیه السلام مناجی است و او ثقة و از کبریا تابعین می‌باشد و شنباه مر فقه شد و این طریق























فيكون

ابو منصور

لا تسد على من الناس الا اخذوا من ثيابك وجلبك ومن فضل طهرتك يستشفون به  
ولكن يجب ان تكون متقى وانما منك ترثني وادراكك واثق بمنزلة شرف من موسى الا ان لا ينجي  
انت تهرى فمضى وقاتل على سبقي وانت في الآخرة اقرب الناس مني وانت غذا على الخوض خالفتني  
عند المنافقين وانت اول من يرد على الخوض وانت اول داخل الجنة من اتي وان شيعتك على منابر  
فوزهم في جهنم حول الخوض لهم فيكون غذا في الجنة جيرانك وان عدوك غذا يرد نار اسود  
وجوههم وان حراك حولي وسلمك على وعلافتك على اتيق وسريه صدرك كسريه صدرك  
طانت باب علمي ان طانت وادي وادراكك لخصمك دمي وان الحق معك والحق على انك  
وفي طيب ودين عينيك ولا يباي مخالط احلك ومعك كماله على دمي وان الله عز وجل الرحمن  
الغفر لك تلك وعزتك في الجنة وان عدوك في النار لا يرد على الخوض مسغفرك ولا ينجي عن محبتك  
رواه الامام الحافظ الصالحان وقال اخبرنا محمد بن اسمعيل بن ابي نصر يعرف عن ابي كنفاد يقراني عليه قال  
حدثنا الحسن بن احمد قال اخبرنا الامام الحافظ العالم الرباني ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني ببسطة الى  
زيد بن علي فذكر بسطة ورواه الامام ابو سعد في خيرات الخيرة بتغيير يدين في اللفظ وزيادته في  
احد من الامم فيقدمك وان امر المؤمنين على انكم انتم في جميع خيرات الله في الحمد لله الذي اعطى  
بالسلام وهذا في القرآن وجب في اخير الميراث في النبيين وسيد المرسلين احمد امين وفضل الله  
هذا حديث جامع يدخل فيه اثبات اهل البيت وينقل اسرار فضائل الفضائل وهو المراتب قد واه  
اجل الامم من اجل المنه وعناقه في التقاة وفيه الفضل والمنه والاراد من ايراد في هذا الباب كخطه على  
وقال على سبقي والايمان من طاعتك ومعك كماله على دمي وشيخ سليمان بن ابي رباح المروزي كفته  
سوفي بن احمد قال اخبرنا سيد الخصال ابو منصور بن شهر طاهر بن شهر بن عبد الله بن ابي بسطة عن زيد بن علي بن  
الحسين بن علي بن جعفر عن علي بن ابي حمزة عن ابي الحسن قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم فتن خيل  
ان تقول فيك طوائف من ائمتها فالتك في عيسى بن مريم فقلت فيك النبي وموفا الاحب لا تسد على  
سلا من المسلمين الا اخذوا من ثيابك وجلبك ومن فضل طهرتك يستشفون به ولكن يجب ان تكون متقى  
وانما منك ترثني وادراكك طاعتني بمنزلة شرف من موسى الا انه لا ينجي يدي برأيتك توتي ديني و  
اتقال على سبقي وانت في الآخرة اقرب الناس مني وذلك على الخوض خالفتني وقاتل















شرحه فيها من طرق ورايت في الخراج طبعه ميتون كما سقناه الا انه ذكر ما لم يذكره فيها مع ذكره  
 الى ابن عباس قال كان ابن عباس جالسا بمكة يحدث الناس على شفير زمزم فلما انقضى حديثه انصرف اليه  
 رجل من القوم فقال يا ابن عباس اني رجل من اهل الشام قال اعوان كل طائر الا من عصم الله منك  
 عما يد لك قال يا ابن عباس اني جئت منك عن علي بن ابي طالب قتل اهل البيت الا الله لم يكرمنا بقية  
 ولا حج ولا صيام رمضان فقال له تكلمك امك سل عما يهنيك قال يا عبد الله ما جئت في اخرب  
 من محض الحج ولا عمرى ولكن ليبيك لتخرجني الى امرى وفعاله فقال ويحك ان طالعنا لم يصعب لا يحتمل  
 ولا تقدره القلوب الى ان نقل عن ابن عباس انه قال في خطاب الشامي فاجلس حتى اخبرك الله بمقتضى  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوج زينب بنت جحش  
 قاله وكانت وليمة الحسين وكان يوم عشرين من الشهر وكانوا اذا اصابوا من طعام فبني الله  
 الله عليه وسلم استأمنوا الى جدته واشتهوا النظر في وجهه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يشبه  
 من يخففوا عنه ويخجلوا له النزل لانه كان قريب عهدا من زينب بنت جحش وكان يركب اذى للمؤمنين قالوا  
 الله سبحانه انما الذي امنوا لان طوبى لذي النورين ان يوزن لكم الطعام فيظن ان انا ولكن اذا عظم  
 فادخلوا فاذا طعمته فانتشروا لا مستكينين لحديث من ذكركم كان يوزن النبي في حبيبه منكم والله لا  
 يستحي من الحق فتمارت هذه الامة كان الناس اذا اصابوا من طعام فبني الله عليه وسلم يلبثوا ان يخرجوا ففكش  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعل يلمس اليها ثم يقول الى بيتي لم يسله بنت امية وكانت ليبتها او معها او  
 يومها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما اتى الى الثها روتني على الباب فرفقه دقا  
 خفي فالتفت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرته امه مسلمة فقال يا ام سلمة قومي وافتحى لي  
 قلت يا رسول الله من هذا الذي يبلغ من خطر ان ينظر الى محاسني فقال لما ابني شجرة في الغناب من  
 يطلع الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فافتح الباب فان بالباب رجل ليس بالخمر ولا بالزنى ولا بالهين عيب الله  
 ورسوله ويحيته الله ورسوله باله مسلمة انه اخذ من فادى الباب فليس بفاتح الباب لا داخل الدار  
 حتى يغيب عنها الوطع فقامت ام سلمة وهي كاذبة من الباب غير انها قد خفت الفت والدم ففتحت  
 نحو الباب وهي تقول يخرج رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله ففتحت وامسك على فساد  
 الباب فلم يزل قائما حتى خفي عليه الهاء فدخلت ام سلمة فحدثها او فخر على الباب فدخلت حتى سلم

[illegible]













نور

مؤيد

منشور

الرحمة

اوله من جسد المقاتل وما توفى ما قبله قال ليس هذا الدنيا الذين يتكلمون كلامك لا تملأ  
 من راسك انما كان قد قد قبل وكان به بعد طما كانت كلمات نفثها الساكن عند الصدق والحيث  
 انما حدثك مقال الاخر ان غفلت فالتفت معاذة الرب انما تقاتل انما تخط كلامه انما قال رجل  
 منهم انما تخط بغير كلامه على المبلغ من دين قال هات قال كان بجاهدين يدين ثابرين كشيء الشيم  
 وهي على حل انما يبدى هلسا منشرا للصدقة وهي الفحل بعدد في شقشقة تفوق انما التامل في  
 انما كان زلزلة الساعة في عظيم ارقه فداو ضحكك الحق طاب الدليل في السبل ورفع العلم وكما  
 في غمك من رحمة من تريد ان يحكم الله قرا من امر المؤمنين ام قرأ من الرحمن امر وعنه عن الاسلام  
 انما لا يحسن الحق انما لمعتم الله جل ثناؤه يقول طابوا نكرو حق فاعلم الجاهدين منكم والصابرين بنبول  
 انما انما في دفت راسها الى استمار هي فتوى الامم قد قيل الصبر صفت المؤمنين طاب ثمر الرغبة في  
 راسها من القلوب فاجمع الامم في الكلمة على التقوى والحق القلوب على الحق وادد الحق على الحق  
 من حكم الله الى امام العادل والرفق المستحق والصدوق الاكابر انما راسها بددوا خطاهما على  
 وثب بها لاثاب حين الغفلة ليدرك ثابرات بن عبد بنس لم كانت فليكنوا انما الكفر انما كان  
 انما طاهروا من دنسهم من صبر انما صبر الجاهدين والافاضة على بصيرة من دنسهم وثاب من دنسهم  
 فكان في بكه فداو قد انبت اهل الشام كسر مستغفرة فون من فتوى لا تدى انما يسلط بها من فجاهم الكفر  
 باعوا الاخرة بالدنيا وطشروا الصلاة التي انما وعلموا قليل ليصبحوا يادمين حتى تغل بهم الدنيا مئة  
 في طلبون الامالة ولا حين مناص انما من ضل والله عن الحق وقع في المباطل الا ان الله استغفر  
 عن الذين كفروا وضوها واستطابوا الاخرة فتعولها فافقه ايها الناس قبل ان تبطل الحقوق وتقطر  
 الحدود وتقوى كل من شيطان قال ابن تزيديون وحكم الله عن ابن عمر رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وصحبه وابسط يدي خلق مطبته وقمره من منقح جلاله باب بينه وبين بغض المنافقين و  
 هو ذا من افلح العالم ومكة الامم صلى الله عليه وسلم في الناس مشاكرون واطاعوا الناس كراهون فاذك حق  
 قتل مبارز به وافق اهل احد وهرم الاخرة وقاتل الله باهر خير فرق بين جمع اهل الله فبالها من وقائع  
 فذمت في قلوب فافا اربعة وشقا فاذك اذت المؤمنين ايما فاذك اجهدت في القول وبالف في النصيحة  
 والله القوي والستار عليكم ورحمة الله تعالى معان في انما الخبر ما اردت بهذا الكلام لا تحط ولى

قيل لك ما حجت في ذلك قالت والله ما يسوا في ان يجردني قتيلى على يدى موسى بن سعد الله شقاة قال  
هيهات يا كثر الغفول يا قتلين عثمان بن عفان رحمة الله عليك وما عبت ان تقول في عثمان  
استغفرك الناس وهم يداؤمون وقتلوه وهو كارهون قال معاوية بن ابي سفيان عن ابي هريرة عن النبي الذي  
تشدون قالت لكن الله يهدى ويضل الله محمد وكنى بالله محمد المادوت بهيمان فقتلوا ولكن كان سابقا الى الحيرة فانه  
لوقم الله بعد هذا قال فما تقولين قال قلت ما تقول في اربع مئة رسول الله صلى الله عليه وسلم  
وحوار يولد في سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة وانا اسئلك بحقيقة يا معاوية قال قريشا  
تحدثت لك احبها ان يفتني من هذه المسألة وتلقى حياشت من غيرها قال نعم ونعم عيين  
قد اعميتك منها ان امرها بجماعة رفعة وذات هامة وازا تجارسة حيتي كجانب الناب على  
الله عليه وسلم كان حديث فضائل عبيد جناب امير المؤمنين عليه السلام بيان فرودة وروى عن ان خطابه انجاب  
وانت يا الله ارشاد فرودة وانجيدت يا سليمان بن ابراهيم البجلي القندوزي در كتاب نيا مع المودة وروى  
منوره نيا نجه كنم ومن يا سليمان عن علي بن ابي حمزة عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال يا علي انت حجة الله وانت يا فب الله وانت الطريق الى الله وانت النبا العظيم وانت لمرط  
الستغية وانت المثل لاهل وانت امام المسلمين طهور المؤمنين وخير الوصيين وسيد الصديقين يا  
تت الذارق الاظم طانت الصديق الاكبر ان جناب حزبي وحزبي حزب الله وان حزب الله حزب  
الله وانك روي انجيدت شريف عبيدك وراي خطبة جناب امير المؤمنين عليه السلام بعض الفضائل عليه خود ذكر  
وحياتك يا الله برون زير طير فرودة نيا نجه سليمان بن ابي حمزة عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
امير المؤمنين علي سلام الله عليه في خطبته انا الهادي وانا المهدي وانا ابو البقي وانا السكين وذو  
الادامل وانا ملجأ كل منيعت وما من كل خلف وانفق المؤمنين الى الجنة وانا حبل الله المتين وانا  
عزة الوفق وكلمة التقى وانا عبد الله وانا الله وانا الله الصادق وانا جناب الله الذي يقول الله  
قال في ان تقول اني يا حسن علي ما طوت فجنبت الله طاب الله بطون على عباده بالجنة والمغفرة  
طابا با حط من عرفني وعرف حتى فقد عرف الله لاني وصوني في ارضه وحقته على خلقه لا ينكر  
هذا الاراد على الله ورسوله زير طير انجيدت شريف عبيدك وراي خطبة جناب امام زين العابدين عليه السلام  
عن ابواب الله وراي انجيدت بنيا وراي شيخ سليمان بن ابي حمزة المودة فرودة نيا نجه كنم وقال علي







غوة

ومعهم القرائن دفع الشيطان ومكانها كان قديم معاطين غوث العرب وكانوا حق أصبحت  
دعوتها الحق بأول زاورها وشرفها المطهر الملاءم بغير فخرها كمال الله عليه وعلى آله وصحبه الطيب  
عناصرها أيها الناس سدا للثقل وحقق العمل وتسلمت الخفيات وحكمت الغيوب وانجلى الآهوا  
وعظمت المبكى واشتد الشكوى واستقرت الدعوى وزالت الأوهام وصيغ الغموض وكنت اللاحقة ببد  
الخيانة وقامت الأديان قال لا يشقراء وقد تمت السفهات وكبرت المصالح وأزود القرائن وأجر الله  
وكلت المفرة وسدست المحرم وطهرت الأفاضل فحمت الملايس وعلو السرائر ويصون الحرام  
ويجشون كسان ويجزبون خراسان فيهدون المحصول ويظفرون المعصون ويغضون العراق ويدم  
يراق نأه آه آه آه آه لعريض الألفاء وزجر الشكاه ثم الفتحة بينا وشالوا وتقبل الغنم لاهل الأوتار  
خشن عاوت غير خضوع أفعام اليه سويد بن ذوق الهلال فقال يا مديون مدين أنت حاضر بما ذكر  
وما لم يدع فالتفت اليه بعض الغضب وقال لا شكك الشواكل وزلت بك النوازل زابن الجبال الخفاف  
ولكنك بالنكاث سيقصرك الطول ويطلبك القول أنا سر الأسرار أنا شجرة الأوتار أنا دليل السموات  
أنا أنيس السجعات أنا خليل جبرائيل أنا صفي ميكائيل أنا قائد الأملات أنا منديل الأملات أنا سر  
الصرار أنا صفيح الأرواح أنا قلب النجوم أنا البيت المصطفى أنا سر السحاب أنا نور الضياء أنا ملك الجمع أنا  
حجة الحج أنا سر الخلائق أنا محقق الخلق أنا مولد الأنبياء أنا مفسر الإنجيل أنا خاسر الكسائر أنا تبيان  
النساء أنا الفتاة لا يلاذ أنا مال الأعراف أنا سر إبراهيم أنا غيبان الكليم أنا والى الأسماء أنا ودية  
الأسماء أنا ودية الزبور أنا حجاب الغفوة أنا صفي الجليل أنا إلهي أنا أنجيل أنا منديل القوم  
أنا حامل اللواء أنا امام المحضر أنا ساق الكوثر أنا قيد الخيول أنا مشاطر النيران أنا مصوب الدم أنا  
أنا المستبين أنا ودي الخسار أنا طير كاهل أنا مريد الكثرة أنا أمير الأسماء أنا ملك الباب أنا منقذ  
الأحزاب أنا الجوهرة الثمينة أنا باب الملك أنا منير النيات أنا منير الشكوك أنا النور العليم  
أنا مصباح الظلم أنا سؤال حق أنا مدح حل أنا النبا العظيم أنا الصراط المستقيم أنا الولو والاصدا  
أنا جيل قات أنا المحرور أنا نور الظلم أنا دليل الراسخ أنا العلم الشايع أنا مفتاح الغيوب أنا مصباح  
العلو أنا نور الأرواح أنا شامخ الأفلاك أنا نعمة الصمد أنا السيف المسلول أنا الشهيد  
المفتق أنا جامع القرائن أنا بيان البيان أنا منير الرسل أنا جيل المبطل أنا منير الأسماء أنا كرام

سورة

الملائكة

أنا

[illegible]





شریک من ابی اسحق عن جیشی بن جنادة السکونی قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول علي  
 مني واثمته ولا يؤذي عوفي الا انا او علي قال شريك قلت كاي اسحق انت ابن سمعة منه  
 قال هو من كان له الا حظه ثنا ابو احمد ثنا اسحاق بن ابی اسحق عن جیشی بن جنادة السکونی  
 وكان قد شهد حجة الوداع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مني واثمته ولا يؤذي  
 عوفي الا انا او علي وابن ابي رستم قد كلفه حدثنا ابو بكر بن ابي شيبة وسويد بن سعيد ومحم  
 بن موسى قالوا ثنا شريك عن ابی اسحق عن جیشی بن جنادة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم يقول علي مني واثمته ولا يؤذي عوفي الا علي وترمز في راجع صحيح قد كلفه حدثنا اسمعيل  
 بن موسى ناشرنا عن ابی اسحق عن جیشی بن جنادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مني واثمته  
 ولا يؤذي عوفي الا انا او علي هذا حديث حسن عزيز صحيح واحمد بن شعيب السائي في كتاب النجاشي  
 كلفه ذكره قوله صلى الله عليه وسلم ولا يؤذي عوفي الا انا او علي اخبرنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى  
 بن ادم قال حدثنا اسمعيل بن ابی اسحق عن جیشی بن جنادة السکونی قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم علي مني واثمته فلا يؤذي عوفي الا انا او علي وابن المغازي في كتاب المناقب كلفه قوله  
 عليه السلام علي مني واثمته اخبرنا ابو الحسن محمد بن محمد بن محمد المزيدي عن ابی اسحق عليه فاقربه  
 قلت له حدثناكم ابو بكر احمد بن عبيد بن الفضل بن سهل بن مري سنة اربع وتسعين وثلاثمائة قال  
 حدثنا علي بن عبيد الله بن عيسى ثنا احمد بن سنان ثنا يزيد بن هرون ثنا شريك عن ابی اسحق عن جیشی بن  
 جنادة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول علي مني واثمته ولا يؤذي عوفي الا انا او علي و  
 نیز در ان گفته اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان الا وهك انا ابو الحسن عمر بن شاهين اذنا ثنا جعفر بن محمد  
 بن الحسن ثنا اسمعيل بن موسى بن عيسى ثنا شريك عن ابی اسحق عن جیشی بن جنادة قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم علي مني واثمته علي وقال صلى الله عليه وسلم ولا يؤذي عوفي الا انا او علي  
 اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان بن المظفر الملقب اذنا ثنا يوسف بن الفضل ثنا اسمعيل بن موسى  
 بن عيسى ثنا شريك عن ابی اسحق عن جیشی بن جنادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 علي مني واثمته علي ولا يؤذي عوفي الا علي اخبرنا احمد بن محمد بن عيسى بن المظفر بن موسى  
 الحافظ المازني قال نا محمد بن محمد بن سليمان الهاشمي نا سويد بن سعيد نا شريك عن ابی اسحق

مروزي

عن حبشی بن جناد قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي أنت مني وأنا منك  
ولا يؤدى عنى ألا أنا أولت ونهى در صاحب گفت عن حبشی بن جناد قال قال رسول الله عليه  
السلام علي مني وأنا من علي ولا يؤدى عنى ألا أنا أولت واین اثر در جامع الاصول گفت حبشی بن جناد  
أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علي مني وأنا من علي ولا يؤدى عنى ألا أنا أولت أخرجه  
الترمذي ومحمد بن يوسف كفي در كفاية الطالب ذكر حديث علي بن شريح وأنا منه كفته وأخرجه الطبراني في  
معجمه الكبير في ترجمته حبشی بن جناد السلول بطرق شتى بن أبيه تفظفها عن أبي الحسن  
عن حبشی قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي مني وأنا منه ولا يؤدى عنى  
ألا أنا أولت وأنا هيك به داود يحيى الدين نووي در كتاب تهذيب الاسماء واللغات ترجمه جناب امير المؤمنين  
عليه السلام كفته وعن حبشی بن جناد الصافي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
علي مني وأنا من علي ولا يؤدى عنى ألا أنا أولت رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة قال الترمذي  
حديث حسن وفي بعض النسخ حسن صحيح ومحب طبري در رياض نفرة در عنوان ذكر اختصاره  
والتبليغ عن النبي صلى الله عليه وسلم كفته وعن حبشی بن جناد وكان قد شهد حجة الوداع قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مني وأنا منه ولا يؤدى عنى ألا أنا أولت أخرجه  
البيهقي وحموي ورفاعة السطيين على ما نقل عنه كفته اخبرنا الشيخ العدل الصالح رشيد الدين محمد  
بن أبي القاسم بن عمر المقرئ البغدادي بقرائي عليه قال انبا الشيخ عبد الطيف بن القسطلاني  
ان لم يكن معك شي من الاسلام ثم احبب الدين عمر بن محمد السمرقندي اسارة قال انبا ابو زرعة  
طاهر بن ابي الفضل محمد بن طاهر المقدسي انبا ابو منصور محمد بن الحسن بن احمد بن الحسين المقرئ  
القزويني انبا ابو طه القاسم بن ابي المبرور الخطيب نبا ابو الحسن علي بن ابي ابيهم بن سنان القسطلاني  
نبا ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ميسرة القزويني لما حفظ قال نبا ابو بكر بن ابي شيبة وسويد بن سعيد  
واسماعيل بن موسى قالوا انبا مبرك عن ابي الحسن عن حبشی بن جناد قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
علي مني وأنا منه ولا يؤدى عنى ألا أنا أولت ورواه ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذي لما حفظ قال  
الجامع الصحيح قال ابواسماعيل بن موسى قال سناشريك عن ابي اسحق عن حبشی بن جناد قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مني وأنا من علي ولا يؤدى عنى ألا أنا أولت ومحمد بن خزي





عنه

ارسله كان الظاهر ان يقال لا يروي عن الاصل فادخلنا ما ذكره للعق الاصل ارحم من كان  
 بهذا الحاء والمهمله وسكون اللوحه القتيبة بن ابي جنادة السولي وعلي غزني وسراج بن شريح  
 وغيرهم عن علي بن ابي حمزة عن ابي هوتمن عن ابي وايمتصل به في الاختصاص والمعرفة ولا يروي  
 عنه الا انا او علي كان الظاهر ان يقال لا يروي عن الاصل فادخلنا ما ذكره للعق الاصل ارحم  
 من كان الظاهر ان يقال لا يروي عن الاصل فادخلنا ما ذكره للعق الاصل ارحم من كان  
 ت ن عن جثنى بنم الحاء والمهمله وسكون اللوحه القتيبة بن ابي جنادة بن مجاهد بن جنادة ومزا  
 محمد بن خشان في درز بن ابراهيم بن من ساقب ابي البيت الاطهار عنه واخرج ابن ابي شيبة واحمد بن ماجة والتوكل  
 وصحبه والبعوثي ابن ابي عامر والنسائي وابن قانع والطبراني والقبيل والباقون عن جثنى بن جنادة  
 السولي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على مني وايمان علي لا يودي عن الايمان  
 او علي بن ابي حمزة بن جثنى بنم الحاء والمهمله وسكون اللوحه القتيبة بن ابي جنادة بن مجاهد بن جنادة ومزا  
 والبعوثي والحا فاطم بن بكر احمد بن محمد بن ابي عامر التميمي الفصاح بن مجاهد المشيخي المشهور بابن ابي عامر  
 وابن قانع والطبراني والباوردي عن جثنى بن جنادة بنم الحاء والمهمله وسكون اللوحه القتيبة بن ابي جنادة بن مجاهد بن جنادة ومزا  
 علي بن ابي حمزة بن جثنى بنم الحاء والمهمله وسكون اللوحه القتيبة بن ابي جنادة بن مجاهد بن جنادة ومزا  
 اصل الكتاب معتود براسه ذكرنا حديث جثنى بن جنادة بنم الحاء والمهمله وسكون اللوحه القتيبة بن ابي جنادة بن مجاهد بن جنادة ومزا  
 حتم بن وصيه بن حبة بن قاطب بن كاهل عن جثنى بن جنادة السولي  
 ومحمد بن اسمعيل بن الملاح الميرابي في درر روضة نورية كفته وقد ثبت انه صلى الله عليه وسلم سمى علي  
 علي السلام نفسه في احاديث منها ما اخرج عبد الرزاق في جامعه وابو عمر اللخمي وابو الحسن علي بن ابي طالب  
 بن عبد الله بن حنبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو قد اتيك ائمة المسلمين او ابا بكر بن علي بن ابي طالب  
 بسلامتي او قال مثل ائمة فليضربوا عنقكم طيب بن خنيس بن ابي بكر بن ابي اخطان موالكم قال عمر بن الخطاب ما كنت  
 الامارة الا بين من ائمة فليضربوا عنقكم طيب بن خنيس بن ابي بكر بن ابي اخطان موالكم قال عمر بن الخطاب ما كنت  
 هذا هو هذا ومنها ما اخرج احمد والترمذي والنسائي وابن ماجة عن جثنى بن جنادة بنم الحاء والمهمله وسكون اللوحه القتيبة بن ابي جنادة بن مجاهد بن جنادة ومزا  
 وكوفي عن ابي انا او علي ومحمد بن ابي عامر التميمي الفصاح بن مجاهد المشيخي المشهور بابن ابي عامر  
 ماجة عن جثنى بن جنادة بنم الحاء والمهمله وسكون اللوحه القتيبة بن ابي جنادة بن مجاهد بن جنادة ومزا  
 الاصله ومجمل في درر روضة المال شرح شعرة علي بن انا منة ولا يودي عن غير من الملا كفته لخير بن اخطان

وہی اللہ تعالیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی من وانا من علی ولا یوحی عنی غیرہ و محمد بن درویش النخعی کہتے  
 ہاں انہی کہتے کہ برای تبلیغ احکام کامل سورہ برت علی مرتضیٰ را در کتب استاد اخراج احمد بن علی الطائی  
 بعثہ ببراءة فقال لی علی اللہ ما لست بالسن ولا بالخطیب قال لا بد لی ان اذهب بہا انا فان ذہب  
 بہا انت قال فان کان لا بد فاذهبنا قال فانطلق فان اللہ یثبت لسانک ویہدی قلبک ثم  
 وضع یدہ علی فہم ترجمہ ہر استاد رسول خدا حضرت علی مرتضیٰ را بیوسے کہ ہر اسے قرأت برات پس عرض کرتے  
 کہ میں تان وزبان آور و خطیب ہستم رسول خدا فرمود گزینیت مرا ازین کہ من ہرچہ میں سورہ ایاتویری آواز  
 و دیگرے سزاو ازینست پس علی مرتضیٰ عرض کہ اگر ضرورت و از رفتن چارہ نیست من ہرچہ فرمود رسول خدا  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تیکہ فیستغالی ثابت ہوئے داشت زبان ترا و ہدایت خواہ کرد قل ترا بعد از ان ہذا رسول خدا  
 دست خود را بردمان علی مرتضیٰ و ہر گز دانید مان مبارکش را از علوم خدا و حضرت فرمود و در حق و سے فرمود  
 علی من وانا من علی ولا یوحی عنی الا انا او علی آخر جابر بن شیبہ و احمد و ابن ماجہ و الترمذی  
 و صحیحہ و مولوی علی بن عبد اللہ کلبی در مرآۃ المؤمنین بعد نقل حدیثی از خالص نسائی گفتند و فیہ ایضا اللہ قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی من وانا منہ ولا یوحی عنی الا انا او علی و شیخ سلیمان  
 بنی درینا بیع المودۃ گفتہ و سے الشکاۃ عن جیش بن جنادۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یوحی عنی الا انا او علی و احمد و ابن ماجہ و جیش  
 بن جنادۃ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن عزیز صحیحہ ابوہریرۃ و ابن ماجہ عن ابن جنادۃ  
 و نیز شیخ سلیمان بنی درینا بیع المودۃ گفتہ احمد بن حنبل و حسن بن جیش بن جنادۃ السلولی قال  
 سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی منی وانا منہ ولا یوحی عنی الا انا او علی  
 و نیز شیخ سلیمان بنی درینا بیع المودۃ نقل من کنز العمال گفتہ علی منی وانا من علی ولا یوحی عنی الا  
 انا او علی احمد و نیز شیخ سلیمان بنی درینا بیع المودۃ نقل من الصواعق گفتہ (السادس) اخراج احمد  
 الترمذی و النسائی و ابن ماجہ عن جیش بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی  
 منی وانا من علی ولا یوحی عنی الا علی و سید مونس شبلخی معاصر و زوال البصار گفتہ و اخراج احمد و الترمذی  
 و النسائی و ابن ماجہ عن جیش بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من  
 علی ولا یوحی عنی الا علی و از انجیل است خطبہ جابر سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ انجیل در ان خطبہ

رہے

جیش

جیش







الاعراب من عند فرج استبشروا وبعثوا الباب قوم من الخارج فلما كان ظهرا والاعراب و  
فرجه باسلامه على يدك في حدى من ذلك وقال بعضهم ما ترون فرج هذا الاعراب  
باسلامه فقالوا نزل الله عز وجل وقرءوا ما جاء به فقلوا يا اعرابي من اين  
اقبلت قال من عند امير المؤمنين قالوا وما الا ان صنعت عند الله قال سل على يديه قالوا اصب  
رجلا تسل على يديه الا على يد رجل كافر فلما سمع ذلك الاعراب غضب غضبا شديدا وثار والقوا  
الوجه وقالوا لا نقض بيننا وبينك كتابك فقال انا فلما مضى من الذين امنوا ثم ذكرناهم  
امنوا ثم ذكرنا الاقوال سبيل الحال لاهل الاعراب ولكم في هذه الآية والى صاحبها الذي استسكن  
يدويه فان ادا الاعراب غضبا وقرب بيده الى قائمة سيفه وهم بالقوم امرانه وجع الغضب وكان  
حاشا فقال لا والله لا يحل لك القوم طس من هذا الخبر فان كان كما يقولون خلعت عليا وان كان  
على خلاف ما يقولون جلدتهم بالسيف الى ان تذهب نفسه قال فاق ابراهيم وهو قائم في  
مسجد الكوفة فقال السلام عليك وابن عباس قال لعابي عباس وعليك السلام قال ما تقول  
امير المؤمنين قال انا الامراء تغني بالعرابي قال علي بن ابي طالب قال كان ابراهيم متكيا على شوك فاعل  
فقال له لقد سكت بالعرابي عن رجل عظيم يحلقه رسول الله صلى الله عليه واله وذله والله  
صالح المؤمنين وخير الوصيين وقامع الملحون وبكى المسلمون وبسوا اليوم منين ونور الامم  
وزير النعمدين ورئيس البكاهين واحب القراءين وافضل القاميين وسبح الملائكة والاسمايين  
من اهل البيت محمد بن الامير والنعمدين كائلا للتين والحق في عجب السما احمد والحق في عجب  
المسلمين ومجاهد اعدائنا صبي مطفي نيران الموقدين واصدق بلبل المناطقين واغفر من  
من قرئ اجمعين عيون رسول رب العالمين ووجه نبي رب العالمين وامينهم على المخلوقين وقام  
للعتدين وخبر المارقين وسهم من مواهب الله على المتقين ولسان حكم العابدين ناصر دين الله في  
الجزء وعلى امر الله في خلقه وعيبه علمه وكفى كنهه مخفى مستدجى بهلول دجى  
سضع جوهر كفى رضى مطهر لطيف باسل جرى قمر همام صابر صوام محارب مقدم قاطع الاصل  
عالي لرقاب مفرق الاحزاب للثقم من الجبال المبارز لا يظال الكيال في كل الافضال اضبطهم  
عنا واتيتهم جانا وامضاهم عزية واشدهم شيكة واسدهم نقيية اسديا نزل صاعقة مبرقة

الحديث

يطعنهم في الحرب لما ازددت الامة وقرنت الامة طهر الروحانيات ما اريد به ما اذندو  
 الريح الخسيم بسبل بازل صنديد هنر برض فام لازم عزائم خطيب حصيف محاج مقول محتاج  
 كريد الاصل خروعت الفضل في الغيرة فاحل القبول قبل اللداع طويل الباع من روح في جميع الافق  
 من مخلص واكرم من غنى واصهب من ابرو الشيب المصطفى لثبته الجواز وكبش المعزى مصادم البطل  
 ولتتقم من الجبال ذكى الزكاة تمنيع الضيق كسلب الامانة من هاشم الققام ابن عم بني الانام السيد  
 المعصاة الرسول الامام هذا الشايد الجانب للفساد لا شئ الجأته ولا بطل المحاجم واللبث للزاعم بذكر  
 احكم حظه في مدني شعثاني روحاني دوران له من الجبال شوايحها ومر الجضاب ذراعا وفي  
 الفخاينها ومن العرب سيدها الايث القدام والمبدى القام والمجد المعاصر محل الحسين وورث  
 المشعرين وابو السبطين الحسن والحسين من اهل بيت اكرم الله بشرفه وشرفهم بكرمه واعزهم  
 بعداه وخصهم بالدينه واستودعهم سره واستفظهم علمه عمدا لدنيه وشهدا على خلقه واول  
 ارضه ونشأ على علمه اختارهم فاصطفاهم وفصلهم واجتباهم علماء العباد واولاهم على اوطار  
 ختام الامتياز عاة والسادة الولاة والقادة الحماة والخيرة الكرام والقضاة والحكام والنفوس العظيمة  
 والعترة المعادنة والقدر في العالمية والاسوة الصافية الراغب عنهم مارق واللائق بهم لاحق  
 هم الرحمة الموصولة والائمة المقفلة والباك المستل باله الناس من اناهم بنى ومن يلى  
 عنهم حتى حطه لهم دخلهم ورحمة على من تركهم هم القلاك الحبارية في البحر الغامرة  
 يتصدع عنهم لانها بالمنشعبه وينفلق عنهم الاقارب الكافية يفوز من ركبها ويعزى من  
 حبانها هم الحصن الحصين والى الحسين وهدى لقلوب المؤمنين والجار السائغة للشايد  
 ولما ان بان جبهه احمد بن محمد بن الله يدعون ويا امر يصالح والى ابا بكر يرشدون فيهم تواتر  
 رساله وعليهم عبط ملائكة واليه يفت الروح الامين فضلا من ربه ورحمة فضلا من ذلك  
 وضعهم وخبر بهم مثالا لخلقهم والىهم بالمرحى احد من العالمين من اليمن والبركة فروع  
 طيبة واصول مباركة معدن الرحمة وورثة الانبياء طيبة النقاء واولياء الاوصياء منهم  
 الطيب ذكره المبارك واسمه احمد الرضى ورسوله الاثني من الشجرة المباركة صحيح الادب واضح  
 البرهان والمبلغ من بعد بيان التاويل ومحكم التفسير على برابط ابي علي من اهل الصلوات

تكملة للمعاني

تكملة  
عنه واولاهم

تكملة

و قطعهم

والزکوة المصنوعة لا يبيعها الا من يبيعها لا ينفصل الامانة شعبة قال فلما سمع الاعراب ذلك صروا بيا  
القائمة سيفه وقام صبا را فضوب بن عباس بن الوليد وقال الى ابن ابي اعرابي قال لاجل الله  
ان ذهب فني قال ابن عباس اعد بالعرب فان يبعيهم لو قطعتم اربابكم اذدادوا له  
الاحتياوان لعل بن ابي طالب مبعوضون لو القهم العسل اذدادوا له مبعوضا قال فتعد الاعراب  
وخلع عليه ابن عباس حلتين حرابيين وانا نجس له ست حديث شبيهة باب التاج على ايدى عليه السلام  
وسلم لمبيت خذ ابواب حقه و چون مؤيد بودن حديث علي باجسته براي حديث درية العالم از كلام سخاوي  
ظاهر است پس اين حديث نیز از روایات ان خواهد بود و اين حديث شريف را با حقايق القاطنوا بكم احمد بن محمد  
بن عبد الحاق النزار البصري و ابو علي احمد بن علي بن المشي الرضائي و ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني  
و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري و ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني و ابو شجاع شيرازي  
بن شهر دار الديلمي و ابو محمد احمد بن محمد بن علي العامري و ابو محمد عبد العزيز بن الاضر الجنازدي النجاشي  
و صدر الدين الهامجي ابراهيم بن محمد بن الرومي الحموي و سيد علي بن شهاب الدين العمري و شمس الدين  
محمد بن عبد الرحمن سخاوي و جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي و نور الدين علي بن عبد الله السمهودي  
و عبد الوهاب بن محمد زبيح الدين البخاري و احمد بن محمد بن علي بن محمد السكلي و ملا علي بن حسام الدين المنقي  
و احمد بن الفضل بن محمد باكير السكلي و محمود بن محمد شيخاني القادري و فخر احمد بن محمد خان الربطاني و ولي الله  
بن عبد الرحيم الدهلوي و شهاب الدين احمد بن عبد القادر الجيلاني و سليمان بن ابراهيم السبكي القندوزي  
و سيد احمد زيني الشهير بدلان السكي العامر روايت کرده اند ابو عبد الله الحاكم و مستدرک حقه اخبرني  
احمد بن جعفر بن محمد بن الزاهد به قد احسننا العباس بن ابراهيم القراطيسي ثنا محمد بن اسمعيل  
الاخميمي ثنا مفضل بن صالح عن ابي اسحق عن حنش الكنان قال سمعت ابا ذر غفر الله عنه  
وهو اخذ بياب الكعبة من عرفني فانام عن عرفني ومن انكرني فاناب ابو ذر سمعت النبي صلى الله عليه  
وسلم يقول مثل اهل بيقي فيكم مثل سفينة نوح من قومه من يكها مني ومن تخلف عنها عرق ومثل  
حطة لبني اسرائيل ابو نعيم احمد بن محمد بن عبد الله بن منقبة الطبري عن علي بن ابي حمزة عن ابي عبد الله قال  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل اهل بيقي فيكم مثل سفينة نوح من يكها مني ومن تخلف عنها  
عرق واما مثل اهل بيقي مثل ابي جعفر من دخل غفلة لم يتركها منقبة اسلمني عن علي بن ابي حمزة عن حنش القمي قال



لما قد أخذ من صاحبنا هذه القصة وهو يقول من عرفني عرفني ومن لم يعرفني فانا ابو ذر الغفاري  
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها  
 نجا ومن لم يركبها هلك ومن مثل باجطة في بني اسرائيل رواه مالك بن حرب عن جندب بن القيس بن  
 عامر بن ميمون عاصي بن زهير النخعي كذا في نسخة اخرى في الاصل من نسخة عليه قال اخبرنا الشيخ  
 ابو ابيد بن جعفر الشوري عن جندب بن عبد الله عليه قال اخبرنا ابو الحسن علي بن يوسف بن ابي اسحاق  
 قال حدثنا الحسين بن عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن عيسى بن علي بن عبد الرحمن بن المكي قالوا  
 حدثنا عبد الرحمن بن صالح قال حدثنا علي بن عاصم بن علي بن اسحق عن جندب قال حدثنا  
 بها اليك كصية وهو يقول من عرفني فليعرفني ومن لم يعرفني فانا ابو ذر قال جندب في بعض  
 اصحابنا انه سمعه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله  
 وعترتي اهل بيته فانما ان يفرقتم بيني وبين اهل البيت فكم مثل باجطة في بني اسرائيل  
 ومن مثل سفينة نوح ومن ركبها نجا ومن لم يركبها هلك قال اخبرنا الشيخ في نسخة اخرى  
 كمال الدين ابو عبد الله محمد بن محمد بن علي بن الحسين بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق  
 سنة اربع مائة وستين وثمانين قال انبأنا الامام جلال الدين ابو الفضل جلال بن عبد الله الطبري قال انبأنا  
 تاجر بن طاهر بن محمد الطبري انبأنا ابو الفتح محمد بن علي بن عبد الله المذكور في نسخة قال  
 انبأنا اسمعيل بن زاهر المتوفى في كتابه قال انبأنا ابو الحسن محمد بن ابي ابيد بن ابي ابيد  
 قال انبأنا سلمان بن احمد الطبري قال انبأنا محمد بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن الحسن  
 عن ابي سلمة الصائغ عن عطية النخعي عن ابي سعيد الخدري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل  
 اهل بيته فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن لم يركبها هلك ومن مثل باجطة في بني اسرائيل  
 حطة في بني اسرائيل من حطه غفر له محمد بن علي بن الحسين بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق  
 عليه السلام علي بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن مثل اهل بيته فيكم مثل باجطة في بني اسرائيل  
 رواه صاحب الفرجوس وغيره في نسخة اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى  
 فيكم مثل باجطة في بني اسرائيل ومن حطه غفر له وسخاوي في كتابه في نسخة اخرى في نسخة اخرى في نسخة اخرى

خبر في معرفة بعض

عند ذكر طرق حديث سفينة كفته وعن أبي اسحق السبيعي عن خش بن العقر الضملي عن أبي ذر رضي الله عنه  
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اهل بيتي فيكون مثل سفينة نوح من ركبها  
 من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبني اسرائيل اخبره الملاك من وجهين من  
 ابي اسحق هذا اللفظ احدهما واللفظ الاخر الا ان مثل اهل بيتي فيكون مثل سفينة نوح وذكر  
 قوله ومثل حطة الى اخره ونيز دران كفته واخره ما يوجب ايضا من حديث ابي الطفيل عن ابي  
 ذر رضي الله عنه بافظان مثل اهل بيتي فيكون مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا ومن تخلف عنها  
 غرق وان مثل اهل بيتي مثل **باب حطة** واخره البراءة من طريق سعيد بن المسيب عن  
 ابي ذر بنحس ونيز دران كفته وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه وسلم  
 يقول انما مثل اهل بيتي فيكون مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق وانما مثل اهل بيتي  
 فيكون مثل **باب حطة** في بني اسرائيل من حطاه غفر له رواه الطبراني في الصغير والاصط  
 وجلال الدين سيوطي ورجع الجوامع كفته مثل اهل بيتي فيكون مثل سفينة نوح في قوم نوح من ركب  
 فيها نجا ومن تخلف عنها هلك ومثل **باب حطة** في بني اسرائيل طب عن ابي ذر ونور الدين محمود  
 ورجع اهل العقدين في سابق طرق حديث ثقلين ورواه ابو داود حديث ابو سعيد خدري وذكر اخراج احمد ورجع  
 والبرجلي وغيره ان كفته واخره جلاله كفته ابن محمد عبد العزيز بن الاخير في معالي العشرة النبوية  
 في بيان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذلك في حجة الوداع وزاد مثل يعني كتاب الله كمثل سفينة  
 نوح عليه السلام من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثل **باب حطة** من دخله غفرت له  
 اللاد في و نيز در جابر العقدين و ذكر طرق حديث سفينة كفته عن ابي اسحق السبيعي عن خش بن العقر  
 الضملي عن ابي ذر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل اهل بيتي فيكون  
 مثل سفينة نوح وقوم من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبني اسرائيل اخبره الملاك  
 من وجهين عن ابي اسحق هذا اللفظ احدهما واللفظ الاخر ان مثل اهل بيتي فيكون مثل سفينة نوح  
 وذكره دون قوله ومثل حطة الى اخره ونيز دران كفته واخره ما يوجب ايضا من حديث  
 ابي الطفيل عن ابي ذر رضي الله عنه بافظان اهل بيتي فيكون مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا  
 ومن تخلف عنها غرق وان اهل بيتي فيكون مثل **باب حطة** واخره البراءة من طريق سعيد بن المسيب

عن أبي ذر عن النبي عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 يقول إنما مثل أهليته فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق وإنما مثل  
 أهليته فيكم مثل باب حطة في بني إسرائيل من دخله غفر له رواه الطبراني في الصغير  
 وصيق أولئك الذكرا في حديثه في الثقلين كتاب الله طاهر الميثاق الحافظ عبد العزيز بن الحضر  
 أخرجه و زاد مثله يعني كتاب الله كمثل سفينة نوح على الإسلام من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق  
 كمثل باب حطة من دخله غفر له الذنوب وهو الوهاب بخاري و تفسير الأوزي گفته و عن أبي سعيد  
 الخدري عن النبي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل أهليتي كمثل باب حطة من دخل  
 غفر له رواه صاحب الفردوس من جبركي در صواعق و ذكر حديث ثقلين گفته و في رواية أخرى ذلك كان  
 في حجة الوداع و في أخرى مثله يعني كتاب الله كسفينة نوح من ركب فيها نجا ومن تخلف  
 عنها غرق كمثل باب حطة من دخله غفر له الذنوب و نیز این جبر در صواعق گفته و جاء من طرق عديدة  
 في بعضها كمثل باب حطة من دخله غفر له الذنوب و نیز این جبر در صواعق گفته و جاء من طرق عديدة  
 عنها كمثل باب حطة من دخله غفر له الذنوب و نیز این جبر در صواعق گفته و جاء من طرق عديدة  
 و لا على متقى در كنز العمال گفته مثل أهليته فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا  
 و من تخلف عنها غرق و مثل باب حطة في بني إسرائيل طبر عن أبي ذر و أحمد بن الفضل بن محمد  
 با كثير و وسيلة المال بعد ذكر حديث ثقلين برويت إلى أبي سعيد الخدري گفته و أخرجه الحافظ أبو محمد طبراني  
 بن الحضر في معجم الصحابة النبوية و فيه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال ذلك في حجة الوداع  
 و زاد و مثله يعني كتب الله كمثل سفينة نوح على الإسلام من ركبها نجا و مثله على أهليته  
 كمثل باب حطة من دخله غفر له الذنوب و محمد و قاري و در الواسع گفته و عن أبي ذر و النبي عنه  
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل أهليتي فيكم كمثل سفينة نوح  
 في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل حطاب بن أبي العز الحارثي هذا في لفظه  
 لفظ آخر إلا أن مثل أهل بني فيكم مثل سفينة نوح و زاد في روايته أبو الحسن المغازلي من قبلنا  
 عن الزمان فكان قال مع الدجال و عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 يقول إنما مثل أهليته فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و إنما مثل أهل

و أخرجه



فذكر مثل باجطة في بني اسرائيل من دخله غفرا والذنوب كان رداً له ومرتاً له في شانه و  
 مثل النجا كفته وعند المطيراني في المعية عن مثل اهل بيت فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح  
 من ركب فيها نجي ومن تخلف عنها هلك ومثل باجطة في بني اسرائيل شاه ولي الله وقررة الحسين بن ابي  
 جابر البرقي عليه السلام بعد نقل بعض احاديث كفته قال مثل اهل بيت فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح  
 يعني ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبني اسرائيل اخرج الله هذه الاحاديث كلها في السنة  
 واحد بن عبد القادر الجيلاني في تفسيره الآل في غيبة كتاب كفته الحمد لله الذي جعل اهل البيت كسفن نوح  
 من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك الفرق وسماه رباب حطة من دخله غفرا ومن خرج منه غرق  
 وفيه معنى في الآل كفته من دخل الباب وقال حطة ذنوبه مغفورة مضطحة قال جليل الله عليه  
 وسلاماً مثل اهل بيت فيكم مثل باجطة في بني اسرائيل من دخله غفرا والذنوب ووجه تشبيه  
 بباجطة ان الله جعل دخول ذلك الباب الذي هو رباب روي له ابي بيت المقدس مع التواضع لا  
 سبباً للمغفرة وجعل هذه الكفة اهل البيت سبباً لها وسبباً ليهنأ في فضائل كل رسول الله  
 ان باجطة في تفسير بن ابي عمير في سورة كفته الباب الرابع في حديث سفينة نوح وباب حطة في  
 اسرائيل وحديث الثقلين وحديث يوم القيامة في مسكاة المصابيح عن ابي خذرو عن ابي عبد الله  
 قال وهو اخذ بياب الكعبة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان مثل اهل بيت فيكم مثل سفينة  
 نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك روى احمد وفي جمع القوائد ابن الزبير روى مثل  
 اهل بيت مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تركها غرق في الباب الرابع في الاوسط والاصغر مثل اهل بيت  
 مثل رباب حطة في بني اسرائيل من دخله غفرا والذنوب الطويل عن ابي خذرو وهو اخذ بياب الكعبة روى  
 ابن مثل اهل بيت فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك وان مثل اهل بيت  
 فيكم مثل باجطة في بني اسرائيل من دخله غفرا والذنوب الطويل في الاوسط والاصغر روى  
 واحمد بن حنبل عن ابي خذرو في جمع القوائد ايضا اخبرنا ابن ابي عمير عن سفيان بن  
 جبير عن ابن عباس عن سلمة بن الاكوع عن ابن ابي عمير عن ابي خذرو عن سفيان بن ابي عمير  
 عن ابي خذرو ايضا اخبرنا عن ابي عمير النخعي عن ابي عمير النخعي عن ابي عمير النخعي عن ابي عمير النخعي  
 في بني اسرائيل من دخله غفرا والذنوب الطويل في الاوسط والاصغر عن ابي عمير



اصطفاني واختارني وجعلني رسولا وقرن علي سيد الكتب فقلت للرسول انك ارسلت موسى  
الى فرعون فسلطت عليه فاجلده وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته  
ولم يسلط علي فاجلده وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته وخذلته  
في قلبه واليه المصير على عدو وهو اهل من امن بي وصدقني طول من وعد الله به وصدقني  
سلطت ذلك بقدر ما جعل فاعطانيه وهو سيد الاوصياء المحبوبين بعبادة والحق والحق شهادة  
واسم في الشهادة مقرون الى الحق وصدقني في الكبرياء والحق والحق شهادة  
ابنائى من وهدى الامم من بعدهم بحج الله على خلقه بعد النبيين وهم ابواب العلم والحق  
من بعدهم يخافون النار من ان يفتدى بهم هكذا الى صراط مستقيم لم يعب الله عبثهم لبعدهم  
الله الجنة وازجده مؤيات اخذت شريعت كلام جناب امير المؤمنين عليه السلام مخن اشعار والاشعار  
طائفة والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار  
نيل من المودة قوله في خطبته عن الشعار والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار  
والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار والاشعار  
لا توفى للمبيت الا من ابوابها من غير ابوابها من غير ابوابها من غير ابوابها  
الرجل ان يظنوا صدقوا وان يظنوا صدقوا وان يظنوا صدقوا وان يظنوا صدقوا  
دنيا العلم شديدي بطلت من بيدي وشييد وتوكيد وتوكيد وتوكيد وتوكيد  
ان رسيدكم يكون مغفل منكم كلام فاسد النظام مخاطب مقام تعلق بالخير والشر والشر والشر  
جميل تكم مرضي ومنقوض كذا في دواجنهم ودينهم ودينهم ودينهم ودينهم ودينهم  
جمله بآيات رسام قوله حديث فيهم رويت جابر بن النضر عليه وسلم قال الحمد لله والحمد لله  
عليها ما اقول مخاطب والاشارة باليد اخذت ربيع الكمان صنيع شنيع ستر وكتان فيمن نظر خوفي  
نهاده بارتكاب الخصال من واضع المصالح والطالح صدق ظافر افلاج وادك الديات وامت داهه بياض النكر  
مخاطب بقول خود حديث فيهم رويت جابر بن النضر عليه وسلم قال الحمد لله والحمد لله  
جابر بن نضر است ما لك ما بقادر فائدة الاولى في قوله عشرة ابن محله لعل من تمام ما يفتي في اخذت شنيع ربيع

الاشعار  
الاشعار



جانب امام حسن علیه السلام و جانب امام حسین علیه السلام و حضرت عبد الله بن عباس و سایرین علیه السلام و  
و عبد الله بن مسعود و عقیقه بن لیث و عبد الله بن عمر و عثمان بن مالک و عمرو بن العاص و یاشند روایت کرده  
اند که از ائمه اطهار زرنی در نظم حدیثی ماضی و حال است که حدیثی در مینه العلم فضیلتی است که جمله  
اصحاب جانب کتاب علی الله علیه السلام اقرت و لیتعالج بان نموده طریق و فاق را بساوک و تسلیح  
پیچیده و اندک پس مثل چنین حدیث را که در حدیثی معادل آن درین خصوصیت خواهد بود و بعضی روایت جابر  
و انروزن بجهت اینها که و سبب غرضش در حدیث و خلافت اقرت و است و منویم نشود که تالیف سبب تعبیر  
شاه صاحب این حدیث را بر روایت جابر است که این حدیث از جابر است و دیگر اصحاب زیاده تر روایت  
جابر امر واقعیت نداده و بر کسی که تنوع روایات این حدیث را در حدیث و تنوع روایات این حدیث را در حدیث  
است که این حدیث در میان محدثین اعلام و مسند بن قحطام سنیه بر روایت ابن عباس اعرف و اشهر است و  
اور لاج و الخراج ان حدیث ایشان را و فراتر و اکثر این حدیث هم نم توان کرد که تخفیف شاه صاحب این حدیث را در حدیث  
جابر شاید ازین پوست کمال حق آنرا در تمام احتیاج که مستقل است و چون روایت جابر را در حدیث ازین امر  
اثر و کتاب کلامی اهل حق بدین نیست و بسیاری از علمای کرام اهل حق که در کتب خود این حدیث را شریف را  
بقصد احتیاج آن کتب مخالفین آورده اند و تقصیر حضرت روایت جابر کرده اند و بیک روایت دیگر اصحاب نیز نقل کرده اند  
که الا یخفی علی من داجع الکتاب المناقب کلابی من یسبب طاب ذلک و کذب الحق لا یطری و الله  
و قال الله الامام العلامة البدرانی رحمه الله و غیره و اما الاستفاد و کاش مخاطب علی الله و جابر  
مقتدا از احتیاج حق و وضع حدیث که تفاوت و تمایز میگرداند و زیاده ازین کار بند فقر و تقصیر و تقصیر و تقصیر  
و این حدیث را بر روایت جابر و امام الکمال ذکر مینویسند لیکن چه کرده و آید که حضرت نور و ایضاً جابر را نیز نام آورده  
نموده و جملة حدیث و سید و وقت است که در حدیث که هر یک کمال موضع مراد و قاطع و ابرار باب  
عصیبت و غداره می باشد و در روایت جابر وجود است که سر بر انداخته باین قلم را بیکر این هر که شناسا  
و هر چند روایت کامل جابر را باقی از حدیثی است که باین طریق نیز گفته شده است که در حدیث جابر از حدیث جابر تا  
الاصناف مخاطب بکمال اصناف و محاببت و از سنن ائمه و استلاف ظاهر و باهر گردد و خطیب بغدادی در  
تاریخ خود علی بن ائمه گفته است اخبرنا البطلاب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو یوسف بن المقری قال

ابوالطیب محمد بن عبدالصمد المدائنی قال حدثنا أحمد بن عبد الله بن جعفر الكلبی قال أخبرنا  
عبد الرزاق قال قال قتاسفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت  
جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة وهو اخذ بيد علي  
هذا امير البرية وقال العجوة منصور من نصره مخذول من خذله فندبها صوته وقال اتانا  
عبد بنو العلاء وعلی بابا فممن اراد العلم فليأت الباب وازلا خطاين عبارت بر تکرار بصیرت الصبح السمر  
المنیوا وضع و تفسیر است که روایت جابر و ابی سبابة از جمله روایات است که شایسته صاحب اصلا این باب  
تکرار نموده و مانند اکثر این جملة بالغه و کلمات سابقه منظر کمال معانی و اهتمام خلب سرور امام علیه السلام  
التجويد سلام و ثبات الحمت و افضلیت جبابیر المؤمنین علی جملة تلك العظام میباشد که استقصاء علی  
وینما بعد انشاء الله تعالی پس حذف و استقاطقن بالتمام و مثل این مقام از مثل مخاطب مقام از جمله  
طامت عظام است و اگر چه استقاطقن و احادیث این جملة کثرت ایات مورث حیرت از باب انعام و تعجب صاحب  
عظام میشود مگر زیاده ترجیح بر استقاطقن علی فممن اراد العلم فليأت الباب است که در حدیث واقع  
شده و بنهایت معرفت کثورت و در روایت جابر و غیر او حدیثی شکر التورود و شکر النفل شده که حدیث  
ان از حدیثات مخبره است که باریک بینی از باب سبیل و شواهدی باشد از جمله آنچه مخاطب مخبر و تفسیر این حدیث  
در نسخ نیز مرکب این شده فطاعت و شغافه این الطیر من شمس طامین من الشمس است و بر اساس ادب  
خلب و انقاد و تطهیر این الطیر من الشمس و طامین من الشمس و شمس طامین من الشمس و شمس طامین من الشمس  
حققت بسبب قمار و قلت اطلع خود بر طرق و اسانید این حدیث شریف چون مغوی و بر و ایت و سیاقا  
ان مرور و در سه ذرات و حمت فالص خود بر تباع و تعلید کابلی منید و استرق مغوات ان بر و طری  
سیکانت و چینی کابلی و زیغام مرکب این منیع شنیع شده بود شایسته صاحب نیز سبک تخفیف و تلخیص و تفسیر  
و در تفهیم آثار ان خدای عز و جل پیش پاخور و تکابلی در مواقع گفت الخامس حار و احبار ان النبی صلی  
الله علیه و سلم قال اتانا عبد بنو العلاء و علی بابا و هو باطل لان الخبر مطعون علیه قال یحیی  
بن معین لا اصل له قال البخاری انه منکر و انه لا یس له وجه صحیح و قال الترمذی انه منکر  
منکر و قال الشیخ تقي الدين بن حقیق الصمد هذا الخبر منكر و ثبت و قال الشیخ محی الدین النوی و  
و الحافظ شمس الدین التتبی و الشیخ شمس الدین الجوزی انه موضوع فلا يجوز الاحتجاج و لا نقل

من كان يكسب مدينة العلم لا يلزم ان يكون صاحب الزمان الكبرياء ولا تلافيا ولا اخيرا ولا  
 هذا القول خلاف المتقدمين عليه قوله واين خيزر طهرنت اقول على رسلك ايها التفتيشي لهذا  
 وعلى ضلالتك ايها التفتيشي والمتنطع للذكر اما لك حيا واما المتعلق بالكبر للشار اما لك افادة وحصر  
 عن سكر العصبية الواضحة للشار اما لك طارح خبرك عن الكفر في مهواة الكذب والعصبية والبهت  
 اما لك رادع يدعك عن الاطالة عن القصة والصفا والمجمع البحت كيف نصبت فضلك لفتح فضائل  
 وحق الحق عليها والحمد لسلام الله ما كرا التيل والنها روي مناقبه والوضع والصغار لا تدرى بمنا  
 عرشه ال ولقد تمت في بادية عظيمة الاهوال واقدار قيت مرقبا صعبا للنبال وابديت حشونا مكنونة  
 من الاضلال والاذلال وانصبت فضلك بالحال والحال وبألف في الخرج ولا حشيانا وانثالت عليك  
 الخرج كل الاشياء قد انفت بالمجهر والمراء بلاهريه وثبتت بالحجارة والفريه وارتيكت في شراب الزيف  
 والمجهر وهويت في حفرة الاعراض عن الحق والصدق ودونت تحت القصب الشار والخلد الفاسط طبعك بالكل  
 مع ابطال الواضع مشغوف ودلوك وهماك الى المسكيع والترويق واللبس الخسيس محرف بسبحا  
 الله تبطل وترد وتنفى مثل هذا الحديث المشهور المشائع والخبر للتفتيش المذائع الصريح سنن  
 والواضع جرد الاعم منار الباطن انوار الذي فقله ورواه وخوجه واثره جما بدة الاخبار ومنقد و  
 الاثار ونظمه الامام الاخبار في الاشعار وذكره في الكتب والاسفار على مكنون الاعصار وتنقل  
 الادوار وهو من الاشتهار وعدم الاستنار كمال الاستفاضة والشيوع والتداول القبول والاعتقاد  
 الاعتبار وسلك الخلف والسير والاعتناء بشانه والثبت بل كانه والحلول بميطانه والتشديد الجاد  
 يمكن عظيم الشأن بأمر البرهان لا يسه يد الكفار والتضعيف ولا يصل اليه غائلا النور هين  
 والتضعيف **والعبر** ان الطاعة في الحديث الشريف شذاذ لا يصيبهم خذو والتحقق ومعاينة  
 لا يحتمل بهم اولو النظر الدقيق قد اخطاوا وجه الصواب فهم في غلواء العصبية متجادون في سوق  
 الحجة الماهلية عادون وفي بوادي الجبان والحنانة مهطعون والى نوادي الخطل الخيل مسرعون  
 طاعوا الضلالة مظهرون وشار الحور رومهم من روم القبح روم الصدق صادقون وعن افتقار  
 الحق حازنون وفي هوة اللوان هاوون وفي تيه العدوان خاوون وحيث اوعاوا في سباسب  
 الباطل فهم عن الحق يحسون واذا لم يستد طهرت الله فهم في كآتهم يعجزون قوله قال يحيى بن معاذ لا يصلح



اقول برار باب اعلام و محال ان یقال ان فی کتبنا من فحلم منینة و انه یطللان صدور این کلام  
 مهین از محیی بن معین در خصوص حدیث انامدینة العلم و علی بابها طلبو ستمین ست بوجه عدید و بر این  
 سید اول نکتہ محیی بن معین بحواب سوال قاسم بن عبد الرحمن الانباری بقصیح انجید شریف نوره چنانچه خطیب  
 در تاریخ بغداد علی نقل عن السیوطی گفت قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت محیی بن معین عن هذا الحديث  
 فقال هو صحيح قال الخطيب اياه صحيح من حديث ابن معوية وليس يبطل الحديث ولا غيره من حديثه و قد روي في كتاب الكمال  
 ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي عنه قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الهروي عن  
 قال حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم انامدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات بابه قال القاسم سألت محیی بن معین  
 عن هذا الحديث فقال صحيح قال ابو بکر بن ثابت الحافظ اراد انه صحيح من حديث ابن معوية و ليس  
 بباطل اذ قد روى غیر واحد عنه و ابن حجر قائل و تهذیب التهذیب بترجمه ابو الصلت گفته و قال القاسم  
 بن عبد الرحمن الانباری سألت محیی بن معین عن حديث حدثنا ابو الصلت عن ابن معوية عن  
 الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا انامدینة العلم و علی بابها الحديث فقال هو صحيح قال  
 الخطيب اياه صحيح عن ابن معوية اذ قد روى غیر واحد عنه و انما قرع سید علی بدرج الجوامع و لا علی نفي  
 و كثر العمل و عبد الرؤف مناوی در فیض القدير و علامه محمد بن اسماعیل المیر در رد منتهی و قاضی القضاة محمد بن علی  
 الشوكانی در فوائد محمود نیز واضح و شاکر است که برین بخت حدیث مدینه العلم حکم نموده که امر فیما مضی و و هم نکتہ محیی  
 بن معین بحواب کلام عباس بن محمد که در نثر اثبات حدیث انامدینة العلم فرموده چنانچه بوجه اتساعی که اتساعی بوری  
 مستدک علی اصحی بن زوامة مدینه العلم بطریق ابو الصلت گفته و ابو الصلت گفته که ما نسمع من العلماء و من یحضرون هذا المجلس  
 سمعت العباس بن محمد الدودی يقول سألت محیی بن معین عن ابو الصلت الهروي فقال قد علمت  
 انیس قد حدثت عن ابن معوية عن الاعمش انامدینة العلم فقال قد حدثت به محمد بن جعفر الفقیه  
 و هو ثقة سألني و خطيب بغدادی و تاریخ بغداد علی ما نقل عن السیوطی فی اللال گفته قال عباس الدودی سمعت  
 محیی بن معین یوثق ابو الصلت عبد السلام بن صالح فقلت لعله حدث عن ابن معوية عن الاعمش  
 انامدینة العلم و علی بابها فقال سألت یزید و بن مرزبان السکین اللیس قد حدثت به محمد بن جعفر الفقیه  
 عن ابی معوية و عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی و کتاب الکمال فی اسماء الرجال بترجمه ابو الصلت گفته قال عباس بن

محمد بن یحیی بن معین یوثق ابوالصلت فقیل لعلته حدث عن ابی معویه انما مدینه العلم وعلی بن ابی طالب  
 یأبها فقال ماتیدون من هذا المسکن الیس قد حدث به محمد بن جعفر الفکیک عن ابی معویه وروی  
 در تہذیب الکمال تبریز ابوالصلت گفت قال عباس بن محمد الدوروی سمعت یحیی بن معین یوثق ابوالصلت  
 عبد السلام بن صالح فقلت انہ حدث عن ابی معویه عن الاعمش انما مدینه العلم وعلی بن ابی طالب  
 ماتیدون من هذا المسکن الیس قد حدث محمد بن جعفر الفکیک عن ابی معویه فقال نعم وعلی بن  
 اویس یخبر کما نقل عنہ سیوطی فی قوت القندی گفتہ ومع ذلک فقد قال لعلہ انما مدینه العلم وعلی بن ابی طالب  
 یحیی الدوروی قال سئلت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال ذوقہ فقلت الیس قد حدث عن  
 ابی معویه حدیث انما مدینه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفکیک وهو یخبر عن ابی معویہ  
 غیر وثاہی در نقۃ الصبح علی ما نقل عنہ گفتہ وقد روی عباس بن محمد الدوروی انما مدینه العلم وعلی بن  
 معین انما سألہ عن ابی الصلت هذا فوقعہ فقال الیس قد حدث عن ابی معویہ حدیث انما مدینه  
 العلم وعلی بن ابی طالب قال قد حدث به عن ابی معویہ محمد بن جعفر الفکیک وابن جریر عن قتیبہ  
 التہذیب تبریز ابوالصلت گفتہ قال الدوروی سمعت ابن معین یوثق ابوالصلت فقلت حدیث انما  
 مدینه العلم وعلی بن ابی طالب قد حدث به محمد بن جعفر الفکیک عن ابی معویہ سوم آنکہ یحیی بن معین فکیک  
 احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز ابو ازحال ابوالصلت قال کردہ بود نیز اثبات حدیث مدینه العلم کتوبہ خیاخ فیلیب در  
 تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ سیوطی فی اللالی گفتہ وقال احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز سئلت یحیی بن معین عن  
 ابی الصلت عبد السلام بن صالح الدوروی فقال الیس من یکنز فقیل لعلہ فحدث ابی معویہ انما  
 مدینه العلم فقال هو من حدیث ابی معویہ لعلہ بن حنفیہ قال حدث به ابو معویہ قد یخبر کتوبہ  
 وکان ابوالصلت لعلہ موسرا یطلب هذه الاحادیث ویلزم الشایخ فکانوا یحذرونہا وروی در  
 تہذیب الکمال گفتہ وقال احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز سئلت یحیی بن معین عن ابی الصلت الدوروی  
 فقال الیس من یکنز فقیل لعلہ فی حدیث ابی معویہ عن الاعمش عن محمد بن ابی عباس انما  
 مدینه العلم وعلی بن ابی طالب ثم حدیث ابی معویہ وحدث ابی معویہ انما مدینه العلم وعلی بن ابی طالب  
 ابی معویہ قد یخبر کتوبہ وکان ابی الصلت لعلہ موسرا یطلب هذه الاحادیث ویلزم الشایخ و  
 کانوا یحذرونہا وعلی بن ابی طالب وروی در تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ سیوطی فی قوت القندی گفتہ وقال ابی الصلت احمد بن







بهم مستعد میدارم زیرا که این حدیث نیز مثل حدیث امام زین العابدین علیه السلام ثابت و مبرم و تحقیق و محکم است و طرق و سبب  
این حدیث مشید و افاضه علامه و سید مرتضی تحقیق و تنقید و باید بداند که این حدیث از جمله آن حدیثی است که علامه و سید مرتضی و سید  
علامی و تحقیق علامه فیروز آبادی با الحفصون قابل تذکره و تریست و کمال عجب است از مخاطب قلم که این کلام همین  
الانحراف را که عند تحقیق صدور آن از یحیی بن معین ثابت نیست پیش داشت و البته این تمام در صد کلام خود جای داده  
و علی بن موسی باطل اثبات مطعونیت این حدیث شریف فتاده و القادات غالبه و تحقیقات غالبه ابن معین که در شریعت  
سبانی این حدیث شریف و ترصیع مخالی این خبر ضعیف از آن من الحسید و معتق من الراسی الاطیه میباشد  
یکسخت در زبده و اصله اگر و اولادک متعلق و آکنه و تعلق این نگردیم و لای له ذلک طین فانه له یحفظ  
من افادات اعلام هذا الشأن باثر و لا عیب و اذکر کلامه و الحسین علی سائر هؤلاء هموا من الکتاب الی الکتب علی  
المشایخ و الیه بن و باید دانست که افادات ابن معین متعلق به صحیح و ثبات این حدیث متین بحدیث مسکت و غیر  
واقع شده و بنی ثابت و متحقق گشته است که منکرین و جامعین این حدیث شریف مسکت اب دم زدن بمقابلان نمازند  
و هیچ جوانی از آن ولو کان خیفه بر زبان بشاعت ترجمان خود نمی آرد چنانچه علامه علی و در این بجز و علی انقل عنه  
السیوطی فی قوت المنتهی در بیان حدیث مدینه العلم بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین سروده و در باب کلی  
من تکلیفی هذا الحدیث و بجز موضوعه بخواب عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین  
و علامه فیروز آبادی و نقیصه الصحیح علی انقل عنه بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین گفته و علم باین کلام  
علی حدیث امام زین العابدین علیه السلام بحسب عن هؤلاء الروایات الثابتة عن یحیی بن معین و ابن حجر کی در  
منح تأیید در ذکر این حدیث شریف نقله عن علی بن معین و علم باین کلام من کلامه عن هذا الحدیث بحسب  
عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین و از جمله شواهد صدقه کلام علامی و فیروز آبادی است  
که در همین در سیر اعلام النبلاء ترجمه ابو الصلت هر وی حکایت توفیق یحیی بن معین ابو الصلت را و اثبات او حدیث  
مدینه العلم را با ذکر آن کرده و بعد از آن خبر را نقل حوس در باب توفیق ابو الصلت بجای مهمل منفوه گردیده که این  
ایراد و ذکر آنست یحیی حدیث مدینه العلم را در کتب خود در کتب خود فیما بین سیر اعلام النبلاء گفته و قال عباس سمعت  
ابن معین یوثق ابو الصلت فذکر حدیث امام زین العابدین علیه السلام فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیث  
عن ابی معویه قلت جئت القلوب علی حب من احسن الیهما و کان هذا ابان یحیی و نحن نسمع من  
یحیی انما و نجده یقول فی الرجال ما لم یبرهننا و هن بل انما یستقیمونه و قوه موهاه و این کلام که

[illegible]



حسب انادات اکابر اعلام اساطین فخر سنیة ثابت برین است و قد فضلنا انبیا و انبیاء کتبنا  
استقصاء الامام و ایضا فی مجلد حدیث طغی من هذا الكتاب بفضل الله المتعارف کلام او  
تزواریب تحقیق علی الخصوص در مثل این حدیث درین مضمون قبول نخواهد داشت و دوم آنکه بخصوص لقب تخریج  
بخاری عظیم الاعتناء بشمار صحیح و معتبر است و بحال بر سنیة و انفع در روشن است که الا یخفی علی من طالع کتابنا  
استقصاء الامام بفضل الله الوهاب و مجلد حدیث الوالیة من هذا الكتاب پس کلام بود در طبع و تخریج  
شریف که از فضائل جلیل و شریف ابوالائمة الاطیاب سلام الله علیه مانع مسک و طالب ملاک است برگز قابل  
اولی التفتات هم نخواهد بود سوم آنکه این حدیث شریف را عبد الرزاق بن یحیى الصنعانی بدو سند صحیح روایت  
نموده که حدیث سابقا و عبد الرزاق از کبار مشایخ بخاری است و بخاری در صحیح خود جای احادیث متکاثره  
از روایت نموده که الا یخفی علی المتتبع پس هرگاه عبد الرزاق که شیخ بخاری است این حدیث شریف را بدو سند  
صحیح روایت کرده باشد باز درین و بران و مناد و بطلان قبح بخاری در حدیث شریف تزویر باب  
تقیظ و تشبیه که ام تمام ارتباط در شباهت چهارم آنکه ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل اشیبائی که یکی  
از ائمة اربعه اهل سنت است و مخالفان و منزه بیشتر از آنست که روم لخصای ان توان کرد و او نیز از اهل مشایخ  
بخاری میباشد از حدیث شریف ما که اسمعت سابقا بطرق متعدده روایت نموده و در سابق از ان ساده  
انطب خوارزم و حافظ کنجی که حدیث احمد در باب تباب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول و بر کابل تقدیر  
محمول است و در جلا و الفضل مثل عمود صباغ است که ممکن نیست متران بلرغ و از انقاد و ضبط ابن الجوزی دریا  
که احمد در بیاب مقلد و متبوع است و هرگاه احمد بنی را روایت کند رجوع بر روایت او و حیث فامین با ضبط  
ابن الجوزی برای جواب جمله ایرادات مختصمین و اعتراضات ازین کافی و درانی میداند پس بعد از آنکه  
تخریج بخاری درین حدیث لائق اعتناء و التفات اعلام ثبات نخواهد شد پیغمبر آنکه محیی بن معین که از اکابر حفاظ و  
انصار لیا طه جلا ثبات و مکان ثقات علماء سنیة است و از اعلام مشایخ بخاری میباشد بکرات و مرات  
اثبات این حدیث شریف نموده و بتفصیل مرصع تفصیل آن فرمود و کما یستفاد من اثبات و تفصیل محیی که شیخ بخاری است  
و بخاری از خرم اناد است و خوشه چینی مانوده چگونه قبح بخاری در حدیث مدینه العلم و تقی تزویر اهل عقل سلیم  
خواهد داشت ششم آنکه ابو جعفر محمد بن جریر بن زید الطبری که اسمعت سابقا در کتاب تهذیب الآثار بتفصیل  
مرصع حکم بصحت حدیث اناد الحکمة نموده و باختیار اتحاد ان با حدیث اناد فی العلم بر باب اعلام و اصحاب

افهام صحت آن بالقطع و یقین ظاهر و مستبین نموده پس بچنانند عالی بعباده این ناقد عظیم و جید فحیم که جلالت  
 شان معلوم مکان او در علم حدیث بنابر لطرافات اکابر حضرت سنیہ کالنار علی العلم للرح و واضح است کیسکه خطا  
 یسر از انصاف داشته باشد هرگز کما صفاقت انضمام بخاری را در مقام انصاف و استغابا نخواهد داد و ادنی در  
 برای آن در میزان احتفال و اعتنا نخواهد نهاد و مقتضی آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری در کتاب  
 مستدرک علی الصحیحین که در آن حدیث صحیح علی شرط الشیخین روایت کرده این حدیث شریف را بطریق عیدیه آورده  
 صحت آن بنابر شرط بخاری و مسلم بیان میسر و تبیین حکم خود واضح و آشکار فرموده کما سبق بعون الله المتع  
 پس بعد حکم بصحت این حدیث شریف و اظهار صحیح بودن آن بنابر شرط بخاری و مسلم بعد الله تعالی بر این  
 انصاف واضح و ظاهر گردید که قریح بخاری درین حدیث شریف محض عصبیت عناد و سبب اوجوبت و  
 ادو ادعای منکریت آن بالیقین دعوی نه سر و پا بودن و بیجه صحیح برای آن عین انکار و نظر سر خطا  
 ط الله العاصم عن التفرع بامثال هذه المفعولات والمردی فی اشیا هانتک الهوات  
 هشتم آنکه علامه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل کما علمت سابقا این حدیث شریف را از صحیح ترمذی  
 نقل نموده و آنرا از احادیث راجحه سویه و معتدأ سعد و دموده پس بعد الله تعالی واضح و آشکار گردید که  
 علامه ابن طلحه نیز انکار سرسار بخاری عین باطل و از حلیه صحت و سداد عاری و عاقل است ختم آنکه  
 علامه ابوالمنظر یوسف بن قزعلی المعشر و سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامم کما دلت فیها مقصر  
 این حدیث شریف را از فضائل ثابته مشتهره و از جمله سنت ظاهره که در آن شک و اریاب نیست و نموده  
 پس حسب تسبیح علامه سبط ابن الجوزی نیز قریح و جرح بخاری در حدیث شریف بسیار منشور خواهد بود و هم  
 آنکه حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف الکلبی الشافعی در کتاب بغایه الطالب این حدیث را روایت نموده و در صدر آن کتاب  
 عقاده فرموده و اینکه احادیث این حدیث صحیح است پس بعد از آنکه حافظ کلبی که این حدیث شریف را از احادیث صحیح  
 تعدید نموده بر اریاب نصفت واضح و واضح میشود که احادیث بخاری منکریت این حدیث را از حق و صحیح برای آن نشانی  
 از عصبیت باثر و حرکت خامس است یا زود هم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع کما صحت  
 فیما سبق جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و باین جزم سرسار جزم اساسی تخدیع جامعین و محاذین خرم  
 نموده پس حسب اختیار این علامه کلبی نیز منقول بخاری نیز در باب غیبه و اقباب و جوب مذنگ و عار خواهد بود  
 نه قابل ذکر و تفسار و و از دهم آنکه بلا علی متقی در کنز العمال کما صحت سابقا بعون الله المتع

کلام و مقال و حقائق اشتمال سیوطی و محمد علی الکمال و حساب خرم بصیرت اخذ شد و نیز برادر و وزیر او در پس نزد  
علامه متقی نیز قدح و لشکر بخاری قول شنیع و عمل فطیح خواهد بود و سیر و سیم آنکه محمد صمد عالم در معارج المعانی  
بهین کلام سیوطی عالی مقام در مقام اثبات علمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و بلا تشکیک و  
ارتیاب نقل می نموده پس نزد او نیز قدح بخاری در حدیث باطل و منضم خواهد بود چهارم آنکه مرزا محمد  
یزدخواستی که احادیث سابقا این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بمباحص من مناقب اهل البیت  
که در آن التزام ایراد احوال صحیح نموده و آورده پس حسب افاده این محقق جلیل المقدار نیز تفوه بخاری خطا  
واضح و غشای فاضح است با نزد و هم آنکه علامه محمد بن اسماعیل الامیر الصغالی در کتاب وضعه ندیه که اعرفت  
باستقامت تمام اثبات این حدیث متین النظام نموده رنگ اریاب از صفحات خواطر ابواب الباب دوده پس بجهت  
تعالی و اضع و لا یخ گوید که حسب اختیار این جبهه نقاد نیز نقول بخاری ناکب از عاده استقامت و سداد است و شایسته  
آنکه مولوی حسن زلمانی حاضر در قول مستحسن که اسمعت بنصر میرزا حسن حدیث شریف را حدیث مشهور و صحیح فرموده  
و تصحیح کردن جماعات ائمه سنیّه از اصحابان شیعین ظاهر نموده و بر ظاهر است که هرگاه این حدیث شریف نزد فاضل معاصر  
مشهور و صحیح بوده باشد جماعات ائمه سنیّه فضلا عن جماعه واحده تصحیح آن پرداخته باشند یقینا و حتما و قطعاً  
و خیرا نزد حضرتش قدح و جرح بخاری از علیه صدق و صواب عاقل و عاری و موجب کمال ذلت و خواری خواهد بود  
پس هم آنکه حافظ محمد بن یوسف کفخی در کفای الطالب که اسمعت سابقا بود و این حدیث شریف چند  
خود را این محاسن گفته و این حدیث حسن عالی پس حسب این افاده حافظ کفخی ظاهر و بایر گردید که دعوی بخاری  
در باب تکریب این حدیث شریف باطل و مردود و زائف و مطرود است و چه هم آنکه علامه صلاح الدین ابوالفتح محمد  
حسنی بختیج به بودن این حدیث شریف نموده و در میرزا قاضی منکرین آن فرموده که احادیث سابقا  
من کتاب التکتل لایحک علی سیوطی پس بجهت افاده او نیز بطلان دعوی منکر بودن این حدیث شریف  
که از بخاری ضعیف عندهما للحی المنیف مرزده واضح و ظاهر گردید و نیز و هم آنکه علامه محمد الدین فیروز آبادی  
در کتاب نقد الصحیح که اسمعت سابقا تصحیح میرزا فرموده باینکه این حدیث شریف بدو حسن  
مستحق به منتفی میشود پس بعون الله تعالی بطلان دعوی بخاری در باب تکریب این حدیث شریف از افاده فیروز آبادی  
عمده الکبائر را باب نقد و اعتبار واضح و آشکار گردید و هم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در فتاوی خود و نیز در  
اجوبه احادیث متعقبه صلاح فرموده که کمال محرم است که این حدیث شریف اختیار نمود



قریح قریح مبداء و مبنی تحقیق و تحقیق خود پس بفضل تعالی ظاهر و باهر گردد که حسب تحقیق حافظ ابن حجر که نزد  
 اهل سنت با ائمه اربعین فی الحدیث استیجاب باشد دعوی منکریت این حدیث که بخاری از زلف نصب حدیث و بعضی  
 کوشنان متجاوزین شده خطا سه مرتبه و فشار فضا است و بحدی باطل و داهی است که ابن حجر با آنکه کمال جد  
 جبهه در تامل باطل و تفسیر اضالی بخاری میدارد که الا یعنی علی ظاهر فتح الباری از ائمه این قول باطل است  
 بر داشته به شرح حسن بودن این حدیث شریف و بعد از آن اعلام تحصیل و تحجیل مقتدا به بنیل خود افراسنه  
 بدست و یکم آنکه نفس الدین خواصی در مقام سند که در حدیث شریف همین این حدیث شریف نموده پس  
 حسب افتاده او نیز دعوی منکریت این حدیث باطل محض خواهد بود و تجاوز بخاری برین دعوی کاذبه بحت نقول مردود  
 و الله الصائن عن ذیغ کل مشاهد نیست و دوم آنکه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء که اسمیت  
 این کسب حکم بحسن بودن این حدیث شریف نموده حسب این افتاده نیز شاعت و فطاعت دعوی باطل بخاری  
 در باب منکریت این حدیث بخاری نیست و سوم آنکه محمد بن یوسف شامی در سیل الهمدی و الارشاد  
 که اسمیت سابقا من بودن این حدیث شریف را صواب دانموده پس خطا بودن دعوی بخاری در باب منکریت  
 این حدیث شامی از افتاده علامه شامی نیز ثابت و محقق است و چهارم آنکه ابن حجر مکی در منیحه بحسن بودن  
 این حدیث تحقیق داشته و در لطیفه الجمان نیز از بسبب کثرت طرق حسن بر نموده و در صواعق مصیبت بحسن بودن  
 آن از بعضی محققین نقل کرده و بعد از این تفاوت قول بخاری بمنکریت این حدیث نزد ارباب نصفت و امان  
 واضح باطلان و الا ایوان می باشد است و پنجم آنکه محمد طبرانی نیز آنکه در مقام تعجب قرع این حدیث شریف  
 افتاده علانی و ابن حجر مشتمل بر تحسین این حدیث شریف ذکر نموده که اسمیت سابقا پس بحسب تحقیق او نیز  
 نقول بخاری و کمال باطلان و مناد و سقوط و منهد او خواهد بود است و ششم آنکه محمد حمادی شمرانی در فتح المولی  
 المنصیری شرح الهام الصغیر علی ما نقل منه العزیزی فی اسراج النیر این حدیث شریف را حسن بغیر گفته پس بنابر  
 تحقیق این خبر این نیز دعوی منکریت آن که از بخاری سر زده محض ادعای فاسد و نقول کاسد خواهد بود  
 است و هفتم آنکه عبد الحق دهلوی در اسرار الرجال مشکوٰۃ از ابن حجر تحسین این حدیث نقل نموده و در لغات  
 شرح مشکوٰۃ افتاده کرده که ترمذی این حدیث شریف را تحسین فرموده است و نیز در آن کتاب کلام علامه فخر رازی  
 که متعلق با ثبات تحقیق این حدیث شریف است و مشتمل بر قریح صحیح بخاری و ابن میباش افتاده  
 پس قول باطل بخاری در قرع این حدیث نزد او نیز از وجه لغتنا ساقط و از مرتبه قبول مابط خواهد بود

است هشتم آنکه علی غرضی در سراج منیر کلماتی را در حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد بن  
 بشرانی نقل کرده پس نزد او هم بقول بخاری از حلیه صدق و سداد و عاری خواب بود است و نهم آنکه نور الدین  
 شمس الدین در تفسیر المطالب بهیه که ما علمت حسن بودن این حدیث را ثواب نموده پس خطای بخاری در دعوی  
 منکریت آن نزد این خبر محقق نیز ثابت محقق خواهد بود سی ام آنکه محمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرح  
 مواهب بلذیه که اخص سابقا تصویب حسن بودن این حدیث نموده و این معنی مستلزم تخطئه بخاری است  
 در ادعای منکریت او پس محمد اندکالی خطائے منکر بخاری درین باب حسب افاده این خبر نقاب بلا  
 خفا و احتجاب ثابت گردید و الله اعلم بالصواب علی ذلک سی و یکم آنکه محمد بن مسلمان القصبی در اسعاف الراغبین که  
 صفحه از بعض متحققین تصویب حسن بودن این حدیث شریف نقل کرده و این معنی نیز محمد بن زبیر بن جهم  
 بخاری که جرأت بردعوی منکریت بن خبر ضعیف نموده کافی و کافی است سی و دوم آنکه قاضی القضاة محمد  
 بن علی الشوکانی در کتاب فوائد محمود تصویب حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر عسقلانی نقل کرده  
 و خود نیز آنرا صواب نموده پس خطای بخاری در دعوی منکریت خویش حسب افاده علامه شوکانی که شیخ السلام  
 و سلطان العلماء و امام الدین و فائمه الحفاظ سنیه میباشد نیز ثابت محقق گردید سی و سوم آنکه مرزا حسن  
 محدث در تفریح الاحباب که اجماع بودن این حدیث شریف حدیث حسن علی الصواب مصرح نموده و  
 افاد و این محدث مشهور نیز بطال دعوی پر کذب و زور بخاری نکو علی الوجه الحسن می نماید و در غیبت و  
 مستغفرت مبنی که ما یعنی می تواند سی و چهارم آنکه بدر الدین الزرکشی در لالی مشوره باوصف آنکه بخاسر  
 بخاری در توحیح این حدیث شریف اولاً نقل کرده لیکن من بعد بطریق تعقب تحقیق علامه علال متعلق بانیات  
 حسن بودن این حدیث ذکر فرموده کمال وین و هو ان طعن بخاری بر حسن ذوی الشان بر اصحاب اعلام  
 و اباب افهام قاضی و وضع دلالت نموده و از تصریح علامه سنای در تفسیر القدر که اجماع سابقاً ثابت است که  
 علامه زرکشی بطلان افاده کلام این حدیث بر وجه حسن منتج به منتهی میشود و ضعیف هم نیست چنانچه آنکه  
 موضوع باشد و ازین افاده در کمال ظهور است که عبارت سر کسوف عبارت بخاری نزد علامه زرکشی از خبر صواب  
 نهایت دور و حسب تحقیق آن منقاد این متروک و مجهول میباشد سی و پنجم آنکه ابن حجر مکی در فتاوی هجر  
 در صدر کلام بطلان تمام حسن بودن این حدیث بلکه حسب قول حکم ترقی آن به مرتبه صحیح مصرح فرموده من بعد  
 از غمالات انوار الجاهلین و معالده دس المعاندین بعض احوال زائفة مشتمل بر قریح این حدیث که از جمله ان قول بخاری

له وجه صحیح نیز میباشد بقول احمد در موقوف بر مردود و محترم و مطرود بودن آن و استماع فرموده چنانچه  
 قتادای حدیثیه میفرماید و اما حدیث انما مدینا العلم و علی بابها فموضع حدیث حسن بن قائل که حدیث  
 قول البخاری نیست له وجه صحیح و لا از مدعی منکر و این معین کن بقرض طایفه ذکره این بخاری  
 الموضوعات و قضاای علی ذلک پس هرگاه نزد این جریانچه مقصود مقصوب که بر تفسیر ضیع قول بخاری  
 حدیث بخاری شریف قابل اعتنا و لائق اعتفال نبوده بلکه مورد اقرض و محمل انتقاد گردد متناهی صاحب را شرار  
 نیست که این چنین قول علی بابها فی ما نظیر التذیبی موثر التیابی بمقابل اهل حق اعلیٰ فرمایند و مقام  
 اثبات مطعونیت این حدیث شریف بآن احتمول نمایند و کمال محابرت خود از تحقیقات کلام طای خویش فرارند  
 از باب خبرت نهند و داد کمال محاربات و ملاحات در تیار باطل الجلیج و اختیار خطای اوج و دهنده سی و ششم  
 علامه سیوطی در کتاب دُرر منثور باوصفیکه انما یخبر شریف از بخاری ذکر نمود و لیکن اقتضای آن نکرده و حجاب  
 حسن بودن این حدیث ظاهر نموده که اسلف پس هرگاه نزد علامه سیوطی قول بخاری قابل التفات و اعتنا نبوده باشد  
 و ذکر فرمودن شاه صاحب از بمقابل اهل حق ناشی از کمال شرم و عیا خواهد بود سی و هفتم آنکه علامه نور الدین سمیعی  
 در جواهر العقیدین باوصف نقل قریح بخاری در سینه برائے قلن نگذاشته بلکه اثبات و اخلاق این حدیث شریف  
 اعلام تحجیل و تغییر آن جامه عزیز را بر او نهاده پس ذکر چنین قریح در چون و چرا معلوم خبری که کاشف از بیانشا حدیث  
 و در لطیف ابابیل و نزویق اضمایل باشد مقرر مریست سی و هشتم آنکه ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ  
 این حدیث از بخاری ذکر کرده لیکن در مقام استدراک اثبات و اخلاق این حدیث شریف باین تغییر و تنزیر بخاری دیده  
 و نزد خدای پس ذکر نمودن شاه صاحب چنین قریح مردود و متعقب بسبب کمال حیرت و عجبت سی و نهم  
 آنکه علامه منکر و فیض القدر قریح بخاری غریب و یخبر حدیث رفیع و غیر نقل نموده و متعقب و منقوض در موقوف  
 بودن آن باقادات جمعی از ائمه اعلام و ساطعین فحلم خود واضح و لا علم فرموده پس کمال عجبت که شاه صاحب  
 این قریح قدوح و قریح مطروح را بکمال خوشدلی و بساط اعلیٰ میفرماید و کمالی تحقیقات کلام محققین و احکام متقدین  
 غریب خود و باب و جویت قریح منظر نظری نمایند چه عالم آنکه قاضی شاه استدلالی پی که مسبب افتاده مخاطب  
 کما فی الشیخان النبلا بیقی وقت بوده و بیف معلول شرح بخاری حدیث ذکر کرده لیکن بنزد اهل  
 نصفت ناصوب بودن آن حسیب و این جریانچه واضح نموده بلکه بعد نقل حسن بودن این حدیث شریف را باین جریانچه  
 نموده که بکثرت شاهد حکم بصورت حدیثی تملن نموده هرگاه حال قریح بخاری حدیثیه با کفایتی ظاهر و کمال التفات مناسبه بلکه



بنا بر اینست که ما صواب بودن آن بر خاسته باشد پس احتیاج به مطلب آن محل کمال استنباط و استنباط از باب اسرار  
و بعد از این بود و قول من و قال للترمذی انه منکر غریب **اقول** کسانیکه بهر از تحقیقات علماء  
محققین را بر این کلامی منقید بکار برشته اند و همیت و الاهیت خود را به تفسیر حق از باطل و نور از حال از باطل گشته  
بخوبی میدانند که ساعت ترمذی از قریح حدیث امام مدینه العلم بعد میرست و نسبت طعن در این حدیث شریف بسوی او  
از طایفه صحاح عاقل و معری بلکه ترمذی و الا انتقام بر روایت و اخراج این حدیث و بین الا بلام و هیچ غلطی الا صریح خود را  
نموده و اگر دیدیم که بنا بر تصریح بعضی از علمای سنی به تفسیر این حدیث ضعیف گردید باجماع آنچه شاه صاحب در نجابت  
بترمذی فرموده اند سراسر باطل و نامصوب و مثل نمایش سراب است بوجه عدیده اول آنکه بین طایفه شافعی  
این حدیث شریف را از صحیح ترمذی در معرض استیلاج و استملال نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل در بیان معنی  
الانزع بطین گفته و له یزید بلا زمة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنید الله تعالی علینا حق قال له رسول الله  
صلی الله علیه و سلم فیما نقله الترمذی فی صحیحہ بسند لا یحکمنا مدینه العلم و علی بابها و ظاهر  
که اگر ترمذی در این حدیث قدح نمیکرد چگونه این طایفه روایت او را استملال میکرد و از قریح او اعراض میورزید و دوم آنکه این  
طایفه این حدیث شریف را جاسی دیگر نیز در معرض استملال و احتیاج از صحیح ترمذی نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل  
در بیان ثواب علم و فضل قبلایمیر المؤمنین علیه السلام گفته و من قال عاروا الامام الترمذی فی صحیحہ بسند  
و قد تقدم ذکره فی الامتثال ما فی صفته امیر المؤمنین بالانزع البطین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
و سلم قال ان مدینه العلم و علی بابها و نقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی الملقب فی کتاب  
الوسوم بالمصایح ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان ادارا المحکمة و علی بابها لکنه صلی الله  
علیه و سلم خص العلم بالمدينة و الدلیل بالحکمة لما کان العلم اوسع انواعا و ابسط ففوقا و اکثر شعبا  
و اغزر فائدة و اعم فاعلم ان الحکمة تخص الاعمال الاکبر و الاخص بالاصغر الی اخره و سیاقی فتشاکد الله  
تعالی فیما بعد و بر ظاهر است که استملال علامه ابن طایبین حدیث شریف در مقام سابق مبنی بر روایت  
ترمذیست پس اگر خود ترمذی در این قدح مینمود هرگز چنین علامه با کمال بالاحتیاج و استملال نمیکرد و سوم آنکه  
این تمحید در سنجاج گفته و حدیث ان مدینه العلم اضعف و اوهی و لهذا انما یعد فی الموضوعات  
و ان روله الترمذی و ذکره ابن الجوزی و بین ان سائر طرقه موضوعاتنا بر عبارات واضع و لا شیء  
که ابن نجیب و مصنفه از کمال عناد و غایت لهذا خود بر سر قریح و جرح این حدیث رسیده لیکن در باب روایت کردن



اما از طرف آن سپرده چنانچه گفته این رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انما مدینة العلم و علی تأیها  
 استخراج از روی و ظاهر است که اگر ترمذی در بخاریت قدس میگرد و از خودم که تصدیق و تعشیش معلوم ارباب  
 معلوم است هرگز نیست خود را بر اثبات بخاریت در فضائل خلیف ابی المومنین علیه السلام برتری گماشت و در  
 صورت ذکر خود را از نقل قدس و جرح ترمذی در این باره نمیدانست بهم آنکه شیخ بن عبد الله العبدوس  
 در عقد بنوی روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات ذکر نموده که او درین فیما سبق  
 و این معنی بجهت دلالت بر عدم صدور قدح این حدیث از ترمذی دارد و قد معنی تقریبه المقادیر هم آنکه  
 محمود بن محمد اشعری القادری و در صراط سوی در مقام اثبات این حدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر  
 نموده و از اینجانب لطلان صدور قدح این حدیث از ترمذی واضح و لا محاله میشود و از هم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در  
 رجال مشکوٰۃ در مقام اثبات این حدیث شریف ترمذی را ذکر نموده و این افاده نیز بحمد الله الشان بسین لطلان  
 صدور قدح این حدیث از ترمذی می باشد و از هم آنکه نور الدین خیر المسی در تیسیر المطالب سنی در شرح  
 کتاب التائب صلی الله علیه و سلم که سمعت سابقا گفته قوله مدینة العلم روی الترمذی  
 و غیره من ذواتنا مدینة العلم و علی یاهما و الصواب انه حدیث حسن كما قاله الحافظ العلامة  
 و ابن حجر ازین عبارت واضح است که خبر المسی در مقام اثبات اسم فیه العلم برای جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم  
 این حدیث شریف را آورده و روایت کردن ترمذی از انابت نموده و این معنی نیز برای الباطال دعوی قدح ترمذی  
 در بخاریت شریف کافی و بسند است سیر و هم آنکه ابراهیم کردی کورانی در نبراس که سمعت فیما مضی  
 گفته و اما انه باب مدینة علمه ففی قوله صلی الله علیه و سلم انما مدینة العلم و علی  
 باخبار و اراء النیر و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاكم عن علی ازین عبارت  
 ظاهر است که ابراهیم کردی در مقام اثبات بودن جناب ابی المومنین علیه السلام باب مدینة علم رسول الله صلی الله علیه  
 و آله باب القبول این حدیث شریف را ذکر نموده و در مقام اثبات این احتجاج ترمذی نیز نموده و هذا ايضا  
 تمایذ قدح صدور قدح هذا الحدیث عن الترمذی المنفی چهار و هم آنکه محمد بن عبد الباقي الرزقانی  
 در شرح مواهب لدینیه در مقام شرح اسمای جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم که سمعت فیما سبق  
 گفته مدینة العلم كما قال صلی الله علیه و سلم انما مدینة العلم و علی تأیها و الترمذی و الحاكم و  
 صحیح و غیره علی و الحاكم ايضا و الطبرانی و ابی الشیخ و غیرهم عن ابن عباس الخ ازین عبارت پدید



که زنیانی براسه اثبات بودی مدینه العلم از اساسی بن جناب علی الله علیه السلام حدیث مدینه العلم را ذکر کرده و در مقام اثبات این ولایت کردن ترمذی آنرا نیز ثابت نموده و ظاهرست که اگر خود ترمذی قاضی در خدیج میبود ذکر ولایت کردن خود در مقام اثبات و احتجاج از مثل زنیانی بطور غیر سید یا ترمذی هم نکند  
 بن علی الصبان المصری و اسحاق الرافضیین که حدیث فیما مضی در مقام اثبات یحیی بن شریف روایت کردن ترمذی را ذکر نموده پس حسب افاده فاضل صبان نیز دعوی صدور قریح یحیی بن ترمذی عمده الاعیان در کمال دین و جوان خواهد بود نشان ترمذی هم آنکه علامه عجلی در ذخیره السائل کما سمعت سابقا در شرح شعر  
 و دعوة الحق و باب العلم و واعلم ان صاحب کل حکم گفته و اخبر الترمذی انه قال قال الله علیه  
 و سلم ان مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الملبات لهذا کانت المطرقة و التسلل و البع  
 لیه الزیغارت و اخصت که علامه عجلی حدیث مدینه العلم را بر روایت ترمذی در مقام اثبات باب العلم و اعلم العلم  
 بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام فارغ نموده و بر ظاهرست که اگر ترمذی در یحیی بن شریف مرکب قریح حدیث  
 عجلی جایز نمیداشت که بر روایت مقدمه خود ترمذی در مثل این مطلب احتجاج و استناد میکرد و ذلک ظاهر کل  
 الظهور و لکن من لم یجعل الله له نورا فاما له من نور مقدم هم آنکه حسب تصریح شیخ عبد الحق دلموی در  
 لمعات شرح مشکوٰۃ ثابت و متفقست که ترمذی یحیی بن شریف ثلث نموده یعنی یحیی بن شریف را حدیث حسن گفته  
 و هذه عبارت کما سمعت سابقا و اعلم ان للشیخ من لفظ الحديث في هذا المعنى ان مدینه  
 العلم و علی بابها و قد تکرر التقادیر فاصله من ابی الصلت عبد المستلیم و کان شیعیاً و قد تکرر فیه و  
 مع هذا الحديث الحاكم و حسنه الترمذی لم ازین عبارت کمال ظهور واضح و لا تخیرت که حاکم یحیی بن  
 شریف را تصحیح کرده و ترمذی یحیی بن شریف آن نموده پس بجهت ظاهر و باهر گردید که ادعای باطل شایع صاحب باب  
 متوج ترمذی حنفی از واقعیت ندارد بلکه کذب مریخ انحرافی فصح و عصبه شیعیه و فریه فطیعی باشد و ترمذی بجم  
 التبیث و الاتقان در صحیح دلیل الشان خود خراج یحیی بن رفیع المکان نموده است علاوه بر خراج و  
 ادراج یحیی بن انجم بنیان ارباب بغض دشمنان نیز فرموده و الله دره و عنیه لجره و یحیی هم  
 آنکه سیوطی در کتاب التکلیف البیانات که آنرا بالخصوص برای بیان تعقیبات خود بر موضوعات ابن الجوزی  
 تصنیف نموده کما سمعت سابقا گفته حدیث ان مدینه العلم و علی بابها و قد تکرر فیه و  
 و ابن عباس و یحیی بن علی و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

ازین عبارت واضح و ظاہر است کہ ابن الجوزی حدیث امام زین العہد را روایت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام را روایت  
 و ما بر دو موضوعات وارد نموده و علامہ سیوطی در مقام رد حبارت او برآمد تا قاعدہ نماید کہ روایت جناب امیر المؤمنین علیہ  
 السلام را ترمذی و حاکم اخراج کرده اند پس بکمی اللہ تعالیٰ ثابت و محقق گردید کہ ترمذی حدیث امام زین العہد را روایت  
 جناب امیر المؤمنین علیہ السلام اخراج نموده و این عبارت را اخراج نموده و واقع شد کہ قابل استدلال و احتجاج بر قاعدہ حدیث  
 واضح و ظاہر است و ظاہر است کہ اگر ترمذی حدیث شریف مرکب طعن و قبح میگردد یا احتجاج باخراج او در رد  
 حبارت ابن الجوزی این برگزیده است و نیز در آن ظاهر کل المظهری نوز و ہم آنکہ سیوطی در لای مصنفہ کما  
 حدیث سابقہ نقل قدح ابن الجوزی حدیث شریف گفته قلت حدیث علی اخراج الترمذی حدیث  
 ابن عباس اخراجہ الحاکم المستدرک ازین عبارت واضح است کہ علامہ سیوطی اخراج ترمذی او در رد  
 حبارت ابن الجوزی ذکر میکند و این استدلال و احتجاج مینماید پس بکمی اللہ تعالیٰ ظاہر و باہر گردید کہ اخراج ترمذی این  
 حدیث شریف را حق ثابت و صحیح است و دعوی قدح ترمذی و دان باطل محض و هیچ یک آنکہ علامہ شوکانی  
 در فوائد مجموعہ کما سمعت سابقا و الاقصر این حدیث شریف از بعضی متعینین نقل کرده و من بعد او معر من جواب  
 از ان گفته واجب عن ذلك بان محمد بن جعفر البغدادي الفقيدي قد وثقه يحيى بن معين و ان  
 ابا الصلت الهروي قد وثقه ابن معين و الحاکم قد وثقه يحيى بن عمار هذا الحديث فقال صحيح خرج  
 المزي عن علي بن فضال و اخراج الحاکم في المستدرک عن ابن عباس موقوف لوقال صحيح الاسناد ثم يخبرنا عن علامہ سیوطی  
 جواب قبح این حدیث شریف امور عدیدہ نقل کرده کہ از جمله ان اخراج ترمذی نیز میباید پس بکمی اللہ تعالیٰ واضح و  
 ظاہر گردید کہ اخراج ترمذی این حدیث شریف را در مقام جواب قدح آن لائق تنسک است و استدلال است و ادعای  
 قدح ترمذی و دان بحت افتراء و عیب منلال و کفی الله للمؤمنين القتال - قولہا و ذکرہ ابن الجوزی نے  
 الموضوعات اقول احتجاج مخالف باصفیات دیگر کردن ابن الجوزی این حدیث شریف را در موضوعات از  
 طائف احتجاجات و عرائف استدلال است و نیز کہ بنا بر قاعدات اکابر علمای اعلام و تقریر حاکم کلامی عظام  
 و تحقیقات متقدمین و الا مقام و مقدمات متعین ذوی الاحترام سنیه ابن الجوزی و کتاب الموضوعات او هر دو از وجہ  
 اعتبار و اعتماد سابق و ساقط از مرتبہ کون و سنا و نازل و باطل میباشند و نیز مقام شرطی از کلمات و بند  
 از عبارات کہ مصدق کلام علیہ است تمام باشد بخوش و خالق نبوی با بدین و بہرہ کافی و وافی از نقد و اعتبار و تفہیم و  
 استنباط باید گردید عن الدین بوالاثر الجوزی و متارخ کمال مدو قانع سنہ سبع و ثمانین و خمس مائہ گفتہ و فی ہذا

قدح ابن الجوزی

السنة في شهر رمضان توفي ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن الجوزي الحنبلي الواعظ بعد ادو  
تصانيفه مشهورة وكان كثيرا لوقعة في الناس لاسيما في العلماء المخالفين لمذهبه والفقهاء  
وكان مولده سنة عشر وخمسة مائة واربعمائة في اواخر شهر ربيع الاول سنة سبع وتسعين وخمسة  
مئة وفيها في رمضان توفي ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن الجوزي الحنبلي الواعظ المشهور وتصانيفه  
مشهورة وكان كثيرا لوقعة في العلماء وكان مولده سنة عشر وخمسة مائة وخمسين بن محمد وياربكر بن سليمان  
فميسر سنة وفي سنة سبع وتسعين وخمسة مائة مات ببغداد شيخ الوقت العلامة جمال الدين ابو الفرج  
عبد الرحمن بن علي بن الجوزي الحنبلي الواعظ ببغداد صاحب التصانيف وتصانيفه مشهورة وكان كثيرا  
الوقعة في الناس لاسيما العلماء المخالفين لمذهبه وكان مولده سنة عشر وخمسة مائة في الكامل و  
ابن اثير ودر تاريخ كامل ودر حواشي سنة ثمان وخمسة مائة ودر ترجمه عبد الكريم سمعالي غفته وقد جمع شيخه في  
عدتهم على اربعة الاف شيخ وقد ذكره ابو الفرج بن الجوزي فقلعه فخرج له قول فيه انه كان يأخذ  
الشيخ ببغداد ويعبر به الى فوق فمر عيسى فيقول حدثني فلان بما رواه النهر وهذا باب وجد افان الرجل  
سافر الى ما وراء النهر فسمع في عامة بلاده من جماعة شيوخه فأتى حاجته به الى هذا البلد ليس  
البلد وانما ذنبه عند ابن الجوزي انه شافني وانه سقى بغيرة فان ابن الجوزي لم يبق على احد الا مكشرا في  
ابو الفرج في اواخر شهر ربيع الاول سنة ثمان وخمسين وخمسة مائة ودر ترجمه عبد الكريم سمعالي غفته وقد جمع  
شيخه فزادت عدتهم على اربعة الاف شيخ وقد ذكره ابو الفرج بن الجوزي فأتى فوقع فيه فخرج له  
قوله فيه انه كان يأخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الى فوق فمر عيسى فيقول حدثني فلان بما رواه النهر  
وهذا باب وجد افان السمعاني المذكور سافر الى ما وراء النهر فأتى حاجته به الى هذا البلد ليس  
ذنبه عند ابن الجوزي انه شافني وانه سقى بغيرة فان ابن الجوزي لم يبق على احد غير الحنابلة وابن الرواحي  
وذكره في اواخر شهر ربيع الاول سنة ثمان وخمسة مائة ودر ترجمه عبد الكريم سمعالي غفته وكان ابن الجوزي يقول انه  
كان يأخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الى ما فوق فمر عيسى فيقول حدثني فلان بما رواه النهر وهذا  
باب وجد افان السمعاني الى هذا البلد ليس وقد سافر الى ما وراء النهر وذنبه عند ابن الجوزي  
انه شافني فان ابن الجوزي لم يبق على احد غير الحنابلة وابن الرواحي ودر ترجمه عبد الكريم سمعالي غفته سنة  
خمس وتسعين وخمسة مائة في ما بينت الخليفة خلع السلطنة فخرهم شاه وفيها اخرج ابن الجوزي



من محسن واسطوا لقاء الناس وفي المطبقه خمس سنين كذا ذكره الذهبي ولم يبين لاي سبب  
 محسن وكذا قد سمعت فيما مضى انه حين سبب الشيخ عبد القادر بان كان ينكر عليه وكان بينه وبين  
 ليده عدان بسبب كذا الذكر وانجر من وقت على كذا به ينكر فيه على قطب الجليل اتاج المفاخر الذي  
 خضعت لقدمه برفاقه الاكابر الشيخ يحيى الدين عبد القادر قدس الله روحه وفوره موجهه وانكاد من  
 الجوزي عليه وعلى غيره من المشيخه اهل المعارف والنور من جملة المفكرين بتبليس الشيطان والعقود  
 والعجب منه فكان عليهم وبجاستهم يطرق كلامه فقدمت له الحمد لله على ما هو الوجه فلا مبالا  
 بلزم كل مفرود وحسن ونيز يا فاضل وراة الجنان وروايت من رست وتعين منسأته بترجمة ابن الجوزي كفته قلنت  
 وكلام ابن الجوزي وان افقر فهو النسبة الى كلام القطب عبد القادر محقق ولو سلم من طعنه وانكارة  
 على المشيخه علمه والباطن ابقى مكتسبا بجل الحسن وقد قدمت ذكر ذلك الامكار فنفدت في الفرق  
 بين الكلام ابراهيم الامري في تاريخ سنة خمس وتسعين وخمسائة التي لم يخرج فيها من السجى في  
 سنة احدى وستين التي فيها ترجمه الشيخ عبد القادر رضي الله عنه وشيخ عبد الحق دبلوى ورسالة الرمال  
 مشكوة بترجمة ابن الجوزي كفته وكذا في شهر ربيع الثاني بليس بين يديه ما نظر الى طوائف الناس  
 من مثل الشيطان ملو قوا فيه من الوباء وغلطوا السنة وخفق من بينهم الصوفية بالارواح والافكار وروا  
 عليهم فيما نقل من الحكايات من عبيد الحال وطلع الكواشف ورواياتهم الى الجمل والجو مع نظر في  
 كتبه بكلامهم غير حكاياتهم ان جلف وكذا به هذا ان عرفه اهل السنة ليشع وتقرى بوجه الضل  
 لتعذر كل شيخ عباد الله الصالحين ولكن بملازمة الحق في المرد والتشيع يبدل على خلاف ذلك وان  
 الشيخ الامام القيم الفاروق سيدي احمد بن زروق وانك اطلع المحققون وحذروه لناصرون لا يراثة  
 سوء الظن على الكبر والكل وقد يكون للولاء والكرات والمفوء والمفوات لعدم العصمة و  
 غلبة الاحقاد كما اشار اليها المجتهد رحمه الله وكان امر الله قد رمق وداؤا لا بد من ستر زلل الائمة  
 نعم لو حسنت النية في ذلك وتخير الى الرد في مقام الخصم والتذكير فليعرض على القول دون  
 تعيين المقاتل ويعرض بعظمته وجلالته مع اقامة قدره اذ ستر زلل الائمة واجب وصيانة  
 الدين اوجب فلا تضاد في الحق لازم ولا خيرة ديانة يصحها كقول هذا الطريق سلم وقد قيل  
 سلم تسلم ونيز شيخ عبد الحق دبلوى ورسالة جبال مشكوة بترجمة ابن الجوزي كفته وكان ابن الجوزي عالما فاضلا

الكلام

تشيع

احمد

قد عرفنا شایه بفضلہ و کتابہ متفصلاً غلبت الخشاکاتہ اللہ بعد عن طریقہ القوم و محبتہم و الامتثال  
 فیہم و امتد من ذلک کلہ انہ کان ببغداد فی زمن سیدی الشیخ محیی الدین عبد القادر الجیلانی و کان  
 محرم ما من بکات محبتہ و حسن عقیدتہ و کان یساکعہ رضی اللہ عنہ طریقہ الاجتناب  
 الاستکرا حتی کان اللہ صنف کتابانی ذکرہما ذماتہ ببغداد و غیر من البلاد و لم یکملہ بحسب  
 ذکرہ رضی اللہ عنہ و کان ہذا منہ جملاً و غیر رابطہ العلوم و الفضائل و ذکر الشیخ الکامل العارف  
 باللہ خواجہ محمد بن ساعدی سر فی الفصول الثانی فی ذکر ابن الجوزی و الشیخ حافظ ابو الفرج  
 عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی و کان اماماً حافظاً فصحاً  
 متبحراً فی انواع العلوم مصنفاتہا و کان لہ ماتان و حسن تصنیف و کان صاحب القبول التام عند  
 الختام و العالم و کان ولدت ببغداد فی سنۃ ثمان و خمسمائة و توفی فی ہما فی رمضان سنۃ سبع و  
 تسعون و خمس مئة و اخرج من سجن و اسط منہ خسر و سبع و تسعون و توفی فی اللطیف و خمسین و سبب البکارہ  
 علی الشیخ عبد القادر الاطلسی و الکتاب الجوزی للذکور علیہ و غیر الشیخ من اهل النصار و حجتہ الخذلان  
 تلبیس الشیطان و طاعون العجب منہ فی نکارہ علیہم و بحسن کلماتہم و ذکر مقاماتہم و حالہم  
 یطرق کلامہ فارسلہ ابن الجوزی مرطعہ و انکارہ علی الشیخ علماء الباطن لبقیہ مکنیہ بحال الحسن و  
 الجوزی نسبہ الی موضع یقال لہ فرضہ الجوزی و ابوہ کان یعمل للصفر و کان علقہ محیی الدین یوسف  
 محبت ببغداد و قوی تدبیر المستصریہ بطائفة الخباہات الخفی و نیز شیخ عبد الحق و ابوہ و شیخ طوسی شکوہ  
 بتجوہ ابن الجوزی گفتہ و ابن خزی را کتابت شہر مسمی تلبیس الیہ بیان کردہ است در وی طریقہای کہ راہ یافتہ  
 است شیطان بطوائف مردم و واقع شدہ اند در بدعت و خلاف سنت خصوصاً بطائف صوفیہ و مبالغہ کردہ در  
 رو و انکار بر ایشان و در انچه منقول است ازین قوم از حکایات بغرب حال یا طمع سکر و نسبت کردہ بزرگان این طائفہ علیہ را  
 لا یجمل و جنون و حماقت و باوجود آنکہ کتابہای خود را مضر ساختہ است بکلمات غریب و حکایات عجیب و بحقیقت ابن  
 نیز از تلبیس الیہ است کہ بروی ازین باہ و رند خود و ساخت و وی اگر پیوستہ بخود کہ غرض من اطہار علم و تائید سنت  
 است تا اقبل علی ان کتبتہ تشنیع عباد اللہ الصالحین و لیکن اغراض و تجاذوزی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بر  
 اختلاف ان داوود طایر مغیوہ کردی از منکران ابن طائفہ علیہ است و نزاع حقیقی دارد بایشان سید احمد زر و وی  
 است کہ تخریر کردہ ان صاحبان ازین کتاب و سکہ مورف و مطن است بر کتاب ایشان گفتہ کہ دلی را غرض ہا و زلتہا

و  
 اندکان

طائفة

می باشد از جهت عدم عصمت و غلبه حال و سلجقه تقدیر و لازم است مترزالت ائمه جنوات کبار و اگر بنا بر این  
مقام نصیحت و تنبیہ بر این مصلحت لغت باید که تعزین بر قول کند و تعیین بر قائل زیرا که ستر لال امر واجبست  
و افاضات مدعی لازم و درینست که صاحب شریعت علی نفس و جان و مال و عیال و نسب و اولاد و غیره را تسلیم نمود و نیز شیخ عبدالحق  
و ابوی و شرح قدسی شکوة ترجمه ابن جوزی گفته و بالجملة باین جوزی عالم فاضل و لکن مغرور شد بعلم و فضل  
خود بود و متعسف غلیظ قش عا فاه اند و بعد بود از طریق قوم و محبت و اعتقاد ایشان و محبت برادر هر آنکه در بعد از خود  
و زبان کرامت ایشان شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت ایشان و سلوک و محبت  
با حضرت طریق اجتناب و انکار را اعطای الله من ذلک تا آنکه بود تصنیف میکرد کتاب نکزاد و معابد زبان خود از بعد او و  
خیران از بلاد و خوشی و کمیل نیک و آنرا بحسب ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است یا خیال از روی جبل و غرور بطایفه علم و فضل  
و شیخ عالم عارف کامل خواجہ محمد پارسا قدس الله روحه و فاضل علی استفیدی بن یوسف و فتوحه در فصول سته که از تصانیف  
ایشانست در ذکر ابن جوزی بمقرب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد  
بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی کبر الامام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دینیست  
و بیجا تصنیف کرد و بود و از قبول نام نزد خاص عام بود و از وی چند نوشته شان ختماء و وقایات در فضائل سبع و تسعین و  
ختماء و بیرون آمد و شد از ندان واسطه و بیان ماند در خانه خجالی بسبب انکار و سبب شیخ عبد القادر قطب الاولیاء  
تولج السفاخر بحیث انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و بر غیر و سبب از شیخ اهل العارف و بود این انکار و سبب  
از جمله خذلان و تلبیس شیطان و غرور و عجب از و سبب در انکار و سبب بر ایشان و حال آنکه بحاسن کلمات و ذکر  
مقامات و حالات ایشان مطرز مسکدانه کلام خود را و اگر سلامت میماند ابن جوزی باز طعن و انکار وی بر شاخ و  
علماء اهلن پانده و سلامت میماند و مسکس و متخلی بحال مجاس و بود و سبب و سبب محیی الدین یوسف محنت  
بغداد بود و منوی شمدت ریس مدرسه تفسیریه را و مطالعة از محتال را تا اینجا کلام خواجہ محمد پارسا است بلفظ جمله الله  
علیه رحمة واسعه انتی و ذم می و وزیران الاعتدال در ترجمه باین بن یزید العطار گفته ثمال ابن عدی هو حسن  
الحديث متماسك يكتب حديثه وعامتها مستقيمة وارجوا انه من اهل الصدق قلت بل هو  
ثقة حجة ناهيك بأن احمد بن حنبل ذكره فقال كان ثباتي كل الشايخ وقال ابن معين والنسائي  
ثقة وقد اقرنا العلامة ابو الفرج بن الجوزي في الضعفاء ولم يذكر فيه اقوال من وثقه وهذا  
من عبود كتابه بسره الجرح ويكت عن القويثي لولا ان ابرعدي وابن الجوزي ذكره الابان بن يزيد





[illegible]

ونيز سخاوي در فتح المغيث شرح الفقيه الميراث گفته اند ان من العجب اياد ابن الجوزي في كتابه العلال المشنا  
 في الاحاديث الواهية كثيرا ما اورد في الموضوعات كما ان في الموضوعات اكثر من الاحاديث الواهية بل  
 هذا اكثر في تصنيفه الوعظية والشبه بها من اياد الموضوعات وشبهه قال شيخنا وفاته من فتح الموضوع  
 والواهي في الكتابين قد ركبنا كتاب قال طرأ علينا من بعض اهل الكذب ثم لاحاق ما فاتنا كان  
 حسنا ولا نحن انظر عدم الاختراع بالانسان فاما من حديث الاول فيمكن ان لا يكون موضوعا وسيطرا  
 صدره في موضوعه وكفته وبعد فان من هم من الدين التنبيه على ما وضع من الحديث واخلاق على سند  
 المرسلين صل الله عليه وعلى آله وصحبه اجمعين وقد جمع في ذلك الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي كتابا  
 فاكثرت فيه من اخراج الضعيف الذي لم يخط ال رتبة الوضع بل من الحسن من الصحيح كما انه على ذلك  
 الاثمة الحافظ ومنه علم ابن الصلاح في علوم الحديث واتباعه ونيز سيرة في رد الال مصنوعة وكفته واعلم  
 انه جرت عادة الحافظ كالحاكم وابن حبان والعميد وغيرهم انهم يحكمون على حديثه بالبطلان من  
 حيثية سند مخصوص من لكون رايه اختار ذلك السند لذلك المتن ويكون ذلك المتن معروفا  
 مروي به اخر ويزكرون ذلك في ترجيح ذلك الراوي يجهونه به في غير ابن الجوزي بذلك ويحكم  
 على المتن بالوضع مطلقا ويورد في كتابه الموضوعات طيس هذا البلاغ وقد عار عليه التام ذلك  
 اخر هم الحافظ ابن حجر وهذا الموضوع من ذلك وقد قال الحاكم في ترجمه شيخه اسن في بكره بن احمد  
 بن هرون الشافعي دخل يوم اهل ابن حجر عبد الله بن احمد الثقفي المكي فعرض على حديثه عندنا  
 مظالم عن الحاج بن يوسف كاسمت سمع ابن جندب رفعه من الماطلة به خيرا فقهه في الدين  
 فقلت هذا باطل وانما تقرب به اليك ابو بكر الشافعي لاني من ولد الحاج انتهى ومعلوم ان هذا  
 المتن صحيح من طرق اخرى وانما انكر عليه بالبطلان من حيثية هذا السند المخصوص الذي  
 اختاره ابو بكر وكثيرا ما يجدون هذا الحديث بهذا الاسناد باطل اي وهو في غير اهل الباطل  
 فضل هذا لا يذكر في كتب الموضوعات ولا يذكر في كتب الجرح والتعديل في ترجمه لراوا الذين اوردوا جرحه في سيرة  
 في تحقيق حديث من قرأه في السير في كل صلوة مكتوب في المصنوعة من دخول الجنة الا ان  
 اجوز كفته وقال الحافظ ابن حجر في تخريج احاديث الشك في عقل ابن الجوزي فاور هذا الحديث في  
 الموضوعات وهو اسج ما وقع له وقال الحافظ مشرف الدين السبكي في جزوه في تفتيل هذا



الحديث محمد بن حبيب القصباني الشافعي المحدث كنية ابو عبد الحميد اجمع به البخاري في صحيحه وكان له محمد بن زياد  
 كذا ابو سفيان المحدث اجمع به البخاري في صحيحه كذا ابو سفيان المحدث اجمع به البخاري في صحيحه كذا ابو سفيان المحدث اجمع به البخاري في صحيحه  
 في حديثه صلى الله عليه وسلم في حديثه صلى الله عليه وسلم في حديثه صلى الله عليه وسلم في حديثه صلى الله عليه وسلم في حديثه صلى الله عليه وسلم  
 ساريد هاته قال فاذا انضمت هذه الاحاديث بعضها الى بعض اخذت فوق وقال للذهبي في تاريخه  
 فقلت من خط السبع احمد بن ابى الجعد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره  
 الاحاديث مخالفة للنقل والعقل ومما لم يصيب فيه اطلاقه في وضع على الاحاديث بكلام بعض الناس في  
 السرد واهتماما بقوله فلان ضعيف او ليس بالقوي او لا يثق وليس ذلك الحديث مما يهدى القلوب  
 بسبب الله ولا فيه مخالفة ولا معارضة لكتاب السنة ولا اجماع ولا حجة بانه موضوع سوى كلام ذلك  
 الرجل في رايه وهذا عدوان ومجازفة قال فسر ذلك انه اورد حديث ابى امامة في قراءة آية  
 الكرسي بعد الصلاة لقول يعقوب بن سفيان في رايه محمد بن حبيب ليس بالقوي ومحمد بن ارقم  
 له البخاري في صحيحه ووثقه احمد وابن معين انتهى في تاريخه سيبوطي في رايه في موضوعه وبيان حديث  
 اولكم ورود ا على الجوزي اولكم اسلاما على بن ابي طالب كفته والعجب من المصنف انه قال في العلل باب  
 فضل علي بن ابي طالب قد وضعوا احاديث خارجة عن الحد ذكرت جمهورها في كتاب الموضوعات  
 وانما اذكرهم هنا ما دون ذلك ثم اورد هذا الحديث وهذا ليدل على ان متنه عند البش موضوع  
 فكيف يورد في الموضوعات وقد عاب عليه الحافظ هذا الامر بعينه فقال والله يوجه حديثا  
 في كتاب الموضوعات ويحكمه بوضع ثم يورد في العلل موضوعا واحاديثا الواهية التي لم يثبت  
 الى ان يحكم عليها بالوضع وهذا تناقض ونيز سيبوطي في رايه في موضوعه بعد ذكر حديثه ان طالت بك مدة  
 او شك ان ترى قوله انك من خط الله وروى في الغنية في ابدى هم مثل اذ ناب البقر فاقترح ابن الجوزي في  
 كفته قلت لا والله ما هو بل بل صحيح في نهاية القصة لخرجه مسلم في صحيحه قال شيخ الاسلام بن  
 حجر في القول للسند هذا حديث صحيح لخرجه مسلم عن جماعة من مشايخه عن ابى عامر العقدي  
 واخرجه من وجه اخر قال ولم اقف على شيء في كتاب البصير منوعات حكم عليه بالوضع وهو في  
 احد الصحيحين غير هذا الحديث وانما اخذته شديدة منه وافعل المذكور ثقة مشهور ووثقه  
 ابن معين وابن سعد والنسائي وابو حاتم ودوى عنه ابن المبارك وطبقته واخرج له مسلم في

مصحيحه واولاد المتقدمين فيه كلاما الا ان العقيلي قال لم يرو عنه ابن مهدي وهذا ليس بخرج  
وقال خطا ابن الجوزي في تقليده لابن حبان في هذا الموضع خطأ شديد او غلط ابن حبان في  
افق فضعه بهذا الحديث وتعبق الذهبي في اللبزان كلام ابن حبان فقال حديث افق مصحيح غير  
وابن حبان ربما جرح الثقة حتى كانه لا يدرى ما يخرج من راسه وقد تابعه صحيح عن البيهقي في  
هريرة اخبره احمد والبيهقي في الدلائل وابن حبان في صحيحه قال ولقد اسلم ابن الجوزي في ذكره في  
الموضوعات حديثا في صحيح مسلم وهذا من عجائب ما تقيي الله واعلم ونير سبطي ودرال مصنف بعد  
نقل كلام ابن الجوزي في رده حديث اذا انكم كريم قوم فاكرهه گفته قلت بل واعجب من المؤلف كيف يحسن  
على رد الاحاديث الثابتة من غير ثبوت ولا تتبع فان حديث اذا انكم كريم قوم فاكرهه ورد  
من روايته اكثر من عشرة من الصحابة فهو متواتر على راي من يكمل في التواتر عشرا فاخرج ابن  
خزيمة والطبراني والبيهقي في الشعب من حديث جرير واخرجه الحاكم في المستدرک من حديث  
جابر بن عبد الله واخرجه الحاكم الترمذي في نوادر الاصول من حديث ابن عمر واخرجه الطبراني من  
حديث ابن عباس ومحدث عبد الله بن خزيمة ومحدث معاذ بن جبل واخرجه البزار من حديث  
ابن هريرة واخرجه ابن عدي من حديث ابى قتادة واخرجه ابن عساکر في تاريخه من حديث انس  
ومن حديث عدي بن حاتم ومن حديث جابر الجعفي واخرجه الدلاي في الكنى وابن عساکر  
من حديث ابو داود ونير سبطي در صد كتاب التلک البدای على الموضوعات گفته وبعد فان كتاب  
الموضوعات جمع الامام ابى الفرج بن الجوزي قد نبه الحفاظ قديما وحديثا على ان فيه تساهل  
كثيرا واحاديث ليست بموضوعات بل هي من وادی الضعيف وفيه احاديث حسان واخرى  
بل وفيه حديث من صحيح مسلم نبه عليه الحفاظ ابو الفضل بن حجر ووجدت فيه حديثا من صحيح  
البخاري رواه حماد بن شاكر واخوته في البخاري مرسلات مصابيح غير التي اخرج عنه وقد  
قال شيخ الاسلام ابن حجر ان تساهل كتاهل الحاكم في المستدرک النفع بكتايبها اذا ما من  
حديث يضمنها الاويمكن ان لا يقع فيه للتاهل فلذلك وجب على المناقد الاحتياط بما  
ينقله منها من غير تقليد لها وقد اعتق الحفاظ الذهبي بالمستدرک فاختره معلقا اسما  
واقتر على ما لا كلام فيه وتعبق ما فيه لكلام وجرد بعض الحفاظ منه ما لا حديث موضوع

في جزء واحد من موضوعات ابن الجوزي فلاحظت على من افترضوا انما اختصروا معلقاً اسانيداً و  
تعبت منها كثيراً على وجه الاختصار على نحو ما صنع الذين في الاستدراك فوجدت كتاباً حافظاً  
والاحاديث المتعقبه خاصة بسطت فيه الكلام على حديثي مع ذكر طرقها وشواهد ما وفتت  
عليه من كلام الحفاظ عليها وما عرفت انما عليه في عمل اللطائف من المتابعات ونحو ذلك غير انهم  
عزوا اقتناء بعض هذه فواضل هذا الفن كالنقطة في الصدق الاول فليلا ما طناك فيهم في هذا العصر الذي  
ظردت ان الخلف الكتاب المذكور في تاليفه وجزءاً منه في عمل ايراد الحديث على طريقة الاطراف المتعقبه  
بذكر من اعلم به ثم اردت في هذه التاثيرات فيكون له ما يتبعه او يشاهدوا فيه على من خرج من الاشياء المتعقبه  
شيء من كتب الجليله وما هو في اول الله الطرقة في القبول وبلوغ غاية العمل ونيز سبيل في تركت بها  
كفتم تنبيه هذا الخرم اوردت في هذا الكتاب من الاحاديث المتعقبه التي لا سبيل الى ادراجها في  
سلك الموضوعات وعدتها نحو ثمانمائة حديث منها في صحيح مسلم حديث وفي صحيح البخاري رواية  
حاجبوشاكر حديث وفي مسند احمد ثمانية وثلاثون حديثاً وفي سنن ابى داود تسعة وعشرون وفي  
جامع الترمذي ثلاثون حديثاً وفي سنن النسائي عشرة احاديث وفي سنن ابن ماجه ثلاثون حديثاً  
وفي مسند رك الحاكم ستون حديثاً في كل واحد في العدة بجميع ما فيه من الكتب المستندة والمستند في  
المستند في ما له حديث وثلاثون حديثاً وفيه من مؤلفات البيهقي السنن والشعب البعث والكمال  
وغيرها ومن صحيح ابن خزيمة والتميم بن حبان وصحيح ابن حبان وصناديد الدارقوت والبخاري وخلق  
افعال الصالحين وجزء القراءات له وسنن الدارقوت وجملة ما ذكرته ونيز سبيل في تركت بها في باب فضائل القرآن  
كفتم حديثي من قوله انه الكريم في كل صلوة مكتوبة لم يمتعه من دخل الجنة الا ان يموت او يرحل من  
حديث ابى امامة وقال فخر بن محمد بن حبيب طيس بالقرويه حديث علي وقال فيه حبة لعمري في ضعف  
وخشل بن سعيد كذاب قلت حديث ابى امامة صحيح على شرط البخاري فخرج النسائي وابن حبان ومحمد  
بن حبيب ثقة مشهور اخرج به البخاري في الصحيح قال الذهبي في تاريخه نقلت من خط السيد احمد بن  
ابى عبد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكر احاديث بخلافه فنقل والعقل  
وما لا يصب فيه اطلاعه الوضع على احاديث بكلام بعض الناس في روايتها كقولهم لا ضعيف او ليس  
بالفق الاولين وليس ذلك الحديث مما يهدى القلب سبلاً ولا في مخالفة ولا معارضته لكتاب ولا



سنة ولا إجماع ولا حجة بآلة موضوع سوى كلام ذلك الرجل في رواية وهذا عدوان ومما انفذ قال فمن  
ذلك انه لا يورث حديثه في الصلاة في قراءة آية الكرسي بعد الصلوة لقول يعقوب بن مسفيان في رواية محمد  
حميد بن القوي ومحمد بن زكريا بن الجوزي في صحيحه ورواه أحمد وابن معين انتهى وقال الحافظ  
ابن حجر في تخرجه احاديث المشكاة غفل ابن الجوزي فذكر هذا الحديث في الموضوعات وهو من اجمع وافصح  
ونيز سبطي درر كنت بدويك گفته حديثك ابو هريرة ان طالت بك صلاة واشك ان تقي قوم ياغدون في  
مخطا الله يدبر وحون والعتنة في ايديهم مثل اناب المبر فيناطع بن سعيد يروي عن النخلة الموضوعات  
قلت قال الحافظ ابن حجر في القول للسدد هذا الحديث اخرج مسلم في صحيحه وهذا غفلة مشدق من  
ابن الجوزي وافصح لقده من هو لم يتكلم في صحيح انتهى والحجبان الحاكم اخرج في الاستدراك وقال صحيح  
على شرط الشيخين ونيز سبطي درر سبطي الراسي في شرح تقريب النواوي گفته وقد اكثرنا جميع الموضوعات  
في غير مجلد بن اعنه بالفرج بن الجوزي فذكر في كتابه كثيرا مما لا دليل على وضعه بل هو ضعيف بل فيه  
الحسن بل والصحيح واغرب من ذلك ان ينسب احاديثا من صحيح مسلم كما بينته قال الذهبي ربما ذكر  
ابن الجوزي في الموضوعات احاديث حسنا قوية ولا نقول من خطايع احمد بن ابى الجعد قال صنف ابن  
الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره احاديث شيعية مخالفة للنقل والعمل وما لم يجب في اطلاق  
الوضع على احاديث بكلام بعض الناس في احاديثهم اقول فلان ضعيف اوليس بالقوي اولين و  
ليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه ولا في مخالفة ولا معارضة كتاب ولا سنة ولا اجماع ولا  
بانه موضوع سوى كلام ذلك الرجل في روايته وهذا عدوان ومما انفذ انتهى وقال الشيخ الاسلام غالب ما في  
كتاب ابن الجوزي موضوع والذي ينتقد عليه بالنسبة الى ما لا ينتقد قليل جدا قال وفيه من الضر ان  
يظن ما ليس بموضوع موضوع اعكس الضرب يستدرك الحاكم فانه يظن ما ليس بصحيح صحيحا قال ويتبعين  
الاقتناء وانقاد الكتابين فان الكلامين في احاديثهم اعدم الانتفاع بها الا لعالم بالافتقار لا ما مر حديث  
الا ان يمكن ان يكون قد وقع فيه التساهل قلت قد اقتصرت هذا الكتاب فحلفت اسليد وذكر منها  
موضع الحاجة وليت بالمتق وكلام ابن الجوزي عليه لا تعقب كثيرا منها وتنبعت كلام الحافظ في  
تلك الاحاديث خصوصا ما شيخ الاسلام في تصنيقه واماليه توافدت الاحاديث المتعقبه في تاليه و  
ذلك ان شيخ الاسلام في القول للسدد في الذي عن المستدر في رواية اربعة وعشرين حديثا في المسند في

في الموضوعات وتقدمها حديثاً وحديثاً في صحيح مسلم وهو ما رواه من طريق أبي عامر  
العقدي عن الفهر بن سعيد عن عبيد الله بن رافع عن النضر بن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
الجليل بك من أولئك من ترى قوماً يغدون في خطائهم ويرعون فلعنته في أيديهم مثل الذئب البقرة  
قال شيخ الإسلام لما اقتضت الموضوعات على شيء حكم عليه بالوضع وهو في إحدى المصنفين غير هذا الحديث  
وإنما الغفلة شديقة ثم تكلم عليه وعلى شواهد وخيلت على هذا الكتاب بديل في الأحاديث التي بقيت  
في الموضوعات من السنة وهي أربعة عشر مع الكلام عليها ما ذكرت في كتابي سميته القل المحسن  
في الذب عن المسنن وأوردت فيه مائة وثمانين حديثاً ليست بموضوعات منها ما هو في سنن أبي داود  
وهي أربعة أحاديث منها حديث صلق التسبيح ومنها ما هو في جامع الترمذي وهو ثلاثة وعشرون  
حديثاً ومنها ما هو في سنن النسائي وهو حديث واحد ومنها ما هو في ابن ماجه وهو ستة عشر  
حديثاً ومنها ما هو في صحيح البخاري رواية حماد بن عمار هو حديث ابن عمر كيف بك يا ابن عمر إذا عرفت بين قوم  
يعجبون وقد سننهم هذا الحديث في مسند الفردوس وغيره البخاري وذكر سنن أبي داود  
ورأيت بخط العراقي أنه ليس في الرواية المشهورة وأن المزني ذكر أنه في رواية حماد بن عمار هذا الحديث  
ثاني من إجماع المصنفين ومنها ما هو في صحيح البخاري غير الصحيح كخلق أفعال العباد وأفعالهم في  
الصحيح أو في مؤلف أطلق عليه اسم الصحيح كسند الدارمي والمستدرك وصحيح ابن أبي عمير  
مؤلف معتبر كصانيف البيهقي فقد ألزم أن لا يخرج فيه ما حديثاً يعلمه موضوعاً ومنها ما ليس في  
أحد هذه الكتب وقد حررت الكلام على ذلك حديثاً حديثاً في كتابي أحاديث في آخره نظماً  
كتاب لا باطل المرفق في أبي الفرج الحافظ المقتدى بن نفيس ما ليس من شوطه الذي بالبصرة الناقد  
المهتدي في فيه حديث روى مسلم وفوق الكشي عن أحمد وفيد رواه البخاري في رواية  
حماد والمستدرك وعند سليمان بن أبي الربيع وبنع وعشرون في الترمذي والنسائي وأحمد وابن أبي  
حبة ست عشرة أو ثمانية وعشرين البخاري في الصحيح وللدارمي في المسند وعند ابن أبي عمير  
الأمام وتلميذ الجهمي وتعليق أسأدهم أربعون وخمسة عشر أو ستين وقد أورد ذلك مجموعاً  
وأوضحته لك كي تفتني ولم يبق المستدرك في جامع العلم في مفرد في غير سبطي من تلاميذ أبي  
كثير وأما الأثر في البخاري في الصحيح مما عجزه بصيغته الضعيف ولنا لا يحكم بصحة ما ليس هو بواه أي

ساقط بعد الامحالة اياه في الكتاب الموسوم بالصحيح وعبارة ابن الصلاح ومع ذلك فإيراد له في  
 كتابه الصحيح مشعر بجملة اصله اشعارا ليوحي به ويركن اليه قلت ولهذا اردت على ابن الجوزي حيث اورد  
 في الموضوعات حديثين عباس مرفوعا اذا اتى احدكم بجدية فجلساؤه شركاؤه فيها فانه اورد  
 من طريقين ومن طريق عن عائشة ولم يصب فان البخاري اورد في الصحيح فقال وذكر عن  
 ابن عباس وله شاهد اخر من حديث الحسن بن علي رضي الله عنهما في قوله ابي بكر الشافعي قد نيت  
 ذلك في مختصر الموضوعات ثم في كتابي القول الحسن في المذهب عن الحسن بن محمد بن يوسف شامي و  
 سبل الهدي والارشاد كفته وقد نص ابن الصلاح في علوم الحديث وسائر من تبعه على ان ابن الجوزي  
 تساهم في كتابه للموضوعات فأورد فيها حديث وحكم بوضعها ونيت بموضوعة بل هي ضعيفة فقط  
 وربما تكون حسنة او حسنة قال زين الدين العراقي في الفقيهته - واكثر الجامع فيها خرج ثلث لق  
 الضعيف عن ابي الفرج والشيخ الاسلام ابو الفضل بن حجر رحمهما الله تعالى كتابا باسمه القول السديد في  
 المذهب عن مسند احمد اورد فيه جملة من الاحاديث التي اورد ها ابن الجوزي في الموضوعات في  
 مسند احمد ودرم عنها الحسن الدر وعبد بن وهب ابن الجوزي في حكمها عليها بالوضع وبين ان  
 منها ما هو ضعيف فقط من غير ان يصل الى حد الوضع ومنها ما هو حسن ومنها ما هو صحيح و  
 يبلغ من ذلك ان ينال حدنا مخرجا في صحيح مسلم حتى قال شيخ الاسلام هذا غفلة شديدة من ابن الجوزي  
 حيث حكم على هذا الحديث بالوضع وهو في احد المصححين انتهى سبقة الى شيء عن هذا التقب  
 شيخه حافظ عمر زين الدين العراقي ورايت في فهرست ضفقات شيخ الاسلام انه شرع في  
 تاليف تقبيل على ابن الجوزي ولم يلق على هذا التاليف قال شيخنا قد تعقبت انامه جملة من الاحاد  
 ليست بموضوعة فنهنا ما هو في سنن ابي داود والترمذي والنسائي وابن ماجه ومستدر الحكام  
 وغيرهم من الكتب المعتمدة وبنت حال كل حديث منها ضعفا وحسنا وصحة في التاليف حافظا  
 ليعلم انك الهدى على الموضوعات ومرتبة ابن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله  
 فان من المهمات معرفة الاحاديث للموضوعات لا بالاصنع وعقد الفتية المولفات والامام  
 الحافظ ابي الفرج بن الجوزي فيها كتاب جامع الا ان عليه ملاحظات ومناقشات في مواضع قد  
 لحظها الحافظ جلال الدين السيوطي وتعبه في كتاب سماه الاالي المصنوعة في الاحاديث الموضوعات



مختار

و مختار هرگز آنی در صد تذکره الموضوعات گفته و بعد فقد قال اضعب عباد القوى الونی محمد بن علی  
بن علی المنذر الله سکا و نبأ و البقرة لقب و الخفی حذی هذا المختص بجمع اقوال العلماء و النقاد و المحدثین  
السرا حق و وضع الحديث و ضعفه خفی بین ان وضعه و ضعفه متفق و ان سبب قصور قاض و ان  
مختلف کلا یجاسر لکل علی الجزم بضعه بجمع فظن و بکلام قال انه موضوع و لا یستلزم الی المحکم بضعه  
کل ما نسب الی الحديث غافل محمد و فان الناس فیهم بین افراط و تفریط فمن مفرط یجزم بالوضع بجمیع السماع  
ما وجد له سماع و تظلیط و من مفرط یتبعد کونه موضوعا و یظن بالحکم به سوادب و مختصرا و لم یدر ان  
لین حکمه علی الحديث بل ان یخترع الکذاب الخذل لوم ازل علیه قد افاضل و ما یجتنی الله انه اشتهر فی  
البلدان موضوعات الصفاتی و غیره و ظنی ان امامهم کتاب ابن الجوزی و یخفی و اعلم انه قد افراط فی الحكم  
بالوضع حق تعالی العلماء من افاضل الکاملین ثم یضرب عظیمه علی القاص ویر البکاسین قال محمد  
الدانسیونی قد اکثر ابن الجوزی فی الموضوعات من اخراج الضعیف الی من الحسن و من الصحاح کما  
علیهما الحفظ منهم ابن الصلاح و قد مر فی وجیزه ثلث مائة حدیث و قال لا سبیل الی ادراجها فی  
الموضوعات انما أخذ فی صحیح مسلم فی مصحح البخاری ساریه حادین شاکر و احادیث فی بقية الصحاح و الحسن و  
ثقل فیه عن احمد بن ابی العبد انه قال و ما لم یصب فیه ابن الجوزی اطلاقه الوضع بکلام قال فی بعض  
روایة فلا ینضعف و لیس بقوی اولین فحکم بوضع من غیر شاهد عقل و قتل و مخالفه کتاب سند  
الجماع و هذا عددان و مجاز فانه فی شیخ عبد الحق و بلوی و اسرار رجال مشکوة بترجمه ابن الجوزی گفته و له کتاب  
فی الموضوعات مشهور و لقد افراط فی نسبة الاحادیث الی الموضوع و هو من اهل العبادة فی هذا الامر  
بحکم بالوضع بجمیع التوهم و المخالفة لما عند من العلم و قد اعترض علیه الشیخ ابن حجر العسقلانی فی الا  
وقال لا یعمد علی قوله فی نسبة الوضع و تیر شیخ عبد الحق و بلوی و قد مر شرح فارسی مشکوة بترجمه ابن الجوزی  
گفته و ابن جوزی کتابی است در موضوعات حدیث که افراط کرده است در استخراج نسبت وضع با حدیث و حکم  
کرده است و در سبب بسیاری از احادیث بجمیع توهم و مخالفت آنچه نزد و سبب بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی  
بسیاری از مواضع بجمیع بحث کرده و گفته اعتماد نیست بروی در نسبت وضع با حدیث و تیر شیخ عبد الحق و بلوی و در  
شرح منظر السعلاة گفته و نیز باید دانست که از ارباب استقامت حدیث جماعه مذکورین اب غلو و افراط دارند و براه  
تقصیب و تعجیل و نه باندک توهمی و شاهد همی نسبت بوضع گفته و بدان سبب است نماینده مثل ابن جوزی و اشغال

علیه





التي

ابن علقمة بن النخعي في ساهله كتاب الموضوعات مع إطلاق الأصوات المصنوعة وحفظها في غير ساهله  
ليست موضوعات بل هي ما يقع في الأصوات التي توجب ذلك في الأصل فيكون في كتابه في الأصول  
ما يقتضيه ان كتاب الموضوعات جمع الامام الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علي الجوزي بالبكري رحمه الله  
تتبع الحفاطة قدما او حديثا على ان فيه تساهلا كثيرا واحاديث ليست بموضوعات بل هي من رواية الضيف  
وفيه احاديث حسان واخرى صحاح بل وفيه حديث من صحيح مسلم بن حبيب عليه الحافظ ابو الفضل بن  
حجر ووجدت فيه حديثا من صحيح البخاري من رواية حماد بن شاذان لم يوثقه في البخاري من رواية حماد  
غير الذي اورد عنه وقد كمال شيخ الاسلام الحافظ ابن حجر ان تساهله وتساهل الحاكم في المستدرک  
عدم النفع بكتابهما اذ هما من حديثي هذا لا يمكن انهما وقع في التساهل فذلك وجب على الناقل  
الاكتفاء بما ينقله منهما من غير تقليد لهما ثم قال السيوطي ان في كتابه نحو الثلث مائة لا سبيل الى ادراجها  
في سلك الموضوعات منها في صحيح مسلم حديث وفي صحيح البخاري من رواية حماد بن شاذان حديث وفي  
مسند احمد ثمانية وثلاثون حديثا وفي سنن ابى داود تسعة لحديث وفي جامع الترمذي ثلاثون  
حديثا وفي سنن النسائي عشرة لحديث وفي سنن ابى ماجه ثمانية وثلاثون حديثا وفي مستدرک الحاكم ستون حديثا  
على ما دخل في المعركة فجميع ما في الكتب الستة والسند والمستدرک ما في حديث وثلاثون حديثا و  
فيه من مؤلفات البيهقي المتن والشعب البعث والدلائل وغيرها من صحيح ابن خزيمة والتوحيد له و  
صحيح ابن حبان مسند الدارمي وتاريخ البخاري وخلق افعال العباد وجزء القراء له وسنن الدارقطني  
جملة وافرة وقال في موضع اخر من هذا الكتاب قال الذهبي في تاريخه نقلت من خط السيف احمد بن علي  
الحافظ قال صنعت ابن الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره احاديث مخالفة للنقل والعقل و  
ما لم يصيب فيه إطلاق الموضوع على احاديث بكلام بعض الناس في احاديثها كقوله فلا تصيبك ليس بقول  
اولين وليس ذلك الحديث غير مذهب القلوب بطلانه ولا فيه مخالفة ولا معارضة لكتاب لا سنة  
ولا اجماع ولا حجة بانه موضوع سبق كلام ذلك الرجل في قوله وهذا عدد وان ومجازة انتهى رحمه الله  
ثم قال في شرح ما يهمل فيه وذكر حديث حماد بن شاذان في كتابه على انه عليه وآله وسلم كفته فلما كان في حكاية  
بالحديث فقال السيوطي في سبيل الجاهة مال الى ان الله سبحانه وتعالى احتجنا به طائفة من الامم وخطا  
الحديث واستند الى الحديث ضعيف موضوع كما قال ابن الجوزي وقد نص ابن الصلاح واتباعه على

للتقل



تسامحه في الموضوعات فأورد أحاديث ضعيفة فقط وربما تكون حسنة أو صحيحة قال الحافظ الكشي  
هو أكثر الجامع ضياء خرج له المصنف الضعيف أبي الفرج في حديثه هذا خلفه كثير من الحفاظ فذكرنا  
أنه ضعيف بخبرنايته في الفضائل والمناقب موضوع كالحطاب بن عمار وابن شاذان والسهمي و  
الحج الطبري والعلامة ناصر الدين بن المنذر وابن سبته الناس نقله عن بعض أهل العلم وشي عليه إصلاح الضعيف  
في نظم له والحافظ ابن الناصر في أبيات له الخ ومحمد بن محمد بن محمد بن أبي نعيم في دراسات اللبيب كفته وليس الجرح  
من كل جرح مما يعتنى به كجرح ابن الجوزي ودرميه الحسن بل بعض الصحاح من الأحاديث بالوضع وذكر  
محمد بن اسماعيل الهيثمي في درر فضله في حديثه سد الأبواب وثبات أن كفته قلت لما اضلال ابن الجوزي  
له في الموضوعات فمن قصوره وقلة اطلاعه وكفى موضوعاته صحيح وقاضى القضاء محمد بن علي السكوني  
ورصد رفوائده بموجبه وكفته وقد أذكر ما لا يصح إطلاق الموضوع عليه بل غاية ما فيه أنه ضعيف بمرارة وقد  
يكون ضعيفا ضعفا خفيفا وقد يكون أعلى من ذلك والحامل على ذكر ما كان هكذا التنبيه على  
أنه قد نقل ذلك بعض المصنفين موضوعا كابن الجوزي فإنه جاهل في موضوعاته حتى ذكر فيها ما هو  
صحيح فضلا عن الحسن فضلا عن الضعيف وقد تعقبه السيوطي بما فيه كفاية ونيز شوكان في دليل الأوطار  
على نقله في ذكره كفته ولما ابن الجوزي وأدخل كثيرا منه في موضوعاته وتعقبه بعضهم في بعضها وقد  
حق الحافظ ابن حجر في الموضوع عن جميع أحاديثه وإنما حسن البغداد لو عثرنا من الكتب التي لم يلتزم  
مصنفوها الصوة في جميعها كالموطأ والسنن الأربعة وليست الأحاديث الزائدة على الضعيفين بالكثرة  
ضعفا من الأحاديث الزائدة في سنن إمامنا والترمذي وقد ذكر العراقي أن فيه تسعة أحاديث موضوعه  
وأضاف إليها خمسة عشر حديثا أوردها ابن الجوزي وهي في وجوب الجواب عنها حديثا حديثا قال  
السيوطي وقد فاته أحاديث أخر أوردها ابن الجوزي وهي فيه وقد جمعها السيوطي في جزء سماه التذيل  
المهبط وذب عنها ما وعدت ما أربعة عشر حديثا وولوى حسن زمان معلوم قد قول استحسن في فهرس كفته في التمهيد  
ابن الجوزي وقد قال السيوطي في طبقات المفسرين قال الذهبي في الحديث له اطلاع تام على منونه وطه الكلا  
على صحيحه يستقيم فما فيه خدق الحديثين ولا تعد الحفاظ البزريين انتهى وفضل الذهبي في تاريخه  
عن البيهقي بن أبي الجعد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتاب الموضوعات فأصاب في ذكره أحاديث مخالفة  
للعقل والنقل وإنما لم يصيب إطلاقه الوضع على أحاديث يكلام في أحد روايتها كقولان ضعيف لولاه

راوی

غیر قوی و این ذلک الحدیث مما یشهد القلب ببطلانه کما عرفت کتاب السنه و لا حجه بانه ممنوع  
 است کلام رجل فی ذواته و هذا عدوان و محاربه فانه علی وزیر مولوی حسن ازمان معاصر در قول سخن گفته  
 قلت جل کلام ابن الجوزی فی الموضوعات وقع علیه من السیوطی فی جمع قبله و بعدا نقیبات و تشنیعات  
 قد صرح الذهبی و غیر واحد من الحفاظ بان ابن الجوزی لیس له فی الکلام علی مصحح الحدیث و سقیم ذوق الحدیثین  
 و لا نقد الحفاظ للبرزین کما مضی و قال ابن حجر فی اللسان فی ترجمه ثمانیه و اثنین بعد ان بین الحفاظ  
 فکشفانی قصه وفاته مانعته و دلت هذا القصه علی ان ابن الجوزی حاطب لیل لا ینتقد ما یحدث  
 به ائمه و هم معادن المجازة حق لانه ادخل حدیث مسلم فی الموضوعات فکیف یغیره و هو لو س  
 صبیح من فان معاصره و تحاور الشیخ ابی الفرج عبد الرحمن بن علی المعمری  
 باین الجوزی البغدادی المتوفی سنه سبع و تسعین و خمس مائه و در روسه بر حدیث ممنوع ذکر  
 کرده و مراد موضوعات حدیث مرفوعه است و در اولش چهار باب گوی در ذم کذب و دوم در حدیث من کذب علی  
 سوم در حدیث با یتفاد رجال چهارم در اشتغال علی کتاب و ان بنماه کتابی بعد شرح مقصود پرده  
 اوله الحمد لله علی التعلیم حمدا و لیکن ابن الصلاح و بعدا در علوم الحدیث لغز کرده اند بر مقررین علیه یون ابن کتاب  
 زیرا که بر حدیث بسیار حکم بوضع نموده حال آنکه آن همه ضعیف اند و موضوع و گاه باشد که حسن یا صحیح بود و در الفیه  
 گفته و ما کنا الجامع فیما ذکره و ما ینظر فی الضعف الحق ابا المرحوم و ما فظ ابن حجر در کتاب الذب  
 عن سند احمد بسیار و الزان احادیث که در سند است و ابن الجوزی در موضوعات غمره آورده رد کرده است  
 و احتیاجا و المنع گفت که بعضی از این احادیث در صحیح مسلم است و لهذا شیخ الاسلام گفته هذ غفلة شریک  
 من ابن الجوزی حیث حکم علی هذا الحدیث بالوضع و قد شاع ابن حجر فی تالیف نقیبات علی الموضوعات  
 و قد منع جلال السیوطی جمله من الاحادیث لیس بموضوعه منها ما هو فی السنن الاربعة للسند  
 فی تالیف سماه النکت المبدیة علی الموضوعات و فیها فی کتاب مع زیادات و نقیبات سماه  
 اللالی المصنوعة فی الاخبار الموضوعه انتهى از ملاحظه این عبارات عدیده و مطالع این اقادات سدید  
 و وجه مثال قیوم فنی حایب فنیج ابن الجوزی و نهایت بعد لوازداب و دین اهل تحقیق و تحقیق و غایت بابت  
 او از زمره باب اعلان و تحریف و کمال سقوط کتاب موضوعاتش از درجه اقتضا و احتفال و اقصای سبوط ان از  
 مرتبه قبول و اقبال اهل فضل و کمال بعد و واضح و دلالت میشود که اگر کسی ادنی شری هم داشته باشد بمقابل اهل حق

عفی

الجلال لیت

نام ابن جوزی هم بر زبان نخواهد آورد و تجاسر شنیع و جبر افطیح او بر قریح حدیث مزینة العلم هرگز قابل احتجاج و استدلال  
 خصوصاً بتقابل اهل حق اقبال نخواهد شد و هر چند بواسطه ثبوت دین و جوان و ناد و بطلان قریح ابن جوزی  
 در حدیث شریف همین انصوص محیه و کلمات صریحه علای سنیه کافی و کافی است لیکن علامه برین بلیه و  
 که بسیاری از متحقیین اعلام و متقدیرین عظام سنیه حکم ابن جوزی را در باب موضوع بودی این حدیث شریف انصوص  
 باطل از طریق مطلق انموده اند و جماعتی از ایشان جملات سلسله خسارت نور از بیابان بر این قاطع و مرجع سلطه  
 و ادوات کابره و بنیات با بهره فاسد و منحل فرموده اند از آنجمله است حافظ صلاح الدین العلامی که بفصل طویل و  
 بیان جزیل کما صحت سابقاً بر ابن جوزی و اتهم او و تعقب نموده صد مرتباً از متجهل اصحاب الباب زدوده  
 و از آنجمله است بدرالدین زرکشی که در کتاب اللالی المنشوره فی الاحادیث المشهوره کلام علامی و الا تمام مشتمل بر  
 عبارت قاضی ابن جوزی عظیم الادب نقل نموده و از آنجمله است علامه محمد الدین فیروز آبادی که در کتاب  
 نقد الصحیح بیان اینق و بیان شریح ثبوت و تحقیق این حدیث و این نموده و حکم ابن جوزی و اتهم او را بشوهر  
 متفق منقول و مردود و مدفع و مطرود فرموده و از آنجمله است شیخ الاسلام سنیه ابن حجر عسقلانی که در بعض  
 فتاوی خود حکم ابن جوزی را بر ابو صنع این حدیث شریف بطلان تمام خلاص صواب و انموده و مستند بودن آن  
 بر ظاهر فرموده و از آنجمله است علامه شمس الدین سخاوی که در مقام حسنه حکم ابن جوزی را اتباع او را در باب  
 وضع این حدیث بکلام علامی الا تمام رد نموده و از آنجمله است متوجه آیه و تفسیر صریح کذب بودن این حدیث را لای  
 کرده و جنس این رغم انان منکرین فرموده و از آنجمله است علامه جلال الدین سیوطی که در تاریخ الخلفاء حکم ابن  
 جوزی و اتباع او را بر وضع این حدیث شریف خلاص صواب و انموده و متعصب تحسین این حدیث بنیغ زین  
 در باب باطل را با تا مل تنقیح فرموده و نیز سیوطی در کتاب التکلیف البیانات که مخصوص آنرا برائے بیان تعقیبات  
 بر کتاب الموضوعات ابن جوزی کثیر فقرات تنقیح کرده حکم ابن جوزی را در خصوص این حدیث شریف مردود و  
 مدفع نموده و بکلام علامی عا لیتقام ابن حجر شیخ الاسلام شمس فرموده و نیز سیوطی در لالی مصنوعه نقض  
 قریح ابن جوزی در حدیث شریف آقا غفاده و ظاهر دین و جوان آن را در کمال شرح و بسط داده و نیز  
 سیوطی در قوت التقدی مقل و قائل شتمال علامی با کمال که مشتمل بر عبارت سراسخات ابن جوزی و اتباع  
 او میباشد و عرض اثبات این حدیث شریف نموده و باطل و قبیح این حدیث را به قدر تحقیق سپرده و نیز  
 سیوطی در جمیع الجوامع بطلان حکم ابن جوزی را با کمال و ایداعات خود واضح نموده و باطل حدیث این حدیث



مشربعت بالجمم والجزم کمال توین و تحجین حکم ابن الجوزی مبین الخ ضرر و از انجمله است علامه نور الدین سیروی  
که در جواب العقیدین بطلان تصحیح ابن الجوزی ظاهر الشان و خجیت فسیح الشان بکلام علانی عالمی مکان ابن  
عمر عده الکمان طابوهم ان کرده و از انجمله است علامه ابن عراق که در ترویج شریع کلام حافظ ابن حجر عسقلانی  
را که مشتمل بر حکم ابن الجوزی است استناداً نقل نموده و از انجمله است علامه ابن حجر مکی که در منج کیه تامل  
کثیر ابن الجوزی غیر و دیگر متعینین با تقریر در حکم بوضع این حدیث اثیر مبرض ثبات مسانیده و نیز ابن حجر مکی در فتاوا  
مدنییه خود با ثبات این حدیث شریف اعلام تحقیق بر آن شده و قبح ابن الجوزی و ذکر موزن او این حدیث شریف را در  
موضوعات غیر قابل التفات نگاشته و از انجمله است علی بن حسام الدین التقی که در کثر العمال کلام تحقیق شتمانی  
علامه سیوطی که منظر کمال بطلان و اضحلال قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف میباشد بلار و دیگر نقل نموده  
و از انجمله است محمد طاهر فتنی که در تذکره الموضوعات با قادات منبیه و حکم ابن الجوزی بوضع این حدیث شریف  
نموده و بمرحمت تمام تخطیه این کثیر الاوهم در مذنب این حدیث عظیم الاثر لم واضح و واضح ضرر و از انجمله است علی  
قاری که در مرآة شرح مشکوٰۃ بعد ذکر حدیث ابن الجوزی در مقام ثبات این حدیث منیه افاده علامه علانی در تفسیر  
این حدیث شریف و نفی ضعف و وضع انان نقل نموده و نیز افاده علامه ابن حجر که در حاشیه مشتمل بر قول ابن الجوزی  
و ذکر فرموده و نیز قول سیوطی که منظر متعین بودن حکم ابن الجوزی بمرض بیان آورده و از انجمله است علامه رنک  
که در فیض القدر بعد نقل قول ابن الجوزی و ذکر تجاسر دیگر تجاسرین خاصین افاده نموده که تعقب کرده اند اثر جمعی  
از آنکه کما زیشان حافظ علامه سیف و بعد ازین افاده علانی و دیگر نقادان اعلام کبار و متعین احباب منیه متعلق  
بتحجین و تصحیح این حدیث یعنی ضعف و وضع از ان بمرض ثبات ساینده سیلاب فنا با اساس نقولات  
ابن الجوزی و دیگر زائغین و ساینده و تفسیر لدی در تفسیر بعد افاده حسن بودن این حدیث شریف نفی وضع از ان نموده  
و بوضع تمام و هم ابن الجوزی عظیم الاثر لم صرح فرموده و از انجمله است شیخ عبد الحق دهلوی که در اسناد رجال مشکوٰۃ  
افاده ابن حجر مشتمل بر رد قول ابن الجوزی نقل نموده طریقی ثبات و تحقیق این حدیث و ثبوت بدالات ان خبر  
افیق محمود و نیز عبد الحق دهلوی و لوحات شرح مشکوٰۃ عبارت نقد الصحیح علامه فیروز آبادی که مشتمل بر بنایت  
رد و توین و نقض و تحجین کلام ابن الجوزی است استناداً نقل کرده و نیز عبد الحق دهلوی عبارت صحت حدیث  
سخای که مبطل حدیث ابن الجوزی است احتجاجاً آورده و از انجمله است علامه محمد بن عبد الباقر الزرقانی که  
در شرح مواهب النبیین این حدیث حلیل الخطر حسب افاده علانی و ابن حجر بر منصفه شریعت شایسته من بعد بقرع صریح

بطلان از غم فاسد و برجم کاسد این الجوزی بحر من ظهور سائیده و آواز بجهت است مرزا محمد خانی که در نزل الابرار  
 بما صهر من ابنا قبل اهل البيت الاطهار بطلان تجلس فاضل العباد این الجوزی همدار فاضل و بین فرموده و نیز در  
 کتاب منقول النجاشی اصابت بود حدیث فاسد و غلیظ برین نموده و نیز در کتاب تحت المجبین و قول این الجوزی  
 عظیم العز و فاضل و کمال حساسه برای تنبیه اهل طریقت تحقیق و تحقیق از آنجهت است که در معارج المعالی  
 کلام بحر نظام علامه سیوطی در جمیع المصالح که شتند بر تصحیح این حدیث شریف دار فاضل الف ابن الجوزی ضعیف  
 است نقل نموده و برین و برین نقول این الجوزی کثیر الشان بر اصحاب اعیان ظاهر و بیان فرموده و از آنجهت  
 علامه محمد بن حمص الابرار صفاتی که در کتاب و مستندیه فی شرح تحت العلویه و برین و تحقیق نقول برین این الجوزی  
 لغین باقصی الغایه سائیده باقادات محوره و احادیث مجرب و غلیظ روان آن سعدان المجازة و العبد و ان کما فی بعض  
 رنجانیده و از آنجهت است فاضل صمان مری که در سلسله الراغبین برین اختیار این الجوزی کثیر الشان بکر خیار  
 بعضی محققین اصحاب خود ظاهر و بابر کرده و از آنجهت است قاضی شادان بانی بی که در سیف سلول بعد ذکر تجلس برین  
 الجوزی و نقل دیگر کلمات زلفه بکر تحقیق این جبر و بطلان آن مصرح و محقق گردانیده و باقاده این معنی که بکثرت  
 شواهد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود کمال نایع مثل انوار کول این الجوزی غفول از حق لازم القبول بعد  
 و صنوع و ظهور و سطوع و سفور سائیده و از آنجهت است قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی که در فوائده مجموعه خطای این  
 الجوزی ضعیف در قریح این حدیث ضعیف و فاضل و کمال فرموده بکر فائده علامه ابن حجر عسقلانی و تصویب آن در  
 تائید و تعمیر این جامع عزیز افزوده و از آنجهت است مرزا حسن علی محدث که در تفسیر اصحاب مجتنب این حدیث  
 شریف پر دافعه حراقة قول این الجوزی و از آنجهت است و از آنجهت است ولی الله لکهنوی که در مرآت المکتوبین  
 باثبات این حدیث شریف و تحقیق داده کمال قیج و قطاعات منج شیع بن الجوزی فاضل الامتثال فرمودی کتاب  
 انصاف نهاده و از آنجهت است فاضل عامر مولوی حسن الزمان که در قول سحن بسیاری از اعلام کبار و اثبات  
 ابعاد خود را از این الجوزی کثیر الشان شمرده بکر لسانی شریفه بعضی از ایشان راه تحقیق و تنقیح این حدیث سدید  
 مسلک تعبیر و تندیان جامع ضعیف سپرده و از آنجهت است علی بن سلیمان الدمشقی المالکی المعاصر که در کتاب  
 نفع قوت التقدی کلام علامه که شتند بر دافعه حدیث فاضل این الجوزی است نقل آورده و در اثبات حشارث لاکه  
 او قصب سبق از قول این خود و بر موطا هرست که بر گاه بطلان نقول باطل فاعز و عاقل و تجلس فاسد و تهور بر این  
 الجوزی در خصوص این حدیث باقادات متین و تحقیقات سینه امثال این منقد برین عالم و محققین اقامت بحد تحقیق رسیده



بیشتر احتیاج بود که استدلال بمخاطب با کمال بصیرت قطع می نمودند آن شکل محال عین ضلال و اضلال و محقق  
توضیح لال و صحت بسط حساب خیال و محض اخصب شبک احتیال و اخصیال خواب بود و الله اعلم بنوع کل  
معاند جسد و محامد لاد و دو مکابر عنود و مباحث کند قوله قائل المشیخ تقی الدین ابن  
حقیق العید هذا الحدیث لم یستوف اقول ابن قول ابن حقیق العید نزد اصحاب تدقیق و تنقیص  
از مرکز صدق و صواب نهایت بعید و در میزان تحقیق لغایت باطل و ناسد و بلکه نزد هر ذی بصیر حدیث از  
قبیل و سلسله شیطان مرید است زیرا که سابقا بحمد الله المنعم بقصیل علم و بسط نام و تبیین بالا کلام و دستی  
که اقامه حدیثین احکام و اعظم مسکنین فحکم و اما چه حفاظ کرام و امثال ایضا و کلام از طبقات متقدمین و متاخرین  
وزرات سالفین و لاحقین و طوائف اصحابین و غایبین و زمر سالفین و عاقبین سنیه تجدید و روایت تجدید  
شریف پیرو و دیگر دیده با عز از شرف نقل اینجور صنف بر تبه سابقه رسیده اند و کلمه نقاد و ثقات و مهور  
حدود اثبات و انکار ساطین عالی درجات و اجل بر عین فن جرح و تعدیل و ادوات تبصیر و تحقیق و تثبیت و در صحت  
این حدیث متین پرداخته توانیغ شبهات جادین و نواجح زفات معاندین را کشیده تذریقه الراجح فرموده  
و ضمن ساخته و بسیاری از علمای عالی شان و نبیائے رفیع المکان و احبار جلال اقران و کبار عظمت  
نشان ایشان این حدیث شریف با عبارات مفیده و حمید و عزائم مبنیه جزم آورده و نهایت ثبوت تحقق آن برابر احکام  
اصحاب اجماع ظاهر و باهر کرده اند و جمعی وافر و عدد مستکاران بنیاد اکابر و کماله رفیع الماثرشان جناب لایزالین  
علیه السلام را بوصف باب مرتبه العالم و باب مرتبه الحکم و العلوم و امثال ذلک ستوده و نهایت ثبوت و تحقیق این  
حدیث صنف بغایت و صنوح و ظهور ساطع و لامع ستوده اند و جماعتی از معارف مقبولین و مشایخ میر محمد حسین ایشان  
در اشعار بلاغت شعاع خود این حدیث شریف را نظم نموده مسلک عرفان و ایتقان الی تقدم انقیاد و اذعان  
پیموده اند و بعد از آن که بتمیزه شعله ساطعه و بر این قاطعه کبریا که در جمله هذا الحدیث آمده است بنویسند نزد ارباب  
و ابصار و اصحاب نقد و اختیار حتی از واقعیت خواهد داشت یا کسی از صاحبان اوفان سلیمه و افهام مستقیمه  
بر استدلال و احتجاج بان خوشتر از خواهر بر گماشت و از همین جا است که بکلام ابن حقیق العید مقبول ال تحقیق  
و تحقیق بنقاده علامه بدر الدین محمد بن بهادر زکشی باوصفیکه از ادواتی منشوره وارد نموده لیکن بجز شیخ و تخریر خود  
و زنی بپاس آن نگذاشته حسین این حدیث صمد احکام تغییر و تبدیلی سفیخ فریاد فرشته و علامه  
شمس الدین محمد بن عبد الرحمن غلوی نیز در مقاصد خالصه استغاثه بکلام ابن حقیق العید اذ فرموده بلا توقف بقرع



بجس بودن این حدیث شریف نموده که حدیث فیما مضی و جعل الدین عبد الرحمن بن یزید در حدیث خود  
 ذکر کلام ابن قتیب العید اثنای بیان کرده تأیید تحسین این حدیث شریف فرموده کما سمعت فیما مضی و  
 ملا علی بن سلطان محمد قاری نیز اوست که کلام ابن قتیب العید را در مرقاة ذکر نموده لیکن مستدک بودن این  
 حسب اقوال اعلام خود واضح و واضح نموده که حدیث فیما مضی قولہ وقال الشیخ یحیی الدین البزازی  
 والمحقق شمس الدین الذهبی والشیخ شمس الدین الجزری انه موضوع **اقول** مخاطب تمام دین  
 کلام جالب السلام ابن شوخ نموده عظم خود را قائل بوضع حدیث غیر تمام صلی الله علیه و آله یوم القیام و نموده نزد ارباب  
 تحقیق و الفاضل و صاحب تحقیق و در کتاب کاتبی ایشان را در حدیث غیر تمام و تحقیق و خوشن را در حدیث غیر تمام  
 فرموده و تحقیق کثیر التفسیر بعون الله تقدیر آنچه متعلق بشیخ حال قرع همین هر یکی ازین نموده بخاطر قاطع خویش  
 جاگزین ارم جدا جدا بر صغیر طاس بری نگارم ما یحیی الدین النواوی بر حقیقت حال قدح حدیث شریف  
 نیست که او در کتاب تهذیب الکمال و الفوائد جبره جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث غیر تمام گفته و اما الحدیث  
 المروی عن الصادق عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اذار الحکمة و علی بابها و فی رطله  
 انما انما العلم فحدیث باطل مدعی و قال هو حدیث منکوفی بعض النسخ غریب قال العلم  
 یروى من الثقات غیر من حدیث یروى عن سلا و ازین عبارت منکوفی که نووی فی الاصل در حدیث ان اذار الحکمة که در  
 ازین عبارت کلام می کند تا از این عبارت و جرات باطل میگوید حدیث اندیشه العلم را و ابی از روایات حدیث  
 ان اذار الحکمة می دانند و برناظر قاطع کار محمد بن ابی اسلم سندی بنی بر ظاهر است که حدیث ان اذار الحکمة حدیث  
 دیگر است و حدیث انما انما العلم حدیث دیگر و اکثر سلاسل اسامی بر واحد جدا جدا میباشد پس اگر فرض غیر واقع  
 حدیث ان اذار الحکمة ثابت نباشد از عدم ثبوت آن عدم ثبوت حدیث اندیشه العلم لازم نمی آید فکیف که بر تنجیب غیر  
 انما انما العلم حدیث لا کلامی الا انما العلم النواوی الظاهر که حدیث ان اذار الحکمة نیز مثل حدیث اندیشه العلم حدیث تحقیق و در حدیث  
 و حکم نووی بطلان این نزد ارباب تحقیق و تنقید و صاحب تحقیق و تدبیر باطل و مقبول و بی وجه و کدی و در حدیث  
 که بسیار از این جزایر تخریجات محمد بن ابی اسلم و افاضات منقذین فخرم سفیه که سابقا بحمد الله المنعم بسط تمام مذکور شده  
 واضح و واضح است لیکن بنی الامان در مقام تفسیر لادلی الاطام و اطباء المانی حکم نووی من اسقام مرقوم میشود  
 اول آنکه حدیث ان اذار الحکمة لا احمد بن حنبل روایت نموده چنانچه حسن علی حدیث حدیث غیر تمام را صاحب گفته و علی  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان اذار الحکمة و علی بابها و فی رطله و قال

از حدیث نووی حدیث  
 ان اذار الحکمة و علی بابها





وعلی بن ابی ساره الحاکم فی المستدرک و صحیح و زرقانی و شرح بر ما یسیر لدرجہ در ذکر اسما و خباب و کتاب  
صیلة التعلیة قال و سلم گفته دارالمحکمة لقوله جل الله علیه و سلم انادار المحکمة و علی بن ابی ساره  
رواه الحاکم فی المستدرک و صحیح و زرقانی و شرح بر ما یسیر لدرجہ در ذکر اسما و خباب و کتاب  
و نقد و اتقان اینها و اعیان ابی بنی شانی و اضع حیانت نزد صفت لمیب دعوی باطل نووی در باب حدیث  
الاحاطة بالحکمة صحیح و قوی ندارد و آتیه بر روی کار نمی آید و خیمه که محمد بن یوسف کجی در کتاب الطالب حدیث  
انادار المحکمة را بستند خود روایت نموده و بعد از آن حکم بحسن و عالی بودن این حدیث نموده و در صد کفای الطالب  
ظاهر کرده است که این کتاب تملک عادت محمد بن یوسف است که در کتاب خود خلافا و فریب باشد پس بعد از آن تحقیق حدیث حسن  
این حدیث حسب قاده علامه کجی بطلان و خفایت دعوی نووی در نهایت لموع و طوع است ششم آنکه  
محمد بن ابی بکر و زید بن العقیلی تسبیح حدیث انادار المحکمة از ترقی نقل نموده و نیز در عیاض نضره حسن بودن  
این حدیث شریف از ترقی نیست بحدیث محمود کما سبق و از خجانی و اضع و طوع میشود که دعوی نووی در حق  
این حدیث شریف از صدق و سلاطین است و درست و بطلان آن برابر باب الباب در کمال و فروع و ظهور و غیبت  
آنکه حافظ صلاح الدین العسکری حسن بودن حدیث انادار المحکمة بمیان شانی و تبیان کافی اثبات فرموده و نصاحت  
صحت و هوای و دعوی بطلان و دعوی وضع آن برابر باب اعلام و اضع و طوع فرموده و چنانچه از عیاض و طوع علای که سبوی  
در قوت انتقدی و غیر آن نقل کرده و در سابق درستی و گمان مایه کلام که از باب الباب بعد از آن و در برای دعوی  
باطله نووی بنده است یا بد کلام خلاص نظام نمود و ابراهیم و اکتساب و تعداد هشتم که علامه غیر و زید بن ابی بکر  
این حدیث شریف را بنحایت تحقیق و تنقید اثبات رسانیده و باطبار حسن بودن آن شتر غزین در رنگ جان جادین  
موندیده و بنظر است که بعد از آن در الفاضل علامه غیر و زید ابی و قوی برای دعوی باطل نووی باقی نیماند و محض  
محتاج لا طائل الا بقوی بحال اعلی ای متبعینش غیر از هجده که شمس الدین الجزیری در کتاب سنی الطالب حدیث انادار  
المحکمة را اولاً بستند مستقل خود روایت نموده و ثانیاً اگر از صحیح ترقی نقل فرموده من بعد بنکر و دیگر روایات در  
تشیید و تأیید آن فرموده و ان جاعل ضعیف تحقیق و تنقید خود را بنحی فرموده و بعد از آن بطلان کلام نووی در باب  
این حدیث غریب الشارک الشمس فی التبعیه و یسیر باشد و هم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی حدیث انادار المحکمة را  
تحسین فرموده و چنانچه در جلال الکتاب غیر و زید البی و اشراف و فیض القدریه شرح ما یسیر و زرقانی و سابق در باب  
و از خجانی بطلان دعوی نووی درین حدیث شریف بنحایت ظهور تحقیق و تنقید میشود و فروع باطله نووی را بطل تحقیق



ادراج السراج بهر دو یازدهم کلامه جلالت المیزبانی در جمع الجامع حکم بجهنم جریبیری بصحت حدیث انادار الحکمة  
 نقل نموده است که این فرموده پس نزد علامه سیوطی نیز حکم نووی بطلان این حدیث است لیکن نهایت مدقوع در مورد  
 و بنایت منفی و مطروحه ظاهر بود و از وجه هم آنکه علامه شمس الدین علقمی در کتب غیر شرح جامع صغیر اثبات حدیث  
 انادار الحکمة فرموده بطلان زعم قزوینی و ابن جوزی بسبب آن بنا بر فسادات اعلام خود مثل مانع علامی و حاشی  
 ابن حجر و علامه سیوطی ثابت محقق نموده پس بجهنم تعالی ظاهر با هر دو یک حساب احتیاج علامه علقمی نیز کلام نووی  
 از جمله فروعات ناپسیده و منطوقات کاسه است که نیز وجه هم آنکه محمد بن یوسف ثامی در سبل الهدی و ارشاد و  
 انادار الحکمة ثابت محقق نموده در اثبات این تصحیح ماکم و حسین علامی و ابن حجر نسک نموده کما سبق  
 پس بجهنم تعالی واضح و لا محذور که حسب تحقیق ابن جریر و نیز دعوی نووی و نهایت بطلان بنا درست  
 چهارم کلامه علامه عبدالرزاق سیوطی در فیض القدر با ثبات حدیث انادار الحکمة کمال اهتمام گردیده و  
 تحقیق و تثبیت آن با فادات علامه علامی و حاشی ابن حجر مستقلائی مستحکم گردید و ظاهر است که حسب تحقیق ابن عساکر  
 ایضاً نیز نووی در باب این حدیث است این سراج باطل و علامه صدوق و سدا و عاقل میباشد. پانزدهم کلامه محمد بن  
 شعرائی در فتح السوال فی تفسیر شرح الجامع الصغیر حدیث انادار الحکمة را حدیث من گفته چنانچه در سابق بحواله است  
 در یافتن و تحقیق نیز بجهنم بطلان دعوی نووی کافی و واضح است تا آنکه کلام فاسد النظام و ابن جوزی و حاشی  
 شانزدهم کلامه شیخ عبدالرحمن دلبوی بطلان حدیث الجامع الصغیر علامه غیر فزایابی که مثبت حسن بودن حدیث انادار الحکمة  
 می باشد در لغات شرح مشکوٰۃ آورده طریق اعتماد و استناد بان سپرده پس ماضع و آشکار گردید که حسب اختیار شیخ  
 دلبوی نیز کلام نووی بسبب حدیث انادار الحکمة از دائره حق و معاصی خارج و در حیطه بطلان و حاشی الثابت بالجماع  
 میباشد هفدهم کلامه نور الدین الغزالی در سراج منیر شرح جامع صغیر که شرح حدیث انادار الحکمة موات  
 علامه علقمی که متضمن اثبات این حدیث حدیث خود قزوینی و ابن جریر است نقل نموده بعد از آن حسن بودن این حدیث از شیخ خود  
 محمد عیسی الشحرانی ذکر کرده تشبیه مبنای آن فرموده پس بحواله انتقالی ماضع و لا محذور گردید که بنا بر تحقیق علامه غزالی نیز  
 کلام نووی در باب حدیث انادار الحکمة قابل التفات و انتقال معاصی است و کمال نیست هیچ وجه آنکه علامه نور الدین  
 شمس الدین تفسیر المطلب نیست اثبات حدیث انادار الحکمة نموده حدیث کون حاکم از او مستحکم است مع التخصیص  
 فرموده پس حسب آنچه علامه شمس الدین نیز کلام نووی در باب این حدیث شریف باطل و مضطرب و فاسد و منقول خواهد  
 بود و نیز وجه هم آنکه علامه زرقانی در شرح موهب له نیز فساد نموده که حدیث انادار الحکمة را حاکم در سند رکایت

منوده و تصحیح کرده و از علم این الحوزی و ذریعی در باب آن بکلام طویل مردود است و عاقل و عللی و حافظ بن حجر تامل  
بجس این شده اند و این فایده علامه در قالی نیز برای وضوح بطلان مغرور نووی در باب این حدیث شریف کافی و مستند  
ست لیکن آنکه میرزا محمد تقی خان بخشی در تلخیص الدبر با صحت منسوب الی البیت الطاهر حدیث اناد الحکمة  
را ذکر کرده و از اینجا نیز سخافت و بطلان حکایت و بطلان کلام نووی در باب این حدیث عزیز الشارح واضح و آشکار است  
لیکن آنکه نیز میرزا محمد بخشی در تحفه العجین حدیث اناد الحکمة را در محلی که مختصرا حدیث حسن است دارد  
منوده و از آن سبب خواهد آن حسن ظاهر فرموده و از غرض نیز بطلان قدح ضعیف نووی ضعیف برین حدیث شریف  
منتفع و تحقق بگیرد لیکن و هم آنکه محمد صدر عالم در خارج العمل حدیث اناد الحکمة را ازین جریر طبری توسط  
سیوطی نقل کرده و طریق نوغان و تسلیم بان سپرد و سپس حسب صنایع متداولین هر چند نیز منصف ظاهر درین باره و انفعیه  
واضح و روشن است لیکن و سو هم آنکه نظام الدین بحالوی در صیغ صادق حدیث اناد الحکمة احتیاج نموده  
بر حق بودن منصب جناب امیر المومنین علیه السلام در مسئله اشتراط الفرائض عمر و تقریر جماع کما استفت علیها  
بعد انشاء الله تعالی و همچنین مثبت کمال ثبوت تحقق این حدیث شریف و موضع بنایت بطلان کلام جاحد  
ضعیف است لیکن چهارم آنکه شاه ولی الله علیه و آله مخاطب به قره العینین حسن بودن حدیث اناد الحکمة را  
و انموده و از اینجا کمال وضوح ظاهر میگردد و که کلام نووی در باب این حدیث مشرقی است و مجوز از باب نقد و اعتبار و تفسیر  
اصحاب غیرت و اختیار است لیکن پنجم آنکه محمد بن اسماعیل بن صلاح الالبیضی صفائی در روضه خدیج تصحیح حدیث اناد  
الحکمة از محمد بن جریر طبری نقل کرده و بران اعتماد نموده و از اینجا نیز واضح میشود که کلام نووی از حدیث شریف  
بنایت بر یک و ضعیف است و علاوه برین دیگر وجه تسمیه و حجج ضعیف بطلان کلام فاسد النظام نووی از  
تخریجات سابقه و تحقیقات سابقه برناظر بصیر و متبحر و متبحر است اما ادعا نووی که ترمذی حدیث  
اناد الحکمة را آنکه گفته پس از جمله نکرات فاضله و بطلات است و هرگز باین تفسیر و اعتبار نقد  
و استنباط تابع نشده که ترمذی این حدیث شریف را نکرات صحت کرده باشد بلکه برخلاف آن نزد ارباب ثبوت  
ضبط ثابت و متحقق است که ترمذی این حدیث شریف را حسن و صحت فرموده و راجع به مراتب را کما یجوز و در  
چنانچه آنکه از ترمذی محب طبری در ذخیره العقبی دانستی و از عبادت ریاض انضباط محب طبری نیز محققین ترمذی را  
شریف را ظاهر و باهر می شود که اسناد معتبر و متفق علیه تعالی و سبب صدور این ادعای باطل از نووی  
تخریفات بعضی محضین انکار و میلان خاطر خود نووی که خود فضیلت باب و ابوالاثر الطاهر علیه السلام من



التفاریق باشد حقیقت حال و شرح این اجل آنکه ترمذی در صحیح خود در حق حدیث انادار الحکمہ حسن غریب  
گفته چنانچه بحسب طبری که اقدم و اولی ناقضین این حدیث صحیح ترمذی است در کتاب یا فی الغرہ میگوید عن علی قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انادار الحکمہ و علی بابها المخرجه الترمذی و قال حسن غریب و چون  
حکم ترمذی بحسب این حدیث شریف مرغم افت هر جمله از اصحاب عناد که همیشه در پی الطغای فضائل الی احواد  
علیم الات سلام الی یوم المعادی باشند کار بند تحریف و تبدیل و تغییر و تحویل گردید چنانچه بعضی ایشان از بعض  
نسخ صحیح ترمذی لفظ حسن را براه اعتد لیکن لفظ غریب را باقی گذاشتند و از همین جا است که بسیاری از علماء  
سینکه متاخر از محب طبری بودند نقل مصنف این حدیث از ترمذی التفاریق بحسب لفظ غریب کرده اند مثل علامه فی التذکره  
الخلیب و شکوة و صلح الدین العلانی و لوی جوید و عماد الدین الشافعی المعروف بابن کثیر و زبایح خود و مجد الدین  
فیروز آبادی و لفظ الصحیح و شمس الدین الجزری و در سنی المطلب و جلال الدین سیوطی در قول علی و ابراهیم و صابی و در کتاب  
و عبد الرؤف مناوی و تفسیر و نیز در فیض القدر و نور الدین عزیزی و در سراج منیر و جمال الدین المعروف بزمرا و حسن  
محمد و تفسیر الاحباب و نور الدین سلیمان در معجم و بعضی از معانیین لفظ حسن را در مقصود و نا محذور خود کافی  
نمانداشتند و بزرید و غرود و در خود لفظ غریب را نیز بر حال خود باقی نگذاشتند بلکه از لفظ منکر سبیل ساخته و  
لای سبقت بر صابون بجز اول الکلمه و مواضع افراشته باین صیغ شنیع شان خفرو و چنان داده شد که باوصف علم  
و اقراوت بافتلاف نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را ترمذی نسبت نموده و نزد باب تحقیق و تنقید راه کمال اجمال احوال  
پیوده و همین تحریف خفیف سخاوی گویا خورده و در مقام سند و حق این حدیث شریف از ترمذی لفظ منکر نقل  
نموده و بعضی از اصحاب تحریف و تلفیق و ارباب غلط و تعصیف از شیخ بالانترافه و بعضی نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر  
را با لفظ غریب جمع کرده اند و بعضی علماء سنی از راه غفلت یا نفاق اهل اعتماد بر آن نموده ترمذی نسبت مینمایند که لواحد  
شریف با غریب منکر گفته که افعاله ولی الله لان هادی فی قرة العینین فتنه و لا تکن من البغایین  
الغافلین و المخذعین لان اهلین و استعد بالثمن تبیل المدخلین و تحریف المبطلین و  
مخطی عما ذکره و ایشال این تحریفات از اهل سنت نزد ناظر بصیر و متبحر غیر مستبعد و تعجب نیست ایامیدانی که  
محمی اسنه ابو محمد الحسین بن مسعود و حفزه البغوی در کتاب صیاح التزام کرده است که حدیث متکرر اودان ذکر کنند  
چنانچه خود در صدر صیاح میفرماید و تجد احادیث کل باب منها تنقسم الی صحاح و حسان و اعنی بالقصاح  
ما اخرج الشیخان ابو عبد الله محمد بن اسمعيل المجعفی البخاری و ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری



النباوری رحمه الله تعالی و احدهما واعی بالحقان ما اورد و ابو داود و سلیمان بن الأشعث  
 البستانی و ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ الترمذی و غیره اموال کثیمه و نقصانیهم و اکثرها مصاحیح منقول العدل  
 عن العدل غیر اینها المبلغ فایده شرط الثبوتین علو الدرجه من جهة الاسناد و اکثرها احکام شریقه باطل  
 حسن و ما کان فیها من ضعیف او غریب اشهرت المیده و اعترفت عن ذکر ما کان منکر او موضوعا  
 والله المستعان و علیه التکلیل و باوصافه من جبرین کتاب اعمی مصاحیح بعد حدیث من قبیلہ حمیر در حق آن  
 حدیث منکر یافته میشود و یا میگوید که عن انس بن مالک بن عوف بن ابی بنی اسلم بن ابی  
 هريرة قال کنا عند النبی علیه السلام فجاء رجل احبه من قریش فقال یا رسول الله العن  
 حمیرا فقال النبی علیه السلام و حمله حمیرا افواههم سلام و ایدیم طعام و هم اهل لمن یأمن  
 منکر و شمس الدین محمد بن خلف خلای و در محتاج شرح مصاحیح بشرح ابنجدی گفته قوله منکر و  
 هذا الحدیث منکر یجوز ان الحاق لفظ المنکر ههنا من غیر اللطف من بعض اهل المعرفة بالحدیث  
 لا یفلو کان یعلو انه منکر لم یعبر من له لانه قد التزم الاعراض عن ذکر المنکر فی عنوان الکتاب  
 اذین عبارت ظاهرست که خلای فایده می نماید که محتمل است که در جمل لغت منکر را غیر مؤلف الحاق کرده باشند آن غیر  
 بعض اهل معرفت بعلم حدیث بوده باشد چه اگر خود مصنف می دانست که این حدیث منکرست متعرض آن نمی شد  
 یعنی ذکر آن در این کتاب نمی کرد چه بدین مصنف التزام کرده است از من را از ذکر منکر در عنوان کتاب و طاعی فاری  
 در مرقاة شرح حرج بن یوسف گفته قال شارح المصابیح قوله منکر هذا الحاق من بعض اهل المعرفة بالحدیث  
 من المؤلف و رحمه الله یعنی عیسیٰ الترمذی لو کان یعلو انه منکر لم یعبر من له لانه قد التزم الاعراض عن  
 ذکر المنکر فی عنوان الکتاب الله اعلم بالصواب بالجملة ثبوت لفظ منکر در حق حدیث انما دار الحکمة از ترمذی  
 نهایت ممنوع است و نسبت آن بسوسه ابو بلال و اخوه مطوود و در حق امامان ترمذی و در حق ابنجدی از ترمذی باین  
 عبارت نقل کرده و لم یرو من الثقات غیر شریک پس مطابق باصل عبارت ترمذی نسبت زیرا که اصل عبارت  
 ترمذی در مصححین است و لا یفقد هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و فرقی که درین دو عبارت است  
 بر ظاهر هر دو مضاف است چه مضاف اصل عبارت ترمذی نیست که او نفی عرفان خود یا نفی عرفان خود و مثال خود  
 می نماید از اینکه سواي شریک کسی از ثقات روایت این حدیث شریف کرده باشد و مودای عبارتیکه ترمذی از نقل  
 کرده است که ترمذی حائض روایت این حدیث از ثقات سواي شریک نموده و نشان مابین او و علی کل حال

این کلام پنج وجوه در حدیث انا دار الحکمة نیست زیرا که اگر تسلیم هم کرده شود که سواي شریک دیگر کسی  
 از ثقات روایت این حدیث شریف نکرد پس قیاسش نیست که این حدیث را از او شریک باشد و این معنی مانع نیست از  
 حسن این نیست و از خیاست که خود ترمذی که اصح به الحاکم الطبری فی الا یا ض و الا خا و تحسین این حدیث  
 شریف فرموده و علامه عینی و ابوجوبه خود که سابق بعد نقل کلام ترمذی در حق این حدیث شریف میفرماید و ترمذی  
 هو ابن عبد الله القتي لقاطحه جمع به مسلم و علاء البخاری و وقتد یحیی بن معین قال العجل  
 ثقة حسن الحديث وقال عیسی بن یونس ما یستلحقه اوسع و علی بن شریک فعله هذا یکون  
 مقدره حسنا و فیروز آبادی در نقد الصحیح بعد نقل کلام ترمذی متعلق با این حدیث گفته و مشرب این حدیث صحیح  
 به مسلم و علاء البخاری و وقتد ابن معین و العجل و زاد حسن الحديث و قال عیسی بن یونس ما یستلحقه  
 احد اقطا اوسع و علی بن شریک فعله هذا یکون مقدره حسنا و از بن دو عدلت در کمال وضوح است که  
 حدیث انا دار الحکمة نزد علامه فیروز آبادی با وصف تفر و شریک بان حسن میباشد حال آنکه در سابق بکار انداخته  
 از اسنادیه و شکایه و طرق و تفر و متاخره حدیث انا دار الحکمة دانستی که علاوه بر شریک دیگر ثقات نیز در روایت این حدیث  
 یا و شریک میباشد و از محاسب سطرقات نیست که بعضی از محققین از الثعین و مصنفین الثعین در کلام ترمذی نیست  
 تعریف تخفیف بکار برده را داخل الطائفة ثقات این حدیث شریف هر چند بیانش آنکه ترمذی چنانچه شنیدی گفته  
 است که لا نفرت هذا الحديث عن احد من الثقات غیر شریک یعنی نیستنا سیم این حدیث را از هیچ کس  
 ثقات جز شریک باین عبارت اگر چه نفی هر فان ترمذی این حدیث را روایت غیر شریک از ثقات بنماید لیکن از ان  
 سر و نیست این حدیث نزد ترمذی بر روایت شریک و بدون او از ثقات نهایت واضح و لا شک نیست و چون این معنی هر چه  
 تعالی برای ثبوت این حدیث کفر این کافی و واقعی است لهذا که نامیت بعضی اهل اخلاف حوش زد و در بعضی  
 صحیح ترمذی در حدیث مذکور و نطق غیر با لفظ من مبدل نموده و حدیث عبارت این نحو نسخ کردن کلام ترمذی  
 هذا الحديث عن احد من الثقات عن عبد بن جابر بن عبد الله بن قاری بن مرقاة در شرح حدیث انا دار الحکمة بجای  
 کلام ترمذی متعلق با این حدیث شرح نموده است گفته و لا نفرت ای نحن هذا الحديث عن احد من الثقات غیر  
 شریک بالنصب علی الاستثنا و فی بعضه بالجر علی انه بدل من احد قبل فی بعض نسخ الترمذی عن شریک  
 بدل عن شریک ظاهره اعم و من ترمذی تبدیل فیل آن بلکه نظیر صحیح ترمذی منقول و منقول و منقول و منقول  
 انا دار الحکمة بنی و نیست که ترمذی با وصفیک از اسناد خود از شریک روایت کرده لیکن بعد از آن خود مؤمن

منقول

منقول



گفتی شناسیم این حدیث را از احادیث ائمه اربعین از شریک و این امر من اوج کمال و منوع ظاهر خواهد شد که حدیث از شریک  
بر حدیث ثقات معروف نیست و کسی که روایت از حدیث از شریک ننهد غیر نقد است لیکن بگوئیم قاطبی این تخریج ضعیف  
معتبرین را جوی نیافت و نزد اباب تحقیق و تقید و عبارت ترمذی در محل شایسته غلط است نه لغو لغو  
چنانچه بر ظاهر شکوه اسحاق و ابی الدین الخطیب و ابی جعفر طبرانی و ابی الدین علی بن فضال و ابی الدین محمد بن یحیی و ابی الدین  
شمس الدین الهیروی و جمیع الجراح جلال الدین سیوطی و اکثر العمال طاعی متقی و معارج المعانی تصنیف محمد صدر عالم غیر  
آن ماضع و ملاح مستاما آنچه بود و در آخر کلام از ترمذی نقل کرد که از حدیث در مسند نیز مروی شده پس ناشی از سوء فهم  
کلام ترمذی میباشد و بر متشیخ غیر واضح است که نووی را در جواب هم میگوید و غلط فحش و فحشه برایش آنکه ترمذی  
در جامع صحیح خود حدیث امام دار الحکمة را روایت از شریک از سلمه بن کبیر از سید بن غفلة از مناجی از جناب امیر المؤمنین  
علیه السلام روایت کرده است بعد از بیان حال اخذ بی شریک گفته روی به من هم هذا الحدیث عن شریک  
و اصل مذکور وافی عن الحسن المجلی و نووی چون ازین کلام موافقت نمود که بعضی از روایات از حدیث شریف را  
از شریک روایت نموده اند و در همان مناجی را ذکر کرده اند بمیزه علوفهم بیان گمان کرد که سقوط مناجی کردند  
از حدیث موجب ارسال آنست و بنا برین سلاطین نظر را اعمال بصیر ترمذی نسبت کرد که او گفته است که حدیث  
مروسل نیز مروی شده است حال آنکه بر ما برین احوال و ناقدین فن رجال ماضع و ماضع است که ذکر نمودن مناجی بحدیث  
بیشتر است و اگر در بعضی از روایات از حدیث را بدو ذکر مناجی فیما بین ترمذی و عثمان کرد و حدیث که اصل حدیث را در حدیث ابی الدین  
شد زیرا که سید بن غفلة تابعی محترم است که او را که غلط او را بعد کرده و عثمان ماضع احادیث نموده پس منصوص حدیث از حدیث  
امیر المؤمنین علیه السلام متصل خواهد بود و منقطع و کسی که مثل ترمذی در سند حدیث مناجی را ذکر میکند یعنی جایگاه  
که سید بن غفلة از حدیث را از مناجی روایت کرده و مناجی بر روایت آن از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مشتق شده  
پس از باب ترمذی متصل است و سندی باشد چنانچه حافظ صلاح الدین العلامی در وجوب حدیث سابقا ذکر کرد  
حدیث امام دار الحکمة گفته و لا یؤثر علیه مرویة من سقطت المناجی لان سید بن غفلة تابعی محقق و حدیث  
الخطاب لا یجوز و سمع منهم فذكر المناجی فیه من المزید فی متصل الا سکتید و علامه نیز در ابادی  
در نقد الصحیح و ذکر حدیث امام دار الحکمة گفته و لا یؤثر علیه مرویة من سقطت المناجی من له لان سید  
بن غفلة تابعی محترم روی عموماً بکرم و عثمان و علی رضی الله عنهم و سمع منهم فکتون ذکر  
المناجی من باب المزید فی متصل الا سکتید یا یؤثر علیه حدیث امام دار الحکمة از جناب امیر المؤمنین





التعقیبات

و درین باب استناد بکلام نووی کردن ممانعت غایت تجلیل و تفضیح و تصفیة و تبیین خویش سپردن مستطیع  
 و بصورت و ثبوت آن بخاطر راه دادن کمال ثبات و حفاظت ثقات و نهایت عظمت تقاد اثبات اقرار و اذعان  
 است کما هو غیر خلاف علی من اوفی شطرا من الانصاف و نظر الی ما منقلاک سابقا من الوجوه  
 المجموعة الاطراف المصنفة کل الاحصاف و تأمل ما ذکرناه بالا سلاک من کلیات کبریه  
 المسنیه اسلامهم و الاحلاف و اگر اولیای حضرت نووی بر کلام ابن علی استقام گوش نهند و بقیع موثوق  
 از کلام او بسبب حدیث انا مدینه العلم مشهوره شود خوشوقت شده و او صلاحت حق میرسد و هندی جابر کانت  
 این قریح و چون دستخاست این جرح مطعون باز کلام علما و تحقیق فحاشا منیه که متعرض اقتبح نووی شدند  
 اند میعرض اثبات میرسانم و سرور و فرح تبایع نووی را بسبب بطلان و ترحم میگردد و انهم علامه سیوطی و تاریخ مختلفه  
 گفته تا خرج الترمذی و الحاكم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا مدینه العلم  
 و علی بابها هذا حدیث حسن الصواب صحیح کما قال الحاكم و لا موضوع کما قاله جماعة منهم ابن  
 الجوزی و النوری و قد ثبت صلاله فی التعقیبات علی الموضوعات ازین عبارت ظاهر است که  
 نزد علامه سیوطی قریح نووی در حدیث و ثبوت النصاب مخالف حق و صواب است و علامه سیوطی التفاتی بان نفرمود  
 بجهتین این حدیث بالتمم و التمجید از غایت آنکه جامعین نووی الاعتصام نموده و ابن حجر مکی در معجمه شرح قصیده  
 خبریه در شرح سفره و وزیر ابن عمه فی المعالی بدو من الاهل بتعدد الوزر اعدا بعباد و مطرح  
 از گفتن ذیل مناسب لما قبله و فیه رد الحزم علی الصدور من تلك السعاده ما امدک صلی الله علیه  
 و سلم به من الموانع فقد اخرج الترمذی آخی صلی الله علیه و سلم بدین اصطلاحه فجاء علی تد مع  
 صبیاه فقال یا رسول الله انی ایت بی ارجع الیک و ایتق اخیر بدنی و یدر احد فقال صلی الله علیه و سلم  
 انت لخی فی الدنیا و الاخره و منها العلوم التي تشارک الیه ابقوله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم  
 و علی بابها و فی رداية و ضمیر ارجع العلم فلیات الباب و فی اخری عند الترمذی انا دار الحکمة و علی  
 بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علی و اختلفوا فی حکم هذا الحدیث فخصلة منهم التوثیک  
 و حلی الله فقال علی انه موضوع و الحاكم صححه و صرح بعض الحفاظ المطلاعین انه حدیث حسن  
 ازین عبارت واضح است که ابن حجر حدیث مدینه العلم را قائل قول جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم صیداند و بان  
 استعمال و احتیاج میکند و برای قریح نووی را خراب او و قریح نمیکند و بلکه بعد ذکر این تصحیح حاکم و تصویب بعض







منهم ابن الجوزی والنووی بالغ کلامه علی علته فقال ابن الحدیث صحیح و صواب بعض محققین  
 لما اخرجوا الطالعین من الحدیثین بالله حسن و این عبارت نیز مثل عبارت صواعق و تبیین حسن بودن این  
 حدیث شریف متین و ایضاً خطا و نوی و دیگر مستثنین کافی وافی می باشد و از جمله طرف انکشافی ثمار السیما  
 یانی پی که حسب افاده مخاطب بهی وقت بوده نیز قدح نووی و دیگر مستثنین را در حدیث شریف زلف و کاس  
 و باطل و فاسد و انموده بخبر انصاف افاده فرموده که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود چنانچه در  
 سیدک اول گفته چیم حدیث جابر بن عبد الله علیه و سلم انما مدینة العلم و علی بابها رواه  
 البزار و الطبرانی عن جابر و انه شواهد من حدیث ابن عمر و ابن عباس علی و اخیه و غیره و الحاکم و  
 ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال یحیی بن معین لا اصل له و قال البخاری و الترمذی ان له  
 منکر و یس له و صحیح و قال النووی و الجوزی انه موضوع و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول  
 القریبین یعنی من قال انه صحیح من قال انه موضوع فالحديث حسن لا صحیح و لا موضوع فقیر گوید  
 نظر بر سند قول ابن حجر صواب است اما کثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد  
 انشائی پس کاش مخاطب مقام اگر برانوات دیگر تحقیق اعلام بر خورده بود برین افاده بهی وقت خود مطلع  
 و زبان بلاغت ترجمان خود را بکر قدح نووی و خراب او نمی آلود و با اعتماد بران کهستناد بان گوئی صحت در  
 سیدان عدوان از اصحاب بغی و دشمنان نمیرود و از جمایه لطائف است که حسن علی محدث که نمیزد شیخ مخاطب  
 و حدیث نیز قدح نووی را در حدیث شریف خلاف صواب است و نباید و تبریح صریح تحسین این حدیث شریف  
 می فرماید بعد از اظهار حق را کی بخالفت استاد خود نمیدارد و روی التفات بصنایع شنیع او نمیدارد و چنانچه در تفریح الاحیاء  
 گفته و اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر و ابی نعیم فی المعرفة عن علی قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم انما مدینة العلم و علی بابها هذا حدیث علی الصواب لا صحیح كما قال الحاکم و لا  
 موضوع كما قال جماعة منهم ابن الجوزی و النووی و از جمله آیات علوی و مو صدق است که خود نووی مضمون  
 بلاغت مشهور حدیث مدینه العلم را در اشعار آید و نظر فرموده از عیان کمال ثبوت و تحقق این حدیث  
 شریف و مقابله با انصاف لغز و زنگ ارباب از ساجل افکار اصحاب الباب که این حدیث زود و قدح موهوبه  
 از کلام یو پیر مولی این حدیث شریف میرسد و این وجه آرا می باشد و انموده چنانچه شهاب الدین احمد و فیض الدین  
 علی ترجیح الفضائل بر ذکر او و این و ناسب و المومنین علیه السلام میفرماید و کالامام فی الاسلام طائفة

فی الاعلام مرجع العلوم مطلقا وی ان ذکر ما یجوز للمدعی المتوازی فانما یقال واجاد المقال  
 به امام المسلمین بلا انبیاء امیر المومنین ابو تراب بنی الله خزائن کل علم و علی القرائة  
 مثل باب اتمی و بعد من هذا و یقال علی سبیل ضرب الامثال باطفت المصباح فقد طلع  
 المصباح اما شمس المذنب فی سبی پس اگر چه بزرگوار و متواضعان و بخی و نشان بفتح حدیث مدینه العلم ترکیب خیار  
 غلیظه ایشان و مقتضی جبارت کثرتة المخرن گردیده لیکن نزد ارباب تحقیق و امعان و اصحاب تقید و اتقان  
 قبح و حدیث حدیث شنبه الارکان حصیف البنیان و کمال خوافت و بطلان و رکاکت و پویان رسید  
 است و بوجه موفوره مدلل غیر محصوره که بعضی از ان مدعا للاختصار و در مقام احوال و شایر که در حق قابل اقتضا  
 و اتقان متقدیر ثبات فی تاول لکن یزید فاحش می باشد که این اصل انشاء و یقال انما یجوز و یقال انما یجوز  
 الاوصاف اعنی اقران و اصطلحت لغت خلقت با ایلویت عصمت طهارت و عفاف علیهم من الله  
 الا انهم المضاعفة الاوصاف التمام او دیگر قوام و فقیه الاوصاف سابقا در جلد حدیث طبرستان  
 و اقران اعظم استلزامی شنیدی و بکنه مثال نظره الاسرار مطاوع من مبتدئ الاسفان او کما یبغی و ارسید  
 و بعد ان هرگز کسی از ارباب انصاف در القصاص و انقصان و انخرام و انشای قول ظاهر السطاف و  
 قبح مراسر خراف و اورد باب اخذ حدیث محض الاطراف رسیه نخواهد و زید و فایت اعتد لواحواف او را در حق  
 این خبر متین الاوصاف منظر حق بن نهایت واضح و مستبین خواهد دید و فهم آنکه علامه صلح المذنب العالی  
 بر تحقیق فاضل فی سبی مذکور نموده بیان فصیح صدق اوضح و واضح و واضح فرموده چنانچه علامه سید علی مرتضی القزینی  
 گفت و قال الحافظ صلاح الدین العالی فی اجوبته هذا الحدیث ذکره ابو الفرج بن الجوزی  
 فی الموضوعات من طرق و حکم بطلان الكل و كذلك قال بعد جملة من الذم الذم للذنب  
 و غیره و الشیخ به و لایه بالصلح عبد السلام بن صالح الهمدانی و معونه عن ابا عشر عن مجاهد  
 عن ابن عباس و فوهما و عبد السلام هذا الکلام و فی کثیر اقال النساء لیس یثقی قلوب الناس و یثقی قلوبهم  
 منهم زاد المذنب قطی رافضی و قال ابو حاتم لم یکن حدیث بعد و و ضعیف ابو زرعة علی حدیث مع ذلك  
 فقد قال الحاکم حدیثنا الامم حدیثنا عباس عن الدوری قال سألت محمدا بن عیسی عن ابا الصلت فقال  
 ثق فقلت لیس قد حدث عن ابی هريرة حدیث انک مدعی العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر القزینی  
 و هو ثقة عن ابی هريرة و کان روای صالح جزیرة لیس عن ابی معین ثم سأل الحاکم عن طریق محمد بن عیسی

ضرب







مقتل هذانی حق علی الم ازین عبارت ظاهرست که این مجرمی اگر چه اولاد و جبه زنج کامن قطبش مدعی شرف و عظمت  
 فائزین موضع انجیدیت گردیده بر سر توده پادشاهان بعضی از ایشان مثل قزوینی و ابن الجوری و ذم سی رسیده لیکن  
 من بعد چار و ناچار بقرائن صریح به تامل کثیر ایشان نموده اثبات غیر صالح بودن حکم موضع انجیدیت برین فعل  
 باطل ایشان را بغایت منقوض و مضمون فرموده و چون اقدام ایشان بر دعوی وضع انجیدیت شریف نزد  
 ابن حجر بن یسین منع و قطع بود لهذا از راه کمال انظار استدلال تاویل کلام فاسد النظام ایشان را واجب بین و درین  
 کلام آن متفویذین بالا باطل تبلیغ و تسویل و تحریف و تضلیل گردیده باجماع از خیابانیت و موضوع منع است که طعن فی  
 امثال او در حدیث شریف بجهت منع وقوع است که ابن حجر باوصف نصب و تضلیب مجرمی خود را فرموده و از دست برد  
 سرحد این آغاز نهاده و اکمال توهم و تحقیر فریخ شنیع ایشان داده و باز در هم آنکه نیز ابن حجر کی نقیض او است  
 حدیثیه قریح ذبی معیزه را در حدیث مذنبه العلم ناقابل الثقات انکاشته باثبات او تحقیق انجیدیت باعلام تفریع  
 هر طعن نجیب او را شسته و فایده و نقیض او را در کتب جامعیت سابقا گفته و اما حدیث انما مذنبه العلم  
 و علی بابها من حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح و قول البخاری لم یسأل له وجه صحیح و الترمذی منکر  
 و ابن معین کذب معتبر و ان ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات و تبعه الذهبی و غیره علی ذلك  
 و و از دهم تکرار علی متقی در کتب الرجال عبارت جمیع الجوامع علامه سیوطی که شملید و جبارت فاضله و ضاربت  
 لا تخف ذم سی است بل رد و کثیر آورده طریقی تسلیم جوان و بطلان قریح ابن عبدیم الا یقین باقدام انقیاد و اذعان  
 سپرده میزد و هم آنکه علی قاری در مرقاة باوصفیکه جبارت ذبی عظیم المراد و کلمات بعضی دیگر از باب  
 و استر و باب انجیدیت نقل نموده لیکن من بعد که افاده علامه علانی و تحقیق حافظ ابن حجر زنگبارین عبارت  
 باطله و صد عابین افعال باطله از مکتوب اصحاب نقیضه و اعتبار و سب و اعتبار زوده چهار و هم آنکه علامه مناوی  
 در فیض القدر شرح جامع صغیر قدح ذبی و دیگر مقتضایین دارد باب انجیدیت شریف باقادات اکابر اعلام  
 اساطین فخر منسوب خویش مستقیب معروض نموده و باخضار من قبل افاده علامه علانی و ابن حجر علانی کمال  
 بطلان و جوان قریح ذبی عظیم المراد و اذعان و بیان فرموده قدس سبقت عبادت فیما مضی یا تفرقه هم  
 آنکه شیخ عبدالحق و دهری در معانی شرح مشکوٰۃ عبارت تقاضی منته سخاوی را که سبیل فرعون شوم ذبی است شریف  
 ذکر کرده و آنرا کلام جامع از معجزین شمرده و نظیر تصویب آن گردیده و هذا لایضا کاف و وفات بان فاملف  
 للمکرر للوثر للخلات اللهم الک علی قول الذی لراکب متن الامتات الذاهب عن ریاضی مع امه



الجزایف و الفلسفات شائز و هم که محمد صد عالم در معارج العلی کلام جمیع الجوامع سیوطی که متضمن توفیق  
و تمجید از عجم و همی افین و معانی خیریت نمین است استناد و اقامه و اناقل گردیده باظهار کمال بذلت و در صفت  
حضرت مدینه بسین سخاوت و محانت قریح ارباب غنینه گردیده مهند هم که علامه محمد بن اسمعیل بن صالح اللطیف  
الصنعانی در ضمن اثبات و تلمیذ علامه شمسید مدینیه العلم فاده علامه طائی و کلام حافظ ابن حجر مستقانی  
که منظر بطلان و فساد قول همی باس فی الاحتیاجی باشد احتیاجاً با نقل فرموده رنگ اضلال همی عظیم الاحتمال  
از خواطر و ضامراً قاصدین زود و چنانچه در روحه تدبیر شریح تحفه علیه کما در بیت سابق الحافظ صاحب  
العلانی قد قال بطلان فیض الذی فی المنیران و غیره و اما با تو اذ ذلک بعلة فادح و سب دعوی الوضع  
دفعاً بالصدد و قال الحافظ ابن حجر هذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک الصحاح و اقل الحوالم ان  
یکون الحدیث اصل فلا ینبغي ان یطلق القول علیه بالوضع بحدی هم انکه علامه شریکانی کما سمعت سابقاً  
در فوائد مجرود بطلان قول فاسد و بران زعم کاسد همی بر ملا نموده باثبات حسن و خیریت شریف و جز از علم  
الفت آن جا به صیغیه موده نوزدهم هم که دهنی معاصر در دفع قوت المغنی کلام علای عالی مقام کما  
ظهر فی سبب الکلام و درین اسریر منکر مرسل الزام است ذکر نموده سلک شمسید با هم تو طریقه احکام اینو نمین  
النظام نموده بستم انکه از آثار علوی واضح استناد و مو صدق لرح البجلا نیست که خود ذریه در میزان بسند  
متصل روایت حدیث مدینه العلم کرده و اما از حوالی احادیث سیدین سعید که از جمله شایخ مسلم صاحب صحیح  
شمرده برین صنیع بر بیج تمامی بهرات خود اسرار منشور نموده کمال ثبوت و تحقیق اخذیث برابر با نقد و استعان واقع  
و ظاهر فرموده چنانچه در میزان در ترجمه سیدین سعید گفت قلت علش سید مدینه انکستة و مات فی سنه اربعین  
و مکتب و قطع نمین علی حدیث اخبرنا ابی العلاء کابوق هی انا المبارک بن ابی الجواد انا احمد بن ابی غانم  
انا عبد الغفر بن علی انا ابو طاهر الذی شاع عبد القادر بن محمد شمسید بن سعید شاکر اید بن الربیع  
عن صالح الدخان عن جابر بن زید قال نظرت فی اعمال المرء فانا الصلوة یجهد البدن و لا  
یجهد المال و کذا فی المقیام و الجحیم و المال طالبین فرایت ان الجحافل من ذلک کله بخیر و اجمعت  
بر عبد السلام عن زینب بنت ابی القیس انا عبد النعم بن القشیری انا ابو سعید الاحیب شاکر بن ابی  
شاکر بن السرحی شاکر بن سعید بن شاکر بن سعید عن جابر عن عمر بن عبد الله عن ابی جاس قال صاحب الذی یح  
وقوله و بشرناک باسحق ای بنو ته و به ناعلی عن اشعث عن ابن سیرین عن الجراح و العبد قال التیت



النبي صلى الله عليه وسلم يا ايها فقلت اني علي بن ابي طالب ان تركت ديني و دخلت في ميثاقك لا  
يؤذي الله الاخرة قال نعم ثم تكلم عبد الرحيم بن سليمان عن عبيد بن ابي الجعد قال سئل جابر عن  
قال علي فقال ما بينك في قتاله الا كافر به ثم تكلم عن علي بن كميل عن الحسن بن علي قال  
رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدنيته العلوة على بابها فمن اراد للذنية فليأت بابها فليدبنيته  
ا فتمسح على الذم في الميزان و بعد هذا البيان و غلبت التبيين و لما سألني انا الرضا و العبدان  
ان قال من الوهب الاصل البنين لا يمتد الى قدح هذا الحديث العلي المكان و القبول عند علماء  
هذا الشأن و الا من غلب على قلبه الطبع و ران و واستقام به الفهم و استهوى الشيطان و والله  
العاصم عما يورد به خط الرحن و وفود الى لفظ النيران و لما شمس الدين الجبزي في نسبت  
قبح حديث منية العلم و كان لهم و اقتداء و رجاء بل كبح باطل و خطأ و عين كذب و اقترست به بربر كس  
كتاب سني المطالب في مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب بنظر بصيرت و يد و بدلولات الفاظ و جملات ابن  
الشمس في ما قبله و اضع و اشكارست و علامه شمس الدين جزي و ان كتاب اثبات حديثنا في العلم  
مرفوعه و رويده و باذعان تصديق و ابرام و تحقيق ان كماله في كرمه و الاقوال و علامه جزي متعلق بانخيرت من  
بايشنيو دست تحرير هذا ان تعجز از جدت و حش و حلت بهش و طالب غلبه التعصب بايد كزيه علامه جزي و  
اسني المطالب في مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب گفته اخيرا الحسن بن احمد بن حلال قراءة عليه  
عن علي بن احمد بن عبد الواحد اخيرا احمد بن محمد بن محمد و كتابه من اصبهان اخيرا الحسن بن  
احمد بن الحسين بن محمد بن احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخيرا ابو احمد محمد بن احمد الجرجاني  
اخيرا الحسن بن سفيان اخيرا عبد الحميد بن محمد بن خضرنا شريفي عن علي بن كميل عن الحسن بن علي  
رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما دار الحكمة و علي بابها و اياه التمهلي  
في جامعة عن اسمعيل بن موسى عن احمد بن محمد بن الرومي عن حدثنا شريفي عن علي بن كميل عن الحسن  
بن علفه عن الحسن بن علي عن علي قال حديث غريب و رواه بعضهم عن شريك و لم يذكروا فيه  
عن الحسن بن علي قال لا يعرف هذا الحديث عن واحد من الثقات غير شريك و في الباب عن ابن عباس  
انتمى قلت و رواه بعضهم عن شريك عن علي بن كميل و رواه الاصبغ بن نباتة و رواه  
عن علي بن موسى و رواه الحاكم بن طريق مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم و لفظه لا اخذ

عنه

نعم

استدلال

العلم وعلی بابا فمن اراد العلم فليأتها من بابها وقال الحاكم صحيح الإسناد ولم يخرجاه ورواه أيضا  
 من حديث جابر بن عبد الله فقط لا مدنية العلم وعلی بابا فمن اراد العلم فليأت الباب  
 من خريز خريز روى المصنف بعد حمد و صلوة كفته وبعد هذه الحديث مسندة مما تواتر و هو حسن مرسل  
 من انبأ الاستدلال بالكتاب وظهر الجواب بليغ فطلب امير المؤمنين بالحق على طلب  
 اكرم الله تعالى به وروى عنه وارضاه ان ذهابا مسلمات من حديثه وبعثت من روايته  
 وفتح حديثه ويا على السلام عليه من القرآن والصحة والخبر قاله اعتماد فيها اهل الكوفة عليه نسأل  
 الله تعالى ان يثبتنا على ذلك وبقربنا الى مؤيدنا بالبرهان بالبرهان فقلت فهذا التزم من مجرد قول  
 من كثرة النسبة الى مناقبه الجميلة ومحاسنه الجميلة ولو ذهبنا لاستقصاء ذلك بحقه  
 لطال الكلام بالنسبة الى هذا المقام لكن ترجو من الله تعالى ان يدبر افراد ذلك بكتاب يستوعب  
 فيه ما بلغنا من ذلك والله فوق القواب از ملا حظا عبارات برناظر بصير و معرجه مستبين و مستنير  
 كه علامه خريز خريز حديث مذنية العلم بابا فادات خود شيد و تانيز نموده بكنند و جاول الكه حديث انادار الحكمة  
 كه مؤيد و شيد حديث انكلمت العلم مياشيد بسند معتدل خود روايت نموده و و هم كه روايت كردن ترمذي  
 حديث انادار الحكمة رانيز باثبات رسانيده و هم كه نقل كلام ترمذي متعلق با حديث شريف ظاهر  
 كه حديث از شريك بطريق ديگر و ادراى طريق ابن الروي نيز منقول شده چهارم كه نقل كلام ترمذي  
 اينهم واضح نموده كه حديث انادار الحكمة از ابن عباس نيز با ثبوت صحيح انكه خريز الكلام خود قلت و رواه  
 بعضهم عن ماريك عن سلمة و لم يذكر فيه عن سويد برار باب اسنان ظاهر نموده كه حديث انادار  
 الحكمة بسند ديگر علاوه بر رسانيده كونه نيز منقول گويد و ششم كه افاده نموده كه حديث انادار الحكمة  
 را اصنع نيز از امير المؤمنين عليه السلام روايت کرده هيستم انكه بقرع نموده بانيكه حديث انادار الحكمة  
 را حاش نيز از جناب امير المؤمنين عليه السلام روايت کرده هيستم انكه علامه خريز بعد از خبر افادات خود حديث  
 مذنية العلم با روايت ابن عباس از حاكم نقل فرموده پنجم انكه صحت اسنادان نيز منصف حاكم ظاهر نموده و هم  
 انكه عدم اخراج شيخين يعني بخاري و مسلم نيز از حاكم نقل کرده و بنقل ابن افاده ظاهر نموده كه حديث مذنية العلم  
 اگر چه بر شرف بخاري و مسلم بود ليكن ايشان روايت ان با حاش شرف فرمودند و خوشين را عرفة تنديد بغير  
 ناقدين بخاري فرمودند يا زوجه انكه حديث مذنية العلم با ثبوت جابر نيز از حاكم نقل فرموده در كمال تشيد و توطيد آن

افزوده و وارد هم آنکه خود علامه جزیری حدیث مدینه العلم را از جمله احادیث دانسته که استوار بر این معجم با  
حسن می باشد و چون علامه جزیری از حاکم تعصیح این بلا تعقیب نقل کرده ظاهر آنست که قول ابو عبد الله این حدیث با قول  
حاکم اتفاق داشته باشد و نیز در هم آنکه علامه جزیری حدیث مدینه العلم را از کتابی متناقب جناب امیر المومنین علیه السلام  
دانسته چهارم آنکه واضح شد که جزیری بحجج حدیث مدینه العلم و امثال آن درین کتاب طالب ثواب حجت  
از خداوند عالم گردیده و ظاهر است که عیاذ بالله اگر حدیث مدینه العلم نزد او از جمله موضوعات بود که او در هم  
المخاطب الشان الکمالی الماثق برگزیده آن درین کتاب نمی فرمود و بحجج کتابی که شامل بر آنست طالب ثواب  
و قرب نمی کرد زیرا که در آن موضوعات و اکاذیب سبب تبعید و تعزیب است نه موجب اکرام و تقرب  
پانزدهم آنکه واضح شد که علامه جزیری حدیث مدینه العلم و امثال آنرا نسبت به دیگر کتابت جلیله و محاسن جلیله  
جناب امیر المومنین علیه السلام مثل نزول من کثری و دانه و واضح است که الوضوح که اگر حدیث مدینه العلم  
عیاذ بالله نزد جزیری موضوعی بود برگزیده آنرا از مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام بیشتر و فضلا از اینکه از قابل  
مصحح در تضعیف دانه و اثر از جمله دیگر فضائل مناقب که ذکر کرده بر آید درج در کتاب خود بمنقوب نماید  
فوا عجبا که چنان مخاطب و الاتبار با آنهمه کمالات بایده و ملکات ناصحه که اتباع و کوشایح حضرتش بر آید  
اوادعای آن دارند و خود شاه صاحب نیز بکلمات تحذیری و جملات تفسیق انگیز خود بهت بر تقوی و تعویض  
شان بر می گمارند از منیر مقاصد و ارباب عبارات اسنی المطالب غرض بهر قطع نظر نموده مثل علامه جزیری را  
که بجهتین مجوه میزد و میزد آشکارا میزد و تشبیه و توطئه و تسدید حدیث مدینه العلم فرموده است بی محابا قائل بوضع این حدیث  
شعریف واهی نمایند و در کتاب بهت حمل و کذب بواح قضا ببق از امثال سید و ساجد میر باید و لیس  
هذه المنبذ یح و طریف فقد عرفنا هذا التکالیف علی الافراد و القریب و الله العاکم عن  
نقد یح و التلیف و هو المجازی کل من یحذی لزینه علی الحق و یحیی و از عجایب آنست  
که قاضی شادانند بانی نبی که حسب افاده مخاطبه بهیچ وقت خود بوده علامه جزیری را قائل بوضع این حدیث دانسته  
و باوصف بهیچ وقت بودن نظر بر افادات غالبه و اجابت علیه کتابی المطالب جزیری نه از آنکه این پس  
خفیه است که قاضی مذکور فوق و جرح این حدیث شریف است قبول سلیم نه شده بطرد و مردود و نمودن آن  
رایت تحقیق و تنقید افروخته چنانچه اولاً بنقل تحقیق علامه ابن حجر در تشبیه مسابغی آن افزوده و ثانیاً با فاده از همین  
که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث متبطل گرد نهایت درین دهوان کلمات متعین و واضح و واضح فرموده



کہ حدیث فیما سبق بعون اللہ الجلیل فلیکن منک علی ذکر التفصیل بالجملہ ازین بیان متنا  
 لغیر ان کا تشبیح و استقارہ متشابہان واضح و بیان گردید کہ پختہ صاحب الثبات مطعونیت حدیث  
 مدنیہ العالم اقوال بالکثرہ شنیہ و کلمات زائفہ فطیہ از اسلاف خویش نقل نموده اند بعضی از ان باطل  
 و اقتراب حجت است و شطر کے از ان اگر بعض فرض ثبوت ہم ہمہ سد حسب افادات میر و تحقیقات محکمہ دیگر متقدین  
 اعیان و محققین کبار از حدیث مدنیہ و سد او عاقل باقتضای مراتب سقوط و بیوط نازل می باشد و نقل انچنین اقوال و  
 موقوفہ و طامات خفیہ مطعونہ بر افتضاح خود و اسلاف خود حاصل نیست و در ذکر ان سوی اہل انہماک و جہد ثبات  
 و تکار و اصوات عالمی نہ و متناک از بیان سابق و لاحق اینہم بر تہ تحقیق تمام و ثبوت کلام سیکہ انحدیث شریفہ  
 غیر بنیت یکہ سے مرموم و مشید و میرم و مکتبہ است کہ قبح ان از ہر سیکہ باشد نہ بقا و اثبات ہرگز قابل اعتقاد  
 التفات نیست پس علامہ بہرہ واسک کہ صاحب تذکران پر داخہ بایہ تہذیب و تعبیر و تخیل و تشویر برائے اسلاف  
 و کبر سے مخدیر خود میا ساختہ اند کلماتی کہ بعض متخنین ارباب غلو و متشدقین احوال او و دلال بعض علماء  
 سالہ نقل مثل عیانہ و تشویر و قیام علی کا غرض القیام منقول شدہ بر فرض ثبوت و صدور ان ازیشان  
 نیز بمع سلب و شل نفس بر لب است کہ ہیج عاقل بصیر فائدہ خیر با مثال ان ترات و شبہاہ ان طامات منوع  
 و مغرور و مخدیر گردید و از ہمیں ماست کہ خود تا علین ان مثل علامہ سیوطی و ملا علی قاری و علامہ سنلوی سپے بطلان  
 و نادر و انحراف و انہماک آن بر وہ طریق تعقب و رد آن بذکر تحقیقات اینکہ و تبیینات شیعہ و شہادت کافہ  
 و تشہیدات کافیہ مثبتین و میرمن محققین و محکمین انحدیث شریفہ سپردہ اند و مردودیت و مردودیت  
 آن بنصوص کلمات متینہ و خصوص افادات رزینہ دیگر اعلام محققین و احبار متقدین سنیہ نیز واضح و دلالت  
 کما سبق فلا تکن من الذہلین المبعذین الحاکمین ولا تدل علی الحدیث المحصن المتین  
 الذی عزہ من ان علی بن الحنفیہ الجاحدین قولہ پس متک این حادثیث موضوعہ کہ المہنت انرا از  
 دائرہ تمک و احتیاج خارج کردہ اند و مقام الزام ایشان دلیل محبت ہر دشمنی علماء شیعہ اقول مخاطب  
 کثیر لا عوج عظیم اللہ و دین قول و افعال الخراج و کلام فاسد الاتحاج خویش مرکب از کلمہ عظیم و کلمہ جبیم  
 و زور شنید و بہت فطیہ گردیدہ شیوہ مہانتین عظیم التناد و طریقہ مکارین کثیر اللہ اد برگزیدہ و بر متبع بیانات  
 رشیقہ و متفحص تبیینات انتقد کہ حسب افادات علماء احبار و نقاد کبار سنیہ در مجلدات سابقہ و درین مجلد  
 مذکور شدہ در کمال موضوع و ظہور است کہ حدیث مدنیہ العالم و امثال ان حادثیث است کہ حسب تحقیق حقاہ اعلام





معنی قوله علیه السلام انما مدينة العلم وعلی بابها کذا فی فصل عقنائه و نیز علامه علی در زین العقی در بیان  
اسماء جناب امیر المومنین علیه السلام خیریت شریف استلال کرده بریکه باب مدینه العلم از جمله اسمائست که جناب امام  
صلی الله علیه و آله سلم جناب امیر المومنین علیه السلام را بان سیم نموده و علامه اخطب خوارزم در کتاب المناقب  
مدینه العلم بر غایت علم جناب امیر المومنین علیه السلام احتیاج کرده و ابوالحجاج بلوی در کتاب الغنی با حدیث  
مدینه العلم احتیاج کرده و کان جناب امیر المومنین علیه السلام در علم نموده و محیی الدین ابن العزلی در کتاب  
الذکر المکنون و الجوهر المصون با حدیث شریف استلال نموده براینکه جناب امیر المومنین علیه السلام علم هر کس را از  
جناب امام صلی الله علیه و آله سلم میراث یافته چنانچه در کتاب مذکور علی نقل عن الساجی فی الینایح گفته و اکامام  
علیه رضوان الله عنه و رت علم المحدث من سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و الیه الشان بقوله  
صلی الله علیه و سلم انما مدينة العلم وعلی بابها فلو ابد للعالم فعلیه بالباب و علامه کمال الدین  
محمد بن طلحه شافعی در کتاب المد المنظم بحديث مدینه العلم احتیاج نموده برین فاده که جناب امیر المومنین  
علیه السلام عالم علم مکنون بود چنانچه در کتاب مذکور علی نقل عن الساجی فی الینایح گفته و قد ذکرک فی هذا  
الکتاب التاخر بالتواجب جعفر اکامام علی بن ابي طالب رضی الله عنه و هو الفوسی سبعة من صمد  
من مفاتیح العلوم و مصابیح النجی صالمعروف عند علماء الحروف بالجفر الجامع و النور اللاحق و هو  
عبارة عن لوح القضاء و القدر عند الصوفیه و قيل مفتاح اللوح و القلم و قيل ستر القسمة و القدر  
و قيل مفتاح العلم الدینی و هاکذا بان جلیلان احدی ما ذکره الامام علی کرم الله وجهه علی المنبر و هو  
فانه یطلب بالکوفة علی ما سیأتی بیان و هو المسمی بخطبة البیان و الاخر اسرار رسول الله صلی الله علیه  
و سلم و هذا العلم الکفوت و هو المشار الیه بقوله صلی الله علیه و سلم انما مدينة العلم وعلی بابها و امن  
بتد وینه فکتبه الامام علی رضی الله عنه و قد افرقة علی طریقه سفر آدم علیه السلام فی جبرعنی فی  
رو قد صنع من جلد البعیر و اشهر بهی الناس بالجفر الجامع و النور اللاحق و قيل بالجفر الجامعة وینه  
ساجی الاولین و ما یجری الاخرین و نیز علامه ابن طلحه در کتاب المد المنظم ابن حدیث شریف بر این  
آل محمد علیه السلام علم خبر و مدینه بود و جناب امام صلی الله علیه و آله سلم جناب امیر المومنین علیه السلام  
استلال نموده چنانچه در کتاب مذکور علی نقل عن الساجی فی الینایح گفته و الغرض من هذا السرا الباهر و  
السرا الفاخر اظهار الواسع لا رباب لذوق لانه من العلوم الحیمة الفاتحة لادب المدينة کایسته ناسی



فأعلم

ولا ينظر في الاكراه في وهذا هو العلم الذي خص به آل محمد صلى الله عليه وسلم والعلم الذي جعل الله عليه السلام مد  
وعلى ما كان في غير خلاص من طلبة وطلاب سؤل وقام قسرين انزع بطون من بنات امير المؤمنين عليه السلام احتجاج  
بحدیث مرتبه اعلم نموده کما سبق ونیز علماء مسلمین طلبة وطلاب سؤل در ضمن علم و فضل جناب  
امير المؤمنين عليه السلام با چند حدیث بیان نموده و آنرا از جمله احادیث صفحه بعد و در آخر صفحه و در آخر کتاب  
و علماء مع محمد بن يوسف کجی در کفایه الطالب علامه بریکه یاسی خاص برای آن معقود نموده و در اثبات  
و برای آن بذل مجهود فرموده با چند حدیث شریف استدل بر ولایت جناب امير المؤمنين عليه السلام در قتال اهل بغی کرد  
و محب الدین طبری در کتاب الرافضی انصر و حدیث مرینه را دلیل اختصاص جناب امير المؤمنين عليه السلام بباب  
مرتبه العلم بودن گواهیده و در ذمات القبی نیز از شاه بودن آنجناب باب مرتبه العلم دانسته و علامه سعید الدین  
فرغانی در شرح قصیده تائیه فارسیه بحدیث مرتبه العلم احتجاج نموده و معنی که علم و کشف و کشف معضلات  
کلام عظیم و کتاب کریم با وضع بیان مصرع جناب امير المؤمنين میباشد چنانچه در شرح مذکور بشرح شرح کرامات  
من بعض ما ختم به به بما ختمه من ارث کل فضیله گفته و اما حصه علی بن ابیطالب  
کرم الله وجهه العلم و کشف و الکشف معضلات الکلام العظیم و الکتاب الکریم الذی  
هو من اخص معجزاته صلى الله عليه وسلم با وضوح بیان بما ناله بقوله صلى الله عليه وسلم انما منة  
العلم و علی باهما و یقول من کنت موکلا فلی موکلا مع فضائل اخوانه و لا یحصر و فی سرغانی  
در شرح فارسی قصیده تائیه حدیث مرینه را دلیل رسیدن علم جناب امير المؤمنين عليه السلام بطور میراث از جناب  
رسالتنا صلی الله علیه و آله وسلم دانسته چنانچه در شرح شرح و اوضح بآیات و ایل ماکان مشکلا و علی  
یعلم ناله بالوصیه به علی بانقل عن گفته پیدا و روشن کرد علی بن ابی طالب انچه شکل پوشیده بود از قرآن و حدیث  
بر غیر از صحاح و غیره چنانچه در آن عرض گفته است لولا علی لهلك عمرنا بانه بیان تفسیر آن مشکلات با تفسیر خود  
علیه که بوی ریاست رسالت و علم و بصیرتی که از حق فرموده بود انوار فیکم الثقلین کتاب الله و عترته  
اذکر کم الله فی اهلیته سه بار و بار فرموده انت معقیب خلیفها دون من و می غیر آنکه لا بنی بعدی را چنانچه  
انما مدینه العلم و علی باهما انصافی و سید علی در شرح تائیه مرینه فارسیه حدیث  
مرتبه العلم احتجاج نموده بریکه جناب امير المؤمنين عليه السلام ساقی کوس شراب محبت ذوالجلال و موصول متعلقان  
فیافی مال یوم و زلال مصالست و امام الدین محمد الحیروی الایچی در کتاب اسرار النبی و خلفاء الاربعه

باخذیث شریف استدلال کرده بآنکه باب مدینه العلم از اسماء جناب امیر المومنین علیه السلام است زیرا که این  
 ابو بکر خوافی باخذیث شریف را در محل تکرید اختصاص جناب امیر المومنین علیه السلام بمنزه علم و حکمت آورده  
 و ملک العلماء شهاب الدین و کتابادی سدید السعد امجدی حدیث مدعیان علم برای اظهار  
 بطلان اقترای بعضی معتزین استدلال و احتجاج نموده و تیز در دایره السعد باخذیث شریف را در معرض اثبات  
 وراثت جناب امیر المومنین علیه السلام و عدم وراثت عباس تسک کرده و شهاب الدین احمد در توضیح الملائک  
 اسباب خامس عشر آن باین حدیث شریف استدلال نموده بآنکه جناب امیر المومنین علیه السلام باب مدینه علم است  
 و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الملائک بر بودن باب مدینه العلم از اسمای جناب امیر المومنین علیه السلام باین احتجاج کرده  
 و نورالدین بن الصبیح المالکی در فصل مهمه و بیان تفخیر با علوم از صد جناب امیر المومنین علیه السلام بن  
 حدیث شریف تسک نموده و عبد الرحمن بن محمد بطامی در ردة المعارف باخذیث شریف  
 استدلال نموده بآنکه امیر المومنین علیه السلام وراثت علم اسرار جود از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم  
 گردیده شمس الدین محمد بن یحیی اللامعی در مخارج الامار شرح گلشن را باخذیث شریف را بمنزه علم و احتجاج  
 و استدلال بقرینت جناب امیر المومنین علیه السلام بسوسه جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم آورده  
 حسین بن علی الکاشفی در روضة الشهادة در مدح علم جناب امیر المومنین علیه السلام باخذیث متین متسک  
 کرده و فضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود باخذیث شریف را دلیل و قدر علم حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام و اختصار احویه و قانع و اطلاع بر علوم و معارف گردانیده و کمال الدین میبذی در فوائده  
 شرح دیوان منسوب بجناب امیر المومنین علیه السلام باخذیث شریف استدلال نموده بر نیکی طالعان طریق ابقان  
 و شاربان حبیبی عرفان را واجبیت که متوجه باشند بباطن ملکوت محض حضرت امیر المومنین علیه السلام و محمد  
 بن یوسف شامی در سبل الهدی و الارشاد باخذیث شریف را دلیل بودن مدینه العلم از اسماء جناب  
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم گردانیده و ابن حجر مکی در منکبیه شرح قصیده حمزیه در شرح شعر  
 سه کلامت ابانته من علوم بعن حضرت ابان عن المجاهد باخذیث استدلال نموده بر نیکی جناب  
 امیر المومنین علیه السلام وراثت مظهر علم قرین از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم شده و نیز ابن حجر مکی در  
 منکبیه بشرح شعر و در بیان عمده فی المعالی و من اکاهل استعداد الزملاء و در بیان امداد فرمودن  
 جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المومنین علیه السلام باعلوم بحدیث مدینه العلم متسک گردیده و نیز ابن حجر



یکی در مخفی کردن شرح شریف که بزرگوار کشف الغطاء یقیناً ببل هو الشمس ما علیه غطاء لا یخفی شریف را  
 دلیل گردانیده بر اینکه البته بجهان مختص فرموده امیر المومنین علیه السلام را از علوم مجریست که قاصر مشی و از ان عبارت  
 و نیز این مجری در تطبیق الحقایق با جدید شریف را دلیل اعلیت جناب امیر المومنین علیه السلام دانوده و حال این  
 محدث در وقت الاحباب در مع علم جناب امیر المومنین علیه السلام با جدید شریف استدلالات کرده و سید  
 محمد نجاری در تذکره الابواب بر وفور علم جناب امیر المومنین علیه السلام با جدید شریف منیع احتیاج نموده و علی  
 غفر لری در سراج نیر شرح جامع غیر از جدید شریف احتیاج نموده بر اینکه ضرورت برای عالم اینک خبر دهد مردم را  
 بفضل کسیکه شناخته است فضل او تا که مردم از وفاد علم نمایند و نور الدین مشیر المصطفیٰ بدریه الطالب السنی  
 این حدیث شریف را دلیل گردانیده بر اینکه مدینه العلم از سادات جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم میباشد و  
 ابراهیم بن الحسن الکردی در تفسیر این حدیث شریف را دلیل بای مدینه العلم بودن جناب امیر المومنین علیه السلام  
 دانسته و اسمعیل بن سلیمان الکردی در کتاب جلا والنظر با جدید شریف بر برات ساحت علیا  
 جناب امیر المومنین علیه السلام از خطا احتیاج نموده چنانچه در کتاب ذکر گفتو قد زاد ابن قیمه با شیا و من  
 جملة ما ذكره الفقيه ابن حجر الهيتمي رحمه الله في فتاواه المحدثين عن بعض اجداد عصره انه  
 يقول وهو على منبر جامع الجبل بالصالحية ان سيدنا عمر رضي الله عنه له غلطات في غلطات  
 وان سيدنا علي رضي الله عنه اخطا في اكثر من ثلثمائة مكان فهاكيت شعري من اين يحصل لك ان  
 اذا اخطا عمر رضي الله عنه او عمر بن الخطاب ما سمعت قول النبي صلى الله عليه وسلم في حق سيدنا  
 علي انك مدینه العلم وعلی ایها المومنین و محمد بن عبد الباقي الرزقانی در شرح سوره بقره در اثبات بودن  
 مدینه العلم از سادات جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم با جدید شریف استدلال نموده و شیخ سلیمان جبل  
 در فتوحات احمدیه با جدید شریف استدلال کرده بر اینکه جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم جناب امیر المومنین  
 علیه السلام معلوم اند و فرموده و قمر الدین الحسینی الاورتقابی در نور الکرمین بحدیث مدینه العلم  
 استدلال نموده بر اینکه جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم اشاره بکلیه بیت نبوت فرموده و شهاب الدین  
 عجیلی در ذخیره المسائل بحدیث مدینه العلم احتیاج نموده بر اینکه جناب امیر المومنین علیه السلام باب العلم است  
 و علاوه برین دیگر علماء سنی و شیعه با جدید شریف احتیاج و استدلال نموده و ان حاجد  
 عنید و منکر مرید کما یبغی فرموده اند پس مقام حقیقت و استجاب است که چنان مخاطب و لاتبادیه میر وادی بخار



محمود و نکار این حدیث مشرقا و مغربا گردیده با دعا باطل التخریج المہنت البخیت شریف را از دایره تنسک و  
 احتیاج جہت افتادات اکابر اہل مہذب خود و توافل و تقامی صریح و ورزیدہ بار اہل اگر انکہ اینہم فحول اعلاہم و صدور  
 فحلم خویش را از زمرہ المہنت خارج و در زرافہ اہل بہت مارج تصور کردہ باشد و عجیب و عجب البخت کہ  
 شاہ ولی اللہ والد مخاطب نیز در قمر العینین مایجا بہ حدیث مدنیہ العلم استدلال و احتیاج فرمودہ و در از انکہ  
 نیز بان تنسک نمودہ کہ سابق مفصل پس بنی دایم کہ شاہ صاحب بعد از انکہ اینہم البخت و دعوی باطلہ خود  
 خوانند فرمود یا انکہ والد ماجد خود را نیز از زمرہ المہنت التخریج نمودہ قصب سبق در نصرت باطل خوانند بود و عجیب  
 از ہمہ البخت کہ خود مخاطب بچوب سوال بعضی سائلین سائلک طریق استدلال و احتیاج با بخیت بہتین گردیدہ  
 طریق از علان و انقیاد با بخیت واضح اشارت کردید کہ ادیت قیما سبق و این مقام محل کمال تخریر ارباب اہل علم است  
 کہ شاہ صاحب مدینجا بمقابلہ المہنت بر او ماسے التخریج المہنت البخیت را از دایره تنسک و احتیاج میگمار  
 و با سکا ز در دیگر متبعین افتادات نقاد و خایہ بر بنی دارند و خود در جواب بعضی استفیدی بن تنسک و استدلال  
 باین میفرمایند و این بہافت عجیب تناقض غریب اہل البہام با حیرت بر حیرت می افزاید و حق اینست کہ بمقابلہ  
 التخریج و لا یعد شاہ صاحب را در استدلال و احتیاج با بخیت شریف حق ہر زبان جاری گردیدہ بخند  
 تخریج سہر و قہ بان کردہ بودند با فادہ ہر مہرہ خود شان چرا سہر باطل مضمحل شد و آب سہر و لہجہ اللہ علی ذلک  
 حمد اجزیلا قولہ و این بدان ماند کہ شخصی معرفت پیدا کن از کثر شخصیکہ او را از تو گری بر طرف کردہ و فقیرات  
 او را دیدہ و خیانت او را معلوم نمودہ از خانه خود بر آوردہ و منادی در شہر گردانید کہ فلان نوکر را ہا بن سہر و کانی  
 ہر فرمودہ و از دستہم و عہدہ معاملات ہذا ہم این شخص سادہ لوح و بیہرہ را تہیاد استہ بان نوکر عالمہ دین نمود  
 از سادہ لایقان شخص مرفو استن آغاز ہذا دین سادہ لوح نزد عقلادر کمال مرتبہ سفاقت خواہد بود اقول  
 اینکلمات حروریت سہات نامہین الایت در بخش تہات و اسج خراقات و افطع طامات واقعہ معاملات و  
 اشنع ہفوات و افنع عقرات و اکثر خرمیات و اوسن تہلات و اشوہ نصبات و افنع تقویات ست و نشا  
 حق جہت نصیب و عدل و بقی و شتان و فدان ایمان و الفہام ایقان و استحقاقات اشادات جمیع از ہر  
 و اسکا از قبول فضائل امتا از جن علیہ علیہم الافاسا ہا نوالی الامران قعاقب الملوان دیگر چہ نیست البتہ  
 دیدن و حق الملویت جناب التہاب علی اللہ علیہ السلام لا یشاب بانفع مسک و طالب بہت کہ امثال این اخبار  
 مستفیضہل متواترہ و تخریب این حادیت مرویہ بطریق متضادہ و سکاثرہ را با چنین متخرفات مستحجہ ظاہرہ و باطلات

مستقطعه کلمه فلفی نایند باین نحو تشبیه خاسته و تشبیه امده باز به این تشبیه باین کلام که بفرموده حضرت  
 خفیف از انصاف اند و بهت خود بر مکاربت و دلو و مباحثت و عتاد بر نیکماری ایشان نیز نیک می دانند  
 که اینگونه حصان لسان قطع نظر از آنکه بعد از شان اهل نقد و عرفان است یقیناً مخرج از دایره اسلام و ایمان موجب  
 عذر زانده اهل کفر و طغیان می باشد و حیرت میسر خود میکنند که چگونه مخاطب از انزاد و در حالت مزید انصراف احتیاج  
 تیران ضغائن و احتیاج و غلیان و درشتی و موا و ابطال و عتاد زبان شاعت ترجمان باین مفرقه باطله و قوت  
 التوده ساخته نقاب حیاء شرم و خشم و از دم از رخ خویش انداخته و دست نه که باین کلام جالب طام که سر سرفاسد  
 و بقی الاخوانم و الاسلام است حد شنیع کجا میرسد و گوشه این حقیر و فسوس کجا می خورد ایا از جمیع محققین اعلم  
 و منفذین فحاش اهل سنت و جماعت جماعتی نیستند که با قادات صحیح و تقریحات مرتجع خود تصحیح حقین این احادیث  
 نموده اند ایا از خفا کرام و قفا و عظام منبسط اند میبندند که بروایت و اخراج این احادیث غم انان عاجدین  
 فرموده اند ایا از علمای اخبار و نبیاس که بر شقیقین نه میبندند که بحکم و جزم این احادیث را ذکر کرده و رنگ از تیار  
 از خود طرز زده اند ایا از کلاس عالیه مقام و بلائی عظمی الاشم سبیلین زانده نباشند که لغزات عدیده  
 سفیده حتم تثبیت این احادیث شریفه فرموده اند ایا از نقاد محاریر و خدایق مشاییر مخالفین جماعتی نیستند که شبها  
 جاهدین و منکرین این احادیث سفید با نابل تحقیق فرموده اند ایا از علمای مشهورین و فحاش سر و فین بنی  
 جمعی نیستند که احتیاج باین احادیث نموده کرده اباب ترصین آن کشور دانه پس کاش مخاطب عقلی و تدبر  
 بر می داشت و مباد این تشبیه را بد و اغ ساده لوحی و سفاهت و نبل من عقلی و بلاهت بر نواصی این امر را کاش  
 عالیشان و اعضا و رفیع امکان نه به خود میبندند و لا یخفی علی المتصف بالنبیل - الذی هجر  
 الزینع الحجر الجبیل - ان الخطاب الضلیل لغد ضل سواء السبیل - فی هذا التمثیل للعلیل  
 و التشبیه الضلیل - المقوم صاحبیه فی العذاب الوبیل - و المورث له شدید التکیل - کبر  
 مقتضای الله ان یومی الحدیث المقیم بالحضره والاستغناء - و غیره الحق الواضح الی الکمال  
 و الا فتراء - و یبالغ فی تشبیه ماسر المباطل الخاسر - و یوغل فی حصول حیا فی الضلال الباسر -  
 و لا یضایط بطش الله بسطوته - و لا یخفی اخذ الله بالقدره و نعمته - و یجمن باحدیث نبیل المعنا  
 و یطعن فی فضائله آله اکرام علیه السلام اشرف الصلوة و السلام الی یوم الحق القیام قل و ذکر  
 الخطاب مافی هذا التشدیق و التفیق - و التظلم و التهور و التخذل و صوب الامثال -

وتلخيص مخالفات أقواله والتثبت بالكلمات المأرجحة والمفادات الموقفة والمخرجات  
 للهلكة والمخرجات للنهكة من الشناد والحوار والبيان والمخرجات والخصبة والمخرجات والدعوات  
 والتهاب والتأثر والعمد والسفاهة وخلع ريقه الدين وأبدع عجز القلب ومجهر باليقين المحل  
 وجلال وأندلس ذهلاً وكبح غنائه ندماً وزم لسانه سدماً ولما نقوه بكلمة - ولما نبس  
 بنفثة ملك ذهبية فأنك العسل السائب العدوان والطغيان وأوصله سأل الجهل إلى  
 مواعيل الشفاء والشان - ويبلغ به حجب الباطل إلى عتبات كوكبة - فتنه موافقة يوم يبال فيه  
 عن المؤونة يا سبحان الله كيف تطيب نفس مومن موقر لدين معظم شعائر - مجمل الحرام  
 ومقتبس من صنائع ان ينسب مثل هذا المثل لقطع الشغل على التغير الشنيع - و  
 أهزم القبح - والتلبا المفضي - ولكن حجب الباطل عجز البصائر - وفيه السرائر - وفيه الضمائر  
 وطبق الأذان - وفسد الأيمان - ويدغل الأيقان - ويغت على الألقام والمهازل والتوغل  
 في الحوائك - والتدري في المعاطب ولا تخضع بالكاذب - **وقل حاق والحمد لله بنفسه**  
 وبال هذا التمثيل اللاعق ونزل به وبوالده نكال هذا العذر لا سمح فافهم انفسهم بما قد اعتدوا  
 على هذا المحدث الشريف - واستند بهذا الخبر النيف - فكيف ينب نفسه وطلد الأسر  
 الكثرة على الخدام الخائفين الركون إلى المشرق الماشي هل هذا أهذا قبح - وهراهم فضيح  
 والعجب كل العجب ان المخاطب الكثير الشعب مع هذا الجازفات الفاحشة والاعتدائات الذميمة  
 التي تذهل كل ذي رأى سديد يدعي حصول الملكة المعتد بها في فهم معاني الأحاديث ولذا  
 دقاؤا لسانه فصار هذا الملكة وهراهم وتما لها ودقرا حيث قادت إلى البطلان الأحاديث الصحيحة  
 الثابتة والروايات الأصيل التي هي عن أصول التحقيق ثابتة - التي يشتمها والد واستغفره وفخره  
 وعماده وشرقه وسأده الذي ادعى بالاستفادة منه تلك الملكة الغريبة - ونجاس بالاعتدال  
 إليه على افتحال هذا القوة العجيبة ولعمرك ان المخاطب ما يروم بالقوة بهذا الكلام للعقل  
 والتقول بهذا الهند المفضل - والحجرات على هذه الكلمات الضعيفة الواهية الحالية على تنقوشها  
 كل بائنة وداهية أكثفة - بسوء الحديث بزعم الكاسد المبهرج - وتوغير وجوه بحسب  
 الفاسد الجليج - ولا يدري ان احسن سقلا كالمعان والحفظ والافتقان المحجدين لما اندرس



من ثارة المجتهدين في اخذته مقاسه و دفع منار به درون في صدره و يد فعون في الفخرة  
و ينصرون الحق بتأثيره و يشيدون مبادئ الصدق بتقريره و يجمعون مواد الرب على اساسها  
و يتوزعون طرق الهداية باصنافه و يفرقون الصواب بالصلاح كالقمر طليح و يجعلون  
ملائقته من الابطال كشمس تزدده الرياح **قول** مع هذا مفيد ما هم نيت زير اگر شخصی باب  
در تفسیر العلم شد چه دارم ست که صاحب بیست نام هم باشد بلا فصل بعد از پنجم **اقول** بدلیل آن دان و آیه  
و احباب عقول صافی که بر بصیرت شان نبشاده عصیت و عناد بحجوب نگریده طبع محمود لاد بر صغیر  
شان نرسید و تحقیق و محجوب نیست که نفی دلالت حدیث مدنیة العلم بر دعای محض عدوان و بقاء و حجت طغیان  
و اعتد است حکایتی که عالی احادیث و اخبار نبوی و پیشم بنیاده اند و کلام حقائق نظام جناب سرور انام علیهم  
و اگر آلاف التجه و اسلام بگوش حق یزوش شنیده نزد این بکمال معنوع و ظهور واضح و واضح است که  
استلال این حدیث شریف بوجه عیدیه و عنوانات عیدیه اناده مقصود و مرام اهل حق کرام که خلافت بلا فصل  
جناب امیر المومنین علیه السلام است منبایه و احتجاج بین خبر نیست بتقریبات انقیه و تقریبات رشفه در  
حشید و مانی مطلوبی از برای اول آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر اعلیت جناب امیر المومنین  
علیه السلام و اعلیت مستلزم فضلیت است و بعد ثبوت فضلیت کار اهل عقل نیست که در خلافت بلا فصل  
آنجناب استیاء دارند لانه قد ثبت غیره ان الا فضل متعین للخلافة و الا امامه و لا یعد  
عنه امر الزیاسة و الزعامة اما امر اول اعنی دلالت این حدیث شریف بر اعلیت جناب امیر المومنین  
علیه السلام پس بکمال تباه و واضح و آشکار و در سطوح و لموح کاشم فی رابعه التماس می باشد زیرا که هرگاه  
بعض این حدیث شریف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مدینه علم باشد و جناب امیر المومنین علیه السلام  
باب آن بود و باشد البته لازم است که آنجناب از دیگران افضل و اعلم باشد چرا که از باب این مدینه دیگران عالمتر باشند  
لازم تر نقصان باب و نقصان باب مغضی است بنقصان مدینه و ذلک ما لا یجوزی سلمی لقوله و لا  
مومن علی خلیفه و تقریب دلالت حدیث بر اعلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بطریق دیگر اینست  
که مفاد صریح این حدیث شریف آنست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مدینه علم است و جناب امیر المومنین  
علیه السلام باب این مدینه می باشد و هر که عقل سلیم و فهم مستقیم داشته باشد بعدین یقین می داند که باب مدینه همان  
کس می تواند که عارف بکمال علوم مدینه علم باشد و انجمنی بحمد الله مستلزم اعلیت جناب امیر المومنین علیه السلام است

انما طبع فلائق فضلاء عن سائر اصحاب چه ظاهر است و لا کلام و در انوار علی شاه الطوس و در کتاب سالیان صلی الله  
 علیه و آله الاطیاب در علوم ریاضیه و معارف صحابه از جمله انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین سلام الله علیهم اجمعین اعلم و  
 اکمل بود و هر چند این مطلب معهود و از طبایع و صفو و منسلک در سلک متبیین است و نخست لیکن این مقام بعضی از  
 تقریرات علماء سنی متعلق باین باب مذکور می نماید تا بعد از آنکه این در حصول جمله کالات علمیه و ذمه العلم برای باب  
 ذمه العلم حکم حاصل از باب نبوده باشد و ما در غرض از این در سالیان نیز گفته و الطریق الثانی للتعلیم الزبانی و ذلك  
 علم و همین الاقل القاء الوجد و هو ان النفس اذا تكلمت بذاتها رول عنها دنس الطبیعة و درین سخن  
 و الاصل و بفصل نظر هاتر به صورت الدنيا و یقطع شیهما عن الامانی الثانیة و تقبل بوجهها علی  
 اراکام منشأها و تمسک بحدید و معتمد علی نافته و فیض نور الله تعالی بجز غنائیه  
 فیصل علی تلك النفس قبا لا کلمات و یبطل الیه انظر الیه و یخضع منها الواح و من النفس کل قلم  
 و یخضع فیها جمیع علوم و یصل العقل الیکل کالعلم النفس القل و کالتعلم فیحصل جمیع علوم و تلك النفس یخضع  
 فیها جمیع امور غیر تعلم و تفکر و مصداق هذا قول الله تعالی فی حقه و علم و علم ان لم تکن تعلم لایه  
 فعلوا لانیاء اشرف رتبة من جمیع علوم الخلاق لان حصول الامور الله تعالی بلا واسطه و وسیله و بیان  
 الکلمه یوجد فی تضاد و الملائکه فانهم تعلموا طول عمرهم و حصلوا فینون الطریق و الکثیرة العلوم حتی صاروا  
 اعلم الخوقات و عرفوا للوجودات و ادما لم یجدوا ما کان عالما لانهما تعلموا و ما لای معلما فخرجوا  
 الملائکه علیه و یخبروا و تکبروا و اذ قالوا نحن نسیج یجدوا و تقدروا و فعلوا خالق الاشیاء فزج ادم الی  
 باب القضا خرج قلبه و قبل بالاستغاثه علی الرب تعالی فغلبه الاسماء کما ما اثر عنهم علی اللسنة فقام  
 انیشونی باسماء هؤلاء ان کنته صادقین فصغر حاله عند ادم و قل علمهم و انکست سفینه خبره  
 ففرقوا فی البحر فقالوا لا علم لنا فقال تعالی یا ادم انبئهم باسمائهم فانبئهم ادم عمر مکنونات الخفیة  
 مستتر ان لا مرفقرا لایر عند العقلاء ان العلم الغیبی المقنن عن الوحی اقوی و اکمل من العلوم  
 المكتوبة و صار علم الوحی ارف الا نبیاء و وحی الرسل حیث علو الله باب الوحی فی عهد سیدنا محمد علیه  
 و السلام و کان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم خاتم النبیین و کان اعلم و افصح العرب و العجم و کان یقول  
 لا یقرب منی فاحترق بی و قال نفوذه انما علیکم و الله و اخشکم من الله و انما کان علما اشرف و اکمل  
 و اقوی لا یحصل عن التعلیم الزبانی و ما اشتغل قط بالتعلم و التعلیم لانسان فقال تعالی علیه شددت الی

القاضي عياض بن موسى المحمدي كتاب التفتا بترتيب حقوق المصطفى كفته **فصل** ومن عجزاته الباهرة  
 ما جعله الله تعالى من المعارف والعلوم وحضه به من الاطلاع على جميع مصالح الدنيا والدين ومغتر  
 بامور شرائع وقوانين دينه وسياسة عباده ومصالح امته وما كان في الامم قبله وقصص الانبياء  
 والرسول والنجاة والقرآن الماضي من لدن آدم الى زمنه وحفظ شرايعهم وكتبهم ووعظ سيرهم  
 وشرح ايناءهم وايام الله فيهم وصفات اعيانهم واختلاف الاثام والمعرفة شهادتهم واعمارهم  
 وحكم حكائهم ومعالجة كل امته من الكفرة ومعارضة كل فرقة من البكايدين بما في كتبهم علما  
 واسرارها وخفيات علومها واخبارهم بما كتم من ذلك وغيره الى الاحوال على لغات العرب وغريب  
 الفاظ فرقا والاحاطة بغير رب فصاحتها والحفظ لا سيما وامثالها وحكمها ومعاني اشعارها  
 والقصص من مجموع كلامها الى المعرفة بضرر الامثال الصحيحة والحكم البينة لتقريب التفهيم  
 للغامض والتبيين للشكل الى تمهيد قواعد الشرع الذي لا تناقض فيه ولا تخاذل مع اشغال العجز  
 على حسن الاخلاق ومحامد الاداب وكل شيء مستحسن مفضل لم يذكر منه ملحد فوغل  
 سليم شيئا الا من جهة الخذلان بل كل جاهد له وكافيه من الجاهلية به اذا سمع ما يدعوه  
 اليه صوبه واستغفنه دون طلب اقامته برهان عليه ثم ما احل لهم من الطبيات وحرر عليهم  
 من الجانيات وصان بذانهم وعرضهم واموالهم من العاقبات والمحدود دعا جلا والشوق  
 بالنار اجلا الى الاحتواء على ضرر من المعلوم وفنون المعارف كالطب والعبادة والفرائض والحساب  
 والطب وغير ذلك من العلوم التي اتخذ اهل هذه المعارف كلامه عليه السلام فيها قدوة واصول  
 في علمهم كقوله عليه السلام الرضا اول عابري دهر على رجل طائر وقوله الشراء يا ثلث دقا خور ويا  
 محمد يا رجل نزل فيه ودقا تخزن في الشيطان وقوله اذا تقارب الزمان لم تذكر في الموت  
 تكذب وقوله اصل كل اء البيرة وما روى عنه في حديث ابي هريرة من قوله المحدث حوض الدنيا  
 والعروة اليها واحدة واذا كان حديثا لا تصححه لضعفه وكونه موضوعا تكلم عليه الدارقطني  
 وقوله خير ما نداء يسميه السعوط واللادود والحجامة والمشي وخير الحجامة يوم سبع عشرة وستة عشر  
 واحدا وعشرين وفي عروا الشدك سبعة اشقيه وقوله ما مثا بن لمعوم علمه شر من بطن القوم  
 فان كان لا بد فقلت الطعام وقلت الشراب فقلت لنفس وقوله قد شل عن سائر رجل هوام



امرأة من اهل بيت فقال رجل ولد عشرة تيامن منهم ستة وثلاثون اربعة الحديث بطوله فكذلك جوابه  
 في نسب تضاعفه وغير ذلك مما اضطرب اليه العرب على شغلها بالنسب الى طوله عما اختلفوا فيه من ذلك  
 وقوله خير ليس المحزون بل هو من ذج حامتها وغلصمتها والاذكاهلها وجنتها وهذا في غاية  
 مدحها وقوله ان الرمان قد استدار كهيئة يوم خلق الله السموات والارض وقوله في الحوض روايه  
 سواء وقوله في حديث الذكر وان الجنة بعشرة فذلك مائة وخمسون على اللسان ولفظ فيهما كنه  
 في الميزان وقوله هو موضع نعم موضع الحمام هذا وقوله ما بين الشرق والمغرب في قوله  
 العيسنة والاقرب الى القوس الخجل منك وقوله كاتبه ضاع القلم على الخك فانه اذكر العمل هذا مع انه  
 صلى الله عليه وسلم كان لا يكتب ولكنه اوفى علم كل شيء حتى قد وردت انار بعرفته وحروف الخط  
 وحسن تصويرها لقوله لا تمد وابسم الله الرحمن الرحيم رواه ابن شعبة عن طريق ابن عباس فيكون  
 في الحديث الاخر الذي يروى عن معاوية انه كان يكتب بيد من عليه السلام فقال له الوالد والدة  
 وحروف القلم واقم الياء ووزق للسين ولا تعود للميم وحسن الله ومد الرحمن وجم هذا وان لم  
 تصح الرواية انه صلى الله عليه وسلم كتب فلا يجد ان يرزق علم هذا ويضع الكتابة والقرآن واعلمه  
 صلى الله عليه وسلم بلغات العرب وحفظه معاني اشعارها فامر مشهور قد ثبتنا على بعضه في  
 اول الكتاب وكذلك حفظه لكثير من لغات الهم كقوله في الحديث سنة سنة وهو حسنة  
 بالحسنة وقوله بكسر الميم وهو القتل بها وقوله في حديث ابن مارية اشكيب دردماء  
 وجع البطن بالقدمية الى غير ذلك مما لا يعلم بعض هذا ولا يقوم به ولا بعضه الامم من الذين  
 والعكوف على الكتب ومثاقفة اهلها عمه وهو رجل كما قال الله تعالى لم يكتب ولم يقرأ ولا عرف  
 بصحة من حدثه وصحة ولا تشا بين قوم لم علم ولا قرأ شي من كتاب الله ولا عرف من قبل بشي منها  
 قال الله وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخط يمينك الاية انما كانت غايته معارف العرب للنسب  
 واخبار اوائها والشعر بالبيان وانما حصل ذلك لاهم بعد التفرغ لعلومه ذلك ولا اشتغال بطلبه في مشا  
 اهل عنه وهذا الفن حفظه من بحر علمه صلى الله عليه وسلم لا سبيل الى وجه المحدث شي مما ذكرناه  
 ولا وجد الاثر في حقه في دفع ما نصه من الاقوال لسا طيرة ولا بد وانما يعلمه بشرفه الله تعالى بقوله  
 لسان الذي يلحدن اليه اعجم وهذا لسان عربي مبين ثم ما قالوه مكابرة الحيات فان الذي

فنبوا قسما من الانبياء او العبد الرومي وولما كان في عهد الهجرة ونقول ان اكثر من القرآن و  
 ظهور ما لا يعد من الايات واما الرومي فكان اسلم وكان قراء على النبي صلى الله عليه وسلم اختلفت  
 اسببه وقيل بل كان المنقولا عليه وسلم يحل عند معتدلة وكلاما اعجب الناس فيهم الفصحى  
 لذلك الخطب الناس قد عجزوا عن جوارضه ما في بلاد اتيان بمثل بل عربهم رخصه صور قنانية و  
 فكيف باعجب فكيف فهم وقد كان سلمان وولما كان الرومي ابو عيش ابو جابر اديار على اختلافهم  
 بين انهم لم يكونوا يمدى اعمارهم قبل حكي واحد منهم شيء من مثل ما كان يمدى به محمد صلى  
 الله عليه وسلم وهل عرف واحد منهم معرفته من ذلك وما منع بعد وجبت على كثره على  
 ودوب طلبه وقوة صدق ان يجلس هذا في اخذ هذا ايضا ما يوارضه به ويتعلم منه ما يخرج به  
 على شيعته كفضل النعمان بشارت بما كان يخرجه من اخبار كتيبه ولاغا للنبي صلى الله عليه وسلم  
 عروجه ولا كثر اختلافاته الى بلاد اهل الكتاب فيقال انه استمد منهم بل لم يزل بين اهلهم  
 يرى في سفره وشبابه على اداة ابناءهم ثم لم يخرج عن بلادهم الا في سفره او سفره لم يزل فيها مكثه  
 مدة يحصل فيها تعليم القليل فكيف الكثير بل كان في سفره في صحبة قومه وفاقه عشرين رقيبهم  
 ولا خالف حاله مدة مقامه بمكة من قبله واختلف الى جوفه من لم يجمع او كان بل او كان هذا  
 بعد كانه كان بحق ما الى به في معجز القرآن فاطعا لكل حد ومدا حضا لكل حجة وعليا لكل امر  
 وفقر الدين راسي وتفسيره في انجاء قريب در بيان حج افضليت جناب الباب صلى الله عليه وآله وسلم انبياء عليهم السلام  
 الحج السادسة عشرة قال محمد بن عيسى الحكيم النعماني في تفسيره هذا المعنى ان  
 كل امر فانه تكون مؤمنة على قدر عيته فالامير الذي تكون امانته على قدره فيكون امانته ومؤمنته بقدر  
 القدر يبرك الشرف والغرب احتاج الى اموال وذاخر اكثر من اموال تلك المقرة فكل ذلك كل رسول بعث اوفوه  
 فاعلم من كونه التوحيد جوهر المعرفة على قدر ما حمل من الرسل انما الرسل الاوفوه في كل منصوص من الانبياء على من  
 فكونوا لا تفتخروا بذلك الموضع الرسل الى كل اهل الشرف والغرب انهم ومنهم لا يزل يعطى من المعرفة بقدر  
 ما يمكنه ان يقوم بسعيه باسراء من الشرف والغرب واذا اكل كذلك كان نسبة نبوة محمد صلى الله عليه  
 وسلم الى نبوة سائر الانبياء كسنة كل شارق والمطوب الملك بعض البلاد المعصية وما كان كذلك  
 لا جرم اعطى من كونه الحكمة والعلم والارادة عطا احد قبله فلا جرم بلغ في العلم الى الحد الذي لم يبلغه احد

من البشر قال تعالى لا حقه فادعى الى عبد ما ادعى وفي الغصاحبة ان قال لو تيت جوامع العلم و  
صار كتابه مهيمن على المكتب وصارت اجتهاد خيل انهم وابن حجر مكي شرح قصيده حمزة بن عبد المطلب  
لا غيرك ذات اصلها موش ذوالقضية لموصي والملازمة للاضافة غالباً كرجل ذي مال ثم  
استعملوها استعمال الالهام المستقلة فقالوا ذات قدرته ونسبوا اللفظ لها فقالوا ذاتي وقد تستعمل  
بعضه فخر المشي وخفيته كما هنا لو كان قول خبيب رضي الله عنه ذلك ذات الالهام جميع علم  
وهو هنا صفة يجعل به المذكور بل قلعت به الخلق اما الحاد والحد الذي لا يجعل المتقين  
وحد بعد وداخري كما هو من خولة ايضا واما في المعرفة لكن لا يقال الله تعالى عارون لاننا تستدعي  
سبق بجل بخل العلم واليقين لكن فرق بينهما بعض المحققين باليقين نظام ما يشانه ان يتطرق اليه  
مشك فلا يقال يتقنت ان الواحد نصف الاثنين وقال الراغب اليقين مرجع العلم فوق المعصرة  
والدراية واخراتها يقال علم اليقين ولا يقال معرفة اليقين هو سكون النفس مع ثبات الحكم حال  
كونها واصلة اليك على لسان الملك او باللقاء في الموضع وتجلو العلم الضمري او يسماع الكلام النفس  
من فيض عالم الغيب مصدر وصف به المبالغة ومعنى اسم الفاعل الغائب وهو عالم شاهد  
لكن بالنسبة اليها واما بالنسبة اليها يقال فالكل من عالم الشهادة لا المفعول الي الغيب خلافاً للمزعم لان  
غالب لازم وخص بالذكي حد قوله قال عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الا به لان العلم به  
انهم لا ظهر لان اكثر علق نسبتا صلى الله عليه وسلم متعلق بالمغيبات بدليل فعلت علم الا  
والاخرين في الحديث المشهور لانه تعالى خص به لكن مرجع الحاطة والشمول بعلمه بالكلية  
فانجزيات فلا ريب في ذلك الملامع الله تعالى لبعض خواص على كثير من الغيبات حتى من الجنس التي قال  
فيهم صلى الله عليه وسلم من علم من الا الله تعالى لانها كبرياء معدودة ورجعت كغير  
وانكار المعتزلة لان مكابر فقد وقع الانبياء عليهم السلام والاولياء من ذلك لا يمكن على الايمان  
ما وقع لتبيننا صلى الله عليه وسلم وسألتني بسط حجة ما اخبرني صلى الله عليه وسلم من الغيبات في شرح  
قوله وكما اخرج في باب الغيوب من جملته ان يعلق بالكلية بل انما يعلق الكتاب ومنها اي للعلوم بمعنى  
العلومات وهو متعلق بالاسماء لا بالادام في البشر صلوات الله عليه واصله دم كتمه لينا الحق الثاني  
تخيلاً وجعلوها في التصغير والاعظام لتبينها من الادمية بالسكون والفتور من ادبها لا رغب



كما صح عن ابن عباس رضي الله عنهما وأورد عن علي بن سعيد رضي الله عنهما ما أديم الأرض طاهراً  
 وجرهاً وألادته السمرة وهو من راده من قال لوز يقارب اسود ومن قال يشبه التراب استغفر كل <sup>ورد</sup>  
 من عذبه جأه طين يوسف عليه السلام كان على الثالث من جباله وقد عجاب بأن الجبال لا ينافي السمرة إلا في  
 بئر السمان والسمرة قيل اشتقاقه مما ذكره في قولنا بئر السمان وبئر السمان وبئر السمان وبئر السمان توافق  
 اللغتين غير منكر وبأنه لا دليل على الاشتقاق من خواص الكلام العرب فليجيب بأن الأصل عدم التوافق  
 وبأن الوجه أن الاشتقاق خاص بكلام العرب فقد طفقوا على التفرقة بين اللفظ العبري والعربي  
 الاشتقاق وصحة خبر أن آدم كان يتكلم بكل لسان ولكن الغالب أن كان يتكلم بالسريانية الأسماء متبادلة  
 من خارج اسم وهو هنا ما دل على معنى فيشمل الفعل والحرف أيضاً وأما هذا التفصيل  
 مع العلم بما قبله لأن آدم منزه الله تعالى عن الملازمة بالعلوم التي علمها له وكانت مبياً لهم بالنبوة  
 والخضوع له بعد استعلاهم عليه بدمه ومن جهة أنفسهم بقوله تعالى فيها من يقين الخ فسر بما  
 يتوهمن هذه المرتبة الباهرة لم تحصل نسبنا صلى الله عليه وسلم إذ قد يوجد في المفعول ما ليس  
 الفاضل فيه ذلك التوهم ببيان أن آدم عليه الصلوة والسلام يحصل له من العلوم الأعمد  
 العلم بأسماءها وأن الفاضل نسبنا صلى الله عليه وسلم هو العلم بمقتضاها وأسمائها والآثار  
 أن العلم بهذا العلم فاجل من العلم بمجرد أسمائها لأنها أسمى بولس النبيين  
 المسميات فهي المقصود بالذات في تلك الوسيلة وثان ما بينهما ونظير ذلك أن المقصود من خلق آدم  
 صلى الله عليه وسلم إنما هو خلق نسبنا صلى الله عليه وسلم من صلبيه فهو المقصود بطريق  
 الذات وادم بطريق الوسيلة ومن ثم قال بعض المحققين أما سجد الملائكة لأجل نور محمد صلى الله  
 عليه وسلم لأن في جبينه ثم ما سلكته النظم من أن آدم إنما علم أي بأحد الطرق السابقة أنف  
 الأسماء فقط أي الألفاظ الموضوعة بأزاء الأعيان والمعاني هو الوارد عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما  
 فنيل علم الأسماء الموضوعة بكل لغة علمها أولادها فلما افترقا في البلاد وكثر وقتهم كل يوم على  
 وهذا بقوى ما هو الأصح في الأصول واللغات كلها توقيفية وقيل إنما علم لغته واحدة لأن الحاصل  
 لم يتبع آلا إليها وأما بقية اللغات والوضع ويقابل ما سلكته النظم فيكون أحد ما أنما علمها  
 لأن المزية في العلم إنما تحصل بمعرفة مقاصد الخلق وتوابعها لا بمعرفة أسمائها كذا وكذا

قال بعض المحققين وهذا من قرب من المعنى فهو بعيد من اللفظ أي لأن قولها باسمه هو لا  
وما بعده ظاهر صريح في الأسماء فقط ومعهذا عرضهم أي الأعيان لأنها التي تعرض دون  
الأسماء لأنها بشرت إليهم بخبر وإياها كما ولا تأييد فيه لكون العلم بالسميات خلافا لمزعمهم  
وثانيها وهو الذي سلكه صاحب المكشاف أنه علم الأسماء من معاجمها بين مقتضى اللفظ المعنى  
وشيخ زين الدين حنابلة بن عبد الله الأزهر في شرح قصيدة برهانية شرح شفاء النبيين في  
خلق وفي خلقه ولم يدرك في علمه ولا كرمه وكلهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم من غير فاهم الجور وشفاء  
من المديونة وواقفون لديه عند مقامهم من نقطة العلم أو من مشكلة الحكم كفته ومعنى الأسماء  
الثلاثة أنه صلى الله عليه وسلم علاج جميع النبيين في الخلق والسجدة والحقارين فالعلم ولا في  
الحكم كما سيأتي بيانه في قوله الكريم الرسل وفي قوله ومن علومك علم اللوح والقلم وكل النبيين  
لخذ من علم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد ورد في من الجور ومقتضى من المطر الغمر وكلامهم  
واقفون عند غايته من نقطة العلم أو من مشكلة الحكم وخسر المشكلة بالحكمة زيادة التفهيم بها  
علم المقتضى بالدين محمود بن أحمد بن مصطفى بن إبراهيم الرومي قد تاج الدر شرح قصيدة برهانية شرح شفاء  
فان النبيين في خلق وفي خلقه ولم يدرك في علمه ولا كرمه كفته المعنى يقول من أوصاني ذلك العجيب  
صلاوات الله عليه أنه فاق جميع الأنبياء عليهم السلام بشرت طيبته وراحة عنصره وكل الصفاته  
وفضائل ملكاته حيث بعث من أشرف بقاع الأرض ليقيم مكارم الأخلاق فلا سبق والفضلية  
من جهة القابلية والاستفاد من الله الحو ومن جهة الفاعلية والافاضة على الخلق بالعلم والحكم  
الذين بهما حتى الباطن والظاهر تكميل قد تم ولم يبق بعده فمما فضلا عن إسماعيل ونيز ونجاش  
در شرح شعره وكلهم من رسول الله صلى الله عليه وسلم من غير فاهم الجور وشفاء من النبيين كفته المعنى  
يقول فاق رسول الله صلى الله عليه وسلم جميع الأنبياء في الخلق لا حسن لا قوام والخلق الأتم الأعظم ويعلم  
كبحر زلخدر بكرم كريمة دائمة وكيف لا وهم مع كثرة فضائلهم سائلون من فناء الجور المحيط بالعد  
المشرب غرقا من ذلك الغيث الحي لا راحق القلوب رشفوا ويمنون أن يكونوا في رضائه وفي زكاه  
ويشربون بحمائه وقد روي عنه صلى الله عليه وسلم نيز ونجاش الدر شرح شعره وواقفون  
لديه عند حلهم من نقطة العلم أو من مشكلة الحكم كفته وأعلنا هذا البيت على ما ذكره

بعض المباحثین اقتباس من کلام امیر المومنین علیه رضوان الله عنده من سأل رجل من بني تميم  
عن عروج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى النخلة ليلة المعراج وكيفية ملاقاته الرسل  
عليهم السلام فذكر الليلة فقتل على رسول الله عن بعد كلام طويل بلى لا فاهم وهم واقفون لديه  
عند حد من نقطة العلم ومن شدة الحكمة للعقوب يقول نبينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يعلم الا الله  
والرسل ومقدمهم وهم واقفون لديه عند حد علم الحاصل لهم من علم الحكمة لا يتجاوز احد  
منهم عن حد ولا يدعى وليس فيه بل يعترف كلهم بفضله فغضبوا انفسهم من مقامه فوسعه  
النقطة الى العلم والحكمة فلو كان النقطة كالسبيل الذي لا ينفك من الحروف بعضها من بعض  
بها اوله وكون لا غير كالسبيل المعروف بالتركيب ثانيا هو ظاهر العلم هو السبيل الاول والعسل هو السبيل  
الثاني والحكمة تتعلق بالعسل بالتعيين الحاصل بالنقطة هو التعيين الحاصل بالعلم والتعيين  
الحاصل بالاعراب هو التعيين الحاصل بالحكمة العملية وقيل المعنى للثبوتون كلهم واقفون  
لدى نبينا صلى الله عليه وسلم مبتدأ واقفونهم من نقطة العلم الى من معرفة الذات او مشكلة  
الحكماء من معرفة الصفات والمزايا من معرفة الذات والصفات والعسل بمقتضاها كانت  
انفصاف من مرتبة العلية فيها الكون كالنقطة المحيطة لهم وكل منهم نقطة منها او لكونه  
كالكتاب الجامع لخلاصة حقائق العلوم وحكمها كما قيل خلق القرآن وكون علوم غيره من الانبياء كالنقطة  
وحكمهم كالاعراب من ذلك الكتاب ونزول الدرر وشرح شعرة كفاك بالعلم في الاحتمال  
مجهز في الجاهلية والتأديب في الميتم كقصة المعنى يقول تاهيك ايها المصير للتسديد بالانوار  
يحتمل الاحتمال ناشيا بين اهل الجاهلية بالعلوم والحكم الحاج اليها والتوابع امصالح كافة الناس من  
لدى زمانه الى يوم القدر هجر لمصدق الذي كل ملأه واداه وكذا التصانيف بعلوم الاخلاق ومحاسن  
الادب يتيم او لطيف المتيقن له معلم يعلم ومؤدب يؤدب من اهل زمانه سمين بعبوديه وسلم الى  
الصدق والاصناف الاثمة تمتع بالامين يدل على ان الله من الله تعالى شانا عظيم او نيز در راج الدرر  
ورشرح شعرة فان من جودها الدنيا وضربها بمر من علومك علم اللوح والقلم بكيفية المعنى يقول انما  
لا يضيئ في ظني جاهك بمثل ايها الصبر الزفر طما وجودا لا في علمت يقينا ان وجودا لاني و  
الاخر اها اليهم من جودك فذلك كنت الباعث للمصانع تعالى على افاضه اللوح والكتاب الذي وجد





اذحق الكلام منه وهذا الاصل في تعظيم الصفات قال قلت الا انما انما يستعمل في طلب الشئ ومن  
 المساوي والا نبيا كانوا دونه في المرتبة بل لا لانه قوله فاق النبيين قلت للمفسر هنا ما هو السائل  
 لكن لنا علم اخر عن اطلاق لفظ الساطين على الانبياء ناديا اوليا اتم في اصل التبرع استعمال  
 الا انما من رسول الله عليه الصلوة والسلام فان قلت لا بد من البطايقين المبتدأ والخبر والمبتدأ  
 هنا جمع والخبر مفرد قلت مفرد نظر اللفظ كل اولان المراد كل واحد منهم ونكتة الافراد هو انهم في  
 الاقتران اليه كقوله واحد او التنبيه على ان الفقر امكنس واحدا فان قلت هم عليهم الصلوة  
 والسلام سابقون على النبي صلى الله عليه وسلم فكيف يفضون غرضا من بحجة قلت هم سألوا  
 منه مسائل مشكلة فاعلم التوحيد والصفات فاجاب النبي صلى الله عليه وسلم وحل مشكلاتهم  
 وبين يده فجزت الحاجة بين آدم صفي الله وبين موسى كليم الله عليه السلام والمهاشاريق  
 حاج موسى آدم فيج ادم موسى او تقول الا اعتبار بتقدم الروح العلوية لا لالفالب التفاضل  
 وروح نبينا مقدم على رواح سائر الانبياء والمه اشارة بقوله كملت نبيا وادم بين السماء و  
 السطين الحاصل كل الانبياء من نبينا الامر غير استغاد والعلوم وطلبوا الشفاعة اذ هو البحر  
 من المعاد والمصاحب من الجود وهم كالافان والاشجار ونيز طالعصام در شرح قصيده برده بشي شعر  
 واقفون لديه عند عدم من نقطة العلم من مشكلة الحكم في لغة النكات التي بصيغة الجمع  
 والانبياء كغيرون تنبيه على انهم مع كثرة عددهم وعلو درجاتهم قليلون بالنسبة الى عظمة عليه  
 الصلوة والسلام وكثرة ربه ولير ايش جودت همه خوابان عدد مند سرور ان بر سر سودا تو فاك قد مند  
 اي هم بالنسبة اليه كنقطة موهومة هي جزء لا يتجزأ او مشكلة العجايب واقفون بحضرة كالا  
 الذي الامر ملازمون حده لا يتجاوزون ثم بعد ذلك اديا هو نظير قول جبرئيل عليه الصلوة والسلام  
 لودنوت افعلة لا خرجت وكانهم اخذوا قوف من نقطة اهل العلم فالنقطة لا يتجاوز عن مقامها  
 قط الحاصل اي سائر الانبياء واقفون بحضرة عند عدم يلزمونها كالا في النقطة موهومة  
 او المشكلة مقامها فيز طالعصام در شرح قصيده برده بشي شعر كفاك بالعلم فاعلم في  
 الجاهلية والناحية في اليم بغير الحاصل جليل شيعت عليه الصلوة والسلام من حيث الهجرة العلم  
 الكائن في النبي الامي في ايام الجاهلية حيث ما راى نبيا ورسولا لم يعلم من العلم ولا استاذ افقيها كما

جاءت

لاحتوت

الاديب الكامل ولم يكن له اب يؤيد تعليمه ان علمه كان ولايته بتاديبه فقال له من في  
 فاحسن تاديبه وهاهنا في فاحسن تعليمه فمن كان استاذة رب الخلق طرأ كيف لا يكون اهل الناس  
 قاطبة ونيز ملاصقهم شرح قصيده برده بفرخ شعروان من جودك الدنيا وضرتها من علومك علم اللوح  
 والقلم وكفنة اي الدنيا والاخرة قطرة من بحر جودك وعلم اللوح والقلم شيء قليل من علومك الدينية  
 التي اعطاك الله ثم اذعنا في اللوح له غاية وليس لعلوم باطنك غاية فهو ينبوع من بحر علومك فاخل  
 معامر ابراهيم باجوري درعاشيه برده وكفنة قوله فاق النبيين الخزي زاد صلى الله عليه وسلم على النبيين  
 وكذا على غيرهم بالطريق الاول في خلق بعض الخلق وسكون اللام وهو الصورة والشكل وفي خلق  
 بعضهم ما هو ما طبع عليه الانسان من الخصال الحميدة كالعلم والحياء والجود والشفقة والمعاملة  
 والغنى فامثال ذلك فقد اجتمع في صلى الله عليه وسلم ما تقر في غيره من تلك الخصال وقد ذكر  
 بعضهم ان من جملة الاماكن التي يعتقد ان الله تعالى يجتمع في احد من الخلق الظاهرة والباطنة مثل اجتماع  
 في صلى الله عليه وسلم واعتصر على الناظم بان مقتضى كلامه انه صلى الله عليه وسلم في النبيين فبعض  
 الخلق بعضه كخفاء سكون اللام وبعض الخلق بعضهما لان كلامها مذكورة وهي في سياق الاثبات  
 لا تقم وهذا ليس بمدح تام لانه يحتمل بعد ذلك ان يساوهم في البعض الاخر ويحتمل ان يفوقوه فيه  
 وعلى هذا فان كان ما افاد في مثل ما افادهم فيه حصلت للعادلة ان كان اكثر انفس ما قصد  
 للمصنف من المدح واجيب بان المراد في خلقهم وفي خلقهم فيما مضى ان في المعنى فمجان على ان التكرار  
 في سياق الاثبات قد تقم ولما لم يرد من كونها في ذلك في مقام يتعلم نفاها بقوله ولما يدنو اي لم  
 يتأخر في قوله في علمه ولا كرمه لا غيرها وانما انفس المصنف عليه ما لا في العلم راس القضاة والكرام ليس  
 الخواص لا يرد على الخواص من النسخ عن التفضيل بل الانبياء كقوله صلى الله عليه وسلم لا تفضلوا بين الانبياء  
 لانه محمول على تفضيل يورى الى تفضيل وليس في ذلك تفضيل لاحد من النبيين لانه لا يفتقد انهم متصلون  
 بالكمال والنبوة اكمل قال تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض قال العجائب في المراتب التي هي في  
 عليه وسلم قوله وكلامهم من رسول الله هذا البيت كالدليل للبيت قبله والجار والمجرور متعلق  
 بقوله معلق ولا صفة في رسول الله للهدى للهدى هو سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم والمراد  
 من قوله معلق اخذ وان كان الالف في مضاف في الاصل المطلب وقوله عن رافض من الجوار وشفا من اللوح



ای حال کون بعض الملقین معترفان من الجبر و بعضهم فرقة فاس من المذموم فو لسان الى اختلاف  
 احوال الملقین فاولوا الغرم مثلا اکثر التماس من غیر مصفا و فی ذلک التنويع والتقسيم والمعرفت معصدا  
 غرض بعض اخذوا الجبر عند المیزان فی ذلک المعقود وان شاء الله و لیسفت المص والادب جمع و یمنذوی المظفر  
 الدائم و ما ولیله من غیر بعد والمراد من الجبر الدائم و ما علیہ وحده صلی الله علیه وسلم فکل منها استقل  
 نصیر بحیث وکل من المیزان والروشت و تشیع و ما جبر فی جانب الجبر بالمیزان و فی جانب الدائم والروشت لا یق  
 الغرض مناسب الجبر لکثرة دون الدائم لا یفاجری علی وجه الارض فلا یجتمع منها ماء طالبا حتی  
 یغترف قوله وواقفون انهم عطف علی قوله لم یس کن نظری فی احدهما اللفظ کل و فی الاخر المعناه و  
 کونهم واقفین لدیه عند حد من انهما یثبتون عند صلی الله علیه وسلم فی العلم والحکم عند الحد الذي  
 حد لهم من ذلک فلا یجاوزونه و اما ما هو صلی الله علیه وسلم فامر یزل یتدری بعد ذلک فنهایتهم انهم  
 العلم بالحکم و بعد ان صلی الله علیه وسلم من انهم فزقوه من لدیه صلی الله علیه وسلم وقوت فی الغایة عند مبدأ  
 غیره وقوله من فکفة العلم او من شکلة الحکم بیان لحد من والمعنی علی التفسیر بالاضافة و المقصود  
 علی معنی من ای الذی هو کفطة من العلم او کفلة من الحکم والمراد من العلم والحکم علم الرسول  
 وحکمه کما قال بعض الشارحین وقیل المراد بما صلی الله علیه وسلم وحکمه وحاصل المعنی علی الاول انهم  
 یثبتون لدیه صلی الله علیه وسلم العلم والحکم عند حد من الذی هو کفطة من علم الرسول  
 او کفلة من حکمه صلی الله علیه وسلم حاصل الحق علی انهم یثبتون لدیه فی العلم والحکم عند  
 حد من الذی هو کفطة من علم الله و کفلة من حکمه فاعلمهم بالنسبة لعلی الله علیه وسلم کفطة  
 من علم الله وحکمه بالنسبة لکلمه صلی الله علیه وسلم شکلة من حکمه تعالى و هذا البقی فی مدح  
 صلی الله علیه وسلم من الاول لکن الاخر کلاک و نیز فاضل معاصر در حاشیه و متعلق بشعر فای من  
 جودک الدنیا ثم کفته قوله فان من جودک الدنیا که هذا البيت تعلیل للبيت قبله و کانه قال طعنا کان جاک  
 من رسول الله لا یضیق بی بل یعفی و غیره من العصاة لان من جودک الدنیا الخ و من البتة یض  
 والمراد من الدنیا ما قابل الاخری و لذلک جعل الدنیا طمخا و ما فی کلامه تقدیر و مضان ای خیر الدنیا  
 و خیرها الا فی الاخرة فمن خیر الدنیا هدایت صلی الله علیه وسلم الناس من خیر الاخرة و کما فی قوله  
 فیهم وقوله و من علومک علم الارواح و العلم من جهة التعلیل لکن جاءه صلی الله علیه وسلم

لا يفيق عنه لانه لا يشك ان العلم من كبر السبب عظم الجاه وعلوه ويجوز ان يكون مستافا ومن  
 ان قوله ومن علومك للتبصير ايضا في التبصير في الموضعين والمراد بعلومه صلى الله  
 عليه وسلم للعلوم التي اطلع الله عليها فانما اطلع على علومه الاولين والآخرين والمراد  
 بعلم الروح والقلم للعلوم التي كتبها القلم في اللوح بامر الله تعالى فانهم حاول ملأوا القلم  
 فقالوا لا يكتب قال وما احسب قال لا يكتب مقادير كل شئ حتى تقوم الساعة على غير ذلك فليس  
 اى ليس على طريقه واستكمل جهل علم الروح والقلم بعض علومه صلى الله عليه وسلم بان من  
 جملة علم الروح والقلم الامور الخمسة المذكورة في اخرونه لقمان مع النبي عليه الصلوة والسلام  
 لا يعلمها الا الله قد استأثر بعلمها فلا يعلمها الا الله تعالى فليس من علمه صلى الله عليه وسلم  
 الامور الخمسة مما كتب القلم في اللوح والا لاطلع عليها امر شيان يطلع على اللوح كجبرئيل الملائكة  
 المقربين وعلى تسليم انما مما كتب القلم في اللوح فلما دان ببعض علومه صلى الله عليه وسلم علم الروح  
 والقلم الا ان يطلع عليه القلم فيخرج هذه الامور الخمسة عن النص في العلم عليه السلام يخرج من اللوح  
 بعد ان علمه الله تعالى بهذه الامور فان قيل اذا كان علم اللوح والقلم بعض علومه صلى الله عليه وسلم فما بعض  
 الاخر اجيب بان البعض الاخر هو ما اخبر الله عنه من احوال الآخرة لان القلم اكتب في اللوح ما هو  
 كائن الى يوم القيمة فقط كما تقدم في الحديث ازين عبادات مشرفة واقادير مولقظاهروا بهت  
 كعلمه خباب رسالت ما ب صلى الله عليه وسلم حد ونبات نادر وتمام انبياء ورسولين عليهم السلام مستفيدة  
 علم ان انجانبى باشند وعلم لوح وقلم كمنتهى معلومات ملائكة است بعضى از علوم انجانبى است وظاهر  
 است كه هرگاه جناب امير المؤمنين عليه السلام نبض حديث مزية العلم باب علم جناب رسالت صلى الله عليه وآله  
 ست پس علم انجانبى نیز حد ونبات نادر داشت وعلم انجانبى نیز همان علم خواهم بود كه تمامي انبياء ورسولين  
 عليهم السلام جميعا از اين مستفید وآنچه باشند وعلم لوح وقلم بعضى از ان علم است پس بسم الله تعالى از جناب اعلميت  
 جناب امير المؤمنين عليه السلام از فاطمة زهرا ورسولين وجملة ملائكة مقربين عليهم السلام الله رب العالمين كالصحيح  
 عند الاسفل وضع طسكار گردید بلكه انجانبى حق ومواب بكورى چشمه ناصب اب بدائرة نصف النهار  
 ومحجوب من انكه نكالت حديث مزية العلم باعليت جناب امير المؤمنين عليه السلام از جناب وظهر وروز  
 وسفر بجدي سیده است كه علمائى اعلام ومحققين عظام سنيد در مقام تحقيق اعتراف بان دارند ودرهم علميه

سید

خود بر تبيين و توضيح و تفصيل و تشریح و تفسير و تفریح و تثبيت و ترجیح آن میگماند سید شهاب الدین احمد در  
توضیح الدلائل گفته الباب الخامس عشر في ان النبي صلى الله عليه وآله و آله و عاله و سلم و له حكمة و مدينة  
علم و علم له ما بأب و الله اصله التام بالله تعالى و احكامه و اياته و كلامه و بلاءه و ربه و كماله و عظمته  
على رضى الله تعالى عنه قال رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و سلم يا علي ان الله امرني  
ان اكون نبيك فاعلم انك لن تنفي عنك هذه الآية و تعصا اذن و علمت انك اذن و اعلم انك اذن و اعلم انك اذن  
الامام ابو نعيم في الحلية و رواه سلطان الطريقة و برهان الحقيقة الشيخ شهاب الدین ابو جعفر محمد  
المطهر هادي في العوارف باسناد الى عبد الله بن الحسن رضى الله تعالى عنه و لفظه قال حين نزلت  
هذه الآية فيها اذن و اعلم قال رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و سلم يا علي رضى الله  
تعالى عنه سألت الله ان يجعلها اذنك يا علي قال علي كرم الله تعالى وجهه فأنبت شياطين و ما كان  
لي ان اشتهي قال شيخ المشايخ في زمانه و واحد الاقران في علومه و عرفانه الشيخ زين الدین  
ابو بكر محمد بن علي الخوافي قدس الله تعالى سره فلذا اختص على كرم الله وجهه مزية العلم و الحكمة  
على قال رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و سلم انما مد بنة العلم و علمي يا علي و قال علي  
لولا اني لم اكن عمر و نبي شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذكر اسمائي خياب امير المؤمنين عليه السلام  
گفته و منها باب مد بنة العلم عن علي رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و سلم  
يا علي و سلم انما مد بنة العلم و علمي يا علي فمد الله العلم فليأت من باب رداء الطهرى من تخير  
ابى عمر او غيره الامام المنتبه المذكور و قال كما في الحديث و اعلم ان الباب سبب نزول الحاصل  
و المانع من الدخول الى البيت فمن اراد الدخول و اتى البيوت مرفيا و ابوا الى اشد و عمر عليه و سلم  
البيت فكذا من طلب العلم و لم يطلب ذلك من علي رضى الله عنه يانه فانه كيد ركن المقصود فانه قد  
عنه كان صاحب علم و عقل و بيان و دين من كان علما و لا يقدر على البيان و لا افصاح و كان على  
رضي الله مشهورا من بين الصالحين انما العلم و دينه و يستباطه من علي رضى الله عنه و هو كان جامع  
الصفاية مرجع اليه في علمه و موثوقا بفتواه و حكمه و القضاة كاهم يرجعون همه اليه فليعلم  
يسبقونه و مرجع المعنى قال ميرزا محمد علي حاك عمن رضى الله عنه تعالى عنهم و ابن روزبهان بن تشدد  
و تعصب و تعنت و تعصب كه و در اعتراف كرده كه اخذ ميش ترقيت برا علميت جناب امير المؤمنين عليه السلام







وترك مشيئة لشيئته وحسن المظن به في كل ما تابه والناس في هذه الاشياء على درجات  
يتفاضلون فيها زلهم عند ربهم على قدر خطيئتهم من هذه الاشياء وان الله تبارك وتعالى  
الكرم المومنين بمعرفة فادفعهم خطا من المعرفة اعلمهم به واعلمهم به ثم انهم خطا من هذه  
الاشياء وادفعهم خطا منها اعظمهم منزلة عندنا وارفعهم درجة وافرهم وسيلة وعلى قدر  
نقصانه من هذه الاشياء يتقص خطه ويخط درجة وتبعد وسيلته وتقل علمه به  
وتضعف معرفته اياه ويقيم ايمانه ويكفه نفسه قال الله تبارك وتعالى ولقد فضلنا بعض  
النبيين على بعض واتينا داود وزبور انما فضل الخلق بالمعرفة والعلم به لا بالاعمال واليهود  
والنصارى وسائر اهل الملل قد عملوا اعمال الشريعة فصارت هنا هباء منثورا فاما المعرفة  
تركى الاعمال وبما تقبل منهم وبما تظهر لآبائهم فمن فضل بالمعرفة فقد اوتي حظا من  
العلم به ومن فضل بالعلم به يكون هذه الاشياء التي وصفنا موجودة عندنا والبرهان  
در رساله نيك گفته اعلی مرات العلم هو تصور النفس الناطقة المطمئنة حقائق الاشياء وصورها  
المجردة عن الواجبات عيانا وكيفية تها وكما ياتقا وجواهرها وذواتها ان كانت مفردة وان  
كانت مركبة والعالم هو المحيط المدرك للتصور والمعلوم هو ذات الشيء الذي يستشعر علمه  
والنفس شوق العلم بقدر رشف معلومه ورتبة العالم بحسب رتبة العلم ولا شك ان افضل  
المعلومات واعلاها واشرفها واجملها هو الله تعالى المتعالي للبدء الحق الواحد فعلمه و  
هو علم التوحيد افضل المعلوم واجملها واكملها وهذا العلم الفردي واجب تحصيله  
على جميع العقلاء كما قال صاحب الشريعة عليه الصلوة والسلام طلب العلم فريضة على كل مسلم  
وامر بالسفر في طلب العلم فقال اطلبوا العلم ولو باليمن وعالم هذا العلم افضل العلماء  
وبهذا السبب هم الله تعالى بالذکر واجل المراتب فقال تبارك وتعالى لا اله الا هو والملائكة  
اولو العلم فعلماء علم التوحيد لا باطلاقهم الانبياء وبعد من العلماء الذين هم ورثة  
الانبياء وهذا العلم فان كان شرفا في ذاته كاملا بنفسه لا ينفي سائر العلوم بل لا يحصل  
الا بمقدّمات كثيرة وتلك المقدمات لا تنظم الا عن علوم شتى مثل علم السموات والافلاك  
وجميع علم المصنوعات ويتولد عن علم التوحيد علم اخر كما سنذكرها باقسامها ومواضعها





وغلب برئته من النفاق والرياء وقال صلى الله عليه وسلم افضل الناس المومنين بالعلم الذي لا يبيح البيع  
 وان استغنى عنه اخو نفسه وقال صلى الله عليه وسلم لا يمان عريان ولا بكه النفاق ولا يفتن الحياء و  
 ثم العلم وقال صلى الله عليه وسلم افضل الناس من درجة النبي اهل العلم والجهاد اما اهل العلم فاول  
 الناس على ملجأت به الرسل واما اهل الجهاد فاجاهدوا باسيانهم على ما جاءت به الرسل ولا يصلي  
 الله عليه وسلم موت قبيلة تيسر من حيث علمه وقال صلى الله عليه وسلم لا تسلم على من كعاد الزهري  
 والغضنة فخرارهم في الجاهلية خبارهم في الاسلام اذا فقهوا وقال صلى الله عليه وسلم يوم القيامة اذا  
 يد الم محمد له وقال صلى الله عليه وسلم من حفظ علي من اربعين حديثا لم ينش حتى يوجه اليه يوم كفت له  
 شفيما كاشميد يوم القيامة وقال صلى الله عليه وسلم من حمل من اربعين حديثا لقي الله عز وجل يوم القيامة  
 فقيها لما قال صلى الله عليه وسلم من تفقه في دين الله عز وجل كفاه الله همه وورثه من حيث لا  
 يحتسب قال صلى الله عليه وسلم اوصي الله عز وجل الى ابراهيم عليه السلام ابراهيم ان علم احب كل  
 علم قال صلى الله عليه وسلم العالم امة من الله سبحانه في الارض وقال صلى الله عليه وسلم صفان من اتقى  
 اذا صلح اصلح الناس اذا فسد الناس الامراء والفقهاء وقال صلى الله عليه وسلم السلام اذا اتى على يوم لا ينفع  
 فيه علم الا يقرب من الله عز وجل غلاما في طالع شمسه في ذلك اليوم فلا يصلي الله عليه وسلم في تفصيل العلم  
 على المداوة والشهادة فضل العالم على العابد كفضل علي بن ابي طالب من اهل البيت كيف تزل العلوم مقانا  
 لدرجته النبي وكيف حظيرة بعمل الجود عن العلم طاق العابد لا يخلو عن علمه بالعبادة التي  
 يراغب فيها لولا انه لم تكن عبادة وقال صلى الله عليه وسلم فضل العالم على العابد كفضل انفس ابياته  
 المبدد على سائر الكواكب وقال صلى الله عليه وسلم يرفع يوم القيامة ثلاثة الانبياء ثم العلماء ثم  
 الشهداء فاعظم برتبة هي نوا النبي ووفوا بالشهادة مع ملوكة في فضل الشهادة وقال صلى الله  
 عليه وسلم واعبد الله تعالى بحق افضل من فقه في الدين وفقه في الدنيا فاحذر شدة الشيطان من العابد  
 وكل شيء مما هو عليه هذا الذي ينفق وقال صلى الله عليه وسلم خير منكم من جليل العباد الفقه وقال صلى الله عليه وسلم  
 فضل المؤمن العالم على الموم العابد بسبعين درجة وقال صلى الله عليه وسلم ما اكثر ما قيل خطيبه قليل ثلث  
 كثير محطوا العلم خير من الجليل ومساكن الممان فاقيل فقهباؤه كثير خطيبه قليل محطوا كثير من العلم في غير العلم  
 وقال صلى الله عليه وسلم اريد العالم والعابد ما كانا درجتيين كل واحد من جنس آخر من جنس بعير بشة وقيل اريد العلم

اني الاهل افضل قال العلماء بالله عز وجل فقال اي الا على زيد قال صلى الله عليه وسلم العلم بالله  
 سبحانه افضل من العلم بالعلم فقال صلى الله عليه وسلم العلم بالعلم افضل من العلم بالعلم فان  
 كثير العمل يفتن مع الجهل وقال صلى الله عليه وسلم يعرف الله سبحانه العباد في الضيامة ثم يبعث العلماء  
 يقول يا معشر العلماء اني لا اوسع على فيكم الا على بكم وارضع طين فيكم لا هذا بكم وذهبوا عن  
 كذا ما الا ان ارفع قال علي بن ابي طالب رضي الله عنه كميل يا كميل العلم خير من المال العلم يورث  
 وفتن من المال العلم يورث والمال يحكم عليه والمال تنقصه النفقة والعلم يورث ولا تنقصه النفقة  
 رضي الله عنه العلم افضل من المصالح القائمة بالجاهد مقامات العالم في الاسلام ثلثة لا يبد ما لا  
 خلف عنه وقال رضي الله عنه تعلق بطلب العلم لا اله الا الله العلم نور من نور الهدى لمن استشهد اولاً  
 وقد ركب امرئ ما كان يصح من به العلم اهل العلم اعداء وفقر بغيره فقر حيا به ليلته الناس موفى  
 واهل العلم اصحابه وقال ابو الاسود دليس بن عمار العلم للملوك حكام على الناس والعلماء احكام  
 على الملوك وقال ابن عباس رضي الله عنهما اخبرني سليمان بن داود عليه السلام بين العلم والمال الملك  
 فاختار العلم باصل المال والمال مفضل ابراهيم بن ابي اسحاق قال قال العلماء قيل من العلم والمال  
 قيل من العلم قال الذي ياكل بدينه ولا يعمل غير العلم من الناس لان الحكمة التي هي خيرها الناس  
 عن سائر الجاهل من العلم والانساني فتنسأون بما هو شريف لا جله وليس ذلك بقوى تخصصه فان  
 الجمل اقوى منه ولا ينظمه فكيف الفضيل عظم منه ولا يجاهد في السبع اشجع منه ولا ياكله فان  
 اوسع بطنه من ذل بالجماعة فان خسر العاصيا فقد خسر السفا من ذل في العلم ولا يفرح الا  
 بذلك وقال بعض الحكماء ليت شكري اني كنت عالما في شدة فقلت من ادرك العلم وقال فرخ  
 المروم رحمه الله المير المير انما العلم والشرب طرد الموت قالوا بل قال كذا القلب اذا  
 منع عن شربته والعلم لا يترك الموت طرد صدق فان غذاه القلب العلم والحكمة وبها حياة فكيف ان  
 هذا العلم الطم ومن فسد العلم فقلبه مريض وموته لازم فكيف لا يشرب بها قحب الدنيا وشغلها  
 بها ابطال احساسه كما ان غلبه المنيق قد تبطل احساس المخرج في الحال فان كان واقفا فاداس  
 الموت عنه اضرأ الدنيا اضرأ لأكه وتحسر تحمل لا ينفعه وذلك كاحساس الامن من خوفه و  
 المنيق من سكره بما اضرأه من المجرأحت في حاله اسكرا وانحزرت فتنق باله من هو كثر الغطاء



[illegible]

كما يقال الفهم افضل من الحمار يعني انه يشترك في قوة الحصول ونزيل عليه يقوى تذكر والفهم شدة العدد و  
هو المصونة فالفرق من حمل شخص بسلعة ذكرا لم يقل انه افضل لان تلك زيادة في الجسم ونقصا  
في المعنوية من الكمال في نوع والحمار في مطلوب ايضا وصفاته كالجسم فلذا فهو من هذا الم  
نجم على ان العلم فضيلة ان اخذته بالاعتناء الى سائر الاصلان كما ان الفهم وفضيلة  
ان اخذته بالاعتناء الى سائر الجوانب بل عند العدم وفضيلة في الفهم ليس بفضيلة على الاطلاق  
والعلم فضيلة في ذاته وعلى الاطلاق من غير اعتناء بآثاره كمال الله سبحانه وتعالى لا يملكه ولا يغيره  
بل العكس من الخلق خير من البليد في فضيلة في خلقه على الاطلاق من غير اعتناء بعلم الاشياء القيس  
للارواح فيمنه تنقسم الى ما يطلب الفهم والمطلب لذته على ما يطلب تحقيق لذاته جميعا فالطلب  
لذاته اشرف و افضل مما يطلب الفهم والمطلوب به في الدارهم والمطلوب به في الدنيا هو  
منفعة لهما ولو كان الله سبحانه وتعالى يبرق فضله على ما كانا في الحساب او بمثابة طرفة والذ  
يطلب لذاته طمأنينة في الاخرة لذاته نظر لوجه الله تعالى والذي يطلب لذاته طمأنينة فكذلك لا بد  
فان سلامة الرجل مثلا مطلوبة من حيث انها سلامة لبدن هو لا لمع مطلوبه بالشيء بها  
والوصول الى المادى والحكمات بهذا الاعتبار اذا نظر الى العلم لذاته لذته في نفسه فيكون مطلوب  
لذاته ووجده وسيله الى دار الاخرة وسادته وندوة الى القرب من الله تعالى ولا يتوصل اليه  
الا بحكم الاشياء فبما في حق الادنى السعادة الابدية وافضل الاشياء ما هو وسيله اليها ولكن  
يتوصل اليها الا بالعلم والعمل ولا يتوصل الى العمل ايضا الا بالعلم فكيف بالعمل فاصل  
السعادة في الدنيا والاخرة هو العلم ونواذ افضل الاعمال وكيف لا وقد عرفنا فضيلة الشيء  
لما نأبش به ثمرة قد عرفنا ان غنى العلم القريب من رسلنا من كماله في باقى الملائكة ومقدار  
الملائكة على خلقه الاخرة وما في الدنيا من القرب والوقار وفضله المحكم على الملوك ولزوم الاجتهاد  
في الطبع حتى ان اغنياء الترك واجلاء العرب يصلونهم طبايعهم على التوفيق في شيوخ  
لاختصاصهم جريد عام مستعد من الغيرة بل البصيرة بطبيعتها توفق الانسان لشعورها بتبديز  
لانسان كماله فيكون له حجة بها هذه فصيلة العلم مطلوبة فاشتمت مختلف العلوم  
كما سياتي بيانه ومنفردات لا محالة فمناشاة بتفانها

و محمد بن یزید در مفتاح الغیب گفته و اعلم انه یدل على فضيلة العلم الكتاب السنة والمعقول  
 اما الكتاب فوجوه الاول ان الله تعالى سمي بالعلم والحكمة فانه تعالى عظم من الحكمة وذلك  
 يدل على عظم شأن العلم بيان انه تعالى سمي بالعلم والحكمة ما يروى عن مقاتل انه قال انفسيد  
 الحكمة في القرآن على اربعة اوجه احدها ما وعظا القرآن قال في سورة البقرة وما انزل على حكم  
 من الكتاب والحكمة يعني ما وعظا القرآن في سورة النمل انزل على الحكماء والحكمة يعني ما وعظا القرآن في آل  
 عمران فانها الحكمة بمعنى العلم قوله تعالى يا ايها الحكماء صبيها وفي سورة لقمان لقد اتينا القرآن بالحكمة يعني  
 الفهم والعلم قاله الامام في تفسيره انهم الكبار الحكماء والنبوة في القرآن الحكمة بمعنى النبوة في النسخة بعد انبياء  
 الى ابراهيم الكتاب الحكمة من النبوة وفي من وطينا الحكمة وفصل الخطاب وفي سورة البقرة  
 والله اعلم الملك والحكمة وابعها القرآن في النحل ادع الى سبيل ربك بالحكمة وفي البقرة  
 ومن يثبت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وجميع هذه الوجوه عند التحقيق حرم العلم لاعتقاده  
 الله تعالى ما اعطى من العلم الا القليل قال مالك بن نويرة من العلم الا قليلا ومنى الدنيا باسرها ما لا يعلم  
 متاع الدنيا قليل فما استعمل قليلا لم يمكن ان تدرك كميته فما ظنك بمكواه كثيرا ثم البرهان  
 لتفهم على قلة الدنيا وكثرة الحكمة ان الدنيا امتناعي لقدر متناهى العدد متناهى المدة  
 والعام لا فائز بقدره وعدده ومدته ولا السعادات الحاصلة منه وذلك بينه وبين  
 على فضيلة العلم الثاني قوله تعالى هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقد فرق بين  
 سبعة فرق في كتابه فرق بين الجنيث والطيب فقال قل لا يستوى الجنيث والطيب يعني  
 الخلال والحرام و فرق بين الاعشى والبصير فقال قل هل يستوى الاعشى والبصير و فرق بين الظلمة  
 والنور فقال هل يستوى الظلمات والنور و فرق بين الجنة والنار وبين الطلح والخرق و اذا  
 تأملت وجدت كل ذلك ما هو من الفرق بين العالم والجاهل الثالث قوله تعالى طيعوا الله وطيعوا  
 الرسول واولى الامر منكم الى الربوبى الامر العلم كفى امره الاموال لان الملوكة يجب عليهم طاعة  
 العلم ولا ينكس ثم انظر الى هذه الترتيب فانه تعالى ذكر العالم في موضعين مرتين في الترتيب الثاني  
 قال ثم ادع الى طاعة الله والى طاعة الامم والى طاعة الله والى طاعة الله والى طاعة الله والى طاعة الله  
 الامر منكم فانه يثبت ان الامم في الترتيب الاول في آيتين فقال تعالى وما يعلم تأويله



فان العلم لا یجوز الا بالحق  
و درجات در معرفت حق  
در مرتبه و كان الله  
غفوراً راحماً

الحمد لله والاعتراف بالعلم وقال تعالى قل كفى بالله غشياً بينكم ومن عندنا علم الكتاب  
الارابع مرفوع الله الذين امنوا منكم والذين اوتوا العلم ورجاء واعلم الله تعالى ذكر الدرجات  
لا يبعثنا صنف اولها المؤمنون من اهل بدر قولاً بما اتوا منون الذين اذا ذكر الله جعلت  
قلوبهم الى قولهم درجات عند ربه والثانية للعباده بقوله ومن الله على القادرين  
للمصالح من ياتهم موافق عمل الصالحات قالوا ان الله لا يهدي القوم الظالين والاربع للعلماء والذين  
اوتوا العلم ورجاء فانه تعالى فضل اهل بدر ورفعه من المؤمنين بدرجات بفضل الحب هذين على  
التفكيرين اجر عظيم كدرجات منه وفضل الصالحين على هؤلاء بدرجات ثم فضل العلماء على  
جميع الاصناف بدرجات فوجب كون العلم اما فضل لتاس الخامس قوله انما يفضي اليه من عباده  
والله تعالى وصف العلماء في كتابه بجنس مناقب احدها الايمان والاربعون في العلم يقولون امنا و  
تأيننا التوحيد والشهادة شهدا لله الى قوله واولو العلم والشهادة البكاء ويخزون لا اذا نزلت  
ورايها للخشوع ارا الذين اوتوا العلم من قبله وحلها الخشية انما يفضي الله من عباده العلماء واما  
السادس رفقهم اعدوا لهم ثواب من اريد الله به من رزق وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما راجع الي  
نظر المتقيا والله من النار فليظن ان المتعلمين في الآخرة يفتن بيده عامر في علمه فيضاهي الى  
باب العالم الا كتب الله بكل قدم عبادته سنة ويخلاه بكل قدم مدينة في الجنة ومشي على  
الارض ولا رضى في غفر له موسى ويصير مغفوق الوعد من ذوات الملائكة لهم بانهم فقال الله  
من النار وثانيها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم لم يخرجه من الدنيا حتى ياتي  
عليه العلم فيكون الله من طلب العلم فهو كالصائم من كان كالقائم ليلة ناسيا من العلم يتعلمه  
الرجل خير من الذي يكون ابو قبيس خبا له ما غفقه منه سبيل الله وثالثها من لم يصب من قوامه  
الموت وهو يطلب العلم يحس بالاسلام كان بينه وبين الانبياء درجة واحدة في الجنة واربعا  
ابو موسى الاشعري رحمه الله تعالى بعث الله العباد يوم القيمة ثم ميز الله العلماء فيقول يا معشر العلماء  
انني لما وضع نوزي فكمركم الا علمكم ولم اضع على فيكم لا عندكم انطلقوا فقد غفرت لكم و  
خامسها قال عليه الصلاة والسلام علم الخبير انما يتبكي عليه طير السماء وطير الارض وحيات  
البحار وسادسها ابو هريرة رضي الله عنه عن ربه ان من علم من العلم ما لم يعلمه الله تعالى

بما يشاء







فأوى

حين بعثه الى اليمن لان يهدي الله باب رجلا واحدا خيرا لك مما طلعت عليه الشمس و  
 تغرب وعن ابن مسعود عن ربيعة بن كعب بن مالك عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول  
 انما كان من طهر الجحيم موقعا يوفى بهداية العلماء يوم تشهد يوم القيمة لا يفضل احد من  
 علي الاخر في رواية فيترجم مداد العلماء وعن ابي واقدار الميثقي عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 انما هو جالس والشمس معه افاضل ثلثة نفر فاما احدهم فرأى فرجة في الحلقة فجلس اليها  
 واما الاخر فجلس خلفهم واما الثالث فالتبج وفرد ما فرغ صلى الله عليه وسلم من كلامه قال  
 اخبركم عن النفر الثلاثة الاول الذي الى الله طوبى له واما الثاني فاستحق من الناس النيران واما الثالث فاستحق من الله  
 عند موته ما يشفي من آفة الله لا يملكها الا الله تعالى قال الرازي في تفسيره في السبعة من النبوة والشماء  
 وعن الحسن بن محبوب عن ربيعة بن كعب بن مالك عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول  
 له يا اخي وعنه النبي صلى الله عليه وسلم انما هو جالس والشمس معه افاضل ثلثة نفر فاما احدهم فرأى فرجة في الحلقة فجلس اليها  
 ومن الناس قال صلى الله عليه وسلم اهل القرآن قبل ثم من قال اهل العلم قبل ثم من قال  
 صباح الوجوه قال الرازي في تاريخه اهل القرآن من يخطب معانيه وقادهم كمالا يجتهدون في العمل  
 او مستعاضا او محبا ولا يمكن الخامس فتعاليك قال الرازي وعنه التوفيق بين هذا الرأى وبين الرازي  
 الاخرى الناس رجلا من عالم ومعلم وملتزم فاما الثالث فاستحق من الناس النيران واما الثالث فاستحق من الله  
 الم تعلم وما احسن قول بعض الاعراب لو انك من سبعة اجال انما كانا اذنا او عليا حارسا  
 واما ان تكون لنا انا فاما وعنه النبي صلى الله عليه وسلم انما كان يحدث انسا فانا وحواله  
 المواته لم يبق من عمر هذا الرجل الذي تحدثه الاساطير وكان هذا وقت العصر فاجاب الرسول  
 بن الذي فاضطر به الرجل وقال يا رسول الله طمأن على او فعمل في هذه الساعة قال صلى الله عليه وسلم  
 استغل البطلان فاستغل يا اخي قبل المغرب قال الرازي ولو كان شيء افضل من العلم لآمر النبي صلى الله عليه وسلم  
 عليه وسلم في ذلك الوقت ونور الدين همودي ورجل العقدين كفتة البار الاول في ابراهيم الذي كان في  
 على فضل العلم والعلماء ووجوب توقيدهم واحترامهم والتعدي من بعضهم والاذا في بعضهم وقد  
 تطاكرت الآيات وصحح الاخبار ولا تأروا وتوزر وتعلقت الملال العقلية والتقليدية وتوافق  
 على هذا الغرض الذي اشارنا اليه ومولانا في هذا الباب عليه وانما نورد اشياء من ذلك تنبيهنا على

ما هنا لك اشرف قلب المؤمن باليقين ويشترط صدق طاعته والعين وقيد بالاعتقاد على الحقيقة  
 حقيقهم ومقتضى ما نوار ذلك جواز الخسار وهم مقتول قال تعالى قل هل يستوي الذين  
 يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى يرفع الله الذين يريد من عباده من المؤمنين والذين لا يعلمون  
 هو جليل الخاص على العام لا في العلم بل في العلم من المؤمنين والذين لا يعلمون والذين لا يعلمون  
 المؤمنين ويرفع العلم من المؤمنين والذين لا يعلمون والذين لا يعلمون والذين لا يعلمون  
 الله الذين لا يعلمون والذين لا يعلمون والذين لا يعلمون والذين لا يعلمون والذين لا يعلمون  
 درجات فوق المؤمنين بسبب ما في درجة ما بين الدرجتين خمساً  
 سنة وفي رواية عنه ما بين الدرجتين مائة سنة وفي رواية عنه ما بين الدرجتين مائة سنة  
 على المجهود يعني في العبادة مائة درجة تليها مائة درجة في خمس مائة سنة في خمس مائة سنة  
 وفي رواية عنه ما بين الدرجتين مائة سنة وفي رواية عنه ما بين الدرجتين مائة سنة  
 الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء والذين لا يخشونه  
 الله انما يخشى الله من عباده العلماء والذين لا يخشونه والذين لا يخشونه والذين لا يخشونه  
 انما لا تتم الخشية من وحي العلم فاذا ختمت الى هذه الآية قوله تعالى لو انك هم خير البرية  
 في قوله ذلك من خشية ربهم حصل من مجموع ذلك ان العلماء هم الذين يخشون ربهم الله تعالى  
 والذين لا يخشون الله تعالى هم خير البرية فينبغي للعلماء وخير البرية وكيف لا وهم هذه الاجبا  
 عليهم الصلوة والسلام كما يعلم مما ساق فكما ان الله لا رتبة فوق رتبة النبي فلا رتبة فوق رتبة  
 وارث تلك الرتبة وقال تعالى فاستأمنوا اهل الذم ان كنتم لا تعلمون فلو جيب على من لا يعلم  
 سؤالهم والرجوع اليهم وقال تعالى انما لا اله الا هو والذم لا يحسنه واولوا العلم انما بالانسان  
 فبداً سمعاً تنبغه وثقياً بلائكه وثلاث باهل العلم فانه يبيح هذا لشرافه وحلالتهم لافلاك  
 من هو اشرف من العلماء لقرنه الله تعالى باسمه واسم ملائكته كما قرن اسم العلماء طلت الشرف  
 ان الشهادة مشتقة من الشهود للتقصي لتحقيق الشهود به عن من يشهد واولوا العلم  
 اكمل الناس علماً بوحدة الله عز وجل وسائر صفاته من هذا العلم فلو لم يصح لا  
 يفتي عنها وذلك منشأ جميع النعم كان لهم هذه المنزلة وقال تعالى وقل رب زدني علماً

فانظر الى تخصيصه تعالى العلماء بالامر بحسبه واشرقت خلفه بطالب العلم زيد منه مع عظيم ما  
 انعم به عليه مما لا يحيط به الا الله تعالى لانه اصل النعم كلها ما كان شوقا انشرفت من العلم  
 الامر الله بحسبه صلى الله عليه وسلم ان يسأل الله لزيد عنه كما امر ان يستزيد من العلم فاعظم  
 الرتبة وقال تعالى وقد بينا ذلك لزيد وسليمان عليهما السلام وقال الحمد لله الذي فضّلنا على كثير من عباده  
 المؤمنين فكل هذه الآيات وما شملت عليه من انواع الدلالات على تفصيل العلم واهلها سيما  
 الاخيرة فان الله تعالى ان داود وسليمان عليهما السلام من فهم الدين ما لا يخصوا بغيره  
 من ذلك في صدر هذه الاية في ما لا يتفق ساق الاثنان عليهما وشكرهما ليزيل ما للمعبد الا العلم  
 ليسين الله الاصل في النعم كلها فقد كان داود من اعبد البشر كما في صحيح مسلم وخلاف من اثار  
 علمه وجمع الله له ولا ينفك سليمان ماله يجمعه لاحد وجعل العلم صلافة لك كما اشار داود  
 وسليمان الى هذا المعنى بقوله الحمد لله الذي فضّلنا على كثير من عباده المؤمنين لان الله تعالى  
 حكاه عنهما عقب قوله وقد بينا ذلك لزيد وسليمان عليهما السلام فانهما اشكرا هذا الحمد ما لهما اياه  
 من اصل كل النعم الذي هو انا لاه من العلم فكسب التفصيل قال النعم السبب في عقب ذكر  
 هذا المعنى انما قال وقال بالاولاد دون الاولاد لان الاولاد كانوا بمنزلة قولك فشكر ابيك  
 هو قولها ذلك لا غير فعدل الى الاولاد لانهم من النعم لا يقتصر في الشكر في ذلك ويشير الى  
 الجمع في الامتياز ما بين العلم وقوله ان العلم المقصود العلم من القيام به بطلان العبادة وكل خص  
 حيدة قال فلذلك يؤخذ منه مسائل ذكر العلماء ومنها ان فضل المعلم افضل من فضل العبادة و  
 منها ان العلماء افضل من المجاهدين ولهذا كان سيد العلماء افضل من دم الشهداء اعظم ما  
 عند المجاهدين وهو ما وجد عند الماوراء في الحديث ان من اعلم العالم من العلم والتفكر والذكر لله تعالى  
 للفق وبيان الحكم وهذا يتناول في ذلك جعلوا وثرة الانبياء وهذا معنى قوله تعالى دور سليمان  
 داود انتهى قلت وفي قوله تعالى بحسبه محمد صلى الله عليه وسلم وقل رب زدني علما ما يؤخذ منه  
 التفصيل المذكور والمسئولين وكان لما قبله بضميمة ما تقدمت الاشارة اليه وسورة من الاخبار و  
 الاثر ما يصح به لك فمن الامام علي عليه السلام رضي الله عنه قال ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم  
 رجلا واحدا من عباده ولا غيره قال فقال فضل العالم على العابد كفضل علي اذ كان في علي عليه السلام

كذلك

هذا هو المقصود من قوله تعالى  
 الحمد لله الذي فضّلنا على كثير من عباده المؤمنين  
 لان الله تعالى حكاه عنهما عقب قوله وقد بينا ذلك لزيد وسليمان  
 عليهما السلام فانهما اشكرا هذا الحمد ما لهما اياه من العلم  
 فكسب التفصيل قال النعم السبب في عقب ذكر هذا المعنى  
 انما قال وقال بالاولاد دون الاولاد لان الاولاد كانوا  
 بمنزلة قولك فشكر ابيك هو قولها ذلك لا غير فعدل الى  
 الاولاد لانهم من النعم لا يقتصر في الشكر في ذلك ويشير الى  
 الجمع في الامتياز ما بين العلم وقوله ان العلم المقصود العلم  
 من القيام به بطلان العبادة وكل خص حيدة قال فلذلك  
 يؤخذ منه مسائل ذكر العلماء ومنها ان فضل المعلم افضل  
 من فضل العبادة ومنها ان العلماء افضل من المجاهدين  
 ولهذا كان سيد العلماء افضل من دم الشهداء اعظم ما  
 عند المجاهدين وهو ما وجد عند الماوراء في الحديث ان من  
 اعلم العالم من العلم والتفكر والذكر لله تعالى للفق وبيان  
 الحكم وهذا يتناول في ذلك جعلوا وثرة الانبياء وهذا  
 معنى قوله تعالى دور سليمان داود انتهى قلت وفي قوله  
 تعالى بحسبه محمد صلى الله عليه وسلم وقل رب زدني علما ما  
 يؤخذ منه التفصيل المذكور والمسئولين وكان لما قبله بضميمة  
 ما تقدمت الاشارة اليه وسورة من الاخبار و الاثر ما يصح  
 به لك فمن الامام علي عليه السلام رضي الله عنه قال ذكر  
 لرسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا واحدا من عباده ولا  
 غيره قال فقال فضل العالم على العابد كفضل علي اذ كان  
 في علي عليه السلام



[illegible]

فیه  
من

ابن مدنی المفسر و الشیخ ابی یزید البسطامی سید الطائفة جنید البغدادی و الشیخ ابی بکر  
الخبز و الشیخ عبد الله الانصاری و الشیخ احمد النکعی الجاوی و غیرهم قدس اسرارهم و علیهم  
بقین و اولادهم و من به لا یطرق الیه احتمال شبهه بل هو حق حق مطهر المانع من کل امر و  
یکون مع خلق عالم ضروری لکن لا یزالون هذا الوعاء فی العلم لا بالدرجات و  
و تأیید لا بالذات من غیر صریح اصلا و ان تأمل فی کلام الشیخ الاکبر خلیفة الله فی الارضین  
خاتوم الاولایه الشیخ محی المله و الدین الشیخ محمد بن العربی قدس سره و وفقتنا انهم کلماته  
الشریفه لما یترک شکیه و هم و شاک ان بالیه و من به مر الله تعالی و مما یصلح منها ان علم و قد  
من الدین ان اولایه هذه الامه افضل من اولایه الامم السابقین کما ان فیهم افضل من نبي  
السابقین و لا شک ان اولایه الدین کانوا فی بنی اسرائیل مثل عیسا و موسی و زوجه فرعون  
کان یوحی الیه و لا اقل من ان یتکون العلماء و لا یتکون الا مع خلق عالم ضروری لکن من الشیخ انهم و قد  
ولولیک احسن هذه الامه المرحومه الفاضله علیهم فی تحصیل العلم للطلب فکون مفضولة عنهم  
خلقه الفاضل لا فی افضل بل لا بالعلم و افضل باعدا غیر معتد به و لا خالف الشیخ من هذا  
اللازم فانهم و از جمله دلائل قاطعه و بر این ساطعه افضلیت اعلم قصه استخوان حضرت آدم علیه السلام  
و اطهار فضل انتخابت بر ملکة قال الله تعالی فی کتابه العزيز و قد قال ربک للملائکه ان جاعل  
فی الارض خلیفه قالوا النجیل فیما امر یضرب فیها و یسفک الدماء و یخرب السجود و یقتل  
کمالی اعلم ما لا تعلمون و علم آدم الاله کما علمه الله عزهم علی الملائکه فقال انی و انی کما خلق  
ان کتم و یصدقون قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم  
انبشهم باسماءهم و ظما انما هم باسماءهم قال الماقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض  
و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتبون فان من قصه ادب السوز و واقعه خرافه و ذکره در کلام ملک عالم  
مذکور شدا کما یفسر بن اعلام و افانهم محققین عظام سنیة بعد ما عشتی و طرق متفاوته کمال افضلیت  
حضرت آدم علیه السلام از ملائکه استنباط کرده اند و بمعرف من بیان آورده اند که در عالم  
اسکان چیز است و علم نیست و الا حق سبحانه تعالی افضل حضرت آدم علیه السلام و خیر ظاهر میفرمود و نیز  
تأیید کرده اند که ایت ابن قصه و کلمات دارد بر آنکه علم و خلافت شرطست بلکه همه شروط اثنی باشد





فأما ما يوجب على المعلوم أن يكون الملائكة من جنس من يابوع فمنه في اللغة قد ذكر أن يكون من جنس  
 الملائكة ونيز من الدين ولا يرى من أربعين وبيان في فضيل انبياء عليهم السلام في قوله كفتة النجاة الشافية  
 آدم عليه السلام كان أعلم من الملائكة وأكملهم وأفضلهم بيان الأول قول الله تعالى علم آدم الأسماء كلها  
 والحق لا ريب في ذلك لا علم لنا إلا ما علمتنا أن الملائكة أعلم من آدم بالآدم اجتمعهم باسمهم بيان  
 الثاني قولنا أهل بيتنا الذين يعلمون والذين لا يعلمون ونيز من أربعين وبيان في فضيل انبياء  
 ولذا قال ربك للملائكة اني ساجد في الأرض خليفة كفته وروى عن الحسن وقتادة ان الله لما خلق  
 في خلق آدم هيست الملائكة فيهم وقالوا يا ربنا اننا نرى خلقا عظيما في خلقه فمن يخلق خلقا الا كما اعظم  
 منه وكرم عليه فلما خلق آدم عليه السلام وفضلته عليهم وعلمه الاسماء كلها قال انبي في  
 باسمه هو لا وانكنت ضايقين في الله لا يخلق خلقا الا وانه افضل منه ففرعوا الى التوبة وقالوا  
 سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا نيز من أربعين وروى عن غرائب القرآن تفسيره وعلم آدم الاسماء كلها كفته  
 البعث الثالث في فضل العلم لو كان في الامكان شئ افترس من العلم لا ظهر الله تعالى فضل آدم  
 بنو الملائكة ونيز من أربعين وروى عن غرائب القرآن تفسيره بذكره كفته ولا مرمو اليه يجعل الله سبحانه شرفا  
 الجلال من الملائكة والراحة والسبح والبصر والوجوب والقدوم والاستغناء عن المكان والمخير  
 جواب الملائكة وموجب السكون ثم لا فاجعل منته العلم جوابا للمحيط قال اني اعلم والاعلمون  
 وهكذا الظاهر فضيلة آدم بالعلم بعد اختارهم بالتسبيح والتقديس ونيز من غرائب القرآن وتفسيره  
 نذكر وكفته النبي صلى الله عليه وسلم ان الله خلق آدم فخلق فيه من الفضل علمه الملائكة باخلاقه و  
 الاقصا من صفاته وهذا هو من الملائكة الحقيقة لان الملائكة تكون خليفة الملائكة في انبياء  
 باسمه هو لا واي باسمه هو لا الملائكة وان وبنو الله وصفاته ان يحتمل صادقين في دعوى الفضيلة  
 فان الفضيلة ليست بمجرد الطاعة فان ذلك من جودات مبهمة محتمل وانما الافضلية بالعلم  
 لان الطاعة من صفات الملائكة والعلم من صفات الملائكة والفضل لمن له صفة الحق والخلق جميعا  
 عن الحق فذكره وعن الملائكة بصفاتهم ونيز من غرائب القرآن وتفسيره بذكره كفته وانما كان آدم مخصوصا  
 بعلم الاسماء والحاجات الملائكة اليه في انبياء اسما لهم واسماء غيرهم لا كان خلاصة العالم ولهذا  
 خلق شخصه بعد تمام العلم بما فيه كماله خلقه بعد تمام الشجرة فكما ان الملائكة تقرب على جزاء الشجر كلها

حق يظهر على الشجرة كذلك آدم صبر على جزاء شجرة الوجود وكان في كل جزء من اجزاءها له  
منفعة ومفردة ومصلحة ومفسدة فحصل لكل من ذلك اسم بالحق ان اسما لله تعالى  
جاءت على خلقه فضلا عن اسما غيره وذلك انما كان مخلوقا كان الله خالقا ولما كان رزقا كان  
رازا ولما كان عبدا كان معبودا ولما كان معبودا كان مستجابا ولما كان مستجابا كان مغفرا ولما كان  
مغفرا كان قويا ولما كان مستغفرا ومتضررا كان ناضعا وخاضعا ولما كان خاضعا كان عادلا ولما كان عادلا كان طاهرا  
كان متقيا وعلى هذا القيليس وغيره من اشياء القرآن وتفسيرهم واخذنا الله الملكة لتعبدوا ولا ادم كفتها  
خصم الله تعالى ابانا ادم بالخلاف ثم علمه من العلوم ما ظهر بذلك مرتبة علم جميع الملائكة اقتضت  
حكمته البالغة ان جعله مسجدا للعلم وبنياده في تفسير الزوار التنزيل كفته واعلم ان هذه الايات تدل  
على شرف الانساني مرتبة العلم وفضله على المصادة وتارة شروط الخلافة من العبدية فيها كالتعليم بجمع  
استاده الى الله تعالى وان لم يصح طلاق العلم لاختصاصه من محض به طلق اللغات توقيفية قال الانسان  
تدل على الانفاظ بخصوصه وعموم تعليمها كطاهر في التثنية على التعلم ميتة له معانيه لو فلك يستدل  
سابقة وضع الاصل ينبغي ان يكون ذلك الوضع من كان قبل ادم فيكون من الله وان مفهوم الحكمة  
ناشد على مفهوم العلم ولا تذكر قولنا انك انت العليم الحكيم وان علوم الملائكة وكما لا تهم قبل التباد  
والحكمة متعل ذلك والطبقة الاولى منهم وحلول عليه في متعلق ما تعلق العلم وعلوم وان آدم  
افضل من هؤلاء الملائكة لانه اعلم منهم ولا علم افضل لقل تعالى قل هل يستوي الذين يعلمون  
والذين لا يعلمون وسيد شريف جرجاني قد شرح مواقف در بيان اوله تغيب انبيا عليهم السلام بر الملكة كفته  
الثاني قوله تعالى وعلم آدم الاسماء كلها الى قوله تعالى وسبحناك لا علم لنا الا ما علمتنا فانه يدل  
على ان آدم علم الاسماء كلها وعلومها والعالم افضل من غيره لان كآية سبقت لذلك ولقوله تعالى  
قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون وخطيب شريف في تفسيره سراج شريف كفته هذه  
الايات وهي آية وعلم آدم وآية سبحناك وآية قال يا ادم تدل على شرف الانسان من غير العلم  
وفضله على المصادة والا يظهر فضل آدم بها كالتعليم بما يستخلف فيه شروط الخلافة بل  
العبدية فيها وان التعليم يصح استاده الى الله تعالى وان لم يصح طلاق العلم عليه لاختصاصه  
بمن يجزئ به وان اللغات توقيفية فان الاسماء تدل على الانفاظ بخصوصه وعموم تعليمها كطاهر

القائم على المتعلمين في العلمين ما وذلك يستدعي سابقه ووضوح الأصل يعني ان يكون ذلك  
 الوضع من كان قبل آدم من الملائكة والجن فيكون من الطوائف من معنى الحكمة فالعلم مفهوم العلم  
 للعلماء والذين والآن تكرار قولنا انك انت المعلم الحكيم وان علوم الملائكة وكما انهم تقبل الزيادة وان آدم  
 افضل من هؤلاء الملائكة لانه علمهم والاعمال افضل لقوله تعالى كل هل يستوي الذين يعلمون و  
 الذين لا يعلمون وان الانبياء افضل من الملائكة وان كانوا رسلا كما ذهب اليه أهل السنة وعلى بن ابي  
 بن ابراهيم مائة و تفسيره الرحمن فستأفكركم ذلك اذ قال رب اني ارى وقت قول ربك اني  
 افضل آدم قبل خلقه فلا يري من الخلق الاصلاح الملائكة وهم جلم لطيفة خيرة قادرة على المشكل  
 مختلفة عند جمهور المتكلمين وجواهر مجردة خيرة مخلقة النفوس الخلق تتصور بصور خالية عند  
 الفلاسفة ان جعل في الارض في التي هي محل الكون والفساد فهو محل التطرف من عناصرها ومن  
 الروح السالوي خليفة ناسي على علمهم والها على الباقية قالوا يجعل فيها العباد بها واصلاحها  
 فيها الكون من العناصر المختلفة الداعية الى اللذات السفلية ويسفك الذملاء ذمها قوة عنصرية  
 لتأكل وتخن وان لم يكن لنا جمعية فمنع ذلك علينا بحمدك على كمالها ونقد من  
 صفاتك فنقول انها مسخرة لك دون غيرك قال في علم من تصور نبيهم وتقدسكم وعلم  
 صلاحيتكم خلافتي على الكل وافترقا ظهور اسمائ في الطيفية والفهرية ما لا يعلم لما لم يكن  
 الخليفة بد من العلم بحقائق المستخلف والمستخلف عليه ليوثق ما فيها على اكل الوجوه علم آدم  
 بخلق علمه وروى فيها الاسماء كلها اي الالفاظ الدالة على الحقائق اذ هي اقل ما يفيد التمييز  
 بينها ثم عرفت ان اسمائ في السميات على الملائكة فقال انبيئون باسماء هؤلاء بالقل ميزها حق يعرف  
 دعواكم لستحقاقكم لعلها لا تكون لكم دعواكم انتم صلاتكم على الملائكة في الاسماء التي هي اسماءهم وتقولون  
 بما قالوا اسمائكم اي نزلتكم نزلها من ان يقصر علمك ونشارك فيه او تعبت في فعلك وانما  
 مسئلتك استفسار واسترشاد لا تلا علم لنا الاما علمتنا وانما لم تعلمناها ابتداء لاذنك لتعلم  
 بان حقائقنا لا تعنى العلم بها بلا واسطة وقد جعلت لوسائط مع قدرتك على الافعال ابتداء لاذنك  
 انت الحكيم قال يا آدم نبيهم وان كنت دونهم في الجود الذي بالافعال باسمائهم اي باسماء السميات  
 للمعرفة عليهم فانما هم جميعا فلما انبأهم باسمائهم مع فوائدها من غير غلط فيها قال الملائكة

لكونه  
متلها

ن  
ب





بالباب فخرج النبي صلى الله عليه وسلم على عزمينه وابن عباس عن يسار فقال النبي عليه السلام  
 يا علي ما اول نعم الله عليك قال ان خلقني فاحسن خلق قال ثم ما اذا قال ان عرفني نفسي قال  
 ثم ما اذا قال قلت وان تعدوا نعم الله لا تحصوها قال نعم النبي صلى الله عليه وسلم عليك على كل شيء قال  
 يا علي ما كنت علمك وحكمك وادراك قال النبي صلى الله عليه وسلم عليا نأمدني بالعلم وعلى بابا اوفى بعظم الوفا  
 لنا دار الحكمة وعلى بابا آدم اكمل اخبرني شريف ثلاث بر عصمت جناب امير المؤمنين عليه السلام  
 هي تهاير ظاهرست كه بعد ثبوت عصمت تعين ان جناب بر اي خلافت جناب الكتاب صلى الله عليه واله باهر  
 سحاب در خيز خا لا تنهاب نيت اما دلالت بخبر شريف بر عصمت پس در مقام حسب افاضه بعض محققين  
 عالمقام الحسنات بايد شنيد و ظهور امر حق را بين من الصبح عند الاسفار بايد يد اسمعيل بن سليمان الكروى  
 البصرى در جلال النظر في دفع شبهات ابن حجر عاينك شطره از عبارات رساله زور اجلال الدين ابوالقاسم  
 را شرح کرده است گفته وآياك والا غرور بطولها اثار والاحوال من الترتي نرى ثمار الفقر كل من  
 المرفقات وحمل العكاز وغير ذلك لا يملك ليست نافعة لمن انصف بها وهو ليس على شيء من المنفعة  
 بالله بل قد يكون للنصف بها صاحب اعتقاد على الشائع بنظر الى نفسه حيث انبى حقيقة  
 الامر عند دون ظهيرة وكثير من اهل هذا الشأن هل كانوا في اوصية الهجرة لانهم اغترافهم الجمل الكتب  
 فلا يدرون ولا يدرون انهم لا يدرون كايين تهمية وابن المقرئ والتعدد التفتازاني وابن حجر  
 العسقلاني وغيرهم فان اخر ائمتهم على عاميهم وعلى من سبق من الموق دال على حصرهم  
 طريق الحق عندهم لا غير قد تلاحظا بن تهمية بأشياء ومن جعلتها ماذكرة الفقيه ابن حجر الهيتمي رحمه الله  
 في فتاواه الحديثية عن بعض اخلاء عصره انه سمع يقول وهو على منبر جامع المجلد الصالحية  
 اريد نأمدني الله تعالى عنه لغلطات في غلطك وان يستند نأمدني الله عنه لغلطات في اكثر  
 من ثلثائة مكان في الي مشغرى من ان يحصل لك الصواب اذا الخطأ عمر على دعى الله عنه ما كثر  
 لما سمعت قول النبي صلى الله عليه وسلم في حق سيدنا عليا نأمدني بالعلم وعلى بابا انما ازى من علم  
 ظاهرست كه علامه اسمعيل كروى در الهادى و بطلان و در من مهران فرعونم بر عدوان ابن تيمية عليه السلام  
 و اشنان كه تركب جبارت غلبه انحران و جرات موصلا الى التبريد كرويه بحديث من زنة العلم تسك  
 سيفرايد طراز دليل قاطع و برهان ساطع مترو و بر الوعدى ساحت علياى جناب امير المؤمنين عليه السلام و اولى

در همین است معنی عصمت پس بجهت استعالی حسب ادعایین علامه عالی تبار دلائل این حدیث شریف بر عصمت  
 الهی الاخطا طهار علیهم السلام من الملک النفاق نهایت واضح و آشکار گردید و با سمن نعم سر خطای طحطا  
 واضح الخطا که از راه آشکارا و عافیه دلائل این حدیث شریف بر مدعا کرده کالجون المنها را باید رسید و  
 لما نظام الدین مهالوی انصاری در کتاب صبح صادق گفته فافاضة قال الشیخین هما فی فتح القدر بعد ما  
 اثبت حقیق الطلوع و انعدام جویز برهما عن عدم الصحابة رضوان الله تعالی علیهم و بالاحادیث  
 المرفوعة استنتج ثبوت الاجماع علی بطلان البیع مالم یل علی ثبوت ذلك الاجماع ما استدل به عبد المراء  
 النها که بعد عن الیوب عن ابن سیرین عن صیدة السلمان قال سمعت علیا یقول اجتمع رأی و رأی  
 عمر فی امیة الاولاد ان لا یبعن ثم رأیت جده ان یبعن فقلت له فلیک و رأی عمر فی الجعاعة  
 لم یحب الی من رأیک و حدیث فی الفرقة ففصلک علی رضی الله تعالی عنهما علم ان رجوع علی بنی الله  
 تعالی عنه یقتضی انه یرى اشراط انقراض العصر فی تقرک الاجماع و المرجح خلافه و لیس یجوز  
 ان لا یمیر المؤمنین شأنک بعد انما علم ان یملوا الی دلیل و رجح و رأی مغسول و مذهب من قول  
 فلو کان عدم الا شراط و وضع لا کوضوح شمس النور کیف یصل هو الیه و قد قال رسول الله  
 صلی الله علیه و علی آله و سلم انتم منی بمنزلة هارون من موسی الا الله لا بنی بعدک رواه  
 الصصحیح و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما دار الحکمة و علی بابها رواه الترمذی  
 قال انقراض هو الخلف لا یقال ان الخلفاء الثلثة ایضا ابواب العلم و قد حکم عمر بامتناع البیع لان غایب  
 الباب انما تعارضت له ذهاب انما یمیر المؤمنین عمر افضل و هو لا یقتضی ان یکون الا فضیلة  
 فی العلم بل یضاهی و قد ثبت الله دار الحکمة فالحکمة حکما فاین عبارت ظاهر است که شأن خلیف امیر المؤمنین  
 علیه السلام نفع و اعلی مرتبة از انکه انجذاب بان دلیل مرجح و در مغسول و مذهب مذکور که خلافت حق باشد بخواب  
 میل بان بنی فایده و حدیث منزلت و حدیث اولاد و دلائل بر غیضی دارد و اگر چه انجذاب اختیار کنند همان بحق و حکم انجذاب  
 عین حکمت و ظاهر که اگر چه حدیث اولاد و حدیث منزلت بر دلیل است و اما حدیث اولاد که در حدیث اولاد و حدیث منزلت  
 و یک که حسب ادعایین علامه عالی تبار که علم ثبت حکمت اجماع و اولاد بطریق و اکثریة اکثریة و علم فطامیه و حدیث  
 رسالت علی علیه السلام را که بر و انفس را با صغر تخصیص نموده و علم با یمیر و حکمت را با بوی تغییر فرموده سوم  
 انکه این حدیث شریف دلائل دارد و بر نگذارد علم خباب رسالت ابی الله علیه و آله و سلم با حق انجذاب

یقیناً



بذريته حيث انبأ عليه السلام ويرسد وانجذب واسطر وصول ان معلوم يدرك ان يبداً حيث انبأ عليه السلام  
 قاله ونفاش ما ليه فمعه كجارج لان بذريته باب ان شمر سر سد وطار است كه ايمر تبه ساسيه مع قطع النظر عن  
 غير ما ثبت كمال الفضيلة انحضرت بر ديكران مت وبعده ثبوت الفضيلة تحق خلافت بلا فصل باب  
 انجذاب محل ايتاب نيت علمه فخر محمد بن اسماعيل بن علي المير در منة ذي القربى والفضل في حقيقته العلم كغير  
 نعم واعلمك تقول كيف حقيقته هذا التركيب النبوي اعني قوله ان امد مدينة العلم وعلو بابها  
 فاقول الكلام فيه استغارة تخيلية وممكنة وتر شيع وذلك انه شبه العلم بحسوس من  
 الاموال عمار ويجز لان العلم طلال نقول في الادهان ولذلك يقرب بينهما كثيراً مثل ما في  
 كلام الحق عليه السلام العلم خير من المال في كلامه المشهور الثابت كميل بن زياد وفي الحديث  
 النبوي كمن هو مان لا يشبعان طالب علم وطالب دنيا فشب العلم بالمال بجامع لتفاسق كل منهما  
 والحرم على طلبها والفرج يجرهما وان ذلك الشافعي رحمه الله في قيمة العلم عند ذي العلم  
 وما في يد به عند الوعاع : واذا ما جمعت علم او مال اذ كنت عين الوجود بالاجماع وولما شبه العلم  
 بالمال اثبت له ما هو من لوازم المال وهو الجمعه ويحفظ فيه من المكان وجعل المكافئ للمدينة  
 لا انه لم يرد نوعاً من العلم مشبهاً بنوع من المال بل علوم جمعة وطبوع من فنون مختلفة كالاموال  
 المتعددة الانواع التي يجمعها الامدينة ثم طوى ذكر المشبه باعق المال كما هو شأن الكسبة  
 ودرى الله بلائمه وهو المدينة استغارة تخيلية ثم اثبت لها الباب في شيئا مثل قوله  
 انظار السنية نشبت بطلاقة حمل ضمير قوله مدينة العلم على ضمير نفسه صلى الله عليه وسلم فاجز عنه  
 بما واخبر عن علي عليه السلام بانها باعاً فلما كان الباب المقدم من شأنه ان يطلب منها اليها منافعها و  
 يستخرج منه الغنى ما يصلحها كالغنى بها ايام الله صلى الله عليه وسلم يسقط من غير بواسطة الباب  
 الذي هو علي عليه السلام دفع صلحهم هذا الكلام بقوله من ارجح العلم فليأت من الباب انصاراً باباً  
 هذا الباب تستخرج منه العلوم وتستفيد بالاستطال من شأن الباب لهذا لا كما امر الاواب في  
 الذين قائما للطلب اليها كالاخراج عنها فله قد رشح الكلام النبوي ما ارفع شأنه واشرفه واعظم  
 بنيانه ويحتمل وجوهاً من التصريح كقرا لا ان هذا القسم اذ اعرفت هذا عرفت ان قد خسر الله  
 الوصل الى السلام بهذا الفضيلة العجيبة وفي شأنه فجد باليسر في ما في الكون وهو العلم والمدينة

طوباً

یستند ذلك من اعادة ثقافته باب لاخرت العلوم وهي العلوم النبوية ثم كاجمع خلق الله صلواته  
سيد رساله صلى الله عليه وسلم وان هذا الشرف يتفاضل عند كل شرف ويطأ كل راسه عظيم الهم  
كل من سلف وخلف وكما خص الله بالاتباع مدينة العلم فخر عنه منها ما يتبادر من كماله لا يقدر  
بهم كما اخبرني نعمته ولا ان اردت ان تجلب امير المؤمنين عليه الاوس للمم رب العالمين حافظ  
علوم جناب سالتاب صلى الله عليه واله طيبا انفع المسك والاب بود ودر بار باب الباب بلا شبهه وارتياجا الشمس  
التي لا تنزوا محاب واضمح ولا شمس كبحر وديمن مع قطع النظر عن غير مثبت انقلب انجذاب براسها  
ست وهو المطلوب في هذا الباب علامه كمال الدين ابوسالم محمد بن طاهر القمي النجفي ورمطالب الحل في مناقب  
آل الرسول وروايتهم علم وفضل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته ومرتلك ما رواه الامام المزمع في صحيح  
بسند او قد تقدم فذكر في الاستشهاد في صفته امير المؤمنين بالانزع البطيخ لائق رسول الله  
صلى الله عليه وسلم قال انما مدينة العلم وعلماها وفضل الامام ابن محمد الحسين بن جعفر والقاضي  
البيهقي في كتابه اللؤلؤ موم بالله صايعان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما دار الحكمة وعلماها  
لكنه صلى الله عليه وسلم فضل العلم بالثبوت الحكمة لما كان العلم اوسع انواعا وابسط فنونا واكثر شعبا  
انظر فذلك داعم نفعها من الحكمة خصصها لهم بالاكبر والاحض بالاصغر وفي قول المنقح صلى  
الله عليه وسلم ذلك اشارة الى كون حق عليه السلام نازلا من العلم والحكمة منزلة الباب من الحق  
باب من الى اركان الباطن فظالمها داخل المدينة وداخل الدارين تطرق الضياع واعتداه يد  
الذاهب عليه وكان معنى الحديث ان جلت عليه السلام حافظ العلم والحكمة فلا يتطرق اليها ضياع  
ولا يخشع عليها ذهاب فوصف عليها بانها حافظ العلم والحكمة وكنى عليها عليه السلام حلواني مقم  
العلم والفضيلة ان جعله رسول الله صلى الله عليه وسلم حافظا للعلم والحكمة بنحو انما اخبرني نعمته ثلاث واردة  
في كتابه است جناب سالتاب صلى الله عليه واله وسلم بارجم بسوى جناب امير المؤمنين عليه السلام لازم ست يراكم  
انظر علوم جناب سالتاب صلى الله عليه واله وسلم موقوف ست برجم جناب امير المؤمنين عليه السلام چنانكه في  
عز موقوف بآيتان من الباب ست ويهين بسبب انجذاب ارشاد فرموده فمن اباد العلم فليات الباب  
نيز ارشاد فرموده كذب من عهده يصل الى المدينة الامم الباب وجميعه بمحبة مستغالي برأي اثبات مطلوب  
اظهر من الشمس عاين من الماس ي باشد وبعده تحقق الحق في هداه است بلا فضل جناب امير المؤمنين عليه السلام

بأنني إنما أريد أن يظهر شرب عليه السلام شراؤه كتابا يتناول إلى طالب بعد نقل النجاشي شريف طرق  
 الخافير من غير ما به وهذا يقتضيه وجوب الرجوع إلى أمير المؤمنين عليه السلام لأنه كفى عند المدينين  
 وأخبار الوصول إلى علمه مرجحة على خاصة لأنه جعله كتابا للمدينة التي لا يدخلها  
 إلا منتهى ثم لا يجب ذلك إلا من يقوله فليأت الباب وفيه دليل على عصمته لأنه من ليس بمصدق  
 يصح منه وقوع القبيح فإذا وقع كان لا متداعيه قبيحا فهو كذا إلى أن يكون عليه السلام قد امر بالقبيح  
 ذلك لا يجوز ويبدل أيضا أنه لا يمكن أن يكون ذلك ما قد علمنا من اختلافها ورجوع بعضها إلى  
 بعض وغناؤه عليه السلام عنها طابق السلام ولاية على السلام وأما متداعيه لا يصح أخذ  
 العلم والحكمة في جوفه بعد وفاته إلا من قبله وروايته عنه كما قال الله تعالى واتوا النبي من أيها  
 وجانب قاضي نواز الله شترى نواز الله مقوم الفقه وراحق الحق أناده فروده أقول في الحديث أشارة  
 إلى قوله تعالى واتوا النبي من أيها وفي كثير من روايات البرقي إلى أن يخرج من ذلك ففهمنا  
 من ذلك جابر أن مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليأت الباب في بعضها مسند العلم عليه  
 السلام يأخذ في مدينة العلم وعلى باب كذب من زعم أنه يصل إلى المدينة إلا من المأذونين  
 أن مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد الجنة فلما فيها من بابها وعن ابن عباس  
 أيضا بطريق آخر أن دار الحكمة وعلى بابها فمن أراد الحكمة فليأت الباب وهذا يقتضيه وجوب  
 الرجوع إلى أمير المؤمنين عليه السلام لأن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كفى عن نفسه الفقه بمدينة العلم وبدار  
 الحكمة فلا خبر أن الوصول إلى علمه وحكمته والجنة الله سبحانه مرجحة على خاصة لأنه جعله  
 كتابا لمدينة العلم والحكمة والجنة التي لا يدخلها إلا منتهى ذلك عليه السلام من عهده يصل إلى المدينة  
 لا من الباب تشير إليه الآية أيضا كما ذكرناه وفيه دليل على عصمته وهو ظاهر لأنه عليه السلام  
 لا يقتضيه في العلوم على الإطلاق فيجب أن يكون ما سواها من الخطأ ويدل على أنه ما لم لا  
 الباب تلك العلوم ويؤيد ذلك ما علم من اختلاف الأئمة ورجوع بعض إلى بعض وغناؤه عليه السلام  
 يدركه ولا يشبهه وأما مدينة السلام فإنه لا يصلح أخذ العلم والحكمة ودخول الجنة في جوفه  
 صلى الله عليه وآله وسلم إلا من قبله ورواية العلم والحكمة إلا عنه لقوله تعالى واتوا النبي من أيها  
 الوهاب حيث كان عليه السلام هو الباب والله ذو القائل مدينة علم وابن عمك بابها

الجنة



فمن غير الشك ان باب لم يوت سورها بديل ايضا على ان من اخذ شيئا من هذه العلوم والحكم  
 التي احقوا على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم غير حجة على عليه السلام كان عاصيا  
 كالسارق والمتسور لان السارق والمتسور اذا دخل من غير الباب المأمور به او وصلا الى غنيتها  
 كانا عاصيين وقوله عليه السلام فمن اراد العلم فليأت الباب ليس المراد بالتحديد بل المراد بالاجابة  
 والتحديد كقوله عز وجل فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر والذين آمنوا على ذلك الله ليس محذوف  
 غير محذوف صلى الله عليه واله وسلم هو مدينة العلم ودار الحكمة فيكون العالم محذوفا بـ لا اخذ  
 من احد مسلمون الاخر وفقد ذلك دليل على الجاهلية وانه فخر لازم والحكمة في غير ذلك لا تسترى  
 واما حق الحق فهو قوله لا ينجى على ذلك الباب بل المراد بالباب فمعرفة الاخبار المكنية عن الجاهل  
 للشيء الذي لا يشذ عنه منه شيء ولا يخرج الآمنه ولا يدخل اليها الا بالباب فثبت عليه السلام  
 لعلوم النبي صلى الله عليه واله وسلم وحكمته ثبت امر الله مع وسطه بالتقرب به الى العلم و  
 الحكمة وجب اتباعه والاخذ عنه وهذا حقيقة معقولة لا يمكن كمالها في ذي الاقلام  
 رحمه الله ابو عبد الله محمد بن يوسف البغلي شافعي وكان كافيا لطالب في ذكر معنى حديث امامنا محمد بن كنفرة قلت لله  
 اعلم ان وجه هذا اعتد ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لما مدينة العلم وعلى ما اراد صلى الله  
 عليه وسلم ان الله تعالى علمه العلم وامرني بدعا ما الخلق الى الاقرار بحدانية في اول النبي حتى  
 خضع شطره من الرسالة على ذلك ثم امر الله بحاربه من اول الاقرار بالله عز وجل بالوحدة  
 بعد منعه من ذلك فانما مدينة العلم في الامم والنواهي وفي السلم والحرب حتى جاهدت المشركين  
 وعلى ما يوجب بالباب اي هو اول من يقابل اهل البغي بعدى من اهل بيتي وسلاوتي ولو لا  
 علمي بين الناس قتال اهل البغي وشرع الحكم في قتلهم واطلاق الاسارى منهم وتعليم  
 سلب اموالهم وسبي ذرارهم لما عرفت ذلك فالنبي صلى الله عليه وسلم في قتال المشركين  
 وغلب اموالهم وسبي ذرارهم ومن علي في قتال اهل البغي بن لا يجوز على جريح ولا يقتل الا  
 ولا تسبي النساء والذرية ولا تخذلوا والهم وهذا وجه صحيح ومع هذا فقد قال العلماء  
 من الصباية والتمكين واهل بيته بتفضيل علي وزياد علمه وغزائه وحده فظهر  
 وفور حكمته وحسن فضايكه وصحة فتواه وقد كان ابو بكر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء

عليه

ان عليا







در کلام هایت نظام خود منصور من نصو و محذور من مخریله بیان فرموده پنج اگر موت  
 مبارک خود بواسطه ابلاغ آن با سماع خدا محدود و فرموده و بعد این همه استقامات بالغه و احتیالات بالغه  
 حدیث دینیه العلم را ارشاد کرده پس چگونه میتوان گفت که مقصود آنجناب از حدیث دینیه العلم اثبات  
 امامت جناب امیر المومنین علیه السلام نبود و این حدیث بر ده سائل حق دلالت میکند هل هذا الاکمل  
 یروم ستر الشمس بالملح و لا یبالی بهک سدن و الا ففصاح و هشتم آنکه شیخ سلیمان بن ابراهیم  
 البیاضی القندی درینایح الموده گفته عن الاصبیح برینا که قال للمجلس علی علیه السلام و الخ  
 خطب خطبه فذكرها ابن حیدر الجعفی الی اخرها ثم قال الحسن علیهما السلام یا بنی قاصص النبر  
 و تکلم فصعد و بعد الحمد و التصلیه قال ایها الناس سمعت جدی صلی الله علیه و آله  
 یقول انما مدینه العلم و علی بابها و هل تدخل المدینه الا من بابها فانزل ثم قال للحسین  
 علیه السلام قاصص النبر و تکلم فصعد فقال بعد الحمد و التصلیه ایها الناس سمعت  
 جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان علیا مدینه هدی من دخلها  
 یحیی و من تخلف عنها هلك فانزل ثم قال علی علیه السلام ایها الناس انما ولد  
 رسول الله و و هیته التي استودعهم علی امنه و سائل عنهما ازین غیر ظاهرست که هرگاه  
 جناب امیر المومنین علیه السلام بر و ساد و خلافت ممکن گردید خطبه ارشاد فرمود و بعد از آن جناب امام  
 حکیم فرمود که آنجناب هم خطبه بخواند پس آنجناب بکلمه بزرگوار خود بالای منبر تشریف برد و بعد حمد و  
 صلوة ارشاد فرمود که ایها الناس من شنیده ام از جد بزرگوار خود صلی الله علیه و آله که میفرمود انما مدینه  
 العلم و علی بابها و هل تدخل المدینه الا من بابها یعنی من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر  
 می باشد و کسی داخل شهر نمیتواند شد الا از دروازه آن و بعد بیان این حدیث آنجناب از منبر فرود آمد و بعد  
 ازین جناب امیر المومنین علیه السلام جناب امام حسین علیه السلام ارشاد فرمود که آنجناب هم خطبه بخواند  
 پس آنجناب بالاس منبر تشریف برد و بعد حمد و صلوة ارشاد فرمود که ایها الناس من شنیده ام از جد  
 بزرگوار خود که میفرمود انما مدینه هدی من دخلها یحیی و من تخلف عنها هلك یعنی علی شهر است  
 پس هر کس که داخل آن شهر شد نجات یافت هر که از آن تخلف و ندرید هلاک شد و بعد بیان این حدیث آنجناب  
 از منبر فرود آمد بعد ازین جناب امیر المومنین علیه السلام مردم خطاب فرمود و ارشاد کرد که ایها الناس تحقیق که

علیه  
فصعد

فصعد

صلى الله عليه  
وآله وسلم

اینکه در روایات معتبره عنین علیها السلام فرزند آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و امامت آنحضرت است  
که امت خود پیرو او دارند ایشان امت خود را سوال فرمایند و فرمود ائمتی الخیر و از تو واقع بار بار اب اعظم و ابصار  
و واضح و شکارگر و دیگر دلالت حدیث مدینه العلم بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام و جبر طاعت آنجناب  
بعد از من متحقق و متبیین است و از مراتب عالمیه بلافت بدرجه رسیده که جناب امام حسن علیه السلام فرمود  
نمود که آنرا در عین حصول خلافت ظاهر و جناب امیر المومنین علیه السلام حسب ارشاد آنجناب نشان داده و تقدیر  
بر آن فرموده انرا بر اسنخه عت و ترغیب مردم بر اقامه ائمتی و تنسب آنجناب امیر المومنین علیه السلام کافی و ودانی  
دانسته و بهائزین احدی از ارباب ایمان و اصحاب عرفان در دلالت و خبر این حدیث و غیره بر غایت  
و امارت و طاعت جناب امیر المومنین علیه السلام کلام نبیون کریم و الله صمدی من یتشکله الی صراط  
مستقیم من کلمه شعب الیه بن عبد القادر الجیلانی در ذخیره المال گفته و معنی الحق و اب العلم  
و اعلم العصب کمال حکم و قالت ام سلمة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله  
وسلم يقول اما ترضون يا فاطمة ان ذواتك ائمة الحق سلما و لكنهم لم يوافقوا عظمهم صلوات  
و قالت ام سلمة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول علي مع  
القرآن و القرآن مع علي بن فتر طعنه بر ادعای الحق و هو ادعای الحق و هو ادعای الحق و في الصحاح  
الكبير فتعطف كلمة علي بن فاطمة على خمسة اجزاء و الناس جزو واحد على اعلم بالواحد منهم و هو علي بن  
الترجمه انه قال صلى الله عليه وآله و سلم اما من يتعلم علي بن فاطمة من اهل العلم و طهات  
اللباب و لهذا كانت المطرقات و المسلات و راجعة اليه ازین عبارات ظاهر است که چون امیر المومنین  
علیه السلام باب مدینه العلم بود یومین سبب حق و مسلمات راجع بانجناب میشود و ظاهر است که در جمیع شئی  
افضلیت آنجناب است و نبوتها کافیست لهذا الباب کما لا یخفى علی اهل الباب و هم هم که بر او  
حسن الزمان در قول سخن گفته تنبییه و حسن بینة علی معنی ختم الاولیاء و الحديث المشهور بالمتص  
الذی صحیح جوامع من الائمة منهم اشدا لئلا یلحق بالرجال سند الحدیث من یومین کما اسند و واقعه  
الخطیب تان یخوف قد کان قال لو کلا اصل له و منهم الامام الحافظ للتدريج الجهد المستقل الجهد  
الجامع من العلوم کما ذکر السیوطی و ابن حجر و التاج السکری و الذهبی و النوری عن الامام الحافظ  
الخطیب علیه السلام فی حدیثی ما لو شارک فی واحد من اهل عصره و یوثق قول الامام که امت ذابین خیرینا و اعلم

المسلمات





ازین کلام مخاطب فهم نیز ثابت است زیرا که هرگاه یک شرط از شرط لازم است که علم است و ذات قدسی سمات  
جناب امیر المومنین علیه السلام بجهت تحقق کثرت علمیت آنحضرت بلا کلام ثابت شده و علمیت آنجناب مثبت با فضیلت  
است و بعد ثبوت فضیلت در جدولین دیگر شرط تحقق امامت آنجناب از باب فهم باجای کلام نیست و هر چند  
در سابق کمال ضوح ظهور داشته که علمیت مستلزم فضیلت است و نیز یافتی که سخن مخالفت و امارت است  
که علم بوده باشد لیکن در مقام نیز بعضی از ادله محکم برین مجرب مشاهد و امور صحیح و محکم این مطلب باید شنید  
پس مخفی ننماید که از آنجمله است قصه طاعت که حق سبحانه تعالی در قرآن مجید ذکر آن فرمود و در حث  
قال الله تعالى الملائكة من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا للنبی لهم ابعث لنا ملكا نقاتل فی  
سبیل الله قال هل عبدتم ان کتب علیکم القتال الا قتلوا قالوا واما لنا الا قتال فی سبیل الله  
وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا قاتلنا کتب علیهم القتال قالوا الا علیهم ولله علیهم الظالمین  
وقال لهم ینتم لربکم قد بعثکم طهارون ملکا قالوا لا یکن بالملک علینا ونحن احق بالملک منه ولهم  
یوت سعین من المال قال ارفع الله اصطفاه علیکم ویزان بسطة فی العلم وعلیهم فی قوت ملکهم یشاء  
والله واسع علیکم تعلی و تفسیر خود که نسخ قیقه ان پیش نظر قاصد حقیقی که گفته اند که الله اصطفاه  
اختار علیکم ویزاد بسطة فضیلة وسعة فی العلم وذلک انه کان اعلم بنی اسرائیل فی وقته  
و محمی السند بغوی در عالم التنزیل در تفسیرین گفته قال الله اصطفاه اختار علیکم ویزاد بسطة  
فضیلة وسعة فی العلم والجسم وذلک ان الله صلی اعلم بنی اسرائیل فی وقته و بالبرهان و البرهان  
تفسیر و تفسیر درک التنزیل گفته قال الله اصطفاه علیکم الطاء فی صطفاه و بدل من الظلمة  
القضاء التا کنة ای اختار علیکم و هو اعلم بالمصالح منکم و لا اعتراض علی حکم که فکر مصلحتین اتفاق  
نما فکر لمن النب والمال و هو العلم البسوط و الجمامة فقال ویزاد بسطة بمعن ثمان و العلم و  
الجسم قالوا کان اعلم بنی اسرائیل بالحرب و الذی یانک فی وقته و اطول من کل انسان بر او  
منکه و البسطة السعة و الامتداد و الملك لا یزاد من اهل العلم فان الجاهل فایل یزداد  
غیر منتفع به و ان یكون جیما لانه اعظم فی النفوس و الهیب فی القلوب و خطیب شریعی در  
سراج منیر گفته قال ای نبیهم الله اصطفاه ای اختار للملک علیکم و العبد فی التمام  
اصطفاه الله تعالی و قد اختار علیکم و هو اعلم بالمصالح منکم و ذلک لانه لا یزداد و الثاني ویزاد علیکم



سليمان قال ما اخطأ في شيء من ذلك فاستعطف الله به وبارك له ملكه فنفخ فيه روحه وملكه معه  
قال داود وارضيتهم ان يكون خليفة عليكم فقالوا والله نرضيه يا داود وارضيتهم ان يكون خليفة  
وكتاب الراس كفته راجع فحققت استخلاف داود بنده سليمان عليه السلام وذكره في الخلافة قال  
ابو هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز وجل يحب من امرته من ربه  
ثلاثة عشر مسألة فاحي بالله تعالى للملوك ان سل منها كذا فان هو خرج من فيم الخليفة من بعدك  
قال فلما عاد داود عليه السلام سبعون فتا وسبعون حبل واحد من سليمان بين يديه يوم وقال يا بني الله  
تعالى انزل من كل امر التمام في مسائل واستقر المستطاع منها فان خرجت من فانت الخليفة من بعدك فقال  
سليمان لا تسألني عن شيء مما اوتيت من الايات الله قال داود يا بني ما اقرب الاشياء وما البعد الاشياء وما  
الاشياء وما اوجها وما احسب الاشياء وما اتهمها وما اقل الاشياء والكثيرها وما القامان وما  
الساكنان وما اللبث وكان في تلك الساعة غصان وما الامر الذي اذا ركب الرجل من الخراف وما الامر الذي  
اذا ركب الرجل من الخراف فقال سليمان عليه السلام اما ا قرب الاشياء فالاحوة وما البعد الاشياء  
فما فالتك من الدنيا وما الدنس الاشياء فبعد في روحها ما لو حش الاشياء فبعد في روحها وما  
احسن الاشياء فالايامان بعد الكفر وما اجمع الاشياء فالكفر بعد الايمان وما اقل الاشياء فالبقيون  
وما اكثر الاشياء فالشقاء وما القامان فالسماوات والارض وما الساكنان فالنفس والشر والشر  
فالليل ظنهما وما المتباعدان فاللوت والحيا والامر الذي اذا ركب الرجل من الخراف فالحول بعد  
للفضب وما الامر الذي اذا ركب الرجل من الخراف فالحول بعد للفضب قال ففكوا الخراف فاذبحوا  
للسائل سوا ما على ما تزل من التمام فقال القسيسون لا ترضى حتى نسلهم مسألة فان خرج ما في الخليفة  
من بعدك فقال سليمان عليه السلام سلوه وما توفيق الا بالله فقالوا له ما الشيء الذي اذا ركب الرجل  
كل شيء من الاشياء واذا قد عند كل شيء من الاشياء فقال هو القلب فقام داود فضعده  
المنبر فحمد الله تعالى وثني عليه ثم قال يا بني ان يستخلف عليك سليمان فقال  
فغضبت بنو اسرائيل وقالوا فلام حدث يستخلف عليك فبينما هم من هواضل منه واعلم فبلغ  
ذلك داود عليه السلام قد عاينهم في سكر بنو اسرائيل وقال لهم اني قد ابلغ من مقالكم فادعوني  
عصيتكم فاني عصاه اثمرت فاجلجها وفي هذا الامر بعد في الواقعة رضىنا فها انا بعصيتهم فقال



لهم دأب ولا يكتب كل رجل منك اسمه على عصاه فكتبوا له سليمان بعبدك فكتب عليه السلام  
 ثم دخلت بين الصخرة واعتلت على الباب وحملت رؤس أسباط بني إسرائيل فلما أصبح صلب بهم  
 الغداة ثم اقبل نفقته فخرج عصيته ثم فاقاهي كاهن وعصا سليمان قد اودقت طهرت قال فسلموا  
 ذلك لداود عليه السلام فلما رأى ذلك حلف دهر الله وجعل سليمان خلفه ثم سار به في بني إسرائيل  
 فقال ان هذا خلقك عليكم من بعدك وصبي الله كاشفي وكتاب نقاش العرش كنتم عتيقة ان  
 ليس بغير من غرت كفتة قل هو هو ربه رضى الله عنك كتاب من السماء على داود عليه السلام فمضى  
 بخاله من ذهب في ثلاث عشرة مسألة وادعى الفصل الى الله ان سل عنها ابنك سليمان فان هو  
 اخبر حق فهو الخليفة بعدك فلما دار عليه السلام بسبعين قسأ وسبعين جوابا جلس سليمان  
 بين يديه ثم قال له يا بني نزل كتاب من السماء فيه مسائل ولمرت اربعمائة عنهن فان اخبرتهن نفع  
 الخليفة من بعدى قال سليمان يشل في الله صابدا له وما توفيقه الا بالله فقال داود عليه السلام  
 اخبرني يا بني ما اقرب الاشياء وما ابعد الاشياء وما اشر الاشياء وما اوحش الاشياء وما احسن  
 الاشياء وما اجمع الالهي وما اقل الاشياء وما اكفر الاشياء وما القامتان وما المختلفان وما  
 المتباغضان وما الامر الذي افاركه الرجل من اخره وما الامر الذي اذا كبه الرجل من اخره قال  
 سليمان اما اقرب الاشياء فالخرة واما ابعد الاشياء فانا فانك من الدنيا واما اشر الاشياء  
 فغير روح ناطق واما اوحش الاشياء فبعد بلا روح فلما احسن الاشياء فالايمان بعد الكفر  
 واما اقبح الاشياء فالكفر بعد الايمان واما اقل الاشياء فالهين واما اكثر الاشياء فالثبات  
 واما القامتان فالسموات والارض واما المختلفان فالليل والنهار واما المتباغضان فاللوث  
 المحيى واما الامر الذي اذا كبه الرجل من اخره فالعلم على الغضب واما الامر الذي اذا ركب  
 الرجل من اخره فالحد على الغضب فقال فكوا الخاتمة فاذا هي المسائل سواء على ما نزل من  
 الله فقال لتيسون ولا حبار لا ترضى حق منسأله عن مسألة فان هو لم يرضها فهو الخليفة  
 من بعدك قال سلوا فقال سليمان سلوا وما توفيقه الا بالله فقالوا وما الامر الذي اذا سلم  
 سلم كل شيء من الانسان فلما عند منده كل شيء فقال هو القلب فقام داود عليه السلام  
 وصلى النبي محمد الله قارا وثني عليه ثم قال ان الله جعل لمرئ استخلف عليكم سليمان قال ففعلت



ی باشد شمار یافت شارب حضرت عباس عم رسول صلی الله علیه و آله لب القبول میباشند از اوده فیکه اهل سقیفه  
 بیعت ابو بکر کرده بودند از شمار باطلت جناب امیر المؤمنین علیه السلام چو حق بدون انتخاب محمد استلال  
 فرموده چنانچه خطب خواندم و کتاب التناقب گفته قال العباس بن عبد المطلب مدح علیه علیه السلام حسین  
 ابی بکر ما كنت احب الي الامم من بعد علي ثم من بعد علي بن ابي طالب من قبل من صلي الله عليه وسلم  
 واحل الناس الى ان طاب من و اقرب الناس من هذا النبي مني بجبريل عون الله في الفصل والكافي  
 مرفوع ما في جميع الناس كاهن و طين الناس ما في من الحسن ما لا تكلمكم عنه فرفعه هارون بن محمد  
 من اول القاتين و بعضی علماء این شمار را معتبر بن ابی لب نسبت داده اند چنانچه ابو الفدا اسماعیل بن علی الايوبي در  
 كتاب المحقق في اخبار البشر گفته است اقتض الله بتيقظ عمر بن الخطاب رضي الله عنه من قال ان رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم وات علوت على سبب في هذا و انما ارفع الله ما فخر ابو بكر و ما كثر الا رسول الله صلى  
 مرفوعه انما من مات او قتل انقلب على اعقابكم فوجع القوم الى قوله و يادرس سقيفة بني ساعدة  
 فبايع عمر با بكر فوقع عنها و انما قال الناس عليهما خيلت في العشرة الاوسط من بيع الاول سنة احدى  
 عشرة خلاصه من خبر هاشم طاب ثوبه و عقبه بن ابی لب و خالد بن سعيد و العاص و المقداد بن عمرو  
 و سلمان الفارسي و ابی خديجه و عمار بن ياسر و البراء جازب و ابن رجب و ما الوامع على بر لب طالب و قال  
 في ذلك حبة بن ابی لب ما كنت احب الي الامم من بعد علي ثم من بعد علي بن ابي طالب من قبل من صلي الله عليه وسلم  
 عن اول الناس اياما و سابقه و واعلم الناس بالقرآن طاب من و اخر الناس عهد النبي و من  
 جبريل عون الله في الفصل الكافي مرفوع ما فيهم كما يروى به و ليس بالقوم ما فيه من الحسن  
 و بعضی آنست که زبير بن عكر و كتاب الموفقيات على ما نقل عنه گفته روى محمد بن ابي مطلق ان ابی بكر لما بايع  
 اختبرت تيم بن مرة قال و كان علمه طاهرا جري و جمل انصار لا يشكون ان عليا هو صاحبها  
 بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال الفضل بن عباس يا عشتري و بعضی  
 ياتين منكم انما اخذتم الخلافة من النبي و نحن اهلها كدوناكم و لوطنا هذا الامر الذي نحن له لكانت كراهة  
 الناس لنا اعظم من كراهتهم لغيرنا احد منهم منا و قد اعلموا ان العلم اجدل صاحبنا عهد الله  
 الله و قال بعض ولد ابی لب بن عبد المطلب ما كنت احب الي الامم من بعد علي ثم من بعد علي بن ابي طالب  
 ثم منها عن ابی حسن و ابی حسن من قبل قبلكم و اعلم الناس بالقرآن و طاب من و اقرب الناس





وما كنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم مناعن ابن حسن وليس اول من صلى قبلته  
 واطم الناس بالقرآن والسنن ومحمد بن عبد الباقى زنى فى شرح مذهب ينيكفته تشد المربا بالحق  
 فى على بن ابيس اول من صلى قبلته واطم الناس بالقرآن والسنن وبعض اهل طائفة  
 حسان بن ثابت روى فى ابن اشعارى ان زيناخه فخر بنى من حاج الغريب تفسيره واذا قلنا لا اله الا الله  
 لا دم كفت اجمع المسلمون على ان ذلك السجود ليس بسجود عبادة لان سجد العبادة لله تعالى لا لله ولا لغيره  
 لا لكفر ثم اختلفوا بعد ذلك على ثلثة اقوال الاول ان سجد السجود كان لله تعالى وادم عليه السلام كان قبله  
 ومن الناس من طعن فى هذا القول من وجهين الاول انه لا يقال صليت للقبلة قبل يقال صليت الى  
 القبلة فلو كان ادم عليه السلام قبله لكان ذلك السجود لو سجد فقال السجود الى ادم فلو كان الامر هكذا  
 بل قيل السجود الا لله طمنا ان تصلى على السلام لم يكن قبله الا الله ان باليس قال اريت هذا الذي عصى على ان يكون  
 مسجودا بل انما كان الامر بالسجود لو كان قبله لما حصلت هذه الدخلة بل ليل السجود على الصلوة  
 والسلام كان يصلى على الكعبة وطعنوا ان تكون الكعبة افضل من محمد صلى الله عليه وسلم والجواب على الاول انه  
 كما يجوز ان يقال صليت الى القبلة سجدان يقال صليت للقبلة والدليل عليه القرآن والتسعة المقتضية  
 فقالوا انما القتلى لداوود الشمس والصلوة لا لله لا للدولك فاذا جاز ذلك فلا يجوز ان يقال صليت للقبلة مع ان  
 الصلوة لله تعالى والله تعالى للقبلة وما للشمس فقالوا صليت الى الكعبة ما كنت اعرف ان الامر منصرون به هاشم ثم منها  
 عن الحسن بن ابيس اول من صلى قبلته واطم الناس بالقرآن والسنن ثم فقل صلى قبلته فصر على المنصور  
 والجواب عن الثاني ان ابيس لم يترك ذلك التكبير لانهم انما حصل من ذلك السجود ينزل لعله حقل  
 مع انهم لم يتركوا القول الاول وظلم الذين يابورون عن القبولان تفسيره بذكره كفته ثم ان السجود اجمع على  
 ان ذلك السجود ليس بعبادة لله تعالى الا انما الكعبة والعبادة لله تعالى كفته ثم ان السجود اجمع على  
 ادم كالقبلة فقولوا لو سجد ادم مثل قولك صل للقبلة قال صل الى بيت ما كنت اعرف ان الامر  
 منصرف عن هاشم ثم منها الحسن بن ابيس اول من صلى قبلته واطم الناس بالقرآن والسنن وبعض اهل طائفة  
 كفته لهم بالسجود على الامم اروي عنهم قد روى واما ان يشكر الله عليهم بسلطنة الامم في كالاتى هو  
 حسان بن ثابت روى فى ابن اشعارى ان زيناخه فخر بنى من حاج الغريب تفسيره واذا قلنا لا اله الا الله  
 قبلته وقالوا انما الموعودين بسجود الله عندهم على الخلق فخذوا له ما كنت اعرف ان الامر





سمعت شهر بن حوشب يقول قال عمر بن الخطاب لو أدركت معاذ بن جبل لأستخلفته فمالق  
 عنه ربي فقلت ربي سمعت نبيك يقول يا أبا عبد الله إذا اجتمعوا يوم القيمة كان معاذ بن جبل من  
 الذين يمضون فخرجوا من بين يدي رسول الله فمضى ثمانية آلاف من بني النضير وعصام بن خالد قالوا ثمانية آلاف من  
 شريح بن جبيدة وداود بن سعد وغيرهما قالوا لا يبلغ عمر بن الخطاب رضي الله عنه سرع خدي أو  
 بالشام وداود بن سعد يد أقال بلغني أن شدّة الوباء في الشام فقلت إن أدركني لجلدوا أبو عبد الله  
 الجراح حتى استخلفته فأنزلني الله لم يستخلفته على أمة محمد صلى الله عليه وسلم فقلت إن سمعت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن لكل نبي أمية وأمينة أبو عبد الله بن الجراح فأنكر القوم ذلك  
 قالوا ما بال علي بن أبي طالب يعني بن أبي قهر قال فأن أدركني لجلدوا أبو عبد الله استخلفته معاذ  
 بن جبل فأنزلني ربي عز وجل لم يستخلفته فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يحشر  
 يوم القيمة بين يدي العالمين منة وأبو عبد الله بن سلم بن قتيبة الأديني في كتابه لا بأس به كفته ثم  
 أن للمهاجرين دخلوا على عمر وهو في الموت من جراحته تلك وقالوا لا أمير المؤمنين استخلف علينا قال  
 والله لا أحكمكم حيا ومتينا ثم قال إن استخلف فمضى استخلف من هو خير مني يعني بأبي بكر وإن ادع  
 فقد ودع من هو خير مني يعني النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا جزاك الله خيرا يا أمير المؤمنين فقال ما شاء  
 وأقبلوا رهايا وددت أن أخونهم كالألى ولا على فلما حضر الموت قال لا يذهب إلا ما شئت وأقبلوا  
 مني السلام واستأذنها أن أقبر في بيتها مع رسول الله ومع أبي بكر فأتاها عبد الله بن عمر فاعلمها فقالت  
 نعم وكرامته ثم قالت رأيت أبا عبد الله صلى الله عليه وسلم قال لا بدع أمة محمد بل أروع استخلف عليهم ولا بدعهم  
 بعدك هؤلاء فاني أخشى عليهم الفتنة فأتاها عبد الله فاعلمها فقال ومن يأمرني أن استخلف  
 لو أدركت أبا عبد الله بن الجراح حيا بأقرب استخلفته ووليته فإذا قد مضى علي ربي فأنزلني  
 لي من قبلي على أمة محمد فقلت لي ربي سمعت نبيك يقول لكل أمة أمين وآن أمين  
 هذا أئمة أبو عبد الله بن الجراح لو أدركت معاذ بن جبل وليته فأنزلني علي ربي فأنزلني  
 من قبلي على أمة محمد فقلت لي ربي سمعت نبيك يقول إن معاذ بن جبل ربي يدينني  
 العالم يوم القيمة برؤي وواليعلم عمر بن عبد الله الأصغراني في حديثه الأولى كفته حدثنا أبو حمزة  
 محمد بن إسحاق بن محبوب بن جندب بن ناسر بن عمرو بن عبد الله بن أبي عمرو بن شهر بن حوشب قال



خود در وقت تنهای این خلایق معاذ و اظهار این اعتوج ساقط المفاذ و بی بالا پدید وادی تفسیر و تفسیر بر آن فرد  
 بی شتافت قوله ابو صف النکسای شرط یا زیاده از آن شرط در دیگران هم بر روایت اهل سنت ثابت شده  
 باشد اقول مخالف کثیر العثار و درین گفتار سر سر خسار و او خلافت و جلالت و اده اوعای باطل ثبوت  
 شرط علم در شیوخ فاقه بن علم خود اقرار نهاده و بجز به قطع و تشدد و تعسف و تعقیق و بی اثبات زیادت اولی  
 شرط نهاده و جواب منوف تنبیه و تغییر و تحقیق و تشویر بر سه خویش کشاده و گنایک حلی از تتبع آثار و  
 تفحص اخبار بر شوتهای متابعت حق و اقتضای صدق را داب و دیدن خود انکاشته بخوبی میدانند که شیوخ محقق  
 در چهل نادانی معروف اقصای و ادانی و در ضلالت و جلیانی هر فاضلانی که در علم و نظیر و لسانی است و هرگز گزین  
 در ذوات بر یقینات شان شرط علم هیچ جزیات نشده و فضلا عن الزیاده علیه اوعای ثبوت این معنی در  
 در ذوات شان خصوصاً بمقابله ذات قدسی صفات خباب امیر المؤمنین علیه السلام چنانست که کسی طاعت را با نور  
 قیاس نماید بلکه بمجاد شریعی می القلب با دعای مرت آن بر نور و نظایر صفات و بلاست خود افزاید و بعد از این  
 ساحه با بود بر این قاعده قاهره و مطلوب و مرام علمای الحق کرام کتب مبسوطه منظره و کلام خصوصاً و الدراجة علام  
 اعلی اند در جسته فی و ارام و تشبیه المظاهر بشرح و بسط تمام تحریر فرموده اند من شاک فی الجرح و جزیات  
 حضرت خلفای ثلثه از ساحت علم و کمال و غایت تقوا شان عدم و به چهل تا اند ال الضلال الا متکلم الی تعجب الی الخ  
 و منها الی تضاع ظهور قابل شکر و کتمان نبود و بعد از اهل سنت در امام علم و جمیع احکام دین با عقل شرط نمیدانند بلکه  
 جمیع شان بر شرط اقباء و در امام گفتار و مانند بعضی از اهل سنت حقیقت حال شیوخ ثلثه خود را زیاده تریش نظر  
 بر رفیع فرست اعتبار از شرط نهاده اند و بر لیس امام تجرید کرد و مانند کمال مقلدین در امور دین کار نهاده است  
 از مجتهدین شد باشد چنانچه فاضلانی در شرح مقاصد مذکور شرط امام گفته و زاد المعاد و اشرف المصنفان یکو و شیخ  
 ثلاثی من اقامة الحد و دو مقاومت المصنوع مجتهدان فی الاصلی و الفروع علی تکن من التقیام  
 بل الدین اذا لای فی تدبیر الامور و لا یحیط فی سیاست الامور و لا یشرط ما کفهم ملئمة اجتماعها  
 فی الشخص و جاز ان لا کفای فیها بالاستعانة بمن غیره بان یقض امر العرب و مباحثه المطلوب الی  
 الشیخ و یستغنی للمجتهدین فی امور الدین و یستشیر اصحاب الالیه الصائبة فی المعنی المملیة و فاضل  
 معاصر مولی صیدی حسن خان در اظہار الکرم فی بیان الفار و در ذکر شرط امام گفته و منها کون مجتهدا و هذا  
 من الامور و اقدمها لان المقصود من نفس الکلمة هو تنفيذ احکام الله عز وجل و جماد اعلا



الاسلام وحفظ البيضة الاسلاميه ودفع من ارادها بكمركه والاخذ على يد الطالعه وانضات  
 للظالم وتأمين السبل واخذ الحقوق والوجبة على ما اقتضاه الشرع ووضعها في مواضعها الشرعية  
 فاذا لم يكن له من العلم ما يستدرك به حال الحق خطه خطا وشواء ولا سيما اذا كان يشاركه في الحكم الشخصية  
 بنفسه ويخرج ويصدر رفق بغيره المسلمي وقاسم في ذلك الامور فقد عمل عمل الامامة فان التقط الى  
 هذه الامامة كونه اماما في العلم مجتهدا مطلقا فمسألة فلا شك ولا ريب انه انقض من العلم الذي  
 لم يبلغ رتبة الاجتهاد لانه يورد الامور ويصدرها عن علمه ولكن لا حيل بيد على انه لا يولي  
 الامور الا من كان بهذه المنزلة من الكمال وفي هذه الغاية القصوى من مجلس المصالح وليس النزاع  
 في الاكمل ولا في الافضل بل النزاع فيمن يصلح لتولي هذه المنصب من قلم تلك الامور ونقض  
 بما هو المراد من الامامة والمراد بالامام نعم عليه ان ينقضي من العلماء المبرزين والمجتهدين  
 المحققين من يشأ في الامور ويجريها على ما ورد به الشرع ويدير رعي الشريعة للعلوم عليه  
 بعد ان يعمله سعة علمه وتوقع عدلته وقصبيه في امر الدين فيجعل الخصوصا الى اهل هذه  
 الطبقة فباحكموا به كان عليه انفاذ ما امروا به فعلا كما يعرف ذلك بنفسه فعليه اخفا  
 السؤال من اجل العلم على اختلاف افهام فلا بد بحصول ما في ذلك ما يطمئن اليه كفي معارف  
 اهل هذه الطبقة لا يخفى على العقلاء الذين لا نصيب لهم من العلم فانه لا بد ان يرفع الله بهم  
 من الضمير والشهرة ما يعرف الناس انهم الطبقة العالية من جنس اهل العلم وليس الامام اذا  
 لم يكن مجتهدا ان يستبد بما يتعلق بامور الدين ويدخل نفسه في فصل الخصوصات والحكم  
 بين الناس فيما ينوبهم لان ذلك لا يكون الا من يجتهد كما في القضاء والحاصل ان ذلك دليل على ان  
 يوجب علينا اشتراط اجتهاد الامامة حتى يوجب اليه المصير والاجماع حتى يكون التعويل عليه  
 وليس في المقام الا مجرد المحاكاة بما كانت الحاجة الى الراي اليه كما يعرف ذلك من دعوى  
 وما هوون مشاهير المحققين من علماء التقيد بالادلة الحكيمين لشرع قوله  
 مثل ما صنف الله شيئا في صدره الا وصيته في صدره ان يقول برار بابا فقه وعيورد  
 خبرت وعشور وكمال وضوح وظهور وطوع وسفورت كخاطب ذي شعور ومعتبر جابن كذب و  
 رور تركب كمال تجاسر محطور ومرتكب نهات نجرى محذور وريه بكر ضنين نهزل فمضول وهدرنا متعل

و قول مرزول و کلام در حق مظلومین و محرومان و غلامان و عقول خرافات و قول کمال اوم اعصاب علوم  
و عقول و اقصای عقل تا حدین با نور و عقول بر استی خود مزیده بالجله احتیاج این امر می عقول و عقول  
باین بیتان بیند باطل است بوجه حدیده اول آنکه اختلاف و افتعال و نقصم و اخلال این مقال و کلام  
اشتمال بر بیست عقل و اضمحصر است زیرا که محصول مفاد آن مساوات بود بکبریت با جناب سالک  
صلی الله علیه و آله لایاب در جمیع علوم این جناب و هذا عما یقطع بطلانه کل شیخ و شاب من غیره  
و کلامیاب پس بناید که هیچ یکی از عقیدین در بطلان این بری گذشته باشد و بکبر این چنین کلام خرافات  
التیلم گونه دین ایمان خود حراشت دوم آنکه این عقول فاسد النظام دلالت هر یک دارد بر آنکه ابو بکر باطل  
جمله علوم جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم بوده و بمعنی تزویج عاقلی است نمی آید زیرا که خرافات  
و ضلالت و غرق و جهالت ابو بکر از هر من شمس و این من لاس است و شطرس از تفامیل آن  
در کتاب تطایب الطامع اقصی و الدامد علامه اعلی الله مقامه فی دار الکرامه سمعت تبیین یافته  
و بر خاطر و متامل آن در کمال مخرج و ظهور میباشد که ابو بکر بسیاری از علوم دین معارف یقین و آیات  
قرآن مبین و الفاظ کلام رب العالمین مسائل شریعت و غرض جناب سید المرسلین و احکام ملت بمضاه حضرت  
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و آله کلبین معلوم نبود و در مقامات بسیار و افعالتی شمار از فرط جهالت خود  
عاجز آمده از دیگران سوال میکرد و باین همه تنگدی و کمفختنیش از پیش خطا و غلط و غار و زلل و او بر  
بگمان مخیل گردیده و نهایت محزون دانی و تحیر و سرگردانی او در فهم کلام ربانی و درک احکام پروردگاری بحسب  
خودش بر حکمال ظهور و انضاج موش غری و انقضاح رسیده پس بعد از این اتباع شاخص صاحب نمی تواند  
که در حد و تقدیر بقول باطل ما حسب الله فی حدی شینا الا و صحبتی فی حدی ابی بکر  
برایند تا ابو بکر باطل چیده علوم جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم و تأیید بار آنها مگر آنکه از سر کمال محز  
دست پاچیده و عافرانید که جهالت ابو بکر از معارف دینی مسائل شریعت و احکام ربانیه و آیات قرآنی  
این کذب و زندقه است چنانچه التزامی نمائیم که این ابو بکر نمیدانست جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم  
نیز از ان جا بلی بود پس حسب ما حسب الله فی حدی شینا الا و صحبتی فی حدی ابی بکر  
بجای خود درست بوده باشد و حدیث این کلام حالب کلام که ملامت اسلام است از اولیای شایع صاحب  
مستبعد نیست زیرا که خود شایع صاحب در جواب طعن قرطاس بسبب حمایت خلیفه ثانی حنی ابون جمیع

اقوال چهار کتاب علی التمهید والاسلم والنور بابت من فک باطل نیست و در ابطال این نیز عفو کمال  
دارد نفسی را کار فرما شده اند موصوم آنکه با تفریق ابن الجوزی کمال دین و جوان و عباد و بطلان این امر  
مرح بکلام شریف صریح خود واضح و دلالت فرموده چنانچه در کتاب الموضوعات که نسخه معتقدان پیش از تحریر بیات  
حاضر موجود است بخود ذکر نموده است تا حدیث موضوعه در شان ابو بکر و قمر و سیرح این مذکور و سرحد  
ست قال المصنف و قد تکت احادیث کثیره یروى عن فضل ابن بکر فیها صریح المعنی  
لکنه لا یثبت منقولاً و منها ما لیس فی حدیث ازال باسبع العوام یقولون من یسأل الله  
صلی الله علیه و علی آله و سلم انه قال ما حبت الله فی صدق شیئ الا و حبت به فی صلی الله  
و انما اشتقت الی الحقیقه قبلت شیئاً بلی بک و کت لا اذ بک کفری و همان سبقت فایضاً و لا یستفاد  
و اشیک ما را اینها اطلاق فی المقصود و لا فایضاً و الاطلاقی بطلان اینها از بیات  
سلسله شریعت برابر باب قدرت و بصارت واضح و دلالت است که ابن الجوزی بقری سنه اصل با صلب الله را چنان  
باطل و معنی نیست که اولاً آنرا قابل افراد بالقدر غلبه بر کمال تجوین و توهم این رسیده و ثانیاً آنرا  
در زمره نقولات عام کالانعام و فقرات زرافه طعام انعام کاتبه هر ناحی و اشباع هر ناحی میباشد  
گنجینه و موضوع بطلان و بطلان این باقی است لایسب سائید و ثانیاً آنرا قابل اکاذیب و نموده که هیچ اثری از آن  
یافته نمیشود و در صریح و نور موضوع و نیز بنیاد نیست مهلت و فتاوی و انهم و این نیز در ضعیف و کذب  
فطیخ باید رسیده و اقتضا سے فضل خودی این است صریح باید دید را بقا با قاده یعنی که اطالت کلام با ثبات  
این شایه فانه و غار این افراد سے پر ضلال را عرض نهایت تطبیق و اخلل ساخته باطلها و اقتضای احتمال احوال  
این پر و اخته و بعد این اقادات معتبره و احادیث نهایت ابن الجوزی باطلها سے شاه صاحب چاره کار باقی نیامد و چنانکه  
با تفرات موضوعیت این باطل همین تن حدیث و بر است فتیاد و اذعان بطلان این اقوال مستبین گردانند  
و انچه شاه صاحب از راه کمال حوریت و عباد و ثناء و لاد مثل حدیث مدینه العلم را که بنای محکم و اساس مهم  
ان بعد سے متین افتاد که جمله شایطین جبرائیل و لو کان بعضهم بعضاً علیهم السلام منی توان ذکر و  
در حق حسین و سید عین کز ایام حرج و با حرج تمامی تانیه مؤمن و کل معادین آل حضرت قائم المرسلین علیهم  
علیه و آل جمیع هم خسته ترند و در زمر باطل خود میخایند که باطل موضوع و مجهول مصنوع و نامید و بر است  
اثبات این زعم فاسد و بزم کاسد بکر نمودن ابن الجوزی اگر در موضوعات تسک میفرایند و اصلاً اقتضا سے





ومن ثم إلى المصراع البخاري قال كان يومه وان فرغ من خليفته للتفسير وتوجه إلى مجلس الحديث  
فدخل سجدا عند بيته فجلس المناظرة فأعدا وجلس ينتظر الإقامة للفرقة فوقع غيبه متوجها  
إلى القبلة وذلك يوم الثلاثاء ثالث عشر من شعبان سنة ثمان وثلثمائة وثلثمائة وثلثمائة  
بن محمد بن عبد الله الطبري بكرا الطائفة الامام المشهور والعلامة في العقول والعربية والمعارف والبيان  
قال ابن حجر كان آية في استخراج الحديث من القرآن والكتب والسير والعلوم وتولاه من العقول شديدا  
الوقوع على الفلاسفة والابتدعة مظهر افناء عنهم مع استيلائهم حينئذ شديد الحب لله ورسوله  
كثيرا لم يملأ يوما لا شغال الطلبة في العلوم الإسلامية من غير طمع بل بخدمة هم وبعينهم و  
يعيد الكتب النقية لأهل بلادهم وغيرهم من يعرف ومن لا يعرف من علم من عرف من تعلم  
الشرعية وكان في آخره من الارث والتجارة فلم يزل ينقده في وجوه الخيرات حتى صار في  
أخيرة فقيرا صنف شرح الكتابات التفسيرية في المعارف والبيان شرحه شرح الحكمة وكان في  
التفسير من بكرة إلى المظهر من ثم إلى العصر الحديث إلى يوم مات فأنشأ فرغ من خليفته للتفسير  
إلى مجلس الحديث فجلس المناظرة وجلس ينتظر الإقامة للفرقة فوقع غيبه متوجها إلى القبلة وذلك يوم  
الثلاثاء ثالث عشر من شعبان سنة ثمان وثلثمائة وثلثمائة وثلثمائة وثلثمائة  
ابن خضرمي وردى طاعة قبل الشروع في هذا الشرح طائفي المنقح صلى الله عليه وسلم في النوم وقد اصابه  
قد حاسن اللذهن فشراب منه نجسم أنكه محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سويد بن جزي العسوي بابن أبي بكر بن محمد بن  
الحنبلي تفرج صريح بموضع بولان بن زور فقتل بنوده بالهارا فمضى كذا ما جله منتسبين إلى أسننه وضع نموه  
لكنما ل سقوط أن ازدها فصار إلى حلام والبصار واضع وشكاه نموده كما استقف عليه منقرضه انشا الله  
عالي وابن العتيم لما جاز الكبار والعلام عظيم المقدار نزده سنيه ميباشه جلال الذي ميوطي وديقة الرواة كغفة محمد  
بن أبي بكر بن أيوب بن سعيد بن جزي الشعمس بن فيم الجوزية الحنبلي العلامة ولد في سابع صفر سنة ثمان  
وتسعين وستة مائة وقرأ العربية على الجيد المؤتمن وابن أبي المقفيل البجلي والفقه والفرائض على أبي  
يحيى وأصولين عليه وعلى الصفي الحنفي وسمع الحديث من النبي سليمان وابي بكر بن عبد الله  
وابي نصر بن المشركي وعيسى الطعم وغيرهم وصنف كتابا جريدا وصار من الأئمة الكبار  
في التفسير والحديث والفروع وأصول العربية وله من النصائف زاد الطلعا ومفتاح دار السعادة





ایک

[illegible]

صاحب القاموس في اللغة قد ذكر في كتابه المشهور الوهم بسفر المتعبد ان هذا الحديث وغيره ملوئ في شأن ابن بکر واما اشغال و موضوعات و المقترحات للمعلوم بطلانها بسبب هذه العقل الموهوم فاخر الابدای و در درة التحقيق في افرقة الصديق بحباب كلام علامه شوشتری گفته و قلنا سائلنا الحديث الذي انبه حليلا على الثانوية في العلم فخرج ايضا بحباب الله تعالى افرقه من الموضوعات من غير واحد من الجوهرة الثقات و دعت الى اعلانية الاستدلال لم يتجرب به واستقطب هذه الثانوية من نعتن الكلام لضعف الاحتجاج و لجهل سوء الادب هل يكون احدا ثانيا لرسول الله صلى الله عليه وسلم في العلم بنبيا كان اوليا هذا داب من الاخلاق له من المديون من لا يعرف مقام سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم كما في ذكر الشيف في فضائل ثم قال هل البيت سلام الله عليهم فقال الله تعالى عن العلم ما عر ما اجتره مثل جرته فانه تعالى و سواه و الله عليه السلام و الاخرة و رضى الله عنه عنهم براء عن امثال هذه الاطلاقات و الله و لا اله الا هو و الله تعالى حيث لم يذكر هذه الثانوية كما يظهر من عبارة التفسير الكبير و قد سلبوا ازين عبادات و اضع و اشكارت كفاخر الابدای بحباب علامه شوشتری طالب ثراه چنان دست پاچه شده كه چاره جزا قراوت بوضويعت اين زور شنيع نديده دست از تاسيد و تشديد آن كشيده بر سكمال توهم و تخمين اين رسيد بپي سپرداوى البطلان و احوال آن گروه چنانچه خلاصه اقرعت مریح فرموده بانكه اين حديث و از موضوعات ميدانيم و برين مطلب كه الهی نیز بخاورد و ثانيا الطوده نموده كه غير واحد از جهات ثقات بوضع بخيريت تصريح کرده اند و ثانيا الكمال همين آن كشيده كه كاشف نيا بوري اين احتجاج نميگرد و راجع افاده کرده كه احتج بوجوب نيا بوري بدين حديث و ثانيا بوجه اجاب رسالت ماب صلى الله عليه وآله وسلم و علم ضعيف مع فائس افاده نموده كه اثبات ثانويت ابى بكر يا جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم باين حديث موهم سوء ادب است و ادعا كن داب كسي كه از دين ببرد و مقام جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم را نيت ناسد و ستادنا دعا کرده كه حق تعالى از نيا بوري و سائر كسانى كه مثل او جرات کرده باشند عفو فرمايد و از بخانه كمال قبح استاد بدين انفراس مریح الا نحمد له و اطلع و لى ميشود و سابع افاده نموده كه خاير رسول و ابو بكر از امثال اين طرايت برى هستند و از بخانه كمال قبح ميتوان برد و ثانيا بوجه عدم ذكر رازى ثانويت مستفاده از خبر ما صاب الله عليه كمال سرود افانها ده و لود نهايت تفهيم و تفهيم اين داده و ازين افادات متين و اغراضا





بعد از گذشتن به تپا یافت و چهارده خضر گردید و بعد از کمال و الله جان شین شد و در سنه تسع و اربعین بعد از الف  
 حاتم حرمین شریفین شصت و سه سنین باین جهادی تا گذشت حرمین مال را قلم الحروف الحرام بیت است  
 و سفر دیار انعام رسانیده بجهه تامل شد انصاف با تعلق بیکر رسیدیم و دیده نیاز پرستان دین را الی یوم مشار الیه  
 اوائل السحری و حنین بر چهار سکه را قلم الحروف رفته بود و بطین برگشت و در سنه تسع و حنین کت ثانی در  
 حرمین شریفین معمم ساخت و رفت کوچ از الیابا بریت و در سنه تسع و حنین در کشتی نشست ناگاه در آن  
 بحر پر شور جانات قوم رخسار کن که از چند سکه بند لاهی را که از دست فرگیان انترع نمود و در یاقطع شطرنج  
 ساخته اند نمودار شد بفرس توپا آتش حرب اقبال گرفت و چهار اقا باغی گردیدند و چهار با با متاع و مسالین رفت  
 به بند سی بر دند و بحال شیخ محمد فاخر انقدر هم کردند که سوازی از جانب خود و دادا بسجده رسانیدند و شایا او را  
 ایشان را بخند و قکتب به نام معروف اند و شیخ با نظار و هم چهار در سوت توقف کرد و در ماه محرم سنه  
 و حنین و الله و الف بر چهار عانم گردید و قضا را چهار تپاه شد و یکبار بندر مختار رسید شیخ چند ماه در بندر مختار  
 قنات کرد و در روز یکم شتی متوجه که معطر گردید بهت دوم رمضان سنه تسع و حنین بحرمین حاصل شد هم  
 حرمین سال حج و در معبر که از راه عزت حج آگونیند یافت و در سنه تسع و حنین باین بندستان عطف عثمان  
 نمود و در جهادی بالاولی سال مذکور از بندر سوت مدافه پیشتر گردید بر بود میر محمد یوسف تلمی نمود که شیخ محمد فاخر  
 در رجب سنه تسع و حنین بشاه جهان آباد شد این آمدند و میرزا با تاجانان نظیر از ملاقات ایشان بسیار محظوظ  
 شدند و با هم صحبتها گذشت انقی شیخ کیال و کالبا باند ماه شوال سنه تسع و حنین و الله و الف از راه بنگاله  
 حاتم دریای عظیم شد که از آنجا و چهار نشسته سر سه بحرمین کشد و در عظیم آباد و پشته و مرشد آباد و دیگر محسار  
 سر راه حکام خدمت با تقدیر رسانیدند و بزرگی بر چهار نشسته قضا را سافت چند روز قطع کرده چنانچه از چهار  
 شکست ساه چهار در دنیا تپاه اند و از الامر منع بات گام که منتفا سه دیالیه شرفی عمل باد شاه  
 هندست از چهار فرو آمد و بطقت و ستم بر بنگال سه چاه باد و چاکام گندانیده از راهی که رفته بود باله آباد و  
 درین مرتبه هم نیز حکام سلاطین فرادان گندانیدند و سرب و راه در الیابا اند و قصد شاه جهان آباد کرد و  
 است و پنجم رمضان سنه تسع و حنین و ستین حاصل این شهر شد و چند سکه قنات است و چهار نطای است  
 بزرگ حرمین شریفین بیت و محض باراده ملاقات با قلم الحروف اول قصد کن کرد و غره شعبان سنه تسع و حنین  
 از شاه جهان آباد روانه شده پنجم و ششم سال مذکور بر تپا رسید فلک تعلق این بوخت غدا که برویت یکبار









اعتبار الکیفیه لعل لا یریب و افتقد الاثر من تحتها کلاب الحلب خوشتن و در بلادی زلال و قشایه پاک و باریک  
و تبارک و تعالیٰ و بجای نکهت و سلاطین گوی که منتظر البصر دل نشینند بکبریه حیات و جبارت بکبرت قابل استماع  
و کستلال بقیلابل حق اقبال دیدند سه ماله کنه توی یاسعد اکابیل بالجله ازین میان مناسبت حرکت  
کمال بدین و بطلان این اقتراسه عظیم للعد و لدی و اصنع مظاهر گردید و علامه برین بر مائل بصیرت شامل خیر  
بالمخصوص قولند و عید به تبیین و تفسیر سید اول نکهت و اصنع گردید و بیکه اهل سنت اصلا و لیلی متین از احادیث  
غیر المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم ظاهرین بر انصاف مخالف اول بعلم ندارند و احادیث و موضوعه خویش هم کتاب  
من نیستند و خود و الاذکر این خرافات علوم و فروع جهال تمام کرده و احادیث موضوعه هم با قوه نبیند و نیست  
نمیرسد و صدق الفرق و تشبیه بکلی حشیش ظاهر میگردد و جناب شاه صاحب ابوصفت کمال اطلالی و  
طول باع و جامعیت منقول و معقول و امامت و محدویت قوم فحول که حسب ادعای معتقدین شان حاصل تھا  
از احتیاج بان باز نمی آید و بکار این خرافات و سرسختان و ادعیه خودی و ادراک کلام مقام بهتر از  
مقابل خصام است که بهما سے آن این احادیث و تفصیل و شریعت اند و برای کلام رز سید و از اینها که گفته اند که اگر ان  
و بالاثبات این فروع دست می آید و فائده حاصل می آید و عرض که محض ابعد پس و دوم آنکه از کلام ابن الجوزی  
و اصفت که این خبر باطل و نقل باطل را از احض و موضوعات و در ذل مغزیات و موده و افتد احتفال بپای  
و البطل با طالت مقال بیکه شباه و امثال آن پسندانفرموده و این افاده ابن الجوزی با تحقیق هیچ کی از  
معتقدین و معاصرین و متاخرین از ابن الجوزی مخالفت ندارد بلکه بسیاری از افتد احادیث و آثار و جهانب  
روایات و اخبار و تدوین و تصحیح این اقتراسه اشکار ساعدت و موافقت و مساعدت و مطابقت  
و مساعدت و او اختیار نموده اند و تعجب با قراض هیچ کسی و او بکرب طبعات کثیره از ابن الجوزی فروتر  
بوده باشد برین کلام و منقول شده و شاه صاحب ابوصفت این معنی نظر کلام مثل نانا افتد و درج موده  
ما صبت الله و صحت به ساعدت و حیات و جبارت ابن الجوزی و صاب حدیث و منبت العلم باوصف که مخالفت  
بسیاری از اکابر معتقدین و اسلاف و اساطین میرزین با انصاف نیست که ابن الجوزی بجا کپاسه شان  
هم نمیرسد می باشد و افتد و جماعات متعدد و در افتد و کلامی عالی تقدیر و نیلای کبار سنی کباب  
از ابن الجوزی گذشتند و نیز قطعا موافق است و غیر واحد از افتد و عظام و حفاظ و علم شان با طاعت صلی تعجب  
و تعقیق و تبیین و در مش کلام منی نظام او افتاده و در تحقیق و تعقیق واده اندلیکن مخاطب عظیم الغر و فیه انفسه

و داده آن شد که در قریح و جوی این چنین خبر شد و حدیث موطاء است باین اندازه خود را و غیره تیره و تیره  
 و اینست باختلاف پس متبیین گردید که حضرت شان در مناظره اهل حق کرم هرگز و بی سوئی تحقیق و انصاف  
 نمی آید و همت و الهفت خود را در این بر او و اعتساف بری گمانند باکی که تفاوت متاف و تناقض و تناکر  
 هم نماید و جمله این امور را در احوال حق نصیح و نصرت باطل فتنه و سبیل و اسان ی شمارد سوم آنکه از حدیث  
 علامه فیروز آبادی بکمال وضوح ظاهر شده که حدیث بیادبت عقل موضوع است پس معلوم گردید که شا  
 صاحب که تصدیق این میفرمایند و پس بدان اثبات افضلیت امام خود میخوانند قطع نظر از صفات علیه السلام  
 افضل الی غیره عقل و فراست هم متصف میباشند و از راه نهایت کجاست خاک غلت و عنعار بر سر فطانت  
 گسار میباشند چهارم آنکه از افاده علامه ابن القیم واضح شده که این هشتان شنیع موضوع و جهال متبیین  
 الی اثنی عشری باشد پس ثابت شد که شاه صاحب در معراج و استدلال باین اترک سبب این است که در استدلال و تقیاض و جهال  
 انزال و تلبیغ اغمار و ضلال پس گرفته اند و از این قوه شان در زمره علماء مختصین و نظم شان در سلک محدثین  
 متقدّمین کما هو دایم اکثر المتسبّین همین صریح و ظاهراً بیجست و چشم آنکه از نفس این الجوزی واضح شد که  
 حدیث از آن قبیل است که عوام از زبان زبان دارند و اثری از آن در صحیح و موضوع مشاهد نمی شود و پس ثابت  
 شد که گویندین شاه صاحب حضرت شان را بهر شایسته و مانند مستحق انوار عظیم و تعظیم گردانند لیکن  
 هنوز ذات بابرکات شان بوجه صدور اینگونه باطل و غریبات و قوه با مثال این افعال و ثمرات در زمره  
 عوام کالانعام داخل و این زرافت سر سر خرافت را بوجه نامسعود شان درین فزیت تمام حاصل است  
 قول و مثل لوکان بعدی یعنی لکان عمرا قول نزد باب محبت نظر صاحب بهلامت و امر و فاعله  
 و اثر و جابنده روایت و خبر این کذب سر سر بر زبان زور و سوا بفرم حضرت افتخار الی بی ثمر و بخت افراست  
 الی اثر بر جناب سید البشر صلی الله علیه و آله که ماطلع القمر میباشند و بوجه هدیه و هدیه و هدیه فیروز و فساد و  
 استیلاج و استدلال باین سمر قائم الی سقر متبیین و مختبر میشود اول آنکه مجمع علی لیل اسلام و ایمان است  
 که حضرت عمر از زبان دراز علی بالا اعلان و دعوت او ثمان و شکر بخدای جهان و کفر با بزرگسبحان  
 و جو جنان محنتی مرکب ز بیخ و عددان و در اکب فوار بی بی و شتان مانده و این امر از نظایت شهرت  
 و تو اتر حاجت با ستنا و استشهاد ندارد و در حضرت المہنت و لو بالغ اقتضای ترتیب عمل و دلا و باشد انکار  
 این مطلب نمیتواند کرد و هرگاه که حضرت شمس و لونی شطرنج زبان و بر همین ادا و اتفاق فرقی بین ثابت شد تحصیل



گروه یک خطیب رسالتی صلی الله علیه و آله وسلم چنین کلام در حق او را شاد فرموده تخریر نبوت برای او فرموده  
 باشد چنانچه جماعی اهل اسلام است که کفر مانع قابلیت نبوت است و سابق با الکفر نمی نمایند و دلالت این خبر  
 معتقل بر تخریر نبوت برای حضرت هر چند بنیابت ظاهر و واضح است لیکن بخیاال اینکه باوا بعضی حضرت امام  
 مجتهد و اخبار آن پیش گیرنده در چند متعلق این مطلب بر قوم مینمایم پس باید دانست که اولاً حضرت اهل سنت  
 این حدیث موضوع را در فضائل خلیفه ثانی نقل کرده اند و این معنی دلیل و محبت بر آنکه از حدیث معصوم و فضل تخریر  
 نبوت بر ائمه شان فهمیده اند و همین سبب بر سر قریه آن از فضائل مناقب حضرت شان رسیده و ثانیاً  
 طبعی که از نبوت خداوند قهار عاری گردیده و صریح شده بلکه در الباس بر چه انبیاء رسیده بود و گویا جناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله وسلم العباد را بلند و بخت عز تر و داشتند و خبر معتقل لوط کان بعدک نبی لکان عمر الخطاب  
 را سبب این معنی فرموده چنانچه ملا علی قاری در ترقاة شرح مشکوٰۃ در شرح حدیث ابوهریره لوط کان فیما قبلک  
 من الامم بعد نوح فان یومئذ یقال لوط انما کان فیما قبلک من الامم بعد نوح لوط کان فیما قبلک من الامم بعد نوح  
 ان کنت علمت انک سوف یخرج من المذنب و لکن یخجل فی کلامه ان لوط کان فیما قبلک من الامم بعد نوح  
 الحق یقول من له شک فی الاستحقاق مع موضوع صطلح الحدیث الملهام للمهاجر فی المذنب  
 انتهى المذنبه الانبیاء فی الامام فاللعن لوط کان فیما قبلک من الامم لیس فیما قبلک من قبل  
 الامام الا علی فان یومئذ یقال لوط انما کان فیما قبلک من الامم لیس فیما قبلک من قبل  
 فیما کان فیما قبلک من الامم لیس فیما قبلک من الامم لیس فیما قبلک من الامم لیس فیما قبلک من الامم  
 بقی لکان عمر الخطاب قال فی هذا المحدث من ان علی سبیل الفرض والتقدیر کما  
 قول عمر بنی الله عنه نعم العبد صلی الله علیه و آله وسلم یومئذ یقال لوط انما کان فیما قبلک من الامم لیس فیما قبلک من الامم  
 معروف به محمد و العتباتی است کاتب خود قباب میا در رخ بر آنگشته لغوه نموده باینکه شیخین از بزرگی و  
 کلامی معاد الله در انبیاء رسیده و نه فضائل انبیاء معروف و همین خبر را کل لوط کان بعدی نبی لکان  
 عمر استخرج کرده چنانچه در کتب و دیب و چاه و یکم که بنام محمد شریف نوشتمی گوید در نظر این تخریر  
 شیخین را در انبیاء صحابه شان علوه است و در چه فرموده گویند یا هیچ مادی مشارکت نماند حضرت صدیق  
 با حضرت پیغمبر علیه و آله وسلم الصلوات و التسلیمات گویند یا هم خانه است اگر تفاوت است بعلوه و خل سعا و  
 حضرت فاروق بطویل حضرت صدیق نیز این مطلب شریف شد و سائر صحابه کرام و انس و اشراف علیه و آله وسلم

الصلوات التی کانت نسبت بهم سرانگشته دارند ایام شهری بادلهای سهیمت خود چه رسد ع این بیکر رسد نزد  
 بیک جسم پس اینها از کمالات شخص چه در اینها این هر دو نیز گویا از بزرگی و کلائی و اینها معذور و اندوختنی  
 نبی صلی الله علیه و آله و سلم لکن بعدی بنی لکان عمر و رابعاً  
 عبدالحی زبیدی توجیه این خبر فرموده باینکه عمر کرم و محنت بود و ملک عدل و حق را تقاضا میکرد و برای او شکست  
 بود و بعد از وی نبوت چنانچه در دعوات شرح مشکوه گفته قواله لکان عمر بن الخطاب علیه السلام  
 قال ذلک لاجل کون عمر اکمل من اهل الکمال فی روعه الحق و له مناسبه بعالی الحق و البتة  
 والله اعلم و خامث شاه ولی الله ازین خبر مقتضی تجویز خبری عمر است قاصد آنست چنانچه در قره العینین گفته  
 نوع سی و دوم اگر بعد از حضرت پیغمبری ممکن بود سه قدری پیغمبر میشد از حدیث معتبرین عامر قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم لکان بعدی بنی لکان عمر بن الخطاب خرج من هذی الی اجماع  
 ازین عبارات بخت و صنوع و ظهور ثابت گردید که این خبر موضوع دلائل برای مکان نبوت برای هر دارد و  
 اولیاد معتقدین بود و اثبات و تقریر این مطلب بکلمات عبارت است از متغیر شده اند لکن محل کمال حیرت و تعجب  
 است که چگونه تنقیزی شطر وافر عمر حضرت عمر در کفر و ضلال که سراسر کذب و بطلان این کذب بحالت است انفسا  
 تنموده بی محابا راه استدلال و احتجاج و تصدیق و یاسیان نذر شدید میبود و اندیشه ایست التی عیبه  
 و یضتم و بلقی فیما یفید و یلم و و هم که متفق علیه فاطمه اهل اسلام و ایمان است که عمر معصوم نبوده و عترت اقا  
 میر که موفور با بخت درین باب محذور و موجود و شواهد صحیح غیر محصوره این مقصود در کتب قوم مسرود و منقول  
 و اخیر یک چنانچه درستی دلائل و اضطرر بر تجویز نبوت برای او نماید حال آنکه تجویز نبوت بر اساس غیر معصوم بخت  
 قبیح و در محرم ثبوت آن زمان اهل عقل و علوم با نوع دوم و ظلم مدحور و ملامت است پس بجهت الله تعالی با وضوح و بلاغ  
 شد که این خبر موضوع و حدیث معصوم ساخته و پرده خسته بعضی از آن مفسدین افکار و دالین با بخت است که در شبهه  
 شیوخ کبار چنان بدوش و سرشار شده اند که از عقاید قطعی و معتقدات اطمینانیه اهل اسلام غیر مطرین ندارند و  
 تن از غی و ضلالت و فرق جهالت فرق و سایه ناپیدا کنند و سوم نگرین خبر موضوع مستلزم انصافیت عمر  
 بر ابو بکر زیرا که بر هر متامل از آن واضع است که اگر بعد از نبی صلی الله علیه و سلم نبی میبود معاد الله  
 عمری شد و ابو بکر بلکه ابو بکر در صورت مثل دیگران نیز رعایای میشد و انصافیت عمر را ابو بکر مخالف اجماع  
 قاطعاً نیست مستلزم پس بجهت الله تعالی محقق شد که این کذب فطیح و در شیخ اگر خطی از صحت و واقعیت ندارد



مخالف سلمات اجامیه و مصداق قطریه ایست نیز می باشد اولین مقام براسه اهل احلام یا عبرت و توبه  
 پیش از پیش درستی که در نال در آن است غفلت غفلت و فغان بسمان بسمان و ضعیف از جبارت سر سر خسان  
 ثابت محقق و نمایان نعم ما افاد الله علامه العظیم المکان بیجان علی خان طاهر الله علیه بحال النجته  
 والذین فی دینهم سأل الله الصنف فی هذا الشأن و همچنین است حدیث لوکان بعدی بنی لوکان که بعد از  
 شفاعت مریت چه خبر لقا انصاف باید کرد که جناب خبر صادق بنی شمس که عبارت پرستی کرده باشد چگونه شود  
 میفرمودند که اگر بعد از من بنی میوه میوه و باد و وجود و خافت در کاکت غمرون انچه که حدیثش نتوان گفت مسلک  
 مقرر این طایفه و مثبت فضل ثانی بر اول است چه بعد استحقاق و منوت را افضلیت ابو بکر بر عمر استخیلا  
 میشود مگر لشکر و نشان ابو بکر طریقت سازند که لوکان فیهما الله الا الله لکان غلان و اینها فی سیر طریقت  
 بیاد اند که طریقت سخن اند و می محصلین و در انگنده بر ذکرش آورد شیخ محمد علی المتخاص خیرین از زبان خود بحدیثی  
 میفرمودند که در موسم بهار که ولایت ایران اکثر حجت نوران هم حاضر جنون مردم را عارض میشود به بیارستانی  
 رنم حرفها که کج میج سودا و دکان عالی از طریقت نبی باشد پیش مجوسه نشستم او بمن تبلیغ رسالت خود را  
 و اما بخود نیز تحویف قوم و نزل عذاب در صورت عدم تابا عشق کرد از انجا بر فاستبد و خبر و مجوسه نه ذکر رنم  
 او سکوت بخت داشت گفت بر لبش زدم که سپاسی شما عوسه نبوت دارد این مجنون تاملی کرده سر جنبانیده  
 گفت من از فرستاد و ام انتی لیکن غلط گفتم انجا بجا شمس سلب ایجاب صادق می افتاد انتی کلامه شمس غلط  
 مقامه و از جمله طرائف اینست که باوصف و صنوع و ولالت این حدیث بر فضیلت عمر بر ابو بکر بعضی از علما  
 ایست این حدیث را در اوله بود و این فضیلت بترتیب خلافت ذکر نمود و کمال حسن فهم خود ظاهر فرمود و از چنانچه  
 افتازانی در تندیب الکلام گفته و الا فضلیه بترتیب اختلاف اما اجمالا فلان اتفاق اکثر العلماء و علما  
 بشر وجود دلیل علیه و اما تفصیلا فلقول الله و سبحانها الا ان الله یؤتی ماله و یزکی و  
 هو ابو بکر و لقول علیه السلام طاهر ما طهر الله من و لا خیر بعد النبیین و المرسلین علی  
 احد افضل من ابی بکر و قول خیر امی ابو بکر زعمه و قال لوکان بعدی بنی لوکان عمر و کانت ان بنی  
 و رفیق فی الجنة لیکن لا یعقوب الی بعدی باین نقص منقول و قرار و زلل بی برده قدم در عادی تبیین و تفسیر  
 خطای فصیح نشود و بنای خود در شرح تندیب الکلام گفته طاهر صلی الله علیه و سلم خیر امی ابو بکر زعمه و قال علیه السلام لوکان  
 بعدی بنی لوکان عمر لا شک از حدیث و بعد از بدلی علی فضل من و در فضیله و طاهر اللوح الذی یدعیه اهل اللوح





فقد عرفت اللقب واهل طبعه فلا صواب في انهما انفراد به وذكره العقيلي في هذا وفي ترجمته من ان  
 قيل انه جامع الحكماء الى مكة ونصب الخنق واللكمة وسيطى دوس الحنفية وترجمه شرح كفاية  
 ابن حبان يروي عن عقيل بن خالد في بيان عبارات برهان مسائل ابن كمال في جميع شروح واضح طرح  
 گردیده واما ثابت بن شاذان الجوزي که از شاگردان معتزلي الهنت است و شاگرد صاحب بهوس باطل الباطل  
 البهره و صاحب امير المؤمنين عليه السلام بصنع شنيع الاحتجاج کرده اند شرح در کتاب الضعفاء و ترجمه و  
 اين معنی است که از ائمه الزمان خدام کافی و داني است و ثانياً واضح شد که ابن الجوزي در کتاب مذکور ترجمه شرح  
 صحيح افاده فرموده که با احتجاج کرده نمیشود از اين تمام بابت النعمان سقوط حديث يروي او از زعيم استلال  
 و احتجاج كالصحيح من الاسناد واضح و شكارت و انما تحقيق شد که ابن الجوزي در کتاب الموضعات و ابطال  
 حديثي که از شرح در فضل هر موطيت بقول جميع مشرح احتجاج نموده پس بطلان افعال مطعونيت  
 و صحت استلال نجيف و باطل اين خبر موضوع بقول جميع شرح بكمال وضوح ظاهر گردید و انجا مستبين  
 که ابن حبان که از کار نايمين منفي است در باب شرح افاده فرموده که صحاح شرح بر او منطبق شد پس احتجاج  
 باطل گردید و ثانياً بطلان ثابت شد که احتجاج الهنت بحدوث باطل است ثابت ظاهر شد که ابن حبان  
 و حق مشرح گفته که از عقيده ناکيه روي میکند که بر اين متابعت کرده نمیشود و اخيراً شرح  
 بحسب افاده ترجمي حديثي است که رويان از عقيده کسی دیگر غير مشرح نموده پس بطلان متفح گردید که  
 حديثي نیز از جمله ناکيه مشرح است که هیچ کسی بر اين متابعت نکرد و سادساً مستبين شد که ابن حبان که  
 حدیثی که مشرح این منفر و باشد و اولاً مستبين شد بر اين حدیث که ائمه من افاده ترجمي بنف از مشرف و اشرح  
 مستبين شد که ابن حبان حق و صواب و احتجاج بر اين مختار است موقوف بآب خواهد بود و سابقاً ساطع گردید  
 که عقيلي که انا فاعلم اهل سنت است مشرح در او کتاب الضعفاء ذکر نموده و از برخاير معتزلي و مجتهد  
 مشرح بر اين نظر واضح و عيان است انما مستبين شد که عقيلي در ترجمه شرح نقل نموده که او با احتجاج در کتاب  
 و خنق بالهي كجبه نصب كرد و ابن فضل صحيح و طالت و اخبر مروق و غرر و انوار ثانياً بطلان كلام و  
 دخول او در زمره معتزليين لتمام دارد سبحان الله حضرت الهنت و بحسب خليفة ثانی چنان در روش و  
 از خود فراموش شده اند که حديث مثل اين کافر منبه و ملحد مرد که همراه حجاج بن يوسف و عبيد و دیگر معظري که لم افری  
 و البلاء و مصدق سواء و الما کف فیه و الهاد است و متاعا و انشاد و از ساخته احتجاج مينمايند

و بجز چنین فاسق زلیق که بجنب بخین بریت العینق برافتنه تنک میگردانند هرگز از خدا و رسول شری و  
از اهل علم و محفل آنری ندارند و سلسله سرت قلعه خود را بر تیار باطل لیل و اختیار و لغزش بری گسارند  
و چون اینچه فتنه و جرح مشرعی حسب انکادات اکابر نقیذین دانشی بر تو واضح گردید که آنچه از عبی از عثمان بن  
سعید نقل کرده کابرین حسین توشن مشرعی نموده قابل التفات و صغایت زیرا که احوال ثبوت این امامین معین بعد  
ثبوت شرح مشرعی از فضیلتی و این جهان و این مجوزی نرسیده تا کیا امامین معین که یکبار حضرت توشن مشرعی  
ثابت هم شود مؤلفان آنرا که از این حضرات ثلثه محقق شده می توان کرد تا آنکه شرح مشرعی که از امامان و فضیلتی و  
این جهان و این مجوزی در یافتی جرح منسوب به جرح علی بن ابی طالب و اکابر سنی و شیعیان پس این عالم  
تیز نقدی این بین چیزه نیست تا آنجا که بعضی از اسباب جرح شرح میانش که از کتاب ابن کار آمد  
از اهل اسلام و ایمان نیست پس بجان چنین جرح متین و تبدیل می بین این معین و احوال تمام و فاسق و ستم  
و هرگاه حال چنین منوال باشد پس محل کمال قبح است که چگونه می باشد شرح و تشدق از این و کج  
و آنچه و فضل لا طعنه شرح تمامی مرزج و توفیق طلاق و صفت حدود حق این حدیث فسوق و کفر  
استفاده گردید و کاش اگر حمد فضل او را یکسو نگذاشته گمان نمی آید که باطنی با طهارت و زنده بود و در کمال  
ای انداخت و خویشش را بصفتی گفتند بخین و علفی رسوا نیافت و چون این واریه و دیار و طامه  
حقا که از شرح اضمین و بلای این ظاهر شد و برائت از کمال مطهریت و محجرب او کافی حدیثی بود  
از حدیثی که کتاب الضعافه در شرح بخین و توفیق و کمال الضعافه و بیعت انفر از اهل علم  
از جمله صاحب و مشالب او است اثبات تا معنی از ذکر دیگر نشان و طامه و ادویه و انعمها افلاض  
طامه و المیزان لایحه و حشمت کتب علی هاشم المکتب حله قول لایحه و ذکر الضعافه و طامه  
ترجمه من ان قبل ادم و مع الحجاج المکتب و نصب للمصنف علی المکتب ما نصی و ما صور و ما فاعا  
المصنف و الله و کان المصنف استغفر الله الطامه و طامه المستعان و باید دانست که  
که بکرم و المعافری که از شرح روایت این خبر موضوع نموده و در سند ترمذی واقع شده از غیر محل نظر  
و در کتاب ست و در قطعی در حق او طامه و بفریضی امر که استعمال نموده و چنانچه این غیر عقلانی و تندیب التیذیب  
بفریضی گفته قال الحاكم سالت الدارقطني عنه فقال نظر في امره و ما كن من حق الحقين اقله و فرموده  
چنانچه ترمذی در میزان الاعتدال بفریضی گفته قال ابو عبد الله المصنف في امره و ما كن من حق الحقين اقله و فرموده



که ما عدالت را نمی دانیم چنانچه این خبر در تهریز شرح آمده گفته قال ابن القطان کشف الله عن الله وازهر من جلاله  
 که ابن حجر عسقلانی زاور از زمره رجال بخاری که مطعون شده اند ذکر نموده و ثبات او را در حدیث او را  
 این سخن است تا جامع از آن در مکه در صحیح بخاری از حضرت یحیی بن عرویف و از بنی متابیه و غیره نقل شده چنانچه  
 مقدمه صحیح البخاری گفته الفصل التاسع فی سیاق المسامع من طعن فیه من رجال هذا الکتاب فرتبا  
 لهم علی حروف اللجه و الجواب عن الاعتراضات و منها ما وضعوا و نیب من الله حدیث فی الاصول  
 او فی التالیفات و الاستشادات مفصلا ان الله جمیعہ الى ان قال بعد کلام واذ انت وروى ذلك  
 فنقل الى سوطی من طعن فیه من رجال البخاری من حکایة فذلک الطعن و التفتیح عن سبب التعلیل  
 بجوابه و التنبیه علی وجهه علی المفتی المذی السلفیة و الاطراف المتعلقة بعبود الله و توفیقہ و بعبود  
 ازین در بین فضل و معرفت الباری گفته بکبر و العافیه و المصطفی قال ابو حاتم شیخ و قال الله انما یظن  
 یعتبر به قلت له فی البخاری حدیث واحد و التفتیح و هو حدیثه عن بکر بن الاشقر عن نافع  
 عن ابن عمر فی ذکر علی و عثمان و هو متابعه قد اخرج البخاری من طریق اخری و روی له  
 الملقون سوی ابن ماجة و تحقیق نمائند که طبرانی در معجم کبیر این خبر را در باب ولایت عصمت بن مالک  
 روایت نموده لیکن سند آن نیز بحسب اقوال اکابر اعلام سنیه مقذوح و مجروحست علامه عبد الرؤف مناوی در  
 تفسیر شرح جامع صغیر گفته لو کان بعد کتب لکاحی عمر بن الخطاب اخبر صالح بن ابی بکر لو کان کیف یكون و فیها  
 لرائته من فضل ما جعل الله لهم من اوصاؤا لا ینبأ و خلال المرسلین حجت ک عن عقبه بن حار  
 التجهفی طلب عن عیصیه بن مالک و سند او ضعیف و نیز علامه مناوی در فیض القدر شرح جامع صغیر  
 بعد قول سیوطی طلب عن عیصیه بن مالک گفته قال السیوطی فیما للفضل بن یحیی و هو ضعیف و خبره  
 سیوطی در باب فضل بن یحیی که ماوی که کذب واضح است در حدیث محض بر قول خود و هو ضعیف کتفا  
 کرده لیکن دیگر ائمه فتن رجال زیاد ازین کشف حال او نموده اند ابن الجوزی در کتاب المغنا و التروکین  
 علی الفضل عنه گفته الفضل بن القطار و یوسهل البصری منکر الحدیث و قال ابو حاتم الرازی یحدث  
 بالاباطیل مع محمد بن مسلم الطائفی و ابان بن ابی عیاض روی عنه ابراهیم بن یحیی و یحیی بن  
 عقیب و در بنی میزان الاعتدال گفته الفضل بن القطار و یوسهل البصری عن ابن ابی فشب و غیره  
 قال ابو حاتم احادیثه منکره یحدث بالاباطیل و قال الاذی منکر الحدیث جدا و قال ابن عسک



المرادی بیعت الابطال وادرج صاحب التیارات فی ترجمه تفضل وقال هذا باطل وحرره علی بن محمد  
 السندی وحقیر تر شریک گفته فضل فی ترجمه لورضا عین واکتدایین و من کان یسرق الا حاش  
 وبقایا کون تمام بالکذب و الوضوح من رواة الاخبار و لخصه من الاصل من تبا علی حروف المعجم و بقیه  
 حریف فصل و در وقت تلفاز گفته فضل بن الحجاز و سهل یحیی و کمال باطل و بعضی از وضایع محتاجین  
 و کتبین خطایین این کتب شنیع و در قطع و از زبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بطلب  
 خود و برین خطای نقل نموده و ملامت نموده و در افتخار و ایات اقامه می و فساد پیوده اند لیکن خطیب لبیب که نزد  
 سنی و اکابر ائمه دین با کاذب است بصرحت تمام آنرا منکر فرموده این کذب و فاش شد با تامل و تریب و تفتیش  
 فرموده و چنانچه ملا علی قاری در کتب اعمال گفته عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 لو کان عبدی لکنته خطی و قال منکر و علامه ابن مسعود که از متقدمین اکابر است نیز من فرموده و ضمیر  
 خود را منکر گفته و چنانچه ملا علی قاری در کتب اعمال گفته لو کان عبدی لکنته قال بعد الخطیب فی رواة  
 ملک و ابن مسعود عن ابن عمر و قال منکر و مرزا محمد جوشی در تحفه اربعین گفته لو کان بعدی لکنته قاله  
 بعد خطابی و رواة ملک عی و قال منکر کلامی ابن عمر و لورضا عین و ابن الجوزی فی التلویح و علی بن  
 ابراهیم عبارت کرده بر منکر گفته عن ابن عمر و انهم یحرمون من غیر مقتضی و در موضوعات وارد  
 نموده و الله المجد علی ذلك و اما جزایلا و بی حدیاتی که سبب وضع و افتخار و تخرص و انتحال این زور و حال  
 برین الاضغالی و بیست و ملاحدن بعضی از زرافه غلبین شاخین که با جناب امیر المؤمنین علیه السلام من  
 سب العالمین و هات و متوجه من الاستماع دارند و دیده اند که در جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله  
 الاطیاب حدیث متواتر است و فی بعضی از هادون من و سوا الا که حق لبیب که ارشاد فرموده است در وقت  
 شریف دیار لطیف دارد و اینکه اگر بعضی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم می بود و در جناب امیر المؤمنین  
 علیه السلام می شد چنانچه بجهت خود اهل سنت با یمنی اقرا و دارند که لا یخفی علی من لاحظ الال قساة  
 علی القاری و در بعضی طرق اخذ حدیث شریف ملاحظه نیز می و دارند و چنانچه علامه ابن شهر آشوب طلب ثراه  
 در کتاب مناقب آل ابی طالب و در کتب حدیث منزلت فرموده و فی روایات کثیره الا انه لا یبقی بعدی و لو کان  
 لکنته و رواة الخطیب فی التایخ و عبد الملك العکبری فی التفضیل و ابوبکر بن مالک و ابن التاج علی  
 بن الجعد فی حاشیه تمام و ابن فیاض فی توح الاخبار عن عماد بن مالک عن سعید بن خالد عن ابیه











فکر نموده پس اگر تسلیم هم کرده شود قابل اعتناء و التفات نیست زیرا که بمقابل او جابجین و قاضیین ذکر یا متعدد و  
ی باشند و بعد از آن بسیار روی در او طعن شده اند صالح جزیره او را از کتاب کمالی شمرده و این حدیث گفته که او وضع حد  
سید و این حدیث و غیره نیز تضعیفش کرده اند و قاضی نیز او را مستهم بالکذب نموده چنانچه همی در میزان الاعتدال گفته  
و حسن ابن علی لم یصحی الوفا عن ابن وهب فمن بعد قال ابن عبد بنیض الحدیث بکذب صالح  
جزیره قال صالح شاذ کم الوفا و کان من الکذابين الکبار و قال ابن یونس کان یضع ما صحح خلقه ما  
ثم ان یمنه و قبل کان من الصالحات الفقهاء منزه عن صوابهم محذوف القرآن الی الطرابلسی المغرب ضعیف  
این حدیث و غیره و نیز قاضی در معنی گفته ذکر این حدیث الوفا عن ابن وهب و کان احد الفقهاء اعظم سواد  
و از جمله محاسب نیست که سیوطی در مقام بیوس تأیید و ثبات فضیلت مرقع و جرح را از ذکر یا دوری نماید و در اظهار  
و توفیق او اتهام میفرماید لیکن من بعد سیوطی در ذیل اللالی ذکر را مقتدر و مجروح و نموده و قبح او را با برهان خود  
تعارف نموده چنانچه در کتاب التبیان و المقدمات کتاب مذکور بعد نقل حدیثی از ابن عباس گفته قلت من کذب اللی قار  
قال ابن عدی یضع الحدیث و کذا صالح حمزة کان من الکذابين الکبار و قال ابن حبان لخطا فی هذا  
الحدیث و قال العقیل حدثت عن ابی وهب حدیثا ما اطلاقه من بعد ان یبطلان نعم سیوطی و دیب ذکر است  
انما هو سراسر عاده خود باطل و مفصل برآید و الله یعلم الحق بکلماته و انما آنچه سیوطی در توشیح این حدیث گفته مردود است  
باینکه ابن جوزی در عدلیت خود قرح ابن واقد از احمد و یحیی و انهم یسئلون فی نقل کرده و از نسائی متروک الحدیث  
بودن او ذکر نموده و سیوطی از راه تحفه در نقل کلام ابن جوزی فکر قرح احمد و یحیی را کیست قرح کرده قبح نسائی را نیز با و  
نسب نموده بلکه بعضی در حق ابن واقد متروک بودن او بلا نسبت بعدی منقول ساخته و این صنیع شنیع را خیر قریب و  
تحقیق چه توان گفت اگر سیوطی خطی از انصاف تحقیق میداشت فارض بود که قرح احمد و یحیی در این واقع که ابن جوزی  
نقل کرده بود ساقط نسکند و در جواب آن یاسوت از احمد و یحیی بیرون باطل میکرد و آنچه خود از احمد و یحیی ناجست  
در توشیح این حدیث نقل کرده بدلیل ثابت میکرد و یا هر دو را ثابت نموده در جهان توشیح بر قرح بدرجه تحقیق میسازید  
ولی چون با خط طلب براسه او پیش خود را تحفه پیش گرفت و خود را عرضا بنیض ناصبین بخاری نمود با احمد و  
این واقع از احمد و یحیی بن یحیی اگر ثابت هم شود بیست قارض آن با جرح خودشان ساقط از اعتبار خواهد بود و در حلیه  
نسائی در حق ابن واقد نموده بحال خود سالم عن المعارض خواهد بود و ظیف که علاوه بر نسائی دیگر اعلام کبار سنییه مثل  
یعقوب بن اسمعیل بن مسیح و یحیی و ابی حاتم و یحیی و حمز جانی و ابن سعد و زبیر و ابن حبان و صالح جزیره و جری



عش

ذکر اصحاب الله من غیر کتب و قال ابن سعد کان کلاب قتادة فضل و عبادة و لم یکن فی الحدیث  
 مذکور و قال النبی لم یکن بالحافظ و کان عقیفا متفقها یقول بالحق و کان یغلط و لا یرجع الی  
 التصواب و قال ابن حبان کان من عباد الخیر و فضل عن کافران و حدیثه علیهم وقع المنکر  
 حدیثه فلا یجوز الاحتجاج بحديثه و قال صالح بن جریر و ضعیف یحیی و قال المحرری غیره و یروى  
 هذه العبارة بقوله المحرری و الذی یكون شیدا بالضعف و قال ابو عریبة کان یسئل علی خطبه فی غلظ  
 و قال ابن عساکر لیس هو عندی بمن یعمد الکذب لئلا یخطئ و قال ابو داود و اهل حران یضعفون  
 و یحدثنه و قال ابن حبان یونی من لیس و قال الحاکم ابو احمد حدیثه لیس بالقائم و قال ابو نعیم  
 الازهری کان روی عن هشام و ابن جریر من کتب الامام عاصم سیوطی که علاوه بر احمد یحیی دیگرانی نیز توشیح ابن واقد  
 کرده اند پس مجرد دعوی بلا دلیل است و اثری از ان در کتب فاضله و رجال باقیه نمیشود و اگر اولیای سیوطی دلیل  
 داشت باشند اظهار نمایند بی قرح این واقعه علاوه بر احمد یحیی از دیگر ساطین احب استنباط و محقق است  
 چنانچه از عبارات نیز ان در تهذیب و استی و از دیگر عبارات نیز قرح ابن واقد واضح میگردد و ابن الجوزی  
 در کتاب المغفاه و الترمذی و ابن عساکر و کتبه عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی کان یغلط فلا یرجع  
 و در کتب المغنی فی الضعفاء و کتبه عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی مشهور بالحدیث و یروى  
 قال ابو حاتم ذهب حدیثه و قال الدارقطنی و غیره ضعیف و اما احمد فقال ما به بأس و رجح  
 المخطی و قال الحارثی تکره و ابن جریر مستقلی در تفسیر کتبه عبد الله بن واقد الحرانی ابو قتادة اصله  
 من خراسان متروک و کان احمد و غیره و قال محمد بن واقد المکر و اخطا و کان یدلس من التامع و ماتت  
 عشره شتین در زمانه بن عبد الله سندی در مختصر نیز یحیی کتبه عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی  
 روی بخلاف و ضعیف است و کافال الذهبی هو آفته و قال ابن الجوزی حدیثه و یروى و کان من غلظ و ان  
 یحیی بن سطر فی تفسیر سیوطی در مقام در صد و توخیم عبد الله بن واقد برآمد در کتب کمال التوحید و تلخیص  
 لکن در ذیل اللالی خود بر سر قرح و جرح کلام حدیثی که ابن واقد در حدیثه و غیره و ضعیف است و تفسیر  
 متروک بودن او اعلام تقبیح و تفسیر و غیره و یحیی در کتاب الجواهر کتاب ذکر کتبه ابن حبان و ابن حبان  
 ابن محمد بن ابی اناس بن احمد بن ابی اناس بن احمد بن ابی اناس بن احمد بن ابی اناس بن احمد بن ابی اناس  
 بن مطهر بن قیس بن الربیع بن ابی اسحاق بن عبد الله بن واقد بن ابی اسحاق بن عبد الله بن واقد بن ابی اسحاق



سبیل الله كان له كفاية الف رجل كل رجل عبد الله الف عام عثمان بن مظعون قال كان  
عبد الله بن داود بالجليل من تلامذة حذيث ابن واقد نزد متحققین سنیه ثابت و متحقق ست و وقوع او در سینه خبر  
منقول اولم لبعث فیکم لبعث عمر موجب نهایت مطعونیت و موسوینیت آن شده بهین سبب این جواب  
خوبی نیز در ترجمه این واقد در ضمن امانتیه که بوجوب این واقد مطعون شده ذکر نموده چنانچه در ذیل ترجمه  
لین واقد گفته ابو خنیفه مصعب بن سعید ثنا عبد الله بن واقد ثنا حذوة بن شريح عن بكر بن  
حضر عن مخرج عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو لم ابعث فیکم لبعث فیکم  
عمر و البا انچه سیوطی در توشیح مشرح ملزیه باطل و معضل است زیرا که سابقا قدح و جرح مشرح حسب افادای  
اکابر اعلام و متقدین عظام سنیه مثل عقلی و ابن همان و ابن الجوزی بتفصیل و تکمیل در استی و بعد ان کار حدی از اهل  
ایقان نیست که در مخرج و مرقی او از اصل اسلام شک و در سبب آورد فضل از اینکه او را عادل و ثقة نگار و  
و خامت انچه سیوطی در مخرج و تاریخین کتب منها که مصداق مثل کلمه خبیثه فکثیر خبیثه لبعث  
من خود آید از فضل همان خراب است بر آمده از کتاب شجرة العقل ابو العباس نذری این اقوالی شنید را از  
جواب رسالت صلی الله علیه و آله الا طیب بعینه خطاب با عمر بن الخطاب نقل کرده پس فی الحقیقه شجرة عقل خود  
به تیشه ضلالت بریده از کتاب مصداق عقل با با مخالفت نقل بر گزیده چه در سینه این تحریر باطل نیز از این  
واقع شده و منقریب بحد الله تعالی نهایت قبح و جرح او حسب تقریحات و اتادات اعظم نقاد و قاضی جابده  
من و استاد و استی فلا یحجه بعد یشیه فی محل لتایید اکام من هو عن الامعان یعید و علاوه بران  
در پی سند زونتی را شد بن سعد حمصی واقع شده و او را دار قطنی و ابن حزم که هم و انا جلعادی ما برین  
سنیهی باشند تصوف نموده اند چنانچه این جمیع عقلانی در تهذیب التهذیب ترجمه باشند گفته و ذکر آنکه  
ابن الدارقطنی ضعه و کذا ضعف ابن حزم و قد ذکرنا البخلی انه مشبه صفین مع معویه  
و ازین عبارت کمال دیگر شکفت عطا شد که باشد غیر باشد در حرب صفین با معویه طاغیه در زمزمه  
باغیه که داعیه الی النار و بسبب نصب جنگ و پیکار با نفس سول نما علیه السلام من الغریز الغفار جا  
بین العار و النار و انما الک فلیست و این دلیل واضح و برهان لایح بر ضلال و طاعت است و برشت کتب  
و اسفار واضح و آشکار است که اهل حمص در قدیم الا یام باشد ت عدوت خباب امیر المؤمنین علیه السلام معروف  
بنهاست حماقت و رقاعت موصوف بودند ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی و کتاب

سبحان الله ان كفته ومن عجيب ما تاملت من امر حص فساد هو مما لو تريتها اللذان فساد ان العقل  
حتى يضرب بجماقة المثل المثل بالناس على كفته بصنعين مع معوية كان اهل حص  
الكثريهم يخرجوا عليه وجدا في حربه فلما انقضت تلك الحروب ومضى ذلك الزمان صار من ثلث  
الشعبة حتى ان في اهلها كثير امن وذهب النصارى واصحابهم الامامية الذين يسبون السلف  
فقد التزموا الضلال ولا دخل ليس لهم زمان كانوا يفترون القواب والافتح تاسرين بحديث  
الطريزي وشرح مقامات حريري كفته حص احد الجند الشام واهلها موصوفون بالوقاحة اتفاق  
الجماعة حتى ان البغداديين اذا ادوا ان يعبروا الى حص قالوا حص ووادهم كثر من مناهما اورد  
ابو الصباس السجزي للمعروف بن عمار الدولة في كتابه قال قال واحد من اهل حص لا خير عليك  
بما دخل الجنة فقال وما السنة قال حسبنا بكر بن عفان وعمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعبد  
الله بن مسعود بن ابي طالب قال معاوية بن ابي طالب قال كان خطيبا عليه السلام ايام جمل العروكا الكوفة  
وخال الوحي وخرق النبي صلى الله عليه وآله عائشة جدا فلهذا وقريب من هذا ما مر في هذا الكتاب ان  
جاء بعضهم الى بعض القضاة اخذوا بتليب رجل فقال عز الله القاضى ان هذا لغفنى ناصية  
معهدي متبني جميع مبتدئ حورى يشتم على بن ابي طالب محب صبر بن ابي جعفر ويا بكر بن  
عفان فقال القاضى ما ادري اى شعب من شعركم عرفتك بالذاهب علمك بانساب العرب ومنها  
فمن مات لقاضيهم ابن وكان القاضى يتفلسف فلما اراد ان يذهب الى البيت قال للصفا اخبرني عن شفا  
فكنا اخصم الطعام ومنها انه نظر رجل منهم المنارة المسجد فقال رجل كان معه من اهل حص ما كان  
اطول اولئك الذين بنوا هذه المنارة فقال الاخر اسكت ما اجهلك ترى يكون في كادى احد على  
اطول هذه المنارة انما بنوها على الارض ثم صودها وجرها الى الطبيب فقال ان امرأتك تشكك جوفها او و  
بطنها او وقرين فقال الطبيب اعمل ما يشاء لا انظر في فقال العلاف ففزع بولها فقال نعم فذهب وجاء  
بالماء والطست فقال الطبيب الا جئت ببلقي ففزع فقال العلاف ففزع بولها فقال نعم فذهب وجاء  
الكثري من ان يقدوا شهر من ان تدعوا ابو الصباس احمد بن عبد المؤمن شريشي وشرح مقامات حريري كفته وقال  
النفوذ في اهل حص يضرب المثل في الحق وتبسم اليهم حكيات مضحكة حكى بعض من انه قال  
دخلها وفي فودهم لا شترى به بعض ما الشبهه فيا فاذ ابرجل بباب الجامع جالس على كرسى و

احمد

وكثرة الوقاحة صحر

في كتابه





و سادسا آنچه سبطی در یاسید این خبر مقتضی گفته که این خبر از حدیثی است که از ائمه وارده شده و از این جهت نقل کرده  
 پس نزد تحقیقین بر سر نقوض و مرضیه منست زیرا که سند اول دلیلی که با بوی هر یک منتهی بشود نهایت ظهور و  
 موهون میباشد و این اسحق بن نجیم واقعه و او باقی القای مجروح و تهنید و عت و اعانم موهون است  
 تهنید و اعانم بابت عبارت رده و کلمات منکیه تعبیح و تعقیح و نحوه اندازن الحوزی در کتاب الصغیر  
 علی انقل و نه گفته اسحق بن نجیم ابو صالح الملطی الکذیب الناس و قسیمی در میزان گفته اسحق بن نجیم الملطی  
 عن عطاء الخراسانی و ابن جریر و غیرهما کنیته ابو صالح و قیل ابو یزید یمنی عنه علی بن حجر و  
 سدید بن سعید و احمد بن یسار الصیرفی و محمد بن منصور الطوسی و الحسین بن ابی نید الطایغ و ابراهیم  
 بن یاسد الاذمی قال احمد هو من کذب الناس و قال یحیی معروف بالکذب و وضع الحدیث  
 قال یعقوب الفسقی لا یکذب حدیثه و قال یس و طار و قطفی متروک و قال الفلاس کار یضاح الحد  
 سر او قال یعقوب و من یضاح حدیثه احمد بن محمد بن عاصم ثنائی و یحیی بن عاصم ثنائی  
 عبد الرحمن ثنائی اسحق بن نجیم عن عطاء عن عائشة مرفوعا کذا و ما من السائل و لو مثل و اس الذی  
 قلت ما هذا الملطی ذاکرا لاف من عثمان الوقاصی و قال یزید بن مردان الخلال ثنائی بن نجیم  
 عن عطاء عن ابی هریره مرفوعا ان کل بنی خلیل هم امنه و ان خلیل عمن هذا باطل و یدل علی  
 ذاک قوله علیه السلام لو کنت متخذ امر لخذ من خلیل لا یخذ ابا بکر خلیل قال احمد بن حنبل فیما  
 رواه عنه انه عبد الله اسحق بن نجیم من کذب الناس یحدث عن ابی یحیی و عن ابن سیرین  
 برای بلخیصة و قال احمد بن محمد القسم بن الحرز سمعت یحیی بن معین یقول اسحق بن نجیم الملطی  
 کذاب عدله و یحیی بن خبیث قال عبد الله بن علی المدینی سألت ابی عن اسحق الملطی فقال لیس  
 هكذا ای لیس بشیء و مر ابی طاهر الملطی عن ابی یحیی عن عطاء عن ابن عباس مرفوعا ما نزل عند فامر ان یسأل فی  
 هذه مرفوعا عن الامام علی الصبیان بالکتاب و یحیی بن معین لا یحیی لاف و یحیی بن معین لا یحیی لاف و یحیی بن معین لا یحیی لاف  
 علی السرج و من منع الماعون یز من طروق من الفضل و من خضع علی امری اربعین حدیثا یعقوب و تعق  
 نساک و من یلا یحیی عن هشام بن حسان عن الحسن بن عمر بن حصین مرفوعا ان الیوم العبدی مطلقا  
 ما خسر بطنه و عن هشام بن الحسن عن ابی هریره مرفوعا یعلم الناس ما فی الصغیر الاول کاذب و خدمه  
 القوم فی السفر لای ترعوا و اعنی عباد بن یاسد عن الحسن بن عمران ففعل من الناظر و المنظر

متروک الحدیث

ابو طاهر

حسن

لا یستعملوا



اعلیٰ فی الجماع کیف یجامع فانظر الی هذا الذی جال ما جوا و خود سیوطی نیز اسحاق بن نجیم معتبر  
و جرح می داند و احادیثی که در سند آن اسحق واقع شده موضوع واهی نماید چنانچه در ذیل اللالی در کتاب  
السنن لقب گفتار خطیب بن ابی نعیم بن محمد بن یوسف الخلاف بن ابی نعیم بن عبد الله الشافعی حنن  
عبد الله بن الحسن بن احمد حدیثی بن مروان حدیثی بن یحیی بن عطاء عن ابی هريرة قال  
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لكل نبی خلقا من اقبلته فان خلیلی عثمان بن عفان لودعه  
بن الحنفی فی الواهیک و قال الحق بن نجیم معروف بالکذب و وضع الحدیث و قال ابن حبان  
کان یضع الحدیث علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ان قال یحیی کذاب و قال ابن حبان یروى  
الموضوعات عن الایثار کما یجوز لا یجوز له و قال فی المنیران هذا من ابی ایطیل الحق و نیز در ذیل اللالی  
در کتاب الاطهر گفتار ابن عساکر ان ابی محمد عبد القادر بن محمد بن عبد الله البغوی الواعظ اخبار  
ابی حدیثی القاضی الامام ابو علی الحسین بن محمد النقیه حدیثی ابو القاسم ابراهیم بن محمد بن  
حلی بن الشافعی حدیثی بن ابراهیم ابو جعفر الرضی حدیثی الحسن بن سهل الواسطی حدیثی  
محمد بن ابراهیم بن السیب الدمشقی حدیثی بن یحیی بن عطاء بن مسروق عن معمر عن  
ابی هريرة مرفوعة عن اکل یسقط من الباکة عاشر نسق و عوفی من الحق فی ولده و ولد و له  
و فی حارة و حار جاره و در ویرات حبان اسحق بن نجیم کذاب یضع الحدیث پس محل کمال عجب است  
که چگونه در مقام سیوطی بر دایه کتبین کذاب و جال دران واقع شده تا به تشدید خبر موضوع و اولاد  
ابن عقیل لبعث عمر بن حوخته و بار کتاب چنین ناقصه مرکه شان خویش را که نزد معتقدش پس بقیع  
یک کارسته و درین سند و علی عطاء خراسانی نیز واقع شده و اولاد جاری در کتاب الضعفاء ذکر نموده و کذب او بر سید  
بن السیب حسب تصریح خود سید بن السیب نقل کرده و قسلی نیز او را همین سبب در ضعف ذکر نموده و ابن حبان  
افاده کرده که او روی الخط است و خطا میکند و نمیداند پس احتجاج با و باطل شد چنانچه نوی در میزان الماعذ  
گفت و ذکره العقیل فی الضعفاء متشبا بهذه الحکایة التي ولدها  
حماد بن زید عن ایوب حدیثی القسمین عاصم قلت لسعید بن السیب  
ان عطاء الخراسانی حدیثی عنک ان النبی صلی الله علیه وسلم امر الذی واقعه امله  
فی رمضان بکفارة الظهار فقال کذب ما حدیثی



انما یبغض ابن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تصدق تصدق وقد ذکر البخاری عطاء الخراسانی  
 فی الضعفاء عنده هذا عن سلیمان بن حرب عن حماد بن محمد عن عطاء فی رد تفسیر التفسیر  
 خراسانی عنده کتبی روایت کردی از عطاء خراسانی بجه کلامی گفتند و لا سیما ان البخاری قد ذکر عطاء  
 الخراسانی فی الضعفاء و ذکر حدیثه عن سعید بن المسیب عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه وسلم  
 امر الذی واقع فی شهر رمضان بکفارة الطهارة و قال لا یتابع علیه ثوبا و استلهمه عن سعید بن  
 المسیب انه قال کذب علی عطاء صحت ما ذکرنا و ما یؤید ان البخاری لا یخرج له شیئا ان الدار فلفظ و  
 الحال و الحال و الا کما یاذی و غیرهم احدی که در فی رد تفسیر و قال ابن حبان کان یروی الضعفاء  
 یحلی و لا یعلم فطل الاحتجاج به و علاوه برین یکن سند و یکنی شمل است بر روایت عطاء خراسانی از ابو یوسف  
 و روایت عطاء خراسانی از ابو هريرة و حل است پس تا وقتیکه واسطه که عطاء از شنیده ظاهر نشود روایت او قابل  
 اعتدال نخواهد بود ابن جریر استقلال فی رد تفسیر تفسیر عطاء خراسانی گفتند و عن العصابة و سلا کان بن عباس  
 و عدی بن عبد الله الکندی و المغیر بن شعبه و ابی هريرة و ابی الدرداء و انس و کعب بن عجرة و  
 بن جبریل و غیرهم و غیرین و غیره و تفسیر عطاء گفته و قال الطبرانی الحسین مر بعد من العصابة  
 اکامن الناس بالجملة ان سند و یکنی شمل است و یکنی شمل است که عطاء در شادی و مرقه حکم نمیکند  
 یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است  
 بن الخطاب گفتند و ما یؤید ان البخاری لا یخرج له شیئا ان الدار فلفظ و الحال و الحال و الا کما یاذی و غیرهم  
 منتهی میشود پس ما را ان بهر اشکال است و قد ذکرنا غیره و یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است  
 واضح و شمس شد که هر دو طریق و یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است  
 و متنا و نیست و یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است و یکنی شمل است  
 هر دو در فصل الثانی باب فضائل عمر که مختصر بلای ذکر احادیث اصحاب است نقل کرده که الا یکنی شمل است  
 من دایم الکتاب المذکور و بعد این بیان مناعت اقتران برار باب نقد و اتقان واضح و بیان گردید که چیزی  
 خواصین الکاس و مواصیل رجاس این دو متعلق الی اساس و این کذب با وی الکاس را با نواختن و ضرب  
 متفاوت برافتنه و در صد و ترویج این بیتان بهر کاس و تحقیق این باطل الحلیج ناسد و یکنی شمل است و یکنی شمل است  
 قیاتی تخریج و تضلیل اقرع که نیست بختی که لیکن بهر آنکه المتعلق سعی شان همه تن در ضلالت و اهل شان



اعتبار باید کرد و فرمایشی است که محل و هرگز قابلیت قبول ندارد و پنجیم آنکه چون قضیه اقرار العقلاء  
 علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود مسلمه از باب احکام است لهذا حدیث مدینه العلم که ظاهر است  
 است بر این اثبات که کلام و دلالت آن بر خلافت بلافضل جناب امیر المومنین علیه السلام واضح و لا ریح  
 میباشد که نزد متصفین اهل علوم و عقول و من متعلق بالقبول است و استدل اهل حق بان در نهایت قاطعیت  
 و احادیثی که شاخص صاحب در باب شیخ خود ذکر نموده اند از متفرقات بعضی اهل خلد شایسته بر وجه ذاکرین و  
 قاطعین آن مری و مردود و ذکر آن بمقابل اهل حق باطل مدفوع و طرفه میباشد پس بجهت الله تعالی ظاهر و باهر  
 که ارشاد شاخص صاحب که قصد الزام است نباید کرد که یک ولایت الزام بخورند در نهایت انجام و انضمام میباشد  
 ششم آنکه است در روایت و اثبات حدیث مدینه العلم و دیگر دلالت و فضیلت جناب امیر المومنین  
 علیه السلام نسبتاً که خصم میباشند و در روایت و اثبات فضائل شیخ خود مثل خصم مدعی و ظاهر است که اقرار خصم در  
 هر حال مقبول است و ادعای او بخلاف باطل است آنچه مدعی گوید در ضد مناد و بطلان میباشد الا اینست که  
 بالدلیل و البرهان پس ظاهر شد که استدلال اهل حق بحدیث مدینه العلم که لغایم تحقیقین و عاظم متقدمین  
 بر روایت و اثبات آن اقرار میباشد بحکم الله الامام باقی الغایه کامل و تام است و منتهی صاحب  
 بحديث ما كتب الله له و حدیث لو كان بعدك الوالي بسبب آنکه محض ادعاست و هرگز مؤید بدلیلی نیست  
 که قابل ادنی التفات اهل حق شود باطل محض و تمام است اگر شاخص صاحب مرد میدان بستاند اندک زمینی  
 بر دارند این احادیث را بدلیل برهان بر اهل حق و ایمان ثابت نمایند و الله تعالی بان دم در کشند و هر چند آنچه  
 مخفی در صدر این وجه و حیده ذکر کرده ام مخفی بشارت و دلیل نیست و از مزید تحقیق و موضوع نظیر و تمثیل هم  
 نمی خواهم مگر براسه تبیین قاصدین و تفسیر کلماتین نماید این وجه مخصوص مرصع از کلام مامون که جلالت  
 شان از بزرگوار است بختی خلافت و دیگر وجه عظمت بجهت الله تعالی در جمله حدیث قدیر که مال الفصیل و این  
 است تحریر و تفسیر یافته ثابت مینمایم و خط واتی از تجلیل مخاطب شریف می رانیم پس باید دانست که علامه جلالت  
 سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و اخراج حدیث ابراهیم بن الحسن قال قال للمدائنی للمأمون لو معي به قلادتها  
 است و قلادتها و مني أكش سيد افعل للمأمون انه قد اقراد اعني ففوق ادعائه خصم و في اقرادها  
 ازین عبارت ظاهر است که مدائنی برای مامون نقل کرد کلام معویه را که او گفت بنی هاشم زیاده تر صاحب شود و  
 مستند از روی شخص واحد یعنی اگر شخص واحد از بنی هاشم یا شخص واحد از بنی امیه که مقابل کنند هاشمی از اموی

یعنی اصولی کتابی در این باب





هشتم آنکه در خطاب در صدر همین کتاب نه گفته درین رساله الهم کرده شد که در نقل از بیهوشیه و بیان  
 اصول ایشان و الزامات که عائد ایشان میشود غیر از کتب مقبره ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتی که عائد  
 بالیست میشود میباید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین نسبت به نصب و لا یصح  
 و باید که اگر اعتقاد و ثبوت غیر واقع انتی باین عبارت بهر جهت و اضع است که روایات یلیست بر شیعه در روایات  
 شیعه بلیست حجت نمی تواند شد زیرا که هر یک از طرفین دیگر را به نصب و عداوتی نمی یابند و بر یکدیگر اعتقاد  
 و وثوق ندارند پس مقام تحقیق تمام است که چنانچه صاحب این افاده خود را فراموش فرموده اند و ملاخوف و خطر  
 سنا قضا اهل حق و راستکار باشند که ایشان حدیث ما صاحب الله فی حدیثی شایسته از او صحبت نه فی صدر  
 الی مکر و خبر لو کان بعدی بنی لکان عمر را مثل حدیث در ذمه العالم مقبره و معتمد و منند و دیگر از یلیست  
 روایتی است بهم نصب عداوت نمایند صاحب از ان یلیست که احتیاج به حدیث در ذمه العالم با که صاحب اقرار فرمایند  
 الزام بالیست موافق روایت شایسته مقبل نمایند و از راه کمال شرم و عداوت میفرمایند که قصد الزام بالیست  
 نباید کرد که ایشان بیک روایت الزام نمیزورند و دل هذا لا یفانف غریب و متعلق عجیب بقیضی مثله  
 اللیب و وجودت لصاحب عند النظر القل و الواجب نه هم بلکه الدعا به صاحب در آخر  
 قره العینین گفته اینست تقریر آنچه درین رساله از دلیل نقل و محله بر تفصیل شرحین اقامت نموده ایم بقیض  
 الکلام دفع شبهات مخالفین است و لهذا درین رساله باجوب بالامیه و زیدیه کاریست مناظره ایشان بطور دیگر  
 نه احادیث صحیحین را نه آن طبع را قطع نظر از امامیه و زیدیه یا مستحق و معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین  
 مسئله سه گروه اند انتی بقدر الحاجة ازین عبارت ظاهرست که مناظره بالامیه بلیست که در ان احادیث  
 صحیحین هم فضلا عن غیر با یکا نمیزورند بلکه مناظره بایزیدیه نیز چنین است و احادیث این دو کتاب فضلا عن  
 غیر تا بر سه آن هم کافی نیست پس هر گاه حال بر چنین منوال باشد بمقابله المهی محدث صبی امتثال ان دست  
 لقا حق و انرا بر سه قواحب اول قاطعه ملازمین ساطه اهل حق سپر ساختن کار عاقلانیت بلکه اگر  
 تنیک جنگی انرا عاویب اطروقات نماند است و ازین جا بر مثال خیمه و ظاهر بصیرت نهایت هم و اضع  
 و مستنیر گردد و یکدک صاحب درین کلام طالب ملامت علاوه بر مخالفت قواعد مسلمة و قوانین مبرمه  
 از کتاب حقوق و الدعا به خود نیز نموده در استحقاق تانیب و تمیز و تشریب و تشویر ظاهر بخاری و نقادان  
 عن القلیل و التفریط فی الغایت از زود و اند و هم ننگه سابقا بحدیث الله السلام تفصیل تمام و منتهی مال الکلام و استی لحد





ای که بسبب شلالت و سستی نفس بلکه شلالت و قطع الصدق باشد منکر و در هر لحاظ و احوال قطع اسان خصم خود  
 نقول عدیده آن زبان بخاطر خود او انهم گرفتار پیش کنند شهادت خود متکثر ثابت نماید که خصم خود معرفت  
 و از من بصوت صدور نظایر این فرمان عالیشان می باشد و این شخص و دیگر بچوب دعوی شخص سابق  
 از راه حیثی اول انکار او می نماید پیش گیرد و هرگاه بپند که این امر پیش رفتی نیست در دلائل می برد  
 خصم خود کلام کند و هرگاه درین باب نیز تخفیف نماند بکنار اگر در جای یک سندی بجای بخاطر خود بر آورد  
 که عبارت از یک یا مضامین محمل آن خود شلالت و ادل بر افتقال قدر بران بوده باشد علاوه بر آن  
 شلالت و مدلل که مسلم و معلول خودش باشند شهادت کذب نذر بدقتش هم بدیند و باقیه این شخص  
 دیگر از شخص اول بخوبی که بر استنادی جعلی ویران قبول کند و درین باب بپند که اگر خطا من معتبرست در این  
 به حساب باید کرد و الا قصد خود می باید نمود که بیک سندی نوشته دست خود بخرج نیشتم حاکم تخمین  
 شخص نزد جسد مغلط و ساطع اهل کمال مرتبه مقامت و درایت و حماقت و مفاقت در رقابت و  
 حماقت خواهد بود و درین صورت هیچ ضرر مطلوب مغلوب و مقصود متکو و او که در مقام سخاقت و  
 رکالت و حماقت و بیاعتنا و غفلت رسیده است روی ظهور نخواهد نمود و علیاک  
 بالتامل من عند البیان الشافق کان لیسیرا فقد وضع صدق قوله  
 نقالی ولا یاتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیر الله

قد تم الجزء الاول من جلد حدیث مدینه العلم من مجلدات کتاب  
 عیقات الانوار و من جملة الاطهار و یقام هذا الجزء ثم الکلام علی  
 ما تفق به صاحب الصفه فی الجواب عن هذا الحدیث فی باب  
 الامامة و سبب الجزء الاخر من هذا المجلد انشاء الله  
 تعالی الکلام علی ما انی به غیر صاحب الصفه من  
 علماء اهل السنة فی هذا الباب و آخر دعوانا  
 ان الحمد لله رب العالمین و صل الله علی سیدنا

محمد و آله الاکرامین

تم هذا کتاب المستطاب بیدایه العاصی کاتب حسین شریف محمد و آله  
 المصطفین فی مطبع مطهر الانوار باعطاء السید الاجل والسند الاكمل  
 مولانا السید مظفر حسین رحمته الله ربنا الحشرین عن طوایف الملونین



## « فهرست کتاب »

- ۱ - شناسنامه ۲
- ۲ - مقدمه و انگیزه چاپ دوم ۳-۴
- ۳ - «تجلیل از کتاب «عقبات الانوار» و مؤلف بزرگوار بقلم «انطاسی» ۵-۶  
صاحب کتاب « لماذا اخترت مذهب الشيعة »

## « فهرست مضامین و فوائد کتاب مستطاب عقبات الانوار مجلد حدیث مدینة العلم جزء اول »

- ۲ دیباجه کتاب
- ۲ عبارت « تحفه » متعلق به حدیث مدینة العلم
- ۳ تمهید جواب

## « ده فائده » در ذکر راویان حدیث مدینة العلم از صحابه :

### ۱ - ذکر راویان حدیث مدینة العلم از صحابه :

- حضرت امیر المؤمنین ، امام حسن ، امام حسین علیهم السلام
- ابن عباس ، جابر بن عبد الله الانصاری ، حذیفه بن الیمان ،
- عبد الله بن عمر ، انس بن مالك ، عمرو بن العاص ، عبد الله بن مسعود ۴
- احتراف جمله اصحاب حضرت رسول بحديث مدینة العلم ۴-۵
- ۲ - ذکر تابعین که حدیث مدینة العلم را از صحابه روایت نموده‌اند ۷
- ۳ - ذکر علمای سنی که حدیث مدینة العلم را روایت کرده‌اند از قرن سوم تا قرن سیزدهم ۷-۹
- ۴ - در ذکر اسما علمای سنی که حدیث مدینة العلم را « صحیح » دانسته‌اند ۹



- ۵ - در ذکر اسما علمای سنی که حدیث مدینه العلم را « حسن » دانسته‌اند ۱۱
- ۶ - در ذکر اسما علمای سنی که حدیث مدینه العلم را بعنوان مفیده یاد نموده‌اند ۱۲
- ۷ - ذکر اسما علمای سنی که علی علیه السلام را باب مدینه العلم توصیف نموده‌اند ۱۳
- ۸ - شعرای نامی و خوشنام از سنی‌ها که حدیث مدینه العلم را در اشعار آبدار خود آورده‌اند ۱۴
- ۹ - اثبات شهرت و تواتر حدیث مدینه العلم ۱۵
- ۱۰ - توضیح بیشتر در قطعی بودن صدور حدیث مدینه العلم ۱۶

### « ۲۳۵ وجه در اثبات حدیث مدینه العلم بروایت ائمه طاهرین

از امیر المؤمنین تا حضرت رضا علیهم السلام و دفع طعن از آن »

روایت امام رضا علیه السلام حدیث مدینه العلم را در صحیفه مبارکه و اثبات اعتبار

صحیفه ، سند ، عصمت امام رضا علیه السلام بروایات سنی‌ها : ۲۰-۲۳

۲۰ عبدالرزاق صنعانی بسند صحیح و تصحیح یحیی بن معین

۴۱ سدید بن سعید حد ثانی

۴۷ أحمد بن محمد بن حنبل بطرق متعدده

۶۳ عظمت روایت أحمد بن حنبل بنظر اکابر اهل تسنن

۶۹ هباده بن یعقوب الرواجنی

۷۱ ترمذی در صحیح (باتراجم و مدائح ترمذی)

۸۳ حسین بن فهم به دو طریق و توثیق او

۸۳ ابوبکر بزاز حدیث مدینه العلم را (باتراجم و مدائح او)

۸۶ محمد بن جریر طبری به دو طریق صحیح (باتراجم و مدائح او)

۸۹ ابوبکر با غنئی

۹۰ ابوالعباس الاصم (باتراجم و مدائح او)

- ۹۵ أبو الحسن القنطري (بترجمه او)
- ۹۵ أبو بكر بن الجعابي بطرق متعدده (بترجمه او)
- ۹۷ طبراني بطرق عديده (بترجمه او)
- ۹۹ أبو بكر قتال شاشي (با ترجمه او)
- ۱۰۸ أبو الشيخ الاصفهاني (بترجمه او)
- ۱۱۱ ابن السقاء الواسطي
- ۱۱۲ اللهث السمرقندي
- ۱۱۳ أبو الحسين بن المظفر البغدادي |
- ۱۱۴ ابن شاهين بغدادی بطرق عديده (بترجمه او)
- ۱۱۵ اسماعيل (صاحب) بن عباد حديث را در نظم آورده (بترجمه او)
- ۱۱۵ ابن شاذان حربي
- ۱۱۶ ابن بطله عكبري
- ۱۱۶ حاكم نيشابوري بطرق صحيحه عديده
- ۱۲۰ ذكر حديث مدینه العلم در شاهنامه فردوسی برای سلطان محمود (بترجمه)
- ۱۲۶ ابن مردويه اصبهاني
- ۱۲۷ أبو نعيم اصفهاني (با مدائح او)
- ۱۳۰ أبو الحسن ماوردي (بترجمه او)
- ۱۳۴ روايت أبو بكر بيهقي حديث مدینه العلم را
- ۱۳۵ روايت ابن شران حديث مدینه العلم را
- ۱۳۶ روايت خطيب بغدادی حديث مدینه العلم را (با مدائح او)
- ۱۳۹ روايت ابن عبد البر القرطبي حديث مدینه العلم را (با مدائح او)
- ۱۴۰ روايت أبو محمد غندجاني حديث مدینه العلم را
- ۱۴۰ روايت ابن المغازلي حديث مدینه العلم را بطرق متعدده

- ۱۴۲ روایت أبوالمظفر سمعانی (بامدائح او)
- ۱۴۳ روایت کردن أبوعلی بیهقی (بامدائح او)
- ۱۴۵ روایت شیرویه دیلمی حدیث مدینه العلم را
- ۱۴۷ روایت عاصمی حدیث مدینه العلم را
- ۱۴۹ اثبات حکیم سنائی حدیث مدینه العلم را
- ۱۵۳ روایت شهردار دیلمی حدیث مدینه العلم را
- ۱۵۴ اثبات أبوسعید سمعانی حدیث مدینه العلم را (بامدائح او)
- ۱۵۷ روایت واثبات أنخطب خوارزم حدیث مدینه العلم را
- ۱۶۰ روایت ابن عساکر حدیث مدینه العلم را (بامدائح او)
- ۱۶۲ نظم دادن أفضل الدین خاقانی (بامدائح او)
- ۱۶۴ اثبات أبوالحجاج بلوی حدیث مدینه العلم را
- ۱۶۶ روایت أبوالسعادات ابن الاثیر الجزری (بامدائح او)
- ۱۷۳ روایت أبو الحسن بن الاثیر الجزری حدیث مدینه العلم (بامدائح او)
- ۱۷۴ اثبات ابن العربی (بامدائح او)
- ۱۷۷ روایت ابن التجار
- ۱۷۷ ترجمه علی بن محمد بن مهرویه القزوی
- ۱۷۸ ترجمه داود بن سلیمان الغازی
- ۱۷۹ اثبات وروایت ابن طلحه شافعی
- ۱۸۲ اثبات وروایت سبط ابن الجوزی حدیث مدینه العلم را
- ۱۸۵ روایت واثبات محمد بن یوسف کتجی حدیث مدینه العلم را
- ۱۹۰ اثبات عزالدین بن عبدالسلام (بامدائح او)
- ۱۹۹ نظم مولوی روم حدیث مدینه العلم را (بامدائح او)
- ۲۰۹ اثبات محی الدین نووی حدیث مدینه العلم را در نظم خود



- ۲۱۰ نظم کردن شیخ سعدی حدیث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۲۱۳ اثبات سعید فرغانی حدیث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۲۱۶ اثبات أحمد بن منصور کازرونی حدیث مدينة العلم را
- ۲۱۷ اثبات حسین فوزی حدیث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۲۱۹ روایت عبداللہ بن حمونی حدیث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۲۲۰ اثبات نظام الاولیاء حدیث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۲۳۰ مدائح سید محمد کرمانی
- ۲۳۱ روایت جمال الدین مزی حدیث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۲۳۳ اثبات روایت جمال الدین زرنندی (بامدائح او)
- ۲۳۷ اثبات وتحسین صلاح الدین العلانی (بامدائح او)
- ۲۴۱ روایت واثبات سید علی ہمدانی حدیث مدينة العلم را
- ۲۴۳ تحسین بدر الدین زرکشی (بامدائح او)
- ۲۴۷ اثبات فخرالدین بن مکاسب در نظم خود (بامدائح او)
- ۲۴۸ اثبات کمال الدین دمیری حدیث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۲۵۳ اثبات وتحسین مجد الدین فیروز آبادی (بامدائح او)
- ۲۵۹ اثبات امام الدین حروری (باتوثیق او)
- ۲۶۰ اثبات یوسف أهور واسطی حدیث مدينة العلم را
- ۲۶۱ روایت واثبات شمس الدین الجزری (بامدائح او)
- ۲۶۸ اثبات زین الدین الخوافی (بامدائح او)
- ۲۷۱ اثبات شهاب الدین دولت آبادی (بامدائح او)
- ۲۷۷-۲۷۲ روایت واثبات ابن حجر عسقلانی (بامدائح او)
- ۲۸۳ روایت واثبات شهاب الدین أحمد

- ۲۸۹ روایت ابن الصباغ المالکی (باتوثیق او)
- ۲۹۰ اثبات عبدالرحمن بسطامی (باترجمه او)
- ۲۹۱ اثبات شمس الدین جیلانی سخاوی
- ۳۰۱ اثبات حسین کاشفی
- ۳۱۳ روایت واثبات وتصحیح جلال الدین سیوطی ( باتراجم او)
- ۳۲۳ روایت واثبات نور الدین سمهودی (بامدائح او)
- ۳۳۵ اثبات وتصحیح فضل بن روزبهان خنجی
- ۳۳۹ اثبات عزالدین بن فهد مکی حدیث مدینه العلم را ( بامدائح او )
- ۳۴۳ اثبات شهاب الدین قسطلانی (بامدائح او)
- ۳۴۷ اثبات جلال الدین دوانی (بامدائح او)
- ۳۵۵ اثبات کمال الدین میدی ( بامدائح او )
- ۳۵۷ روایت واثبات عبد الوهاب نجاری (بامدائح او)
- ۳۵۹ اثبات غیاث الدین صاحب «حبیب السیر»
- ۳۵۹ اثبات اعتماد حبیب السیر
- ۳۶۰ اثبات وتحصین محمد یوسف شامی (بامدائح او)
- ۳۶۲ اثبات ابن عراق کنانی (بامدائح او)
- ۳۶۴ روایت واثبات ابن حجر مکی (بامدائح او)
- ۳۹۶ روایت واثبات ملا علی متقی
- ۳۷۰ روایات ابراهیم وصابی
- ۳۷۱ اثبات محمد طاهر فتنی (بامحمد)
- ۳۷۶ روایت واثبات میرزا مخدوم جرجانی
- ۳۷۹ اثبات وروایت شیخ بن عبدالله العیدروس (بامدائح او)

- ۳۸۶ روایت واثبات جمال الدین محدث شیرازی
- ۳۸۹ اثبات واعتماد واعتبار روضة الاحباب
- ۳۹۴ اثبات أبو المعصیة سمرقندی
- ۳۹۵ اثبات ملا علی قاری (بامدائح او)
- ۴۰۰ اثبات عبدالرؤف مناوی (بامدائح او)
- ۴۰۷ اثبات ملا یعقوب لاهوری
- ۴۰۷ اثبات أبو العباس مقرئ (بامدائح او)
- ۴۱۶ روایت کردن أحمد بن الفضل بن محمد باکیر
- ۴۱۷ روایت محمود قادری (بامدائح او)
- ۴۱۹ اثبات شیخ عبدالحق دهلوی (بامدائح او)
- ۴۲۸ تصحیح واثبات سید محمد بخاری
- ۴۲۹ اثبات الله دیا بن عبدالرحیم ، عثمانی
- ۴۲۹ اثبات عبدالرحمن حشتی
- ۴۳۰ اثبات شیخ بن علی جفری
- ۴۳۰ اثبات علی عزیزی (بامدائح او)
- ۴۳۱ اثبات وتحسین نورالدین خبر املسی (بامدائح او)
- ۴۳۵ اثبات تاج الدین سنهلی (بامدائح او)
- ۴۳۷ اثبات وروایت ابراهیم کردی (بامدائح او)
- ۴۴۱ اثبات اسماعیل کردی
- ۴۴۱ اثبات وروایت محمد بن عبدالباقی زرقانی (بامدائح و تراجم او)
- ۴۴۳ اثبات سالم بن عبدالله بصری (بامدائح او)
- ۴۴۵ اثبات محمد بن عبدالرسول برزنجی (بامدائح او)



- ۴۴۷ روایت میرزا محمد بدخشانى
- ۴۴۷ اثبات محمد صدر عالم
- ۴۴۹ اثبات شاه ولی الله دهلوی والد مخاطب (بامدائح او)
- ۴۵۹ اثبات محمد معین سندى (بامدح)
- ۴۶۳ اثبات محمد بن خالم حنفى (بامدح او)
- ۴۶۴ اثبات ونصحيح محمد بن اسماعيل الامير اليماني
- ۴۶۷ اثبات وروایت محمد بن علی الصبان المصرى (بامدح او)
- ۴۶۸ اثبات شيخ سليمان جمل
- ۴۶۹ اثبات قمرالدين اورنگابادى (بامدائح او)
- ۴۷۲ اثبات شهاب الدين عجلى
- ۴۷۴ اثبات وروایت محمد مبین لکهنوى
- ۴۷۴ اثبات ثناء الله پانى پتى (بامدائح او)
- ۴۷۹ اثبات خود مخاطب
- ۴۸۳ اثبات شيخ جواد ساباط
- ۴۸۴ اثبات عمر بن أحمد خربونى
- ۴۸۶ اثبات قاضى محمد بن على شوکانى (بامدائح او)
- ۵۰۰ اثبات رشيد الدين خان تلميذ مخاطب (بامدائح او)
- ۵۰۲ روایت حسن على محدث ، تلميذ مخاطب
- ۵۰۲ روایت نورالدين سليمانى
- ۵۰۲ روایت ولي الله لکهنوي
- ۵۰۴ اثبات شهاب الدين محمود آلوسى زاده (بامدائح او)
- ۵۰۵ اثبات وروایت سليمان بلخى
- ۵۰۸ اثبات سلامت الله بدايونى

- ٥٠٨ روايت واثبات حسن الرنان حيدر آبادي
- ٥١٠ اثبات علي بن سليمان الدمشقي
- ٥١٣ ذكر مؤيدات حديث مدينة العلم
- ٥٢٦ حديث أنا دار الحكمة وعلي بابها
- ٥٣٠ حديث أنا دار العلم وعلي بابها
- ٥٣١ حديث أنا ميزان العلم وعلي كفتاه
- ٥٣٢ حديث أنا مدينة الجنة وعلي بابها
- ٥٣٢ حديث أنا مدينة الفقه وعلي بابها
- ٥٣٣ حديث أنا ميزان الحكمة وعلي لسانه
- ٥٣٣ حديث أنا مدينة العلم وأنت الباب
- ٥٣٣ حديث هو باب مدينة علمي
- ٥٣٤ حديث هو باب علمي
- ٥٣٤ حديث علي باب علمي
- ٥٣٦ حديث أنت باب علمي
- ٥٤٠ حديث عية علمي وبابي الذي اوتي منه
- ٥٤٦ حديث هو بابي الذي اوتي منه
- ٥٤٧ حديث علي بن أبي طالب باب حطة
- ٥٤٩ حديث علي بن أبي طالب باب الدين
- ٥٥١ حديث أنت باب الله
- ٥٥٢ خطبه جناب أمير المؤمنين عليه السلام مشتمل برجمة «وأننا باب المدينة»
- ٥٥٥ حديث علي مني وأنا منه لا يؤدي عني الا أنا أو علي
- ٥٦١ خطبة جناب رسالتنا صلى الله عليه وآله
- ٥٠٤ حديث تشبيه أهل البيت عليهم السلام بباب حطة

- ۵۶۹ حدیث هم أبواب العلم
- ۵۷۰ رد تفصیلی عبارت تحفه
- ۵۷۰ جواب از ادعای مخاطب مبنی بر حصر حدیث پنجم بروایت جابر
- ۵۷۳ جواب از قول مخاطب « این خبر نیز مطعونست »
- استدلال مخاطب در تضعیف حدیث بقول یحیی بن معین و جواب آن بچند وجه :
- ۵۷۴ تصحیح یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بجواب سؤال قاسم انباری
- ۵۷۴ اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بجواب کلام عباس
- ۵۷۵ اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بخطاب ابن المحرز
- ۵۷۶ اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بخطاب صالح بن محمد « جزره »
- ۵۷۹ جواب نقل مخاطب قدح حدیث مدینه العلم را از بخاری
- ۵۸۶ جواب نقل مخاطب قدح حدیث مدینه العلم را از ترمذی
- ۵۸۹ روایت ترمذی حدیث مدینه العلم را با تحسین و نسبت قدح با و باطل است
- ۵۹۰ جواب احتجاج مخاطب بقدح ابن الجوزی در حدیث مدینه العلم
- ۵۹۰ قدح ابن الجوزی حسب اقادات علمای سنی
- ۵۹۵ قدح کتاب الموضوعات ابن الجوزی حسب تصریحات علمای سنی
- ۶۰۹ علمای سنی قدح ابن الجوزی را مردود و قاسد دانسته
- ۶۱۲ جواب احتجاج مخاطب بقول ابن دقیق العید در باب حدیث مدینه العلم
- ۶۱۲ قول ابن دقیق العید نزد أهل تحقیق مقبول نیست
- ۶۱۳ جواب از احتجاج مخاطب بقدح نووی ، ذهبی و جزری
- ۶۱۳ رد قدح نووی در حدیث أنادار الحکمة
- ۶۱۴ رد ادعای نووی که ترمذی حدیث أنا دار الحکمة را منکر است
- ۶۱۸ اثبات تحریف در کلام ترمذی متعلق بحدیث أنا دار الحکمة
- ۶۲۰ عدم مطابقت نقل نووی با اصل کلام ترمذی در باب روایت شریک



- ۶۲۰ اثبات تحریف دیگر در کلام ترمذی متعلق بحديث أنا دارالحکمة
- ۶۲۱ خطای نووی در فهم کلام ترمذی متعلق بحديث أنا دارالحکمة
- ۶۲۲ ذکر أسماء صحابه و تابعین ، راویان حديث أنا دارالحکمة
- ۶۲۳ قدح نووی در حديث مدینه العلم حسب اقادات علمای سنی مردود است
- ۶۲۵ نووی مضمون حديث مدینه العلم را نظم کرده
- ۶۲۶ جواب قدح ذهبی در حديث مدینه العلم
- ۶۲۶ قدح ذهبی در حديث مدینه العلم حسب اقادات خود أهل سنت مردود است
- ۶۳۰ ذهبی حديث مدینه العلم را بسند متصل روایت کرده
- ۶۳۱ نسبت قدح به جزری در حديث مدینه العلم باطل است
- ۶۳۱ جزری حديث مدینه العلم را بوجه عذیده ثابت کرده
- ۶۳۴ جواب قول مخاطب بتمسک باین احادیث موضوعه
- ۶۳۵ اثبات احتجاج کردن علماء سنی بحديث مدینه العلم
- ۶۴۱ جواب بی ادبی کردن مخاطب در باب حديث مدینه العلم بتحلیل ضعیل
- ۶۴۳ اثبات دلالت حديث مدینه العلم بر ریاست ولایت
- ۶۹۱ اثبات بودن اعلمیت سبب استحقاق خلافت
- ۷۰۲ بیان فقدان شرط علم در شیوخ ثلاثة
- ۷۰۳ ابطال حديث ماصب الله شيئاً فی صدری الا وصيته فی صدر أبي بکر
- ۷۱۷ قدح حديث لو کان بعدي نبي لکان عمر
- ۷۲۶ بیان سبب وضع حديث لو کان بعدي نبي لکان عمر
- ۷۲۷-۷۴۳ قدح حديث لو لم ابعث فيکم لبعث عمر به نه وجه
- ۷۴۴ جواب کلام صاحب تحفه در باب اعتبار جمله روایت أهل سنت

» فهرست مصادر عبقات الانوار

مجلد ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۲

» ۱ «

- ۱ - « الابانة » عبيد الله بن محمد بن حمدان عكبري .
- ۲ - « أبجد العلوم » مولوي صديق حسن خان قنوجي .
- ۳ - « ابطال الباطل » فضل الله بن روزبهان خنجي شيرازي .
- ۴ - « ابطال رأي وغياس واستحسان وتعليل وتقليد » ابن حزم أندلسي ظاهري .
- ۵ - « أبنكار الافكار » أبو الحسن علي بن أبي علي آمدي .
- ۶ - « ابهاج - شرح منهاج » تقي الدين سبكي .
- ۷ - « اتباع تادمين » ابن حبان .
- ۸ - « الاتحافات السنية بالاحاديث القدسية » محمد عبدالرؤف مناوي .
- ۹ - « اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر » محمد علي شوكتاني .
- ۱۰ - « الاتحاف بحب الاشراف » شيخ الاسلام عبيد الله بن محمد بن عامر شيرازي .
- ۱۱ - « اتحاف النبلاء » مولوي صديق حسن خان قنوجي .
- ۱۲ - « اتحاف الوري باخبار ام القرى » نجم الدين عمر بن فهد مكي .
- ۱۳ - « اتقان » جلال الدين سيوطي .
- ۱۴ - « اتمام الدراية لقراءة النفاية » جلال الدين عبدالرحمن سيوطي .
- ۱۵ - « اثبات نجات والدين جناب رسالتنا » جلال الدين سيوطي .

- ١٦ - « أخبار جنبة في أسماء الحنفية » سبط ابن الجوزي .
- ١٧ - « الاحداث » أبو الحسن علي بن محمد مدائني .
- ١٨ - « أحسن الأخبار » ترجمة صواعق المحرقة » ملا مبارك .
- ١٩ - « احقاق الحق » قاضي نور الله شوشنري .
- ٢٠ - « الأحكام في اصول الأحكام » ابن حزم أندلسي .
- ٢١ - « أحكام الدلالة » زين الدين زكريا أنصاري .
- ٢٢ - « أحكام القرآن » أبو بكر أحمد بن محمد جصاص رازي حنفي .
- ٢٣ - « احياء العلوم » أبو حامد غزالي .
- ٢٤ - « احياء الميت بفضائل أهل البيت » جلال الدين سيوطي .
- ٢٥ - « أخبار الأخبار » شيخ عبدالحق دهلوي .
- ٢٦ - « أخبار النساء » ابن القيم حنبلي .
- ٢٧ - « أخبار وفضائل » ابن أبي شيبة .
- ٢٨ - « أخلاق أحمد » أبو بكر الخلال .
- ٢٩ - « أربعين » سعد بن إبراهيم بن الحسن بن علي اربلي .
- ٣٠ - « أربعين » فخر رازي .
- ٣١ - « أربعين رتيبة » نواجذ هارما .
- ٣٢ - « الأربعين الطوال » ابن عساكر .
- ٣٣ - « الأربعين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام » جمال الدين عطاء الله شيرازي .
- ٣٤ - « الأربعين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام » موفق مكي .
- ٣٥ - « الأربعين في مناقب أمير المؤمنين » أبو عبد الله محمد بن مسلم بن أبي الفوارس رازي .
- ٣٦ - « ارشاد الى مهمات الاسناد » شاه ولي الله دهلوي پدرشاه صاحب .
- ٣٧ - « ارشاد » علامه يافعي .
- ٣٨ - « ارشاد الساري » قسطلاني .



- ٣٩- « إرشاد القبول إلى تحقيق الحق من علم الأصول » قاضي محمد بن علي شيركاني .
- ٤٠- « نزهة النقاد إلى تيسير الاجتهاد » محمد بن اسمعيل بن صلاح أمير صنعاني .
- ٤١- « إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء » شاه ولي الله دهلوي .
- ٤٢- « إزالة الغيب » حيدر علي فيض آبادي .
- ٤٣- « الأذهار فيما عقدته الشعراء من ... » جلال الدين سيوطي .
- ٤٤- « أساس في مناقب بني العباس » جلال الدين سيوطي .
- ٤٥- « أساس الاقتباس » اختيار الدين بن غياث الدين هروي .
- ٤٦- « أساس البلاغة » زمخشري .
- ٤٧- « استجلاب ارتقاء الغرف بحب أقرباء الرسول ذوي الشرف » شمس الدين سخاوي .
- ٤٨- « استيعاب » ابن عبد البر قرطبي .
- ٤٩- « اسد الغابة » ابن الأثير جزري .
- ٥٠- « أسرار نامه » شيخ فريد الدين محمد العطار النيسابوري .
- ٥١- « أسعاف الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل أهل بيته الطاهرين » محمد صبان .
- ٥٢- « أسماء الحنفية » .
- ٥٣- « أسماء رجال الصحيحين » محمد بن طاهر مقدسي .
- ٥٤- « أسماء رجال مشكوة » شيخ عبدالحق دهلوي .
- ٥٥- « أسماء النبي وخلفائه الأربعة » امام الدين محمد هجروي الذهبي .
- ٥٦- « الاسمار » محمد بن يوسف الحسيني الدهلوي المعروف بـ « بسودراز » .
- ٥٧- « أسنى المطالب في فضائل علي بن أبي طالب » ابراهيم بن عبد الله الوصافي .
- ٥٨- « أسنى المطالب في مناقب علي بن أبي طالب » شمس الدين محمد الجزري .
- ٥٩- « الأخبارات في علم العبادات » خليل بن شاهين ظاهري .
- ٦٠- « الأشاعة في اشراط الساعة » محمد بن عبد الرسول برزنجي كردي .
- ٦١- « اصباح الكلام » مولوي سلامة الله .

- ٦٢ - « أشباه ونظائر » جلال الدين سيوطي .
- ٦٣ - « أشعة اللمعات ترجمة (شرح) مشكوة » شيخ عبدالحق دهلوي .
- ٦٤ - « أصابه » ابن حجر عسقلاني .
- ٦٥ - « الصلاة » عبدالله بن محمد الفرغاني .
- ٦٦ - « الأصول (كتاب - ) » فخر الإسلام علي بن محمد بزدوي .
- ٦٧ - « أصول الإيمان » محمد سالم بن ملام الله دهلوي بخاري .
- ٦٨ - « أصول حديث » شاه صاحب .
- ٦٩ - « اظهار الحق » ملا عبدالله مشهدي .
- ٧٠ - « الاعلام » جمال الدين زرندي .
- ٧١ - « اعلام الاخيار » محمود بن سليمان الكفوي .
- ٧٢ - « اعلام الارباب بحدوث بدعة السعاريب » جلال الدين سيوطي .
- ٧٣ - « الاعلام باعلام بلد الله الحرام » شيخ قطب الدين محمد بن أحمد مكّي .
- ٧٤ - « الاعلام لسيرة النبي ﷺ » أبو عبدالله محمد بن يوسف زرندي .
- ٧٥ - « اعلام الموقعين » ابن القيم .
- ٧٦ - « أعمال الفكر والروايات » ابراهيم بن حسن كردي كوراني .
- ٧٧ - « الاغانى » أبو الفرج الاصفهاني .
- ٧٨ - « الاغنياء بمن رمى بالاختلاط » سبط بن هجمي حلي .
- ٧٩ - « أغصان أربعة » مولوي ولي الله لكهنوي .
- ٨٠ - « الاكتفاء في فضل الاربعة الخلفاء » ابراهيم بن عبدالله وصايفي يمني .
- ٨١ - « الاكليل » أبو محمد حسن بن أحمد بن يعقوب همداني يمني .
- ٨٢ - « اكليل الكرامة في تبيان مقاصد الامامة » محمد صديق حسن خان .
- ٨٣ - « اكمال » أبو نصر حلي بن هبة الله ماكولا .
- ٨٤ - « اكمال اكمال المعلم » أبو عبدالله محمد بن خليفة وشتاني أبي مالكي .

- ٨٥ - « ألف باء » يوسف بن محمد بلوي اندلسي .
- ٨٦ - « أمالي » أبو الحسن بن شاذان مكري حربي .
- ٨٧ - « أمالي » أبو عبد الله حسين بن اسمعيل بن محمد ضبتي محاملي .
- ٨٨ - « الإمامة والسياسة » عبد الله بن مسلم بن قتيبة دينوري .
- ٨٩ - « الامتاع في أحكام السماع » عبد الله محمد انصاري .
- ٩٠ - « الامتاع بأحكام السماع » جعفر بن تغلب الادفوي .
- ٩١ - « الامثال ( كتاب - ) » ميداني .
- ٩٢ - « امداد بمعرفة علو الاسناد » سالم بن عبد الله بن سالم بصري .
- ٩٣ - « امعان النظر في توضيح نخبة الفكر » محمد بن أكرم بن عبد الرحمن .
- ٩٤ - « الاسم لا يفاظ الهمم » ابراهيم بن حسن كردي كوراني .
- ٩٥ - « اقامة في رتبة الخلافة » جلال الدين سيوطي .
- ٩٦ - « الانباه على قبائل الرواة » ابن عبد البر قرطبي .
- ٩٧ - « انتباه في سلاسل أولياء الله » شاه ولي الله دهلوي .
- ٩٨ - « الانتصار لامام أئمة الامصار » يوسف بن عبد الله سنط ابن البوزي .
- ٩٩ - « الانساب » عبد الكريم بن محمد سمعاني .
- ١٠٠ - « أنساب الاشراف » أحمد بن يحيى بن جابر بلاذري .
- ١٠١ - « انسان العيون في سيرة الامين والمأمون » نور الدين علي بن ابراهيم حلبلي .
- ١٠٢ - « أنس جليل » قاضي مجير الدين حلبلي .
- ١٠٣ - « انصاف في بيان سبب الاختلاف » شاه ولي الله دهلوي .
- ١٠٤ - « أنوار بدرية » حسن بن محمد بن علي السهمي الحلبي .
- ١٠٥ - « أنوار التنزيل ( تفسير - ) » قاضي يضاوي .
- ١٠٦ - « أنوار المرقان » المصنف القزويني ( الاثنى عشري ) .
- ١٠٧ - « الأنواع » ابن حبان .



- ١٠٨ - «الاوراق» (كتاب -) «أبو هلال حسن بن عباد الله عسكري» .  
 ١٠٩ - «الاوراق» أبو بكر صولي .  
 ١١٠ - «اينار الانصاف» يوسف بن قزعلي بن عباد الله البغدادي .  
 ١١١ - «ايساح لطافة المقال» رشيد الدين خان دهلوي «فاصل رشيد» .

## « ب »

- ١١٢ - «الباطل» (كتاب -) «ابن روزبهان» .  
 ١١٣ - «الباهر في حكم النبي في الباطن والظاهر» جلال الدين سيوطي .  
 ١١٤ - «بحار الأنوار» علامه مجلسي .  
 ١١٥ - «بحر رائق» شرح كنز الدقائق «زين الدين ابن نجيم مصري» .  
 ١١٦ - «بحر محيط» (تفسير -) أبو حيان محمد بن يوسف أندلسي غرناطي .  
 ١١٧ - «بحر المناقب» علي بن ابراهيم .  
 ١١٨ - «بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع» ملك العلماء علاء الدين كاشاني .  
 ١١٩ - «البداية والنهاية» ابن كثير شامي .  
 ١٢٠ - «البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع» قاضي محمد بن علي شوكاني .  
 ١٢١ - «الدور السافرة عن امور الآخرة» جلال الدين سيوطي .  
 ١٢٢ - «براهين ساطعة» شيخ جواد ساباط بن ابراهيم حنفي .  
 ١٢٣ - «براهين قاطعة» ترجمة صواعق محرقة «كمال الدين جهرمي» .  
 ١٢٤ - «بستان المحدثين» شاه صاحب .  
 ١٢٥ - «بغية المرتاح الى طلب الادب» محمد يوسف الزرندي .  
 ١٢٦ - «بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة» جلال الدين عبدالرحمن سيوطي .  
 ١٢٧ - «البلغة في تراجم أئمة النحو واللغة» شيخ مجد الدين الفيروز آبادي .  
 ١٢٨ - «بلغة المسير الى توحيد الملي الكبير» الشيخ ابراهيم بن حسن كردي كوراني .  
 ١٢٩ - «بهجة المجالس» أبو عمر يوسف بن عبدالبر قرطبي .  
 ١٣٠ - «البيان في اخبار صاحب الزمان» محمد بن يوسف كنجي شافعي .

## «ت»

- ١٣١ - «تاج الدرة» - شرح قصيدة برده بدرالدين محمود بن أحمد رومي
- ١٣٢ - «تاج العروس من جواهر القاموس» سيد محمد مرتضى زبيدي واسطي
- ١٣٣ - «تاج مكلل» مولوي صديق حسن خان قنوجي
- ١٣٤ - «تأخير الظلame الى يوم القيمة» جلال الدين سيوطي
- ١٣٥ - «تاريخ» ابن عساكر أبو القاسم علي بن حسن بن هبة الله دمشقي
- ١٣٦ - «تاريخ» ابن كثير
- ١٣٧ - «تاريخ» اسماعيل بن علي
- ١٣٨ - «تاريخ» قطب الدين موسى بن القتيبة الشيخ محمد اليونيني
- ١٣٩ - «تاريخ الاسلام» خمس الدين ذهبي
- ١٤٠ - «تاريخ أصفهان» حافظ أبو نعيم أحمد بن عبد الله أصفهاني
- ١٤١ - «تاريخ بغداد» أبو بكر أحمد بن علي خطيب بغدادي
- ١٤٢ - «تاريخ بغداد» محمد بن محمود معروف بآبن النجار
- ١٤٣ - «تاريخ الطفلة» جلال الدين سيوطي
- ١٤٤ - «تاريخ الخميس» حسين بن محمد دياربكري
- ١٤٥ - «تاريخ الصحابة» اسماعيل مدني انماطي
- ١٤٦ - «تاريخ صير» بخاري صاحب صحيح
- ١٤٧ - «تاريخ طبري» أبو جعفر محمد بن جرير طبري
- ١٤٨ - «تاريخ مظفر» ابن أبي الدم ابراهيم بن عبد المنعم همداني
- ١٤٩ - «تاريخ يعقوبي» أحمد بن أبي يعقوب جعفر بن وهب بن واضح كاتب عباسي
- ١٥٠ - «تاريخ يميني» أبو نصر محمد بن عبد الجبار عيني
- ١٥١ - «تأسيس النظر» أبو زيد عبيد الله بن عمر بن عيسى دبوسي
- ١٥٢ - «تأويل مختلف الحديث» عبد الله بن مسلم بن قتيبة دينوري

- ١٥٣ - « نبر المذاب في بيان ترتيب الاصحاب » أحمد بن محمد الحافى الشافى
- ١٥٤ - « بيض الصحيفة » علامه سيوطي
- ١٥٥ - « تبين الحقائق - شرح كنز الدقائق » فخر الدين عثمان بن علي زلمي
- ١٥٦ - « التبيين في أسماء المدلسين » سبط العجمي الحلبي
- ١٥٧ - « تمة المختصر في أخبار البشر » ابن الوردي
- ١٥٨ - « تمة صواعق معرفة » ابن حجر مكي
- ١٥٩ - « تمة معرفة الصحابة » محمد بن عمرو بن أحمد بن عمر أصفهاني
- ١٦٠ - « تجريد » محقق طوسي
- ١٦١ - « تجريد الصحابة » شمس الدين ذهبى
- ١٦٢ - « التحرير » كمال الدين محمد بن عبدالواحد سيواسي ، ابن الهمام .
- ١٦٣ - « تحفة اثنا عشرية » شاه صاحب دهلوي « كتاب موضوع رد » .
- ١٦٤ - « تحفة الأحياء من مناقب آل العبا » جمال الدين محدث فيرازي .
- ١٦٥ - « تحفة الاشراف بمعرفة الأطراف » حافظ مزي
- ١٦٦ - « تحفة المحبين » ملا نظام الدين
- ١٦٧ - « تحفة بهية في طبقات الشافعية » عبدالله بن ابراهيم ، حجازي ، هرقاوي
- ١٦٨ - « تحفة المراقبين » فارسي منظوم - الفضل الدين ابراهيم بن علي الخاقاني
- ١٦٩ - « تحفة المحبين » ميرزا محمد بدخشاني
- ١٧٠ - « تحفة المحبين لال طه ويس » محمود شيخاني قادري
- ١٧١ - « التحقيق » عبدالعزيز بن أحمد البخاري
- ١٧٢ - « تحقيق الاشارة الى تميم البشارة » شيخ عبدالحق دهلوي
- ١٧٣ - « تخريج أحاديث احياء العلوم » زين الدين عبدالرحيم بن حسين عراقي
- ١٧٤ - « تخريج احاديث كشاف » ابن حجر عسقلاني « الكاف الشاف »
- ١٧٥ - « تخريج احاديث مختصر ابن الحاجب » أبو الفدا اسمعيل بن عمر قرشي ابن كثير



- ١٧٦ - « تخريج احاديث منهاج بيضاوي » حافظ زين الدين عراقي
- ١٧٧ - « تدريب الراوي - شرح تقريب النواوي » جلال الدين سيوطي
- ١٧٨ - « التدقيقات الراسخات في شرح التحقيقات الشامخات الملقب بسيل النجاح الى تحصيل الفلاح » مولوي تراب علي
- ١٧٩ - « التدوين » عبد الكريم بن محمد رافعي
- ١٨٠ - « تذكرة الأبرار » سيد محمد بخاري
- ١٨١ - « تذكرة الحفاظ » شمس الدين محمد بن أحمد ذهبي
- ١٨٢ - « تذكرة خواص الأمة » شمس الدين مبط ابن الجوزي
- ١٨٣ - « تذكرة الشعراء » دولت شاه سمرقندي
- ١٨٤ - « تذكرة الموضوعات » عبدالحق بن فضل الله المحمدي الهندي
- ١٨٥ - « تذكرة الموضوعات » محمد بن طاهر بن أحمد مقدسي
- ١٨٦ - « تذكرة الموضوعات » محمد طاهر فتحي
- ١٨٧ - « تذكرة الموضوعات » محمد طاهر گجراني
- ١٨٨ - « تذهيب التهذيب » شمس الدين ذهبي
- ١٨٩ - « تراجم الحفاظ » ميرزا محمد بدخشاني
- ١٩٠ - « ترجمة منتقى » محمد بن أحمد بن محمد سمرقندي
- ١٩١ - « تسديد القوس في مختصر مسند الفردوس » ابن حجر عسقلاني
- ١٩٢ - « تسلية القواد » مولوي غلامعلي آزاد بلگرامي
- ١٩٣ - « تشييد المطاعن » علامه سيد محمد قلي موسوي نيشابوري ، والد مؤلف
- ١٩٤ - « تطهير الجنان » ابن حجر مكي
- ١٩٥ - « تضييع الاحباب في مناقب الال والاصحاب » حسيني محدث
- ١٩٦ - « تطهير الانام في تعبير المنام » عبدالغني بن اسماعيل معروف بابن نابلسي
- ١٩٧ - « تعليق تخريج أحاديث منهاج بيضاوي » حافظ زين الدين عراقي

- ١٩٨- « تفریح الاحباء في مناقب الال والاصحاب » ميرزا حسن علي لکهنوي
- ١٩٩- « تفسير آيات احکام » معروف بتفسير احمدي « ملاجيون، شيخ احمد صالحی
- ٢٠٠- « تفسير ابن کثير » اسمعيل بن عمر بن کثير قوشي دمشقي
- ٢٠١- « تفسير أبو حيان » محمد بن يوسف بن حيان أندلسي غرناطي
- ٢٠٢- « تفسير أنوري » عبدالوهاب بن محمد بن رفيع الدين بخاري
- ٢٠٣- « تفسير بحر مواج » شهاب الدين دولتا بادي
- ٢٠٤- « تفسير البقوي »
- ٢٠٥- « تفسير جلالين » حافظ جلال الدين سيوطي
- ٢٠٦- « تفسير حسيني » ملا حسين واعظ کاشفي « مواهب عليّه »
- ٢٠٧- « تفسير روح المعاني شهاب الدين محمود بغدادی آلوسي زاده
- ٢٠٨- « تفسير زاهدي » أبو نصر أحمد بن حسن بن أحمد درواجي زاده
- ٢٠٩- « تفسير شاهي » محمد محبوب عالم
- ٢١٠- « تفسير طبري » أبو جعفر محمد بن جرير طبري
- ٢١١- « تفسير فتح العزيز » شاه صاحب مؤلف تحفه
- ٢١٢- « تفسير كبير » امام فخر الدين محمد بن عمر رازي « مفاتيح الغيب »
- ٢١٣- « تفسير محبي الدين » ابن عربي أندلسي
- ٢١٤- « تفسير مختصر » جلال الدين محمد بن أحمد محلي
- ٢١٥- « تفسير واحدی » أبو الحسن علي بن أحمد واحدی
- ٢١٦- « التفضيل ( كتاب - ) » أبو جعفر محمد بن عبدالله اسکافي
- ٢١٧- « تفهيمات الهية » شاه ولي الله دهلوي
- ٢١٨- « تفریب التهذيب » ابن حجر أحمد بن علي عسقلاني
- ٢١٩- « التقرير والتحبير في شرح التحرير » ابن أمير الحاج محمد بن محمد حلي
- ٢٢٠- « التقييد والايضاح لما أطلق وأغلق من كتاب ابن الصلاح » حافظ زين الدين

- ٢٢١ - « تكملة تفسير مفاتيح الغيب » أبو العباس أحمد بن محمد قمولي
- ٢٢٢ - « تكملة مجمع البحار » محمد طاهر فتحي كجراتي
- ٢٢٣ - « تكميل الايمان وتقوية الايقان » شيخ عبد الحق دهلوي
- ٢٢٤ - « تلخيص الخير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير » ابن حجر عسقلاني
- ٢٢٥ - « تلخيص سيرت ابن اسحق » ابن هشام أبو محمد عبد الملك
- ٢٢٦ - « تلخيص المستدرک » شمس الدين ذهبي .
- ٢٢٧ - « تلويح شرح توضيح » تفتازاني سعد الدين محمود بن عمر
- ٢٢٨ - « تلويح شرح صحيح بخاري » علاء الدين مغلطاني تركي مصري حنفي
- ٢٢٩ - « تمام الدراية » سيوطي
- ٢٣٠ - « نوره السفيه » سيف الله بن أسد الله العلواني
- ٢٣١ - « تمهيد في بيان التوحيد » أبوشكور محمد بن عبد السعيد بن شبيب
- ٢٣٢ - « تمييز الطيب من الخبيث » عبد الرحمن بن علي شيباني
- ٢٣٣ - « التبتة بمن يعنه الله على رأس كل ماء » سيوطي
- ٢٣٤ - « تبيين » سيف الله بن أسد الله علواني
- ٢٣٥ - « تنزيه الشريعة عن الاخبار الشبهة الموضوعة » علي بن هراق كناني
- ٢٣٦ - « تنفيذ العقود السنية بتمهيد الدولة الحسينية » رضي الدين بن محمد الحسيني
- ٢٣٧ - « تنوير الحوائك » شرح موطأ مالك » جلال الدين سيوطي
- ٢٣٨ - « تنوير الصحيفة » علامه يوسف بن عبد الهادي الحنبلي
- ٢٣٩ - « توضيح أنور » نجم الدين خضر بن محمد بن علي الرازي
- ٢٤٠ - « توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل » شهاب أحمد ايجي
- ٢٤١ - « تهذيب الآثار » محمد بن جرير طبري .
- ٢٤٢ - « تهذيب الاسماء واللغات » أبو زكريا يحيى بن شرف نووي
- ٢٤٣ - « تهذيب التهذيب » ابن حجر عسقلاني



- ٢٤٤ - « تهذيب الكلام » تفتازاني سعد الدين مسعود بن عمر
- ٢٤٥ - « تهذيب الكمال » جمال الدين يوسف بن عبدالرحمن منري
- ٢٤٦ - « تهذيب اللغة » أبو منصور محمد بن أحمد بن طلحة أزهري
- ٢٤٧ - « تيسير - شرح جامع صغير » عبدالرزوف بن تاج العارفين مناوي
- ٢٤٨ - « تيسير القاري بشرح الصحيح البخاري » نور الحق بن الشيخ عبدالحق
- ٢٤٩ - « تيسير المطالب السنية » علي بن علي شبر املي
- ٢٥٠ - « تيسير الوصول الى جامع الاصول » عبدالرحمن بن علي شياني
- ٢٥١ - « ثبت الكزبري » عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن
- ٢٥٢ - « الثغور الباسمة في مناقب السيدة فاطمة » سيوطي
- ٢٥٣ - « الثقات (كتاب) » أبو حاتم محمد بن حبان تميمي بسني
- ٢٥٤ - « ثمار القلوب في المضاف والمنسوب » أبو منصور عبد الملك بن محمد

## « ج »

- ٢٥٥ - « جاسوس على القاموس » أحمد فارس الفندي
- ٢٥٦ - « جامع الاصول » مجد الدين ابن الاثير جزري
- ٢٥٧ - « جامع الاصول » شيخ أحمد كمشخانوي الخالدي
- ٢٥٨ - « جامع الاصول » معمر كثير
- ٢٥٩ - « جامع بيان العلم » أبو عمر يوسف بن عداة ابن عبدالبر نمرى قرطبي
- ٢٦٠ - « جامع السلاسل » مجد الدين بدخشاني
- ٢٦١ - « الجامع الصحيح » محمد بن عيسى ترمذي
- ٢٦٢ - « جامع صغير » جلال الدين سيوطي
- ٢٦٣ - « جامع مسانيد أبو حنيفة » أبو المؤيد محمد بن محمود خوارزمي
- ٢٦٤ - « جذاب القلوب الى ديار المحبوب » الشيخ عبدالحق دهلوي
- ٢٦٥ - « المجرح والتعديل » ابن أبي حاتم

- ٢٦٦ - « جزء في علل الحديث » أبوحنس عمر بن أحمد معروف بابن شاهين
- ٢٦٧ - « جفريات » أبو الحسن روياني شافعي
- ٢٦٨ - « جلاء النظر في دفع شبهات ابن حجر » اسماعيل بن سليمان كردي بصري
- ٢٦٩ - « الجمع بين الصحاح الستة » أبو الحسن دزين بن معاوية عبادي
- ٢٧٠ - « الجمع بين الصحيحين » أبو عبد الله محمد بن فتوح بن عبد الله أزدي
- ٢٧١ - « جمع الجوامع » حافظ جلال الدين سيوطي .
- ٢٧٢ - « جمع الفوائد » محمد بن محمد بن سليمان قاسي روداني مغربي
- ٢٧٣ - « جنة ، في الاسوة الحسنة بالسنة » محمد صديق حسن خان لتوحي
- ٢٧٤ - « جواهر العقدين في فضل الشرفين : شرف العلم الجلي والنسب العلي » نور الدين علي بن عبد الله سمهودي
- ٢٧٥ - « جواهر مضية في طبقات الحنفية » عبد القادر بن محمد قرشي
- ٢٧٦ - « جواهر النفايس » أحمد بن ابراهيم
- ٢٧٧ - « الجوهر الثقي في الرد على البيهقي » ابن التركماني علاء الدين علي بن عثمان

## « ح »

- ٢٧٨ - « حاشية أنساب سمعاني » ميرزا محمد بدخشي
- ٢٧٩ - « حاشية تفسير بيضاوي » ملا عصام
- ٢٨٠ - « حاشية جامع صغير سيوطي » شيخ محمد بن سالم بن أحمد مصري
- ٢٨١ - « حاشية روض الاخبار » محمد بن قاسم بن يعقوب امامي
- ٢٨٢ - « حاشية شرح بردة » ابراهيم ماجوري
- ٢٨٣ - « حاشية شرح تجريد فوشجي » صدر الدين شيرازي
- ٢٨٤ - « حاشية شرح عقائد عضدي » حسين خلخاله
- ٢٨٥ - « حاشية مشكوة » ميرسيد شريف جرجاني
- ٢٨٦ - « حبيب السير في أخبار أفراد البشر » غياث الدين خواند أمير

- ٢٨٧ - «حجة الله البالغة» شاه ولي الله دهلوي
- ٢٨٨ - «حديث الطير» محمد بن جرير الطبري
- ٢٨٩ - «حديقة الحديقة وشريعة الطريقة ابوالمجد حكيم سنائي شاعر معروف
- ٢٩٠ - «حرز ثمين شرح حصن حصين» ملا علي قاري
- ٢٩١ - «حرز وصين» فخر الدين
- ٢٩٢ - «حسن المحاضرة في أخبار مصر والقاهرة» جلال الدين سيوطي
- ٢٩٣ - «حسن المقصد في عمل المولد» سيوطي
- ٢٩٤ - «حصر الشارد» محمد عابد بن أحمد علي سندي
- ٢٩٥ - «حصول المأمول من علم الاصول» مولوي صديق حسن خان
- ٢٩٦ - «حطلة في ذكر الصحاح الستة» محمد صديق حسن خان قنوجي
- ٢٩٧ - «الحفظ الاوفر في الحجج الاكبر» ملا علي قاري
- ٢٩٨ - «الحق المبين في فضائل أهلية سيد المرسلين» محمد رشيد الدين خان
- ٢٩٩ - «حلية الاولياء» حافظ أبو نعيم أصفهاني
- ٣٠٠ - «حياة الحيوان» كمال الدين محمد بن عيسى ، ادميري
- ٣٠١ - «حياة الذاكرين» سيد محمود شيخاني قادري

### «خ»

- ٣٠٢ - «الخراج ( كتاب - )» قاضي أبو يوسف يعقوب بن ابراهيم
- ٣٠٣ - «الخرائج والجرائح» قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي
- ٣٠٤ - «خريدة النصارى وخريدة أهل العصر» عماد الدين كاتب
- ٣٠٥ - «خزانة الادب» تقي الدين علي بن حجت حموي
- ٣٠٦ - «خزانة الادب» شيخ عبدالقادر بن عمر بنداوي
- ٣٠٧ - «خصائص» أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب نسائي
- ٣٠٨ - «خصائص أمير المؤمنين (عليه السلام)» عيسى بن محمد الثعالبي



٣٠٩ - « الخصائص العلوية على سائر البرية » أبو الفتح محمد بن علي نطنزي

٣١٠ - « الخصائص الكبرى » حافظ جلال الدين سيوطي

٣١١ - « اتصال » أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي

٣١٢ - « خطبة سيره نبويه » أحمد بن رزني بن أحمد الشافعي المشهور بدحلان

٣١٣ - « خلاصة الآثار في أعيان القرن الحادي عشر » محمد بن فضل الله محبي

٣١٤ - « خلاصة الذهب » صفى الدين خزرجي .

٣١٥ - « خلاصة في أصول الحديث » حسين بن عباد الله طليبي

٣١٦ - « خلاصة المناقب » نور الدين جعفر بن سالار المعروف بأبى ملا خليفة

٣١٧ - « خلاصة الوفاء » نور الدين سمهودي

« خميس » - « تاريخ الخميس »

٣١٨ - « خيرات الحسان » علامة ابن حجر

### « د »

٣١٩ - « دراسات اللبيب في الاسوة الحسنة بالحبيب » محمد معين بن محمد سندي

٣٢٠ - « دراية حديث الولاية » أبو سعيد مسعود بن ناصر السجستاني

٣٢١ - « الدر العوالي » لحل ألقاظ بدء الأمل » محمد بن محمد مصري

٣٢٢ - « الدر اللقيط من البحر المحيط » تاج الدين أحمد بن عبد القادر قيسي

٣٢٣ - « در مختار » محمد بن علي الحصكفي

٣٢٤ - « درمنثور (تفسير) » حافظ سيوطي

٣٢٥ - « در نثير - مختصر نهاية ابن اثير » جلال الدين سيوطي

٣٢٦ - « الدر النفيد » شيخ الاسلام أحمد بن يحيى بن محمد حفيد هروي

٣٢٧ - « الدر المنظم في السر الأعظم » كمال الدين شافعي

٣٢٨ - « در اليتيم » نور الدين بن اسماعيل سليمانى نزيل رامپور

٣٢٩ - « درة التحقيق في نصرة الصديق » محمد فاخر اله آبادي

٣٣٠ - « درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبنول والبطين » جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي

٣٣١ - « دروسية فيما علا من الاسانيد الشوائية » محمد بن شيخ علي شنواني

٣٣٢ - « الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة » ابن حجر عسقلاني

٣٣٣ - « درر متشره » جلال الدين سيوطي

٣٣٤ - « دستور الحقائق » فخر الدين هانسوي

٣٣٥ - « دلائل النبوة » أبو نعيم أصفهاني

٣٣٦ - « دول الاسلام » شمس الدين ذهبی

٣٣٧ - « ديوان » سعدي شيرازي

#### « ذ »

٣٣٨ - « ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى » محب الدين أحمد طبري مكي

٣٣٩ - « ذخيرة العقبى في ذكر فضائل أئمة الهدى » عاشق عليخان دهلوي

٣٤٠ - « ذخيرة المآل في شرح عقد جواهر اللال » أحمد بن عبدالقادر عجيلي

٣٤١ - « الذرية الطاهرة » أبو بشر محمد بن أحمد أنصاري دولابي

٣٤٢ - « ذيل كتاب تاريخ بغداد » محب الدين محمد بن محمود بغدادي ، ابن النجار

٣٤٣ - « ذيل ضوء لاسع » جار الله بن فهد مكي [ج ٢ ص ٦٠٩]

٣٤٤ - « ذيل طبقات حنبلية » زين الدين عبدالرحمن ، ابن رجب دمشق

٣٤٥ - « ذيل اللتالي المصنوعة » جلال الدين سيوطي

٣٤٦ - « ذيل المذيل » أبو جعفر محمد بن جرير طبري

#### « ر »

٣٤٧ - « ربيع الأبرار » جار الله زمخشري

٣٤٨ - « رجال صحيحين » أسماء رجال الصحيحين

٣٤٩ - « رجال مسند أبي حنيفة » محمد بن محمود الخوارزمي

- ٣٥٠ - « رجال مشكوة » - « أسماء رجال مشكوة »
- ٣٥١ - « رجال مشكوة » ولي الدين خطيب
- ٣٥٢ - « رسالة أسانيد » شيخ أحمد نخلي
- ٣٥٣ - « رسالة أسانيد » محمد أمير آهري
- ٣٥٤ - « رسالة الهام الحجر فيمن زكي ماب أبي بكر » سيوطي
- ٣٥٥ - « رسالة درائبات فضيلت قرون ثلاثه » جلال الدين سيوطي
- ٣٥٦ - « رسالة در عقيدة شاه ولي الله دهلوي » عبدالعزيز شاه صاحب
- ٣٥٧ - « رسالة در فضائل وأحوال أئمة أطهار » شيخ عبد الحق دهلوي
- ٣٥٨ - « رسالة الدنية » أبو حامد محمد بن محمد غزالي
- ٣٥٩ - « رسالة رد البدعة در فضائل أمير المؤمنين عليه السلام » ميرزا محمد بدخشي
- ٣٦٠ - « رسالة زاد السير في الفهرست الصغير » سيوطي
- ٣٦١ - « رسالة عقائد » ملا يعقوب بنباني لاهوري
- ٣٦٢ - « رسالة عليّة في الأحاديث النبوية » ملا حسين بن علي واعظ كاشفي
- ٣٦٣ - « رسالة فصول أربعة » محمد معصوم بابا سمرقندي
- ٣٦٤ - « رسالة قواميت » أبو المظفر منصور بن محمد سمعاني وفضائل الصحابة
- ٣٦٥ - « رسالة كلاميه » شيخ أحمد بن عبد الواحد عمري ، مجدد سهرندي
- ٣٦٦ - « رسالة مدح أهل البيت » عمرو بن بحر بصري ، جاحظ
- ٣٦٧ - « رسالة مدح خلفاء » شيخ الاسلام عز الدين عبدالعزيز سلمى دمشقي
- ٣٦٨ - « رسالة مناقب شافعي » فخر رازي
- ٣٦٩ - « رسالة منتهى العقول » سيوطي
- ٣٧٠ - « رسالة منصب رباست » محمد اسماعيل دهلوي برادر ثقة عبدالعزيز
- ٣٧١ - « رسالة موضات » ملا علي قاري
- ٣٧٢ - « رشحات » ملا حسين بن علي واعظي كاشفي



- ٣٧٣ - « رمز الحقائق - شرح كنز الدقائق » بدر الدين محمود بن أحمد هيني
- ٣٧٤ - « روض الانحياز المنتخب من ربيع الابرار » محي الدين محمد ابن الخطيب
- ٣٧٥ - « الروض الانف » عبدالرحمن بن عبدالله سهيلي
- ٣٨٦ - « روض باسم » محمد بن ابراهيم معروف بابن الوزير
- ٣٧٧ - « روض المناظر في علم الاوائل والاواخر » أبو الوليد محمد بن الشحنة حلبي
- ٣٧٨ - « روضة » حسين بن حمدان
- ٣٧٩ - « روضة الاحباب في سير النبي والال والاصحاب » جمال الدين خيرازي .
- ٣٨٠ - « روضة الشهداء » حسين بن علي كاشفي ييهي
- ٣٨١ - « روضة الصفا » بريده
- ٣٨٢ - « روضة الصفا » محمد بن خاوند شاه بن محمود هروي
- ٣٨٣ - « روضة العلماء » علي بن يحيى الزندوبستي
- ٣٨٤ - « روضة الفردوس - مختصر فردوس الاخبار » سيد علي همداني
- ٣٨٥ - « روضة نديه - شرح تحفه حلويه » محمد بن اسمعيل أميربماني صنعاني
- ٣٨٦ - « رياض الزاهرة » عبدالله بن محمد مطيري
- ٣٨٧ - « رياض الفضائل » شيخ محمد الواحظ الهروي
- ٣٨٨ - « رياض مستطابه » عماد الدين يحيى بن أبي بكر عامري
- ٣٨٩ - « رياض نضرة » محب الدين أحمد بن عبدالله طبري
- ٣٩٠ - « ربحانة الالباء » شهاب الدين أحمد خفاجي

## « ز »

- ٣٩١ - « زاد المسير » ابن الجوزي
- ٣٩٢ - « زاد المسير » جلال الدين سيوطي
- ٣٩٣ - « زاد المعاد في هدى خير العباد » ابن قيم الجوزيه
- ٣٩٤ - « زبدة المقاصد في تجريد الزوائد » عبدالحق محمدي هندي

٣٩٥- « زهر الآداب وثمر الآلباب » إبراهيم بن علي حصري قيرواني

٣٩٦- « زوائد المناقب أحمد حنبل » عبدالله بن أحمد حنبل

٣٩٧- « زين الفتى في تفسير سورة هل أتى » أحمد بن محمد بن علي عاصمي

### «س»

٣٩٨- « سبعة المرجان » مولوي غلام علي آزادي بلگرامي

٣٩٩- « السبعين في فضائل أمير المؤمنين » سيد علي همداني

٤٠٠- « سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد » شمس الدين دمشقي صالح

٤٠١- « سراج منير (تفسير - ) » محمد بن أحمد شريفي خطيب

٤٠٢- « سراج منير - شرح جامع صغير » علي بن أحمد عزيزي بولافي

٤٠٣- « سراج وهماج - من كشف مطالب صحيح مسلم بن الحجاج » مولوي قنوجي

٤٠٤- « سر الشهداء » شاه صاحب دهلوي

٤٠٥- « سعادة الكونين في بيان فضائل الحسنين » محمد اكرام الدين دهلوي

٤٠٦- « سلك الدرر في أعيان القرن الثاني عشر » محمد خليل بن علي المرادي

٤٠٧- « سمط المجيد في تلقين الذكر لأهل التوحيد » شيخ أحمد القشاشي

٤٠٨- « السنة (كتاب - ) » أبو أحمد بن عمرو نبيل ، ابن أبي عاصم شيباني

٤٠٩- « سنن ابن ماجه » محمد بن يزيد قزويني

٤١٠- « سنن أبوداود » سليمان بن أشعث سجستاني

٤١١- « سنن (صحيح ) » ترمذي

٤١٢- « سنن نسائي » أحمد بن شعيب

٤١٣- « السنن الكبرى » أحمد بن الحسين بيهقي

٤١٤- « سهام ناقة » اسحاق هروي

٤١٥- « سير الاقطاب » الله ديا بن عبدالرحيم چشتي عثمانی

٤١٦- « سير الاقطاب » مولوي حسن زمان

- ٤١٧- « سير الاولياء » سيد محمد بن محمود كرماني  
 ٤١٨- « سير النبلاء » شمس الدين ذهبي  
 ٤١٩- « سيره » ابن هشام  
 ٤٢٠- « سيره نبوي » أحمد بن زيني رحلان شافعي  
 ٤٢١- « السيرة النبوية » محمد بن مبارك بن محمد الكرماني  
 ٤٢٢- « سيف صارم » في قطع ضد الظالم » فاضل ابراهيم بن جابردي  
 ٤٢٣- « سيف مملول » قاضي سناء الله هاني يتي

## « ش »

- ٤٢٤- « شمع الحق » علامه حلي  
 ٤٢٥- « شمع الوصول الى اصطلاح احاديث الرسول » محمد صديق حسن خان  
 ٤٢٦- « شجرة طيبة » غلام علي آزاد بلگرامي  
 ٤٢٧- « شرح أحكام » ولي الدين أبو زرعه أحمد بن عبدالرحيم العراقي  
 ٤٢٨- « شرح احياء العلوم » محمد مرتضى واسطي زيدي  
 ٤٢٩- « شرح أسماء النبي ﷺ » علامه ذوالنسين  
 ٤٣٠- « شرح ألقية الحديث » زين الدين عراقى  
 ٤٣١- « شرح تجريد » علي قوشجي  
 ٤٣٢- « شرح تهذيب الكلام » ملا يعقوب لاهوري  
 ٤٣٣- « شرح جمع الجوامع سيوطي » جلال الدين مجلسي  
 ٤٣٤- « شرح ديوان أبو العلاء » أبو محمد قاسم بن الحسين بن محمد الخوارزمي  
 ٤٣٥- « شرح ديوان منسوب بجانب أمير المؤمنين ﷺ » كمال الدين حسين مبيدي  
 ٤٣٦- « شرح رساله اعتقاديه » فضل بن روزبهان خنجي شيرازي  
 ٤٣٧- « شرح رسالة زوراء » جلال الدين دواني  
 ٤٣٨- « شرح سفر السعادة » شيخ عبد الحق دهلوي



- ٤٣٩ - «شرح السنه» محيي السنه حسين بن مسعود فراء بغوي
- ٤٤٠ - «شرح شفاء قاضي عياض» أبوذر أحمد بن ابراهيم حلبى
- ٤٤١ - «شرح شفاء قاضي عياض» ملا علي قارى ، علي بن سلطان محمد هروي
- ٤٤٢ - «شرح الشمائل ترمذى» ابن روزبهان خنجي شيرازي
- ٤٤٣ - «شرح شمائل ترمذي» حاج محمد بلخي
- ٤٤٤ - «شرح الصدور بشرح حال الموتى والقبور» جلال الدين سيوطي
- ٤٤٥ - «شرح صحيح مسلم» محمد بن خلفه وشتاني أبي
- ٤٤٦ - «شرح صحيح مسلم» محمد بن محمد بن يوسف سنوسي
- ٤٤٧ - «شرح عقائد عضدي» ملا جلال دواني
- ٤٤٨ - «شرح فصوص الحكم» شيخ مؤيد الدين جندي
- ٤٤٩ - «شرح قصيدة برده» زين الدين خالك بن عبدالله أزهرى
- ٤٥٠ - «شرح قصيدة برده» ملا عصام
- ٤٥١ - «شرح قصيدة تائيه فارسيه» سعيد الدين محمد بن أحمد فرغاني
- ٤٥٢ - «شرح فارسي مشکوة» شيخ عبدالحق دهلوي
- ٤٥٣ - «شرح فقه أكبر» ملا علي قاري
- ٤٥٤ - «شرح كنز الدقائق» عثمان بن علي زيلعي
- ٤٥٥ - «شرح كنز الدقائق» محمود بن محمد عيني
- ٤٥٦ - «شرح گلشن راز» شمس الدين محمد بن يحيى بن علي الجيلاني
- ٤٥٧ - «شرح مثنوي ملاي رومي» مولاي عبد العلي معروف به بحر العلوم
- ٤٥٨ - «شرح مختصر الاصول» عضد الدين ايجي
- ٤٥٩ - «شرح مختصر الاصول ابن حاجب» قاضي عضد الدين رزوي
- ٤٦٠ - «شرح مختصر تلخيص المفتاح» تفتازاني
- ٤٦١ - «شرح مسلم الثبوت» ولي الله بن حبيب الله لكهنوي
- ٤٦٢ - «شرح مصابيح (الميسر)» فضل الله بن حسين توديشتي حنفي

- ۴۶۳ - « شرح مطول تلخیص المفتاح » تفتازانی
- ۴۶۴ - « شرح مفتاح غیب الجمع والوجود » علامه شمس الدین قنازی
- ۴۶۵ - « شرح مقاصد » سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی
- ۴۶۶ - « شرح مقامات حریری » ناصر الدین عبد السید مطرزی
- ۴۶۷ - « شرح منهاج بیضاوی » برهان الدین عیدالله بن محمد عبری فرغانی
- ۴۶۸ - « شرح منهاج بیضاوی » محمد بن محمد بن عبدالرحمن قاهری
- ۴۶۹ - « شرح منهاج الوصول الی علم الاصول » بیضاوی عیدالله بن محمد
- ۴۷۰ - « شرح مواقف » میرسید شریف جرجانی
- ۴۷۱ - « شرح مواهب لدنیہ » محمد بن عبدالباقی زرقانی
- ۴۷۲ - « شرح موطأ » محمد بن عبدالباقی زرقانی
- ۴۷۳ - « شرح نهج البلاغہ » عبدالحمید بن ہبائے ابن ابی الحدید مدائنی
- ۴۷۴ - « شرح ہدایہ » بدرالدین محمود بن أحمد عینی
- ۴۷۵ - « شرف النبوه ، شرف المصطفیٰ » أبوسعید عبدالملک بن محمد نیشابوری
- ۴۷۶ - « الشریعہ ( کتاب - ) » أبوبکر محمد بن الحسین آجری
- ۴۷۷ - « الشفاء » ابن سبع أندلسی
- ۴۷۸ - « الشفاء ، بتعریف حقوق المصطفیٰ ﷺ » قاضی عیاض بحصبی
- ۴۷۹ - « شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام » تقي الدين علي سبكي
- ۴۸۰ - « شقائق نعمانیہ » أحمد بن مصطفى طاشکبری زاده
- ۴۸۱ - « شوارق النصوص » محمد فاخر الہ آبادی
- ۴۸۲ - « شواهد النبوه » عبدالرحمن بن أحمد جامعی
- ۴۸۳ - « شوکہ مصریہ » فاضل رشید

« ص »

۴۸۴ - « صبح الاعشی » قلعشندی

- ٤٨٥ - « صبح صادق - شرح منار » ملا نظام الدين سہالوی
- ٤٨٦ - « صحاح الفہ » أبو نصر اسمعیل بن حماد جوہری
- ٤٨٧ - « صحیح » أبو حاتم محمد بن حبان البستی
- ٤٨٨ - « صحیح (جامع) » محمد بن اسمعیل بخاری
- ٤٨٩ - « صحیح (جامع) » ترمذی أبو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورہ
- ٤٩٠ - « صحیح » مسلم بن حجاج قشیری
- ٤٩١ - « صحیفۃ الرضا » امام علی بن موسی الرضا علیہ السلام
- ٤٩٢ - « صراط سوی فی مناقب آل النبی » محمود بن محمد بن علی شیخانی
- ٤٩٣ - « صواعق محرقة » شہاب الدین أحمد بن محمد بن علی ابن حجر ہیثمی
- ٤٩٤ - « صواعق » نصر اللہ کابلی

## « ذی »

- ٤٩٥ - « الضعفاء والمتروکین (کتاب - ) » بخاری
- ٤٩٦ - « الضعفاء والمتروکین (کتاب - ) » نسائی
- ٤٩٧ - « ضمیمۃ أغصان أربعة » مولوی محمد انعام اللہ بن ولی اللہ
- ٤٩٨ - « ضوء لامع لاهل القرن التاسع » شمس الدین سخاوی
- ٤٩٩ - « ضوء المعالی - شرح قصیدہ بدہ الامالی » ملا علی قاری

## « ط »

- ٥٠٠ - « الطالیین (کتاب - ) » ابوبکر محمد بن عمر تمیمی ، ابن الجعابی
- ٥٠١ - « طبقات » ابن سعد محمد بصری کاتب و اقدی
- ٥٠٢ - « طبقات الحفاظ » جلال الدین عبدالرحمن سیوطی
- ٥٠٣ - « طبقات الحنابلہ » عبد الرحمن بن أحمد معروف بابن رجب
- ٥٠٤ - « طبقات حنفیہ موسوم بہ (کاتب اعلام الانبیار) » محمود بن سلیمان کفوی
- ٥٠٥ - « طبقات شافعیہ » ابن قاضی شہب



- ٥٠٦ - «طبقات الشافعية» تقي الدين أبو بكر أسدي
- ٥٠٧ - «طبقات الشافعية» عبدالرحيم أستيوي
- ٥٠٨ - «طبقات الشافعية» عبد الوهاب سبكي
- ٥٠٩ - «طبقات القراء» شمس الدين محمد بن محمد الجزري
- ٥١٠ - «طبقات المفسرين» شمس الدين محمد بن علي بن أحمد داودي مالكي
- ٥١١ - «الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف» رضي الدين علي بن موسى
- ٥١٢ - «طرق حديث اني تارك فيكم الثقلين (كتاب - )» محمد بن طاهر شياني
- ٥١٣ - «طرق حديث الطير» محمد بن جرير الطبري
- ٥١٤ - «طرق حديث الطير» أبو بكر أحمد بن موسى بن مردويه
- ٥١٥ - «طرق حديث الطير» أبو طاهر محمد بن أحمد معروف بابن حمدان
- ٥١٦ - «طرق حديث الطير» أبو عبدالله حاكم نيسابوري
- ٥١٧ - «طرق حديث الطير» شمس الدين ذهبي
- ٥١٨ - «طرق حديث الطير (كتاب الطير)» ابن عقده أحمد بن محمد كوفي
- ٥١٩ - «طرق حديث الطير (كتاب الطير)» حافظ أبو نعيم أحمد بن عبدالله اصفهاني
- ٥٢٠ - «طريقه مثلى» مولوى صديق حسن خان فتوجي
- ٥٢١ - «طوالع الانوار» ناصر الدين يضاوي
- «ع»
- ٥٢٢ - «المبر في خبر من خبر» شمس الدين ذهبي
- ٥٢٣ - «عثمانية» جاحظ
- ٥٢٤ - «هجرة الراكب وبلغه الطالب» عبدالغفار بن ابراهيم علوي هكي حدثاني
- ٥٢٥ - «الحرائس (تفسير)» أبو اسحق أحمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي
- ٥٢٦ - «عصمة الانبياء» عبدالله بن حسن الدين أنصاري معروف بمخدوم الملك
- ٥٢٧ - «عقد ثمين في تاريخ البلد الامين» تقي الدين محمد بن أحمد قاسي

- ٥٢٨ - «العقد الفريد» أحمد بن عبد ربه قرطبي
- ٥٢٩ - «العقد النبوي والسر المصطفوي» شيخ بن عباد ، ابن عيروس يمني
- ٥٣٠ - «عقود الجمان في مناقب النعمان» محمد بن علي بن يوسف الدمشقي
- ٥٣١ - «عقيدة الشهادة في شرح قصيدة البردة» عمر بن أحمد خربوني حنفي
- ٥٣٢ - «العلل» أبو الحسن علي بن عمر دار قطني
- ٥٣٣ - «العلل» عبدالرحمن بن أبي حاتم رازي
- ٥٣٤ - «العلل المتناهية في الأحاديث الواهية» ابن الجوزي
- ٥٣٥ - «علم شامخ في إثبات الحق على الأدباء والمشايع» صالح بن مهدي المقبل
- ٥٣٦ - «علوم الحديث» ابن الصلاح تقي الدين أبو عمرو عثمان بن عبدالرحمن
- ٥٣٧ - «عمدة» يحيى بن حسن أسدي حلبي معروف بابن بطريق
- ٥٣٨ - «عمدة الأحكام» عبدالغني بن عبدالواحد جماعيلي مقدسي
- ٥٣٩ - «عمدة القاري» شرح صحيح بخاري» بدرالدين محمود بن أحمد هيني
- ٥٤٠ - «عنايه» أكمل الدين محمد بن محمود بابرني
- ٥٤١ - «عوارف المعارف» شهاب الدين أبو حفص عمر بن محمد السهروردي
- ٥٤٢ - «العواصم والتواصم» قاضي أبوبكر ابن عربي مالكي
- ٥٤٣ - «عين الاصابه» جلال الدين سيوطي
- ٥٤٤ - «عيون الانباء» ابن قتيبة دينوري
- « ع »
- ٥٤٥ - «غاية المرام بأخبار سلطنة البلد الحرام» عبدالعزيز بن عمر بن فهد مكي
- ٥٤٦ - «غرائب القرآن» ( تفسير - ) نظام الدين حسن بن محمد نيشابوري أخرج
- ٥٤٧ - «غرائب مالك» أبو الحسن علي بن محمد دارقطني
- ٥٤٨ - «غرة الراشدين» رشيد الدين خان دهلوي
- ٥٤٩ - «غرة الراشدين» فاضل رشيد ملك خان دولت آبادي

۵۵۰ - «غنية الطالبين» غوث حضرات سنیه [ مقصود کتابی است در آداب تصوف از شیخ عبدالقادر گیلانی که بنام «الغنية لطالبي طريق الحق عز وجل» مکرر بطبع رسیده است . م ] .

۵۵۱ - «الغنية» ، لسانة المشايخ الطريقة العلوية الحسينية» شیخ بن علی الجفري

### « ف »

۵۵۲ - «فائق» جارا قه زمخشری

۵۵۳ - «فتاوی الحديث» أحمد بن حجر مكي هبشي

۵۵۴ - «فتح الباری» ابن حجر عسقلانی

۵۵۵ - «فتح البیان (تفسیر)» مولوی صدیق حسن خان

۵۵۶ - «فتح العزيز (تفسیر)» شاه صاحب (مؤلف تحفه)

۵۵۷ - «فتح القدير» کمال الدین محمد بن عبد الواحد سیواسی ، ابن همام

۵۵۸ - «فتح القريب في شرح شواهد مني اللبيب» جلال الدین سیوطی

۵۵۹ - «الفتح المبين» أحمد بن زبني دحلان

۵۶۰ - «فتح المتعال في مدح النعال» شیخ أحمد بن محمد مقرئ

۵۶۱ - «فتح المفیث» شرح الفیه الحديث عراقی «شمس الدین سلخاری

۵۶۲ - «فتح الموالی النظر بشرح جامع الصغير» محمد بن حجازی شعرانی

۵۶۳ - «فتوحات أحمدیه» شیخ سلیمان جمل

۵۶۴ - «فتوحات مکیه» ابن عربی

۵۶۵ - «فتوح البلدان» أحمد بن یحیی بلاذری

۵۶۶ - «فتوح شام» أبو اسماعیل محمد بن عبدالله ازدي

۵۶۷ - «فتوح الشام» واقدي

۵۶۸ - «فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين» صدرالدین حموشي



- ۵۶۹ - « فردوس الاخبار » ديلمی
- ۵۷۰ - « فصل الخطاب » محمد بن محمد بخاری نقشبندی ، خواجه پارسا
- ۵۷۱ - « فصوص الحکم » محیی الدین بن العربی
- ۵۷۲ - « فصول مهمه في معرفة الائمة » نورالدین علی بن محمد مکی ابن الصباغ
- ۵۷۳ - « الفصول والمجالس » سید مرتضی علم الهدی
- ۵۷۴ - « فضائل » أحمد بن محمد بن حنبل
- ۵۷۵ - « فضائل جناب أمير المؤمنين علي » محمد بن يوسف بن محمد الکنجی الشافعی
- ۵۷۶ - « فضائل الخلفاء » أبو الفتح أسعد بن محمود صجلي اصفهانی
- ۵۷۷ - « فضائل شافعی » امام فخر رازی
- ۵۷۸ - « فضائل الصحابة » : « رساله قوامیه »
- ۵۷۹ - « فضائل الصحابة » خيشمة بن سليمان
- ۵۸۰ - « فضائل القرآن » أبو بکر عبدالله بن محمد أموی بغدادی ، ابن أبي الرضا
- ۵۸۱ - « فلك مشحون » جلال الدین سیوطی
- ۵۸۲ - « فوائد سمیه » شرح فرائد سنیه » محمد بن حسن بن أحمد کواکبی مفتی حلب
- ۵۸۳ - « فوائد مجموعه في الأحاديث الموضوعه » علامه شوکانی
- ۵۸۴ - « فوات الوفيات » محمد بن شاکر بن أحمد کتبی
- ۵۸۵ - « فواتح » حسین بن معین الدین یزدی میبدی
- ۵۸۶ - « فواتح الرحموت » شرح مسلم الثبوت » مولوی عبدالعلی سہالوی
- ۵۸۷ - « فوز کبیر » شاه ولی الله دہلوی
- ۵۸۸ - « فیض القدير » شرح جامع صغیر » عبدالرؤوف بن تاج العارفين مناوی
- « ق »
- ۵۸۹ - « قاموس محیط » مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی
- ۵۹۰ - « قانون الموضوعات » محمد بن طاهر فتنی گجراتی

- ٥٩١- «قرة الاعيان ومسرة الازهان» سليم فارس أفندي
- ٥٩٢- «قرة العيين» شاه ولي الله دهلوي
- ٥٩٣- «قصص الانبياء» محمد بن عبد الله الكسائي
- ٥٩٤- «قمر الاقمار، حاشية نور الانوار» (شرح المنار) «محمد بن عبد الحليم لكهنؤي
- ٥٩٥- «قوت المفتدي على جامع الترمذي» جلال الدين سيوطي
- ٥٩٦- «القول الجلي في فضائل علي» جلال الدين سيوطي
- ٥٩٧- «قول مبني» شمس الدين محمد سنحاي
- ٥٩٨- «قول مستحسن في فخر الحسن» مولوي حسن زمان
- ٥٩٩- «القول المسند في الذب عن مستد أحمد» ابن حجر عسقلاني
- ٦٠٠- «القول المفيد في أدلة الاجتهاد والتقليد» علامه شوكاني
- ٦٠١- «قيافه نامه» سيد محمد طالقاني
- « ك »
- ٦٠٢- «كاشف» شرح مشكوة» حسن بن محمد طيبي
- ٦٠٣- «الكاشف في أسماء الرجال» شمس الدين ذهبي
- ٦٠٤- «الكاشف في معرفة من له رواية من كتب السنة» شمس الدين ذهبي
- ٦٠٥- «الكاف الشاف في تخريج أحاديث الكشاف» : «تخريج أحاديث كشاف»
- ٦٠٦- «كافي» أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني
- ٦٠٧- «كامل» (تاريخ) «ابن الاثير جزري» ، عز الدين علي بن محمد شيباني
- ٦٠٨- «كنايب أعلام الاخبار» محمود بن سليمان كفوي
- ٦٠٩- «كتاب التحقيق» عبدالعزيز بن أحمد نجاري
- ٦١٠- «كتاب التعبير» أبو سعيد عبد الملك بن محمد نرگوشي
- ٦١١- «كتاب المعصول» امام فخر رازي
- ٦١٢- «كشاف» (تفسير) «جار الله زمخشرى

- ۶۱۳- «كشف الاحوال في نقد الرجال» عبدالوهاب مدراسی
- ۶۱۴- «كشف الاسرار شرح اصول بزودی» عبدالعزیز بن أحمد بخاری
- ۶۱۵- «كشف الاسرار شرح المنار» عبدالله بن أحمد، حافظ الدین نسفی
- ۶۱۶- «كشف الحیث عن رمی بوضع الحدیث» ابراهیم سبط ابن العجمی
- ۶۱۷- «كشف القنون» مصطفی بن عبدالله قسطنطینی (حاجی خلیفه)
- ۶۱۸- «كشف النعمه» علی بن عیسی اربلی
- ۶۱۹- «كشف المحجوب لارباب القلوب» علی بن عثمان غزنوی
- ۶۲۰- «الكشف والبيان عن تفسير القرآن» أبو اسحق أحمد بن محمد ثعلبی
- ۶۲۱- «كشف اليقين» جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر الحلی
- ۶۲۲- «كشكول فيما جرى على آل الرسول»
- ۶۲۳- «كفاية الطالب» محمد بن یوسف گنجی حافظ
- ۶۲۴- «كفايه» جلال الدین خوارزمی کرمانی
- ۶۲۵- «كفاية المتطلع» شیخ تاج الدین دهان مکی
- ۶۲۶- «الكمال» حافظ عبدالغنی مقدسی
- ۶۲۷- «الكمال» محمد بن اسماعیل فزاری
- ۶۲۸- «كمال الدین وتمام النعمة» ابن بابویه
- ۶۲۹- «كنز البراهین الكمیه والاسرار الوهیة الغیبیه» شیخ بن علی العلوی
- ۶۳۰- «كنز العمال» ملا علی متقی
- ۶۳۱- «كنوز الحقائق» عبدالرؤف مناوی
- ۶۳۲- «كواكب دراري» شرح صحیح بخاری» کرمانی
- ۶۳۳- «كوكب منیر» شرح جامع صغیر» شمس الدین محمد علقمی
- ۶۳۴- «گنج سعادت» خواجه خواند محمود خوارزمی نقشبندی



## « ل »

- ٦٣٥ - « لآلى مصنوعه » جلال الدين سيوطي  
 ٦٣٦ - « لآلى منصوره » بدر الدين محمد بن بهادر زركشي  
 ٦٣٧ - « لباب التأويل فى معاني التنزيل (تفسير) » علاء الدين علي بن محمد خازن  
 ٦٣٨ - « لسان العرب » ابن منظور  
 ٦٣٩ - « لسان الميزان » ابن حجر عسقلاني  
 ٦٤٠ - « لطائف المنن » أحمد بن عطاء الله اسكندري  
 ٦٤١ - « لمعات - شرح مشكوة » شيخ عبدالحق دهلوي  
 ٦٤٢ - « لوائح الانوار » عبد الوهاب شعرائي  
 ٦٤٣ - « لوايح فى احاديث المختصر وجامع » يوسف بن قزعلي البغدادي

## « م »

- ٦٤٤ - « مائيت بالسنة فى أيام السنة » شيخ عبدالحق دهلوي  
 ٦٤٥ - « منازل من القرآن فى أهل البيت » أبو عبد الله محمد بن العباس بن ماهيار  
 ٦٤٦ - « منازل من القرآن فى علي عليه السلام » حافظ أبو نعيم اصفهاني  
 ٦٤٧ - « المبسوط » شمس الائمة أبوبكر محمد بن أحمد بن أبي سهل سرخسي  
 ٦٤٨ - « مثالب النواصب » ابن شهر آشوب  
 ٦٤٩ - « مثنوى مولوى (شرح المثنوى المنسوب) » جلال الدين رومي  
 ٦٥٠ - « مجاز القريسان الى مجاز القرآن » حافظ جلال الدين سيوطي  
 ٦٥١ - « المجالس » أبو الليث سمرقندي  
 ٦٥٢ - « المجتنى » حافظ أبو الحسن علي بن عمر دارقطني  
 ٦٥٣ - « مجمع البحار » محمد طاهر فني  
 ٦٥٤ - « مجمع بحار الانوار » محمد طاهر گجراتي  
 ٦٥٥ - « مجمع الزوائد ومنبع الفوائد » نور الدين علي بن أبي بكر هيثمي

- ٦٥٦ - «مجمع الوسائل في شرح الشمائل» ملا علي قاري
- ٦٥٧ - «مجموع المحيط بالتكليف» قاضي عبدالجبار ، وجمع أبو محمد متويه
- ٦٥٨ - «مجموع الفتاوى» شاه عبدالعزيز دهلوي مؤلف تحفه
- ٦٥٩ - «محاسن الازهار في تفصيل مناقب الفترة الاختيار الاطهار» حسام الدين حميد
- ٦٦٠ - «المحاضرات» أبو القاسم حسين بن محمد ، راغب اصفهاني
- ٦٦١ - «المحصل» امام فخر رازي
- ٦٦٢ - «المحصول» امام فخر رازي
- ٦٦٣ - «المحلى» ابن حزم ظاهري
- ٦٦٤ - «مختار مختصر تاريخ بغداد» أبو علي يحيى بن جزله بغدادى
- ٦٦٥ - «المختاره» ضياء الدين محمد بن عبدالواحد مقدسى
- ٦٦٦ - «مختصر تهذيب تهذيب الكمال» صفي الدين أحمد بن عبدالله خزر جي
- ٦٦٧ - «مختصر تهذيب الكمال» ذهبي
- ٦٦٨ - «مختصر تنزيه الشريعه» شيخ رحمت الله سندی
- ٦٦٩ - «مختصر طبقات الحنفية» مجد الدين أبو طاهر محمد بن يعقوب
- ٦٧٠ - «المختصر في أخبار البشر» أبو الفدا اسمعيل بن علي أبوي
- ٦٧١ - «المختصر» أبو الحسن علي بن اسماعيل لقوي ، ابن سيده
- ٦٧٢ - «مدارج النبوه» شيخ عبد الحق دهلوي
- ٦٧٣ - «مدارك التنزيل وحقائق التأويل» للامام حافظ الدين النسي
- ٦٧٤ - «المدونة الكبرى» عبد الرحمن بن قاسم مالكي
- ٦٧٥ - «مدينة العلوم» أزيقي
- ٦٧٦ - «مرآة الاسرار» عبد الرحمن بن عبد الرسول چشتي
- ٦٧٧ - «مرآة الجنان» يافعي
- ٦٧٨ - «مرآة الزمان في تاريخ الاعيان» سبط ابن الجوزي

- ٦٧٩ - « مرآة المؤمنين في مناقب آل سيد المرسلين ﷺ » ولي الله لکهنوي
- ٦٨٠ - « مرافق » حسام الدين سهارنبوري
- ٦٨١ - « مرج البحرين » أبو الفرج اصفهاني
- ٦٨٢ - « مرقاة - شرح مشکوة » ملا علي قاري
- ٦٨٣ - « مروج الذهب » أبو الحسن علي بن الحسين مسعودي
- ٦٨٤ - « المستدرک على الصحيحين (صحيح) » أبو عبدالله محمد بن عبدالله نيشابوري
- ٦٨٥ - « مستصفى » امام أبو حامد غزالي
- ٦٨٦ - « المسلك الواسط الداني الى الدر الملتقط » ابراهيم كردي کوراني
- ٦٨٧ - « مسلم الثبوت » قاضي محب الله بن عبد الشکور بهاري
- ٦٨٨ - « مسند » ابن راهويه
- ٦٨٩ - « مسند » أبو يعلى أحمد بن علي موصلي
- ٦٩٠ - « مسند » أحمد بن محمد بن حنبل شيباني
- ٦٩١ - « مسند » أبوداود سليمان بن داود طيالسي
- ٦٩٢ - « مسند » شافعي
- ٦٩٣ - « مسند » أبو محمد عبد بن حميد كشي
- ٦٩٤ - « مسند » أبو محمد عبدالله بن عبد الرحمن دارمي سمرقندي
- ٦٩٥ - « مسند » يعقوب بن شيبة مدوسي بصري
- ٦٩٦ - « المسند الصحيح » أبو عوانه يعقوب بن اسحق نيشابوري اسفرايني
- ٦٩٧ - « مسند الفردوس » أبو منصور شهردار بن خيرويه ديلمي « مسند كبير »
- ٦٩٨ - « المسوى من أحاديث الموطأ » شاه ولي الله دهلوي
- ٦٩٩ - « مشارب الاذواق » سيد علي همداني
- ٧٠٠ - « مشارق الانوار » قاضي هياض بحسبي
- ٧٠١ - « مشارق الانوار في فوز أهل الاعتبار » شيخ حسن عدوي حمزوي



- ٧٠٢ - « مشارق الانوار النبوية من صحاح الاخبار المصطفية » رضى الدين صنعاني
- ٧٠٣ - « المشرب الوردي في مذهب المهدي » ملا علي قاري
- ٧٠٤ - « مشرع روي » محمد بن أبي بكر شلي حضرمي
- ٧٠٥ - « مشكل الآثار » أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه طحاوي
- ٧٠٦ - « مشکوة المصابيح » ولي الدين خطيب تبريزي
- ٧٠٧ - « مصابيح » محيي السنه أبو محمد حسين بن مسعود فراء بنوي
- ٧٠٨ - « المصاحف ( كتاب - ) » أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد الانباري
- ٧٠٩ - « مصباح الانوار » شيخ أبو جعفر طوسي
- ٧١٠ - « مصنف » عبد الرزاق بن همام صنعاني
- ٧١١ - « مصنف ( كتاب - ) » أبو بكر عبد الله بن أبي شيبة عيسى
- ٧١٢ - « مطالب السؤل في مناقب آل الرسول ﷺ » أبو سالم محمد بن طلحه فرشي
- ٧١٣ - « مطالع الانظار » شمس الدين محمود بن عبد الرحمن اصفهاني
- ٧١٤ - « مظهر المعائب ( ديوان شعر ) » شيخ فريد الدين عطار همداني
- ٧١٥ - « معارج العلى في مناقب المرتضى ﷺ » محمد صدر العالم
- ٧١٦ - « معارج النبوة » ملا معين
- ٧١٧ - « معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول » محمد بن يوسف انصاري
- ٧١٨ - « المعارف » أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة دينوري
- ٧١٩ - « معارف - شرح صحائف » فاضل سمرقندي
- ٧٢٠ - « معالم التنزيل » أبو محمد حسين بن مسعود فراء بنوي
- ٧٢١ - « معالم الفترة النبوية » أبو محمد عبد العزيز بن مسعود ، ابن الاخضر
- ٧٢٢ - « معاني الآثار » طحاوي . [ ظاهراً همان « مشكل الآثار » مذکورست م ]
- ٧٢٣ - « المختصر من المختصر » قاضي أبو المحاسن يوسف بن موسى حنفي
- ٧٢٤ - « المعتمد في المعتقد » فضل الله نوربشتي ، شارح « مصابيح »

- ٧٢٥ - « المعجب في تلخيص أخبار المغرب » على محيي الدين أبو محمد
- ٧٢٦ - « معجم » أبو القاسم عبدا لله محمد بنوى
- ٧٢٧ - « معجم الادباء » ياقوت حموى
- ٧٢٨ - « معجم أوسط » أبو القاسم سليمان بن أحمد طبراني
- ٧٢٩ - « معجم البلدان » ياقوت حموى
- ٧٣٠ - « معجم صغير » طبراني
- ٧٣١ - « معجم كبير » طبراني
- ٧٣٢ - « معجم مختص » شمس الدين ذهبى
- ٧٣٣ - « معرفة علم الحديث » أبو عبدا لله محمد بن عبدا لله الحاكم
- ٧٣٤ - « المعرفة في مناقب أمير المؤمنين » عباد بن يعقوب رواجى
- ٧٣٥ - « معركة الاراء » شاه سلامة الله
- ٧٣٦ - « المنى عن حمل الاسفار في الاسفار » حافظ زين الدين هراقى
- ٧٣٧ - « المنى في أبواب التوحيد والعدل » قاضى عبد الجبار بن أحمد استرآبادى
- ٧٣٨ - « المنى ، في الضعفاء » شمس الدين ذهبى
- ٧٣٩ - « منى اللبيب عن كتب الاغريب » جمال الدين المعروف بابن هشام
- ٧٤٠ - « مفاتيح الاعجاز » شمس الدين محمد بن يحيى بن علي الجيلاني
- ٧٤١ - « مفاتيح - شرح مصابيح » محمد بن مظفر خطمخالي
- « مفاتيح الغيب » « تفسير كبير » رازي
- ٧٤٢ - « مفاتيح الجنة في الاحتجاج بالسنة » جلال الدين سيوطي
- ٧٤٣ - « مفتاح الفتوح » أحمد بن منصور كازروني
- ٧٤٤ - « مفتاح النجا في مناقب آل العبا » ميرزا محمد بدخشي
- ٧٤٥ - « مفردات » راغب اصفهاني
- ٧٤٦ - « مفهم - شرح صحيح مسلم » امام عبد الغافر بن اسماعيل فارسي

- ۷۴۷- « مقاصد » علامه تفتازانی
- ۷۴۸- « مقاصد حسنه » شمس الدين محمد سخاوي
- ۷۴۹- « مقاليد الاسانيد » أبو مهدي عيسى بن محمد ثعالبي
- ۷۵۰- « مقامات » سيوطي
- ۷۵۱- « مقدمه تاريخ » ابن خلدون مغربي
- ۷۵۲- « مقدمه سنه ( رساله - ) » ولي الله حمري دهلوي پندرشاه صاحب
- ۷۵۳- « مقفى ( تاريخ ) » تقي الدين أحمد بن علي بن عبدالقادر مقرئزي
- ۷۵۴- « مكاتيب » شيخ أحمد برهندي
- ۷۵۵- « مكاتيب » أبي بكر خوارزمي
- ۷۵۶- « مكمل اكمال الاكمال » أبو عبدالله محمد بن محمد بن يوسف سنوسي
- ۷۵۷- « ملحقات أبحاث مسوده » صالح بن مهدي بن علي مقبلي صنعاني
- ۷۵۸- « ملل ونحل » ابن حزم أندلسي ظاهري
- ۷۵۹- « ملل ونحل » محمد بن عبدالكريم شهرستاني
- ۷۶۰- « مناظر الانشاء » محمود بن أحمد گيلاني
- ۷۶۱- « المناقب » أبو ليلى بن عبدالله أنصاري المدني
- ۷۶۲- « مناقب أحمد بن حنبل ( رساله - ) » عمر بن محمد عارف نهروالي مدني
- ۷۶۳- « مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام) » أبوالمؤيد موفق بن أحمد مكّي خوارزمي
- ۷۶۴- « مناقب أهل البيت » حافظ شمس الدين سخاوي
- ۷۶۵- « مناقب أهل بيت (عليه السلام) ( رساله - ) » عبدالحق دهلوی
- ۷۶۶- « مناقب أهل البيت (عليه السلام) » محمد بن سليمان بن داود بغدادی
- ۷۶۷- « مناقب السادات » ملك العلماء شهاب الدين زاوولي دولت آبادی
- ۷۶۸- « مناقب شافعی » فخر رازی
- ۷۶۹- « مناقب علي بن أبي طالب (عليه السلام) » علي بن محمد ، ابن المفازلي



- ٧٧٠ - « مناقب مرتضوي » محمد صالح حسيني ترمذی
- ٧٧١ - « مناقب مكتوبي » أخطب خوارزم
- ٧٧٢ - « منتخب كنز العمال » ملا علي متقي
- ٧٧٣ - « منتقى » أبو شجاع شيرويه ديلمی
- ٧٧٤ - « المنتقى في سيرة المصطفى ﷺ » سعيد الدين محمد بن مسعود كازروني
- ٧٧٥ - « منتهى الارب » عبدالرحيم بن عبدالكريم صفی پوری
- ٧٧٦ - « منتهى السؤل في سيرة الرسول » يوسف بن قزعلي بن عبدالله البغدادي
- ٧٧٧ - « منتهى العقول » جلال الدين سيوطي
- ٧٧٨ - « منتهى الكلام » مولوی حيدر علي
- ٧٧٩ - « منتهى المدارك - شرح عربي تائية بن فارض » سعيد الدين فرغاني
- ٧٨٠ - « منتهى المقال » مفتي صدر الدين خان
- ٧٨١ - « منتهى المقال في شرح حديث لانشد الرجال » (عقبات حديث طبرص ٤٢٠)
- ٧٨٢ - « منح مكبه - شرح قصيدة همزیه » ابن حجر مكي
- ٧٨٣ - « منخول » علامه غزالي
- ٧٨٤ - « منصب الامامه » محمد بن اسماعيل عمري برادر زن مؤلف تحفه
- ٧٨٥ - « منقبه المطهرين » حافظ أبو نعيم أصفهاني
- ٧٨٦ - « المنمق » أبو جعفر محمد بن حبيب هاشمي بغدادی
- ٧٨٧ - « منهاج - شرح صحيح مسلم » محيي الدين نووی
- ٧٨٨ - « منهاج السنه » أحمد بن عبدالحليم حنبلي ، ابن تيميه حراني
- ٧٨٩ - « المنهل الروی في علوم الحديث النبوی » بدر الدين محمد بن ابراهيم
- ٧٩٠ - « موافقات » علي بن الحسين بن هبة الله المعروف بابن عساكر
- ٧٩١ - « الموافقات في اصول الاحكام » أبو اسحاق ابراهيم بن موسى لخمی
- ٧٩٢ - « الموالاته (كتاب - ) » أحمد بن محمد بن سعيد كوفي ، ابن عقده «الولاية»

- ٧٩٣ - « مواهب عليّه » تفسير حسيني
- ٧٩٤ - « مواهب لدنيّه » شهاب الدين أحمد بن محمد قسطلاني
- ٧٩٥ - « المودة في القربى » سيد علي بن شهاب الدين همداني
- ٧٩٦ - « الموضوعات (كتاب - ) » ابن الجوزي
- ٧٩٧ - « موضوعات صغرى (رسالة - ) » ملا علي قاري
- « موضوعات كبرى » : « رسالة موضوعات »
- ٧٩٨ - « الموطأ » مالك
- ٧٩٩ - « ميزان » عبد الوهاب شعراني
- ٨٠٠ - « ميزان الاعتدال » شمس الدين ذهبي
- « ن »
- ٨٠١ - « ناظر الميزان » ذهبي
- ٨٠٢ - « نبراس لكشف الالتباس الواقع في الاساس » ابراهيم كردي
- ٨٠٣ - « نثر الدرر » منصور بن حسين آبي وزير
- ٨٠٤ - « نجات المؤمنين » ملا محسن كشميري
- ٨٠٥ - « نجوم زاهره في تاريخ مصر والقاهرة » جمال الدين يوسف بن تغري
- ٨٠٦ - « نزل الأبرار بماصح من مناقب أهل البيت الاطهار » ميرزا محمد بدخشي
- ٨٠٧ - « نزل السائرين في احاديث سيد المرسلين » شرف الدين محمود القرشي
- ٨٠٨ - « نزول القرآن في شأن امير المؤمنين » شيرازي
- ٨٠٩ - « نزهة الارواح (في سلسلة المشايخ) » حسين بن عالم محمد
- ٨١٠ - « نزهة المجالس » صفوري
- ٨١١ - « نزهة النظر شرح نخبة الفكر » ابن حجر عسقلاني
- ٨١٢ - « نسيم الرياض - شرح شفاء قاضي عياض » شهاب الدين خفاجي
- ٨١٣ - « نصاب الاحتساب » ضياء الدين سامي
- ٨١٤ - « نصاب الاخبار » سراج الدين علي بن عثمان أوشي فرغاني

- ۸۱۵- « نصاب النقاد » سعدالدين محمد بن مسعود الكازروني
- ۸۱۶- « النصوص على الاثمه اثني عشر » ابن بابويه
- ۷۱۷- « نظم درر السعطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطین » جمال الدين محمد بن يوسف زرندي مدني أنصاري .
- ۸۱۸- « نفائس العرائس » عبيدالله كاشغري
- ۸۱۹- « نفحات الانس » عبدالرحمن جامي
- ۷۲۰- « نفع الطيب » أحمد بن محمد منقري مغربي
- ۸۲۱- « نفع قوت المغنّي » علي بن سليمان دمتي بجمعوي مغربي شاذلي
- ۸۲۲- « نقد الصحيح » مجد الدين محمد بن يعقوب فيروز آبادي
- ۸۲۳- « نكت البديعات على الموضوعات » جلال الدين السيوطي
- ۸۲۴- « النكت على علوم ابن الصلاح » ابن حجر عسقلاني
- ۸۲۵- « نهاية الافضال في تشریف الال » جلال الدين سيوطي
- ۸۲۶- « نهاية العقول » فخر رازي
- ۸۲۷- « نهاية اللغة » محمد ابن الاثير جزري
- ۸۲۸- « نهج البلاغه » سيد رضى ، طاب ثراه
- ۸۲۹- « نهج الحق و كشف الصدق » علامه حلي
- ۸۳۰- « نوادر الاصول » حكيم ترمذي
- ۸۳۱- « نوادر المعاني » عبدالله بن علي بن أسعد اليماني البافعي
- ۸۳۲- « نوادر من حديث سيد الاوائل والاواخر » شاه ولي الله
- ۸۳۳- « نوقض للروافض » سيد محمد بن عبدالرسول برزنجي
- ۸۳۴- « نواقض » ميرزا مخدوم شريف
- ۸۳۵- « نور الابصار » سيد مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجي
- ۸۳۶- « نور الانوار - شرح منار » ملا أحمد بن أبي سعيد بن عبيدالله حنفي



٨٣٧ - « نور سافر في أخبار القرن العاشر » عبد القادر بن شيخ العبدروس

٨٣٨ - « نور الكريمين » قمر الدين

٨٣٩ - « النهر المار من البحر » أبو حيان غرناطي

٨٤٠ - « نيل الابتهاج بتطريز الدياج » أبو العباس أحمد تنبكي

٨٤١ - « نيل الاوطار - شرح منتقى الاخبار » قاضي القضاة محمد بن علي شوكاني

#### « و »

٨٤٢ - « وافي بالوفيات » صلاح الدين خليل بن أيبك صفدي

٨٤٣ - « الوسائل الى معرفة الاوائل » جلال الدين السيوطي

٨٤٤ - « الوسيلة الاحمدية والذريعة السرمديه » شيخ رجب بن احمد الثبري

٨٤٥ - « وسيلة المال في عد مناقب الال » أحمد بن الفضل بن محمد با كثير مكي

٨٤٦ - « وسيلة المتعبدين » عمر ملا « سيره ملا »

٧٤٧ - « وسيلة النجاة » مولوي محمد مبین لکهنوی

٨٤٨ - « وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى » نور الدين علي بن عبد الله سمهودي

٨٤٩ - « وفيات الاعيان » أحمد بن محمد برمكي اربلي ، ابن خلكان

« الولاية (كتاب -) » : « الموالات »

#### « ه »

٨٥٠ - « هدايه » برهان الدين علي بن عبد الجليل مرغيناني

٨٥١ - « هداية السعداء » ملك العلماء دولت آبادي

#### « ي »

٨٥٢ - « بتيمة الدهر » أبو منصور عبد الملك بن محمد نيشابوري ثعالي

٨٥٣ - « ينابيع الموده » شيخ سليمان بلخي قندوزي

٨٥٤ - « يواقيت » شعرائي

٨٥٥ - « اليواقيت » محمد بن عبد الواحد بن أبي هاشم ، أبو عمر زاهد مطرز

« بيان فهرست مأخذ »